هر که بعد از نماز بامداد این کلمات را صد بار بگوید دعایش مستجاب شود
لا اله الا الله بعزتک و قدرتک لا اله الا الله عدد خلقک
لا اله الا الله برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

بعد از نماز بامداد [illegible] بار یا وهاب از فضل حق تعالی در رزق و نعمت و برکت [illegible] گردد

ایضا بعد از نماز بامداد چهل بار بگوید یا عزیز هیچ گه محتاج نشود

وایضا بعد از نماز بامداد پانزده بار بگوید یا الله الاله الرفیع جلاله [illegible] مردمان عزیز و کرم گردد

وایضا بعد از نماز بامداد [illegible] الفتح بخواند [illegible] فراخ روزی شود

معسر کثیر العفو

یا هو یا واحد یا [illegible] یا کبیر یا [illegible] یا شکور [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا خدای را عز و جل که حکیم حاذق است ٭ و ستایش شکر پادشاه [illegible]
رحیمی را که شفابخش خلایق است ٭ و معجون شکر پادشاهی که ترکیب آن نوش داروی جهان
رنجوران است تحفه بارگاهی که مسجود هر عزیز و ذلیل و معبود هر صحیح و علیل است که از
دار الشفاء او دردمندان دوا یافته و صنع جهان آفرین او بی واسطه کام و زبان بامر
موجد بیان ترکیب عناصر و ارکان ساخته ٭ و ماهیات موجودات از قدرت حکمت
بی وسیله طبایع بدار الشفاء وجود شتافته ٭ و درود نامعدود و نثار جان بخشی که از دارو
خانه و شیفت صدور قوم مؤمنین علاج بیماران امت فرموده ٭ و صلوات نامحدود و ایثار
مسیحا نفسی که لعل درربارش آیین زنادقه و فلاسفه را منسوخ نموده و نوید و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر زبان عذب البیان جاری داشت ٭ و
در فضای میدان معجزات لواء قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی افراشت ٭ و بر آل
عظام و اصحاب کرام با احترام او صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و علی من تبعه بذل
طاعته **وبعده** عرضه میدارد فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب تألیف
این کتاب آنست که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام فرموده اند که
العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر لفظ دربار آنحضرت گذشته لکل داء دواء
فاذا اصاب دواء الداء برئ باذن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم علیه التحیة و السلام
از روی عتاب خطاب رسیده در محلی که شاد دل میکرده و میگفته درد تو داده و [illegible]
سم عنایت نمای حدیث قدسی نازل شده [illegible] تبطل حکمتی متوکلک علی من شاء او دیع
النجاح

بعض

فی هذه العقاقیر فبعزتی و جلالی لا اشفیک حتی تستعمل ما عینوا و مدتی مدید و عهدی بعید
بود که نقد حیات بحث علم شریف طب صرف میشود و درین مدت آنچه از کتب بتجربه
تحقیق و تجربه نموده بزبان فارسی کتابی موشح بالقاب همایون انتساب حضرت
اعلی خاقان سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحب قران مسمی بدستور العلاج نوشته شده بود
بعضی اعزه چنین اشارت شد که اکثر بر کلیات طب و احوال نبض و بحران و غیره نیز
جزوی نوشته شود که بکتابی دیگر احتیاج نماند هر آینه آن کتاب را تکمیلی افزاید
و بر صفایح ایام یادگاری ماند بنابر آن بموجب المأمور معذور جزوی چند بر
سبیل انکه مقدمه این کتاب باشد مرقوم گردانیده برسم تحفه نذر کتابخانه عالی
حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل الله خورشید فلک
جهانبانی خلاصه و نقاوه خاندان اعلی خاقانی مهر سپهر سلطنت و کامکاری دریا
برج رفعت و بختیاری شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر حشمت
اوست براوج سپهر نور ماه و خورشید از قبه چتر آسمان رفعت اوست المتفرد بالجود
والاحسان المستنصر من الملک المنان السلطان بن الخاقان بن الخاقان
ابو الغازی سلطان ابو سعید بهادر خان رفع الله تعالی احکامه و اعز الملک بوجوده و افاض
علی القریب و البعید آثار عدله و جوده کرده شد مقرر است که بلندی علم و علمای
ترتیب پادشاهان صاحب دانش و خسروان زبده آفرینش میسر میشود و
توفیق تصنیف این مختصر بیمن توجه آنحضرت میسر گردید زیرا که مدت بیست
سال در ملازمت آنحضرت بانواع الطاف و عنایت سرافراز گشته بود و بعواطف

آنکه از ابنای زمان ممتاز شده امیدوار است که درجهٔ قبول یابد متوقع است
از مخادیم و اعزه که اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بران کشند و بنظر عنایت نگاه کنند
و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان حفظ صحت و بیان
حد طب و احوال تن درستی و بیماری و احوال نبض وغیره و مشتمل است بر شانزده
باب و هر بابی بچند فصل بیان میشود مقاله اول در امراض مختصه بعضو عضو یعنی
و این بیست و پنج باب است تا بحمیات و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور
میکردد مقاله دوم در امراض غیر مختص بعضو تا آخر کتاب و مشتمل است بر بیست
باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع بیان کرده میشود مقدمه که در بیان
حفظ صحت و حد طب و نبض و بحران وغیره مذکور است بر شانزده باب

باب اول در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است **فصل اول** در تدبیر
هوا بباید دانست که هیچ سبب بمردم نزدیکتر از هوا نیست جهت آنکه قوام تن
به قوتست طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتوانند کرد مگر بمدد
کاری روح و مادهٔ روح هواست که مردم انرا بتنفس بنفس میکشد و اگرچه هوا گرم
و تر است اما این هوا که نزدیک ماست و تنها با مزاج روح و حرارت غریزی باشتر(?)
و این هوا که بمردم نزدیکتر باشد بحرارت غریزی برسد و با روح بیامیزد گرم شود و چون هوا
تازه بروح رسد راحتی عظیم یابد و باید دانست که این هوا که نزدیک ماست هوای محض
نیست بلکه بدود و بخارها وغیر آن آمیخته است و از هر یکی ازینها اثری دارد(?)
و همچنین در فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد و هر گاه فصل سال

خویش بگردد

خویش بگردد موجب بیماری شود و بهترین هواها هوائی باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار
مرغزارها و بخار درختها و گیاهها و درختان بدقل(?) جوز و انجیر و پالیز و تره که در و گندیده باقلی
و سیر و پیاز و غیر آن باشد و بوی گلخن و آهک و عفونتها دور باشد و هوای گرم تن را لاغر
کند و روی زرد و تشنگی آرد و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و رطوبتهای عفن برانگیزد(?)
آرد و مردم سرد مزاج و بیماریهای سرد را سود دارد و مسام بگشاید و رطوبت را
تحلیل دهد و هوای سرد بیشتر اوقات مردم تندرست را سود دارد و مادها را غلیظ کند
و زکام و نزله بیارد و اندامها و مسام بسته شود و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست
را نرم کند و هوای خشک ضد این بود و هوای غلیظ آنست که ستارگان خرد و درشت بتمامی
و دم زدن در وی ناخوشی بود و هوای نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ بود و هوای
خانه گران تر از هوای صحرا باشد و هرگاه هوا بد شود و با تولد کند و معنی وبا آنست
که هوا بد شود و بخارها بد بیامیزد و بیماریها و مرگ بسیار کند و چون وبا پدید آید عود
و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب گز و بادام تلخ سوختنی(?)
سود دارد و سرکه ... که حل کرده باشند در خانه و هوای آن بد باشد پاشند یا سرکه تنها

فصل دویم در تدبیر فصلهای سال فصل بهار مادهها که در بدن جمع شده در زمستان
بجنبش ... که بحرارت تابستان بحرکت آید بد و طریقه کم باید نمود یکی آنکه طعام کمتر
و لطیفتر خورند و بر بامداد پیش از طعام ریاضت نفع دارد و از طعام گرم و شراب
و گوشت بسیار و طعام تلخ و شور و تیز پرهیز کنند دویم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر
شود و اولیتر استفراغی در موسم بهار خون گرفتن بود و کسی که قی تواند کرد قی نماید و مسهل قوی
نباید خورد مگر ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید

کدو و در فصل خزان از گوشت صید و تذرو و دراج و آنچه خشکی فزاید دور باید بود و شبها
ابتلای معده نشاید بخواب رفت و جایگاه خنک نشاید خفت و در گرمای نیم روز و سردی
بامداد خود را ملاحظه نمایند و در آب سرد در نیایند و در آخر فصل خزان اگر داروئی خورد تا
تن از اخلاط که از میوها او جمع شوده پاک کرده و وقتی کمتر باید بود و در فصل زمستان غذاهای قلیه
خشک و نخود آب و کباب و مانند آن بدارچینی و غیر آن و هر که در زمستان بیمار شود زود تدبیر
او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در سرمای زمستان بحرکت نیاید و در
زمستان مسهل از قی اولی بود **فصل سیوم** در تدبیر شهر و خانه و مسکن هر منزلی که نسیم
تر هوا و نسیم آن خشکتر و مردم زودتر در هوای آن آسیابان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوای
آن گرمتر و گرفته تر و بخار آن بدتر و مردم زودتر در و ناخوشتر و هر منزلی که از یک جانب
او کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوای آن تر باشد و باران بسیار بارد و زمین آن صلب
و خشک و کوه آن سنگی باشد مضرت آن کمتر بود و اگر بر عکس این بود زیان کار بود و
و اگر مزاج ولایت گرم بود و در نشیب واقع شده عفونت و بیماری بسیار بود و اگر بنای
جایها جانب شمال بسته باشد و در بها از جانب جنوب بود در آن شهر وبا و بیماری بسیار
واقع گردد و منزلی که در شوره زار و معدن گوگرد و نفت و مانند آن بود هوای آن از
اعتدال دور بود و مسکنی در بالاتر و منزل بالای آن خشک و مسکن جبال هوای آن درشت و
مردم او قوی و دور از عیوب درشت سخن باشند و منزلی که زمین و گل آن پاکیزه و کوه و دریا
از وی دور بود هوای آن معتدل و نیکو باشد و مسکنی که بر کنار دریا بود هوای آن نیک باشد جهت
آنکه دریا عفونت نپذیرد و اگر بنای شهرها بر واقع شده و کسی خواهد که خانه و مسکن خوش
نهاد و نیک نهد خانه را بلند کند و کنده شمال و در زمینی رو به آفتاب شمال باشد و جایی

دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد **فصل چهارم** در تدبیر
جامه پوشیدن جامه گرم آنست که از پشمینه و پوستینی مثل سمور و روباه و چلفوم و قاقم
و سنجاب بود و پوست بره در گرمی از همه اینست و جامه سرد مثل کتان و جامه که از ابریشمینه باشند و جامه
پنبه میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر است و از پنبه خشکتر از بهر آنکه املس است
و تر نزد نهاد و جامه پنبه دار و جامه نرم تن را گرم کند و در زمستان پوشیدن او مناسب
بود و جامه درشت تن را لاغر و پوست را درشت سازد **فصل پنجم** در تدبیر غذا
بدانکه و انست که غذا نیک آنست که در وی هیچ معنی دارو نباشد چون تره و میوه و هرچه از این
نوع باشد که در وی معنی دارو هست آنرا غذا دوائی گویند و بر سبیل علاج خورند جهت آنکه
زود صفرا گردد و خون را بسوزد آنچه لطیف بود و آنچه غلیظ است تر کند و بلغم فزاید و غذای
نیک نان پاکیزه که از گندم او آفت نرسیده و گوشت گوسفند و مرغ و امثال آن که پخته باشند مردم تمام
در هیئت راست شود و آنچه از میوها که غذا نیک است انگور و انجیر رسیده و خربزه فایده کلی از
صفرا [illegible] مزاج بعد از و سکنجبین و آب غوره و شربت لیمو و مثل آن میل نماید و هر گاه از غذا
نیک در بدن فضله بهم رسد البته زود استفراغ باید کرد و بطریقی که آسان بود و هرگاه از غذا و دوائی
چیزی خورده شود مثل کدو و سبزیها و مانند آن معده را سرد کند تا و بود بینه از عقب آن باید
خورد و اگر طعامی غلیظ مثل هریسه و پاچه و نان فطیر خورده شود چیزی مثل ابکامه و سرکه پیاز
و [illegible] و شربت سکنجبین خورند و طعام همیشه از روی رغبت میل نمایند و چون اشتها بر
آید و شهوة راستی بود در طعام خوردن تاخیر نباید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که دست
از آن بکشد و اگر معده گران شود بعد از خواب کوارش عود و غیره موافق بود و
در خوردن [illegible] ترتیب نگاه باید داشت [illegible] لطیف تر و نازک تر بود اول آنرا خورند

سکنجبین

و بعد از ریاضت و برنج شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده گرم شده تباه
گردد و از غذاء بد برودتی کار خلط بد تولد کند و موجب بیماریها گردد و طعام مختلف
خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آنست که در دو روز سه
نوبت خورده یک نوبت در صباح و یک نوبت آخر روز و دیگر روز یک بار نماز پیشین و هر که
معده گرم را مناسب آنست که بامداد چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره و امثال آن
بخورد تا صفرا ساکن شود و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشت زود معده و روده را از آن
پاک باید کرد و چون بعد از طعام بخواب مشغول خواهد شد زمانی بر قفا باید خفت تا قوت جاذبه
طعام را جذب کند و پاره راه با آهستگی باید رفت تا طعام از فم معده رود و بسی نجنبد
و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت هاضمه ضعیف گردد و مردم پیر طعام لطیف و کمتر باید خورد و صفراوی
المزاج غذاء سرد و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذاء خداوند سودا باید که شوربا
های گوشت فربه از مرغ و گوسفند و کبک و بط با دارچینی و زیره و صفر و بلغمی مزاج را قلیه
خشک اگر بروغن زیت با روغن جوز بریان سازند اولی بود و غذا از گوشت
مرغ و دراج و تیهو مانند آن تن درستی بهتر نگاه دارد و غذاء غلیظ قوت
بخشد و هر الوان بسیار در یک نوبت نباید خورد از بهر آنکه معده متحیر و عاجز آید
و هضم نیک نیابد و بر یک نوع اختیار باید کرد و غذاء خشک چون ارزن و کاورس
و نمکسود و عدس شهوت طعام ببرد و لون بشره تباه کند غذاء چرب معده را ضعیف
و شهوت طعام زایل کند و گرانی آرد غذاء سرد سستی و گرانی کند ترشیها اعراض
پیری پدید آرد غذاء شور و تیز چشم را زیان دارد و بسیار غذا آنست که در
یک روز و یک نوبت بهم نباید خورد چون دوغ و غوره و برنج و سرکه و کبوتر بچه و پیاز

و قیمه و شیر و جغرات و ماهی تازه و انجیر در یک مجلس نشاید خورد که بیم بود که بهق و برص
آرد از پس میوه تر آب نشاید خورد و سیر و پیاز یکجا نخورند گوشت بریان که از تنور برآرند
نشاید پوشید و اگر بپوشند نشاید خوردن پیاز بسیار کلف و سر گشتنی آرد شیر و شراب
در یک روز نقرس آرد بعد از فصد و حجامت چیز شور خوردن گر و بهق آرد سرکه و شیر
و روغن در جایی مس و روی نشاید داشت ماهی تازه و شیر و تخم مرغ و پنیر نخورند باقلی
و جغرات یکجا نخورند

فصل ششم

در شناخت تدبیر آب معلوم است
که آب سرد و تر است و بسبب نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرم گردد یا آنکه چیزی با او
بیامیزند و همچنین بسبب سردی هوا یا طبع او بگردد و سردی او زیاده شود و هرگز آب
خشکی نپذیرد و فعل آب تری و سردی دارد و آب باران لطیف و تری او فزونتر
از آبها بود و زود متعفن شود برف که از زمین پاک گیرند و یخ که از آب نیک
گرفته باشند و فرقی نیست که در آب افکنند یا آب از بیرون بدان سرد سازند بهر تقدیر
آب سرد عصبها را زیان دارد و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و استسقا و معده
و مثانه را زیان دارد آب شور مردم را لاغر سازد و استسقا و فالج را نفع دارد
آب شور و تلخ خارش و اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ مثانه و گرده تولد کند
آب گرم طعام بر معده آرد و تشنگی ساکن نکند و خداوند نزله و قولنج و مالیخولیا و درد چشم را
سود دارد آب سرد باعتدال معده گرم و دل گرم را بجا آرد هوا خشک بود و بخار از دماغ
باز دارد آب چاه و کاریز قیاس به آب جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه باهم باید
آمیخت و آب ایستاده خاصه که در میان درختان و یا بستان بد باشد سپرز را بزرگ کند و
احشا را زیان دارد و باستسقا ادا کند و آب بد را باصلاح توان آورد و چند بسیار روا

شر انکه اب را با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خویش و بجنبانند و بنشانند و بخته
سازند بهتر بود و همچون گلاب بچکانند نیک بود و آب غلیظ کهنه اند با شراب خورند و
آب شور با سرکه و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس در وی افکنند نیک بشاید و از
مضرت آن بازدارد و تریاق همه آبهاء مخالف پیاز است خاصه که با سرکه پرورده
بود و با آب ایستاده هیچ چیز گرم نباید خورد و چیزها خنک خورند و اگر آب اندکی تیره
بود و هوا گرم و نیم بود آب را با سرکه بیامیزند تشنگی کمتر آرد و اگر شیره خرفه با سرکه بیامیزند
و نان در وی زنند با آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر
صبر نتواند کرد بباید مزید آب سرد را و صبر بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد
و محرور را زیان دارد و آب ناشتا و از پس ریاضت و حمام زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند
کرد با شراب ممزوج کند زیان کمتر کند و در تشنا گرم کرده باید و در تابستان سرد و آب
خوردن شب که از خواب خیزد زیان دارد و مخمور و محرور مزاج را زیان ندارد و از پس
طعام آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب را از دهان در دهان نگه باید داشت و
بعد از آن فرو برد و اگر تشنگی در وقتی غلبه کند صبر باید نمود و بخواب رفتن آن آماده
تحلیل باید و اگر تشنگی در عین آب خورده شود تشنگی زیاده کرد و آب با دیان ترد نخم
او تشنگی را برطرف سازد **فصل هفتم** در تدبیر شراب و در دین اسلام شراب حرامست
در ملتها دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان او آورده اند و بعضی مردم از اهل
اسلام منفعت آن طلب میدارند از انجا که طریق طبیب بود شرط آنست که منفعت
و مضرت آن یاد کرده شود منافع شراب که مزاج و حرارت آن متناسب حرارت
غریزی است حرارت غریزی بیفزاید طعام نیک بگوارد و خلطها بعضی بادرار و بعضی

باسهال

باسهال و عرق و قی دفع کند و هر کس شراب خوردن عادت دارد چون ترک کند
نابهضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامها ضعیف شود و خلطها در تن
بماند و بیماریها تولد کند و رنگ روی برافروزد و قوت روح و اندامها بدهد و قولنج
و سده بگشاید و غذا بهمه تن برساند و ناقه را سود دارد و خواب آورد و مضرت
زهرهای سرد مثل افیون و غیره بازدارد و گزندم زده را شراب گرم کرده آرام دهد
و این منفعت آن وقت باشد که افراط نکنند و باندازه خورند و اگر بسیار خورند و
~~اندازه خورند و اگر بسیار خورند~~ اندازه نگاه ندارند منفعت ندهد و تمام مضرت
شود و حرارت غریزی را ضعیف کند و قوت هاضمه و غاذیه عاجز کند و هرگاه افراط
کنند بیم باشد که بیکبارگی یا در خواب مستی هلاک شود و موجب سکته و صرع و سرسام و خناق
و تشنجهای محرقه و هذیان و استسقا و نقرس و انواع علتها گردد و شراب رقیق سفید
گرم مزاج را موافق باشد و شراب زرد قوی تر باشد مرطوب را شاید و شراب سیاه
غذا بیشتر دهد و حرارت آن از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف
خوش بوی خوش طعم خفقان و غشی را شاید و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان
دارد و شراب شیرین تن را فربه کند و سده تولد کند و جگر و سپرز را زیان دارد
شراب غلیظ برخلاف آن باشد و از شراب خام مستی و هشیاری زودتر
باشد شراب جوشانیده آنچه تلخ باشد هشیاری از وی دیر و خمار او قوی بود
و آنچه شیرین باشد ریگ و سنگ مثانه و باشد که باستسقا انجامد و شراب مویز را
حرارت و رطوبت کمتر بود و نفخ کند و آنچه از گرنج و گاورس و غیره سازند
منفعت شراب ندهد و دماغ ممتلی کند و شراب کهنه حکم دارو دارد نارسیده

دادم

[illegible]

جگر را زیان دارد و گاهی اسهال کبدی و محرور را غذاهایی که با شراب باید خورد
مثل آش غوره و زرک و سماق و مانند آن و نقل چون انار و لیمو و نارنج و اگر از
شراب درد سر آرد نقل آبی و انار میخوش و در میانه هر دو سه قدح اندکی آب
سرد باید خورد تا قوت شراب از دماغ باز دارد و اگر معده ضعیف و گرم بود
نقل حب الآس و آبی ترش شاید و اگر معده سرد بود نقل قرنفل و سعد و گوارش
کمونی و اگر غثیان و قی آرد نقل زیره و نمک و پوست که بر سفال بسته بود و شراب
ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آرد و خرد زایل کند و شراب متواتر
و مستی دایم جگر و دماغ را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجا بود و شراب کودکان را بسیار
را زیان دارد و اگر سرکه با آب بیامیزد و دوغ ترش خورد و کافور و صندل بوی کند
و سرکه و روغن گل بر سر نهد زود از مستی هشیار شود و کسی را که خواهند زود مست
شود یا جراحتی را علاج کند بزر البنج و پوست بیروح به آب بپزند تا آب سرخ شود
و از آن آب با شراب بیامیزند و اشنه و یا عود و خادم در شراب اغشته کنند و
صاف نموده و هند زود مست گردد **فصل هشتم** در تدبیر خواب و بیداری
بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از قم معده گذشته باشد و بر معده
خالی خفتن تن را لاغر کند و خواب روز بیماری آورد مثل نزله خاصه در زمستان
و سقوط شهوت آرد و زیان کارترین چیزی مزاج را خواب بسیار بود و کسی
روز عادت خواب دارد بتدریج از آن باز گردد و خواب روز بجای خواب
شب نباشد و روی را زرد سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست یک زمان تکیه
کند پس از آن بپهلوی چپ راحت نماید و شکم را بمثل سمور گرم دارند و اگر بر شکم خسبد

غذا نیک

غذا نیک هضم شود و به پشت تکیه نمودن زیان دارد بسبب آنکه منفذها که از دماغ
بینی می آید بسته شود و آنچه در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و بخواب
شب معتبر را کم کند و قوت ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد جهت آنکه غذا
شب هضم شده و معده خالی باشد و آواز خوش معتدل و آواز آب و درخت و مالیدن
بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و اگر خواب نیاید و زحمت یابد نکند از آنکه تکیه کند
و چشم را بپوشد و اطراف او بمالند و پیش او حکایتی کتاب و تاریخ و افسانه
خوانند آن مقدار که ملول شود پس یکبار از پیش او برخیزند و در حال بخسبد و
روشنایی و شمع بردارند **فصل نهم** در تدبیر حرکت و سکون باید دانست که
بسبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مردمان آن
حرکت را ریاضت گویند و ریاضت در تدبیر تندرستی کلی و اصلی بزرگ بود و فضله که از
غذای روز مانده بتحلیل خرج میشود و بهترین زمانی جهت ریاضت آن وقت بود
که طعام روز هضم یافته و طبع اجابت کرده و نخست که بریاضت مشغول خواهد شود اندامها
را نرم بمالند و بتدریج محکم بمالند پس بریاضت مشغول شوند این مالیدن را استعداد
گویند و چون از ریاضت فارغ شود باز بمالند و در میان این مالیدن دوم چند بار
اندامها را بکشد و بیازد و نفس نگاه دارد آن مقدار که توجه اند تا اگر فضله مانده
دفع شود و طبیبان این مالیدن را استرداد گویند و ریاضت آن مقدار کند که
رنگ روی افروخته شود و چون عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت
گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها چهار است قروحی و تمددی و ورمی و قشفی
قروحی چنان باشد که اگر دست بروی نهند ماهر کیی کند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن

فضله باشد رقیق بسیار که از وی سرما در پشت و لرزه و تب تولد کند علاج مالیدن
بروغن بابونه و شبت و غیره و حمام و آبزن و غذاء لطیف و مانند آن تمددی است
که در اندامها از امتلاء و تمدد و کشیدن و حرارتی همی یابد در رگها و عصبها و سبب آن فضله
باشد بادی در عضله علاج حمام و روغنها و آبزن و غذاء لطیف و مانند آن و
رمی الیست که رگها ممتلی بود و چون دست بر وی نهند المی یابد علاج آن اگر ورم
بود و امتلاء استفراغ و اگر حرارت بود شربتها خنک و الم آنرا اگر ما به و روغن مالیدن
و آبزن تسکین دهد و قشفی الیست که در اندامها خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار و
در هوای گرم سفر و رنج رسیده باشد و کم خوردن و روزه علاج حمام و آبزن و روغنها
مالیدن مثل بادام و غذا مرغ و بابچه **فصل دهم** در تدبیر داروی مسهل و غیره
مردم تندرست و کودک و پیر و خشک اندام و لاغر و کسی که گوشت عضلهای شکم او اندک
بود و اگر بجای حرف سین تا گوید این چند گروه را مسهل مناسب نبود خاصه در هوای
گرم و فصد و حجامت نکنند مگر ضرورت کلی باشد که جایز داشته اند آن زنان و مباشرت
در هوای گرم و حامله زیان دارد و کسی که مهمی کلی و غمی بزرگ یا شادی دارد دارو نخورد
و دارو خوردن بسیار زیان دارد قوت و احشا را ضعیف سازد و کسی که دارو
خوردن عادت ندارد و طبیب او را دارو ندهد و اگر چاره نباشد داروی مناسب
خلطی که دفع باید نمود بدهد و چند روز پیشی از دارو جلاب دهد تا گذرهای دارو گشاده
و خلط پخته شود و داروی مسهل باید که بسیار شربتی نباشد تا معده آنرا غذا نسازد
و اگر دارو قوی بود پیشی از آنکه در کار آید بخواب رود کار او قوی تر بود و اگر
نخسبد و دارو ضعیف بود فعل او کمتر شود و کار خویش نکند و آب گرم بعد از دارو قوت

او را ضعیف کند و بعد از حب قوت او را قوی دوام در معده حل شده کار کند و تا دارو کار تمام
نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیشی از دارو جلاب یا جلنجبین یا [illegible]
شربت خورد و اگر بفصد و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کند و اگر
خلط بلغمی بود مسهل خورد و دارو اگر کار نکند وی آرام کرده و تمدد در اعضا پدید آید
ناف یا حقنه یا گلاب گرم مدد نمایند و این وسیب دفع غثیان میکند و دارو در
کار می آرد بعد از خوردن دارو بخایند و بوی نمایند و اگر اجابت نکند چنانچه تن از ما[illegible]
ی نشود دیگر بار دارو خورد و چند بار بحمام در آید تا عرق کند و ماده میل بجلد نماید و
بعد از دارو از اعراض و جماع و شادی مفرط خویشتن را نگاه دارد و چون از دارو فارغ
شود بلغمی را تخم ریحان و صفرایی و معتدل مزاج را اسبغول بچهار عرق و قند و اگر داد از
پیچ و پیچش شود اسبغول بروغن گل چرب کرده با آب سرد بدهند و اگر تخم لسان الحمل
بشیر بکوشانند و بدهند در حال به بندد و اگر تب شود اسبغول و گل ارمنی و صمغ عربی
شربت ابی و حب الکال و تریاق فاروق اسهال باز دارد و اطراف به بندند و عطسه
آرند و ملوک و اهل تنعم و کسانی که دارو دشوار توانند خورد تدبیر لطیف باید کرد از
ادویه حب و شربت و جلاب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا و سودا الحب تجربه باید
بود و این مطبوخ خداوند تر له را سود دارد و بنفشه خشک پنج درم بیخ سوس تراشیده ده
درم در یک کاسه آب بپزند تا نیمه آن بماند صاف سازند و بیست درم شیرخشت دارو
حل کرده یک شربت بود **فصل یازدهم** در تدبیر قی کسی را که در سینه علت باشد
و سینه تنگ و از گوشت برهنه و گردن دراز و حنجره برون آمده و دماغ و اعضای
ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار فربه بود دارو مسهل اولیتر از قی بود

و منفعت قي آنست که معده را پاک کند و میل طعام پدید آید و یرقان و رعشه و
فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و کسانی که داروی مسهل غثیان و قي آرد
بیش از دارو به روز قی نماید چون دارو خورند قي و غثیان نباشد و مضرت
قي آنست که معده را زبون کند و اخلاط رو بدو آوردن دندان و چشم را زیان
دارد و بیماری سینه را و اگر قي بوقت و اندازه کند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم
زایل کند و در روزی که قی خواهد نمود طعامهای مختلف خورد و اگر شراب خواره
باشد شراب و طعام خورد و آن مقدار صبر کند که بهم آمیخته شود بعد از آن قي کند
و اگر قي دشوار آید شراب و روغن سه روز میل نماید و بحمام رود و روغن در تمام
بدن مالد و غذا شوربای چرب و در حمام قي نماید و اگر هوا سرد بود خانه را گرم
سازد و در وقت قي کردن رفاده بر پشت چشم بندد و چون فارغ شود چشم و روی
به آب سرد بشوید و دهان به آب گرم غرغره به سکنجبین و آنگاه خوبتر زمانی که قي کنند
تابستانست و بلغمی مزاج را قی پیش از طعام بعد از ریاضت باید و گرم مزاج را بعد
از طعام و شراب قي باید کرد و پس از قي غرغره یک مثقال عود و مصطکی با اندک قند سوده
یا آب سیب میل نمایند تا ماده که رو بمعده دارد و باقی فضله معده بجانب روده دفع
کند و اگر بجای مصطکی گلقند یا اطریفل خورند شاید و اگر از داروی قي سوزشی در
معده شود شوربای مرغ فربه آنرا زایل کند و اگر فواق آید جرعه آب گرم و عطسه سود
دارد و قي از جای خطرست اینست تخم ترب دو مثقال تخم شبت دو درم بوره
درم با سکنجبین آمیخته نمایند و پیش از طعام میل نمایند و یک کاسه آب گرم بعد از آن
بخورند و داروی دیگر ترب را پاره سازند هر یکی مقدار درمی و بر هر تویی اندک نمک

باشند

باشند و یک شب بگذارند و مقداری سکنجبین عسلی بدان آمیخته نمایند و دیگر روز
پیش از طعام بخورند و بعد از طعام تدبیر قي کنند و اگر پیاز نرگس دو یا سه در میان
طعام یا ماهی بخورند قي آرد

فصل دوازدهم

در تدبیر فصد و حجامت فصد
استفراغی کلی بود جهت آنکه مرکب همه اخلاط خونست هرگاه فصد شود از هر خلطی
جزوی کم شود و فضیلت فصد آنست که هر وقت رگ بگشایند رنگ و قوام خون می توان
دید و آن مقدار که مصلحت باشد می توان گرفت و داروی مسهل و قي اگر افراط یا
تقصیر کند تدارک آن مشکل بود و معلوم است که جگر گرمست و تولد خون در جگر باشد
و معدن قوت طبیعیت و همه تن را از آن بهره است و بدان پرورده شود و هرگاه
خون بیشتر گرفته ضعف و غشی تولد کند و دیگر آنکه رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و خون
بدل میرساند و از آن خون در دل موجب قوت حیوانی گردد و در همه شریانها بهم تن میرسد
و هر وقت خون از شریانها بیرون رود قوة حیوانی باطل گردد و بمیرد و منافع خون
آنست که پوست رنگین و تازه دارد و مردم پیشین خون گرفتن روا نداشته اند و
این رای خطاست جهت آنکه هرگاه خون فاسد در بدن جمع شود سبب بیماری گردد
و عذری گفته اند که بغذای لطیف و اندک مزاج خون باعتدال باز آید اگرچه این
تدبیر صوابست مدتی باید تا خون باعتدال باز آید و شاید مهلت ندهد پس ضرورت
مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال فصد
دست بر نبض دارد خاصه کسی که در معده او صفرا تولد کرده باشد و فم معده ضعیف
بود و در حال خون آمدن غشی کمتر واقع شود پس از بستن رگ بود و پیش از فصد
شربتی اندک آب انار و آب غوره یا شربت سیب ترش دهند غشی باز دارد

و سرد مزاج را شراب بود یا سیب یا جلاب که در وی ادویه گرم باشد و مشک بوی کند
و دوا را مسکی بجلاب یا آب انار دهند و کسی را که روز نوبت تب باشد رگ نزنند
و در حصبه تا سیم اگر امتلا بود فصد نمایند و میان درد که در غایت صعوبت باشد درد
را تسکین دهند بعد از آن فصد نمایند و در روز فصد و بعد از آن تا دو روز طعام
لطیف و کمتر خورند و چیزی که صفرا بنشاند خاصه صفرایی مزاج را میل نماید و بعد از جماع
و اسهال و قی و هیضه و تره و بسیار که مسام گشاده شود رگ نباید زد و اگر ضرورت
شود بعد از سه روز فصد نماید و هیچ جز خوش بوی در سر رگ نگذارند اندک خاک
بر سر رگ باید گذاشت و مرطوب مزاج را پیش از فصد ریاضت معتدل فایده دارد
و رگهایی که آنرا گشایند قیفال است و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و
و باسلیق ابطی و صافن و مابض و عرق النسا و هر یکی را منفعتی گفته اند فصد قیفال علت
سر و چشم و بینی و کام و زبان و لب و دندان را سود دارد و اکحل همه تن را سود دارد و باسلیق
علت جگر و سپرز و ذات الجنب و سرسام و درد سرین و زانو و ساق و قدم و اسیلم
دنبال باسلیق است از دست راست درد جگر را فایده دهد و از دست چپ سپرز را و گر را
نفع دارد و حبل الذراع در بعضی دستها از رگ باسلیق بود و در بعضی با اکحل آمیخته باشد
و فصد صافن حیض بگشاید و گرد خارش که بر ران و خایه و قضیب بود دفع کند
مابض بعضی گفته اند که دنبال رگهاست و شاخها آن بیک رگ شده فصد او درد
و اجشا بر اسو و بواسیر و فصد عرق النسا درد او را زایل کند اما قیفال بابهت
پهنا یا بوریب بر بوده باید زد تا نیش بر عصب و غشا نرسد و اکحل و درازا زیر او عصب
و از درازا باید زد باسلیق در زیر او شریانست بیک سو باید برد و بوریب زنند

که اگر

که اگر بدر آزارند باو کمتر رسد و باسلیق ابطی را بسیار باید مالید و با بهام
باید گرفت بسی از آن باید گشود و فصد اسیلم را ساعد باید بست و بوریب
زنند و دست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود و رگ صافن
از بالای شتالنگ باید بست و از اصل رگ دو رگ با اوست از دو جانب او اصل
را باید زد و مابض در زیر زانو است از جانب انسی ساق و ران هر دو به باید بست
تا رگ بدید آید و عرق النسا را از میان او تا شتالنگ به پیچند و خشتی در زیر
پای او نهند و فصا و میان خنصر و بنصر رگ بجویند اگر یافت از خطا ایمن باشند و اگر نیابد
از پس شتالنگ از جانب وحشی بدر از باید زد و سر نیش بعصب و غشا نباید رسانید
که مبادا اگر گشوده اگر رگ باریک زنند و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ
کبود یا سیاه شود نشان آن بود که خون باقی بود از دست دیگر فصد کنند و اگر از
اندر دسا سرما
شریان خون می رفته باشد این ادویه بسازند خون سیاوشان انزروت شب
یمانی قلقطار اقاقیا کلنار دمبر کندر را از هر یکی درمی صمغ عربی سه درم بکوبند بسپیده
تخم مرغ و خانه عنکبوت بر جراحت و حوالی او نهند و به بندند و چند روز نگشایند
و بعد از آن برفق بگشایند و خون شریان رقیق تر بود اما حجامت کودکان و
پیران را بجای فصد بود و بر هر عضو که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و تا ضرورت
نشود حجامت نشاید کرد و کسی که شصت ساله بود حجامت نکند از بهر آنکه
خشکی بر پوست غالب گردد و در چهاردهم و پانزدهم ماه که ممتلی بود و اخلاط
در بدن حرکت کرده میل بجانب پوست کرده فصد نباید نمود و چون نقصان پذیرد
و آن مقدم بود رگ زدن شاید و هرگاه نور ماه نقصان گیرد فصد و حجامت

فایدهٔ عظیم دارد **فصل سیزدهم** در تدبیر استفراغها دیگر و آن هفت نوع
است ادرار بول عرق مخاطه که از بینی آید لعاب دهان اخراج استفراغ بشان
استفراغ بگفته ادرار بول معلوم باد که هر طعامی که خورده شود او را سه هضم بود
هضم اول در معده و هضم دوم در جگر و هضم سیم در اندامها و از هر هضمی چیزی که قوت مغیره او را
تمام نکرده باشد بماند و هر فضله بطریقی دفع شود فضلهٔ اول بقی و اسهال و تدبیر آن
یاد کرده شد و دفع فضلهٔ دوم بادرار بول باشد و منفعت ادرار بول آنست که
درد بندها و نقرس و استسقا و بیشتر بیماریها که از تری بود زایل کند و تدبیر عرق
بباید دانست که عرق فضلهٔ هضم سیم است و طریق دفع آن گذرهای باریک که او را
مسام گویند بعضی فضلهٔ بخار است که از همه تن دفع شود و او را نتوان دید و بعضی
شوخ که بر پوست بماند و بعضی عرق است که از مسام بیرون آید و هر وقت بیمار عرق
کند راحت یابد و هوای گرم و حمام عرق آرد و عرق بسیار که رطوبت اصلی کم
نماید موجب دق و ذبول بود و تدبیر مخاطه که رطوبتی غلیظ است که از سر براه
بینی فرود آید و بیماریهای دماغی بدان پاک شود مثل سکته و صرع و مانند آن
و عطسه و غرغره و بخار سرکه و شراب که بر سنگهای گرم ریزند و بخار طبیخ بابونه
و پودینه کوهی و خربق سپید و فلفل و عرطنیثا و صبر سوده بوینده عطسه بر
مخاطه بسیار آرد و تدبیر لعاب که از دهن و زبان و کام آید آمدن آن دماغ
و چشم و گوش و حلق و گلو و حنجره و فم معده را نفع دارد خاصه در زمستان
و مردم مرطوب را و غرغره به انگاره و سرکه و خردل و عاقرقرحا و میویزج و صعتر
ایارج فیقرا به بعضی یا مجموع در حمام یا جای گرم فایده دارد و تدبیر شیاف

فصل او

فعل او خود استفراغ ضعیف بود و ماده که بدو نزدیک باشد او را آرد و درد پشت
و سرین و حوالی آنرا مناسب است گرم مزاج را و کسی که تب دارد از بنفشه و قند
و اندکی محموده باید ساخت و بلغمی مزاج را از جاوشیر و سکبینج و مقل و نمک هندی
و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جند بیدستر و قسط و زرنباد و انزروت
و برگ سداب و ماهی زهره شافه سازند و تدبیر حقنه فعل او از شاف قوی تر بود
و کسی که معدهٔ او ضعیف باشد و او را غثیان آرد یا ماسی و جراحتی بر رود هیچ
تدبیر بهتر از حقنه نیست از بهر آنکه بخار و ماده از دماغ فرود آرد و بر ناهار حقنه باید
کرد جهت آنکه گاه باشد که بمعده و روده باریک برآید و اگر حقنه از جهت درد پشت
و گرده و کمرگاه میکنند بیمار بقفا خسپد و سر بر بالش نهد و اگر از بهر درد ناف میکنند بیمار
بر رو خسپد چنانکه شکم او آویخته و سر و سینه بر بالش افراشته و بیمار باید که در آن
حال از عطسه و سرفه خود را نگاه دارد و مقدار معتدل از حقنه پنجاه مثقال
است و شکم را ببوسی به آب بخته و آب چغندر و روغن زیت یا روغن زرد
پاک سازد و در حقنهٔ صاحب تب نمک و بوره نباید لعابها و بنفشه و کشک شعیر
و در حقنه درد معده و قولنج از حلبه و قنطوریون و زیره و تخم کرفس و سنداب
چاره نباشد و در بعضی حقنها انگاره و فرفیون و جند بیدستر و از بهر درد سر و چشم
و گوش شحم حنظل و از بهر شوزش روده و ریش آن از طبیخ خشخاش و روغن
گل کنند و در حقنه افیون و آب کشنیز تر نباید کرد و صبر در هیچ حقنه و شاف نکنند صفت
طلا که بر شکم مالند طبع را نرم سازد روغن بید انجیر و شوخ خانه مگس و عسل و
اندکی محموده یا شحم حنظل و یا زهره گاو و موم روغن سازند و یکی یا مجموع

آمیخته بر شکم طلا سازند استفراغی تمام کند و تدبیر جماع آنست که نوعی از
استفراغ بود و از جمله اسباب سته است هرگاه جماع بوقت اتفاق افتد مردم
نشاط و سبکی یابد و اندیشه و وسواس و عشق بدان زایل شود و اگر این
استفراغ اتفاق نیفتد در تن گرانی پدید آید و منی گرم گردد و بسوزد و بخار آن
بدماغ و دل رسد و بث و مالیخولیا و طپیدن دل و تیرگی چشم و سرگشتن پدید
آید و از اسراف جماع ضعف زیاده از فصد شود دلیل است بر آنکه منی از
خون صافی تر و پاکیزه تر است و اوعیه منی بدو جماع یا به پنج جماع تهی گردد
و اگر مبالغه کند بجای منی خون برون آید و آن خونی باشد که غذا اندامها
خواهد شد و هرگاه این غذا خرج شود مدتی باید تا عوض آن بجای باز آید
و جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت و قی و اسهال و حمام تن را خشک سازد و
چشم تاریک و پای سست و از حرارت غریزی کم کند و از پس طعام و امتلا
درد بندها و سستی عصبها و سده و استسقا و ضیق نفس و رعشه تولد کند
و اگر در حال جماع سرما در پشت پدید یا بعد یا با لذت جماع المی پدید یا بوی ناخوش آید
علامت آنست که در بدن خلط بد بود و تنقیه بدن باید کرد و خداوند مزاج گرم
و تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد و کسی که مزاج گرم و خشک دارد اثر
خشکی و مضرت بروی ظاهر شود و لاغر گردد و خداوند مزاج سرد و تر و سرد
و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید

فصل چهاردهم در اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادیست و غم و
و لذت و ایمنی و ترس و خجلی و اندیشه کارهای مهم و علمها و بادیگر و امید

و نومیدی

و نومیدی و هر یکی در تن اثری دارد و فزون از طعام و شراب و دیگر اسباب بدانی
زودی اثر نکند که اعراض نفسانی چنانچه اثر سخنی یا چیزی خوش و ناخوش بشنود
در حال رنگ روی تغیر کند و حرکت و آواز دیگر گردد و این حال دلیل است که اثر
اعراض نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض نفسانی تن مردم
گرم کند و اخلاط و ارواح مثل خشم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سرد کند
چون غم و ترس و نومیدی و خشم عظیم صفرا را بحرکت آرد و رنگ روی زرد
سازد و مردم گرم مزاج را زیان دارد و مرطوب و مبرود را سود دارد و شادی
رنگ روی را افروخته و فربه کند و مردم شادکام را اثر پیری دیرتر پیدا شود
و شادی مفرط از دل تمام شاد شود و گشاده گردد و روح بطلب شادی بیرون
رود و بناگاه هلاک شود و اندوه و ترس بسیار حرارت را از اندرون تن بدل
فرستد و آنجا خفه شود و بناگاه بمیرد و مردن بناگاه بسبب اندوه و ترس
کمتر باشد از آنکه از جهت شادی بیکبار و خجلی رنگ روی سرخ کند و عرق روان
گردد و با آخر زرد شود و منفعت امید و آرزو همچون شادی معتدل و مضرت نومیدی
همچون مضرت اندوه و از اندیشه خالی بودن خاطر و طبع کند دارد و حرارت غریزی
ضعیف کند و اندیشه و مشغول و سفر کردن و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیمار
و وسوسه عشق بر آید و علاج خشم بشربتهای سرد و حکایتهای خنده ناک و حاضر بودن
دوستان و محتشمان و علاج اندوه و ترس به امیدهای قوی و بسلاح و نغمه دلفریب
و آوازهای بلند و شراب و مفرحهای گرم **فصل پانزدهم** در تدبیر پیران مزاج
مردم پیر سرد و خشک بود و هرگاه مردم پیر شوند تدبیر او بگرمی و تری باید نمود

وگرمابه و روغنهای معتدل مثل روغن سوسن و یاسمین و شراب اندک و در بستر نرم
تکیه نماید و خوشدلی و شادی و از ترس و اندوه و چیزهای سرد مثل کافور و نیلوفر
و ترشیها دور باید بود و از هوا ر بد و بوهای ناخوش نیز نگاه دارند و غذا اما
بتفاریق و اندک اندک باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیرانرا طعام موافق
بود و در گرمابه طعام نشاید خورد و چیزهای تیز و شور و انگابه و غیر آن نشاید خورد
مگر در معده رطوبتی بود بر طریقهٔ علاج روا باشد و شیر تازه اگر در معده با دیگر
و ترش نشود سود دارد و گرنج بشیر با عسل و قند فایده دارد و گرسنگی زیان
دارد و اگر طبع خشک بود بیخدرم بسفایج با یکدسته برگ کرنب بپزند و مقدار هفت
درم تخم معصفر کوفته در وی بجوشانند سود دارد و اجابت کند و دو درم مصطکی
با قند کوفته میل نمایند احشا را پاک سازد چهار درم افتیمون و چند انجیر خشک
و قدری تخم معصفر بهم بجوشند و بخورند اجابت کند و تا ضرورت کلی نشود پیرانرا فصد
نباید کرد و طعام ایشان گوشتابه و حلیم گندم و رشته کرده و دارچینی و اندک
زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق و دوا المسک و مادة الحیوة

فصل شانزدهم در تدبیر مسافران چون عزم سفر نمایند بیشتر از آنکه بسفر روند
آنچه دانند که در سفر خواهد بود از تشنگی و گرسنگی و بیخوابی و سرما و گرما و پیاده
رفتن و طعام و آب شور و مانند آن مثلا اگر هوا گرم بود ترک باید کرد و بگرما
عادت نمود و اگر سفر در سرما بود جایگاه کشاده باید قرار گرفت تا مناسب
هوای صحرا خوی کند و اول فصد باید کرد و بمسهل تن را پاک سازند و در امتلا بر ستور
نباید نشست و چون در منزل فرود آیند طعام باید خورد و اگر در گرما تشنه شود

دو مثقال

دو مثقال تخم خرفه بسرکه بخورند تشنگی زایل کند و آب بسرکه آمیخته تشنگی بنشاند
و سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت به آب سرد باید خورد
و در منزل بینی و ناف و کف پای و عضلها بروغن بنفشه و کدو و مانند آن چرب
باید کرد و اگر بیم باد سموم باشد بینی و دهان پوشیده بر آن زحمت صبر نمایند و پیاز
بریده با دوغ سود دارد و روغن به بینی برکشیدن و اگر کسی را سموم دریافته باشد
آب سرد بر دست و پای بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشاندن و روغن گل و گلاب
و آب بید بر سر او کنند و خیار و باذرنگ و برگ خرفه خورند و هر لحظه آب غرغره کنند
و جرعه جرعه میخورند و اگر تب نکند شیر و دوغ موافق بود و اگر سرما بود چون بمنزل رسد
زود پیش آتش نرود و خویشتن را بتدریج گرم کند و دست و پای بروغن فرفیون و زیت
چرب کرده گرم سازد و در طعام سیر و روغن پسته باید و اگر روغن بخورند و دو سه پیاله مثلث
یا شراب گفته اند تا سرما تاثیر نکند و سرمازده را یکدرم انگزه با مثلث یا بماء العسل حل
کرده بدهند سود دارد و هنگام سواری پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای از رنگ
بگردد و سرمازده شود در آب گرم باید نهاد تا خون بر رود پس بگل ارمنی و اندکی سرکه
و آب طلا نمایند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشان تباه شدن بود و بعد از جدا کردن بتیغ
ببرند و اگر از باد و آفتاب رنگ روی متغیر شود لعاب اسبغول یا سپیدهٔ تخم مرغ
با کتیرا حل کرده یا صمغ بر روی طلا کنند اثر آن باز دارد و پای از بسیار رفتن که مضرت
آبلهها باز دارد و روغن شبت و بابونه در عضلها مالیدن ماندگی زایل کند و چون
دریا اول کرد کشتی در آید اگر قی بسیار کند تسکین نباید داد تا بخود آرام گیرد
و اگر از حد گذرد شربت انار بودینه و آبی و انار و غوره و سماق و عدس بغوره

بختم مسعود راقوت دهد خاصه اگر با بود به باشد باب دوم
دربیان حد طب و منفعت جزو علمی و عملی و ارکان و مزاج و اخلاط و مشتمل
است بر نوزده فصل **فصل اول** دربیان حد طب و موضوع آن طب
علمی است که طبیب بدان علم در حال تن مردم نگاه کند و تن درستی بر وی
نگاه دارد و اگر بیمار گردد بحال صحت باز آرد بدانچه ممکن بود و موضوع
طب آنست که بدانی که اسباب و احوال و کیفیت تصرف در ان معلوم کند
و آن چهار سبب است مادی و فاعلی و صوری و تمامی اسباب مادی اول
مادی که نزدیک تن درستی و بیماری بدید آید عضو است یا روح دوم سبب
فاعلی و آن چنان باشد که احوال تن مردم بر حال خویش نگاه دارد و
سبب تن درستی گردد و اگر بر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و
سبب بیماری شود و طبیبان آنرا اسباب سته گویند یکی هواست
دوم طعام و شراب و دوازدهم سیم خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون
پنجم استفراغ و عرق و چیزی که از تن آید ششم اعراض نفسانی چون
غم و شادی سیم سبب صوری و آن ترکیب و قوتها که از پس مزاج بدید
آید چهارم سبب تمامی قوت افعالست که از معرفت قوت و ارواح
که مرکب قوتهاست حاصل گردد **فصل دویم** دربیان منفعت طب
معلوم باد که تن مردم مرکب از ماده و صورت است و ماده آنست
که از چهار چیز که با یکدیگر ناسازنده و آمیزش ندارند و فعل و طبع هر یک
دیگر باشد و بسبب ناسازندگی مادها او تباه شونده است که هر یک

میل بجای

میل بجای خویش دارد بطبع و صورت همیشه سعی آن دارد که بادها که باهم افتاده و
آمیزش دارد جدا شود و کار صورت کاربست بکوشش و قهر و کار ماده بطبع و هر کاری
که بقهر و کوشش باشد با کاری که بطبع بود راست نیاید و این سببی بود تغیر احوال تن
مردم را و اسباب سته که در باب گذشته مذکور است همیشه در وی اثر میکند پس ضرورت
چیزی بایست که صورت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی از ازل بدو اشته
و منفعت طب آنست که بسبب تدبیر آن احوال تن او بسلامت تر از احوال تن دیگری
باشد که از تدبیر طب خالی بود و اگر این کس را بیماری شود آسان تر و زودتر بحال خویش
آید **فصل سیم** دربیان منفعت جزو علمی و عملی طب منفعت طب نگاه داشتن
تن درستی و زایل کردن بیماری بچیزهای سودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود
طبیب باید که اول موضوع طب بداند و تن درستی و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک
این جمله را جزو علمی گویند و جزو عملی آنست که بداند که تن درستی چگونه نگاه توان داشت
و بیماری چگونه زایل توان نمود و هر شخصی که این معانی بدین جمله بداند طبیبی کامل
باشد اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض از جزو عملی و شرط طبیبی نه آنست که عمل کند
بلکه غرض آنست که بداند که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم** دربیان ارکان
انواع آن چهار است خاک و آب و هوا و آتش هر چهار مخالف یکدیگرند اگر چه ماده در اول
در همه کائنات این چهار اند و هیچ یکرا بر طبع و صورت او نتوان یافت و میان هر چهار
بها که آمیخته شده اند مزاجی بدید آمده و صورت قوت هر یک باطل شده و این چهار دو
گرانست و آن خاک و آبست و دو سبک بود و آن هواست و آتش **فصل
پنجم** دربیان شناختن زمین و احوال زمین جسمی بسیط جای او باینی دیگر ارکان است

وآنجا آرام دارد و اگر جزوی از او بقهر برون آرند باز بجای خود رود و گرانی
او اینست که فزون از همه است و بدین سبب او را ثقیل خوانند و طبع او سرد
و خشک است و منفعت او در عالم آنست که هر چیزی بدو باید از گرد و بر آن
گذاشتن بنهند بماند **فصل ششم** در بیان آب و احوال آن آب بسیط
است و جایگاه او آنست که گرد همه روی زمین درآمده و از زمین سبکتر است
نسبت با هوا گرانست و قیاس با زمین سبک و سبب آنکه پاره از زمین برهنه
شده عنایت آفریدگار تبارک و تعالی تا ربع شمالی را برهنه از آب کرد تا آرامگاه
مردم و جانور باشد و هوا خوشتر و مردمان تن درست باشند و چون معلوم است
که بعضی جانور را از آب چاره نیست پاره زمین جایگاه آب و زمین یکی کرد و آب
را در زمین پراکنده کرد تا همه جایها برابر ایشان می رسد و طبع آب سرد و تر است
و خاصیت او آنست که پراکنده شود و آسان بهم آید و جمع شود و نقشها
و شکلها زود قبول کند لیکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آنست که دیگر
ارکان بسبب او قبول شکلها نماید **فصل هفتم** در بیان احوال هوا و آن
جسمی بسیط است و جایگاه او بالاتر از آب و فروتر از آتش بود و طبع او گرم
و تر است و هوا از آب و زمان بردارتر است و از غایت لطافت اوست
که جامه را تر نکند و قوام آب غلیظتر از قوام هواست و هر چه غلیظ بود
هر چه رسد او را آلوده کند مثل عسل و هوا در غایت لطافت است بدین
سبب آلودگی نکند **فصل هشتم** در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است
و جایگاه او بالای همه ارکان و در غایت سبکی و او را خفیف مطلق گویند

و طبع او گرم و خشک است و منفعت او آنکه همه چیزها بدو پخته و رسیده شود
و اجزاء هوا بقوت او در همه جسمها گذر کند و سردی آب و زمین از او
شکسته شود و معنی همه کاینات ازین چهار ارکان حاصل است
فصل نهم در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته مذکور
است حکما صورت و ماده گویند و بصورت مخالف یکدیگراند و هرگاه صورت
دو رکن شکسته گردد و صورتی و طبیعتی در میانه پیدا آید آنرا مزاج گویند مثل
آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند گویند مزاج خشک است
و اگر تری غلبه کند بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و
گرمی بر سردی غلبه کند گویند مزاج گرم است و اگر سردی غلبه کند گویند مزاج سرد است
این انواع را مزاج مفرد گویند و هرگاه دو صورت برابر نیاید و دو صورت غالب و دو
مغلوب بود چهار مزاج مرکب پدید آید گرم و خشک و گرم و تر و سرد و خشک و سرد و
تر بیرون ازین مزاجی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه باشد یکی معتدل و چهار مفرد
و چهار مرکب **فصل دهم** در مزاج معتدل اعتدال معتدل آنست که ترکیب
اجزای ارکان در او برابر و قوت صورت راستا راست باشد و این اعتدال
در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که از هر اندامی از اندامها
چون عصب و گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که
باید و مزاجی که او را شاید پدید آمده باشد و هر اندامی از اندامها مزاجی و اعتدالی
دارد هرگاه از مزاج خود بگردد اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد
و مزاج هر اندامی را در هر شخصی حدی است که اگر بدان حد بود آن شخص معتدل باشد

و اگر ازان بگردد اعتدال باطل شود و این اعتدال غایت افزاید کار ایست
سبحانه و تعالی تا مزاج اندام گرم و خشک چون دل با مزاج اندام سرد و تر چون
دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر چون جگر با مزاج سرد و خشک استخوان
برابری کند و چون مزاج اندامها برابری کنند تن را مزاجی معتدل پدید آید نه معتدل
حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست باعتدال نزدیکتر است خاصه مزاج پوست
سر انگشت دست که مردم چیزهای سرد و گرم بالمس انگشت و کف دست که مردم چیزهای سرد
و گرم را بسر انگشت و کف دست ملاحظه نمایند **فصل یازدهم** در بیان
مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کنند دل از همه گرم
تر باشد پس خون شریانها پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت پس پوست
و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس کنند بلغم سردتر از همه باشد پس موی و استخوان
و غضروف و رباط و وتر و غشا و عصب و نخاع و دماغ و چون اندامها و اخلاط
تر قیاس کنند بلغم است و دماغ و فربهی و شش و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت
دل و گوشت گرده و چون اندامهای خشک قیاس کنند نخست موی است و استخوان
و غضروف و رباط و وتر و غشا و رگ و عصبها و دل **فصل دوازدهم**
در بیان سال عمر مردم از روز ولادت تا پانزده سال حال پروردن و بالیدن
بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت سی سال
حال جوانی باشد و پس از آن تا سی و پنج سال و بعضی تا چهل سال بر حال جوانی
باشد بعد از آن تا شصت کهل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج
کودک گرم و تر باشد و نزدیک جوانی تری بتدریج کمتر میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج

گذرد و بر رطوبت جلیدیه در آید و اینجا که این هر دو عصب بهم رسیده اند آنرا مجمع النور
گویند از آنجا عصب راست بچشم راست آمده و عصب چپ بچشم چپ آمده هر دو
عصب را لبها فراخ شده و سطبر شده و گرد رطوبت زجاجیه و جلیدیه در آمده و طبقه
شبکیه از اوست و شریف تر اجزاء چشم رطوبت جلیدیه است همه رطوبتها و طبقها
از جهت مصلحت آنست رطوبت زجاجیه و طبقها که از پس آنست با یکی نیمه جلیدیه رسیده
و گرد او در آمده و رطوبت بیضیه و طبقها که در پیش اوست گرد نیمه او آمده از
بهر نگاه داشتن او را و او در میان همه نهاده و عضلهای چشم بیست و چهار است
در هر چشمی دوازده و بر یک چشم پنج عضله است سه آنست که پلک بردارد و دو
زوج او باشند و یک عضله از اندرون چشم عصب مجوف را نگاه دارد تا چشم برون
نجهد و شش عضله که حرکات چشم بدانست جمله دوازده باشد
فصل چهارم در تشریح گوش و احوال آن گوش عضویست از غضروف
و عصب و گوشت خلق شده و برسان بادبان کشتی تا هوا که از آواز سخن گوی بجنبد در
سوراخ گوش بگذرد و در عصب حس در آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز است
تا او از آواز قوی بیکبار عصب سمع نکوبد و ضرر نرساند و در درون گوش قضاییست (?)
و عصب حس آنجاست هرگاه هوای برون از آواز سخن گوی بجنبد و بگوش در آید
این هوا را اندرون گوش بحرکت آید و شنودن حاصل گردد باذن الله تعالی
فصل پنجم در تشریح بینی آلت حس بوییدن و فضله دماغ بیرون آوردن
و صافی کردن آواز است و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب و عضله و نیمه
بالا را و نزدیک ابرو سخت و حرکت کنار بینی بدو عضله بود که با عضله رخسار آمیخته

است و سوراخ بینی از سوی بالا بدان استخوان که مصفاة گویند میرسد و از آنجا بر گذشته
در دو غشاء دماغ برابر این استخوان منفذهاست بویها از ان منفذها بدماغ رسد
و حس بوییدن بدان دو زایده که آنرا حلمتان گویند معلوم میکند و از دو بینی
منفذی بکام گشاده است آواز بدین منفذها صاف گردد و هرگاه این منفذها
گرفته شود آواز گرفته شود آواز گرفته مثل کسی که او را زکام باشد و در مجرای
بینی در گوشه هر چشمی منفذیست که بوی سرمه به بینی از ان منفذ آید که او از
حلق کند طعم سرمه بجایی ذوق رسد باذن الله تبارک و تعالی **فصل**
ششم در تشریح زبان و آن گوشتی سپید نرم و غشایی در وکشیده و رگهای بسیار
وریدی و شریانی در گوشت او پراکنده شده و سرخی او از خون رگهاست و از
عصب حس نصیبی تمام در غشاء اوست حس ذایقه بدانست و گوشت
زبان دو شاخست همچون زبان مار و هر دو شاخ در یک غشاست زبان یکیست
غشاء او دو شاخت بهم پیوسته و درزی بمیان او پیداست
فصل هفتم در تشریح حلق و حنجره و آلتهاء آواز و آلت دم زدن معلوم
باد که در گردن از سوی پیش فضاییست خالی مری که مجرای طعام و شراب است
و قصبه شش که مجرای آواز و مجرای دم زدنست هر دو درین فضاست و مری حاس
مهره گردنست و قصبه شش در پیش اوست هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق
گویند و آلت آواز کناره قصبه شش است آنرا طبیبان لسان مزمار گویند
و اعضاء حنجره و لهاة و لوزتین و غلصمه و عضلهاء سینه و حجاب همه یاری
دهنده اند و اول چیزی که هوا را بحرکت آرد و ماده آواز گرداند حجابست

و عضلها

و حجاب همه یاری دهنده اند اول چیزی که هوا را بحرکت آرد و ماده آواز گرداند حجابست و عضلهاء سینه دوم

و عضلهاء سینه سیوم آنست آواز رساند و لهاة عضویست بر بالای حنجره آویخته و هر چه
از حنجره بر آید مثل آواز و نفس و نفث و آنچه بدو فرو رود چون هواء گرم و
سرد و غبار و دود اول بدو رسد و قوت آن از حنجره و قصبه شش و مضرت
باز دارد و بدین جهت هر کرا ملازه ببرند آواز او متغیر شود و حنجره او را زحمت رسد
و لوزتان دو فزونست که بن زبان بر ساق دو گوش برداشته هر دو اصلشان دو گوشی
را و آن گوشتی بود غلیظ چون غدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بن پشت
حنجره و غلصمه گوشتی همچون صعاتر و غشایی بکام پیوسته و بر سر قصبه شش ایستاده
و کام همچون قبه بود که آواز در او افتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز است چون
بکنار قصبه آید آواز گردد و حنجره راه آنرا می گشاید و می کاهد و می فزاید و حرکت زبان
بیاری دندانها حرفها پدید آرد و آواز سخن گردد اما قصبه شش که لسان مزمار میگویند
قصبه او مثل نایی است که بتازی مزمار گویند و هوا در مزمار از بالا فرود آید
و بکناره آن رسد آواز گردد و حنجره در ان تصرف کند و قصبه مزماری باز گونه بود
و حنجره سه غضروفست یکی را درقی گویند برین زبان پیوسته است بوقت طعام
خوردن بر سوی مهره گردن آرد و مجرای طعام را پوشیده و دیم طبیبان قدیم گفته اند
هنگام گشادن حنجره بثت آن سوی مهره گردن باشد سیم را مکبی گویند هر دو بوقت
طعام خوردن سوی درقی آیند و آنرا پوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب
بمجرای آواز فرو نرود و بوقت سخن گفتن غضروف مکبی از بنت درقی دور شود
و حنجره گشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام سخن گویند و چیزی در قصبه شش
افتد و سعال پدید آید و قوت دافعه آنرا بسعال باز گرداند و شش را منفذها

دیگر جهت بس بضرورت و بدان منفذ برآید بسعال و بسبب دشواری علت سل آنست و از
جمله حنجره رطوبتی است چرب لزج درمیان غضروفها او از بهر آن صاف باشد و اگر
کسی را تب محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز تنگ اندد و ود و هوا گرم و خشک سوز کند
یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی هفت مهره گردن
آنجا که از حنجره گردن فرود آید دو بخش گردد و فضای سینه دو بخش است و حایل درمیان
هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر است و سه بخش است و حصه سوی چپ
کوچکتر است و دو بخش بود و از بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانه نسیم هوا
گوشت شش است و جرم او نرم است تا همیشه از نسیم هوا در وی ذخیره باشد و شش
مروحه دل است و حرکت او از بهر در آمدن نسیم تازه بوی رساند و تازگی و خنکی آنرا
بدل رساند و هوای گرم و سوخته ازو دور دارد تا پیوسته روح تازه باشد و از
نسیم خوش مدد یابد و بعضی گمان برده اند که هوا روح گردد اما محققان گویند که آب
مرکب غذا میگردد و غذا را در رگهای باریک میگذراند و بهمه تن میرساند هوا تازه
مرکب روح میگردد او را بهمه تن میرساند و قصبه شش غضروفهاست حلقه حلقه در
هم ساخته بعضی حلقها کوچک و تمام و بعضی بزرگ و ناتمام و پیوند حلقها تمام
و ناتمام بغشاییست تا بوقت دم زدن فراخ تر توانند شد و هوا بسیار تو اندر گرفت
و برون قصبه بدو غشا پوشیده است و غشاء اندرون صلب تر و املس تر تا
ماده نزله که بدو فرود آید در وی اثر نکند و برون لطیف تر و با گوشت آمیخته
تر تا بحرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و تنها
قصبه که درمیان شش است همه حلقها تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروف
سخت

است که منفذ دم زدن پیوسته گشاده باشد و بهم نشود تا پیوسته نسیم هوا در وی
گذرد و مدد روح دایم بدل رسد و هوا گرم شده و سوخته ازو بیرون شود و تشریح
حجاب که اول آلتی است از آلتهای دم زدن در تشریح عضلها یاد کرده آمده است

فصل هشتم در تشریح دل اجزاء دل گوشتیست و عصب و غضروف و رگهای
شریان که ازوی رسته و رگ اجوف که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت
غریزی که در تجویفهای اوست و خون غذائی و خون شریانی که در رگهاست و غشا
که غلاف اوست و گوشت او گوشتی سخت شکل او صنوبریست و طرف بزرگتر او بسوی
بالا بود و شریانها و رگهای او را بر جای خویش میدارد و غضروف او قوی تر از
همه غضروفهاست جهت آنکه بنیاد دلست و غشاء او صلب تر از غشاهای دیگر اندامها
ست از بهر آنکه عضوی بس شریفست و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است
و غشا ازوی جدا است و اندک فراخی دارد تا دل بحرکت انبساط دروی آزرده نگردد
و تجویف دل سه است دو بزرگتر است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ و میانی
کوچک چون منفذی که هر دو تجویف بدان در هم کشیده و قاعده تجویف راست
فروتر است تا راه غذا بدو نزدیک باشد و این تجویف بزرگتر تا غذا بسیار یابد و گوشت
جانب سخت تر از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر از خون بود و خون او رقیق تر
و بر طرف بزرگتر که قاعده ایست دو پاره گوشت غلیظ رسته بر شکل دو گوش
و راه در آمدن نسیم هوا را ازین دو گوش بود هرگاه دل حرکت انبساط کند هر دو
منبسط گردد تا نسیم بیشتر گیرد و هر وقت حرکت انقباض نماید هر دو منقبض گردد
~~تا نسیم بیشتر گیرد و هر وقت حرکت انقباض نماید منقبض گردد~~ تا نسیم بدل

شود بفرمان حق تعالی

فصل نهم

در تشریح مری و معده اجزاء مری از گوشت و غشاء و رگهاست غشاء او بدو شریان که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حس بدو رساند و مری بر راستی مهرهای چهارم رسیده از مهرهای پشت اندکی بسوی راست میل دارد تا راه شریان که از دل می آید خالی باشد و مری و هر دو عصب که همراه اوست هر یک برباطی ازین رباطها استوارست و از یکدیگر جدا اما هرگاه که مری طعام فرو می برد فراخ تر میشود و رگها و عصبها که در حجاب بدو نزدیک باشد زحمت ندهد و نه فشار دو مری که بحجاب فرود آمده بتدریج فراخ تر شود و جای فراخ شدن را فم معده گویند و جرم مری بمعده پیوسته است اما مری از گوشت و غشاء معده و مری و غشاء اندرون دهان همه بیکدیگر پیوسته بود و بدین سبب اندر دهان قوت هاضمه است و چیزی که مردم بخاید در حال اثر هضم در وی پدید آید و متغیر شود اگر گندم خاییده بر دمل نهند آنرا پخته سازد و اگر گندم جوشیده و پخته نهند هیچ اثر نکند و غشاء روده هم بدین غشا پیوسته و مری فراخ تر از بهر آنکه مری مجری طعام ناگواریده و روده مجری چیزهای پخته و گواریده و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه اندرون بعضی دراز و بعضی بوریب و بیرون در هم بافته تا انجه لیف مورب نگاه دارد تا جذب و امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف مورب است و شکل معده گردست و طبقه بیرون معده آنجا که قعر اوست گوشت بیشترست تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند و قعر معده از همسایگی جگر و دل که او را گرم دارند دورترست و شاخی از عصب حس در فم معده آمده است و حس گرسنگی و تقاضاء غذا از فم معده پدید آید و شریان و رگ اجوف انی

دل و جگر

دل و جگر بجانب محدب معده رسیده و شاخها زده و در هم بافته شده اصل چرب از آنست و از شاخها صفاق که بر همه احشا پوشیده و رطوبتی چرب که آنجا رسد بسبب آنست و ظاهر معده و رگهای ماساریقا گرم می دارد و رطوبت چرب حرارت را بهتر نگاه دارد و شاخها رگها که اصل شریانست بحرارت خویش او را مدد مید هد و از جانب بالا حرارت دل بدو میرسد و از جانب راست جگر گرد نیمه معده در آمده و از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و بر وی مشتمل شده و از پیش ثرب این اندامها او را گرم میدارد و از سوی پشت رگی بزرگ و شریانی بزرگ بدو از ای صلب فرود آمده حرارت هر دو هم بصلب و هم بغشاء معده می رسد و بر بالاء ثرب غشاء قویست آنرا صفاق گویند و بر بالاء صفاق عضلهای شکم است آنرا مراق گویند از صفاق و این عضلها حرارت احشا را نگاه دارند و اصل صفاق از سوی بالاء از حجاب رسته و بر همه پهلوها و اندرون شکم گذشته و بزیر شده در آمده و آنجا دو منفذ تنگ باندازه رگها که بجای مردم پیوسته در وی گذر یافته هرگاه که این منفذ بسببی گشاده تر شود روده بدان منفذ فرود آید فراخ شدن آن منفذ را فتق گویند و روده ها را نیز همین صفاق نگاه میدارد و منفذ معده را که ثفل طعام از آنجا برود اثنا عشری فرود آید بواب گویند از بهر آنکه تا طعام هضم نشود این منفذ فراهم آمده بسته باشد و چون هضم تمام شود بواب گشاده شود و تا قوت واقعه کار خویش تمام نکند بواب گشاده نباشد

فصل دهم

در تشریح جگر و احوال آن جگر عضویست که کیلوس از معده بقوت مصاصه بطبع خویش کشد و آلت او درین کار رگهای ماساریقی است که از جانب مقعر

اورسته و آن موضوع که این رگها از وی رسته باب گویند و درین رگها قوت است
مانند قوت جگر و گوشت جگر فسرده است و در تجویف نیست که کیلوس آنجا جمع شود لکن
در رگهای باریک که با گوشت آمیخته است پراکنده شود تا چنان باشد که همه اجزاء کیلوس
را با اجزاء جگر ملاقات افتاده باشد تا قوت و حرارت جگر همه اجزاء کیلوس را هضم کند
و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام پخته شود و خون گردد جگر بهره هر اندامی
بدو فرستد و آلت او درین کار رگهاست که از جگر جانب محدب رسته و هم
از جانب محدب آب که خورده شده از خون جدا گردد در دو رگ که از وی بکلیتین
پیوسته است بدو فرستد و قوت جذب گرده و قوت دفع جگر درین کار یاری دهند
و کف خون که صفراست از جانب مقعر در منفذی که زیر باب است بزهره فرستد
و دردی خون که سوداست هم از جانب مقعر بسپرز فرستد و غشائی از عصب که
جگر پوشیده تا گوشت و رگهای او نگاه دارد و هم بدین غشا با معده و روده پیوسته
باشد و هم حس الم بیابد و بر جگر فزونهاست بر سان انگشتان بدین فزونها
گرد معده در آمده چنانکه کسی چیزی بانگشتان بگیرد این فزونها معده را بمیان
گرفته است و این فزونها را زوائد کبد گویند و در بعضی مردمان چهار باشد
و در بعضی پنج و زهره بر بزرگترین زایده نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی
مردم پشت جگر مماس بعضی پهلوهاست **فصل یازدهم** در تشریح
زهره باید دانست که زهره جای صفراست چون بطانه ایست یک تو از سه نوع
لیفها بافته و بر مقعر جگر منفذی در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود
و منفذی دیگر از زهره بروده اثنی عشری گشاده است و باره صفرا بدین منفذ

بمعده

بمعده در آید و در بعضی این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در روده گشاده است
بدان سبب صفرا بمعده بیشتر آید و صاحب این معده دائم از صفرا و تلخی
دهان و تباه شدن هضم غذا در معده و خشکی طبع و غثیان برنج باشد و اگر
زهره صفرا جذب نکند جگر آماس کند و اگر صفرا در جگر عفن گردد تبهاء گرم تولد کند
و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع کند ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر
دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد جمره و نمله در آن عضو پدید آید و اگر در همه تن پراکنده
شود صفرا یرقان پدید آید و اگر بروده فرود آید اسهال صفراوی و سحج پدید
آید **فصل دوازدهم** در تشریح سپرز چنانکه زهره جای صفراست سپرز
جای سوداست شکل او بسان شکل زبانست و موضع او سوی چپ معده
بود بیشتری از او در زیر معده است گوهر او گوشتی متخلخل است تا خلط سودا
در میان اجزاء او تواند بود و رگ شریان بسیار دارد تا بگرمی رگها و شریانها
سپرز سودا برابر پای کند و غشا در وی پوشیده تا او را بر شکل خویش نگاه دارد
و او را حس دهد بدین غشا او را با حجاب شرکتی است و از یک سوی سپرز منفذی
بمقعر جگر پیوسته است سپرز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در دفع سودا آن منفذ
و از باطن سپرز منفذی دیگر بمعده گشاده است باره سودا بدین منفذ بمعده برآید
و فم معده را فشرده و شهوت طعام را بجنباند هرگاه سپرز سودا جذب نکند در تن
مردم بیماریها سوداوی تولد کند مثل مالیخولیا و بهق اسود و ابیض و جذام
و قوبا و داء الثعلب و داء الفیل و اگر جذب کند دفع نکند سپرز آماس گیرد و شهوت
طعام نباشد و اگر بیش از اندازه بمعده آید شهوت کلبی تولد کند و اگر سودا

وعفونت ندارد واندکی بود وعشیان واگر بسیار رنج می آید اگر سودا ترشی بمعده آید

بمعده آید ترشی برود آید هیچ سودا وی تولد کند وهلاک کننده باشد
فصل سیزدهم در تشریح روده‌ها روده آلت دفع ثقل طعام است وگوهر او
عصب ولیفهاء او از پهنا بود وجمله روده‌ها شش نوعست وهمه بهم پیوسته
اول روده اثنا عشری وبقعر معده پیوسته وبواب دهانه اوست که از معده در وی
گشاده واثنا عشری بسبب آن گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت او
بود از پهنا واین روده راست فرود آمده ودر وی هیچ پیچی نیست تا دفع او
قوی باشد نوع دوم بدو پیوسته است انرا صایم گویند جهت آنکه همیشه ازنجار
صفرا خالی باشد وسبب خالی بودن آنست که منفذ زهره که صفرا از وی برود
آید ودر روده صایم را از ثقل بشوید ودرین روده گشاده است نخست بدو فرود
آید صفرا صرف باشد او را زود بشوید وثقل را بقوت دفع کند روده سیم
را الدقایق ودقاق گویند بروده صایم پیوسته بود روده دراز تو بر تو نهاده
تا هرچه غذا را شاید وبا ثقل بدو فرود آمده باشد ودر شکن وتوهای او میگذرد
تا درکنارها ماساریقی غذا را از ثقل جدا کند وبکشند وبواسطه درماندن ثقل تقاضا دیر
خاستن دیر باشد این سه نوع روده‌ها را دقاق گویند وگوهر این روده‌ها لطیف
تر است تا حرارت اندامها وگرم زود بدو رسد وانچه غذا را شاید زود پخته شود
واز ثقل جدا گردد وماساریقی انرا بجگر رساند واین روده‌ها حرارت بیشتر یابد بر ظاهر
او پیه نیست واز درون او رطوبت لزج که طبیبان آنرا صهروج امعا گویند
بیشتر است تا صفرائی که در وی بگذرد او را نخراشد وسه نوع دیگر بدین روده‌ها پیوسته
آنرا امعاء غلاظ گویند واگرچه کیلوس که غذا را شاید بدین روده‌ها کمتر فرود آید

هم ازان

هم ازان خالی نیست واز این امعاء غلاظ اول روده چون خریطه‌ایست از سوی راست نهاده
واندکی میل بجانب پشت دارد واو را یک منفذ پیش نیست وانچه بدو فرود آید هم ازان
منفذ بیرون آید بدین سبب او را اعور گویند واو چون معده دیگر است که چیزی که
در معده هضم تمام نیافته در وی هضم یابد بدین سبب نزدیک جگر ودر علت قنقی این روده قنقون
است که بجای فرود آید بسبب آنکه بهیچ رباط پیوسته نیست وروده دوم از امعاء
غلاظ روده قولونست که با اعور پیوسته وبسوی راست آمده ونزدیک جگر رسیده پس
بسوی چپ آمده تا بیغوله ران باز سوی راست برگشته تا برابر مهره قطن وچون بنزدیک
سپرز رسیده تنگ شده بدین سبب نگذارد آماس سپرز که باد از روده‌ها باسانی بیرون
آید وحاجت بمالیدن باشد ونام قولنج از نام این روده گرفته اند وسیم را روده
مستقیم گویند وبقولون پیوسته است وفراخی او نزدیک بفراخی معده بود وبر مهره
قطن اعتماد کرده ولیف او جاذبه دارد تا قولون واعور را پاک تواند کرد وفایده فراخی
او آنست که ثقل در وی جمع شود تا بحاجت که برخاسته شود یکبار فارغ گردد وهر زمان بر
نباید خاست وبر بیرون این سه روده جزوی پوشیده است تا در روده‌ها حرارت
نگاه دارد ورباطها با مهره پشت پیوسته تا هر یک بر نهاد خویش بماند وهمه دو توی
وتولد کرم کدو دانه در اعور باشد وثقل در اعور وقولون عفن گردد وبوی بگرداند
وبر آخر روده مستقیم چهار عضله گردوی در آمده یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد
چون سفره تا ثقل بیرون نشود بی اختیار اراده ودیگری بر بالای اوست تا بوقت دفع
بر ثقل قوت کند وثقل تمام بیرون شود ودو عضله دیگر بودیب است بر بالای
عضله دوم هر دو عضله مقعد را برجای میدارند که اگر سست شوند مقعد برون

می آید **فصل چهاردهم** در تشریح گرده و احوال آن گرده دو است یکی سوی
راست و دیگری سوی چپ و گوهر او گوشتست و مزاج او میل بسردی و تری
دارد از بهر آنکه در وی رگها و شریانها بسیار نیست و غشاء عصبانی در روی پوشیده
قدری حس او بدان جهت بود و میان گرده و جگر منفذیست همچون رگی و آب که
از خون جدا او از جگر برون آید بدین منفذ بگرده آید و آلت گرده در کشیدن آب
این منفذ بود تا غذا که باندامها رسد بی آب فزونی باشد تا مردم در علت استسقا
نیفتد و هرگاه از خون جدا شد جمله چندانی بدو زایل شد و چیزی که تن را بدان
حاجت نباشد اگر در تن بماند بخاری تولد کند و بسیار باشد که در اماسها و ریشهای
گرده از دهان بوی ناخوش آید و بخار ریگ از ریش گرده بدل رسد و خفقان
و غشی آورد و از هر گرده منفذی بمثانه گشاده است و آب ازین منفذ بمثانه
آید و طبیبان این منفذ را حالب گویند و جانب محدب او سوی مهرهای پشت
است تا مردم بآسانی پشت راخم تواند داد و گوشت او راحس نیست تا از
تیزی صفرا که با آب آمیخته بود بی خبر باشد و مقدار خون که با آب بدو آید اندرا
هضم نموده غذاء او گردد و بواسطه سردی و تری مزاج او تیزی صفرا شکسته
شود تا چون بمثانه رسد آنرا نسوزاند و گوهر او سخت است تا جز آب رقیق
در وی گذر نیابد والله اعلم **فصل پانزدهم** در بیان تشریح مثانه باید
دانست که مثانه آلت جمع بولست و شکل او همچون خریطه و هر دو جانب میل
بتیزی دارد چون خایه مرغ و میان او فراخ و جرم او عصبانیست و دو توست
توی اندرونین از عصبها جاذبه و ماسکه و دافعه بافته است تا هر سه کار حاصل

میشود

میشود و توی بیرونین صفاقیست قوی تا وقتی که مثانه پر شود این صفاق او
را نگاه دارد تا از هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود راه منفذ غشا بسته شود و
مثانه را گردنیست که آب از مثانه بدان بیرون شود و در گردن مثانهٔ مردان
سه خم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند
از بول و بر دهانهٔ مثانه که آب بیرون آید عضلهٔ از لیفها از پهنا گرد و چنبره آن در آمده
است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت حاجت این عضله است هر وقت
مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفهای عضله پیچیده گردد و چنبره
مثانه گشاده شود بامر الله تعالی **فصل شانزدهم** در تشریح قضیب
و خایه باید دانست که خایه آلت و محل تولد منی است و مادهٔ منی از همه اندامها
بدو میرسد و آن ماده بلغم خونیست که همه اندامها از هضم آن فارغ شده باشند
و از پس هضم چهارم از هر اندامی جزوی بدین عضو می آید و آن فضلهٔ هضم چهارم
است و مادهٔ منی خونیست در غایت پختگی مزاج و قوت همه اندامها در وی موجود
و گوهر او گوشت غددی سپید مثل گوشت پستان چنانچه خون در پستان سپید
گردد و شیر شود مادهٔ او درین عضو سپید گشته منی شود و تخصیص که از اندامها و
دو رود رگهاء اجوف و شریان بدین عضو آید و مستعد سپید گشتن گردد و علامت
بسیاری رگها در حال خصی کردن معلوم میشود که از همه رگها بریده شده و اثر آن
از آن او از و تدبیر عقل و ظاهرست و از رگها و منفذها آب که بر حوالی گرد
بگذرد و بوقت مباشرت بادی بر انگیزد و با وعیهٔ منی از دو قوت بیرون جستن
منی بقوت آن باد باشد و قضیب مرکب از رباطها و عصبها و شاخهاء رگها

اجوف و عضلها و شریانها بود و اصل او رباطیست که از استخوان زهار رسته
و از و تجاویف بسیارست و اکثر آن وقت باشد که تجاویف پرباد شود
و عصبها از مهرهٔ سرین رسته و بدو پیوسته و او را چهار عضله است دو از استخوان
زهار رسته و بر دو پهلوی او نهاده بوقت نعوظ دراز شود و منفذ منی بدان
جهت فراخ شود و دو عضلهٔ دیگر از استخوان زهار به بن قضیب پیوسته هرگاه
هر دو عضله کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست ایستد و چون
یکی کوتاه شود قضیب بجانب زهار میل کند **فصل هفدهم** در تشریح
رحم و احوال آن رحم جایگاه تولد فرزند بود و بشکل همچون آلت مردان باز
گونه و گوی رحم بجای خریطهٔ خایههاست و گردن رحم بجای قضیب و رحم
میان مثانه و روده مستقیم است و از سوی بالا از مثانه درازتر است
و درازی آن شش انگشت بود و بهم باز نهاده تا یازده انگشت و رباطها
او را بر نهاد خویش میدارد و بمهرهٔ پشت و بجانب ناف و مثانه پیوسته
است و رحم دو توست توی اندرونی شکل دو رحم است بهم باز نهاده
چنانکه اگر توی بیرون جدا کنند دو رحم پدید اید و گردن یکی و منفعت
این دو بودن آنست که اگر توی یکی بیرون جدا کنند را آفتی رسد جانب دیگر
درست باشد و در درون رحم عصبی است همچون طوقی که حس او بدان عصب
بود و گردن رحم جسمیست چون گوشت با غضروف سخت‌تر از دیگر گوشتها
و شکن بر شکن نهاده است و مقدار آلت مرد که بدو رسد دراز گردد و
تجویف رحم تمام گشاده و پستان و شاخها و رگها و پستان بر رحم پیوسته و

فصلا که

فصلا که بحیض بیرون آید از آن رگها براید و رحم غشاییست که عجب باشد
چون فرزند در وی بزرگ میشود او کشیده میگردد چون فارغ گردد بهم باز آید و او را
احسن هیئت و دو خایهٔ کوچک دارد و هر یک را غشاییست جدا و در دو جانب
فرج نهاده و اوعیهٔ منی زنان بر سان مردانست اما اوعیهٔ ایشان بخایه پیوسته
بود و سری که منی از وی بیرون آید سوی رحم است تا منی در رحم افتد و بر کنار فم
رحم دو قرونی از بعوله زائد یکی سوی راست و یکی سوی چپ و بوقت مباشرت
هر دو طرنجیده شوند و فم رحم در آن طرنجیدگی بیشتر آید باستقبال منی برابر آلت
گشاده تا منی در وی افتد و در رحم دو تجویف بعدد پستان و در جانوران
بعدد پستانها باشد تجاویف رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب
باب پنجم در شرح قوتها و آن پنج فصلست **فصل اول** در بیان
قوتها معلوم باد که اندامها جانوران را قوتهاست و فعلها و فعل از قوت ظاهر گردد
و قوت بفعل توان دانست و فعلها اندامها سه جنس است پس واجب آنست
که قوتها سه جنس باشد اول قوت طبیعت دویم قوت حیوانی سیم قوت نفسانی
و جای هر قوتی عضویست مخصوص اثر آن قوت و فعل آن از آن عضو پدید اید
آن عضوها را اعضاء رئیسه گویند **فصل دویم** در بیان قوت طبیعی قوت
طبیعی دو نوعست یکی آنست که اثر آن در غذا پدید آید و تن بدان پرورده شود و
اثر این فعل از این قوت بی قصد و اختیار پدید اید و جای این قوت جگر است
و دیگری نهایت کار او آنست که تخم از منی از امشاج و اخلاط از تن حیوان
جدا کند و معدن این قوت در حیوان خصیهٔ اوست و آلت هر دو نوع رگهاست

که از جگر رسته و چند قوت در حیوانست اول جاذبه و ماسکه و هاضمه و غاذیه
و بعضی گفته اند از پس غاذیه قوتیست آنرا منمیه گویند و از پس هاضمه قوت
دافعه است که هرچه غذا را نشاید دفع کند و این قوتها بعضی خادمه و بعضی مخدومه
است خادمه مطلق جاذبه و مخدومه مطلق غاذیه است و بقول بعضی منمیه
است و کار هاضمه چند نوعست گاهی چیزی که ماسکه دارد هضم کند و گاهی فضله
را به پزاند تا غذا گردد و گاهی فضله را مستعد دفع کرده اند و همه قوتها معده راه
دارند و هر اندامی نصیب خویش جذب کند و انچه استخوان و دماغ را شاید
غذا او آنها سازد اول هاضمه معده طعام را کیلوس کرده اند و جگر کیلوس را خون
کرده اند و خون از جگر باندامها رسد جاذبه هر اندامی انچه او را شاید جذب کند
و ماسکه نگاه دارد و هاضمه انرا کیموس کرده اند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند
کند و منمیه قبول کند و بدان اندام بپیوندد و همه این قوتها را اسباب بقای شخص کرده
تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند بامر آفریدگار تبارک و تعالی و دو قوت دیگر که
سبب بقاء نوع کرده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره قوت مولده تولید
منی ماده از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی دیگر اید ان جزو که از وی
استخوان و عصب را شاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان ان قوت را مغیره اول
گویند و قوت مصوره از و قطعها و شکلها اندامها بدید ارد و هرگاه در کار معده
و جگر تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها نیز تقصیر کند استسقا لحمی تولد کند
و اگر جذب کرده جو مانند او نشده بهق و برص تولد کند **فصل سیم** در
بیان قوت حیوانی قوتیست که اندامها بوجود او قوت حس

وحرکت

وحرکت و معنی حیواة در همه بوجود او بدید اید و روح نزدیک طبیبان گوهر لطیف
از بخار خون و لطافت اخلاط تولد کند چنانچه ماده اندامها کثافت اخلاط است یاد دارد
روح گردد و هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد و همه اندامها قابل قوت
نفسانی شوند و هر قوت نفسانی از عضوی زایل شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو
زنده بود چون عضو مفلوج که حس و حرکت ندارد و زنده باشد و تباه نشود و عضو
مفلوج چون علت او زایل گردد حس و حرکت بدو باز اید و نزدیک طبیبان تا
روح در هر اندامی مزاج ان اندام نگیرد و شایسته قبول حس و حرکت نگردد و تا در هر
اندامی استحالتی نیابد و مزاج ان اندام نگیرد قابل قوتهای نفس نگردد و افعال ان
اندامها بدید نیاید چون حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس از اندامها که قوت
جاسها بدید نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی و زبان
رساند تا افعال قوتهای نفسانی در اندامها بدید اید و معلوم گردد که روح تا مجرد مزاج
خویش قابل قوت نفسانی نگردد و تا قوت حیوانی در و موجود نگردد

فصل چهارم در بیان قوت نفسانی قوت حس و حرکت را گویند
قوت حس دو نوع است یکی را حس ظاهر گویند و دیگر را حس باطن حس ظاهر
نخست بینایی و شنوایی و بوییدن و چشیدن و حس لمس و گروهی حس ظاهر را
هشت گفته اند و چهار دیگر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست داخل حس
لمس اند چنانکه قوت بینایی با قوت لمس در چشم موجودست اما حس باطن
نخست یکی حس مشترک است این قوتیست که ادراک همه محسوسات اول بدو رسد
و در و مجتمع گردد بدین سبب حس مشترک گویند و جزو اول از مقدم دماغست و میم

مرده چنانکه قوه حیوانی او باطل شده زنده و تباه گردد و عضو هم

قوت نفسانی هم

قوت مخیله است سیم مفکره چهارم متوهمه پنجم حافظه اما مخیله قوتیست که صورتها
را که ادراک کند ان صورت غایب شود قوت خیال آنرا نگاه دارد و آلت جزئیها
بسیاری است از مقدم دماغ و نزد طبیب در سه قوت بیش نیست یکی حس مشترک و
دیگر قوت مفکره و دیگری قوت حافظ پس نزدیک طبیب قوت دوم قوت مفکره
است و بعضی محققان این قوت را گاهی مخیله گویند و گاهی مفکره در صورتها که ادراک افتاده
تصرفها عجب کند گاهی صورت محسوس از قوت حافظ جوید و تصور کند قوت صورت
انسان پرنده و انکه دو سر دارد یا سر ندارد و صورت نامحسوس چون کوهی از
زمرد و خانه از یاقوت و محل این قوت جزئیات این است از دماغ و قوت مخیله در
حیوان بجای مفکره بود در انسان حیوانرا قوت مفکره نیست و مخیله ضعیف بود
و صورت محسوس نیز چندان نگاه ندارد که مخیله انسان و این قوت مخیله در حیوان
الت قوت متوهمه است و متوهمه در حیوان قوتیست چنانکه از صورت گرگ
اندکی ادراک کند که او دوست است اما قوت سیم نزدیک طبیب قوت حافظ
است که نزد محققان قوت پنجم است و این قوت را نیز قوت مذکره گویند و او
خزینه معانی نامحسوس است که متوهمه از صورتهای محسوس ادراک کند و الت
و محل این قوت جزء آخر دماغ است و بر طبیب آنست که سه قوت را بشناسد
و محل هر یک بداند که اگر آفتی و تغیری واقع شود علاج موضع کند فصل
پنجم در بیان دانستن انکه هر فعلی از افعال اندامها بچند قوت تمام شود معلوم
باد که بعضی اندامها یک غذا موافق خویش جذب کند مثل استخوان غذا او سرد
و خشک جوید و گوشت غذا گرم و تر و دیگر اندامها برین قیاس کار همه بگرد

قوت

قوت طبیعی باشد و فعل زهره و سپرز و گرده در کشیدن خون و جذب غذا و خوشکها
همه بقوت طبیعی مجرد است و فعل عضله و دفع امعا مستقیم و دفع مثانه مجرد قوت
اختیاریست و آنچه بدو قوت تمام گردد فعل معده و رحم و مریست اما فعل معده بقوت
حس بود دلیل انکه هر غذا اگر در گرسنگی خورده شود معده آنرا بمیل می رباید و هر غذا
که در سیری واقع گردد معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس
گرانی یابد و دافعه او در حرکت آید و احوال رحم نیز چنین است که هرگاه حس بیابد قرب
یابد جاذبه او در حرکت اید و فعل مری بقوت اختیاری عضله حلق است دلیل بر
انکه فعل او بدو قوتست آنست که دارو که طعم او بد بود اگرچه دارو خوار کوشد که بقوت
اختیاری فرو برد جاذبه آنرا جذب بدشواری کند و بسبب نفرت بر گردد و وقتی شود
حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و ماده غلیظ را رقیق کند و قوت ماسکه را بجز
برودت یاری دهد بدانکه ماده را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه بکمال بود ان شاء
الله تعالی و بعضی طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست
غذا می یابد کلی بحث است جهت انکه تا کیلوس از معده بجگر در نیاید و مستحیل نشود
و خون نگردد و فضل خون که صفرا و سودا است و آب که بدو امیخته جدا نشود غذا را
نشاید چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا معده شود مزاج
بر صحت نماند و آنرا چگونه هضم کند که غذا او گردد و رای صواب انست که قوتهای
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده هر یک دو نوعست جاذبه اول طعام از
مری وا ز دهان جذب کند از بهر همه تن و جاذبه دوم غذا حقیقی را از شاخهای
رگها جگر جذب کند و قومی گمان برده اند که طعام رقیق هضم ناشده نیز و دی از

از معده فرود آید گمان نی باطل است جهت آنکه کار ماسکه نگاه داشتن است رقیق
را چنان نگاه دارد که غلیظ را و بران جانب باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هاضمه کار خود
تمام کند بعد ازان بدافعه گذارد باذن الله تعالی باب

ششم در بیان شناختن تن درستی و بیماری که بسبب و عرض و بیماریهاء ترکیبی و مزاجی
و بیماریهاء اندامهاء مرکب و غیر آن و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در
تن درستی و بیماری مطلق تن درستی مطلق آنست که مزاج و ترکیب اندامهاء مرکب
و بسیط بر هیاتی بود که افعال اندامهاء همه تن بصحت و تمام و بی آفت اعنی مزاج اندامها
بسیط معتدل باشد بر طریقه که هر یکی را باید و هم مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر در فعل
او پدید آید بیمار بود اما بیماری حالتیست نا طبیعی که در یک قوت یا در بیشتر اندامها
آفت پدید آید تن درستی مطلق یک جنس بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج
اندامهاء بسیط معتدل نباشد انرا سوء مزاج اعضاء بسیط گویند دویم آنکه ترکیب اندامهاء
مرکب در شکل و عدد که بباید نباشد سیم آنکه اجزاء اندامها پیوسته نباشد
یا پیوستگی او گسسته شود انرا تفرق اتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کار باز
ایستند و آن توقف ضرر نباشد و بیماری نباشد چنانکه جانوری ماسکه و دافعه کار
خویش نکنند و گروهی گمان برده اند که قوت مغیره را هیچ توقف نیست و بر خلاف
آن بسیار توقف شود چنانکه مردم متفکر که در وقت فکر از احوال خویش بیخبر شوند
و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نمایند و در فصل زمستان جانوران پنهان
شوند و حذر کردن و غذا نخورند مغیره ایشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض
نباشد پس توقف عرض باشد چنانکه توقف هاضمه عرض باشد ضعف معده مرض

والله اعلم

الله اعلم فصل دویم در فرق میان سبب و عرض و مرض سبب چیزی را گویند
که اول آن باشد و از هستی آن حال نو پدید آید و عرض حالی باشد نا طبیعی که بر بیمار پدید
پدید آید و بیماری در باب گذشته گذشت و عرض سبب مطلق بیماریست مثال سبب
و عرض و مرض هرگاه در تن عفونتی باشد و ازان عفونت تب تولد کند و نبض مختلف گردد
عفونت سبب بود و تب مرض و اختلاف نبض عرض مثال دیگر خلطی گرم در عضوی جمع
گردد و عضو آماس گیرد و پوست عضو درکشاد طرنجیده شود درد پدید آید سبب گرد آمدن
خلط و مرض آماس گیرد و عرض طرنجیدگی و درد و مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض
باشد و در علاج اول سبب زایل کنند تا مرض زایل گردد مرض را گاهی عرض گویند
طبیبان و گاهی علامت و بسیار باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد و همان چیز
سبب از جهت دیگر مثل آنکه شده که در منفذ بینی پدید آید ازان رو که منفذ بسته مرض
باشد و ازان رو که آواز متغیر شده سبب بود و باشد که مرض سبب مرضی دیگر شود
چنانکه قولنج سبب غشی و فالج و صرع شود و گاهی عرض مرضی سبب مرضی دیگر شود
چنانکه درد عصب سبب ورم گردد و صداع صعب که عرض تب بود چون قوی گردد
مرض شود فصل سیم در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها
ظاهر گردد بیماریهاء مشترک پنج است یکی بمشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی
از دماغ بمعده پیوسته و بقوت حس این عصب بوی ناخوش بدماغ رسد
و اگر مردم آب سرد خورد حس آن در دماغ بیابد دویم آنکه چون دو عضو بهم
نزدیک باشند یکی قوی و دیگری ضعیف بود فضله قوی ضعیف قبول کند چنانکه
گوشت بغل فضله دل و غدد کنج ران فضله جگر و پس گوش فضله دماغ سیم آنکه فضله

غضو یا لا بعضو زیر و زبر و چنان نزله که از دماغ بشش آید چهارم آنکه بسبب مشارکت بلکه
آید چون شش که آلت دم زدنست و حجاب اوست و حجاب بدین مشارکت آفت
حجاب دم زدن که شش آلت اوست بدید آید و چنانکه حنجره آلت آوازست اگر
در وی آفتی رسد آواز ضعیف یا باطل گردد پنجم آنکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد
و میان عضو دوم عضو اول را با عضو سیم مشارکت افتد چنانکه دماغ را با جگر مشارکت
برگها که از جگر بدماغ رفتست و غذا میرساند و جگر را با گرده مشارکت برگها و غذا و منفذ
و بمنفذی که آب از خون جدا میشود بدان منفذ بگرده آید پس بمیانجی جگر دماغ را
با گرده مشارکتی باشد **فصل چهارم** در بیان بیماریها مزاج هرگاه مزاج
شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه در گرمی و سردی یا افراط شود یا در سردی و خشکی
و تری و این که مزاج هر یک تغیر یابد سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد
چنانکه گرم و خشک و تر یا شود یا سرد و خشک یا گرم و تر یا سرد و تر و این را سوء
مزاج مرکب گویند و این هشت نوعست چهار مفرد و چهار مرکب از این هشت مزاج
دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر ممکن نیست و انواع سوء
مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب یا آنکه چهار ساده و چهار با ماده مثال
سوء مزاج گرم بی ماده تب دق و مثال سوء مزاج گرم با ماده تب از خون و صفرا
و مثال سوء مزاج سرد بی ماده چون تب دق ماده جمود دست که در هوا سرد و باد و برف
باشد و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج بود و مثال سوء مزاج تر بی ماده نرمی گوشت
و نرمی پوست و آنرا ترهل گویند و مثال سوء مزاج تر با ماده استسقاء لحمی و مثال
سوء مزاج خشک بی ماده تشنج خشک که بعد از استفراغ افراط و از پس دیر و ریاضت

بدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده سرطان و جذام و این شانزده سوء مزاج گاه
در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف تر گردد سبب بیماری
باشد و مزاج از اعتدال بیرون برد و هرگاه خلط عفونت پذیرد تب تولد کند و هرگاه
از سوء مزاج آفتی در عضوی بدید آید درجه اول باشد و اگر سوء مزاج طبیعت عضو را
از اعتدال بیرون برد و تباه کند درجه دوم باشد **فصل پنجم** در بیان بیماریهای
اندامهای مرکب و بیان انواع بیماریها بسیارست بعضی در شکل اندام افتاده باشد
و خلقتی باشد چون عضوی که صحت و منفعت آن در شکلی مخصوص است و بشکلی دیگر
بود چون تجویف دماغ که مسطح باید و رطوبت جلیدیه که مدور باید و معده که همه
جانب او گرد باید هر وقت برخلاف این باشد ناطبیعی باشد و چون شکل زبان
و پستان زنان که بمقداری مخصوص باید هرگاه بزرگتر گردد ناطبیعی بود و بعضی زیادتی
عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه چشم و سنگ در یک گرده و مثانه و داء الفیل
و دوالی در پای و ثؤلول و بواسیر و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم کوچک تر باشد
و علت ذبول و بعضی چنان باشد که اندامی از جای خویش بیرون آید چون فتق و لقوه
و [illegible] در چشم و بعضی در منفذها و مجاریها افتد چون انتشار و سبل که در چشم افتد
و ضیق دم و سکته که بسبب سده دماغ بود و یرقان که بسبب سده جگر و مانند
آن و بعضی درشتی و تری چون خمل معده که درشت باید نرم شود و حنجره و حلق که املس
باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و خلع و اما سهام نوعی از
تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده آماس تا در میان اجزای عضو جای نگیرد آماس
بدید نیاید و آماس مرضی است مرکب جهت آنکه هیچ آماس از ماده و سوء مزاج

نه تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اماس بیشتر در اندامها نرم واقع شود و گروهی گمان
برند که در اندامی که در غایت نرمی و سختی باشد اماس نیفتد و این گمان باطل بود
جهت آنکه دماغ در غایت نرمی است و استخوان در غایت سختی هردو اماس بذیرند
و اگر دندان فضل اخلاط بیابد رنگها نا طبیعی در وی ظاهر شد یا وجع درد و فزایان
دندان گواهی دهد که در وی عصبیست و عضوی که حس و حرکت شریان بدان باریکی در
یابد چرا ممکن نباشد که آماس در روی نفوذ کند و همچنین هر دیی که در تن او خلط بد یا رنگ
آمیخته بود اگر او را جراحتی رسد و خون بسیار از و رود و خلط بد در تن او بماند بر تن
او اماس و بثره بدید اید و بعضی علتها ست که طبیب آنرا از جمله بیماری شمرد چون
بهق و داء الحیه و داء الثعلب و ریختن موی و از رنگ خویش گشتن چون بهق
و برص و نمش که بر بشره بدید آید و بعضی پوست را بخراشد چون سبل و نقرس
سج و حصف و بعضی بیماریها است که در قبیله باشد و میراث باشد چون سبل و
نقرس و برص و جذام و صلع و هر عضوی که از پدر ضعیف بود در فرزند همان عضو ضعیف
باشد در بیشتر احوال و بعضی بیماریهاست که بوی از یکدیگر گیرند خاصه در خانها تنگ
چون درد چشم و آبله و تب و باو سل که بوی از یکدیگر و برص و جذام و بیر متوضاکر
خداوند بوا بر نشسته زیان دارد از آن دور باید بود **باب**
هفتم در بیان احوال نبض و مشتمل بر بیست فصل بود **فصل اول** در بیان نبض
و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریانست و هر نبضی بدو حرکت و دو سکون تمام
شود حرکت اول که گشادن و بالا آمدن رگست و آنرا انبساط گویند و سکون
از پیش آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بجایی حرکت کند و بنهایت آن جانب

رسد و از آن جانب باز گردد و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت سکونی
نباشد زیرا که دو حرکت مخالف یکدیگر پیوسته محال باشد پس در نهایت رسیدن
حرکت انبساط و آغاز حرکت انقباض سکونی باشد و حرکت انبساط ظاهرتر بود و دو ام
از آن یافتت توان دانست مگر وقتی که ضعف قوی بود و حرکت انقباض پیش بعضی حکما نشاید
که در توان یافت و درست آنست که در نبض عظیم و صلب قوی و بطی در توان یافت
و حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که بجراحت و قرحه نزدیک بود حرکت
او زود تر از حرکت دل بود بسبب الم و حرکت شریانها و دیگر اعضا که آنجا المی نباشد
بحرکت دل برابر باشد از بهر آنکه شریانها شاخها دل است و از وی رسته
فصل دویم در بیان منفعت نبض و آنچه از نبض معلوم شود باید دانست
که دل بمثل چون شریان همه تن است و شریانها هر یک چون دل یک عضوست و روح
را که در دلست حاجت بدم زدن از راه شش و اجزاء روح را که در شریانهاست همان
حاجت از راه مسام پس فایده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار دود ناک
از وی دور کردن و حرکت دل و شریان بیکبار بود و مدد حرارت غریزی و قوت
حیوانی بهمه اندامها بقوت حرارت غریزی رسد و اندامها همه قوتهاء بدنی کرم
و نفسانی را بقوت حیوانی قبول کند و قوام تن بقوت حیوانی و حرارت غریزیست
و جای این هر دو دلست و حال همه قوتها از حال دل معلوم توان کرد و حال دل
از حرکت شریان و طبیب را ضرورتست که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها
الک است و در تجویف دل و شریانها خونست و روح پس طبیب که دست
بر نبض نهد گرمی و سردی و درازی و دیری و کوتاهی و آنچه در تجویف دل و شریانهاست

از احوال مرض از بسیاری و کمی و جنبها تمام دریابد **فصل سیم** در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه باید جست نبض از شریان ساعد باید جست جهت آنکه زود بیرون توان آورد و از عموق آن شرم نباشد و این شریان دلست و بگوشت در نیامده بسیاری و از نجا احتمالی نیست چون شریان صدغ و طریقه گرفتن او آنست که جسته و سطی و بنصر و خنصر بر دو کف از دو ساعد بر پهلو باید داشت و دست آسوده باید و تکیه و اعتماد بدست بر چیزی نکنند و نبض اگر قوی باید بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان بروی سبک باید داشت و برفق باید جست و طبیب باید آن مقدار نگاه دارد که حال او معلوم گردد از عظم و صغر و گرمی و سردی و تفاوت و تواتر و قوت و ضعف و دریافتن آن منفعتی کلی بود و انگشتان طبیب لطیف باید و بسر انگشت کاری نکند که پوست سخت شود و هرگاه انگشت بر شریان نهد تمام انواع نبض که در وهم او باشد و مناسب سبب حال بیمار بود ملاحظه نماید تا نبض آن شخص دریابد و نبض وقتی باید گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت و حمام و از خواب بافراط و بیداری بافراط و از گرسنگی و سیری و مانند آن دور باشد و نبض و مزاج هر شخص دیگر بود در خور عمر و فصل سال و هوا و مسکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طبیب نبض کسی که میگیرد اولی آنست که بارها گرفته باشد و عادت و جز کنیهاش از معهوده تا هر تفاوت و تغیری دریابد بر آن حکم تواند کرد و همه انواع نبض قیاس بمعتدل باید کرد تا سریع و بطی و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد **فصل چهارم** در بیان اجناس و انواع نبض اجناس نبض هفتست جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و انواع آن نه است طویل و قصیر و عریض

و دقیق

و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل جنس دوم از کوتاهی و درازی زمان حرکت جویند و آن سه نوعست سریع و بطی و معتدل جنس سیم از کیفیت رگ جویند و انواع آن پنجست سرد و گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان رگست جویند و آن سه است ممتلی و خاوی و معتدل جنس هفتم از درازی و نادرازی حرکت رگ جویند و انواع آن ششست مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم و موزون و ناموزون که آنرا ردی الوزن گویند اما نبض طویل آنست که از درازی رگ انگشتان زیاده خبر دهد و قصیر یک انگشت را خبر دهد و عریض نبضی باشد که انگشت از سطری حرکت رگ تمام خبر یابد و سطری رگ پهنای او بود و دقیق ضد عظیم است و شاهق آنست که مرتفع و افراشته شود و عمیق نیز گویند و منخفض نبضی باشد افتاده و پا لا نیاید و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در سرعت و بطو و نبض قوی آنست که بر انگشت بقوت کوبد و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او و نبض گرم و سرد بشرح حاجت نیست نبض نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را فرو نشاند و دفع نماید و صلب ضد او باشد نبض ممتلی آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان رگ باشد دریابد و خاوی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی آنست که حرکت باز پسین او بحرکت اول ماند در همه حالها بر یک نمط او را مستوی گویند و مختلف نبضی بود که حرکت اول او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار بنوعی حرکت کند و نبض منتظم آنست که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر شود نامنتظم گویند اما نبض موزون آنست که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو

حرکت باشد همه متناسب بود آنرا مستقیم الوزن گویند واگر حرکتها متناسب
نباشد ردی الوزن گویند و آن چنان باشد که وزن نبض کودک چون وزن
نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر بود و آنرا متغیر الوزن
گویند ونوعی دیگر که آنرا مباین الوزن گویند چون وزن نبض کودک مثل وزن
نبض پیر بود ویکی دیگر آنست که خارج الوزن گویند وآن چنان بود که نبض کودک نه
جوان ونه چون وزن نبض پیر وکیفیت نبض جوان وپیر وکودک در موضع نه چون وزن نبض پیر
خویش گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل پنجم** در بیان اسباب نبض
اسباب نبض اصلی وذاتی سه است آنرا اسباب ماسکه گویند اول دل است
وشریان وآنرا آلات گویند دویم قوت حیوانی وآنرا فاعل گویند سیم در کشیدن
دل است وشریانها هوا تازه را بحرکت انبساط وبیرون کردن هوا گرم را بحرکت
انقباض وآنرا حاجت گویند وهرگاه نبض از حال طبیعی بگردد سبب آن
زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت یا ضعف آن یا صلابت
یا نرمی آن از بهر آنکه اسباب ماسکه جز این سه نیست واسباب زیادت
حاجت سه است یکی زیادتی حرارت دویم در ضعف یا تعب وماندگی مفرط
سیم بسیاری بخارهای دخانی که از عفونت اخلاط تولد کند وسرعت نبض دلالت
برین سه جنس دارد و قوت بسبب حرارت عارضی مثل خشم وریاضت وگرمابه
زود زایل شود ونبض بحال خود باشد و قوت بسبب حرارت عارضی ضعیف
نگردد وبسبب حرارت تپ ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه
معتدل باشد همه احوال بدن معتدل ونبض نیز باعتدال باشد ونبض عظیم اگر حاجت

زیاده

زیاده باشد وتوانا تر آید واگر قوت ضعیف وآلت صلب نبض سریع نتواند شد
وانجا که قوت ضعیف وآلت صلب ~~نبض سریع نتواند شد واگر قوت ضعیف~~
وآلت صلب وحاجت اندک نبض متفاوت آید ونبض بطی در از تر بود واگر ضعیف
قوت بود نبض صغیر باشد وضعف قوت استفراغ ونا یافتن طعام وشراب ودریافت
بافراط وبیماریها ودردها باشد وسبب صلبی نبض حرارت تنها محترق وورم در احشا صلبی
وبیخوابی وغذا خشک وکمی غذا وگاهی نزدیک بحران نبض صلب میشود وگر بحرانی
که بعرق باشد نبض موجی بود وبحران نیک در تن درستی شادی معتدل وطعام وشراب
باعتدال وسبب نبض طویل وعظیم اگر مانعی از عرض وارتفاع باز دارد وصلبی آلت صلبی آلت
وفربهی وگوشت است که بر رگ آمده وسبب نبض عریض نرمی وخالی شدن گوشت
واسباب نبض قصیر اسباب نبض صغیر است ضعف قوت وصلابت آلت **فصل
ششم** در بیان انواع نبضها مختلف واسباب آن هر وقت سوء مزاج در دل وشریانها
پدید آید حال قوت متغیر ونبض بدان سبب مختلف گردد وامتلا بدنی وسده و
امراض نفسانی موجب اختلاف نبض میگردد وبسیاری خون در تن سبب اختلاف
نبض باشد وآن اختلاف بفصد زایل گردد واز خون غلیظ وامتلاء آن در حوالی دل
خناق وسکته پدید آید وهلاک کند واین امتلا مردم را که شراب بافراط خورند بسیار
واقع شود واز انواع نبضهای بسیار چنان باشد که نبضی قوی یا عظیم یا سریع وغیر آن
آغاز کند وبتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا بحدی رسد که هیچ نماند وآنرا ذنب
منقطع گویند یا بحدی کمتر باز آید وآغاز کند بتدریج باز می آید قوی یا عظیم یا سریع تر
میشود واگر کمتر از آن باز آید ذنب راجع گویند واگر بدان حد که آغاز کرده رسد ذنب

ناقص الاصبع گویند و آنچه در یک نبض باشد انگشت خنصر نبض را قوی یابد و بنصر
بتدریج ضعیف تر یابد و وسطی و مسبحه هم بدین نسق بازیابد و سبب ذنب الفار
ضعف قوت بود و آن زمان که ضعف او قوی بود ذنب الفار دلالت بر بدی حال
دارد و نبض مسلّی نبض باشد که در قوت دوباره ذنب الفار باشد و اگر از فزودن
او حرارت مطلق است دلالت او بر حرارت و اگر بر سان ذنب الفار دلالت او بر
ضعف بود دلیل خیریت و نبض منقطع جانی باشد که حرکت انبساط نزدیک انگشت
مسبحه تمام پدید آید و با انگشت وسطی یکبارگی ظاهر نشود و نبض ذو الفترة مانند این
بود و سبب سقوط قوت باشد و خاینجی بود آن نبض که حرکتی آغاز کند و زود مانده
شود دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غزالی همچون منقطع باشد و میان آغاز
حرکت و تمام کردن سکونی باشد و نبض ذو القرعتین آنست که مانند از دو جانب در حرکت
آرد و سبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود یکبار زنشو اندر حرکت نمود و در
میانه اندک توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانکه یک حرکت بدو دفعه آمده
باشد و نبض مختلف القرعه آنست که اول او ضعیف باشد و آخر آن قوی یا عکس این
بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن در بلندی معتدل و در درازا و پهنا بر سان موج
باشد و بعد از طعام و شراب و عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات
الریه و اگر در تب پدید آید این علامت نشانهٔ عرق بود و سبب این نبض ضعف قوة
باشد و نبض دودی آنست که مانند موجی اما این صغیرتر و متواترتر چون حرکت
دود که کرم است و گمان برند که سریع است و نباشد و بدان ماند که مرکب این نبض
بطی و متواتر و مختلف و این هرسه نوع در یک نبض باشد و سبب آن سقوط قوة

بود و نبض نملی آنست که متواتر و صغیرتر از دودی باشد و افتاده ماننده
نبض طفلی که نوزاده بود و دلالت بر غایت ضعف قوت دارد و نزدیکی مرگ و نبض
منشاری آنست که موجی ماند جهت آنکه اجزاء رگ بلند و نرم و ناهموار باشد و بدین سبب
منشاری گویند و این نبض بیشتر در ذات الجنب باشد بسبب آماس که در غشا باشد و
نبض ضعیف ذو دو گونه باشد یکی آنکه حرکت کوشش دارد و سکونی افتد و سبب سقوط قوة
بود و این را ذو الفترة گویند دوم آنکه سکونی کوشش دارد و حرکت واقع شود و سبب
بازآمدن قوت باشد و این نبض را الواقع فی الوسط گویند و نبض متشنج و متواتر
و ملتوی رگها در این انواع همچون دوالی کشیده باشد اما ملتوی بر خود همی پیچد و متواتر
کشیده و پوسیده این انواع بعد از استفراغها و در بیماریها خشک چون دق و
ذبول نبض با کشیدگی صلب تر از دیگر انواع باشد و نبض مرتعش آنست که لرزان بود
و سبب ارتعاش اخلاط بسیار و توانائی قوت و کوشیدن جهت دفع علت
و نبض ناموزون بیشتر بسبب مواد فاسد که در بدن جمع شده و قوت عاجز گشته و
در زمان حرکت گاهی بسبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم** در بیان نبض
سالها عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در عظم میان قیاس با تن ایشان عظیم و
با تن بالغ عظیم نباشد اما سبب سرعت و تواتر بسیاری قوت نا تمام و سبب بسیاری
حاجت بخارهای تر و پیوستگی هضم باشد و سبب ناتمامی قوت تری اندامها و
تمام نارسیدگی بود و نبض جوان قوی باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها او
تمام شده و تری کودکی رفته و نبض کهل قیاس با نبض جوان صغیر و بطی باشد و در
عظم و قوت میانه بود و نبض پیر ضعیف و متفاوت باشد و بسبب رطوبتهای

غريب نرم بود **فصل هشتم** در بيان نبض مزاجها مزاج طبيعي گرم باشد و
نبض قوي و عظيم و اگر گرمي مزاج ناطبيعي بود و قوت ضعيف چنانكه در تبها محرقه و غير آن
و نبض مزاج سرد صغير يا متفاوت يا بطي باشد و نبض مزاج و غير آن تر يا موجي يا
عريض بود و نبض مزاج خشك در بيشتر وقتها دقيق و صلب و اگر قوت قوي گردد و گاه
بسيار ذو القرعتين باشد يا متشنج يا مرتعش **فصل نهم** در بيان نبض نر و
ماده نبض نر قياس با نبض ماده قوي و عظيم باشد از جهت آنكه مزاج مرد گرم و تر بود
و اندام ايشان صلب تر و بسبب آنكه تردد و كار مردان بيشتر و قوي تر پس نبض مردان
قياس با نبض زنان متفاوت باشد **فصل دهم** در بيان نبض مردم فربه
و لاغر نبض لاغر قياس با نبض فربه عظيم و بطي باشد عظيم از بهر آنكه حركت او را در طول و
عرض و عمق مانعي نيست و چون متفاوت بطي بود و نبض فربه قياس با نبض لاغر
صغير و سريع باشد اگر فربهي از گوشت بود سرعت و قوت بيشتر باشد و اگر از پيه باشد
برخلاف آن حركت كند **فصل يازدهم** در بيان نبض فصلها سال نبض بهار
معتدل و در قوت زياده بسبب اعتدال فصل و نبض اقليم چهارم و شهرهاي معتدل
چنين باشد و نبض تابستان سريع يا متواتر و صغير و ضعيف باشد و بسبب سرعت
و تواتر حرارت فصل باشد و سبب صغري و ضعيفي بسياري تحليل و عرق و نبض شهرها
و مسكنهاء گرم همچنين باشد و نبض خريف معتدل بود و بضعيفي ميل دارد بسبب
اختلاف هوا و ضد طبع فصل مر طبيعت حيواني را و نبض زمستان متفاوت
بود يا بطي يا صغير و نبض محرور قوي تر باشد و نبض شهرها و مسكنها سرد همچنين باشد
و اسباب اين چند نبض را اسباب طبيعيه لازمه گويند از بهر آنكه مردم از كودكي

وجواني

وجواني و كهلي و پيري و محروري و مبرودي و نري و مادگي و فربهي و لاغري و از
فصلها سال و مسكنها خالي نتواند بود و هرگاه چنانچه طريقه غذا و اشربه و خواب
و بيداري و غيره ملاحظه نمايد تن درست باشد و اگر برخلاف آن كار كند بيمار گردد
و اين بيمار را اسباب سته گويند و آن حركت است و سكون و طعام و شراب و هوا
و مسكن و خواب و بيداري و استفراغ و احتقان و اعراض نفساني و احوال تن
مردم در تن درستي و بيماري بدين اسباب بگردد و نبض نيز بگردد و تغير نبضها ياد كرده
آيد اگر خداي تعالي توفيق دهد **فصل دوازدهم** در بيان نبض كسي كه
رياضت كشيده رياضت معتدل نبض بتدريج قوي و عظيم شود از بهر آنكه حرارت غريزي
و قوت حيواني قوي ميشود و در اخر رياضت سريع و متواتر شود از جهت آنكه حرارت
غريزي تمام افروخته شود و هرگاه رياضت از اعتدال بيرون آيد نبض صغير و ضعيف
و اگر قوت قوي باشد سريع گردد و سبب صغري و ضعف كند شدن جسام باشد و
تحليل بسيار و مانده شدن و اگر رياضت با فراط شود نبض دودي يا نملي بود و سبب
آن بسياري تحليل و ماندگي باشد **فصل سيزدهم** در بيان نبض خواب و بيداري
احكام خواب مختلف بود نبض در اول خواب صغير و ضعيف شود و با صغري و ضعيفي
متفاوت باشد يا بطي از بهر آنكه حرارت غريزي در خواب بقعر تن باز گردد و بهضم
غذا و پزانيدن فضلها مشغول گردد و هرگاه طعام هضم شود و حرارت غريزي و روح
از غذا مدد گردد و بظاهر تن ميل كند نبض عظيم و قوي گردد و هر وقت خواب با فراط
شود بصغري و ضعيفي و بتفاوت و بطو باز گردد از بهر آنكه فضلها غذا در تن
بماند و بحركت بيداري تحليل پذيرد و بخارات آن باندرون بدن باز گردد و نبض صغير

ضعیف شود و اگر وقت خواب در معده چیزی نباشد که طبیعت آنرا هضم کند نبض
بطی و صغیر و ضعیف گردد و حکم نبض کسی که ناگاه بیدار کنند و بترسانند ضعیف بود
جهت آنکه روح بسبب ترس هزیمت نماید بعد از آن عظیم و سریع و مختلف و مرتعش
گردد اگر ترس حقیقی نباشد این حال زود باطل شود و نبض بحال طبیعی باز آید و اگر ترس
حقیقی بود مدتی بر آن حال بماند **فصل چهاردهم** در بیان نبض طعام و شراب
طعام آنکه خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی بد یا گرم یا سرد خورده باشد
از آنکه محرور باشد یا مبرود یا معتدل و نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض
کسی که طعام و شراب باعتدال خورد قوی و عظیم و سریع بود و نبض اندک خوار با
اعتدال و مایل بضعف بود و نبض محرور که چیزی گرم خورد ضعیف گردد جهت
آنکه مزاج او گرم تر گردد و سوء مزاج گرم موجب سرعت و تواتر نبض بود و اگر چیز
سرد خورد بیاید مزاج معتدل شود و نبض قوی و اگر مبرود چیز سرد خورد سوء مزاج
سرد تولد کند و نبض او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد و اگر چیز گرم خورد
معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیز بد یا ثقیل خورد که نفخ و حرارت
آن نبض را مختلف کند و افراط شراب که کهار امتلی کند و بیم باشد که در مستی
بسبب امتلاء ان هلاک شود و آب از بهر آنکه غذا را بگدازد و قوت را
مدد دهد نبض قوی گردد و حکم بسیاری آب همچون بسیاری طعام است
فصل پانزدهم در بیان نبضی که از درد و استفراغ و احتقان بود نبض
استفراغ تهی و ضعیف و بطی باشد و اگر استفراغ بافراط شود دودی و نملی گردد
و نبض احتقان ممتلی باشد و اگر احتقان بافراط بود نبض مختلف باشد

فصل شانزدهم

فصل شانزدهم در بیان نبض اعراض نفسانی بدانکه اعراض نفسانی شادیست و غم
و ترس و خشم و مانند آن نبض شادی عظیم متفاوت بود و نبض غم ضعیف و صغیر باشد یا متفاوت
و بطی بسبب میل روح از جهت غم به باطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود
و نبض غضب عظیم و شاهق و سریع و متواتر بسبب آنکه غضب حرارت را برافروزاند
و نبض غضب اگر با خوف و خجالتی آمیخته بود مختلف بود و با لطف لذت عظیم باشد از بهر آنکه
لذت قوت را برفق حرکت دهد و موجب سرعت و تواتر شود **فصل هفدهم** در بیان
نبض که در گرما به حاصل گردد اگر آب گرم استعمال کنند نبض عظیم و قوی و نرم شود
پس سریع و یا متواتر بسبب حرارت و اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل یابد
نبض ضعیف و متفاوت و بطی شود و اگر آب سرد ریزد نبض صغیر و متفاوت و
ضعیف و بطی گردد و اگر ظاهر تن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و
عظیم و سریع شود و آب معدنی آنچه خشک کننده است چون آب معدن زاج و گوگرد
ابث و شب نبض را صلب کند یا سریع **فصل هژدهم** در بیان نبض دردها و
اماسها نبض درد سریع و متواتر بود و اگر درد عظیم باشد و بی طاقت ضعیف و صغیر شود
و دودی و نملی و بسبب سرعت برجای بودن قوت باشد و هرگاه درد بی طاقت
شود و قوت ضعیف گردد نبض صغیر و ضعیف شود و نبض اماس گرم منشاری بود
و مرتعش و سریع و متواتر و نبض اماس صلب منشاری بود هر چند اماس بیشتر
منشاری نبض زیاده تر و نبض اماس نرم موجی باشد و نبض اماس سرد بطی و
متفاوت و نبض اماس پخته موجی بود بسبب آنکه هرگاه اماس پخته شود
تمدد زایل گردد و آلت نرم شود و نرمی تموج آرد **فصل نوزدهم** در بیان

بیماریها سر نبض سرسام گرم صغیر و صلب و ضعیف و باصلابت تموج کند و هرگاه تب گرم شود
عظیم و سریع و متواتر بود و با عظیم و سرعت مختلف و مرتعش باشد بسبب صلابت آلات
بود که در غشاء دماغ واقع شده و در ابتداء تب صغیر و ضعیف باشد و آنجا که قوت
ضعیف باشد از عالم مقدمه غشی بود نبض سرسام سرد متفاوت و بطی بود و بسبب
مادهٔ بلغمی موجی باشد و نفس نیز بواسطه بسیاری بلغم تنگ گردد و نبض صداع گرم سریع باشد
و متواتر و نبض درد سر سرد متفاوت و بطی بود نبض مردم دیوانه بسبب ماده بلغمی
موجی و از سودا خشک صلب و صغیر باشد نبض عاشق نامنتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا
او را بیند عظیم و معتدل گردد از جهت خوش آمدن دیدار و نام او نبض لقوة باقلاد
صلب بود و اگر استرخا بود متفاوت باشد نبض فالج موجی و ضعیف و متفاوت
و بطی اگر قوت ضعیف باشد نبض نامنتظم گردد نبض صرع اگر ماده بلغم باشد بطی و
متفاوت و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض سکته موجی بود **فصل**
بیستم در بیان نبض انواع تبها نبض حمی یوم میل بعظم و تواتر دارد و اگر
مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنتظم گردد حمی یوم نباشد نبض تب از عفونت
در اول نوبت غایر و صغیر و سریع و مختلف بود و در میانه تب عظیم باشد نبض
شطر الغب در اول مختلف بود و در میانه تب بغیظی مایل گردد نبض تب بلغمی در
اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت بود و در آخر متفاوت مختلف شود نبض
تب مطبقه ممتلی و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون عفن باشد عظیم
و سریع لا و متواتر و اگر خونی بود نرم و عظیم و اگر سوداوی صلب و صغیر باشد نبض تب
حصبه و جدری که نوکان میگویند سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد . .

باب هشتم در بیان منفعت دم زدن نفع دم زدن همچون منفعت
حال دل و نبض است و حالهای تن و قوت و حال روح بسبب دم زدن بگردد
بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است از احوال روح
و احوال تن و اسباب دم زدن همچون اسباب ماسکه نبض است فاعل و آلت
و حاجت اما فاعل قوت حیوانیت و آلت قصبه حلق و حنجره و شش و حجاب
و سینه و عضلها که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم هوای خوش
در دل کشیدن و هوای دود ناک از دل برون کردن هرگاه این سببها طبیعی باشد نفس طبیعی
بود و اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد نفس نیز بگردد عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر
یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی ازین انواع مرکب باشد و هر نوعی از حالتی
نشان دهد و اگر در تب و مانند آن دم زدن طبیعی بود نشان قوت روح و اعتدال
حرارت غریزی باشد نشان سلامت وی افتد دم زدن بود چون معده و جگر و
سپرز و دم زدن نا طبیعی نشان بیماری صعب و آفت احشا و امثال آن در دل باشد
در جمله نشانها دم زدن همچون نشانهای نبض است و تغیر این مثال تفاوت
نبض بدین سبب درین کتاب بدین مقدار اقتصار کرده شد
باب نهم در شناختن آب طبیبان آب پیشاب را تفسره گویند
و دلیل نیز گویند و این بیست فصل است **فصل اول** در بیان آنکه
آب که تفسره میگویند بر احوال هضم معده و جگر و غیره و بر احوال اخلاط دلالت
دارد و هضم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد و هضم دوم در جگر است
کیلوس در جانب مقعر جگر خون گردد و هضم سیم در نزدیک اندامها خون آنجا

بقوت معده بر اندامی غذا کردد و قوام تن بغذا است و خلط صفرا و سودا از
لوازم هضم جکر بود و کیلوس بقوت جکر خون کردد و پخته شود پاره کفک شود
صفرا بود و پاره ثقل شود سودا باشد و آنچه صافی ماند خون است و بیشتری از صفرا
و سودا از جانب مقعر جکر از خون جدا کردد و آب که خورده شود قوام خون را رقیق
کند و در رکهاء باریک بکذراند و بجانب محدب جکر برارد انجا بیشتری آب از
خون جدا کردد و بجانب کرده و مثانه فرود آید و پاره غذا بکذارند و بعضی بعرق
دفع شود و بعضی بکرده و مثانه آید پس از هرچه خون تولد کرده بود اثری با آب
بمثانه رسد بدین سبب کفته اند که آب از مثانه بیرون اید از احوال همه تن
و هضم معده و هضم جکر و اخلاط خبر دهد **فصل دویم** در بیان آنکه پیش
آب کی باید کرفت و چکونه عرضه باید کرد و دلیل که بر طبیب عرضه کنند اول
ناشتا باشد ناهار و بی عادت نباید خورد و چیزی که رنگ آب بکرداند مثل زعفران و زیره
وانکاهه و جز و غیره و حنا بر دست و پای نکذارند که رنگ پیش اب بکرداند
و کرسنکی و خشم و ماندکی آب را رنکین کند و مزاج را کرم سازد و بخوابی دلیل
را تیره سازد و کم رنگ از بهر انکه در بخوابی طعام نیک هضم نشود و بعد از جماع پیش
اب چرب و ثقل سپید باشد بدین جهت از پس این احوال بر دلیل اعتماد نباشد
و حیض و نفاس آب را تغیر دهد و قاروره بعد از یک ساعت عرضه باید کرد تا آنچه
بهر آب خواهد بر آید و آنچه رسوب بود ته نشیند و پیش از انکه شیشه قاروره
نماید شیشه را ساکن باید داشت و بروشنائی هوا عرضه باید کرد و از آفتاب
دور باید داشت و از پس شش ساعت نباید نمود از بهر آنکه لون و قوام او تغیر کرده

وشیشه

وشیشه صافی و سپید و شیشه باید و میانه بود در وقت دیدن شیشه بدست چپ
باید کرفت و از جهت سایه خویش دور باید داشت **فصل سیم** در بیان آنکه
چند چیز از پیش اب باید جست طبیب از دلیل هشت چیز جوید رنگ و قوام و
روشنی و تیرکی آب از قوام او معلوم کردد جهت انکه بسیار چیزها ست که غلیظ است
لکن روشن است و شفاف مثل سپیدی تخم و صمغ و بسیار چیزها ست که قوام آن رقیق
و تیره است چون شیر و آب تیره **فصل چهارم** در بیان رنگ پیش آب اخلاط
چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد
و سیاه اما هر جنسی انواع بسیار دارد سپید چهار نوع است اول مثل آب دویم
مثل ... سیم چون شیر چهارم برنگ شیر بود و زرد شش نوع بود تبنی و ترنجی
اشقر و نارنجی و زعفرانی و ناری و سرخ چهار است کلکون و سرخ که احمر قانی کویند
و سرخ که بسیاهی زند که احمر اقتم کویند و سرخی که برنگ خون بود و سیاه دو نوع است
یکی سیاه مطلق دویم سیاه که از زردی بسیاهی مایل بود مثل پیش آب یرقانی
و در همه انواع تفاوت بسیار واقع بود و رنگهای مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ و
چهار رنگ بدین سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه نام خاص دارد
اغبر و رصاصی و آسمان کون و کراثی و نیل کون و مخاطی و ازرق و زنکاری و ارغوانی
و غسالی و زیتی است و رنکی دیکر است که امیخته بود انرا وسخ کویند **فصل
پنجم** در بیان پیش آب سپید و اسباب آن اول سپیدی دلیل سبب میوها تر مثل
خیار و خربزه و غیره دویم بر امدن صفرا و حرارت آن بجانب دماغ متوجه بود
و در آب رسوب نباشد و مقدمه اختلاط ذهن و علامت بد بود سیم انکه در تب

صفرائی دماغ بسلامت بود و بیش آب سپید کرد و بسبب آمدن صفرا بروده و هم
اسهال صفرائی و پیچ بود چهارم سپیدی آب بجهت بیماری بلغم بود و رسوب
سپید مجوف مانند باشد و این نوع بر سکته و فالج دلالت کند پنجم بسبب گداختن پیه
آب سپید میشود و اگر با این نوع تب آید نشان دق یا نشان بدی حال بیمار و نزدیکی
مرگ و باشد و بسبب گداختن پیه ضعیفی رودها و اسهال تولد کند ششم بجهت
ریش مثانه و التهاب بول آب برنگ فقاع باشد و رقیق و با ریم و اگر ریم نباشد
نشان بیماری بلغم خام یا نشان سنگ مثانه و در اصل قضیب خارش و سوزش
باشد هفتم در بحران بیماری بلغمی قوام آب غلیظ و ثفل بسیار باشد هشتم بسبب
سده آب رقیق بود نهم سوء مزاج سرد پیش آب مثل آب صافی باشد دهم در علت
ذیابیطس آب صافی باشد و تشنگی غالب و هر آب که میل نماید در حال برون
آید یازدهم بسبب اماس بول سپید بود و در هر اندامی که بیخ التهاب بول باشد
و بباید دانست که زود سپید شدن آب پیش از بحران نشان نکس بود
و اگر روز اول که تب آید سپید بود و دماغ بسلامت و آب بدان سپیدی باشد
علامت آن بود که تب بربع باز گردد و اگر در بیماری حاده بول سپید و غلیظ
و تیره باشد و تشنج ظاهر شود نشان موت بود و اگر مدتی آب رقیق و سپید بود
و دماغ بسلامت نشان بحران اشتغال باشد بخراج و اماس در عضوی که زبون
تر باشد آب سپید و رقیق که بر سر آن ثفل رقیق و زرد باشد و گف ناک بود
گف علامت اضطراب و زردی نشان حرارت و ثفل بر سر آب نشان حرارت
بجانب دماغ و اگر با این نشانها رعاف شود خطرناک بود و اگر بیش آب

مطرب

مرطوب و عورات سپید باشد خطر کم بود **فصل ششم** در بیان
دلیل زردی و اسباب و آنچه بران دلالت دارد آب زرد اول درجه او تبنی بود دلیل
اعتدال است و ترنجی نزدیک اعتدال است و اندک میل بگرمی دارد و آب نارنجی رقیق
م نشان این دو حال بود و هر چند آب زرد تر دلالت او بر حرارت قوی تر بس آب اشقر
ناری در غایت گرمی باشد و هر گاه سرخ تر شود حرارت کم شده از جهت آنکه در رنگ
سرخ اجزا ارضی و زمینی بیش باشد و در رنگ زرد اجزا آتشی و هوای زیاده بود
و اشقر ناری گرمتر از همه رنگها باشد و بعضی از حکما گفته اند که بسیار بیماران حاده
دیدیم که از روز اول آب ترنجی بود و بدان بماند و بیمار بیش از روز چهارم هلاک شد
و در سرسام گرم گشته همیشه آب اشقر دیده ام و اشقر ناری اگر رسوب نکند بد باشد و مردم
تن درست بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب آن حرکت صفرا باشد
فصل هفتم در بیان بیش آب سرخ و اسباب آن آب سرخ سلیم تر از آب زرد
است جهت آنکه سرخی علامت غلبه خون بود و خون بهترین اخلاط است و اگر با سرخی
رقیق باشد نشان درازی بیمار باشد از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخ تیره
رسوب نشان غلیظی ماده و اماس جگر و اگر در آب سرخ رسوب سپید بدید آید
نشان سلامت بود و اگر رسوب سرخ بدید آید امیدوار باشد و اگر با آب سرخ
صفرائی سوزنده بود دلیل آن باشد که بحران زود خواهد بود و آب سرخ که قطره قطره
آید نشان قرحه کرده و مثانه و آب سرخ اندک و رسوب زرد بد باشد و بیش آب
سرخ بعد از آنکه تبها زایل شده علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعیف معده
و خارش اندامها بود مقدمه یرقان باشد سرخی آب با خشکی طبع و با اشتعال نشان

نشان سل بود خاصه اگر مدتی باشد و اگر آب با خون و اخلاط آمیخته بود و در شیشه
زود از خلط جدا گردد نشان آن باشد که منفذ گرده گشاده و فراخ شده و اسباب
سرخی بیش آب اول درد صعب جنابه و قولنج سرد سبب درد جگر گرم شود و صفرا
تولد کند آب رنگین شود دوم سده که از منفذی که میان روده و جگر بود صفرا در آن
منفذ از جگر بر روده آید و بسبب سده آن صفرا بر او بول فرود آید و بدان سبب
قولنج سرد تولد کند سیم بسبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بمادی یا جگر آب
همچون غساله گوشت باشد چهارم آنکه سده در میان رگها افتد و رطوبت در رگها
عفن گردد بیش آب سرخ بود پنجم بجهت غلبه صفرا و حرارت سرخ شود ششم از
از ضعیفی گرده آب سرخ شود **فصل هشتم** در بیان بول سیاه و آنچه بر آن
دلالت دارد بول سیاه اگر رسوب او سیاه باشد و مدتی بمانده بد باشد و رسوب سیاه
معلق و اجزا بر آب ایستد امید وار بود از بهر آنکه رسوب سیاه چند رسوب سپید است
بول سیاه اندک در بماری حاده خطرناک باشد و همچنین هر چند غلیظ تر بدتر اگر در اول
بماری باشد و اگر در آخر بماری حاده علامت ورم دماغ و نزدیکی موت باشد
بول سیاه و رقیق بوی تیز در بماری حاده نشان درد سر و هذیان باشد و ممکن بود
که رعاف یا عرق تحلیل یابد بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود
نشان نضج باشد اگر راحتی بدید نیاید نشان خراج یا سل بود و در تب محرقه بول
سیاه رقیق و ثفل پراکنده با سهر و گرانی گوش مقدمه رعاف باشد بول سیاه
و رقیق در ذات الجنب و ضیق النفس نشان مرگ بود بول رقیق که میل بسیاهی
دارد نشان بماری دراز و خطرناک باشد بول یرقان که از سرخی بسیاهی زند اگر غلیظ

[illegible]

و تیره باشد علامت خیر و گشادن سده بود در بماری یرقان و اندکی ثقل نشان
صحت سده بود بول سیاه و زنگاری بد باشد و زنگاری بدتر بود بول مردم
تندرست اگر سیاه باشد نشان سنگ گرده و مثانه بود و بسبب سیاهی بول سوختگی
ماده و حرارت بود در اکثر اوقات **فصل نهم** در بیان دلایل رنگهای
مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه رنگ سبز
در نبات از ترکیب آب و زمین تولد کند و بول سبز مقدمه تشنج باشد و مقدمه جذام
بود سبزی بول اطفال قتال باشد بول ابیض گون کسی را بود که او را زهر داده
باشند و اگر در بول ثقلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیتی نشان سل بود و بول
زیتی در روز چهارم هفتم و ششم نشان مرگ بود بول نیلی نشان خامی اخلاط باشد
بول ازرق نشان اول حمل بود و بآخر حمل سرخ شود و بول حامله اگر بجنبانند
تیره شود آخر حمل بود و اگر تیره نشود هنوز اول حمل بود بول ارغوانی نشان
سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود بول بی رنگ مثل آب باید و شراب تیره
و آب نخود نشان اماس احشا بود و بیا از وقت بول حامله بدین رنگ
باشد و بول مستسقی بیشتر بقوام گشکاب و بعضی سرخ و بول اگر چند روز
بر یکی بود نشان اخلاط گوناگون باشد **فصل دهم** در بیان دلایل
قوام بول قوام بول غلیظ بود یا رقیق یا معتدال و فرق آنست که غلیظ خالص و
شفاف بود و تیره چیزی بود آمیخته باشد اما اسباب بول رقیق نزاست یکی
ناگواریدن طعام دوم سده سیم مزاج سرد و خشک چهارم ضعیفی حرارت غریزی
پنجم خوردن بسیار ششم ضعیفی گرده هفتم سنگ در گرده و مجاری بول هشتم اماس

بهم عاجزی طبیعت جانکه هرچه خورده شود فرود آید بول کودک انجه طبیعی باشد
غلیظ و سپید بود و رقیق ناطبیعی باشد بول رقیق از بالغ نیز بد باشد خاصه
در بیماری حاده و اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر نشود و نشانهای دیگر باشد
علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تن درست اگر املی باید
نشان اماس باشد و اگر غلیظ نشود و املی نباشد لکن در پوست خارشی
و در تن گرانی بود علامت بثرها و آبله و گر و غیر آن باشد و بول رقیق در
تن درستان نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان خامی
ماده باشد یا نشان سده یا صداع و بول زرد و رقیق در بیماری نشان اغاز
نضج بود و اگر بران حال بماند بد باشد و زردی از امیختن صفرا بود بول سرخ رقیق
نشان رنج و ریاضت باشد بول سرخ صافی رقیق نشان درازی بیماری بود
رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و اگر رقیق با درد میان و ضعف ساق پای
باشد نشان اماس کرده بود بول رقیق بسیار از پس گرانی اندامها و سقوط قوت
نشان خیر و پاک شدن تن باشد بول غلیظ بیکبار ریختن آید و بر عقب آن راحت
بود توانائی قوت باشد و اگر اندک اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ
بود و تیرگی نشان بسیاری ماده و اثر نضج باشد بول غلیظ مثل بول حمار بقراط گفته
که موجب درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر بعد از یک ساعت
رسوب نکند نشان حرارت و ماده غلیظ و اگر در تب محرقه پس از انکه رقیق بود
غلیظ شود نشان بحران بعرق و علامت الم در دل و حوالی جگر و آنچه سبب آن
بسیاری غذا بود و ریاضت نابرون باشد و رسوب مثل ریم و صدید تن بدانکه

باک شود

باک شود و رسوب همچون ریم بسبب تولد مده و سنگ کرده باشد اگر کانی بساق و ران فرود
اید و اگر این حقیقت می سوزد و می خارد و سنگ در مثانه باشد و آنچه صافی برون آید بسیار
تیره شود علت سوز در حرکت بود و اضطراب زیاده خواهد بود و نشان دیوانگی
باشد بول سپید و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلبه خون و اگر
با درد معده و خارش همه تن باشد مقدمه یرقان باشد بول تیره و گنده و با عسر نشان
سقوط قوت بود فصل یازدهم در بیان بسیاری و اندکی بول بسیاری
بول بی تشنگی نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ و بسیار آید علامت
حل قولنج و زوال علت آن بود بول بسیار و رنگین از مردم متنعم در ریاضت
سود مند بود و در زحمت پیر و نقرس خونی اگر رسوب بسیار و لزج باشد بول
سپید و اندک از این طایفه بد بود و مقدمه استسقا بود تقطیر بول بی اراده در
بیماری حاده نشان آفت دماغ باشد و اختلاط عقل و علامت رعاف بول اندک
از ضعف قوت بود و اگر سیاه و با عسر و درد در تهیگاه حاده نشان سوختگی ماده
و کمی رطوبت و بیم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سرخ در یرقان قوت سده
نشان استسقا بود فصل دوازدهم در بیان دلایل کف بسیاری کف
از تنج بسیار بود بزرگی حبابها کف و ناپدید شدن حبابها زود ی از لزوجت خلط باشد
و در بیماری کرده بد بود و کف هم رنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد کف همچون
[illegible] نشان بیماری شش بود کف همچون کف دریا و بول سرخ نشان سودا و خون و دبولی
باشد فصل سیزدهم در بیان دلایل رسوب تولد او در بول مثل ریم است
در اماسهاء و ریشها و اخلاط در رگها عفن کردد همچنانکه در ریشهای سپید نشان نجته

ماده باشد در بیماریها رسوب علامت بزانیدن ماده واز خون جدا کردن بولی
رسوب بد نشان ضعف قوت همه تن است وهمچنانکه ریش که سر او بگشاید درد
زایل شود بیمار چون بنهایت رسید وصعوبت آن ساکن شود بختگی در
بول پدید اید و رسوب ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم غذا و بزانیدن
ان باز ماند سبب بیماری گردد و از بهر انکه طبیعت تن درست غذا معتدل
تمام هضم کند در بول او رسوب نباشد مگر در بول مردم فربه و کم ریاضت
وچون رسوب نشان پختگی و قوت طبیعت است اعتقاد بر پختگی ماده
بر رسوب توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب سپید املس محمود باشد و حکیمان
ان میل سوی بن قاروره وارد و طبیب از قاروره که رسوب دارد
هفت حال ملاحظه نماید اول پختگی و ناهمواری دوم حال کمی و بیشی سیم حال
رقیق و غلیظی چهارم حال رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم انچه پدید
اید دران هفتم امیختگی آن با آب وجدا گشتن از اب و فرق میان رسوب
خام غلیظ باشد واگر بجنبانند پاره پاره شود پس اعتقاد بر همواری قوام رسوب باید کرد
و بسیار دیده اند که رسوب سپید بود و روی آن درشت و قوام آن هموار
نبوده بیمار هلاک شده و رسوبها بیشتر هم رنگ بول باشد و آنچه هم رنگ نباشد
سرخ بهتر پس زرد پس ترنجی و قوام رسوب بدانچه ناهموار تر و اجزا آن پراکنده
تر بهتر و رسوب ناطبیعی سیزده است عجینی مخاطی مدی خراطی سویقی نخالی
کرسنی لحمی وسمی رمادی رملی شعری دهنی عجینی محجون پاره خمیر گداخته
باشد اما مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد

نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت غلیظ بود در تن و در مجاری بول نشان بحران
عرق النسا و اوجاع مفاصل و نشان زوال آن مدی ریم باشد علامت گشاده شدن
قرحه گرده و مجاری بول باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آنست که ریم
مثانه گنده باشد و اگر بجنبانند پراکنده شود و از هم بگسلد و اگر با آب امیخته شود
رنگ اب سپید گردد و مثل شیر و سرخ از گرده باشد و سبب ان قرحه گرده باشد خراطی
سرخ یا سپید و زیان کار نباشد نخالی کوچک تر از خراطی است لکن سطبرتر و سپید
نشان جرب مثانه باشد کرسنی بزرگ تر از نخالی باشد و رسوب آن اگر از
جگر بود سیاه بود و انچه از گرده بود و چون گوشت پارها باشد و لون آن سرخ زردی
زند و گاهی بسیاهی سویقی بزرگ تر از نخالی بود و نشان سوختن خون باشد
یا گدازش گوشت و آنچه گداخته شود زرد آب گردد پس از قوت حرارت
خشک شود چون سویق و بعضی بچون دانه ارزن بود و رسوب سویقی باشد
لحمی بیشتر از گرده بود و گوشت باشد و سمی نشان گدازش پیه باشد و گاه مثل آب
زرد باشد اگر بسیار بود از آب جدا شود از گرده باشد شعری بعضی سپید بود و بعضی
سرخ و تولد آن از رطوبتی باشد که در مجاری باریک خشک و غلیظ گردد بر شکل
موی بسته شود و جالینوس میگوید از ان هیچ باک نیست رسوب رملی علامت
سنگ و ریگ باشد در گرده و مثانه آنچه از گرده باشد سرخ بود و انچه از مثانه باشد
سپید بود رمادی نشان بلغم غلیظ است که در عضو بماند و موی رسوب
او بیرگاه برنگ خون بود نشان ضعف جگر باشد و اگر آمیخته نباشد گاهی بیشتر
و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد و اگر در بول حطحول پارها دهنی بسته آید برنگ آن

انی باک شود رسوب مثل خمیر دلیل ضعف معده بود و بیشتر اوقات از
خوردن شیر و پنیر و مانند ان شود **فصل چهاردهم** در بیان
اندکی و بسیاری رسوب در بول زنان رسوب بسیار باشد و رنگ اندک
بسیاری رسوب پس از نضج علامت زایل شدن علت بود و اگر رسوب
نیک بسیار تر از ان بود که بر ان شخص لایق باشد نشان فضله بسیار بود در
تن و نشان احتیاج باستفراغ **فصل پانزدهم** در بیان انکه رنگ
رسوب دلالت دارد رسوب سیاه بر بدی حال بیمار دلالت کند یا بر افراط
حرارت یا نابود شدن حرارت غریزی یا افراط برودت رسوب سبز مقدمهٔ
رسوب سیاه بود رسوب آسمان گون نشان سردی مزاج بود رسوب سرخ علامت
غلبهٔ خون و تخمه و خامی ماده و در اریه مرض اما بیشتر بسلامت باشد رسوب
زیتی نشان سل بود **فصل شانزدهم** در بیان قوام رسوب و دلایل
رسوب در همه بابها یاد کرده شده خاصه در باب فرق میان رسوب نیک
و بد رسوب نیک هرچند هموار تر و قوام او معتدل تر و املس بود بهتر باشد و
رسوب بد آنست که ناهموار و پراکنده و نا معتدل بود **فصل هفدهم**
در بیان پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم غمامهٔ سرخ پدید آید در هفتم
بحران شود و اگر پس تر پدید آید در چهاردهم بحران بود یا بیست و یکم و اگر روز
چهلم رسوب سبز پدید آید نشان آن بود که بحران نخواهد کرد و بیماری بتحلیل زایل (چهلم)
خواهد شد و اگر روز ششم رسوب نیک پدید آید روز هشتادم بحران کند و اگر
غمامه یا رسوب متعلق در اول بیماری پدید آید و همچنان بماند نشان بحران

خواهی

خواهی باشد **فصل هژدهم** در بیان بوی بول بوی بول تیز و گنده در
بیماریها و در ناقهی نشان افراط حرارت بود و ترشی بوی بول نشان مستولی
شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن اخلاط بوی ناکردن بول
بیمار علامت سردی مزاج و خامی ماده بود و بوی ترش در بیمار دلیل حرارت و غلبهٔ
سودا بود و بول سپید و رقیق و گنده در تب علامت اختلاط عقل بود و نشان
خامی و عفونت و بدحالی و هرگاه در تب حاد بول گنده بود و ناگاه بوی
بگذارد و چیزی بر حال خویش باشد نشان سقوط قوت و عاجزی طبیعت و باز
ماندن از کار باشد **فصل نوزدهم** در بیان فرق میان بول زنان و
مردان بول زنان غلیظ تر و سپید تر و بی رونق تر در همه حال از بول مردان
باشد جهت انکه فضول در بدن ایشان بسبب کمی حرکت بیشتر بود و سرخی و زردی
بول ایشان بد باشد و بول مردان هرگاه بجنبانند تیره شود و تیرگی میل سوی
بالا دارد و بول زنان تیره نشود و اگر باره تیره شود میل سوی زیر دارد بول
آبستن صافی بود و بر سر بول ضبابی باشد و بیشتر برنگ نخود آب و آب [illegible] بود
و زردی آن به ازرقی زند و در میان آب ثفلی رقیق مینماید و در اول آبستنی
ازرقی ظاهر تر باشد و در آخر بسرخی زند و اگر بجنبانند تیره شود و در اول گفته اند
تیره نشود و هرگاه بر سر آب غمامه باشد که همه روی آب بپوشد پسر خواهد بود و
اگر بر یک جانب باشد دختر خواهد آورد و اگر غمامه دانه دانه بود آبستن نباشد
و علامت یاد کرده گفته اند بول آبستن دو ماهه تا سه ماهه رقیق و صافی باشد
پس از آن رقیق و ترنجی شود و بر سر بول کفک اندک باشد همچون چیزی چرب

و او بس چهار ماه یا پنج ماه بسرخی گراید و اندک تیره شود و گاه تیرگی بسیار گردد
بجه بجفتند و اگر تیرگی اندک باشد و بجه در بن شیشه باشد علامت بود
و اگر تیرگی بر سر شیشه باشد علامت بادها باشد و بچه را بکشد **فصل**
بیستم در بیان تیرهٔ بولهای گذشته بول حمی یوم از بول تن درستی دور
نباشد مگر حمی یوم که بسبب آن غذاهای گرم باشد بدان سبب باره تیرگی
دارد و اگر تیرگی در میان شیشه باشد حمی یوم عفن گردد و اگر زرد بود عفن
گردد و اگر سرخ باشد رسوب مطبقه گردد و اگر سپید بود بلغمی گردد بول
تب صفراوی زرد باشد و قوام در میان شیشه باشد و این دلیل خیر بود و
اگر بول تب مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد بیماری سبکتر گردد و اگر تیره باشد
و سرخ نباشد بیماری دراز باشد بول تب بلغمی غلیظ و تیره باشد و مدت
آن دراز باشد و اگر رنگ آن زود باشد زود بگذرد و اگر بول تب ربع
صافی و ازرق بود مدت آن دراز باشد و بسرخی زند و زود بگذارد بول
دق صافی و زرد و اندک سرخ و روی آن چرب باشد بول یرقان زرد و بسیاهی
زند و کفک هم رنگ آب بود بول خداوند سپرز بیشتر سیاه تیره باشد بول درد
جگر سرخ و غلیظ و تیره بود بول درد سر سپید بود و اندک بزردی زند بول
خداوند سرفه زرد و رقیق و صافی باشد و در روی رسوبی سپید بود بول درد پشت
و درد مفاصل در بیشتر حالها سپید و غلیظ باشد و ثفل آن هم سپید باشد این جمله
آنست که در بیشتر حالها چنین باشد و اگر ازین بگذرد علامت و حال آن
در باب گذشته یاد کرده آمده است تمام شد سخن در باب بول

تم الله

بحمد الله و منه **باب دوم** در بیان شناختن احوال
تن درستی و بیماری از احوال ثفل که از طعام حاصل میشود و این سخت فصل است
فصل اول در بسیاری و اندکی ثفل اما سبب بسیاری بر از دو نوعست
یا ضعیفی قوت غاذیه یا فرود آمدن اخلاط بجانب رودها و نشان ضعیف
قوت غاذیه کاهش تن و ضعیفی و لاغری و نشان فرود آمدن اخلاط بجانب
رودها آنست که ثفل با اخلاط آمیخته باشد و اگر با بلغم آمیخته بود در معده بلغم
بسیار بود و اگر با صفرا بود بسیاری تولد صفرا در جگر باشد و اگر با سودا آمیخته بود نشان
تولد سودا و ضعف سپرز و اگر با ثفل پارهای خون سیاه باشد علامت سده باشد
در رگها و اگر در ثفل چیزی بالزج باشد از آن نوع که بر روی رودها اندوده است
نشان گدشتن طعام با خلطی تیز باشد که روده را می گزد و اسباب اندکی
ثفل سه نوعست یکی سده که در راه صفرا افتد دویم تولد کرم در رودها سیم ضعف
قوت جگر از کشیدن کیلوس بخویشتن و آنرا خون گردانیدن و باید دانست
که ثفل طعام فضله بود که تن را بدان حاجت نیست و باز ماندن آن در روده
اعور و قولون نشان ضعف قوت دافعه باشد و زیان کار باشد و غذاهای
لطیف زودتر هضم شود و خون گردد و ثفل آن کمتر باشد و غذا غلیظ که از
وی تولد خون کمتر تواند بود و ثفل آن بیشتر باشد و غذا اگر میانه باشد ثفل
باندازهٔ آن باشد **فصل دویم** در بیان تری و خشکی ثفل سبب
تری ثفل آنست که تری و لطافت کیلوس بجگر نمی رسد و با ثفل برون فرو
می آید و جهت آن سه حال باشد یکی ضعیفی جگر در جذب کیلوس و ضعیفی رگهای

ماساریقی دوم سده که در رگهای ماساریقی افتد سیم ناگواریدن طعام بسبب آنکه
طعام زیاده خورده باشد تا طبیعت از هضم آن عاجز ماند جمله ثقل گردد و تری گمکرس
با آن فرود آید تا هضم دوم اگر طعام باندازه خورده آید خلطی بر معده دو لیکن طعام
را تا هضم دفع کند سیم فرود آمدن تریها از دماغ و آمیخته شدن با ثقل و این حالها
از رنگ ثقل معلوم کرده دیر گاه ثقل هم رنگ غذا باشد دلیل ضعف جگر و سده ماساریقی
بود و اسباب خشکی ثقل شش نوعست یکی ریاضت قوی دوم ادرار سیم بسیاری عرق
چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذاها خشک ششم ماندن ثقل در روده اعور
و قولون دیر گاه و قوام ثقل مختلف بود و علامت همواری هضم و ناگواریدن بعضی از
طعام باشد پس بهترین ثقل آن بود که قوام او هموار و پیوسته و باسانی آید و بقوام
عسل بود و معتدل اندکی بسوزد و بزردی مایل باشد و بد بوی و با قراقر و بادها و کف
مخلوط نبود و بوقت عادت آید و همواری قوام ثقل طبیعی بود باشد نشان گداز شش تن
بود و گاهی باشد که صدید گرم از جگر برون آید و صفرا آن در رنگ نکند تا با ثقل بیامیزد
بدان سبب ثقل بعضی خشک و بعضی نرم باشد **فصل سیم** در بیان رنگهای ثقل
زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و زرد شدن ثقل در آخر بیماری علامت بحران حقیقی
ماده بیماری باشد ثقل سبز یا رصاصی یا تیره که بسبب آن رنگ طعام نباشد نشان
احشا باشد و ثقل سپید دلیل ناگواریدن طعام باشد یا نشان سده و معقده یرقانی
ثقل با ریم آمیخته علامت انفجار دبیله باشد و سیاهی ثقل بد باشد اگر در اول بیماری
بود نشان آفتی و حرارتی عظیم باشد در جگر و نشان سوختن اخلاط و عفونت سودا
باشد در جگر و مضرت این نوع مثل مضرت تباه شدن طعام در معده بود و رنگ

سوداوی همچون رنگ خون سیاه باشد و فرق آنست که خون فسرده باشد و سودا فسرده
نباشد و رنگ سودا روشن بود و معده را بسوزد و بوی ترش دهد و زمین ازو بر
جوشد و ثقل سوداوی در آخر مرض خیر بود و ثقل سودا صرف بد باشد نشان سوختگی
رطوبت باشد **فصل چهارم** در بیان ثقل منتفخ و سبک ثقل منتفخ همچون
سرگین گاو باشد و علامت غلبه بادها بر سر آب باشد و ثقل خداوند قولنج بادی
چنین باشد **فصل پنجم** در بوی ثقل باید دانست که ثقل گنده سبب آن
خوردن چیزهای بد باشد که بوی ثقل را ناخوش کند چون انگزه و سیر و غیر آن دلیل بسیاری
خلط عفن باشد در تن و بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری بلغم ترش باشد
فصل ششم در بیان کفک ثقل و قراقر کفک نشان حرارت عظیم باشد که اخلاط
را بجوشاند یا علامت بادها باشد که با اخلاط آمیخته گردد و اگر ثقل با او از برون آید نشان
تولد بادها باشد و آواز باریک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قوت دافعه قوی بود
ثقل با آواز برون آید و در معده و روده سرد هیچ تولد نکند و معده گرم بخارها را
لطیف کند و بادها بشکند و حرارت معتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها بر انگیزاند
و بادها تولد کند **فصل هفتم** در بیان چربی ثقل باید دانست که ثقل چرب
و لزج که بسبب خوردنی چرب نباشد علامت گداز شش اندام باشد لکن ثقل چرب
نشان گداز شش پیه باشد و لزج علامت گداز شش گوشت و اندامهای اصلی باشد
باب یازدهم در بیان حالها از عرق و سبب آن و این پنج
فصلست **فصل اول** در آنچه عرق از چه خیزد غذا که در رگهای باریک بمجاهدت
ابله گذرد و آنرا رقیق سازد و پاره صفرا که آمیخته گردد بسبب تیزی و گرمی آن

باندامها رساند و چون غذا باندامها نرسد بیشتری از آب باز گردد و بسوی گرده و
مثانه آید و اندکی با غذا از رگها برون آید انچ غذا و صرف بود در اندامها
فزاید و آب بعضی بخار گردد و بمسام برون آید اثر آن تواند دید و بعضی با فضله که آنجا
باشد بیامیزد و عرق گردد و از بهر عرق هر کسی بوی آن خلط آید که در تن او باشد و
فضله غلیظ تر باشد و باقی آب را نشف کند و بعلت آن از مسام بیرون
اید و بر ظاهر پوست تن بماند و آن شوخ باشد و گفته اند که عرق از حال خون
و هضم جزو ه از حال فضلها که در اندامها باشد **فصل دویم** دربیان
بسیاری و اندکی عرق از رطوبت رقیق و گشادگی مسام و قوت دافعه و ضعف
ماسکه عرق میشود و سودمند باشد چه در تن درستی وجه در بیماری انچ در روز بحران
شود بیمار سبک تر شود و عرق بسیار در تن درستی بی سبب نشان آن باشد که طعام
بیش از آن خورد که قوت بر تابد و اگر از بسیاری خوردن نبود و با استفراغ حاجت
بود و بسیاری عرق با اسهال و ادرار بد باشد و عرق اندک با علامت امتلا بد بود
و هرگاه عرق در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت
حیوانی باشد یا نشان انکه ضعف خواهد شد خاصه در تب حاده و محرقه که عرق
سرد شود و عرق طبیعی سه نوعست یکی انکه سبب قوت دافعه باشد چون عرق
بحران دویم انکه سبب آن حرکت و ریاضت باشد سیم انکه سبب آن هوا گرم
باشد چون عرق تابستان و عرق گرمابه و عرق نا طبیعی پنج نوعست یکی انکه سبب
گدازش اندامها باشد دویم انکه بسبب ضعف قوت ماسکه بود سیم بسبب
ریاضت با فراط چهارم بجهت انکه در گرمابه بافراط باشد پنجم انکه سبب صعوبت

مرضی باشد

مرضی باشد و نه در روز بحران بود و عرق و این نوع را نا طبیعی از بهر آن گویند
که رطوبتهای طبیعی در وی خرج شود و بسیاری عرق در یک عضو علامت ماده
بسیار بود در آن عضو **فصل سیم** دربیان عرق گرم و سرد عرق سرد در
تبها حاده بد باشد و در تب آهسته بد آن مرتبه بد نباشد و تب حاده
قوت را زود ضعیف کند و عرق گرم در همه تبها امید وارتر باشد **فصل
پنجم** در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان رقیقی ماده باشد و عرق لزج
علامت غلیظی و دشواری و درازی بیماری باشد **باب
دوازدهم** دربیان احوال نفث و آن پنج فصلست **فصل اول** در بسیاری و
اندکی نفث نفث رطوبت پخته را گویند که در نزله و علت ذات الجنب
و ذات الریه بسرفه بر آید و آنچ خام بود بنفاق گویند اما پدید آمدن نفث
نشان خامی و ری قوتی و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نضج بود
و نفث باعتدال نشان آن بود که بیشتر از ماده پخته شده و نفث بسیار اگر بآسانی
بسرفه بر آید نشان پختگی باشد و بیمار از آن راحت یابد و اگر مریض راحت نیابد
علامت بسیاری ماده باشد و دلیل انکه هر وقتی نزله تازه میگردد **فصل
دویم** دربیان رنگ او نفث سپید ~~و دلیل انکه~~ از خامی باشد ~~و دلیل انکه
هر وقتی نزله تازه میگردد از خامی باشد~~ یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام
بدشواری بر آید و پخته بآسانی بر آید و زردی نفث نشان نزله صفرا باشد و
سبزی و تیرگی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی و
سیلی و کبودی نشان سوختگی و نفث سرخ علامت غلبه خون یا نشان

و طرفین رکی در انتها دم زدن والود کی سبیدی بسرخی نشان بیماری سل باشد

فصل سیم در بیان بوی وطعم نفث شیرین آواز غلبه خون وبلغم طبیعی بود وفرق میان هردو برنگ بود نفث بی طعم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور دلیل بلغم گرم شده بود وآنچه از شوری در گذرد و تیز شود نشان سوختگی وغایت حرارت باشد وترشی علامت حرارت ضعیف باشد نفث بدبوی وناخوش مزه نشان عفونت بود

فصل چهارم در بیان شکل وقوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی وآغاز نضج باشد وغلیظ علامت خامی ودیر پختن ومعتدل نشان پختگی بود ونفث گرد نشان آنست که ماده غلیظ در قصبه شش است وحرارتی عظیم آنرا در وقت برآمدن گرد می سازد بقراط گفته که نفث صافی از کسی که او را تب نبود نشان ذبول باشد ومیگوید که بسیار دیدم که بیمار از بس نفث کرد بسل بازگشت واگر با نفث کردن تب باشد علامت اخلاط یابند بد باشد

فصل پنجم در بیان زودی ودیری ودشواری وآسانی نفث زودی وآسانی نفث نشان سلامت وقوت طبیعت بود ودیری ودشواری علامت خامی وضعف قوت وعجز طبیعت باشد

باب سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن پدید آید وهر یک سبب حال دیگر شود واین سیزده فصلست

فصل اول در شناختن اجناس سببها وانواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول آنرا جوید وتدبیر زایل کردن آن بکند تا آنچه از هر یک تولد کرده باشد زایل گردد واین سببها را طبیبان اسباب سته گویند وذکر کرده شد

واسباب سه است اول را سابقه گویند وآن امتلای تنست از اخلاط ودویم را اسباب واصله گویند وآن پری رگهاست و تولد سده وتباه شدن اخلاط وگذرنا یافتن هوا و تولد عفونت در آن وسیم را اسباب بادیه گویند وآن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل وسیر خوردن و تولد تب از آن وچون زخمی بر سر آید وآب بچشم آید وآنرا انتشار گویند وهر چه مانند این بود اسباب بادیه گویند وطبیب باید که اسباب که اصل مرض از آنست باز جوید تا آنچه سبب عرض شده اول آنرا دفع نماید چون بلبل خوردن تولد کری را وافیون خوردن تولد سردی را وبعضی باشد که بعرض سبب کرد چون نشستن در آب سرد وبسته شدن مسام وچون خوردن سقمونیا کرست استفراغ صفرا سبب سکون حرارت کرد و بعرض

فصل دویم در بیان سببها که تن را گرم کند یازده است ده سبب تن را گرم کند طبیعی ویک سبب سوزاننده وگرم کننده ناطبیعی است آنچه گرم طبیعی کند اول طعام وشراب معتدل بمزاج مقدار ودویم حرکت وریاضت معتدل سیم ضمادها وطلاها معتدل وچهارم کذاشتن وخون بیرون نا کردن چهارم گرمابه معتدل پنجم خواب وبیداری معتدل ششم خشم باعتدال هفتم شادی معتدل هشتم مالیدن باعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب سرد نشستن چنانکه باید وسبب گرم کننده ناطبیعی عفونت که مزاج تن بگرداند رقیق را بتحلیل خرج کند وباقی را غلیظ کند وبسوزاند این را عفونت احتراقی گویند وگرم کردن ناطبیعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند وآنرا از اعتدال برون برد

فصل سیم در بیان سببهاکه تن را سرد کند سبب که تن را سرد سازد یازده است اول حرکت وریاضت با فراط دویم

حرکت و ریاضت ناکردن سیم بسیار خوردن طعام و شراب و هضم ناشدن و رطوبت
تولد کند چهارم غذا نایافتن پنجم طعام و شراب و ادویه سرد بکار داشتن ششم هوا
گرم در غایت و فساد نارکم(؟) و غسل بر آب گرم تحلیل کنند هفتم غسل بر آب قابض که مسام
را ببندد هشتم فساد ... و تبقعل(؟) و تعقوب نهم استفراغها با فراط و بسیاری جماع از آن
جمله است دهم تشنه از بهر آنکه حرارت غریزی بسته شود و اندامها حرارت نیابد
سرد شود یازدهم شادی بزرگ دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم لذت عظیم چون جماع
و مانند آن چهاردهم صناعتها که سردی آرد چون هدفت(؟) گرمابه که حرارت را تحلیل دهد
پانزدهم بسیاری خلط خام در تن **فصل چهارم** در سببها که از و تری حاصل شود
سبب تری یازده نوع است اول آسودگی و ریاضت ناکردن موجب آنست که
هضم نیک نباشد و رطوبت خام تولد کند دوم بسیاری خواب سیم باز ایستادن
استفراغها که عادت بوده چهارم استفراغ صفرا که با فراط باشد پنجم بسیاری غذا
و بسیاری مستی ششم بسیار خوردن شیر و حبوبات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از طعام
هشتم در سواد سرد مسکن ساختن نهم هوا معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت
آرد و تحلیل ندهد دهم نشستن در آبهای خوش هنگام اعتدال هوا یازدهم شادی
معتدل که حرارت را بجنباند و تحلیل ندهد **فصل پنجم** در بیان سببها که خشکی
آرد و آن یازده است حرکت و ریاضت با فراط ... با فراط استفراغها با
فراط مجامعت بسیار نایافتن غذا و داروهای خشک هشتم با فراط اندیشه
بسیار و سرماهای سخت که باندامها رسد و غسل کردن بآبها قابض که منفذ غذا بسبب
سده بسته کرده و فصادها گرم تحلیل کننده و گرمابه که در وی بسیار باشند و عرق بسیار

اوردن

اوردن **فصل ششم** در بیان اسباب سده سبب سده هفت چیز است
تولد سنگ در مجری بول و خون بر سر جراحت بسته شدن و ملتحم شدن ریشی و جراحتها
و گوشت فزونی رستن و ثولول در منفذی پدید آمدن و اماس که منفذ را
تنگ کند و داروی قابض ضماد کردن و غبار بر بشره مسام را ببندد و غذاهای لزج و
مغری خوردن مثل نان میده و پنیر و حلوا که از نشاسته بود و هریسه و پاچه و مانند
آن خاصه که بعد از آن غذا بگرمابه روند **فصل هفتم** در بیان گشاده شدن
مسام و سده سبب گشاده شدن مسام سه نوع است اول داروهای گشاینده
بکار داشتن دوم داروها که رگها و اندامها را نرم کند سیم نفس دیر باز
کشیدن و بخود فرو گرفتن **فصل هشتم** در اسباب نرم کننده اسباب نرمی
سه است یکی بکار داشتن چیزهای نرم و لزج چون لعابها و کتیره و مانند آن دوم
چیزهای چرب و نرم چون مسکه و روغن گاو و شیر سیم شیرینیها چون فانیذ و شکر
و مویز و انجیر و بادام **فصل نهم** در سببها درشتی سبب درشتی پنج نوع است
اول داروهای قابض مثل هلیله و خرنوب و مانند آن دوم غذاهای تیز چون ارزن
و بلوط **فصل دهم** در اسباب تخمه و امتلا آن پنج است یکی بسیار خوردن
طعام و شراب بر تنبه(؟) که قوت هاضمه از هضم آن عاجز آید بدان سبب تخمه و امتلا حاصل
آید دوم گرمابه که طعام باندامها کشیده شود و امتلا تولد کند سیم استفراغ و جماع بر
ناشتا و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیف قوت
هاضمه و دافعه **فصل یازدهم** در ضعیف اندامها و اسباب آن بباید دانست
که فعلها و اندامها بقوت ایشان عصبیت و قوت مطلق آنست که باخشکی آن

عصبیت

علم بانغ و ضعف مطلق آنکه با خستگی و نهاد آن هم
سست کردد و معلوم شده که قوت جاذبه از قوت تنها که از تنها نهاده اند
و فعل اندامها با خستگی که قوت آن حاصل میکردد و حال قوت عضو تنها
و عصبها همچون حال جامه که از بسیار پوشیدن سست کردد و این سستی را انحلال
کویند ضعف مطلق اینست و ضعف پنج نوعست اول آنکه کوهر عضو ضعیف
کردد دویم آنکه در آفرینش کوهر نازک باشد سیم آنکه روح ضعیف کردد چهارم آنکه
قوت ضعیف کردد پنجم آنکه در عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب و سوء
مزاج سرد حس عضو را باطل کند و سوء مزاج کرم مزاج عضو و روح را ضعیف
کند و از سوء مزاج خشک منفذها و راه قوتها بسته شود و سوء مزاج تر اندامها را
نرم کند و آنکه هرکاه سوء مزاج تر زیاده باشد سده کند و انواع استرخاها ضعف
آرد چون تباهی آب و غذا و بوهای ناخوش و بخارهای ایستاده و بخارهای
ناکه در هوا آمیخته کردد و دردهای صعب و درد معده و ضعیفی معده و
ضعف آن سبب ضعف همه تن باشد و کشادن آب در استسقا و خون
بسیار بیکبار بیرون کردن و شکافتن دبیله بزرک و ریم بسیار کرفتن از اسباب
ضعف است **فصل دوازدهم** در بیان سببهای درد معنی درد آکاه بودن
عضو است بنوکشتن حالی ناطبیعی دردی و اسباب درد دو نوعست یکی
آنکه مزاج عضو بکردد بیکبار و این را سوء مزاج مختلف کویند دویم تفرق اتصال
و هرکاه این مزاج بکردد و مزاجی ضد آن بدید آید این آکاهی درد باشد و سوء مزاج
دو نوعست یکی مختلف دویم متفق و متفق از بهر آن کویند که حس را از بدید آمدن
آن آکاهی نباشد و درد آن نیابد و از جهت اینست که خداوند تب دق از
حرارت

حرارت تب خویش آکاهی نیابد با وجود حرارت که بیشتر از تب غب است
و فرق آنست که دق بتدریج متمکن شود و حرارت غب ناکاه بدید آید و چون
تب برطرف شود و مزاج مختلف است و سوء مزاج کرم و سرد سبب الم
است و سوء مزاج تر بهیچ وجه سبب الم نیست و سوء مزاج خشک بعرض
بسبب الم بود و جالینوس کفته که حس الم از مزاج سرد و کرم بسبب تفرق
اتصال بود از بهر آنکه کرمی محلل است و تحلیل موجب تفرق و سردی اجزا
اندامها را بهم آرد و اجزا بهم نزدیک شود بضرورت از جزوی دیکر دور شود
و این دوری تفرق اتصال بود پس اولی آنست که کویند که سبب حس الم
سوء مزاجست یا تفرق اتصال **فصل سیزدهم** در بیان انواع و اسباب
هر یک از المها باید دانست که الم آکاهی است از حال ناموافق و لذت
آکاهی بود از حال موافق و الم پانزده نوعست یکی خارش و سبب آن خلط شور یا
تیز باشد دویم الم خشونت که کویا چیزی درشت بدان می رسد و سبب خلطی تیز باشد یا
چیزی غریب مثل ریک شاید و کروه سیم الم خلنده و آنرا ناخس کویند و سبب
آن تفرق اتصال که غشاء عضو را از هم بکشد چهارم المی بود که موضع را می شکافد و
کویند و سبب آن خلط بسیار و باد بسیار که جایکاه بروی تنگ کند پنجم المی را کویند
که آن عضو و اجزای آنرا می کشد و عقد کویند و سبب ماده بود که عضله را از هم بکشد
ششم آنست که اجزای عضو همه از هم باز شود و منفسخ کویند و سبب آن ماده
باشد در میان کوشت و غشاء و عضله هفتم ضعفی بهم بدآید در موضع و سبب این ماده
باشد در کوشت و عضله و عصب نافذ نشده هشتم المی بود که عضو را می شکند و آنرا

تکسر کویند و سبب آن ماده باشد یا بادی در میان غشا و استخوان نهم المی بود که عضو را کویی سوراخ میکنند و ثاقب کویند و این الم در علت قولنج یافت شود و سبب ان بادی غلیظ باشد در روده قولون دهم المی بود که کویی بجوال دوز سوراخ میکنند یازدهم آنست که مزاج عضو بر شده باشد که منفذ روح حسانی که بدان عضو آید به بندد دوازدهم خدران کویند سبب آن اماسی بود کرم یا سرد سیزدهم المی باشد و انرا ثقیل کویند و سبب آن اماسی بود در عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و کرده و سپرز و بجهت اماس کشیده شود چهاردهم انواع ماندکی است و اعیا کویند و سبب آن امتلاء همه تن باشد و اندامها باز ریدن کرد نوع پانزدهم المی سوزاننده است و لذاع کویند سبب ان خلطی باشد کرم یا تیز در ان عضو **فصل چهاردهم** در سببها که اندامها از جای خویش بیرون آرد و این چهار نوعست یکی کشیده شدن رباط و عصب بجهت سقط و اسیبی و مانند آن دوم رطوبتی لزج سیم مادهٔ غلیظ در مفصل بماند و سر استخوان از مفصل بیرون آرد چنانکه در نقرس چهارم دانه که کوهر عصب و رباط را تباه کند چنانچه در علت جذام **فصل پانزدهم** در بیان سبب اماس و این هفت نوعست اول انکه کوهر عضو قبول اخلاط کند چون عرق و شوخ و بخار خالص که بمسام بیرون آید و بخار دخانی که مادهٔ هویت دوم انکه کوهر نرم و متخلخل باشد و فضلها را پذیرا آید چون کوشت نرم بس کوش و ران و بغل سیم انکه عضوی کوچک بود و در وی مادهٔ بسیار آید و موجب اماس کرده چهارم انکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا بسبب

افتی ضعیف شده باشد پنجم انکه بسبب درد و الم که از زخم بر عضو رسد ماده روی بدان آرد و موجب اماس کردد ششم انکه عضوی باشد که از ریاضت نصیب کمتر یابد و تحلیل یابد **فصل شانزدهم** در بیان انکه بعضی چیزها در اندرون تن اثر نکنند و بعضی در بیرون اثر کنند بوجه بجرد ملاقات در پوست اثر کنند و بسوزد و اکر بخورند از اندرون اثر نکنند چیزی باشد کزنده و تیز و در طبیعت آن قوتی باشد قوی بدان قوت اجزای او مسام در شود و انرا بیس بسوزد و چیزهای دیکر است که بخوردن اثر کنند و بیرون هیچ اثر نکنند آنچه از بیرون اثر کنند چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیکر انکه مردم ازین نوع چیزها با نان و کوشت و غیر آن خورند و باندرون مردم آمیخته و شکسته رسد و اثر او بدید نیاید و اما آنچه از بیرون اثر نکند و بخوردن مرهم آمیخته و شکسته اثر کند چون اسفیداج و مانند ان اجزای آنرا آن قوت نیست که در مسام بکذرد و بمنفذ روح برسد و بر حال خویش بماند و اثر او بدید نیاید **باب چهاردهم** در بیان احوال زادن و مردن و ان شش فصل است **فصل اول** در سبب لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو کرم بساید و یا کرمی نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود چنانکه دست و پای کرم و نرم بمالد و بسینه باز نهد و کرم کند از ان لذت یافته یابد قضیب عضوی عصبانیست و حس قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب آنست که بسبب حرکت جماع حرارت بجنبد و آن بلغم قضیب را برانگیزانیده پرده و یار شوند و سبب بیرون جهانیدن آب باشند

آنست که

فصل دویم در بیان باز ایستادن حیض در مدت آبستنی سبب باز ایستادن
حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه بحیض خواهد آمد از جهت پرورش نطفه بکار آید و از بهر آنکه
تن درستی زنان در آنست که حیض ایشان بوقت و باندازه برود و اخلاط بد از تن ایشان
بدان طریق پاک شود و هرگاه آبستنی بعد از پاک شدن باشد فرزند در بیشتر حالها تن درست
و خوش خوی واقف ابله که نوبگان است مگر رسد و مدد پرورش فرزند از غذا او
پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگ شود و آن غذا که در رحم می یابد او را تمام نباشد
از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوندها که پیوسته است گسسته شود و چون پیوندها
گسسته شود و زیاده نتواند بود راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن
اینست فصل سیم در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید تن درست باشد
و بقا یابد و آنچه هشت ماهه زاید زود بمیرد نطفه در کمابیش چهل روز جنین گردد
و بچه که در شکم مادر باشد جنین گویند آنچه زود جنین گردد در سی و پنج روز بجنبد و آنچه
دیرتر جنین شود در چهل و پنج روز جنین گردد بعد از نود روز بجنبد هر وقت مدت
آن زمان که در وی جنین گردد مضاعف شود جنبیدن آغاز کند و هرگاه مدت
جنبیدن سه باره گردد وقت زادن بود بدین حساب آنچه در مدت هفتاد روز
جنبد از پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز جنبد نه ماه تمام آید درین حساب
کمابیش بسیار افتد تحقیق آن در کتاب ذخیره و قانون مذکور فصل
چهارم در سبب افتادن دندانها در هفت سالگی ماده دندان نخستین باندکی
و ضعیفی در خورد اندامهای طفل باشد و هرگاه قوی‌تر شود و بغذای قوی حاجت
آید قوت دندان نخستین همه عمر بجهت خاییدن و شکستن غذاهای غلیظ و

فانکه

٥٦

وفا نکند دندان اول را بیرون اندازد و دندان قوی‌تر آرد و پس از بلوغ بعضی
مردمان را دندان خردکی بر آید و آنچه بعضی پیران را دندانها افتاده باز بر آمده
تواند بود فصل پنجم در بیان بر آمدن موی بر روی و رستن ناخن موی
از بخار دخانی روید و پیوسته بخارها از مسام بیرون شود آنچه لطیف بود درنگ
نکند و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موی گردد و در حال کودکی چون بخار دخانی کمتر
بود موی روی نروید و چون از کودکی درگذرد موی روی بر آید و زنان را از بهر آنکه
بخار دخانی کثیف و رطوبت غلیظ است موی نروید و آنچه بکناره انگشتان
بیرون کند ماده ناخن است فصل ششم در مرگ طبیعی و مرگ مفاجات معلوم
باد که سبب زندگانی حرارت غریزی است که در دل بود و از دل بهمه تن می رسد
چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوای آن خانه پراکنده میشود و همه خانه
گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانیست و شرح آن یاد کرده شده
و معنی زندگی آنست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن
قوت حیوانی و حرارت غریزی بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب بود
و ترکیب تن حیوان ترکیبی باید از بنیت و مادتهای او تباه شونده و همه انواع
سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی که از هوای
سرد بر دل غالب گردد و حیوان را هلاک میکند و سوء مزاج گرم مفرط روح را ضعیف کند
و بسوزد و سوء مزاج خشک بافراط مدد روح منقطع گرداند و سوء مزاج تر مفرط
تبع سردی است و آنچه از جهت ترکیب مادتهاست آنست که تن حیوان را
از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه بتحلیل میرود باز توان آورد بدین سبب بعضی

مادهٔ او منقطع کردد و پایدار نماند و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد
و بعد از جوانی کرمی نقصان کیرد تا چون بکهولت رسد کرمی و تری بسیار نقصان
کرفته باشد و روی در نقصان دارد تا هیچ نماند و اسباب نقصان بسیارست
باره بحرکتها و رنجها تحلیل پذیرد و باره حرارت اصلی خرج میکند چنانکه فروغ
چراغ روغن او باره به اسباب دیکر چون شادی و غم و مانند آن خرج شود و از غذا
بدل ان بجای نیاید و در پیری هضم کمتر باشد و سردی و تری بسیار و حرارت اندک
و این هر دو بتدریج حرارت را فرو میراند بدین سبب تن حیوانی همیشه پایدار
نباشد و زنده نماند و طبیبان آنرا مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجا بیرون آمدن
روح باشد از دل بیکبار چنانچه در شادی مفرط و سرمای قوی یا در غمی بزرگ که ناکاه
افتد یا پر شدن تجویف دل از خون منفذها و رکها ممتلی کردد روح و حرارت
غریزی را جای دم زدن نماند و روح بیرون کریزد و حرارت فرو میرد و تجویف
دل و منفذهای روح همه ممتلی کردد و خناق قلبی تولد کند و مردم بمفاجا بیرد
و بلمس کرم باشد و طبیب جاهل پندارد که سکته است و مرده باشد این حال
کسی را افتد که پیوسته شراب خورد و کوشت بسیار و در وقت مستی بیشتر واقع
شود خاصه که فصد و استفراغها نکرده باشد باب پانزدهم
در بیان شناختن احوال از نضج و نشان سلامت و امید و نشانهای بد و نا امید
و آنچه از ذات بیمار جویند و در حالها که در تن بیمار از نشان دهد و از بیماری
که به بیماری دیکر زایل شود و این یازده فصلست فصل اول در بیان آنکه
طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چکونه جوید و بحقیقت بیماری که کدام

نوعست

نوعست و کدام بیماریست واقف کردد طریق آنست که جنس بکیرد و کوید بیمارست
و علاج بیماری بضد مزاج بیماری باید پس انواع که در زیر جنس باشد بجوید و هر
یک را بفصل از یکدیکر جدا کند و انواع بیماری بسیارست اماس و درد و تب و
اسهال و قولنج و مانند آن مثلا کوید این بیماری تب است و تب انواع است
حمی یوم و تب دق و تب عفونی است که از عفونت اخلاط باشد پس تب عفونی
انواعست و فصل هر یک بدست آرد که این تب غب است خالصه است
و غیر خالصه و شطر الغب است و فصل هر یک کوید یا خاصه بیماری بدست آرد
مثلا کوید این بیماری غب خالصه است و از عفونت صفراست تا بدین طریق
بیماری او را مشخص کردد و حقیقت آن بداند و بر طریق علاج واقف کردد و بداند
که این بیماری کرمست و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا و صفتی باشد که یک
نوع را باشد چون تلخی دهان در تب صفراوی و عرض حال باشد که تابع بیماری بود چون
تشنگی و صداع و غیر آن هرکاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری برین ترتیب
باز جوید زود واقف کردد و اکر ازین طریق غافل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری و
قوف یابد فصل دویم در بیان نضج و آن پخته شدن مادهٔ بیماری بود و
نضج دو نوعست یکی حقیقی که قوت میزه مادهٔ بیماری را ساخته دفع طبیعت کرداند
و بروی غالب شود و نضج ناستوده مادهٔ بیماری بر قوت میزه غالب شود و عجز
او پدید آید مثال نضج ستوده آنکه در ذات الجنب پس رطوبتی پدید آید بقوام
معتدل و سپید و اندک زردی زند و آسان برآید و اکر بر آتش کذارند بوی ناخوش
ندهد و اکر بقوام غلیظ یا رقیق و برنک سیاه یا سبز و ناخوش بوی بود علامت عفونت

وتباهی باشد واگر هیچ برنیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود

فصل سیم

در بیان منفعت نضج خطر و خوف در بیماری پیش از پدید آمدن نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و خطر بکند و دیگر در علاج خطایی رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریهاست که دراز کردد و بتحلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد با خطر بود و در اماس تا ریم سپید و هموار پدید نیاید پخته نباشد و در تب تیز تا در بن شیشه رسوب سپید نباشد ماده تب در رکها پخته نشود و از پس نضج ایمنی از خطر باشد و نشان نضج نیک بحیث علت حقیقی با علامت مرگ همراه نباشد و در بعضی بیماری نشان نضج علامت خطرناک یکی جای افتد و با نضج خطر کم باشد و طبیب جاهل این معانی را در کوش ندارد و در غلط افتد

فصل چهارم

در آنکه نضج چگونه پدید آید و آثار آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری آلت دم زدن اثر از نفث جوید و در بیماری معده در حال ثقل نگاه کند و در مرض چشم از رمص و در تب در رسوب نگاه کند از بهر آنکه ماده تبهای عفونی بیشتر در رکها باشد و اگر با تب اماسی باشد اثر نضج هم در بول و هم در موضع اماس باید جست و در بیماری جگر و سپرز و معده و روده و طبع خشک باشد و در تبها دهان خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام بینی خشک بود و در اماسها و ریشها موضع آن سخت باشد و چیزی کمتر بالاید

فصل پنجم

در بیان فرق میان نضج ناقص و نضج تمام هر گاه که در بیماری سر چون زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز پالودن گیرد آغاز نضج بود و اگر هم بر آن ایستد نضج ناقص باشد

واکر قوام

واکر قوام آن معتدل شود نضج تمام باشد و در درد چشم اشک رقیق و گرم نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضجی ناقص بود و اگر بازایستد و رمص کند نضج تمام باشد و در ریشها حال زرداب و ریم و در زحمت سینه حال نفث بر این قیاس بود و در بول نشان سپید و رقیق و بعد از سپیدی اندک زرد و پس از سپیدی تیره شود و رسوب نکند و برنگ ناری شود همه آغاز نضج باشد و اگر بر آب یا در میان چیزی چون ابر سپید پدید آید نشان نضج ناقص است و اگر نضج ناقص بود بحران هم ناقص باشد و هو ادراک نضج را بس افکند و شربتها خنک تیز و گرمابه و نطولها و شربتهای معتدل نضج را یاری دهد

فصل ششم

در بیان نشانهای سلامت و خلاص از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری نخست اول قوت طبیعت و آن چنان باشد که نفس قوی و دم زدن طبیعی و نشستن و خفتن و حرکتها آسان بود و اگر بر پهلو خسبد و بر آن شکل بماند و بلغیت نیفتد و در بستر بجانب پای نکرد و در شب خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نباشد و اگر بر این حال باشد و قوت بود زود خلاص یابد دوم از حال دماغ جوید و آن چنان بود که حواس او بسلامت و نظر او درست و عقل و اندیشه درست و شوریدگی و صداع نباشد و در آخر بیماری عطسه نشان قوت دماغ بود سیم از حالت تب باید جست اگر تب در همه تن یکسان و بر موضع دل و معده و احشا کمتر از جای دیگر نباشد و لرزه در تبهای مطبقه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از رکها خاصه اگر در روز بحران بود و عرق بتره که در لب و بینی پدید آید در عب خالصه نشان چیره شدن طبیعت باشد چهارم از حال سحنه باید جست و آن چنان باشد که روی بر حال خویش باشد و تغیر رنگ روی و چشم و گرانی

بر پشت

کک چشم اگر بسبب تفکر و استغراق و بیخوابی پدید آید باکی نبود و زود بحال باز آید و اگر بر
خلاف این باشد بد باشد پنجم از حال بحرانها جویند و آن چنان بود که در روز بحران تنگ
رعاف یا رطوبتی از بینی پدید آید و صداع زایل شود یا در روز بحران از بیماری حاده
یرقانی پدید آید یا در بیماری عفونی بتی و اسهال در روز بحران که بی غرارک بیرون آید نشان
دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر خنازیر و اندمال یعنی پیدا و سپار انشان بحران انتقال
باشد و پدید آمدن نفث پخته در ذات الریه و خراجی نزدیک سینه نشان انتقال
و امیدواری باشد و گاهی خراج ناسور گردد و از بدی ماده و اماس خفیه سعال مزمن بدان
زایل شود و داء الثعلب بدو آکلی زایل گردد و باشد که جرب و بهق و برص بحران
انتقال بود و از مرض قوی بدان خلاص یابد ششم از حال نفث و آن چنان باشد
که از پس نفث رقیق و سپید نفثی با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ آن بزردی
مایل و آسان برآید پختگی ماده باشد و در ذات الجنب ریم سپید که ناخوش بوی نباشد
علامت پختگی بود و خاصه که از پس آن تب زایل شود هفتم از حال شهوت و هضم باید
جست که شهوت غذا پدید آید و آنچه بخورد هضم شود و در قوت پدید آید هشتم
از حال استفراغ و احتقان جویند که [illegible] در بیماری صفراوی گوش گران گردد
علامت برآمدن ماده باشد بر [illegible] خشکی طبع و اگر اسهال پدید آید گرانی گوش زایل شود
و درد چشم با سهال صفرا بر طرف گردد و استسقا با سهال رطوبت زایل شود نهم از
حال بول جویند و آن چنان بود که اگر بول ترنجی باشد و در میان آب غمامه باشد
معلق و خلمایی آن میل بزیر دارد نشان سلامت و ابتدای نضج و اگر در بن
قاروره ثفلی سپید و هموار علامت تمامی نضج و رنگ نیکوی بول و رسوب نیک

از بن

فصل در تب و بیماری احشا و اماس نشان نیک بود خاصه در بیماری دماغ
هفتم در بیان علامتهای بد که نشان ناامیدی باشد نشانهای بد بسیار است
و بقراط حکیم هر نشان که بد باشد بغایت در بعضی جایها مهلک و در بعضی قتال و در بعضی جایها
الموت قریب گوید و اگر دون آن بود مذموم جدا گوید و آنچه دون آن باشد مذموم و گاهی
ردی گوید و بهترین نشانها قوت است و نشانهای بد مذکور میگردد اول از سحنه جویند
و آن چنانست که چشم مدور شود و بته رود و بینی تیز و گوشها سرد و نرمه گوش باز گردد
و پوست پیشانی کشیده و رنگ روی یا سبز یا زرد یا سیاه و غباری بر روی پدید آید
و رونق و تازگی رنگ نماند مرگ نزدیک باشد سبب آنست که روح تحلیل یافته و حرارت
غریزی ضعیف شده دوم از احوال سر جویند و آن چنان بود که قوت ضعیف باشد
و بیماری گرم و با صداع علامت بد ظاهر شود بیماری قتال باشد و اگر علامت بد نباشد
و در پیشانی و صدغ گرانی بود و بیمار جوان بود در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف
نشود رطوبتی از گوش و بینی یا خراجی از پس گوش پدید آید بعد از بیست روز و رعاف
نباشد و اگر صداع پدید آید روز چهارم و پنجم ضعیف شود هفتم زایل گردد و اگر روز پنجم
آغاز کند روز چهاردهم زایل شود **سیم** از احوال حاسها جویند چنانکه اگر
بیمار چیزی نبیند و نشنود و روشنی نخواهد و رعد و صداع نباشد بقراط مهلک گفته
نشانی ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس بود و اگر دست پیش روی
می آرد و بر سان آنکه مگس گیرد یا پرزه از جامه چیند یا کاه از دیوار کند ردی بود و اگر این
حال پیوسته گردد و قوت ضعیف باشد مهلک بود و اگر خیال بیند که قصد او میکند و از آن
می ترسد از سودای سوخته بود در دماغ و اگر در میان تب بیند که برف میبارد یا [illegible]

برخلاف آنکه عکس کرد یا بزره از جامه چیند یا کاه از دیوار کند ردی بود و اگر این
حال پیوسته گردد و قوت ضعیف باشد مهلک بود و اگر خیالی بیند که قصد او میکند و
از آن می ترسد از سودا سوخته بود در دماغ و اگر در میان تب پندارد که برف
بروی ببارد یا در میان برف است علامت خلط خام باشد چهارم از حیات
چشم چون بیند چنانکه اگر چشم فراخ کند سپیدی چشم پدید آید و عادت او در تندرستی
چنین نباشد علامت ضعیفی عضلهای چشم باشد یک چشم از دیگری خوردتر شدن
علامت باطل شدن قوت بود سرخی چشم از ماده بسیار در دماغ باشد اشک از چشم
از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خاستن چشم از نزله بود و اگر چشم گشاده
ماند چنانکه اگر انگشت بوی نزدیک برند بر هم نزند قاتل باشد رمص خشک ردی
بود و اگر بر دیده چیزی مثل خانه عنکبوت پدید آید و کناره چشم آید موت
نزدیک باشد چشم فراخ باز کردن و به زبان گفتن قاتل بود و خیال سیاه علامت
قی باشد و سرخ نشان رعاف و زرد از صفرا و هرگاه در زیر چشم بثره سپید مقدار
عدسی پدید آید پس از ده روز شیر تیز آرزو کند هلاک شود پنجم از احوال بینی
چون بیند اگر بینی پیچیده یا پهن شود علامت تشنج باشد هرگاه بیمار گوید که بوی خشک
یا بوی گل تر کرده و بوی روغن کادوی می یابم ردی باشد و اگر زرد آب از بینی
گشاده شود موت نزدیک بود و اگر بر اثر او بی عطسه آرنده عطسه نیاید علامت
باطل شدن قوت حس باشد و هلاک نزدیک بود و اگر بینی باریک گردد بی سببی ردی
بود ششم از احوال گوش چون بیند نرمه گوش خشک شدن و باز گشتن ردی
بود و درد گوش در تب حاد قاتل باشد و اگر ریش کرده و ریم آید امید بهی آید

ودرد گوش

و درد گوش بر آن حکم است که ریش کرده و ریم آید اما چون آن بسبب قوت
حس پیش از آنکه ریش کرده هلاک شود هفتم از احوال دندان معلوم نماید چنانکه
بر هم زدن دندان بر سان آنکه کسی چیزی خورد و نه معهود بود و بر هم سودن دندان
و هر سه آن ردی است علامت تشنج فک و علامت دیوانگی باشد و اگر از پس دیوانگی
پدید آید قاتل بود لزوجت بر دندان نشان ماده غلیظ و افراط حرارت خاصه در
تب حاده هر ساعت دندانها پاک کردن بی آنکه عادت او باشد و سبز شدن دندان
ردی باشد هشتم از احوال دهان و زبان و تنگی آب دهان ردی باشد زبان اگر
اول درشت گردد پس خشک شود نزدیک تبها پس سیاه گردد قاتل باشد گشاده
ماندن دهان از سقوط قوت بود گند دهان و بدن در بیماری حاده علامت سقوط
قوت بود اگر بسیار گنده باشد مهلک بود طرقیدن لب علامت خشکی بود و اگر
در بیماری حاده بر زبان بثره سیاه مقدار نخودی بر آید و بیماری چیزهای تیز آرزو کند
نشان آنست که در مجاری غذا المغزات بسیار است و نزدیکی هلاک باشد نهم از
فم معده باید جست چنانکه در بیماری حاده فواق خاصه بعد از اسهال ردی بود
و علامت تشنج فم معده باشد سوزش معده و گرمی آن و طپیدن فم معده در تب
ردی بود دهم از احوال حلق و مری چون بیند در بیماری حاده خناق ردی باشد کوز
شدن گردن و چیزی بحلق نا رفتن مذموم بود آب بدهان نا رفتن و بکاب
بینی آمدن هم مذموم باشد و اگر آماس خناق از اندرون بود و بر ظاهر گردن و حلق و سینه
خراجی تولد کند و بعد ریم نیاید و درد خناق ساکن شود علامت نزدیکی هلاک بود
و اگر بعد ریم آید امیدوار باشد یازدهم از دم زدن چون بیند چنانکه تواتر دم زدن

چیزی خشکی دهان و زبان ص

از حرارت عظیم و با فراط باشد در بیماری حاده و دم زدن صـ
سرد و منقطع علامت آفتی بود در عضله دم زدن کند و نشان عفونت باشد
در بیماری حاده در آخر آن اگر دم زدن ضعیف و متواتر و شکم منتفخ گردد و گاه
نفس بزرگ مثل تنفس صعدا بر آرد وقت هلاک نزدیک بود **دوازدهم** از خواب
و بیداری جویند خواب روز و بیداری شب مذموم بود جهت آنکه مخالف طبیعی
بود و بیخوابی شب و روز بسبب خشکی دماغ باشد ردی و مذموم بود و خواب بسیار
نشان ضعیف و جون و عجز طبیعت بود **سیزدهم** از هیئات خفتن جویند هر شکلی
که عادت تن درستی نباشد مذموم بود خاصه اگر بر پهلو خسبد و بی اراده پشت
افتد و در بستر نشیب فرود آید و پای و اطراف برهنه کردن و از هر جانب
انداختن نه بر عادت گرمی عظیم باشد تسلیم تر بود و یا از افتادن بیمار پشت
بی اختیار روی نشست میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط قوت یا از
غلبه اخلاط باشد در احشا و بر شکم خفتن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد

در باطن و اگر بیماری فحر بود
و انواع سهای او گرانی کند
و در تن درستی عادت او
بوده نیست

چهاردهم از احوال پوست جویند چنانکه اگر کشیده زود بجای نرود علامت نیستی
رطوبت غریزی باشد بود و آن بخار گرم از حرارت غریب بجهد و زود ایستد

مر زدن سرد و بخار گرم از حرارت
علامت باطل شدن علامت
غریزی بود ...

پانزدهم از پهلو و عضلهای شکم جویند چون نحافت عضلهای شکم از ضعیف و
خشکی احشا و کمتر گواریدن طعام باشد و بسبب نحافت هضم با تقصیر بود
خاصه که استطلاق با آن بود مذموم باشد شکم باز کرفتن و هضم بد با استطلاق
علامت نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر سبزه بهم و زنگ تیره پیدا آید بر تن و سر
پهلو طرنجیده شود و یک جانب برخاسته مذموم باشد و اگر عضله شکم بر آیند از
جنبیدن بادها و پوست شکم خشک باشد علامت آماس احشا بود **شانزدهم**

از احوال

از احوال رگها جویند رگهای خرد که در حوالی چشم و پیشانی و آنچه در حوالی ساعد و پشت دست باشد
او و بازوست سپید شود مذموم بود **هفدهم** از احوال مقعد جویند چنانکه اگر
مقعد بیرون آید و سر سفره باز کرده بی آنکه بیمار را اثر تجری بود علامت سقوط قوه
بود **هژدهم** آنکه اگر قضیب و خصیه بر دو متقلص شوند در بیماری حاده از درد یا
صعب یا باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری حاده و اما
دیدن مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر نافع باشد
بیرون آمدن زهر در تب حاده مذموم بود **نوزدهم** از احوال اطراف جویند سرد
گشتن انگشتان دست و پای و آماس احشا و ضعف حرارت غریزی با مقدمه
غشی باشد و مهلک بود کبودی اطراف و ناخنان نشان نزدیک مرگ است
و سبزی و بنفشی قوی تر و اگر با این حال علامت نیکی پدید آید و اطراف
بیوفتد و بیمار خلاص یابد سوزش پوست اطراف و درون سرد نشان مرگ
باشد که از پا بدبان و تب مقدمه موت بود **بیستم** از احوال دردها جویند درد
سخت در احشا و تب گرم علامت آماس یا خراج یا حرارتی با فراط بود و ساکن
شدن درد بی سببی معلوم مذموم باشد **بیست و یکم** از آواز و سخن مریض
جویند هذیان از اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی
و هیچ سخن ناگفتن مذموم است یا علامت وسواس یا از سستی عضل یا آفت
دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم کم سخن از اختلاط عقل و سخن شتاب گفتن از
حرارت و آفت دماغ باشد نام مرده و آواز دادن مرده از مرگ ترسیدن و شوخی
ماده باشد هذیان و حرکت سر و اطراف و جنبی و دیگر اندامها ساکن مهلک بود **بیست و دوم**

اگر تشنگی و تنگی جویند باطل شدن اشتها در بیماری مرض مذموم باشد و در بیماری
حاده سلیم بود و هرگاه در تبهای محرقه تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوة
طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان درو تیز اندها سیاه شود **بیست سیم**
از حرکت بیمار جویند بی قراری و اختلاط عقل علامت برآمدن بخارهای بد باشد
بسوی دماغ از زیادتی وحشت و پای و سر که سبب بحران نباشد از سستی عضلها و
سقوط قوت باشد برهنه شدن بیمار و در کس آویختن از بخار خلط سوخته و اختلاط
عقل بود برخاستن و نشستن هر ساعت نشان آماس آلت دم زدن باشد و اگر
خفته نتواند و دم نتواند زد و هر ساعت اندام یازیدن و دهان باز کشیدن
که تمطی و تثاوب گویند علامت قفل و نشان آنکه طبیعت آن فضلها را دفع
میکند **بیست چهارم** از احوال آماسها جویند هرگاه در تب حاده در اطراف
و بغل و ران آماس بدید آید مذموم باشد و اگر پخته شود معذور نباید بود که کاری مهلک
بود همه تیزهاش و آماسها که باز گردد بد بود مگر باز بیرون آید که امید سلامت
باشد **بیست و پنجم** از ریشها جویند اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد و رنگ آن
سبز یا سیاه بدید آید و اگر آن سرخ شود زود هلاک گردد و در تب حاده بثره
مقدار کاورس ظاهر شود بد باشد بثره سیاه مقدار نخود در تب حاده هم باشد
که بیمار در روز دوم هلاک شود و اگر بزرگ کردن بثره مقدار دانه نیلا بخیر بدید آید
روز بیستم هلاک گردد و اگر بعد در تب گرم بر انگشتان آماس سیاه مقدار دانه
ابی باد در صعب بود روز چهارم هلاک شود و اگر با آن سبات و گرانی و خشکی
طبع بود علت سرسام مرد **بیست ششم** از احوال یرقان جویند در تب حاده

بپس

[margin:] ... مرگ ... دکر / بزانوی مرلقی بثره مقدار / دانه انکور بدید آید جیم

پس از هفتم یرقان شود بد باشد و اگر بعد از یرقان اسهال افتد بد باشد
و اگر کلک ناک و زبان از آن بر جوشد بد بود و اگر تن بدان اسهال پاک شود یا عرق
کند و خفتی شود امیدوار باید بود و سختی جگر در یرقان بد باشد و باستسقا ادا کند
بیست و هفتم از احوال نافض جویند نافض اگر معاودت بسیار کند و تبها نوبت
صعب بود و قوت قوی نباشد مهلک بود و اگر قوت قوی بود و بسبب نافض
تب گسسته نشود بد باشد و اسهال با تب بد باشد و اگر اسهال نشود علامت
آنست که ماده متحرک و طبیعت عاجز و اگر بیکبار نافض شود و بر اثر آن عرق شامل
کند و خفت شود دلیل باشد **بیست و هشتم** از احوال عرق باید جست بسیار یا عرق
از یک عضو علامت بسیاری ماده بود در آن عضو و اگر بیمار بر آن پهلو که تکیه کرده
عرق نکند یا کمتر کند چون بر آن جانب تکیه دارد مسام آن گرفته باشد عرق
بسیار در خواب بی سببی نشان آن باشد که غذا زیاده از آن میخورد که طبع او بر دارد
و اگر بسیار نمیخورد نشان حاجتمندی بود باستفراغ و عرق بسبب تری هوا و بسیاری
باران و بهار بیشتر باشد و در اول مرض عرق علامت خلط و عاجزی از هضم باشد
و غیره بعد از عرق بد است نشان پراکنده شدن خلط باشد در تن عرق سرد
در تب حاده بد باشد و عرق گرم نیز اگر از همه تن نباشد و جز از سر و گردن بود بد باشد
و سرد بدتر باشد و علامت غشی و اگر با عرق سرد تب گرم قوی باشد نزدیک اجل
و مرگ بود و عرق بسیار که تب بدان منقطع نشود و بیمار از آن راحت نیابد
از بسیاری ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد **بیست و نهم** نشان
بهبودی از رعاف جویند رعاف اندک و بسیار و رعاف سیاه و پراکنده که بر سبیل

شرشح آبر علامت طاعون باشد در دماغ رعاف زرد و سبز از صفرا سوخته
باشد و سوزانیدن آن بود دماغ را و رعاف نیک آن باشد که از بینی آید
که بیماری در آن جانب است و آنچه از بینی دیگر آید بد آن نیکی نباشد بحران رعاف
در بیماری حاده نیک باشد **سی ام** نشان بد و نیک از ثفل چون بیند ثفل سیاه و سبز گنده
و چرب در بیماری حاده قاتل باشد ثفل زرد در اول بیماری از صفراست و بدو
در آخر نیک بود و اگر از پس ثفل صفراوی راحت نیابد اخلاط همه صفراوی شده و
نشان سقوط شهوت باشد ثفل زرد که بر زمین پهن شود و کناره آن باریک بود
زرد آب جگر باشد و اگر در ثفل چیزی بیند چون پوست ترمس مهلک باشد در همه
بیماریها و اگر چیزی بیند چون گوشت پاره در ثفل علامت ریش روده بود و گر
عفونت و ثفل سوداوی از پس بیماریها در از و بعد از اسهال کهن هلاک کننده
باشد رنگ مختلف بر از روز جوز رون دار رو سود مند بود **سی و یکم** از احوال
بول چون بیند هرگاه بول گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز گیرد علامت غلیظی ماده
و درازی بیماری باشد سپیدی و رقیقی بول در مرض حاده از عجز طبیعت یا علامت
باز گشتن ماده از مجری بول اگر بجانب دماغ برآید سرسام تولد کند و اگر بجانب
احشا میل کند آماس تولد کند و در اسافل و شراسیف خراجی کند و بول رقیق غلیظ
شود و تیره شود و بر آن تیرگی بماند در بیماری حاده علامت تشنج و هلاک باشد
و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیمار طعام آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول سرخ
و رقیق بود و علامت نیک باشد بزودی بحران بود و اگر نشانی بد باشد دلیل
زودی مرگ باشد بول رنگین که در وی رسوب نباشد علامت پختگی و خیر نباشد

سفید و شوار بیرون آید
از ضعف حرارت طبیعت باشد

وسبب

وسبب درد یا بجهت حرارت یا غذا اما یافتن رنگینی شود باز گرفتن بول در
تبها که با درد سر بود و عرق بسیار کند علامت که از پیش باشد تقطیر بول در تبهاء
~~که با درد سر بود و عرق بسیار کند علامت که از پیش باشد تقطیر بول در تبهاء~~ ا همه
علامت رعاف و ضعف طبیعت باشد و اگر تب محرقه بود آفتی در دماغ
باشد **سی و دوم** نشان نیک و بد از قی چون بیند قی که با صفرا و بلغم آمیخته نباشد نیک
نبت و قی صفراوی یا صرف و بلغم صرف بد بود از بهر آنکه صفرا علامت مزاج گرم
و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر قی که مخالف رنگ معتاد بود سپید یا زرد و
بلغم آمیخته و رنگ گندنا باشد و آنچه معتاد نیست که آن قی بود و بدتر از همه زنگاری
و سیاه **سی و سیم** از احوال نفث چون بیند نفث نیک آنست که بر فواید که برآید
و خلط صرف نباشد و با آب دهان آمیخته باشد و اندکی زردی یا زود بر آمدن نفث
صرف همچون قی صرف بد بود نفث سرخ و زرد سخت و آنچه با سرفه بسیار رود نفث
سبز و کفک ناک و سیاه همه بد باشد و هر نفثی که در درد سینه بدان زایل نشود بد باشد
خاصه سیاه نفث اندک و بر آمدن بد شوار در علت سل بسیار بد باشد علامت ضعف
قوت خامی ماده و قتال باشد در تنفس انتصاب نفث نابودن دلیل آماس بود در آلتها
دم زدن و دلیل ضعف قوت نفث ریم و رطوبت صفراوی علامت عجز
طبیعت بود هرگاه در ذات الریه در اول و چهارم نفث ریم باشد روز چهارم
بکشد و اگر علامت نیک باشد حکمی است که تا هفتم یا بیستم مهلت دهد و اگر قوت
ضعیف بود در نهم و یا زدهم بکشد علت ذات الجنب در همه بد باشد علت
ذات الصدر در جوانی بد باشد بجهت تب محرقه رطوبت اصلی را یکبار از بازستاند

نفث در علت سل نشان ضعف قوت و نزدیکی مرگ باشد اگر ریم در سینه بماند شش
را بسوزد و فساد آن بدل باز رود و بکشد و این حکایت بتر از آن کرده در تجربه یافته
شود **سی و چهارم** از انتقال بیماریها چون بیند چنانکه اگر قرار طبیعت لشکر غش کرده ماده
کم بتحلیل دفع شده و ماده عسر شده و اگر با رعشه اختلاط عقل پدید آید ماده رعشه از
رگها بعصبها انتقال کرده و مضرت آن بدماغ باز رود و یک بیماری دو گردد

فصل هشتم در دلالتها مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال بیماریها

چون بیند هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار و مخالف مزاج عمر و سال و فصل باشد
و هر بیمار که پرهیز و علاج صواب در وی اثر نکند بد باشد و هر گاه بیماری زایل
شود و باز قوی‌تر بد بر آید بد باشد و اگر مرض زایل شود و در عضو شریف بدید
آید بد باشد و اگر بیمار جوان بود روز هفتم رعاف کند سرسام با صداع و اگر اندک
سر و اگر از وی زنگاری نزدیک موت بود از بهر آنکه صفرا ماده را بسوزاند و
غشا را خشک کند و قی زنگاری آرد و از پس قی سه روز مهلت دهد یا در حال
بکشد ذات الجنب هرگاه ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده بود و اگر در ذات
الجنب جایگاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک بود پیش از روز هفتم در ذات
الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد علت سل اسهال و اختلاط عقل و درد سر و موی
ریختن و بی طاقتی درین مرض علامت نزدیک آمدن مرگ بود عرق بسیار نشان
کند از رش و تحلیل تر بیها بود خفقان و غشی بسیار بی سببی مقدمه موت مفاجا بود
استسقا با تب پس از بیماریهای حاد بد باشد از بهر آنکه علاج تب و استسقا
راست نیاید و استسقا با سرفه بد بود استسقا با اسهال صفراوی بد است از بهر

بود و صداع قوی و تب
علامت آماس دماغ بود
اگر علامت صحیح صداع بد
بحرانی ص

الکبر

آنکه بسبب اسهال صفرا استسقا ~~با سرفه بد بود استسقا با اسهال صفراوی بد است~~
محکم شود فواق و قی در قولنج ایلاوس با تعطیل بول در روز هفتم بکشد و اگر قی و
و ادرار بول شود امید سلامت باشد تشنج و قی و اختلاط عقل بهم باشد مهلک بود
قی و اسهال خلط گوناگون آید یا عرق پراکنده در بشره و رنگ پراندامی دیگر باشد
علامت خلط بد بود و اسهال بشورکننده و ماده بد از تن پاک نا شدن فساد آن
بدل و دماغ رسد و بکشد اختلاج شراسیف و اضطراب حرکت چشم خاصه در
تب بد باشد پدید آمدن خفقان ناگاه در تب لازم کشنده بود در بول صفراوی
که اول سپید بوده باشد و با کف و با آن خونی سیاه از بینی آید بد بود و
نشان غلبه حرارت جوشیدن ماده و سوختن خون باشد

بدرستی قولنج ص

با مساک طبیع مقدمه موت
بود سرد شدن اطراف
با سوزش باطن و غلبه تشنگی
در تب ... ص

فصل نهم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی‌تر بود و اعتماد بر کدام اندام بیشتر

باشد دلالت چشم بسیار قوی بود بر انواع حرارت بتخصیص در یرقان حرارت
جگر از و معلوم شود و سبب قوت زبان آنست که در وی رگها و گوشت
متخلخل است ماده‌ها و رنگها زود قبول کند و سپیدی زبان دلیل سردی
و سردی معده و سردی جگر است و نشان بسیاری رطوبت در سر و خشکی و در
شتی زبان با سرخی علامت آماس خونی در معده یا در دماغ و زردی زبان و سبزی
رگهای زیر زبان دلیل صرع است و علامت خواب اگر باران و برف و سرما
بیند نشان غلبه رطوبت بود و اگر آتشها و گرمی و چیز زرد بیند نشان غلبه
صفرا و سرخیها علامت غلبه خون باشد و خرابی و تاریکی و دود و چیزهای هیبت‌ناک
نشان غلبه سودا بود

فصل دهم در بیان حالها که در تن پدید آید

که بر اثر آن بیماری خواهد آمد سرگشتن دایم و کابوس هم کننده است از
صرع و سکته اختلاج همه اندامها بهم کننده از تشنج و سکته اختلاج یک چشم و
نیمه روی منذر بلقوه است خدر و کندی حاستها هم کننده باشد بفالج اشک بسیار
و سرخی چشم و روی بود که از سب روشنائی هم کننده بسرسام ناخوشی دل و ترسیدن
و غم بی موجب مقدمه مالیخولیا بود روی سرخ و تیره و ضمنی مقدمه جذام باشد گرانی
همه تن و امتلای رگها هم کننده باشد بسکته چشم و روی و اطراف متهیج مقدمه
استسقا باشد بول و براز کننده هم کننده تبهای عفونی بود درد سر و شقیقه دایم
هم کننده باشد بنزول آب در چشم نقطهای سیاه و قطعهای سیاه و دود و ضباب پیش
چشم پیوسته دیدن مقدمه نزول بود و هرگاه در جانب پشت حس گرانی یابد
و عادت معهود در بول بگردد علامت آفتی باشد در گرده خارش پیوسته در
مقعده که بسبب کرم نبود مقدمه بواسیر باشد حس گرانی در پهلوی ذات علامت
الی باشد در جگر براز سپید هم کننده باشد به یرقان براز زرد و سوزان هم باشد
تیسح و مل و بثرات بسیار مقدمه خراج و سلعه و دبیله باشد قوبا بسیار مقدمه
برص بود بهق سپید مقدمه برص سپید باشد سقوط شهوت و قی و نفخ در امعا
و درد اطراف مقدمه قولنج بود پیچیدن ناف و درد پشت هر دو با یکدیگر دایم
باشند و بدارو یا مسهل و غیر آن دفع نشود مقدمه استسقای طبلی باشد گزگز شدن
حاستها و خدر شدن موضعی از تن هم کننده باشد بخراجی در آن موضع **فصل
یازدهم** در بیان بیماریها که به بیماری دیگر زایل شود مصروع را نقرس ع دوالی ح
داء الفیل و اوجاع بدیه آید از صرع خلاص یابد از بهر آنکه ماده صرع بدین

اندامها

اندامها انتقال کند اصلی و داء الثعلب بدوالی زایل شود درد چشم گرمی
باسهال صفرا زایل گردد صداع صعب و درمانده بسیلان ریم از گوش زایل
شود یا از بینی اسهال مزمن هر نوعی که باشد بقی زایل شود مالیخولیا بعرق مدنی
زایل گشت و درد جگر که سبب آن باد غلیظ بود بتب گرم زایل گشت درد
سرین و کلیه و رحم بسیلان خون مقعده زایل شود نقرس بلغمی و درد مفاصل
و دوالی بتب حاده زایل شود گر و خارش و درد سودای به تب ربع
تشنج امتلائی بتب حاده گشاده بیماریهای حاده و تبهای محرقه بحران
یرقان زایل شود فواق امتلائی بحرکت عطسه زایل گردد کسی را که طعام
در معده او ترش شود علت ذات الجنب نباشد جهت آنکه در
معده که طعام ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از ماده صفراوی
بود **باب شانزدهم** در بیان بحران و آن هشت فصلست
فصل اول در دانستن آنکه بحران چیست بحران در لغت یونانی
لغطیست شکافته از متوجه شدن خصمی بر خصمی دیگر که چگونه دست یابد
که بوقت فرصت کار خویشتن بکنند و مهلت ندهند و طبیعت با ماده
بیمار بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا ماده پخته گردد و طبیعت دست
یابد در حال علامت قوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز
آید و ماده مرض مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد پس معلوم
شد که بحران تغیر حال بیماریست از حالی بحالی بهتر یا بدتر **فصل دوم**
در بیان نوع بحران و آن شش نوع صحیح اول آنکه طبیعت بیکبار مرض

زا دفع کند این بحران را نیک و تمام گویند دویم اگر طبیعت بیکبار عاجز اید و
بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماریهای حاده باشد سیم اگر طبیعت اندک اندک
ماده را می براند و دفع میکند این را التحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف
میشود و ماده خام می ماند بعد از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک
شود این را ذبول و کاهش گویند پنجم بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود
و این چنانست که نخست بحرانی کند سره لکن ناقص باشد و باقی تمام کند این هم
از جمله بحران نیک بود ششم اگر بحران مرکب باشد و نخست بحرانی بد کند
و ناقص و قوت مریض ضعیف میشود تا در آخر ساقط گردد و بموت انجامد
و این هم از جمله بحران ناقص بود و در بحران ناقص اضطراب و صعوبت کمتر
بود و بسیار باشد که طبیعت غالب اید و بحران پیش از وقت اید و بسیار باشد
که طبیعت غالب اید و بحرانی ماده را از عضو رئیسه دفع کند و از اعضا
دیگر و اطراف نتواند کرد این را بحران انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی ره
که شهر نگاه دارد و ناحیت با دشمن گذارد و بحران انتقال بسیار باشد
بعضی نیک چون یرقان که در وقت باد و بهق و آنچه بد باشد اماسها و خراج و دبیله و طاعون و مکر ص
و نمله و آبله و حوزه و خناق و برص و داء الفیل و دوالی و داء الثعلب و درد
پشت و درد زانو و اگرچه بیماریها بدین علتها زایل شود مدتی در بن علتها
بماند **فصل سیم** در بیان بحران نیک و بد باید دانست که بیماریها
را ابتدا است و زیاده شدن که وقت تزاید گویند و بغایت رسیدن و آنرا
وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آنرا وقت انحطاط گویند

و ب

و بحران تمام در وقت انتها باشد و موت در وقت ابتدا و هم در وقت تزاید
و در وقت انتها باشد و هرگز در وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرگ و هر بحرانی
که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد اگر نیک
بود ناقص باشد بیماری در آن بحران بد حال شود و آنچه در وقت انتها باشد
تمام و بیمار بیکبار از خطر بیرون اید و مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار
هلاک شود و هر بحرانی که در روز بحرانی بود امید وار باشد و هر چه پیش از آن
افتد نشان ماده بسیار بود **فصل چهارم** در بیان روزهای بحرانی
روز چهارم هرگاه بحران خواهد بود یا اندازیس زود تر بحران کند و اگر حرکت
بحران بدید آید روز هفتم و روز یازدهم هم علامت بحران نیک باشد و هم بدین
سبب است که در بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد و هرگاه روز
بحران نیک توقع کند علامت بد پدید آید بسیار بد بود و باید دانست که روز
کار بیماری بعضی روزهای بحران خبر دهنده باشد آنرا ایام باحور گویند و بعضی
روزها خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود آنرا انذار گویند و بعضی روزها در
میان این روزها باشد و خبر نه دهد آنرا ایام واقعه در وسط گویند و بحرانهای
حرکت قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم پس هر روزی که پس تر باشد
بتدریج قوت بحران ضعیف تر شود تا چهل روز محصل این سخن آنست که بحران
صعب و قوی تا روز هیچ روز را از روز بحران نشمرده است مگر روزها
باشد و این نادر بود و ظاهر نباشد و باید دانست که بعضی بحرانها در
روز چهارم و بعضی در هفت روز و بعضی در بیست روز و قوت بحران

[illegible]
خفتن و نشستن ... [illegible]
از بهر آنکه قوه ... [illegible]
صد و شصت روز [illegible]

چهارگانی تا بیست روز تمام تر باشد و از پس بیستم ضعیف تر بود و از جمله روز
جزو دهنده باشد و وقت بحران هفتی تا چهل روز باشد بعد از ان ضعیف شود و وقت
بحران بستی تا صد و بیست روز بود یا از پس هفت ماه یا بعد از هفت سال یا پس از
چهارده سال یا بعد از بیست و یک سال و بحران همه بیماریهای حاده بیشتر در روز
طاق باشد و بدین سبب بحران تب غب روز یازدهم بیشتر از چهاردهم
چشم دارند و در بیشتر مرضها دور تبها هم چون عدد روزهای بحران باشد
مثل هفت روز غب که همچون هفت روز نوبت محرقه بود و در بیماری مزمنه
عدد ماه و سال همچون عدد روزها در بیماری حاده باشد مثلا در تب ربع سودا
وی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت غب باشد و روزها جزو دهنده از بحران
بیماریها مزمنه جزو دهنده از روز بیماری حاده باشد و در بحران بیماری مزمنه
نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران بیماری حاده چنانکه یاد کرده آمد و روزهای
که بحران دران وقت آید آنرا ایام واقعه در وسط گویند و آن روز سیم است
و پنجم و ششم و نهم سیزدهم اما اگر بحران روز چهاردهم نخواهد بود روز
هفتم و یازدهم شود بحران و از ایام واقعه در وسط روز نهم قوی ترست
پس پنجم و روز سیم پس سیزدهم ضعیف است و روز ششم اگر بحران
کند بد بود و دیرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران
روز سیم باشد آهسته تر باشد روز نهم و اگر روز انذار چهارم باشد و
نشان بد نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز انذار هفتم بود بحران در یازدهم
یا در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید و تب گرم تر شود

و اثر نضج پدید آید بحران در چهاردهم باشد و اگر نضج در چهاردهم پدید آید بحران
در هفدهم یا هژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر در بیستم باشد

فصل پنجم در بیان ایام انذار ایام انذار ایامی بود که اثر
دست یافتن بر ماده مرض یا اثری از عجز طبیعت و پیدا شدن پدید آید
همچون دو لشکر مخالف که جنگ کنند نعره و غبار خیزد و پس ظفر و هزیمت ظاهر
گردد و در ایام انذار بسبب سعی طبیعت با ماده بیمار اثر پدید آید چون
عرق و درد سر و خیال پیش چشم و نفس تنگ میشود و گرمی و اضطراب پدید آید
یا مانند این حال و علامت آن روز بحران باشد مثلا روزهای که در
میان او فتد چون یکم که انذار بچهارم کند و چون سیم که انذار بروز پنجم
کند و اگر نشانها اگر روز سیم پدید آید بد باشد بحران بروز ششم او فتد
و چون یکم روز پنجم که انذار بروز نهم کند و اگر علامت روز پنجم بد باشد
بحران روز هشتم کند و اگر پس از روز انذار ان علامتها با نضج نشان گرمی
و حرکت مریض بود

فصل ششم در بیان دورهای بحران دور
های بحران سه است چهاری و هفتی و بیستی چنانچه در مدت چهل روز دوازده
بحران چهاری افتد یا شش بحران هفتی و پیوستن دورها بیکدیگر
بر دو وجه بود یکی اتصال و دیگر انفصال و اتصال چنان باشد که یکروز و
در میان دو روز مشترک بود یعنی یک نیمه روز از حساب روز نخستین
باشد که یکروز و دیگر نیمه از حساب روز دوم و چون روز چهارم آغاز
دور دوم باشد آخر ان روز هفتم باشد از بهر آنکه چون روز آغاز

و اما روزهای دور دوم بحاری روز چهارم که تمامت دور است بروز
هفتم باشد و دور سیم از دور دوم منفصل باشد یعنی پیوستگی آن
بدور دوم بروزی و سیم بروزی مشترک باشد و روز هفتم میان دو دور دوم
و سیم مشترک نباشد بدین سبب بحران سیم و دور چهارم روز یازدهم
پیوستگی انفصال بدین گونه و پیوستگی دور چهارم بدور سیم اتصال
باشد و روز یازدهم میان هر دو مشترک بدین سبب بحران در چهاردهم
اوفتد از بهر آنکه روز چهاردهم روز چهارم باشد از چهاردهم و اگر انفصال باشد
بحران در بیستم از بهر آنکه روز چهارم از روز هفدهم روز بیستم باشد و اگر
انفصال باشد بحران در بیست و چهارم اوفتد و دور هشتم بدور هفتم اتصال
و بحران در بیست و هفتم و دور نهم از بیست و هفتم تا سی و یکم انفصال باشد
و دور دهم از سی و یکم تا سی و پنجم بپیوستگی سی و پنجم اتصال باشد و دور دوازدهم
از سی و هفتم تا چهلم اتصالی باشد اما بحران بمعنی پیوستگی دور دوم بدور نخستین
انفصالی بود بدین سبب بحران اول روز هفتم باشد و بحران دوم روز
چهاردهم و هفت سیم بهفت دوم متصل باشد بحران روز بیستم کند و روز
چهاردهم مشترک باشد میان دو دور دوم و سیم بدین سبب در هر بیست روز
بهر دو را اوفتد دور اول و دوم منفصل و سیم با دوم متصل تا تمامت
چهل روز و از چهل تا شصت و تا هشتاد و تا صد و بیست و بحران
چهاری تا روز بیستم قوی باشد پس ضعیف شود و از جمله روزهای ابتدا از آن
و بحران حقیقی تا چهل روز قوی بود پس ضعیف دوقت بحران بیستی تا صد و

یعنی اوفتد و دور هشتم بدور نهم انفصال یعنی و بحران در بیست هشتم

بیست

بیست روز باشد پس از صد و بیست روز بحران تا هفت ماه و هفت سال
و چهارده سال یا بعد از بیست و یک سال و بحران همه بیماریها حاده در روزهای طاق
بود و بحران بجهت تب غب روزهای زوج از آن جهت دارند مثلا هفت
دور غب چون هفت روز تب محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال بجای
عدد روز مرض حاده بود چنانچه در تب ربع هفت ماه همچون هفت نوبت
غب باشد و در بحران بیماری مزمن تقدیم و تاخیر اوفتد همچنانچه در بحران بیماری
حاده بیماری چنانست که حرکت بحران بر حرکت و گردش ماه قسمت کند جهت
آنکه بیماری گرفته و متغیر شود بحرکت و گردش ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم
نزدیکتر است از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنانست که هرگاه از نقطه
اجتماع چهل و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید
آید و چهل و پنج درجه نیمه تربیع بود و جمله فلک را سیصد و شصت درجه
قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام
بود و نود درجه چهار یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه تربیع و نیمه تربیع
باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد و نیمه فلک باشد و برابر نقطه اجتماع
باشد و نیمه تربیع روز چهارم بود و اثر آن قوی نباشد و تربیع روز هفتم تمام
و اثر آن قوی بود و تربیع و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف از
اثر روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن قوی تر از روز هفتم باشد و روز
هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد و شکل دوری او از نقطه
مقابله نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع و روز بیستم از

نقطه مقابله بود درجه دور باشد در روز بیست و چهارم از نقطه مقابله صد و سی
و پنج درجه دور شده و هر چهار روز که ماه بدین جایهای رسد و این
شکلها پدید می آید در کارها که بحرکت ماه منسوبست اثری و تغیری پدید
می آید و اگر ماه درین روزها که بدین جایها باشد بستارهٔ سعد پیوندد و بجای
نیک باشد اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر بستاره نحس پیوسته یا بجایگاه
نیک نباشد اثرها که پدید آید بد باشد و از جهت آنکه بیماری حاده از جمله کارها
نیست که زود بگذرد و گفته اند که هرگاه ماه ازان نقطه که در ابتدای بیماری
بوده بدرجات نیمه تربیع و درجات تربیع بدرجات مقابله دور میشود
باندازهٔ آن تغیری در مریض پدید می آید و اگر بیماری گرم باشد بحران در نیمه
تربیع کند و اگر آهسته تر باشد در تربیع یا در مقابله کند وجه دیگر آنست که گردش
ماه از فلک بروج در بیست و نه روز و یکی روزی تمام شود و بدین مدت
بدان نقطه باز رسد که ازوی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع ازین
مدت بیفکند بیست و شش روز و نیم بماند و ایام اجتماع دو روز و نیم
و یکی از بیست و ماه درین ایام در نور آفتاب ناپدید شود و اگر مدت
بیست و شش روز و نیم را که ماه پیدا باشد و بیست و نه روز و یکی روز
که مدت گردش ماه است در فلک بروج هفته هفته قسمت کند هفته مدت
گردش ماه در فلک بروج دراز تر از پیدا بودن ماه باشد و چون روز
که پیدا بودن ماه بچهار هفته شش روز و نیم و هشت یکی روزی باشد
و سه هفته بیست روز بود و هشت یکی کم بدین جهت گفته اند بحران

قسمت کنند بهر هفته

روز

بروز بیستم اولی تر ازان بود که بروز بیست و یکم در بیماری مزمن بحران قیاس
بگردش زحل بود و بحران آفتاب شش ماه باشد همچون چهاردهم و بحران قیاس
بگردش زحل ~~چهور بحران آفتاب~~ چهارده سال همچون چهارده روز باشد از بهر آنکه
آفتاب صد و هشتاد درجه که نیمهٔ فلک است بشش ماه رود و زحل بچهارده ماه
بچهارده روز و میان طبیبان در روزهای بحران تا چهارده روز هیچ خلاف
نیست و بعد از چهارده روز خلافست بقراط حکیم گفته که روز هفدهم روز
بحرانست و انذار کننده ببحران روز بیستم و ارکاغانیس و دیگران برآنند
که روزهای بحران بعضی بهفتم راست گرفته و گروهی دیگر چهل و پنج را و چهل و هشتم را از
جمله روزهای بحران شمرده اند و بسیار باشد که تحسس در روز بحران و حرکتهای بیماری
از سبب تحسس باز افتاده باشد در روزهای بحران زایل شود و هر دو دوری تر از
بیماری حاده حادث میشود بسبب پیوستگی دورها بیکدیگر مرض دراز نماید
و طبیبان در غلط افتند و خیال کنند که بیماری مزمن است فصل
هفتم در بحران بیماریها که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت روز باشد و روز
هفتم بحران کند و آنچه بدان گرمی نباشد مدت آن بیست روز بود یا چهل
روز بحرانها بدان ترتیب افتد و نوبت تب محرقه در روزهای جفت گرم
تر شود و روز ششم بحران بد کند و روز چهارم ازان خبر دهد و عرق سرد ماند
آن پدید آید و بحران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم باشد و بعد از روز سیم
و چهارم قوی گردد و بحران بهفتم کند و بحران بیماری تابستانی مزمن در زمستان
باشد و بحران مرض زمستانی در تابستان و بحران تب غب محرقه بعرق یا بقی

سال هم

بگردش بحران آفتاب

بیزدهم روز بحرانست
و انذار کننده بحران
روز بیستم ... و
~~روزهای بحران~~

یا باسهال و بحران مخوف خالصه برعاف و بحران برسام کم بیشتر بعرق یا برعاف
و بحران تب بلغمی و ربع بعرق یا بود و اگر در جانب محدب باشد بعرق بود و ادرار
بول و بحران جاریه بیشتر بمخاط یا بدمعه یا برجس و بحران بجاری سینه بنفث
بود و بسیار باشد که یک بحران دو گونه بحران کند چنانکه تب محرقه بحران برعاف
اغاز کند پس بعرق باز کردد و عرق بسیار کند و باشد که بعرق بحران کند و بعد
یا برعاف باز کردد و زن حامله باسقاط بحران کند و خلاص یابد و بسیار است
که نشان بحران بدید آید و بحران باز کردد یا پس تر افتد و باشد که سبب باز کردن
بحران سبب نزدیکی موت یا دشواری بحران باشد

فصل هشتم

در بیان علامتهای بحران بر انچنان خالی نباشد از انکه ماده میل سوی بالا کند
و دفع آن برعاف یا بقی و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع
ان باسهال و ادرار بول و طمث بود یا بظاهر پوست میل کند و دفع ان بعرق
و جرب و بثره و کرد بهق و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و اماسی و خراجی
کند و بحران انچنانیک و بد باشد و علامت میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صداعی
ناگاه و کرانی در سر بدید اید و درکشتن و طنین و دوی و صدغها ممتلی کردد و خیالها
پیش چشم ناگاه کر شود و نفس تنگ و سر بهلوها و عضلهای شکم ببالا کشیده شود و بی
دردی اگر با این نشانها لب زیر اختلاج کند و لعاب زوفتی و غثیان بدید اید
و معده درد کند و دل طپد و نبض لبث و شوریده و ناقص آید نشان آنست
که بحران بقی خواهد بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد و اگر بیمار بیش چشم خیالهای
سرخ بیند و روی چشم و بینی سرخ کردد و اشک آمدن گیرد و نبض بلند و سریع

یا باسهال و بحران بلغم و اگر ... جگر در جانب مقعر بحران بعرق ...
یا باسهال ...

چشم و کوش

وموجی

وموجی و رکها ضربان کند و بینی خاریدن کیرد علامت رعاف بود خاصه اگر
مرض دموی باشد و عمر کم از سی سال و گاه ماده صفراوی نیز رعاف کند و علامت
صفرا خیالهای زرد بود و آنچه علامت رعافست سرخی روی و خیال سرخ و خارش
بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس و بر کشیدن سر بهلوها و اختلاج
و سر لبها نیز و بحران و خشکی پوست هم از علامت موتست و علامت
میل ماده بطریق اسهال کرانیست و رزیزاف و قراقر و نفخ و عرق نکند و نبض
صغیر و بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض حاد بیشتر اوقات طبع نرم بود
و علامت میل ماده بطریق بول کرانی مثانه و سوزش سر قضیب و طبع خشک
و عرق ناکردن و بول غلیظ جمله نشانهٔ آنست که بحران بادرار بول خواهد بود خاصه
در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض
آنست که در پشت و رحم کرانی بدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد
و علامت کشادن رکهای مقعد آنست که در ان موضع کرانی یا درد پشت
و کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست
و بحران عرق آنست که بول کمتر بود و طبع خشک و ظاهر بشره سرخ و کرم و نبض موجی
نرم و حرارت تب در روز بحران قوی تر باشد و ابتدا انبساط و بخار کرم
از پوست او خیزد و بول رنگین تر علامت عرق بود جهت انکه رنگین شدن
بول نشان میل ماده باشد بجانب رکها و علامت بحران انتقال آنست که تب
قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بحران نبود و در بول اثر نضج نباشد
و علامت انکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت

علامت میل ماده برعاف
و دیگر ... علامت
سلامت بحران و اگر ...

والم زیاده از اعضاء دیگر باشد و بوقت دیگر در ان عضو الم عادت بود
باشد یا بحس آزان در ان عضو اماس و افتی افتاده باشد که بدان سبب
زبون دیگر اعضا شده و اماس و خراج انتقالی بیشتر در بیماری سرد و در
فصل خزان و زمستان و در پیری شود از بهر انکه در فصل سرد و ماده سرد
طبیعت را از نضج و تحلیل باز دارد و در پیری قوت ضعیف بود نضج
تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت توانا باشد بر دفع ماده جز بطریق انتقال
ممکن نشود و گاه باشد که علامت بحران انتقال پدید آید و استفراغی پدیدار شود
و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال باطل گردد و هر عضو که در بیماری
عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو گوش باید داشت و اگر در وقت
زیادتی تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در نیمهٔ پایین دردی تولد کند و اگر
مریض میل بگرمی دارد و هیچ بحران نکند و از بیست روز درگذرد و ناگاه در
عضو المی پدید آید علامت آن باشد که در روزی از روزهای بحران در ان
عضو خراجی پدید آید و علامتهای آنکه بیماری خاص به بیماری دیگر خواهد شد
آنست که بیماری حاده اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد یا عارضی دیگر زیاده شود
خاصه اگر در علاج و تدبیر خطائی نرود و دلیل آنست که مرضی دیگر حادث شود
و علامت آنکه بیمار در بحرانست درد سر و گرمی آن و بی قراری بیمار و گشتن
از دست بجائی دیگر و برجستن و در کس او یختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت
و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی و چشم و علامت بحران نیک نضج آ[ست]
و آمدن بحران در روز نیک از روزهای بحرانی و انذار کردن روزی مناسب

والی تمام شد

ان روز و استفراغ از ماده مرض باندازه بی تقصیری و افراط و بدان
طریق که مناسب ان بیماری باشد چنانکه در تب محرقه رعاف و در عب
عرق باقی و نبض چنانکه باید و بسیار باشد که تنها صعوبت بحران
پدید می آید و نبض قوی تر و با نظام میشود پس در همه احوال اعتماد
بر قوت باید کرد و علامت بحران بد بر خلاف بحران نیک پدید آید
از بهر انکه سبب حرکت از بحران بسیاری و تری ماده است و بی
طاقتی و عجز طبیعت

صعوبت

تم بالخیر ١

و

بسم الله الرحمن الرحیم

در باب فصل

سه صد و چهار و ... ۸

وجدت هذا الكتاب [illegible]
في سنة سبع وستين والف
من هجرة النبوية المصطفوية
في بلدة [illegible] دهلي
مالكه يعوذ بالملك الصمد
عبده [illegible]

فصل ۸ — در حکه رحم
فصل ۹ — در بواسیر رحم
فصل ۱۰ — در ثؤلول و ثالیل و ناصور رحم
فصل ۱۰۱ — در سیلان رحم
فصل ۱۰۲ — در احتباس طمث
فصل ۱۰۳ — در نتو رحم
فصل ۱۰۴ — در اورام رحم
فصل ۱۰۵ — در اختناق رحم
فصل ۱۰۶ — در نفخ رحم
باب ۳۲ — در امراض ثدی مشتمل بر سه فصل
فصل ۱ — در اورام سینه
فصل ۲ — در قلت شیر
فصل ۳ — در بسیاری شیر
باب ۲۴ — در امراض صفاق مشتمل است بر دو فصل
فصل ۱ — در فتق
فصل ۲ — در برون آمدن ناف
باب ۲۵ — در حدبه و اوجاع فقرات مشتمل است بر نه فصل
فصل ۱ — در حدبه و اوجاع فقرات
فصل ۲ — در درد پشت
فصل ۳ — در اوجاع مفاصل
فصل ۴ — در نقرس
فصل ۵ — در وجع الورک
فصل ۶ — در دوالی
فصل ۷ — در داء الفیل
فصل ۸ — در درد عقب
فصل ۹ — در درد ناخن

مقاله ۲ — در امراض غیر خاصه بعضی مشتمل بر شش باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور خواهد شد

باب ۱ — در حمیات و اجناس آن مشتمل است بر سه فصل
فصل ۱ — در جنس تب یومیه
فصل ۲ — در حمی خلیطه
فصل ۳ — در تب دق
باب ۲ — در اورام ظاهر و بثور مشتمل است بر دو فصل
فصل ۱ — در اورام و شقاقلوس
فصل ۲ — در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره مشتمل است بر چند انواع
باب ۳ — در امراض که بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد مشتمل است بر [illegible] فصل
فصل ۱ — در کلف و نمش و برش و خیلان
فصل ۲ — در قوب
فصل ۳ — در بهق و برص ابیض
فصل ۴ — در برص و بهق اسود
فصل ۵ — در رفع رنگ روی
فصل ۶ — در کثرت عرق
فصل ۷ — در شقوق وجه و اطراف و لب
فصل ۸ — در خراشیدن جلد
فصل ۹ — در تشنج جلد
فصل ۱۰ — در تعظیم سر
فصل ۱۰۱ — در علل اظافیر
فصل ۱۰۲ — در انتفاخ اصابع
فصل ۱۰۳ — در شقاق اطراف از سرما
فصل ۱۰۴ — در صنان
فصل ۱۰۵ — در جراحت قطات
فصل ۱۰۶ — در قملی که در [illegible] بود
باب ۴ — در امراض داء الثعلب و داء الحیه مشتمل [illegible] فصل
فصل ۱ — در داء الثعلب که از [illegible]
فصل ۲ — در ریختن مو
فصل ۳ — در افزودن ابرو
فصل ۴ — در قمل و قمقام و صیبان
فصل ۵ — در شیب
باب ۵ — در آنچه تعلق بزینت دارد
باب ۶ — در جراحات مشتمل است بر پنج فصل
فصل ۱ — در علاج جراحت و اقسام
فصل ۲ — در جراحت بسیط
فصل ۳ — در جراحت مرکب
فصل ۴ — در جراحت اعضا
فصل ۵ — در گزیدن [illegible] و شوکت
باب ۶ — در قروح و قرحه ناصور مشتمل است بر پنج فصل
فصل ۱ — در قروح که دیر نیک شود
فصل ۲ — در ناصور و اوجه قروح
فصل ۳ — در قروح ساعیه
فصل ۴ — در قروح متآکله
فصل ۵ — در جراحتی که از خون سوداوی باشد
باب [illegible] — در سقطه و ضربه و کسر و قلع مشتمل بر پنج نوع است
باب ۸ — در سمومات یعنی زهرها مشتمل است بر سه فصل
فصل ۱ — در زهرها و علامات و معالجات خوردن
فصل ۲ — در خوردن هر یک از سموم و معالجه آن
فصل ۳ — در سموم حیوانات و غیره و معالجات آن

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس وستایش حضرت علیمی راکه نسخهٔ بی سقم الذی انزل الداء انزل الدواء از کلیات حکمت بالغه او موجزیست وجهت ترتیب مزاج انسانی از دار الشفاء فیض بخش ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین غذاء هو یطعمنی و یسقین و دواء وبولطف جان فزای و اذا مرضت فهو یشفین ترتیب نموده و فرمان قضا جریان سلاطین نامدار و خواقین روزگار را جهت نظام اسباب صحت مزاج ملک و ملل و علامات علاج علل و خلل عالم چون روح در آورده و شرایین بدن ملک روان فرموده و طبیب لبیب مرحمت ایشان را دردست گیری مرضا که حرکت نبض ایشان بسبب عرض مرض ادوار از قانون اعتدال انحراف نموده بود با شربت شدید شفا ارزانی نموده و صلات صلوات و تسلیمات زاکیات نثار سلطان چند رسالت پادشاه سریر جلالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع اسباب تخلیص ایمان دوستداران ملت و حاوی آن آب تشفی امزجه بیماران امت طبیب شرع مطهر اوست هر آن عاقل که بر منهاج متابعت او سلوک نموده از بحران مرض خلاص یافته و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام او که مر آفاق نقود اسرار صحت قلوب و نجات و صافان عقود اظهار تداوی ذنوب و معالجات اند واصل و متواصل باد و بعد سبب تالیف این کتاب آنست که چون احتیاج تمامی آدمیان باحکام طبیه و قواعد علاجیه روشن و معلوم است و مخفی نیست و در نفس امر علم شریف جناب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر

اورده دلکشا کوتوزکی [illegible]
[illegible]

مجاب

نقط

نقط دُر ربار آنحضرت گذشته لکل داء دواء فاذا اصاب داء الدواء بری باذن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیة و السلام امر فرموده است در مجلسی که تناول دوا نمی کرده و می گفته درد تو دادهٔ درمان هم عنایت نمای خطاب رسیده اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فبعزتی و جلالی لااشفینک حتی تستعمل ما عینوا و چون از زمان هجرت نبی علیه الصلوة و السلام نهصد و سی و سه سال گذشته بود و مدت چهل سال بود که بتحصیل علوم شریف طب و علاج در خراسان و ما وراء النهر تحصیل در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند صانها الله تعالی عن الآفات و البلیات اشتغال می نمود در ملازمت حضرت اعلی خاقانی که خاک راهش افسر شاهان زمان را زینت تاج و شهنشاهی که طواف درگاه عالم پناهش سلاطین روی زمین را در مرتبه کعبه و معراج بعون عنایت ربانی اساس کوکبه جهانبانی در عهد آن سلیمان زمان بمرتبهٔ کمال رسیده و بیمن هدایت سبحانی عروج بر مدارج سریر شوکت پادشاهی باسهل وجوه میسر گردیده مالک تخت نشینی افتخار اعاظم خواقین الزمان ماحی آثار الظلم و الطغیان کیخسرو فریدون سپاه سایهٔ لطف آلهی خاقان ابن خاقان ابن الخاقان حضرت ابو المنصور کوچکونجی خان خلد الله تعالی ملکه و دولته و افاض علی العالمین بره و احسانه میسر گردیده بود و با نواع عنایت و الطاف سرافراز گشته و اکثر سلاطین عظام و امراء کرام و خاص و عام جهت رجوع بدین بنده داشتند تا آنکه حضرت کیوان رفعت سکندر حشمت جم جاه انجم سپاه ظل اله سلطان السلاطین نتیجهٔ اعظم الخواقین المتزو بالجود و الاحسان المؤید من الملک المنان المستنصر

عینوا

من الکریم المستعان حضرت ابو المظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ظلال
دولته ورعیته را مرضی کلی در ولایت اعضی واقع شده بود و این فقیر حقیر سلطان
علی طبیب الخراسانی الجنابدی را طلب نموده بودند و بعد از صحت مزاج شریف
اشارت فرمودند که اگر کتابی نوشته شود که خاص و عام از و فایده گیرند و طریقه
علاج هر مرض شروح نوشته شود مناسب می نماید با وجود کثرت اشغال تا برا
فرموده آنحضرت که المامور معذور آنچه از کتب معتبره و تجربه معلوم نموده سالها
شروح مرقوم گردانید جهت استعلاج و نام نهاده شد دستور العلاج امیدوار
است که اگر بر غلطی مطلع شوند مخادیم و اعزه قلم عفو بر کشند و بنظر عنایت نگاه
کنند و این بیست و پنج باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع
مبنی میشود مقاله دویم در امراض غیر معین بعضو و مشتمل است بر هشت
باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد مقاله اول که در امراض
معین است و بیست و پنج باب میشود

باب اول

در امراض سر و مشتمل است بر هژده فصل فصل اول در صداع و این بیست و پنج
نوع است نوع اول در صداعی از سوء مزاج گرم بی ماده که هیچ یک از اخلاط
سبب آن نبوده باشد که در حمام گرم بسیار توقف نموده یا از کثرت غضب
یا سخن کردن بلند و بسیار یا چیزهای گرم خوردن و بوییدن یا تاخیر غذا از
وقت معتاد و علامت این درد سر از چند وجه معلوم میشود اول آنکه
جلد سر گرم باشد و گرانی کمتر بوده باشد دویم در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد
سیم آنکه در حواس تغیری و صدایی در گوش نباشد چهارم اعتدال بول

صداع از سوء مزاج گرم بی ماده

و براز

قبق

و براز و بول کم رنگ و رقیق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و بیخوابی مرد راحت
باید علاج آنست که شربت لیمو و تمر هندی و آب انار ین و آب تمر هندی
و اسپغول و آب هندوانه و عرق کاسنی و شیره تخم کاسنی و امثال این شربتها
آب سرد میل نماید و غذا امراخ با گوشت گوسفند جوان در آب آلو اگر
مو ماش مقشر و کدو یا اسفاناخ و کشنیز تر و قلیه کدو نیز مناسب است
قبق آب تمر هندی و آب غوره و آب انار ترش سازند و اگر حرارت
بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم سیم و چهارم باشد کشک جو مناسب است
طلا از صندل و آب کشنیز و گلاب و اندک سرکه یا آب برگ بید و صندل
و اسپغول و آرد جو بر مقدم سر گذارند و بر موضع سر نگذارند که بعد از عصیان
حرکت و خفقان های سرد آن موضع را زیان دارد و اگر درد عظیم باشد اندکی
مخدری مثل افیون و لفاح و بزر البنج آمیخته نمایند بصندل و گلاب هم طلا سازند
و در شقیقه بمالند و گلاب بسیار بر سر ریزند و اندک او فایده دهد
و روغن بنفشه با روغن بادام یکجا کرده در بینی چکانند و بنفشه و سیب و کشنیز تر
در پیش بینی دارند و در سایه بید و موضع خوشی که هوا او معتدل باشد
قرار گیرند نوع دویم صداع سرد بی ماده و سبب این صداع سردی هوا است
یا در برف گشتن و در آب سرد در آمدن و از حمام بیرون آمدن و آب
سردی خوردن و غذاهای سرد میل نمودن و این قسم بر کام باز میگردد علامت
این صداع آنست که گرانی در حواس بوده باشد و در سر گرانی تنها شده و در دماغ
خشکی بود و فکرهای فاسد از جنس رعونت و احمقی و چیزهای غیر موجود خیال کردن

صداع سرد بی ماده

و بول رقیق و سفیدی باشد علاج آنست که از ارزن یا سبوس یا نمک گرم
ساخته بر سر گذارند و نان گرم و روباک گرم ساخته بر سر نهند و اگر تسکین
نیابد در حمام گرم در آیند و آبی که در و بنفشه و اکلیل الملک و بابونه
و مرزنجوش و سعتر و شیح ارمنی جوشانیده باشند بر سر ریزند در حالی که گرم باشد
و یاسمین و نرجس و عنبر و مشک و عود بویند و بابونه و بنفشه از هر
یک دو مثقال در دو رطل آب بجوشانند و بر سر بخار آن دارند و شربت
از بذر الاصول خاصه ترکیبش موجب است بیخ کرفس و کرفس و بوست
بیخ بادیان و انیسون و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال سلیخه
و حسن[illegible] مثقال قند با نبوشانند و بقوام آورند یک قاشق با [illegible]
آب گرم حل نموده احتیاط نمایند بنفشه بوره شربته است و دیگر بخور
که [illegible] نوع صنوبر [illegible] طلا نمودن فایده کلی دارد و غذا
نخود [illegible] کوفته در آب گوشت مرغ یا گوسفند که در و دارچینی و زیره و کوب
باشد و مطبخات و قلیه که در و فلفل و دارچینی به آب کامه مناسب است
و باغذا [illegible] قلیچ لازم دارند **نوع سیم** در درد سر که از یبوست و
خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که صداعی که از حرارت و برودت
شدیدتر است از صداعی که از یبوست باشد الا که از پیش بود خفیف
تر از آن دو نوع است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است از آنچه
که رطوبت موجب الم نیست بذات خود و سبب درد سر که از جهت
یبوست و خشکی دماغ باشد بسبب خوردن چیزهای خشک و در سفرها بیدار بودن گرم

و دیگر آب [illegible] بزنند
با نفشه [illegible] کرده
بنصف مثقال قند صح

وبابانها

و یا بانها که بسموم باشد علامت او سبکی در سر و خشکی در بینی و اندک
آب دهان و بیخوابی و لاغری جلد روی علاج آنست که شربت انار
هندوانه و شیره خرفه با لعاب تخم آبی و اسبغول دهند و غذا ماء اللحم و
شوربای مرغ فربه با اسفاناخ و قلیه خیار و کدو مناسب است و تخته آب بر مجوف
سازند بنفشه و گل خیرو و برگ بید و بادرنگ و کدو در دو کوزه آب بجوشانند
و در آن رانهای نیک توقف نمایند و گوشت ماهی و زرده تخم و بابچه نیز
مناسب است و روغن کدو و روغن بادام و روغن بابونه در بینی چکانند و در
حمام که آب شیرین داشته باشد در آیند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و طلا کنند از
گندم و آرد جو و روغن بادام و شکر سفید بر سر گذارند **نوع چهارم** صداعی که از
رطوبت دماغ شود سبب او مداومت حمام و در آنجا بسیار در آمدن و
چیزها که از و رطوبت حاصل شود میل نمودن علاج آنست که غذا مطبخه با
مرغ بریان کباب کم رسد و عرق بسیار نفع تمام دارد و آبی که در و بابونه و قیصوم
جوشانیده باشند صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و بوییدن مشک و عنبر فایده
کلی دارد و شربت از گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان و ماء العسل مناسب
است **نوع پنجم** در صداعی که ماده آن از زیادتی خون باشد سبب این درد سر آنست
که گوشت و حلوا و اشربه چاره بسیار خورده باشد علامت او آنست که در
سر گرانی تمام باشد و بر آمدن رگها و حرکت عروق و سرخی دهان و گرانی کاسه
چشم و سرخی روی و چشمها و مضطرب زده و گرانی اعضا و جوشیدن دانها
در لب و باقی بدن و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره با غلظت آن

صداع از رطوبت

و بخور و غذا ایی که در
کرم [illegible] و دارچینی
و فلفل [illegible] باشد و در
حمام در آیند صح

صداع دموی

علاج آنست که رگ قیفال بگشایند و اگر دانند که اکتفا بدان نشود رگ صافن
بگشایند و اگر مانعی باشد از فصد و یا صبی و یا حامله بود حجامت نمایند بر میان
دو شانه یا بر ساق هر دو پای و رگ پیشانی گشودن فایدهٔ کلی دارد خصوصاً
اگر درد در پس سر باشد و بعد از فصد آب تمر هندی و آب انارین و رب
ریباج و آب لیمو ساده یا به قند یا نبات شربت ساخته اختیار نمایند

تمر هندی بیست مثقال آلوی بخارا سی عدد عناب بیست عدد سپستان صح

و اگر اندکی صفرا معلوم نماید طبیعت را بدین شربت نرم سازند سی عدد
بنفشه خشک دو مثقال گل سرخ دو مثقال قند یک کاسه آب تر سازند و صبح
هژده مثقال در آب این ادویه حل نمایند یا بجوشانند صاف ساخته نیم گرم اختیار نمایند
و غذا ماش مقشر یا عدس و اسفاناخ و کشنیز ترش آب تمر هندی یا
آب انارین یا آب لیمو یا نارنج و غوره سازند و اگر درد عظیم باشد مرغ یا گوشت
گوسفند جوان در آب آن آش سازند و اگر سرفه باشد یا درشتی در حلق این
شربت مناسب است بنفشه [illegible] مثقال عناب بیست عدد بیخ سوس دو مثقال
تخم آبی درمی پرسیاوشان مثقالی بادیان درمی در یک کاسه آب بجوشانند

حب شبیار

صاف نموده قند [illegible] مثقال حل ساخته بر نوبت میل نمایند و حب شبیار بدین
طریقه بسازند صبر دو مثقال محموده دو دانگ نیم درم گل سرخ نیم درم پوست
هلیله درم مصطکی درم کتیرا نیم درم بنفشه درم ادویه را نرم کوفته و بیخته بدو
نوبت حب سازند هر یک مقدار نخودی و در محل خواب فرو برند و صبح قاشق
آب نیم گرم بعد از حب میل نمایند تا حب در معده حل شود و در این حب مصطکی
جهة قوت معده و هلیله از برای دفع بخار و محموده جهة آنکه صبر را در معده بسیار

نگذارد

نگذارد و اخلاط مراری را از دماغ دفع نماید پس وقتی که این درد سر تسکین
یابد جایز است گوشت طیهوج و مرغ و دراج به آب انارین و سماق و زرشک

طیهوج

با سرکه میل نمایند و در غذا کشنیز جهة منع بخار مناسب است و طلا از گلاب
و صندل و آب کشنیز و اندکی سرکه و آب یخ در صداع حار ساده مذکور شد نوع ششم

صداع صفراوی

در صداع صفراوی سبب این درد سر آنست که در ماه صفر بسیار کرده باشد و ادویه
اشربه گرم خورده و بیدار خوابی و روزه بسیار در هوای گرم داشته علامت او
آنست که رنگ روی زرد باشد و لاغر و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی
و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و غیره
و [illegible] قاروره و راحت یافتن از اشیاء سرد علاج آنست که اولا تسکین نمایند
به آب تمر هندی و آب انارین و شربت لیمو و نارنج و شربت سکنجبین غذا است
و فصد نمایند و اندکی خون بر دارند اگر مانعی نباشد و پس از آن مسهل صفرا
دهند بر این موجب پوست هلیله زرد پنج مثقال عناب بیست عدد تمر هندی

شاه تره سی مثقال صح

پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بنفشه مثقال انگور شیفا دو درم سنا مکی
پنج مثقال بسفایج نیم کوفته دو مثقال تخم خیار دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا
یک کاسه بماند بعد از [illegible] شیرخشت بیست مثقال یا ترنجبین سی مثقال در آب ادویه حل کرده

ترنجبین

نیم گرم میل نمایند و بعد از فراغ دارو شربت از گلاب و عرق کاسنی و بید مشک و
عرق گاو زبان و اسبغول مثقال و قند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی مکرر
ساخته جهت تسکین صفرا فایدهٔ تمام دارد و یک دانگ محموده در آب تمر هندی یا
آب آلوی بخارا یا آب انارین که معصور باشد میل نمایند و طریقه غیر آنست

که انار را بکار دو پوست او را اگر نرود با برد لها و انچه در میان اوست بمانند و آب
آنرا اگر بمیزه به قند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی و آب انار فایده
تمام دارد و مبالغه در تبرید و ترطیب در صداع صفراوی زیاده از صداع حار
دموی نمایند و اسبغول جهت تسکین حرارت درین شربتها مناسب است

و لخلخه

و طلا از گلاب و صندل و آب کشنیز تر و آب سیب و ریشه بهی دارند و روغن
کدو در بینی چکانند و اگر درد قوی باشد انزروت درم صندل سفید دو درم
افیون نیم درم شیاف ماشیا دو درم همه را نرم کوفته بر آب کاهو یا گلاب
اندکی ازین ادویه حل ساخته بر شقیقه مالند و دیگر طوقا فور و دیگر طوا افیون
بر آب برگ بید حل نموده و یکی دو قطره ازان در بینی چکانند و ضماد بر سر نگذارند
مادام که تنقیه تمام نکرده باشند از جهت انکه ماده را بدماغ می کشد اگر بدن را
از اخلاط پاک نکرده باشند و در صداع دموی اشیاء سرد و خشک استعمال نمایند
و در صداع صفراوی اشیاء سرد و تر بکار دارند و از چیزها که صفرا ازو متولد میشود
اعراض نفسانی است مثل غم و اندوه و غضب و بیداری و بیخوابی و روزه و طعام
کم خوردن و تاخیر طعام از وقت و اجتناب از غذاهای گرم و شربتهای گرم
و از چیزها که بخار برسانند مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و قیچی و مثل اینها احتراز
نمایند **نوع چهارم** در صداع بارد که از ماده بلغم شود سبب او انست که غذاهای
سرد و تر بسیار کرده و استفراغ اخلاط کم واقع شده علامت او انست
که گرانی در سر و چشم باشد و کاهلی و بسیار خواب و نسیان و سردی جلد
سر و روی و آب رفتن از دهان و بینی و اذیت یافتن از هوای سرد و چیزهای

صداع بلغمی

میل نموده و ... طعام میل نموده ... درآمده و افعال ... بسیار ...

بارد

بارد و راحت یافتن از چیزهای گرم و سفیدی بول و غلظ ان و عظم نبض و انکه
صداع بر اثر او اهل نعمت و راحت و در بلادی که هوای ان سرد باشد و بلغم مزاج
را و عورات را و کسانی را که چیزهای سرد میل نمایند بسیار میشود و این صداع
را اگر دیر علاج کنند بیم انست که بکمی و کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته منجر
شود باید که اهتمام تمام نمایند و در ابتدا علاج این سهل است و اگر دیر ماند
بدشواری علاج پذیرد و علاج انست که تنقیه دماغ و جمیع بدن از بلغم غلیظ
بحبوب مسهله نمایند مثل حب حمره و ایارج فیقرا و حب ایارج و حب
اصطمخیقون و ماده را بدین جلاب نضج دهند برین موجب بیخ سوس چهار
چهار مثقال انیسون سه مثقال انجیر ده عدد سپستان پنجاه عدد تخم خیرو مثقال
انگور شفا سه مثقال پوست بیخ بادیان سه مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال گل

حب حمر

سرخ دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار تولیک بجوشانند و بقند بقوام
آورده یک هفته میل نمایند و بعد ازان حب حمره میل نمایند صفت ان تربد
دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال مصطکی درم گل سرخ نیم مثقال پوست هلیله کابلی

ایارج فیقرا

مثقال حب ساخته دو درم به آب کرفس یا عسل در محل خواب اختیار نمایند
و بعد ازان چهار قاشق آب گرم صفت ایارج فیقرا حب بلسان عود بلسان
سنبل سلیخه مصطکی اسارون دارچینی زعفران از هر یک مثقال صبر سقوطری شانزده

حب اصطمخیقون

مثقال شربتی مثقال تا دو مثقال در محل خواب حب نموده اختیار نمایند صفت
حب اصطمخیقون ایارج فیقرا درم پوست هلیله درم تربد سفید مجوف
مثقال صبر سقوطری درم و حب النیل درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دو دانگ

مقل ازرق درم به آب افسنتین حب ساخته بدو نوبت اختیار نمایند
صفت حب ایارج تربد سفید فراشیده بروغن بادام چرب کرده درم
ایارج فیقرا مثقالی حب القتل وافتیمون وغاریقون سفید از هریک
نیم درم نمک هندی دانکی و نیم حنظل دانکی کوفته و بیخته حب سازند با آب
بادیان از هریک مقدار نخودی در عسل آلوده یا در قند بجای اختیار نمایند و حب
قوقایا درین مرض و در امراض بلغمی فایده دارد صفت آن ایارج فیقرا پنج
درم تربد و اسطوخودوس از هریک پنج درم مقل نیم درم شحم حنظل یکدرم
و نیم سقمونیا درم این پنج شربت است صفت مطبوخی که درین مرض مناسب
است سنا مکی پنج مثقال پوست هلیله زرد و هلیله سیاه نیم کوفته از هریک
چهار مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال پنج سوس دو مثقال افتیمون مثقال اسطوخودوس
و بسفایج دو مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده
شیرخشت پانزده مثقال و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و اهتمام نمایند تا ماده مسهل
مشغول نماید بجهت جلاب یا عسل حقنه بسیار مناسب است و بالا غرغره نمایند بسکنجبین
عسلی و آنگاه که در وقت قی دعا قرقرها از هریک مثقالی نرم کوفته باشند و سیر
بابونه و مرزنجوش و بودینه و فیسوم و شیح ارمنی از هریک سه مثقال در آب
بجوشانند و بدارند و غذا نخود آب و مطجنه به آدویه گرم مثل دارچینی و زنجبیل
غذا سازند و قی و آنگاه مناسب است و افتیمون نرم سوده بروغن بابونه
یا کل آمیخته بر پیش سر مالند و بوی نمودن مشک و عنبر و غالیه فایده دارد نوع
هشتم در صداعی که از ماده خلط سوداوی شود سبب او آنست که غذا اغلظ

که از سود

که از سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند مثل عدس و کرنب و گوشت
گاو و بز و ابت و آهو او را به ذکر بسیار رکی داشته باشد علامت این درد
سر آنست که گرانی با خشکی و بی خوابی و تیرگی رنگ روی و بدی و بار تیرکی نبض
و بطوار سفیدی اب پیش و خشکی چشمها و بینی و خیالات و فکرها فاسده و
وسواس بسیار علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون بر موجب
افتیمون دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله چهار مثقال سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گاو زبان بادیان درم گل سرخ مثقالی شیرخشت بیست
مثقال ادویه را در یک کاسه آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده نیم گرم میل نمایند
و این حب نیز مناسب است افتیمون نیم درم غاریقون درم شحم حنظل دانکی
صبر دو درم مصطکی درم انیسون نیم درم کوفته حب سازند و در وقت سحر بخورند
از مطبوخ میل نمایند و هر روز صباح این شربت اختیار نمایند افتیمون دو مثقال
بادرنجبویه سه مثقال سپستان سی عدد برگ گاو زبان چهار مثقال انگور شفا
دو مثقال بادیان مثقالی بجوشانند و با چهل مثقال قند بقوام آورند یک قاشق
شربت با هفت قاشق آب حل نمایند پنج روز شربت است و غرغره شربت
سکنجبین عسلی که در وی هفت پنج کوفته یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند
با آب گرم آمیخته غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر یا روغن نرجس و روغن
زعفران چکانند و بر سر آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و برگ
بادرنجبویه و قرنفل جوشانیده باشند ریزند و غذا نخود آب بگوشت مرغ یا گوشت
کبک و طیهو یا عصافیر سازند یا اکارع و ماش مقشر که در شوربای گوشت گوسفند جوان

بوده باشد و یا زیره و دارچینی در آتش مناسب است و وقت اِنگامه و اب
انار ترش سازند و حمام نفع کلی دارد و منزل در موضعی که هوا معتدل که مایل برطوبت
دارد نمایند و از مقام گرم حذر نمایند و روغن شبت در سر مالند و در گوش شیر گرم
چکانند و در بینی مالند **نوع نهم** صداعی که از باد غلیظ که در دماغ است سبب او آنست
که غذاهای غلیظ خورده باشند و هضم نیک در معده نیافته باشد علامت او
آنست درد وی باشد با ثقل و یا تمدد و در اصل کاسه چشمها و آوازها در گوش و
بر زمانی در موضعی علاج آنست که در گوش و بینی روغن بابونه و گل و شبت
نیم گرم چکانند دو سه قطره و اگر از برودت و سردی حاصل شده اند که مشک در
روغن حل ساخته در گوش چکانند و حب ایارج که مذکور شده در صداع بلغمی
اختیار نمایند و مداومت حمام نمایند و آبی که در و بابونه و اکلیل و سعتر جوش
نیده باشند بر سر ریزند و مشک و عود بوی نمایند **نوع دهم** صداعی
که از بخار گرم در دماغ حاصل شود سبب این بخارات حاره او از شربت
خمرها و عرقها و ادویه گرم و غذاهای گرم و بخار خلطهای گرم علامت این درد
سر آنست که بعد از شربت گرم یا غذاهای گرم این درد زیاده شود و علاج
این درد سر آنست که بعد از شربت گرم یا غذاهای گرم این درد زیاده شود
علاج آنست که حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند و دستها و پایها
را در آب گرم گذارند و آب انار میخوش یا شربت لیمو یا شربت فواکه
میل نمایند و آب غوره و سکنجبین مناسب است و تر بروغن گل چرب
سازند و خواب درین الم نفع کلی دارد و بنفشه تر و آبی و سیب

صداع که از باد غلیظ باشد

صداع از بخار گرم

بوی

بوی کردن فایده دارد و غذا آشوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان که در آب انار و کشنیز
تر را سفانخ و قلیه آب غوره یا سماق و از میوها آبی و انار و هندوانه و اگر بوی شیبا
تسکین نیابد از استفراغ خلطی که سبب آن شده به آب تمر هندی و الوی بخارای از هر یک
بیست مثقال در یک کاسه آب تر ساخته آب آن را میل نمایند **نوع یازدهم** صداعی که بمشارکت
معده یا جگر یا سپرز یا دستها و پایها یا گرده یا مثانه یا رحم یا بمشارکت جمیع بدن باشد
و استدلال جسته میشود بدین درد سر بمشارکت بر آنکه این درد کم شده آن گاهی
و این درد اولا در آن عضو مثلا در معده یا جگر میگیرد و بعد از آن درد سر میشود اما
صداعی که بمشارکت معده باشد از جهت خلط صفراوی که در فم معده یا در معده است
علامت او آنست که تلخی آید و غثیان و عطش و الم در معده و بیخوابی و تلخی دهان
علاج تنقیه معده بقی و اسهال و قی بسکنجبین و آب نیم گرم و مسهل از تمر هندی بیست مثقال
و الوی بخارای سی عدد و شیرخشت پانزده مثقال و گلاب چهار قاشق شیرخشت تر ساخته
اول شیرخشت و گلاب میل نمایند بعد از آن آب تمر و آلو اختیار نمایند و نان
گندم به آب انار یا شربت انار ریبواس مناسب است معده را قوت میدهد و صفرا
را از جوشش مینشاند اما صداعی که از بلغم لزج که در معده باشد علامت او
تقدم تخمه و جشاء ترش و باد و نفخ در معده و بسیاری آب دهان و قی بلغم علاج
معده را بقی به تخم ترب و شبت و بیخ سوس نمایند و مسهل بلغم که مذکور شده
دهند و گلقند کهنه و بادیان رومی و مصطکی باشد فایده دارد اما صداعی که از
سودا که در معده است علامت او سوزش معده و میل طعام بسیار و خفت و سبکی
از آن سودا علاج معده را بقی پاک سازند یا شربت افیتمون دهند بر نهج

صداع شرکتی

را بگلاب حل ساخته نیم گرم
مسل نمایند و گرد الود در
سالها آب چشم

افتیمون دو مثقال برگ گاوزبان سه مثقال گل سرخ مثقال گشنیز سی عدد هلیله سیاه نیم
کوفته سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته با سی مثقال قند چهار روز میل نمایند و دیگر
سبب باد و نفخ که در معده باشد علامت او درد معده و بسیاری درد و از طعام
نفاخ علاج تنقیه معده به ایارج فیقرا و تقویت معده بمعجون و گلقند که در و مصطکی
باشد مثل روغن آس و روغن بادام و غذاهای غلیظ مثل هریسه و کباب و بستان
و پایها در آب گرم نهادن و دیگر صداع از جهة ضعف معده و بسیاری حس
او می باشد و بشرکت دماغ می باشد سبب او شکایت حس معده و دماغ و بسیاری
بخارات بسوی دماغ علامت او آنست که در خلاء معده و در تاخیر غذا او را
اندک اعراض متغیر شدن و اندک بخارها فهم کردن علاج آنست که لقمه نان
با آب غوره یا آب انار یا رب ریباج خورند و اگر معده سرد باشد گلقند و انیسون
دوا رجبی و زنجبیل پرورده و اگر معده بسیار گرم باشد کاهو و ... خرفه اما
صداعی که از جهة گرمی جگر باشد علامت او آنست که درد در جانب راست
سر باشد علاج او در وقت هیجان آب انار و آب غوره و آب آلو و ...
کاسنی یا آب سرد خوردن و نان بر که منع بخار از سر کنند اما صداعی که بشرکت
سپرز باشد علامت او آنست که درد در جانب چپ باشد و ضعف سپرز و الم
او علاج نان بر سرکه و عرق بود ... اما صداعی که بشرکت دستها و پایها باشد
علامت او آنست که معلوم شود که بخارها مرتفع میشود و مثل مورچه علاج
استفراغ خلط زاید و اصلاح مزاج و تقویت سر نوع دوازدهم صداعی که
از ضعف دماغ حادث شود علامت او آنست که هیجان آواز ... سبب ...

تقدم تا بودن صداع
در پای خود و مالیدن
درد سر ساکن شدن و درد
معده مالیدن صح
روغن مصطکی و در معده
و تقویت بطلا و روغنها که
مقوی دماغ باشند

صداع از ضعف دماغ

هوائی شود

٨

هوائی شود و آفت در فعلهای دماغ علاج تقویت دماغ بروغن گل و گلاب
و اندکی سرکه و شربت فواکه و صندل و غذا کباب با زعفران و نخود آب نوع سیزدهم
صداعی که از شدت حس دماغ باشد علامت او آنکه سرعت انفعال از اندک محسوسی و ...
انفعال دماغ و ذکاء حس علاج آنست که غذاها غلیظ مثل هریسه از گوشت گاو و اگر قوت
اضعف قوی باشد و اگر قوی نباشد از بقول بارده مثل کاهو و گشنیز تر و خرفه و از بن جهت
که این محتاج میشوند و این درد بمخدری مثل شربت خشخاش نوع چهاردهم درد
سر که از ضعف و پیش شود و این را نام گذاشته اند ضعف علامت این صداع آنست
که عقب استفراغ بسیار که از اعضاء شده باشد مثل نزله و خون بینی یا غرغره یا استفراغات
بسیار مثل قی و اسهال و فصد و ادرار و بیشتر این صداع که او را ضعفه میگویند عوارض
را که خون نفاس و خون حیض بسیار رفته باشد میشود و یا بر رفتن خون بواسیر یا بسبب
بیخوابی یا بسبب هم و اندوه بسیار علاج آنست که بدن مریض نماید بغذاها مرطب
مثل کشک جو و شوربای مرغ فربه و ماء اللحم و روغن بادام و نیلوفر و کدو
در بینی مالیدن و روغن مغز قلم گاو و چربی مرغ نیز در دماغ مالیدن فایده کلی دارد
نوع پانزدهم در صداعی که بعد از جماع شود سبب آنکه استفراغ بسیار بجهة کثرة
جماع واقع شده و موجب تجفیف و یبس گشته علامت او آنست که بعد از
کثرت او درد سری خفیف حاصل شود و بدن نیز نحیف گردد علاج آنست
که غذاها مرطب مثل ماء اللحم و شوربای مرغ و گوشت ماهی حیوان و زرده تخم
نیم بخت و از خولنجان و خصی الثعلب و شقاقل و بهمن ها از هریک قدری
نرم کوفته بعسل آمیخته هر روز دو مثقال میل نمایند گرم کرده و اگر مزاج

صداع از حس دماغ

صداع ضعف و یبس

صداع بعد از جماع

تجفیف

گرم باشد بر بادی و سبب اختیاری یا نایند یا بسبب آنکه اخلاط ردیه در بدن بسیار
باشد و چون بجهت گرمی در محل حسی موجب درد سر گردد علامتش گرانی در سر
بود و امتلاء بدن و احساس بویهای ناخوش از بدن علاج فصد اگر امتلاء
از خون باشد و اسهال اگر از غیر خون باشد و تقویت سر بمثل طبیخ آس و بابونه و
بوی سیب و آبی و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بر سر طلا کردن و غذا از گوشت
بط و امثال آن مذکور شده و مادام که طعام هضم نشود در حالت امتلاء بجهت
ندارند و بسیار که بسبب ضعف حرکات و از زیادتی اعضا و این ضعف موجب
بکاید و اذی میشود مثل سکته و موت فجاه در حالت جماع علاج آنست
که تقویت دماغ نمایند بروغن قسط و غذا گوشت گوسفند جوان و بویهای خوش

اعصاب بجماع ... شود و ... سالم ... باید ... آن علامت ... آنست ... (margin note, partly illegible)

نوع شانزدهم در صداعی که تابع باشد ورم دماغ را علامت او سرخی چشم و زوال(?)
و درد سر و گرانی است از روشنایی و عظم نبض و غلظ قاروره علاج فصد
قیفال و جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین اگر قبض باشد یا بقند اگر
طبیعت نرم باشد و غذا اگر درد استعانا(?) باشد و کشنیز باشد و بینی و اطراف
بروغن بادام چرب نمودن و شیر عورت از سینه بر پیشانی ریختن

صداع جهة ورم دماغ

نوع هفدهم در درد سری که تابع باشد تب را علامت او آنست که هرگاه تب شود این صداع
پیدا شود و بزوال تب زایل شود و حدوث این درد از چند وجه می باشد اول
آنکه از حرارت تب در دل گرمی حاصل شود و بخار آن متوجه سر گردد و سبب آن شوب(?)
... شود دیگر ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب جزو و روغن
گل نصف آن و سرکه ربع جزو اگر هوا گرم باشد سرد بر پیش سر گذارند و اگر هوا سرد

صداع که تابع تب بود

بود در

بود و در زمستان شیر گرم کنند و بنفشه و جو کشک کرده و خشخاش را در آب بجوشانند
اگر تابستان باشد سرد کرده بر سر ریزند و در زمستان شیر گرم و اگر بجوانی غالب باشد
شیر عورت از سینه بر سر ریزند دوم این امتلاء سر از بخارات ردی باشد از اخلاط
ردی یا فاسد که در معده جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان باشد علاج
قی کردن بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده تلیین و گلقند جهة قوت معده
بآب تمرهندی مناسب است سیم این درد سر از خلطی که در جمیع بدن باشد علامت
او گرانی سر و گرانی تمام اعضا و درد زانو علاج اگر امتلاء از خون باشد فصد نمایند
و اگر صفرا باشد مسهل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن دهند چهارم این صداع
از ضعفی که در نفس سر باشد علاج تقویت سر بغدادی یا که از صندل سفید و گلاب و آب
برگ بید ساخته و منع بخار نمایند بکشنیز خشک و قند و اسبغول در غرقی(?) که از عرق
گاوزبان و گلاب و عرق کاسنی و بیدمشک و نبات سازند میل نمایند و پاها را در آب
گرم گذارند و استنشاق سرکه و گلاب بهم آمیخته مناسب است غذا مرغ جوان
در آب انار و ماش مقشر و کشنیز تر قلیه(?) آب غوره یا سماق سازند

و بایدها آب انار ... از صندل و طلا ... و آب بادرنگ ... بر سر ... دهنیه (margin note, partly illegible)

نوع هژدهم در صداعی که تابع بحران باشد علامت او
آنست که در روز بحران شود و بول سفید و رقیق باشد علاج این درد سر
بدو نوع نمایند بمیل ماده اگر غثیان و دوار بود بچیزی سبک مثل شربت سکنجبین
و آب گرم قی نمایند و اگر قراقر و نفخ و اضطرابی و سوزشی در شکم و مراق باشد
اسهال با تمرهندی و شیرخشت و گلقند و چیزی خفیف یا بحقنه نرم ...
مناسب نمایند و اگر سرخی و خیالات و شعاع در پیش چشم نماید معلوم میشود

صداع در بحران

که بمعالف بحران خواهد بود **نوع نوزدهم** در درد سری که از ضربه یا سقطه باشد
ضربه آنست که چوب یا به آلتی دیگر بر سر زده باشند و سقطه آنکه در زیر جایی آمده
کوفته یافته باشد علاج فصد نمایند اگر مانعی یا خرد سال نباشد و الا اسهال یا
حقنه نرم نمایند و اگر صداع حرارتی غالب بود روغن بنفشه بادام چینی و کف
دست و پا را چرب سازند و غذا اگر ادرار آب مرغ و اگر اقلیم سیم و چهارم باشد
کشک جو و کاهو و بادرنگ و اگر درد بسیار بود روغن گل گرم نموده بر سر
گذارند و اگر ورم و تب و حمرت بود طلا از آب انگور شفا و صندل سرخ و فوفل
و زعفران و گل ارمنی نمایند و اگر اختلاط عقل ظاهر گردد آرد جو جزو و گل جزو
نیم جزو و برگ بید و روغن گل باهم میل نمایند و غذا مغز سر گوسفند جوان و
مغز سر مرغ و جگر و برگ بید مرغ و امثال آن به آب انار میل نمایند و بوی
بنفشه و آبی و سیب و گل فایده دارد **نوع بیستم** در صداعی که از آن که
بیضه میگویند و می باشد این درد سر از اخلاط و بخارات آن و جالینوس گفته
که این صداع مشتمل است بر تمامی سر ثابت و مزمن و صعوبت و هیجان او هر ساعت
و هر لحظه میشود علامت آنست که از ادنی سببی ادنی عظیم شود و صاحب
این درد اذیت یابد از آوازها و سخن گفتن و شنیدن و مکروه دارد روشنایی را
و دوست دارد وحدت و تاریکی و آسایش و قادر نباشد بر گشودن چشمها و احساس
میکند آنکه گویا زده میشود بمطرقه یا گمان می برد که هر زمانی سر او شق خواهد شد
از بسیاری این درد و اگر سبب در حجاب داخل باشد احساس این درد میشود
صاحب او را از کشش آن تا اصل چشمها و اگر در حجاب خارج باشد معلوم میشود

بگذاشتن

در درد فتح نشود و ورم باقی باید انار ترش ... نماشته ... طلا سازند و اگر ... و مغز سر مرغ

کشش

بگذاشتن دست بر روی سر و بگذاشتن دست الم می یابد و تمدد و کشش ظاهرا در رگها
خود می یابد از برای آنکه این حجاب و پرده احاطه کرده تمامی سر را از این جهت این
صداع را نام بیضه و خوده مانده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که از کدام
خلط پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده اگر کلان سال بود و مانعی نباشد از فصد خون بگیرند
و الا حجامت نمایند و آب انار ترش مناسب و اگر سودا سبب این الم شده شربت افتیمون و
عرق گاوزبان با تخم ریحان و قند شربت نمایند اگر از جهت صفرا این درد عارض گشته جهار
شربت و آب تمر هندی و رب ریباج و آب غوره مناسب خواهد و اگر ماده غلیظ
باشد و با اسهال دفع نشود سر را به تراشند و این طلا که مذکور میگردد بر سر گذارند فرفیون
مثقالی بوره و سنداب و سپندان ده قچیی از هر یک مثقالی نرم کوفته با آب مرزنجوش
مرزنجوش یا گلاب آمیخته گرم مناسب است و اگر از گرمی این طلا تر دو شود از سفیده
تخم مرغ و روغن گل قدری مخلوط سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از خلط سرد
تنها شده طلا نمایند و یا بجوشانند و آب آنرا بر سر ریزند **نوع بیست و یکم** در صداعی
که حادث از سده که از خلط غلیظ شود و سبب این درد از خوردن طعام بسیار و
و ترک حمام می باشد علامت امتلا وجه و گرانی سر و تمدد و فرق میان آنکه این درد بسبب
ورم است آنست که تب لازم است در ورم و آنکه بسبب سده درد شده در این صداع تب
نیست علاج آنست که اگر از خلط بلغمی شده این درد سر حب و طلاها و غیره که در صداع بلغمی
مذکور شده است رجوع نمایند و اگر از خلط سودایی این صداع عارض شده بشربت افتیمون
و حب آن که در صداع سودایی یاد کرده شده علاج نمایند و اگر بیخوابی درین درد غالب
باشد شربت خشخاش بدین نوع بسازند سی مثقال خشخاش را نیم کوفته ساخته شب یک کاسه

طلا و خون

آب تر سازند وعلاج وست بمالند و بجوشانند با شصت مثقال قند و بقوام آورند
یک سخته شربت است نوع بیست دوم در صداعی که از بخار بویها حاصل شود (صداع از بویها)
اول آنکه از بوی مشک و غیر آن ورم پیدا کرده علاج بوی کافور و بوی سیب و ای
و کشنیز تر و روغن بادام و کدو در بینی مالند دوم آنکه اگر این صداع بواسطه
بویهای مردار باشد علاج آنست که غذا آن باشد جنس بینی دارند مثل صندل و با
درنگ و کشنیز تر و بجای آن در آمدن و آب گرم بر سر ریختن و فتیله بسر که گلاب تر ساخته
در بینی گذارند تا دفع عفونت بویها بد شود از دماغ نوع بیست سیم در درد سری (صداع از دود یعنی گرمی در دماغ بود)
کهنه است از گرمی که در نواحی دماغ باشد علامت او دردی شدید و شنیدن بویهای بد
باوجود آنکه هیچ چیزی نباشد و هرگاه حرکت کند درد زیاده شود و هرگاه ساکن گردد
درد تسکین یابد علاج تنقیه بدن بحب ایارج و حب اصطمخیقون و اندک
ایارج فیقرا با آب مرزنجوش ترکی حل ساخته در بینی چکانند گرمی که در دماغ تنگ شده و درد
تسکین یابد دیگر بزرگ کابلی دو مثقال خرمایی و از بیرون کرده پنج مثقال قسط مثقالی
مویز چهار مثقال مرزنجوش ترکی مثقال ادویه را نرم کوفته بهم آمیخته در محل شراب
حل نمایند و از فواکه و میوه‌های خام و ادخال طعام ملاحظه نمایند نوع بیست چهارم در (صداع از ترنج)
درد سری که از ترنج دماغ میشود یعنی حرکت دماغ و این ترنج از ملاعبه و از سقط
و از آنکه چیزی بجانبی چیزی گران رسیده باشد علامت او خارش تپه و عصبها و
عروق حالتی شبیه بدوار و سیلان علاج فصد نمایند و طبیعت را نرم دارند بر آب
انار و شیرخشت و صندل و گلاب در سر مالند و شیر عورت بسر ریزند و روغن
کدو و بادام در بینی چکانند و حضض در روغن گل حل ساخته در سر مالند نوع بیست پنجم (صداع از خمار)

در صداعی که از خوردن شراب صرف شود و بخارات آن بدماغ رود و این را
خمار گویند علامت او آنست که سر و بدن گران باشد و غثیان و اندوه و وسواس
علاج پاک ساختن معده از شرابی که در وی مانده باشد اگر میسر شود و بعد قی آب
تمر هندی و آلوی بخارائی و گلاب و شیرخشت یا آب انار یا شربت آن و اگر یا شربت
سیب و صندل و اگر حرارت بسیار باشد شیره خرفه با قند شیرین ساخته و چهار عرق که گلاب
و عرق کاسنی و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان است مناسب است خوردن آن و روغن
آس در سر مالند و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب انار کرخ یا گلاقند آب زرک
یا سماق یا آب غوره یا رب ریواج و اگر حرارت و سوزش درون باشد دوغ
ترش خنک ساخته اختیار نمایند و قدمها را در آب گرم گذارند و پایها را بسیار بمالند (درد شقیقه)
اما درد شقیقه دردیست که در یک شق سر شود از جهت کمی و قلت ماده و در تمامی سر نبود
و در تمامی سر شقیقه در اکثر اوقات در رگهای جهنده سر باشد علاج آنست که رشته باشد که (طلاء شقیقه)
اگر از خون شده فصد نمایند و اگر از سودا یا بلغم یا صفرا باشد مسهل آن دهند و طلا را از (طلاء دیگر)
تخم کاهو و بزرالبنج و گلغاج و افیون گذارند و بر رگهای جهنده شقیقه این طلا بر کاغذ
گذاشته بر وجه بیانند صمغ عربی دو درم زعفران درم مرمکی درم افیون درم خون سیاوشان
درم ادویه را نرم کوفته اندکی به سفیده تخم مرغ حل ساخته بر شقیقه گذارند و اگر بدین
طلا ساکن نشود این اجزا را بسازند تخم کاهو بزرالبنج مرمکی افیون کتیره بگلاب حل
کرده طلا سازند فصل دوم در سرسام سرسام لفظی پارسی است که معرب
کرده اند از سر و از سام که بمعنی آماس است و عبارتست از آماس حجاب دماغ یا نفس
دماغ و این مرضی مخوف است و انواع بسیار دارد نوع اول در سرسام گرم از (سرسام و انواع)

بسیاری خون شود علامت او تب و ایلی و هذیان و اختلاط عقل و نفس مضطرب
غیر منتظم و بول رقیق یا سرخ بهرکاه و ماهی شود و لالت میکند بر هلاک و علم نبض مایل بجشارکی
یا موجی و دور و سرکاهی خیال میکند چیزی بر جامه داو پست میل بچیدن آن می نماید
و سرخی چشم و روی و رفتن آب از چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان
مایل بسیاهی علاج پیش از انکه عقل او زایل شود فصد قیفال نمایند و خون
بسیار بجهد فصد برو ازند بقدر قوت و این قوت از احوال اعضا رئیسه معلوم
میشود و اگر عقل و حس حرکت بکمال خود است دماغ صحیح است و اگر نبض و نفس خود است
دل صحیح است و اگر میل طعام هست جگر صحیح است و اگر از فصد مانعی باشد حجامت
بر ساق پا یا بر میان دو شانه یا رگ سر بینی یا پیشانی مناسب است و در روز اول
تا سیم شربت نارنج و آب تمر هندی و آب غوره و شیره تخم کاسنی و آب آلو و غذا
اگر و ماش مقشر یا عدس و اسفاناخ در اقلیم پنجم و در اقلیم چهارم و سیوم ماش مقشر و کدو
در آب کشک جو و بعد از سیم شربت عناب و نیلوفر دهند بر موجب عناب سی عدد
گل نیلوفر دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و دو مثقال بابونه نیم درم بجوشانند صاف کرده
چهل مثقال قند یا زیاده بجوشانند و چهار روز اختیار نمایند و لخلخه از صندل سفید
مثقال و آب کشنیز نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه دو سه قطره در شیشه کرده و هر
زمان در پیش بینی دارند و روغن گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه سه قطره نیم گرم
بر پیش سر گذارند و بادرنک و کدوی تر بوی کردن فایده کلی دارد و پایها را در
آب گرم گذارند و پای شویه از این اشیا نمایند بنفشه بابونه گل جو از هر یک
دو مثقال سبوس گندم کفی سرکه دو مثقال به کاسه آب بجوشانند و پایها را

دکشنیز تر و کدو سم

شربت عناب

لخلخه

بیشتر گرم بدان بشویند و صندل و گلاب در سر مالند و هرگاه مرض و بعضی آید شوربای
مرغ و مرغ مناسب است بعد از ان بحمام روند و غذا بسیار میل ننمایند و از تعب
و غضب و حرکت بسیار تا بکمال صحت رسند ملاحظه نمایند **نوع دویم** در سرسام صفراوی علامت
او تب و بیخوابی و خواب مضطرب و درد سر و کراهیت از روشنایی و خشکی چشمها و بینی
و زردی روی و زبان و سرعت نبض و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره علاج
اسهال صفرا نمایند به آب فواکه و ترنجبین و شیرخشت و درین قسم سرسام تسکین حرارت
زیاده از سرسام که از غلبه خون شده نمایند و از آب سرد خوردن منع ننمایند و شربت آلو
عناب و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و قند سازند و کشک جو بر موجب سازند جو را در هاون
بکوبند و هر لحظه آب بر وی پاشند و شیره او بگیرند جو مقدار سی مثقال و آب آن یک
کاسه و نیم نمک صاف ساخته بجوشانند و چون پخته شود بخورند تو بت میل نمایند تسکین
حرارت این مرض می نماید و آب هندوانه و قند میل نمایند و دو درم اسپغول با عرق
کاسنی و کاهو و ریحان بر قند شربت شیرین ساخته میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیره خشخاش
و تخم کاهو شربت نموده موافق است و تخم کاهو و افیون اندکی و مقدار ان کافور
آمیخته بر پیشانی طلا سازند و ضمضه از این ادویه سازند شیره جو پنج قاشق لعاب
اسپغول ده مثقال روغن گل پنج مثقال سفیده تخم مرغ ده عدد همه را مخلوط ساخته
عمل سازند و آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و جو مقشر و پوست خشخاش و تخم
کاهو جوشانیده باشند بر سر ریزند و خرقه کتان بر روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بر سر
گذارند و دفع بخار از سر می نمایند و بر سینه و جگر خرقه بگلاب و اندکی سرکه و کافور آلوده گذارند
دفع التهاب و حرارت می نماید و هرگاه مرض تسکین یابد مرغ جوان در آب آن

سرسام صفرایی

ضمضه

اگر او ماش مقشر رقیق آب میوه‌های تمر هندی اگر قبض باشد و اگر تلیین باشد آب بطیخ
رقیق سازند **نوع سیم** سرسام سوداست علامت او آنست که تب اندک و درد سر
خفیف و زوال عقل و بیخوابی و نفس زدن بجایی که گویا که خناق شده است و چشمها گود
و خیالات غمناک علاج تنقیهٔ سودا نمایند بعد از نضج بجلاب افتیمون چنانچه در صداع
سودایی مذکور شده و روغن کدو و بنفشه بادام در بینی و کف دستها و پاها مالند
و نطول مالند هر شب و حقنه از بسفایج فستقی سه مثقال و افتیمون دو مثقال و بنفشه دو
مثقال و انگور شغال سه مثقال و سپستان سی عدد و گل سرخ چهار مثقال و خار خسک
نیم کوفته هفت مثقال و تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی
بماند قراقروت پنج مثقال تربد مثقال روغن گل سه مثقال بدو نوبت عمل نمایند
و آبی کدو و بابونه و بنفشه جوشانیده باشند بر سر ریزند **نوع چهارم** در سرسام بلغمی
و نام گذاشته اند لیثرغس و بعضی از قوم اورا نسیان گفته اند جهة آنکه درین مرض
چیزها فراموش میکند سبب او تب مطبقه غیر قوی الحرارة باشد و گرانی و ثقل چشم و
و خواب بسیار و نسیان و سفیدی زبان و تثاوب یعنی [illegible] و اختلاط عقل
و سفیدی بول و قلت عطش و بر روی زبان چیزی که مایل بسفیدی باشد علاج شربت
ازبادیان مثقال عناب بیست عدد بیخ سوس دو مثقال مویز سی عدد بجوشانند و آب آنرا
به نبات سفید میل نمایند چند روز این شربت عناب است و جهت آنکه بخار میل بسفل
نماید این عمل قوی باشند سنا مکی پنج مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال تخم شبت چهار
مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال بابونه دو مثقال انجره
عدد انگور شغال سه مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و ترنجبین بیست مثقال قراقروت

سرسام سودائی

حقنه

سکنجبین

سرسام بلغمی و نسیان

[illegible]

پنج مثقال آنگاه یک قاشق بوره و دو مثقال روغن بادام یا بابونه سه مثقال چنانچه
مذکور شده بسازند و بسه نوبت عمل نمایند و غذا نخود نیم کوفته و ماش مقشر که در و کرفس
نیم باشد و اگر تب قوی نباشد حب ایارج بر موجب اشیا نماید شحم حنظل دو دانگ
غاریقون نیم مثقال افتیمون نیم درم تربد درم مقل ازرق حب ساخته بهر یک مقدار نخود یا
وقی درین مرض نفع کلی دارد و خواب بسیار که ساقط بهر یک در و مستغرق شود نگذارند
و گاهی سوی از شقیقه بگزند و روغن گل که در و جند بیدستر و عاقرقرحا اندکی حل کرده
در مفصلها و در پیشانی بمالند و عسل و سرکه در لب و زبان مالند و اگر مرض دیر کشد و
برودت غالب شود و احتیاج شود باستفراغ از جند بیدستر نیم درم و از محموده دانگی
نرم کوفته حب نموده فرو برند و ماء العسل باید بعد از آن بیاشامند و غرغره از سکنجبین
و ایارج فیقرا و آبکامه و گلاب نمایند و نمک گرم وارزن گرم نموده بر سر گذارند بعد از آنکه
سر را تراشیده باشند و مریض را در موضع خوش هوا و بیجای بسیار روشن باشد نگاه دارند
و هرگاه مرض رو بانحطاط و تنزل آرد نخوداب که از گوشت عصافیر و کبک که در و دار
چینی و زنجبیل و زعفران باشد میل نمایند و غذا اکثر اوقات شوربای سبوس گندم که
در و قند یا عسل باشد میل نمایند و غذا اکثر اوقات شوربای موافق دانسته از ترشیها
و چیزهای سرد و میوها و غیره و چغرات محافظه نمایند و اندک شراب ریحانی بعد از غذا
بتدریج مناسب دانند و حمام و آب گرم بسیار بر سر ریختن فایده دارد **نوع پنجم** در
سرسام گرم مرکب از صفرا و بلغم باشد و گاهی یکی ازین دو غالب میشود و اگر صفرا غالب
باشد از صفرا و بلغم و اگر بلغم غالب باشد نام میکنند از نوع اینی را اسباب سهری و اگر
این علت قوی باشد شربت بکلو خیرو دوا ازین پیروی آید و این علامت بود

سرسام مرکب

علامت آنکه اگر بلغم غالب باشد خواب گران و کاهلی در جواب آنچه پرسند و گمان شود
در خواب است و اگر صفرا غالب بود بیخوابی و هذیان و چشمها گشاده نیم پوشیده و اختلاط
عقل و نبض صغیر و ضعیف و متواتر علاج آنست که چون مرض مرکب از بلغم و صفرا است
پس واجب آنست که علاج مرکب باشد و بهترین علاج درین مرض فصد است جهة آنکه
از همه خلطها کم میشود و تخصیص هرگاه رگها بر آمده و رنگ رو افروخته باشد و حقنه معتدل
مناسب است بر موجب ترید سفید دو مثقال سنا مکی پنج مثقال افتیمون مثقال
بابونه دو مثقال ساق نیلوفر دو مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال سپستان سی عدد
انگور شفا سه مثقال بادیان نیم کوفته دو مثقال بنفشه دو مثقال پنج سبوس ده سه مثقال
عناب بیست عدد در دو کاسه آب بجوشانند و شیرخشت بیست مثقال و مغز فلوس
ده مثقال ترنجبین پنج مثقال شکر قلم هفت مثقال توده دو مثقال آب برگ چغندر
چهار قاشق در آب ادویه حل کرده از آن دو بار حقنه کنند اشیره روغن بادام دو مثقال
آمیخته بنوبت عمل نمایند شیر گرم و روغن شبت و روغن سنداب و سرکه اندکی برسر
سر گذارند و شربت سکنجبین و گلقند با گلاب و غذا انگور نیم کوفته و ماش مقشر و اندکی
آرد مثل آنکه او غیره و شوربای مرغ و گوشت مرغ در آخر این مرض میل نکنید درین مرض
اگر دو روز از غذا منع نمایند فایده کلی دارد و شربت نیلوفر اختیار نمایند و معوی کنند
از مرض نفع تمام دارد نوع ششم در برسام که تابع باشد ورمی را که حادث گردد میان — برسام
جگر و حجاب این هر دو متصل است پس ظاهر میکرد و اعراض برسام و فی الجمله این را برسام
علامت او سرفه بسیار و الم در جانب راست و شدت تب و گرمی در شراسیف
یعنی استخوان سینه علاج او آنچه مذکور شده در برسام دموی و صفرائی و شربت

ازبرگ

و بیو سیاوشان دو درم و عناب یازده عدد و تخم کاهو نیم کوفته دو مثقال

شقاقلوس

از برگ گاوزبان سه مثقال و بادرنجبویه دو مثقال و قند بیست مثقال آلو کوز
بدهند و غذا آش ماش مقشر و عدس و اسفاناخ و کشنیز تر نوع هفتم ورم دماغی که مخصوص
است بپرده های دماغ و نام گذاشته اند مر این برسام را شقاقلوس و در سه روز هلاک
می سازد و اگر ازین گذشت امید خلاصی هست و علامت او علامات برسام دموی
و صفرائی بلکه این مرض سخت تر و بدتر است از آنها علاج این علاج آن دو قسم
بعد از سه روز با زیادتی غذاها و شربتها سرد و تر مثل شیره خرفه و آب هندوانه
و کاهو و عرق بیدمشک و کاسنی و اسبغول و اگر کدو و کشنیز تر و کشک جو مناسب

برسام از داخل و خارج سر شود

است نوع هشتم در برسامی که از خارج سر شود و تاثیر میکند هم خارج و هم داخل سر را و این
بدترین اقسام برسام است و اعضا و اقبح منظرا یعنی در غایت بد شکلی می سازد صاحب
خود را و درد او در غایت شدت می باشد و خیال میکند که سر او پاره میشود و چشمها در
رفته و گاهی عثیان و قی میشود و علاج او آنست که مبالغه نمایند در گرفتن خون و غذا

قلغمونی

و شربت آنست که در برسام دموی مذکور شده نوع نهم در قلغمونی و آن ورمیست
که در عضله دماغ میشود و علامت او آنست که در روی ورمی سرخ شود و چشمها گاه
و به رفته و حاجب او میل میکند که بپشت تکیه نماید بخلاف آنچه عادت داشته
و تنگی در شکم او ظاهر میشود و علاج او هرگاه از چهارم بگذرد علاج برسام دموی

حمره

می نمایند نوع دهم در حمره که بسبب صفرا در دماغ میشود و علامت او زیادتی درد و اندوه
و سرخی روی و زردی و تب تیز و این مرض بسیار او کودکان را بسیار عارض میشود و
و کودکان تبه میرود و خشکی بدن و دهان بمرتبه میگردد که هیچ گوشت نمانده در چهار
روز هلاک می سازد و اگر ازین گذشت خلاص موجود است علاج او علاج برسام صفرائیست

وعلاج آن جیاه بدین نوع نمایند از روغن بخم با روغن گل آمیخته سرد هر زمان بر پای فوج ترکرده
میکوبند کذا اندو باد و رنک و تمر کهنه و کاهو و شیره خرفه و عرق بیدمشک و در آب
اطفال طلبا شیر و کشنیز اندازند تا دفع آب جوز ایشان کرده و بدن ایشان بموم
روغن که از روغن بادام و موم ساخته چرب نمایند **فصل سیم** در سدر و دوار

دوار و سدر

سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و در سر چیز ثقیل عظیم یابد و در گوش آواز ها
و گاهی بدان مرتبه میرسد که عقل او زایل میشود و دوار آنست که چنان نماید که چیزها میگردد
و دوران میکند سبب او بخاری غلیظ که بسته شده در دماغ و نمی یابد مخرجی و لازم اوست
دوری و گرانی سامعه و تاریکی چشم و در دواریکه از ماده خون باشد که در دماغ است
علامت او حمرت چشم و سرخی روی و بر آمدن رگهای پیشانی و شقیقه علاج او فصد
قیفال و رگ پس گوش و حجامت بر پس سر یا حجامت بر ساق های نمایند و بر سر پارچه روغن
گل و سرکه یا روغن خوردو سرکه نهند و پاهارا بگل بابونه و سبوس گندم پای شوی کنند
و شربت سکنجبین با سبغول و تخم ریحان و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جو آنها تمق آب
غوره یا انار و آب آن اگر اباکره و کشنیز دور غذا جهت دفع بخار مناسب است
و از غذا های گرم اجتناب نمایند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله اختیار نمایند و طلا
از صندل و گلاب و باقی علاج آنست که در درد سر دموی مذکور شده **نوع دوم**

نوع اول دوار دموی

دوار از صفراوی

دواریکه از ماده صفرا شود و علامت او زردی لون و تلخی دهان و سرعت نبض و
بیخوابی علاج او اسهال بدن بمطبوخ هلیله زرد بر این موجب هلیله زرد چهار مثقال سنا
مکی پنج مثقال گل سرخ دو مثقال بنفشه دو مثقال بجوشانند در یک کاسه آب تا یک چهار بماند
صاف نموده ترنجبین پانزده مثقال یا شیرخشت بیست مثقال در این آب او حل کرده

برکرم

و غذا او مرغ در آب کدو
اگر احتیاج سکنجبین نرم

برکرم میل نمایند و بعد از آن آب انار و شیره خرفه با آب تمرهندی و شربت سکنجبین و آلو میوها
انار و آلو و املی تمق آب تمرهندی یا آب غوره یا آب انار بریان سازند و بنفشه و صندل بریان نمایند
را بجز در علاج درد سر صفراوی مذکور شده عمل نمایند **نوع سیم** در دواریکه از ماده بلغم بود

دوار بلغمی

علامت او گرانی سر و قلت عطش و بسیاری لعاب از دهان و بسیاری خواب و لینی نبض
و بیاض قاروره علاج تنقیه دماغ با یارج فیقرا و حب قوقایا و آنچه در صداع بلغمی
مذکور شده و خوردن مصطکی و غرغره سکنجبین عسلی نمایند و غذا نخود آب که در وی دارچینی
و زنجبیل و کشنیز جهت دفع بخار و زیره باشد میل نمایند و مشک و نرگس و عنبر بوی نمایند و از
غذا های سرد ملاحظه نمایند **نوع چهارم** دوار و سدر که از ماده سودا شود در دماغ علامت

دوار سوداوی

حب غاریقون

او بسیاری فکر و بیخوابی و تخیل چیزهای فاسد و صلابت نبض و ضعف او علاج تنقیه دماغ
و بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بر این موجب غاریقون نیم مثقال
اسطوخودوس مثقال شحم حنظل دانگی حجر ارمنی دانگی نمک هندی دانگی نرم کوفته و بیخته حب
سازند و در وقت صبح میل نمایند و بعد از آن بیخ قانق آب کم میل نمایند و روغنها
کم بر سر طلا سازند از روغن شبت و بابونه و باقی علاج آنست که در درد سر سوداوی
مذکور شده **نوع پنجم** دوار و سدر که از باد و بخار های گرم شود در دماغ علامت

دوار از بخار گرم

مطبوخ بنفشه

او خفت انف و تشنگی دایم و درد گرانی نبود علاج او تنقیه بدن بمطبوخ بنفشه بر این موجب
بنفشه و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال انیسون مثقال گل سرخ دو درم اسطو
خودوس دو مثقال تمرهندی پانزده مثقال بجوشانند و یا ترنجبین یا شیرخشت بجای مثقال
میل نمایند و روغن گل و گلاب و سرکه بر سر گذارند و هر روز قند و کشنیز خشک نرم کوفته مقدار نیم
مثقال اختیار نمایند دفع بخار از سر میکند و باقی علاج آنست که در صداع که از اخلاط حاره

دوار بخار سرد

مذکور شده نوع ششم دواری که از بادها و بخارهای سرد شده در دماغ علاج
تلیین طبیعت و آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و سداب جوشانیده باشند بر سر ریزند
بر بخار آن دارند و غذا اسفیدباج نخود آب که در وی ادویه گرم باشد میل نمایند نوع هفتم

دوار از ماده صفرا

دوار و سدر که از ماده صفرای از معده بسوی دماغ پیدا شود علامت او عدم اشتها
و خفقان و قی و جوشش معده و الم در معده علاج آنست که اول قی نمایند به سکنجبین
و آب گرم و اندک نمک و بعد از آن آب غوره یا انار ترش یا آبی میل نمایند و در غذا گشنیز
خشک اندازند و قرص سماق و رب انار سازند و باقی علاج از دوار دموی و صفرائی
جویند نوع هشتم دوار که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و قلت هضم و بسیاری خیا

دوار از ماده بلغم
دارو قی

و نفخ بر آمدن از دهان بی اراده علاج او قی بماهی شور یا تخم ترب نیم کوفته سه مثقال و تخم
شبت سه مثقال و بیخ سوسن دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف کرده با هفت
مثقال شربت سکنجبین العنصلی نیم گرم میل نمایند و بعد از آن قی کنند و بعد از قی اطریفل صغیر
و گلقند با مصطکی و عود جهة قوت معده مناسب است و غذا از گوشت کبک و عصافیر

دوار از بخار معده

دوا رو ها گرم سازند و حب قوقایا که مذکور شده اگر ضرورت شود میل نمایند نوع نهم
دواری که از بخار معده بر رود شود علامت او آنست که در معده المی یابد و در وقت خا
وراحت یابد بخروج نفخ و بادی که بیرون آید بهر طریقه که باشد علاج او آنست که در دوار

دوار از بادها

که از ماده گرم که در باشد مذکور شده نوع دهم دواری که حادث شود از بادهای
سرد که متصاعد شود از معده علامت او تهوع و دل بهم بر آمدن و جری یعنی بر نیامدن
و کشش و تمدد در معده علاج او معجون کمونی و بادیان و قند و شربت بزوری نوع

دوار از شرائین

یازدهم در دواری که متصاعد شود از شرایین یعنی از رگهای جهنده که بر شقیقه

یا برسی

یا بر پس گوش است یا از رگهای ثابت علامت او آنست که گاه دست بر شقیقه
یا بر آن عضو که بخار از و پیدا شده نهند ساکن گردد دوار اصلا و حرکت آن رگها علاج
حجامت بساق و بر پس سر و فصد آن رگها و بریدن او و گذاشتن روغن گل و اندک

دوار از ماده

سرکه بر سر نوع دوازدهم در دوار سدر که باشد از ماده که متصاعد شود از رحم و مثانه
و گرده و پایها و مراق که زیر اشکم است علامت او حس بوجود بخار و آفت در آن
عضو علاج اصلاح آن عضو و تقویت سر و از اطریفل مثقالی در محل خواب خوردن

دوار از ضربه و سقط

نوع سیزدهم در دواری که از ضربه یا از سقطه بر واقع شود علاج او علاج صداع
از ضربه یا از سقطه بر سر و پایها را به بابونه و بنفشه که در آب بجوشانند بشویند و حقنه

دوار از گرمی آفتاب

نمایند و شکم نرم دارند به شیافه یا عمل یا غیره نوع چهاردهم در دوار که از گرمی آفتاب
شود بسبب ضعف دماغ علاج اگر ماده باشد در بدن استفراغ نمایند و روغن گل و سرکه
بر سر گذارند و روغن بنفشه بادام در بینی چکانند و آنچه مخصوص است به دواری که از
ضعف دماغ باشد شربت سیب با اندک گشنیز خشک و قند فایده کلی دارد مداومت

دوار از فساد هضم

آن نوع پانزدهم در دواری که از عقب فساد هضم یا از عقب غم شود علاج او اگر
حرارت نباشد و در روی مرض نباشد قی نمایند و معده را بمثل گلقند که از مصطکی ساخته

دوار از تاخیر غذا

باشند و گوارش عود و مصطکی قوت دهند نوع شانزدهم در دواری که بسبب تاخیر
غذا شود علاج او پیش از طلوع آفتاب شربت لیمو یا تفاحی یا سیب و صندل یا

دوار از سبب مرض

لؤلؤ نان در رب انار و آب غوره یا رب آبی و سیب میل نمایند نوع هفدهم در دواری
که حادث شود بسبب مرض که ضد رشود بحران و دوار دایم و خصوصا اگر پیران را باشد
منجر بسکته میشود پس باید که تدارک آن زود نمایند و تنقیه معده به ایارج و حب شبیار

وماده را بجانب مخالف میل دهند و گاهی صداع بدو از زایل میشود و گاهی دوار
بصداع بهر طرف میشود **فصل چهارم** در سبات خواب گران که در مدت
دراز و در کیفیت قوی و بدشواری بیدار شود و انواع او زیادت **نوع اول**
سباتی که از سوء مزاج بارد شود که هیچ یک از اخلاط سبب آن نباشد علامت او آنست
که خوابی سبک و بعد از آن سخت در غایت شدت که بحد رسیده باشد یا بعقب ادویه مخدره
مثل افیون وغیره که خورده باشند و رنگ روی مایل بتیرگی و کبودی و نبض صلب بالتفات(?)
و روی زبان سفید رنگ علاج تدبیر سخن از ادویه حاره مثل تریاق اربعه بر توجیب(?)
و دهی زبان سفید خیطیانا و مرو و حب الغار و زراوند طویل از هر یک قدری برابر بکوبند
و با سه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی نیم مثقال احتیاط نمایند و طلا که بر سر گذارند
از فقیحی(?) و عاقرقرحا و میویزج و صمغ و سداب از هر یک اندکی نرم کوفته بگلاب و روغن
سداب آمیخته بر سرش بر طلا است و چند بیدستر بروغن سداب یا روغن بابونه
یا روغن گل حل کرده مفید و اردو چسیدن(?) ساق پای و مالیدن پایها و از پیاز عنصل
و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه کهنه آمیخته بر ساق پا طلا سازند و کندش و چند بیدستر
و عود بوی نمایند و غذا نخود نیم شکسته بگوشت گنجشک عصافیر سازند و دارچینی و خولنجان
در شوربای آن اندازند و عسل و گچینی(?) و جبنه(?) الطفرا میل نمایند و از خوردن میوهها و
سرد و آب خوردن بسیار محافظت نمایند **نوع دویم** سباتی که از رطوبت خام در
مقدم دماغ شود علامت او خواب گران بیدار نشود مگر بجهد بسیار و گرانی در سر
و تهیج و سفیدی زبان و کاهلی و نسیان و قلت تمیز و نبض موجی علاج قی نمایند
یا حقنه تیز و حب قوقایا و ایارج و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده بدان

تنقیه

(حاشیه: سبات — تریاق اربعه — طلا بر سر گذارند — و چند بیشتر نیش دارند ... آرد و موی تیز کننده فایده دارد و مشک هم — سبات از رطوبت)

تنقیه دماغ نمایند و معاجینی که دفع بلغم نماید مثل مادة الحیوة و ماء العسل و گلقند
و آب گرم بعد از آن میل نمایند و روغنهای گرم در سر مالند و بابونه و سداب بجوشانند
و سر بر بخار آن دارند و باقی علاج از سرسام بارد جویند **نوع سیم** در سباتی که از
بخارات گرم و تر و سودا که دماغ از آن متغیر شود علامت او آنست که فکر در خیالات(?) بر
خواب مکرر در بعضی اوقات و در خواب رود اندک زمانی و زود بیدار گردد و به اندوه
و تنگ دلی و در خواب سخن بسیار گوید و تشنه شود و میل به آب غلبه نماید و فکرهای
غیر صحیح علاج فصد قیفال و حجامت بر ساق پای نمایند و روغن گل و سرکه و گلاب بر
سر گذارند و پاها را به بابونه و اکلیل الملک وغیره بشویند و غذا آب نخود و ماش مقشر
شوربای مرغ میل نمایند و غذا آن مقدار خورند که در معده فاسد نشود **نوع چهارم**
سباتی که از بخار تنها شود علامت او آنکه در وقت تب شود و بزوال تب
زایل گردد علاج آنست که از خواب آگاه سازند تا حرارت غریزی متوجه باطن
نگردد و قدمها را بمالند و بشویند به آب بابونه و علاج تب نمایند **نوع پنجم** سباتی
از بخار معده شود علامت او بخوابی(?) رود و آوازها در گوش و خیالات و حلقهای(?)
سیاه و سرخ در پیش چشم علاج تنقیه معده و تقویت سر نمایند به اطریفل و آمله مربا و
و روغنها مثل روغن [illegible] و گل در بینی و مقدم سر مالند **نوع ششم** در سباتی
که از بخار اعضا مثل دستها و پایها وغیره شود علاج اصلاح آن اعضا و تقویت
سر **نوع هفتم** در سباتی که از بخار سینه و شش و پهلو شود علامت او علامت ذات
الریه و ذات الجنب و ذات الصدر و علاج او علاج آنها **نوع هشتم** سباتی که از
ضربه بر شقیقه رسد یا سبب شکستن سر واقع شود و سبب سده که در مسالک روح

(حاشیه: سبات از بخار گرم — سبات از بخار سینه — سبات از ضربه)

علاج
حساس شود علاج او ضربه و تقویت سر **نوع نهم** در سباتی که از ضعف روح
شود علامت او آنست که بتدریج زیاده گردد علاج او خوردن شوربای چرب
و کباب و مفرح و دواء المسک و اگر گرم مزاج بود با مفرح طباشیر آمیخته نمایند
و شربت فواکه و سیب و صندل و آب انار بی دانه و ماء اللحم با گلاب و عرق بید
مشک و کاسنی و اگر سرد مزاج بود با عسل یا میبه و گفته اند که ماء اللحم با شراب ضعیف
روح را فایده دارد و باقی علاج از علاج غشی جویند **فصل**
پنجم در سهر یعنی بیخوابی مفرط است و انواع او نه است **نوع اول** در سهر که از
سوء مزاج دماغ بسبب یبوست شود علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و بینی
و احساس نکند در گرمی و خفت درد هوا سبب و درد سر علاج او آنست که دماغ را بروغن
بنفشه و بادام و روغن کدو چرب سازند و روغن گل و روغن نرگس و روغن سوسن
و نیلوفر عورت بر پیش سر گذارند و شربت خشخاش و کاهو و بادرنجبویه میل نمایند و غذا
ماء اللحم و گوشت مرغ فربه یا گوسفند جوان در آب نخود و ماش مقشر با کرا
و قلیه کدو و عناب است **نوع دوم** در سهر که از سوء مزاج گرم خشک بی
ماده شود علامت او تشنگی و خشکی دماغ و حرارت و اندوه علاج او آنست که
دماغ را بروغن بنفشه و نیلوفر چرب سازند و نیلوفر عورت بر پیش سر بریزند و آب
کدو و پوست خشخاش و بنفشه و گل و تخم کاهو بجوشانند بر سر گذارند و پاها و ناف
و مقعد را بروغن بادام یا بروغن زرد گاو چرب نمایند و هر شب از روغن بنفشه
دو قطره شیر گرم در گوش چکانند و غذا آش جو یا آش ماش مقشر کدو و کدو و
اسفاناخ و کشنیز تر باشد در شوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند و قلیه

سهر از یبوست

سهر از گرم و خشک

خیار

خیار فایده دارد و از اشربه منومه مثل شربت خشخاش و کاهو اختیار نمایند
نوع سیم در بیخوابی که از یبوست سودا شود علامت او علامت غلبه سودا و علاج
او علاج مالیخولیا و صداع سودائی و روغنها در دماغ مالیدن و مداومت حمام
نوع چهارم بیخوابی که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا و علاج او
تنقیه سر و بدن از صفرا و باقی علاج آنچه در صداع صفرائی مذکور شده **نوع پنجم**
در بیخوابی که از رطوبت شور که در دماغ است شود علامت او تری دماغ و بینی و چرک
در عین و اندک گرانی در سر و ضعف انتباه علاج او حقنه تیز و تنقیه بدن بدین حب
صبر دو مثقال تربد دو مثقال پوست هلیله و بادیان رومی از هر یک نیم درم نمک هندی
دانگی مجموعه دو دانگ کوفته و بیخته بدو نوبت با آب گرم ... حب ساخته
نایند و غرغره نمایند حمام و آبزن معتدل در آیند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند
جوان در آب آن نخود نیم شکسته و ماش و اگر او گوشت ماهی که در آب شیرین و تند
باشد و از چیزهای شور و تیز اجتناب نمایند و گلقند شکری یا عسلی میل نمایند و آب
دانه کدو و بابونه و تخم کاهو جوشانیده باشند بر سر ریزند و دماغ را بروغن بابونه
و روغن بادام چرب سازند و جالینوس گفته که اگر هر شب اندکی از دارچینی
و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **نوع ششم** در بیخوابی که با تب شود علامت
او آنکه پیر کاه تب شود بیخوابی عارض گردد و چون ساکن گردد تب سهر برطرف
شود علاج منع بخارات از دماغ نمایند و پیشانی و شقیقه بروغن خشخاش
و کاهو چرب سازند و در مزورات ورق کاهو اندازند و از مجربات است که سلیخه
درم افیون و زعفران از هر یک نیم درم بکوبند و بروغن گل آمیخته اندکی از آن در بینی

سهر از سودا

سهر از بلغم

حب صبر

سهر با تب

پیش مانند خواب اورد و صواب آنست که اطراف علیل را محکم ببندند اندک
زمانی وجعی دور کرد ادیب نشینند و حکایت دلفریب و آوازهای طایر و آواز آب
و آواز آسیاب فایده کلی دارد **نوع هفتم** سهری که بسبب درد شود علامت او آنکه
هرگاه آن درد ساکن شود بیخوابی عارض گردد علاج او تسکین درد **نوع هشتم** بیخوابی
که بسبب امتلا شود علامت او آنکه هرگاه ممتلی باشد سهر غالب گردد علاج او استفراغ
و تقلیل غذا و دفع امتلا **نوع نهم** بیخوابی که از سوء هضم شود علاج او تقویت
معده بشربت بیه و اصلاح هضم

فصل ششم در فساد فکر و ذکر و تخیل

و این سه نوع است **نوع اول** در فساد ذکر و این نسیانست و دو قسم میشود قسم اول
در نسیانکه از سوء مزاج بارد رطب و غلبه رطوبت که بر مؤخر دماغ حادث گردد علامت
او خواب بسیار و گرانی در سر خاصه در پس سر و برودت آمدن رطوبت از بینی و دهان
علاج حقنه ها و قی و حب ایارج و گل سرخ و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال با دوازده
مثقال عسل معجون سازند و بسه روز به آب گرم میل نمایند اگر خورد سال باشد به پنج روز مناسب
است و غرغره ها از [illegible] میویزج و قرنفل و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل هفت
مثقال و انگاه ده مثقال و گلاب سه قاشق و قدری آب آمیخته نمایند و غرغره سازند
و عطسه آورند به فلفل و کندش و [illegible] و زیره از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند و در بینی دمند
تا عطسه آورد [illegible] یا آب چغندر آمیخته نموده اندکی در بینی چکانند عطسه می آید و سیاه دانه
و بوره و فندبیدستر از هر یک اندکی نرم بکوبند و ببویند یا بروغن بادام آمیخته در بینی
چکانند دماغ را پاک میسازد و بابونه و اکلیل بجوشانند و در حمام بر سر آب آن بشویند
و سکنجبین عسلی از سرکه عنصل چون علت را فایده کلی دارد و این علت پیران را از جهت

کرسی

سهر بسبب درد

سهر بسبب امتلا

سهر از سوء هضم

فساد ذکر و فکر و تخیل

عطسه

معجون جهت نوع [illegible]

کرسی بسیار میشود و این معجون مناسب است صفت آن کندر و اگر سعد و دارفلفل زنجبیل
فلفل بزها و جوز بوا از هر یک سه مثقال نرم کوفته با دو چندان [illegible] عسل آمیخته نموده
شربتی درم تا یک مثقال میل نماید عقل و ذهن را فایده دارد و خواب بسیار بعد از
طعام خصوصا اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد و غذا گوشت کبک و کبوتر بچه و نخود آب
بروغن جوز یا روغن دانه زردآلو و گوشت گنجشک [illegible] گفته اند نفع تمام دارد در بسیاری
او فایده نیست قسم دوم در فساد ذکر که بسبب تکلم نمودن و در بعضی اوقات فساد
نماید که اتفاق شده بسبب برودت که بر وسط دماغ غالب شده و بلادت و رعونت
بمثل آنچه پیران و مشایخ را میشود علاج روغن جوزی و روغن سوسن بعد از تنقیه
بر مالند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک به آب بجوشانند و آب آنرا صاف کرده در حمام
بر سر ریزند و غذا اکثر گرم تر میل نماید و گوشت مرغ فربه و ماءاللحم و آنکه قلت فایده دارد
نوع دوم در فساد فکر علامت او آنست که ممکن نباشد که فکر هیچ چیز کند و کاهلی نمودن
در آنکه فکر چیزی نماید و نقصان و بطلان حفظ علاج آنست که اشیا که قوت حافظه را
نفع رساند میل نماید و این معجون فایده کلی دارد صفت آن فلفل و دارفلفل و دارچینی
قرنفل از هر یک پنج مثقال جوز بوا دو مثقال زعفران درم [illegible] پنج مثقال نرم
کوفته و بیخته چهار یک عسل کف گرفته آمیخته نمایند شربتی مثقال اعضا را که جوهر دماغ
را قوت میدهد **نوع سوم** در فساد تخیل آنکه ضعف شده یا نقصان در امور تخیل واقع
شده یا باطل شده بر نسبه که صور محسوسات از خاطر برود و چنانچه در خواب یا بیداری
واگر ضعف تخیل از یبوست می باشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی چنانچه واقع است
که چیزی در خارج وجود ندارد بسبب غلبه خلط مراری که بر مقدم دماغ است می نماید

معجون جهت قوت دماغ

فساد تخیل

اشیا را بدین طریقه و این که بواسطه حرارت است از قبیل بطلان و نقصان علاج
تنقیه دماغ بمطبوخ بلیله نمایند و حقنه نرم فایده دارد و طلاها و روغنها و کبابی این فساد
تحلیل دهنها گرم موجب اختلاط عقل میشود و طلها از صندل و گلاب و آب کشنیز تر
و دو سه قطره سرکه در شیشه گرفته در پیش دماغ دارند و شیر عورت بر پیش سر ریزند و طبیخها
را با بابونه و بنفشه و سبوس گندم در آب جوشانیده بشویند و روغن بنفشه بادام و تخم
و کدو در بینی مالند و غذا گوشت مرغ فربه و شوربای چرب سازند و دماغ را به
قرص بنفشه که مذکور میگردد پاک نمایند صفت آن بنفشه خشک مثقال پوست بلیله
درم ترید درم رب السوس نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته قرص سازند اول
شب و در وقت سحر بگلاب بنفشه یا شربت قند آمیخته نمایند **فصل**
هفتم در مالیخولیا و این تغیر فکرها و گمانها رفاسد است بفساد و تشویش و معنی مالیخولیا
بیونانی خلط سیاه است از این جهت صاحب این مرض جستجو فکر و غم و وحشت
و متنفر از خلق و دوستدار وحدت است **نوع اول** در مالیخولیا که از سودای
دموی شود علامت او اختلاط ذهن و خنده و سرخی روی و چشمها و عظم نبض علاج
فصد نمایند و اگر مانعی باشد حجامت بر ساق پا بر میانه دو شانه و رگ پیشانی گشودن
فایده دارد و بعد از فصد شربت بنفشه و شراب خشخاش و آب انار تنها میل نمایند
و شربت افتیمون بدین طریقه سازند افتیمون دو مثقال بادیان مثقال بنفشه دو مثقال
بچهار روز شربت ساخته میل نمایند و بعد از شربت افتیمون این حب اختیار نمایند
افتیمون درم غاریقون دو درم اسطوخودوس مثقالی نمک هندی نیم درم حب النیل
نیم مثقال کتیرا درم نرم کوفته دو نوبت حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند

(margin) مالیخولیا
(margin) مالیخولیا دموی
(margin) شربت افتیمون
(margin) و در نسخه [illegible] مثقال [illegible] / و [illegible] / چهار مثقال [illegible] مثقال

و در بعض

(margin) معجون نجاح

و در بعضی اوقات معجون نجاح که مذکور میگردد اختیار نمایند صفت آن هلیله سیاه
و بلیله و آمله منقی از هر یک پنج مثقال بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد
از هر یک چهار مثقال نرم کوفته و بیخته به هفتاد مثقال عسل آمیخته نمایند شربتی دو
مثقال تا سه مثقال میل نمایند و اگر بسبب بسته شدن حیض باشد این مرض را عمل
کردن تخم حلبه و فطراسالیون از هر یک سه مثقال اندازند حقنه نمایند و اگر خواب کم باشد
شیر عورت بر پیش سر ریزند و این مطبوخ بجوشانند و آب آن در جام بر سر ریزند شیر مغز
هفت مثقال بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و خشخاش و تخم کاهو و بابونه از هر یک دو مثقال این
مجموع با بعضی عناب است و پنبه بروغن بنفشه یا شیر عورت تر ساخته بر پیش سر
گذارند و اطریفل صغیر در هفته دو بار دو مثقال میل نمایند و غذا مرغ فربه و گوشت بزغاله
جوان و نخود آب و زرده تخم مرغ و پالوده بروغن بادام مناسب است و از میوه انجیر
و بادام و انار و زردالو فایده دارد و اکثر گفته اند که مالیخولیا مراقی بود که آنجا حذر
دارد و اجتناب از بادنجان و کرنب و عدس و باقلی و چیزهای شور و گوشتهای صید و
و کثرت شراب و تشنگیها نمایند **نوع دویم** در مالیخولیا که از سودا حادث که و از
صفرا سوخته در بدن حاصل شده باشد علامت او کثرت عطش و جنون و فریاد و بیخوابی
و غضب و قلت آسایش و نظر مثل سباع و مزاج این کس گرم و خشک و حدت طبع
و سریع الکلام و ملمس بدن گرم و خشک و یبوست و زردی رنگ و قبض طبع علاج آنست
که بحمام بسیار روند که آب شیرین داشته باشد و به آبزن در آیند که در و بنفشه و نیلوفر و کدو
و شیر مغز جوشانیده باشند و در بدن روغن بادام که در و اندک موم حل کرده باشند
بمالند و بعد از آن به آب گرم بشویند و بر پیش سر روغن گل و گلاب و صندل با هم آمیخته

(margin) مالیخولیا صفراوی

گذارند و اگر خواب نیاید آب جو که در وی خشخاش جوشانیده باشند بر سر ریزند و شربت خشخاش و بنفشه و شربت نیلوفر دهند و اگر طبع قبض بود تمر هندی و آلوی بخاری از هر یک بیست مثقال بآب آمیخته تنها آب آنرا میل نمایند و غذا گوشت بزغاله که در آب او اسفاناخ و کدو باشند و زرده تخم مرغ مناسب دانند و مسهل صفرا

مسهل صفرا

بدین موجب دهند پوست هلیله کابلی سه مثقال شاهتره چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال افسنتین رومی دو مثقال آلوی بخاری بیست عدد تمر هندی پانزده مثقال بکوبانند تا یک بیالم باند ترده مثقال ترنجبین حل نموده سحر میل نمایند و اگر مسهل عمل نکند این

حب غاریقون

حب بدهند ایارج فیقرا درم هلیله نیم درم غاریقون درم محموده دانگی غاریقون را او در موبیه گذارانیده باقی ادویه را کوفته حب سازند یک شربت است و درین مرض ادویه قوی و ایارجات کبار منع کرده اند جهت آنکه حرارت زیاده میشود و مرض مجنون میگردد سزاوار آنست که در استعمال منقولات و ضمادات از محلل با اعتدال غافل نشوند جهت آنکه ضرر دارد و اگر بسیار بود ماده را غلیظ میسازد و اگر محلل گرم بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ میماند پس واجب آنست که ضماد بموجب ترکیب نمایند بنفشه و نیلوفر دو مثقال ورق برگ خرفه و برگ کاهو و کدو و قدری ترا از هر یک قدری بابونه و اکلیل الملک از هر یک ده درم صورد و آبی و گل سرخ جهت قوت دماغ از قدری آمیخته نمایند و اگر از اسهال حالتی تخمه

مالیخولیا سوداوی

عمل نمایند نوع سیم مالیخولیا که از احتراق سودا طبیعی شود که همان نفس سودا سوخته باشد علامت او بسیار فکر و هموم و ترس و اندوه و گریه و خیالات بد و خوف و وحدت و تنهایی و ضعف بدن و رنگ مایل بسواد علاج آنست که اگر خون غالب باشد فصد نمایند بخند دفع عورات را رگ صافن که نزدیک بر ساق پای است از جانب انسی جهت

او را حیض

ادرار حیض نفعی عظیم دارد و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و آب جبن که بنبر گرفته دهند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر قوت برداشتن داشته باشد این حب را بسازند افتیمون هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال قند چهار مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن آب پنیر اختیار نمایند و چند روز بدین طریقه مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر گردد و اگر عقل و سکون بحال خود باز نیاید این حب مناسب است صبر درم غاریقون دو درم

حب لاجورد

افتیمون دو درم لاجورد مثقال محموده درم قرنفل درم نرم کوفته شربتی مثقال تا یک مثقال و نیم سحرگاه میل نمایند و اگر از خوف چیزی باقی ماند و در نبض سرعت شود و در بدن حرارت نباشد جهت قوت دل دوا المشک شریف و تریاق کبیر فایده دارد و اگر در نبض سرعت و در بدن حرارت باشد این دوا بسازند گل سرخ صندل سفید از هر یک دو درم طباشیر تخم خرفه ریوند از هر یک درم مرجان کهربا ابریشم خام سوخته از هر یک نیم درم بادرنجبویه درم گل ارمنی عود قماری لسان الثور کشنیز خشک قرنفل حب زرک از هر یک درم همه را نرم کوفته و بیخته بشربت سیب بسازند و مثقال میل نمایند و بعد از آن عرق گاوزبان چهار تنی فایده دارد و درین مرض علاج خفقان ملاحظه باید کرد و معجون نجاح درین مرض فایده کلی دارد و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخود آب جرب و از میوه انار و روغن بنفشه بادام و کدو و روغن بابونه در بینی و اطراف مالند و مداومت حمام لازم دانند

مالیخولیا از بلغم

حب زبد

نوع چهارم در مالیخولیا که از سودا که از بلغم سوخته شده باشد علامات او کاهلی بدن و بسیار خواب و کاهلی و غلظ نبض علاج آنست که تنقیه بدن نمایند بدین حب شربت درم غاریقون درم لاجورد و نیم درم پوست هلیله نیم درم محموده دو دانگ کتیرا درم صبر دو درم بدو نوبت کوفته و بیخته وقت سحر جدا ساخته میل نمایند و روغنها گرم قبل بنفشه بادام و گل و روغن بابونه

بهم آمیخته دربی مالند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و گوشت بزغاله و ماهی تازه
از نشاسته و قند و خشخاش و روغن بادام سازند و مداومت حمام فایده دارد

مالیخولیا مراقی

نوع پنجم در مالیخولیا مراقی مراق نرمهٔ شکم را گویند و حدوث این علت از خلط سوداوی
که در معده است یا این خلط محترق در ماساریقا و حادث میشود و در رسیده اگر معده ضعیف
است در وی میرود و اگر مراق ضعیف است در و قرار میگیرد یا در سپرز و حادث میشود و
در معده یا در ماساریقا ورم یا در سپرز شود چنانچه رای جالینوس در این ثابت کرده
است و بخارات بسوی دماغ میرود و در هر عضو که باشد اجتماع او علامات او جشا ترش
سوخته و بسیاری آب دهن و درد و سوزش و تمدد در پایین سر و اندرهای پهلو
و نفخ در شکم و نرمی او و قراقر و بادهای مختلف و درد در میان هر دو کتف و کرب
و وجع مفرط و احساس بخارات شبیه بدود که بگلو میرسد و عظم سپرز علاج اگر عظم
طحال باشد قی نمایند بعدین ادویه که سودا برارد افتیمون دو درم جوزالقی کوفته عدد تخم
شبت سه مثقال نمک هندی و بوره درم ادویه را در یک کاسه نیم آب بجوشانند تا نصفی
بماند صاف نموده شربت سکنجبین ده مثقال یا عسل هفت مثقال آمیخته نموده نیم گرم اختیار
نمایند و بعد از آن قی نمایند و سه روز آسایش نمایند و غذا نخود آب سازند و در روز
چهارم شربت افتیمون و حب ایارج فایده دارد و فصد باسلیق در امراض طحال و اسیلم از
دست چپ نفع کلی دارد و طلاها سپرز که ازینها اصلاح مزاج جگر نمایند جهت آنکه سبب
گرمی او خلط سوداوی متولد میشود در معده و اگر این سودا بسیار گردد مطبوخ تمر هندی
و آلوی بخارایی و سنا مکی و تخم کاسنی و بادیان بیخ هفت و هندو بشربت بزوری و آب
عنوره مثل انار ترش و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی مداومت نمایند و صواب آنست که در مالیخولیا

مراقی

مراقی ترک استفراغ نمایند و دارو نخورند مگر ضرورت کلی شود و اقتصار بر غذا اگر از مرغ و گوشت
گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم برشت نمایند و گفته اند که در هر چهل روز اندک خونی هر دو از
فصد خون از رگ باسلیق و تقویت معده نمایند بگلقند و اگر احتیاج شود نیم درم روغن سه مثقال
مغز فلوس بر آب کرده دو مثقال افتیمون و چهار مثقال برگ گاوزبان و سه مثقال بادرنجبویه
و دو مثقال افسنتین جوشانیده باشند حل نموده صافی ساخته میل نمایند و اگر از کثرت ریاح شکایت

قطرب

نماید امر نمایند بجماع معتدل و بعد از آن بحمام در آید نوع ششم در قطرب شیخ ابوعلی گفته
قطرب اسم دویبه یعنی جانورکی که بر روی آب حرکت میکند حرکت مختلف سریع بلا نظام و وجه
تسمیه این مرض بدین نام آنست که صاحب این مرض حرکات می نماید سریع مختلف و سبب
این مرض خون سوخته که مستحیل شده بسودا علامات او فساد عقل و اندوه دائمی و گریختن از
مردم و رفتن مختلف و خشکی دهان و بر ساقهای پا جراحت و غور غیبی و غبارناکی در رویا
علاج آنست که فصد نمایند بجهد و بعده مسهل سودا که مطبوخ افتیمون است مذکور شده
میل نمایند و غذا گوشت مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و اگر کدو و کدو
و اسفاناخ باشد و روغن کدو و بادام مبالغه نمایند که در بینی و اطراف مالند و مداومت
حمام به آب شیرین و آب پنیر و قند یک بگتیم روز یک چاله قمان است درین مرض تجربه
معلوم شده فایده آن وابی که در و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده باشند سر را آن
شستن نفع تمام دارد و علاج این مرض و علاج مالیخولیا که از غلبهٔ سودا باشد همان طریقه

عشق

ملاحظه نمایند نوع هفتم از انواع ماخولیا نزدیک می باید عشق است و مشتق از عشقه است
عشقه نوعی از لبلاب است که هرگاه بر درخت پیچد از آن خشک می سازد و وجه تسمیه این عشق
برین مرض را موافق است از آنجهت که صاحب خود را خشک می سازد و رونق حیوة

او پیرو و این مرضیست سوداوی و سبب او اتصال حرکت فکر بر استحسان بعضی از صور و
شمایل معشوق هرچند در نفس امر بدان مرتبه نباشد و گفته ارسطاطالیس حکیم که عاشق کور است
از ادراک عیب محبوب از آنجهت که مستغرق خیال و شمایل اوست تعقل هیچ چیز دیگر نمی
نماید علامت او بیخوابی و فرو رفتن چشمها و لاغری بدن و خشکی پلک و چشمها و ضعف
نبض بلا نظام خصوصا محلی که با معشوق یا ذکر احوال او کنند و اگر سخن وصل کنند ظاهر
میگردد در رو نشاط و اگر ذکر فراق شود غالب میشود بر او حزن و حرکت نبض او درین
وقت صغیر و ضعیف و متفاوت می باشد در حالت امید و وصال نبض او عظیم و لین
و متفاوت و نفس او مثل تنفس سعد آنکه بدو کشش زنند و کلام او با تبسم و اندکی
خوش حالی و اشارت بچشم علاج آنست که با آواز خوش و سازها و نغمها و لهو
و سماع و طرب مشغول دارند و اگر در بدن خلطی باشد مسهل برفق که بسیار قوی نباشد مثل
چهار شربت از تمر هندی بیست مثقال و آلوی بخارایی سی عدد و شیرخشت سیزده مثقال
و گلاب هیچ قاشق خبانک مذکور شده حل نمایند و اگر قوت ضعیفه باشد ملاحظه احوال و حفظ
صحت او مرعی دارند و نوعی سازند که وصل معشوق میسر گردد تا قوت او قوی گردد بعد
از آن شربتهای مرطبه مثل شربت نوفر و شربت سیب و صندل و از عرق بیدمشک
و عرق گاوزبان و عرق کاسنی و گلاب با اسبغول و تخم ریحان و قند شربت ساخته
اختیار نمایند و غذاها مرطب مثل قلیه کدو و آش خیار و شوربای مرغ فربه مناسب
است و حمام که آب شیرین داشته باشد فایده دارد و شراب که بعرق بیدمشک یا گلاب
یا عرق کاسنی یا عرق گاوزبان بهر یک یا مجموع که خاصیت داشته حل نمایند و بر او است
که او را بعلوم او موافق ترغیب نمایند به قناعت و پند و هنرمندی مشغول سازند

تا معشوق

تا معشوق را فراموش نموده بسبب تسکین عاشق گردد و میان ایشان مفارقت بسفر
نفع تمام دارد و هیچ علاجی برابر وصال نیست بر طریقه شرعیه و نصیحت احباب و برادران
شاید هم — عاقل فایده کلی دارد و اگر بدین طریقه تسکین نیابد کسی بطلب نماید که بدی افعال و قبح کردار
معشوق را به عاشق گوید تا سبب تنفر او گردد و روغن بنفشه و کدو در بینی و [illegible]
مالیدن فایده دارد و از میوه ها انار شیرین و هندوانه و خربزه و بادرنگ نفع تمام دارد
جنون — **فصل هشتم** در جنون و این دو نوع است نوع اول را مالیخولیا گویند و در
لغت یونانیه جنون سبعی گویند که با غضب و اضطراب و بر جستن می باشد
و بعضی متاخرین جنون یابس گویند که بعضی دایم در شورش است و حدوث این از صفرا تیز شده
الالتهاب و از خلط سودائی سوخته میشود و علامت او بیخوابی و فزع و بر جستن و اختلاط عقل
و حرکات نگاه کردن و ضیق بودن و متفکر بودن و سکوت مدت مدید و اگر سخن بر او تکرار
مقدار کوبند او را تسکین نتوان داد و علاج فصد نمایند و خون فاسد بکشند و هو اندک
اندک بر دارند و تبرید و ترطیب مزاج بخوردن آب شیر یا روغن بادام یا مرغ فربه بریان
بچشانند کدو و اسفاناخ و کشنیز و اگر او کاهی که خ و ماش مقشر و گوشت گوسفند جوان
و رقیق رب انار و آب تمر هندی و آب غوره سازند و اگر طبع قبض باشد آب تمر هندی با آلوی
آلوی بخارایی با شربت نیلوفر حل نمایند و هرگاه در طبیعت لینت پیدا شود بجهت خوردن آب
تمر هندی و آلوی بخارایی این مسهل را دهند سنا مکی پنج مثقال هلیله کابلی نیم کوفته سه مثقال
اسطوخودوس دو مثقال بنفشه سه مثقال گل سرخ مثقال تمر هندی پانزده مثقال انگور سه مثقال
مویز و انجیر منقی کرده چهل عدد و مجموع را بیک کاسه آب بجوشانند و با بیست مثقال شیر
خشت که در وی حل کرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن دارو تعذر داشته باشد عمل [illegible]

است حب شبیار و حب غاریقون بر موجب سازند غاریقون درم صبر درم کتیره
نیم درم افیتمون درم محموده نیم درم نرم کوفته غاریقون را با آرد جو سرشته بگذرانند بدو نوبت
حب سازند در وقت سحر فرو برند و بعد از شربت افیتمون با گل قند و گلاب عمل نمایند و بعد از
دارو عمل او را قوت دهند بغذا اما حوب و گاهی اندکی شراب کهنه اندک فایده دارد
اگر مزوج باشد و بر پیش بینی عورت گذارند و روغنها مثل بنفشه بادام و کدو در بینی
و اطراف مالند و حیله سازند شربت خشخاش و بعض علاج مرطبات تا خواب آید و حمام
فایده دارد و اگر بهبودی نماید و بسیار جنون غالب گردد او را در زنجیر مقید ساخته گاهی تبرید
تا تیره و غربت میل نماید و گلی داید در این مرض واحد نوع دوم داء الکلب و این
جنونیست که از خون سوخته حادث میشود و علامت او غضب مختلط بلعب و علامت
وجود اکسن بالیدن جانور عادت کلابست علاج آنست که فصد نمایند و شربتها و غذاهای سرد
و تر دهند و حصول بخنده دفع و روغنها در بینی مالند از روغن کدو و بابونه و باد رنگ و این
بوی نمایند و سبزه و آب روان دیدن فایده دارد و نوع دیگر جسا راکونیدو او لیغطس سوداوی
و معنی او جنون سوداویست در غایت افراط حالا صفراوی علامت او بیخوابی و خواب
مضطرب و مانده در جستن از خواب بنوعی که وهم شود که خفته کرده اند و نسیان و جواب
غیر شبیه بسوال و سرخی چشمها و گاهی آب رفتن از چشم بغیر اراده بسبب بیخوابی بسیار علاج
او علاج سرسام صفراویست با زیادتی ترطیب شربت و غذا و واجب آنست که اطراف
او را اکثر اوقات ببندند تا اضطراب نماید دیگر آنکه هوا و میل با اطراف نماید بواسطه تسکین
و نوع دیگر رعونت و حمق است و این نقصان و بطلان افعال فکریه است و احوال این
شخص شبیه است بحال کسی که خرف شده و سبب آن برودت و یبس است که بر وسط دماغ عارض

شده

فایده

باسرسام

۲۵

شده یا برودت با ماده بلغم در تجاویف در آمده علامت او خشکی دماغ و بیخوابی و افراط غم
و هم علاج آنست که چیزهای گرم مثل از ... بر سر گذارند و حمام و آب گرم بر سر ریختن نفع کلی دارد
و تنقیه بدن بحب افیتمون نمایند و روغن بابونه و بادام و روغن شبدر بر سر مالیدن و غذا
گوشت مرغ فربه و نخود آب که در وی دارچینی و خولنجان و زعفران و حلوا و فالوذجات
که از قند باشد و بنفشه و بابونه و روغن جوز در روغن گل طلا ساخته بر جای سر گرم
گذارند

فصل نهم

در کابوس این مرضیست که خیال میکند در خواب
که چیزی گران بر بالای او است و او را فرو گرفته بمرتبه که نفس او تنگی میکند و آواز منقطع میشود
و حرکت او دشوار گشته بمرتبه که نفس بر طرف میگردد و این مقدمه است بصرع مثل دوار ادام
که مقدمه سکته میشود و سبب او را قرار گرفته و این چند نوع است **نوع اول** که از بخارات
خون غلیظ شود و علامت او سرخی روی و چشم و بسیار خواب علاج او فصد قیفال یا اکحل
و اگر ممکن نباشد از فصد حجامت بر پس پا بر ساق پا نمایند و شربت سکنجبین و آب انار و آب
غوره و تسکین طبیعت به آب تمر هندی و آلو بخارا و جلاب کنند و انبر اختیار نمایند
و طلا از صندل و گلاب بر سر نهند و معده را شربت سیب و رب ... قوت دهند و غذا مرغ
که قلیه او سماق یا آب غوره سازند **نوع دوم** که از بخارات بلغم شود و علامت
او بلادت حواس و بسیاری آب دهان و آب بینی و کاهلی بدن علاج اسهال بلغم کنند
بقوقایا یا حب ... بر موجب سازند ایارج فیقرا درم محموده ... حنظل ... نیم درم افیتمون ثلث
درم کتیره نیم ... آب کرفس حب سازند در وقت سحر اختیار نمایند و گل قند هر روز چهار
مثقال با پنج قاشق گلاب یک هفته مداومت نمایند فایده دارد و ادویه که در وی عود و
گل جوشانیده باشند از آن میل نمایند و باقی علاج از صداع و دوار بلغمی جو شده

کابوس

قوقایا

بفت مثقال با ده مثقال قند مناسب است وبعد از انکه چند روز این جلاب خورده
باشند این مطبوخ فایده دارد هلیله زرد منقی پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال
بسفایج نیم کوفته دو مثقال اسطوخودوس سه مثقال گل سرخ بنفشه افتیمون بادیان
از هر یک مثقالی تربد نیم کوفته مثقال پنج سوس تراشیده دو مثقال بجوشانند و بنرده
مثقال شیرخشت در وحل کرده نیم گرم میل نمایند وسکنجبین عسلی که از سرکه عنصل ساخته باشند
با گلقند عسلی اختیار نمایند واطراف را به بندند ودر اب گرم گذارند پایی که درو
بابونه واکلیل الملک وبنفشه جوشانیده باشند نهند ومحجمه بر ساق پا گذاشتن فایده
دارد وسر را بروغن مورد و روغن سنبل و روغن یاسمین قوت دهند وغذا ماش مقشر
ونخود نیم کوفته واگر گوشت بجهت انکه ضعف بوده باشد از حیوانات سریع الحرکت
سازند از عصافیر یا دراج دو دارچینی وامثال ان و اندک گشنیز خشک در غذا
واین معجون فایده کلی دارد دارچینی فلفل زنجبیل سنبل از هر یک سه مثقال اسطو
خودوس واذخر از هر یک چهار مثقال غاریقون مثقالی نرم کوفته به شصت مثقال عسل
کف گرفته امیخته نمایند شربتی مثقالی تا دو مثقال اختیار نمایند وغرغره نمایند بشربت
سکنجبین کرد و الکامه وتجیف وعاقرقرحا اندکی امیخته باشند وفلفل وکندش گاهی
استنشاق نمایند وسذاب وعود صلیب دایم پیش بینی دارند وواجب
مبخر
است که اجتناب نمایند از چیزهای سرد وغذاهای بادی واشیاء مبخر مثل پیاز وسیر وخردل
وکندنا وباقلی وشراب وبویهای بد مثل گوگرد ونفت وغیره نیز از جهة انکه در حال
ماده صرع را بحرکت می ارند وبتخصیص از خوردن گوشت حذر نمایند **نوع دویم**
مرضی که از ماده سودا شود وعلامت او لاغری بدن وبسیاری چیزی خوردن وخفقانی

نوع سیم کابوس سودایی علامت او بسیاری فکر وقلت نوم وغور چشم وتخیل چیزهای سیاه
علاج استفراغ سودا بشربت افتیمون وانچه بنر **نوع چهارم** کابوس که از ماده
قوی باید دشوار وفقه نزدیک نوم بخار بر سد پس قبض میشود ودم شوار دماغ را لب
ان ماده که انجا جمع شده علاج استعمال روغنهای گرم قابض مثل روغن
اس و روغن زعفران وطلاها **فصل دهم** در صرع و در لغت جنابها
صرع
بسیار تا پی فاروس گویند یعنی جیابی از جهة انکه جیابرا بسیار عارض میشود
بسبب رطوبت دماغ ایشان وضعف اعضا وتناول غذاها که بغیر ترتیب میخورند
وازاین گفته که بعضی از ادمیان توهم میکنند که این فعل شیاطین است ودیگر واقع است
وسبب صرع سده ایست که عارض میشود در بعضی از بطون دماغ یا در مجاری عصبها
که مراعضا از خلط غلیظ لزج بس منع میکنند روح را از سلوک طبیعی در بطن دماغ ومجاری
وتشنج جمیع بدن میشود وحادث میگردد صرع وفرق میان سکته وصرع انست
که در سکته سده تمام است و انجا سده غیر تمام علامت انکه این مرض خواهد شد معلوم
بیشتر از افتادن معلوم میگردد که المی یا ثقلی در دماغ دریابد حواس و سرگشتی وحرکت
زبان بغیر نظام وعادت وزردی روی وتخیلات فاسد وکرختی این الواعت **نوع**
اول مرضی که از ماده بلغم شود ودر علامت او بلادت حواس وبسیاری اب دهن وبینی
وکف بر دهان در حالت صرع وسفیدی رنگ روی وکاهلی وسستی در بدن علاج اسهال
وتنقیه دماغ بدین حب ایارج فیقرا درم شحم حنظل وانیسون نیم درم اسطو
خودوس نیم مثقال نرم کوفته حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند وهر روز این جلاب
اختیار نمایند انیسون بادیان از هر یک مثقال بادرنجبویه دو مثقال انجیر چهار عدد کلتنه

ورد دل ولرزیدن او و کف ترش در دهان و قلت نوم و زیاده کردن علاج فصد اکحل
نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون میل نمایند و شربت از عرق گاوزبان و بید خشک
و گلاب و تخم ریحان دهند و غذا گوشت مرغ فربه که در آب او کرا و اسفاناخ و کاهو
باشد و آب پنیر با سکنجبین افتیمون و شربت سیب فایده دارد و معجون نجاح برموجب
سازند هلیله سیاه و پوست هلیله و املّه از هر یک پنج مثقال بسفایج و افتیمون و اسطو
خودوس از هر یک سه مثقال لاجورد دو درم غاریقون از آکرد نیز جو بینه گذرانیده دو
درم ادویه را کوفته و بیخته مضاعف پنج مثقال عسل آمیخته نمایند شربتی دو درم تا دو مثقال (به بهیتاو صندل)
اختیار نمایند و گلاب بر رو پاشیدن و بوی صندل و گلاب فایده دارد و غذاها که سودا
حاصل شود مثل بادنجان و گوشت گاو و عدس و گوشت آهو اختیار نکنند و داروها
که در صرع بلغمی مذکور شده بدان مشغول کنند **نوع سیم** در صرع دموی علامت او سرخی
روی و بر آمدن رگها و گاهی در وقت گرفتن از بینی خون روان شدن علاج فصد
اکحل اگر قوت و محل باشد و الا حجامت ساقها و از بینی خون روان ساختن و شربت
سکنجبین و آب انارین و غذا مرغ سازند و آب غوره قی نمایند و بعد از فصد یک هفته مطبوخ
هلیله اختیار نمایند شربت لیمو و شربت زرک فایده دارد و کاهو و انار و آبی و سیب میل
نمایند و صندل بگلاب سوده پیش بینی دارند و روغن گل و گلاب و اندک سرکه بر سر زنند
و اجتناب از حلوا و دوشاب و شیر و گوشت و چیزها که از و خون حاصل شود نمایند
و اگر باد مانده باشد بحار الجبن و شربت افتیمون اخراج نمایند **نوع چهارم** صرع است (بحار الجبن)
که از صفرا شود و علامت او کرب و اندوه و تشنج و اضطراب وی و اختلاط عقل و زردی
روی و چشم و این حادث میشود با طفال که ام الصبیان میگویند از این قبیل است انه

جهت انکه

از جهت انکه این صرع با طفال که ام الصبیان و اندوه عارض میگردد علاج استفراغ صفرا بمطبوخ
افتیمون و قرص طباشیر و رب سیب و آبی و شربت لیمو و آب انارین و مالیدن اطراف
به آبی که در و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند و بعضی از اطبا در صرع اطفال امر فرموده
اند باشیاء بارد و رطب و اندرون و بیرون بر بدنیه آمیخته بر پیشانی بر گذارند و اگر صرع شیرخوار
باشد و طفل اصلاح شیر انکس نمایند که طفل شیر او میخورد و شربت نارنج یا چهار عرق که گلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق کاسنی از هر یک دو قاشق و ده مثقال قند و تخم
ریحان یکمثقال اختیار نمایند و در تابستان در سرد آبه یا خانه معتدل الهوا طفل و شیر دهنده
را آنجا منزل سازند و در زمستان هم خانه با اعتدال باشد و جای که بیرون دارد و شیر را فاسد گرد (?)
سازد و کودک را نگاه دارند که آواز بلند و آواز درشت و هوا زهربار و گرما سخت نگاه
دارند و اگر طفل اسهال داشته باشد شیره خرفه دهند و اگر آب بسیار میل می نماید در آب
او طباشیر و کتیرا انداخته دهند و شربت لیمو دهند و اندک ما فرفینی (?) بنفش ... سوده
دهند و چهار شیر و چند بید ستر بگلاب و روغن گل آمیخته در شکم طفل مالند و تریاق اربعه دهند (سنبل [illegible])
اجزای آن جنطیانا و حب الغار و مر صافی و زراوند طویل از هر یک مساوی گرفته نرم کوفته با
وزن آن عسل آمیخته نمایند طفل را بمقدار نخود یا با شیر حل کرده دهند و شیر دهنده بمقدار
نیم مثقال میل نماید و شداب را دو مثقال نرم کوفته در رشته پیچیده در پیش بینی طفل دارند
و عود صلیب را در گردن کودک بسته نگاه دارند و شربت از ماء الاصول سازند برموجب
پوست بیخ بادیان چهار مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال بیخ کاسنی سه مثقال افسنتین دو مثقال ([illegible])
بادیان نیم کوفته سه مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته چهار مثقال بجوشانند و با دو
چهار یک قند بقوام آورند و هر روز یک قاشق شربت با هفت قاشق آب آمیخته هم ... دهند

ومیخ بزرخواره را دهند و برکوده طفل زرده تخم مرغ وروغن گل بهم آمیخته نیم گرم گذارند و اما صرع
بمشارکت سایر اعضا می باشد اول صرعی که بمشارکت معده میشود علامت او اختلاج معده
و خفقان و گزیدن معده خصوصا وقتی که گرسنه باشد و احساس تمدد رگها کردن و انتفاخ مخرج
و حادث میشود حالتی که گویا خود که انداخته اند پس از آن صرع میگیرد و گاهی قی میکند در ابتدا
گرفتن علاج معده را پاک سازند و حب ایارج بهر مرتبه میل نمایند هر بار دو درم و بعد از آن
شربت سیب و مصطکی قوت دهند از سیب نیم مثقال و مصطکی کوفته بیخته آمیخته
درم و گلقند شکری یا عسل فایده دارد و ضماد طلا بر معده گذارند سنبل گل سرخ مصطکی کندر از
یک دو مثقال نرم کوفته بشراب یا گلاب آمیخته بر معده نهند دیگر حیله نمایند بدین طریقه
که رشته بروغن چرب آلوده ساخته در وقت گرفتن یا حلقی که بعد از گرفتن بی شعور شود باز آید
و حلق او فرستاده حرکت دهند اگر قی آید بهتر والا فایده دارد و ایارج فیقرا [illegible] شب
میل نمایند بعد شربت افسنتین جهت قوت معده اختیار نمایند دیگر صرع بمشارکت
دستها و پایها و ساقها می باشد علامت او احساس به ارتفاع آن بخار از آن عضو
و چشمها که در ماند و آب چشم و تغیر رنگ مایل بسواد و آمدن بول بغیر اراده و برگشتن
انگشت پا و دست علاج در وقت نوبت مالیدن آن عضو را پیش از تحکم به بندند و در غیر
نوبت بسیار نمایند که محکم بالند و این طلا را بر آن عضو که بخار از او میدارند گذارند سنداب
تخم فلفل از هر یک دو مثقال فرفیون نیم مثقال عسل بلادر اندکی نرم کوفته بعسل بلادر با
فتیله آمیخته گذارند آن عضو را اگر جراحت نمایند و طلا را اینقدر بشاید و بعد جراحت هم توان
گذاشته و بعد از طلا اگر خلطی غالب باشد استفراغ آن نمایند و [illegible]
اندک نفع دارد و از غذاها غلیظ ملاحظه نمایند و گوشت کبک و گوشت مرغ و امثال این

انکه بکسر دهم

احتباس

نوع غذا میل نمایند دیگر حادث میشود صرع بمشارکت رحم علامت او احتباس حیض
و بیشتر این مرض در وقت حمل میشود بعد از آنکه حمل بر طرف شد این مرض تسکین می یابد
علاج اگر در وقت غیر حمل باشد او را حیض نمایند و علاج امراض رحم نمایند دیگر حادث
میشود صرع بمشارکت طحال علامت او باد و نفخ طحال و درد و صلابت او علاج او اصلاح
طحال و دفع ورم و صلابت و آنچه در علاج طحال مذکور شده بدان طریقه علاج نمایند دیگر حادث
میشود صرع بمشارکت مراق بسبب سده که در عروق اوست فاسد می سازد خلط را و
بخار آن مرتقی میشود بسوی دماغ علامت او جشاء ترش و نفخ و اضطراب در مراق وقی
طعام غیر منهضم علاج او مثل علاج مالیخولیا مراقی **فصل یازدهم** در

سکته

سکته حالتی است که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که تنفس نیز
در تنفس آن یافت و سبب او سده تام است در بطون دماغ و وجه حادث در بن ناگاه و علامات
گران و دیدن انها برهم مالیدن در خواب خواب پریشان و دوار و ظلمت و تاریکی چشم و زردی
اطراف و حرکت اعضا و بول کبود و رنگ مایل بسیاهی و رسوب مثل سبوس و گاه بوسن مقدمه
اوست و انواع او بسیار است **نوع اول** در سکته که از اخلاط غلیظ بلغمی شود
علامت او آب دهن و آب بینی و بیاض لون و می باشد با غطیط و کف بر دهان و این
بدترین انواع سکته است و لا علاج که گفته اند و آنکه با غطیط و کف بر دهان و این
نباشد و نفس معلوم نشود مثل مرده باشد استدلال جسته اند بر زندگی او بآنکه صوف
یا رشته در پیش بینی او نهند یا ظرفی پر آب بر سینه او گذارند و ملاحظه نفس او نمایند
و در این قسم امید حیوة هست و جالینوس گفته که دفن نکنند صاحب سکته را اگر بعد دو روز
بلکه تا پنجاه ساعت توقف نمایند علاج سر را بجز [illegible] بویا گرم دارند مثل مشک و سداب

وقرنفل تسخین و بهمن وکندش و جند بیدستر و فلفل بیش بینی داده کوفته تا عطسه
آید و بابونه و بو و بنه و اشنه و عاقرقرحا از هر یک قدری بجوشانند و گرم بر سر گذارند و
بروغن گرم مثل روغن سوسن آلوده ساخته قدری ایارج بدو آمیخته در دهان او دوستند
شاید ق اردو آهن یا تا بکرم نموده از بالا رطاقیه گذارند بدینها از سکته امید است
که خلاصی یابد و فجینی و جند بیدستر نرم کوفته بسرکه آمیخته بعد از آنکه سر او را تراشیده
باشند گذارند و حقنه قوی نمایند و اگر بعد از عمل بشعور آید از تریاق اربعه که در مرجع
مذکور شده و بهمن و مصطکی و افتیمون کوفته بعسل معجون ساخته میل نمایند و غرغره
بسکنجبین که در و فجینی حل کرده باشند نمایند و روغن گل یا روغن سوسن و غیره که در و
فرفیون و فجینی و عاقرقرحا نرم کوفته آمیخته نموده در رگهای پس سر و پشت و بدن
مالیدن نفع کلی دارد و غذا گوشت کبوتر بچه و عصافیر و کبک با نخود سیاه و قلیه خشک و از میوهها
عسل و ماء العسل که در و قرنفل و جوزبوا و فلفل و دارچینی و اندک مشک باشد و اگر بسیار
میل نمایند یا اندک شراب کهنه گفته اند شاید و اسهال بحب ایارج فیقرا که در و شحم حنظل
بود فایده دارد و شربت از ماء الاصول سازند و اطریفل کبیر مثقالی هر روز بشربت ماء الاصول
تا هفت چهار روز گفته اند مداومت نمایند تا تمام از توهم آنکه فالج و لقوه نشود و خلاصی
یابد باذن الله تعالی نوع دوم در سکته که از خلط دموی شود و علامات او سرخی روی و سیاهی
و بزرگی بنوعی که گویا خفه نموده اند و برآمدن رگها و عروق پیشانی و افتادن بنوعی که
کسی در خواب بوده باشد که حس و حرکت ندارد و نفس بلند غطیط علاج فصد قیفال
در حال و دلوک بسیار رگ قفا و حجامت ساقین اگر مانعی از فصد باشد و تقویت بصندل
و گلاب و اندکی سرکه و بستن ساقها و بازوها محکم از جهت جذب ماده و روغن گل و گلاب

درکام

هر گاه ورم علاج سازند و فصد سر بینی و حمل انجبه لینی و هرگاه بهوش آید مغز فلوس شربت
ماء الاصول یا با آب انیسون یا آب عرق بدو حل ساخته مقدار هفت مثقال شاب حال
انکس و نیده و شربت سکنجبین و گلقند که در و عود و مصطکی آمیخته باشند در آخر این مرض
مناسب است و اگر ضعف باشد نخود آب که در و گوشت مرغ باشد و گوشت تیهو و کبک
اختیار نمایند نوع سیم در سکته که از ورم دماغ شود و علامات او تب و ثقل سر و اختلاط
عقل و درد سر که لازم ورم دماغ است و سکته که بسبب شود و ازین قبیل است گر از و
ورد دماغ ورم حاصل میشود علاج او علاج ورم دماغ خواهد بود که در سام گذشت و استفراغ
بدن بحب صبر و حب ایارج و بعد از تنقیه بدن ماء العسل یا یک مثقال اسطوخودوس
و گلقند پنج مثقال در آبی که در و گل سرخ دو مثقال و عود یک مثقال و بادیان درهم جوشانیده
باشند میل نماید و غرغره بسکنجبین عسلی نماید و بوی مشک فایده دارد و اگر طبیعت قبض
بوده باشد عمل نماید و اگر غشیان بود قی بآب ترب کنند و اجتناب نمایند از غذاهای
غلیظ که دیر هضم شود و غذاها لطیف که از گوشت مرغ و کبک و عصافیر و تیهو و مطبخه کبوتر
بچه و شراب کهنه گفته اند نفع دارد و انواع بدین تدبیر امید است که مریض از سکته خلاص
شود فصل دوازدهم در فالج علم کرده اشته اند انواع این مرض را بدین
نام جهت آنکه بدن را ابه و نیمه می سازد نیمی صحیح و نیمی علیل و فالج در عرف بطلان
حس و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب آن ریختن فضله رطوبی بود از بطون
دماغ به اعصاب آن جانب پس منع کند قوت حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند
لیکن اعضا بواسطه فساد مزاج بردی و تری متاثر نشود و گاه باشد که افعال طبیعی نیز
بسبب فساد مزاج باطل گردد و پس عضو لاغر ظاهر گردد و گاه بود که هر دو جانب بدن

فالج

را فرو گیرد و تمام بدن بغیر روی مفلوج گردد و اگر بدن برنگ اصلی خود باشد برود دیگر
علاج پذیر بود و این شش نوع است **نوع اول** که از بلغم حادث گردد علامت
او استرخا و سستی اعضا و بطلان حس و حرکت و سپید شدن او بیکبار و سفیدی قاروره
و خامی و غلظ آن علاج تا چهار روز بر ماء العسل عوض آب و غذا اقتصار نمایند
و بعد از چهارم در صباح بر ریق وجه جلاب دهند بادیان نیم کوفته دو درم گل سرخ مثقال
انیسون درم بادرنجویه دو درم در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده به هفت مثقال
گلقند اسپغول میل نمایند و بقراط گفته که فالج قوی که در فصل زمستان و بلد بارد و رطب
در پیران واقع شود علاج پذیر نیست بلکه ضعیف اگر باشد علاج او متعذر است دارد
و تا چهارم گفته اند داروی قوی ندهند جهت آنکه صاحب فالج بر خطرست که فجاة شود
اگر علت صعب بود بلکه تا هفتم ملاحظه نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قبض باشد حقنه نمایند
بر موجب سنا مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال قنطوریون دقیق سه مثقال تخم
دو مثقال تخم شبت چهار بادیان نیم کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم حلبه پنج مثقال
تخم جا ابخر نیم کوفته چهار مثقال ادویه را در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده
عسل ده مثقال قرا قروت پنج مثقال ایلجا یک قاشق شیر خشت پانزده مثقال بوره دو مثقال
غاریقون مثقالی حل ساخته روغن زیت سه مثقال اضافه نموده سه نوبت عمل نمایند و اگر
روغن زیت میسر نشود بدل او پنج مثقال روغن کنجد با آب کرفس یا آب بادیان یا ماء الاصول دهند و ایارج
فیقرا مقدار یک مثقال با تخم حنظل دانگی و غاریقون نیم درم حب نموده در وقت سحر میل نماید
و از تریاق کبیر نیم درم یا از مثرودیطوس با آبی که در او ناتخواه و شبت و سداب از هر یک مثقال
جوشانیده باشند چهار روز بدین طریقه مداومت نماید و غذا نخود نیم کوفته ...

سورنجان ...

مثقال پنج سوس چهار مثقال
انجیر ده عدد ...
... مثقال صح

... کاو کهنه سه مثقال ...
... چند روز
پنج مثقال صح

او کبوتر

او کبوتر بچه باشند و زیره و دارچینی و زنجبیل باشد و چون یک هفته بگذرد و اثر
نضج در بول ظاهر گردد این حب بسازند صبر از هر یک دو درم حب النیل نیم درم شحم
حنظل و انکی نمک هندی یک ربع درم نرم کوفته به آب کرفس حب سازند یک شربت است
در وقت سحر اختیار نمایند بعد از آن چهار قاشق آب گرم میل نمایند و در روز دوم از
شوربای کبوتر بچه یا گنجشک یا مرغ که با نخود پخته باشند و شبت و خولنجان و دارچینی انداخته
باشند میل نماید و سه روز راحت نماید و هر روز هفت مثقال گلقند با ماء الاصول اختیار نماید
بعد از آن مسهل قوی مثل حب مشهی یا حب قوقایا یا حب شیطرج بر موجب تربد سفید
پنج درم صبر سقوطری ده درم زنجبیل و قرنفل و نمک هندی و اگر و شیطرج هندی از هر یک مثقال
و فلفل و عاقرقرحا از هر یک درم قاینه سه درم کوفته و بیخته به آب گندنا یا آب کرنب
بقدر سه درم از آن دو حب سازند شربت داروی بود و بعد از آنکه تنقیه بدن شد گوشت
کبوتر و گوشت صید بدوارو های گرم فایده دارد و غرغره بدین ادویه نماید بود
سعتر و افسنتین و مرزنجوش اجزا برابر بکوبند و ده مثقال و آب گرم یک پیاله و انگبین
یک قاشق ... آمیخته بعد از آن غرغره نمایند و اگر اندکی صبر مخلوط سازند فایده دارد و سعوط
که در مرض فایده کلی دارد این است جاوشیر و مر هر دو اسطخودوس و فلفل و دار فلفل و جند بیدستر
فرفیون برابر از همه بگیرند و نرم کوفته به آب ... سازند یک شیاف ...
نموده یک قطره در بینی چکانند و ... و بعد از آن روغن قسط و یاسمین و روغن بید
انجیر و روغن سداب و روغن شبت و روغن سیاه دانه صفت آن بگیرند سیاه دانه
صفت آن بگیرند سیاه دانه قدری و بادام تلخ قدری از هر یک جدا بکوبند و باز بهم آمیخته
بجوشند و روغن آن بگیرند و استعمال کنند صفت روغن فرفیون بگیرند روغن زیت پنج

مثقال و موم مثقالی موم را در روغن حل سازند و یک مثقال فرفیون نرم کرده بدو آمیخته
شود و مریض را در آبزن که در و بودینه و قیسوم و بابونه و غیره جوشانیده باشند در آرند
و بخور اعضا که الم دارد بمالند تا عرق شود و بعد از ان این روغن بمالند و این معجون هر روز
مثقالی اختیار نمایند صفت آن انگیریت درم زنجبیل و زیره از هر یک هفت درم نرم کوفته
با صد مثقال عسل آمیخته نمایند و مربا زنجبیل در این مرض فایده تمام دارد و حب صنوبر کبار ...
با عسل جمیع امراض که از رطوبت باشد نفع دارد و زنگ سیاه و بوره با روغن زیت در حمام
در بدن مالند و اگر فلفل سیاه و چند بیدستر در روغن زنبق یا روغن زیت نرم کوفته
آمیخته نموده در عضوی که الم دارد مالند و اگر جهت قوت احتیاج غذا شود نخود آب و ...
گوشت کبک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه خشک و مطنجنه که در و دارچینی و زنجبیل
و غیره باشد و انگاه و قیمه گوشت میل نمایند و انجیر و پسته و مویز از هر یک کمی میل نمایند
و از خوردن آب خود را نگاه دارند و حذر نمایند از ریختن آب گرم بر بدن و نشستن
در ان و از غذاهای غلیظ تر و ماهی تازه و شیر و جغرات و بیز اجتناب نمایند و اگر این
تدابیر مذکوره تاثیر نکند ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا و ایارج
جالینوس در فصلین معتدل اختیار نمایند و بتبدیل مزاج معجون بلادر نمایند صفت آن هلیله سیاه
پوست بلیله املهٔ از هر یک ده درم سعد کوفی و سنبل و کندر و ایکر(؟) و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر
از هر یک چهار درم داروها را نرم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب سازند و با سه چندان عسل
کف گرفته آمیخته نمایند شربتی درمی تا مثقالی اختیار نمایند و تریاق فاروق اگر یافت شود در
ان نفع کلی دارد و در این مرض نوع دوم فالج که از خون سوخته سودائی شود علامت
او تقدم تدبیر مسخن مجفف و تقلص عضو مفلوج و تیرگی بول علاج اگر در خون کثرت

معجون بلادر

فالج از خون سودائی

بوده باشد چند دفعه فصد نمایند و بعد از ان معجون ... و ... مداومت نمایند و اگر
حرارت و یبس غالب باشد استعمال مرطبات مثل آب شیر و آب کاسنی و سکنجبین و غذاهای
مرطب مثل شوربا با مرغ فربه که در و کدو و اسفاناخ و آب انار ریخته باشند و بر سر او روغن گل
و اندکی سرکه بهم بجوشانند و طلا سازند ابن ذکریا گفته که عورتی را فالج بود و بول او رنگین
و یبوست برو غالب بود شربت از آلوی بخارایی و تمر هندی با ... آب ... شده بود بدو دادم
و تابستان بود و او از موم که در آب خشک در آمد مزاج او بحال خود باز آمد و چون هوا سرد شد
با دوای گرم علاج یافت نوع سیوم در فالج که حادث از ورم تجاویف شود علامت او ...
و تب علاج او فصد و گذاشتن طلاها موافق بر تجاویف مثل آب طلا اکلیل الملک بنفشه
از هر یک سه مثقال جاوشیر و مقل از هر یک دو درم مغز قلم گاو و چربی مرغ از هر یک هفت مثقال
... چهار مثقال اکلیل و بنفشه را نرم کوفته و جاوشیر و مقل حل ساخته بسرکه و روغنها را
گداخته و موم دو مثقال در و گداخته همه را مخلوط ساخته برشت جهة ورم تجاویف گذارند
نوع چهارم فالج که بسبب سقط و ضربه حادث شود اگر بعد از دو دفعه واقع شود فلا
علاج گفته اند و اگر بعد از ده روز یا بیشتر واقع گردد علاج فصد است و مسهل و بعد
شربت سکنجبین و گذاشتن طلاها و ضمادهای محلل که در و تخم حلبه و پیه انجیر و پیه بط و موم
و روغن گل باشد فایده دارد و اگر بر حالت خود بماند و تفاوت نکند پس علاج او مشکل
است نوع پنجم از فالج واسترخا که بسبب قطع عصب بعرض واقع شود و مطلقا علاج ندارد
که بعضی اعضا دفع نماید بسبیل بحران و اکثر این حال در قولنج میشود و علاج آنست که روغنها
که بسیار گرم باشند مثل روغن شبت او جوز و روغن بنفشه جزو بهم آمیخته در عضو مالند یا آنکه
در وقت ... نرم کوفته سه روز طلا سازند و از این روغنها اگر قدری به مخلوط سازند شاید

فالج از ورم دماغ

فالج از ضربه و سقط

پرهیز

فالج از بحران

و آب بادیان درو هفت درم فلوس خیارشنبر حل ساخته و یک مثقال روغن بادام امیخته حقنه روز میل نمایند با تربکبین بیست درم در سیستن قاشق گلاب حل کرده اختیار نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود نیم شکسته و مغز تخم کاجیره و شبت و علاج نمایند به بادی که بعد از حصبه در رباشت عارض میشود بهمین طریقه که مذکور شد **نوع ششم** فالجی که حادث گردد از یبوست علامت حدوث او آنست که اندک اندک پیدا گردد و بدشواری بیحرکت نماید و استفراغات مثل انکه قی نماید بعقب یا لعب و بیداری یا وجع و تب تیز از نهها بسبب تحلیل یبوست حاصل میشود و این نوع گفته اند نیک نشود مگر انکه صبی یا جوان باشد که نادرست نیک شدن علاج ترطیب بدن و عضو با نواع مرطبات مثل لبن اتن و تخم بزرو آب شیر و لعاب حبسنوحل پزر شب نعقه دهند تا یبوست نشکند یا بعد از آن ادویه گرم و معجونها و روغنها در عضو فالج مالند و بدین حب تنقیه نمایند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل از هر یک دو درم صبر سه درم مقل را باب کندنا حل سازند شربتی دو درم و نیم و اگر ضعیف بود دو مثقال اختیار نمایند تریاق سفوف مناسب است زراوند طویل دو مثقال فلفل سیاه دو مثقال و نیم نبات دوازده مثقال نرم کوفته هر روز اندکی میل نمایند و بعد از استفراغ محجمه بر آتش گرم ساخته بر عضو فالج گذارند بر عضله و بعد از آن روغن فرفیون و شبت و بابونه مالند و این ضماد گذارند تا عصب را گرم سازد و عاقرقرحا مویزج زنجبیل فلفل از هر یک درم فرفیون جند بیدستر از هر یکی دو درم نرم کوفته بروغن حب الغار و بابونه گذارند تا عضو را گرم سازد **فصل**

سیزدهم در خدر یعنی او باطل شدن حس لمس باشد و عوام اندامی را که خدر شود گویند در خواب است و حادث میشود در حس لمس بطلانی یا نقصانی و سبب او امتناع نفوذ حساسیت از سلوک در اعضا و انواع او پنج است **نوع اول** بسبب تخلط عارض شود بر عصب را مثل انکه عارض

خدر

فالج از یبسی

بعقب

شود از جهت شکستن او یا از موضع خود بیرون رود یا آنکه بر آن عضو ثقلی بسته باشند علاج تغیر عظم بموضع او یا عضو محل او برزند یا بسته گلوس و نشستن را تغیر دهند **نوع دوم** حادث میشود خدر بسبب سده که واقع گردد در عصب از خلط غلیظ بارد خام علامت او کاهلی و سستی بدن و گرانی حواس و کدورت او و سفیدی لون علاج تنقیه عصب بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و گلقند و شربت سکنجبین بزوری و حمام فایده کلی دارد و اعضای او بمالند و در بدن او روغنهای گرم مثل روغن قسط و غیره مالند فایده دارد و از معجونهای گرم مثل معجون بلادر و غیره و غذا ها از مثل نخود و اگر ضعیف باشد گوشت کبک گوشت مرغ سازند و منع نمایند از آب سرد خوردن بعد از طعام **نوع سیم** در خدری که از غلبه خون حادث گردد علامت او سرخی روی مایل بسواد و پر امدن رگها علاج فصد نمایند و تقلیل غذا و بعد از چند روز مطبوخ هلیله اختیار نمایند و اعضا را طلا سازند بدانچه او را سرد سازد مثل روغن گل و سرکه و صندل و اگر حرارت بسیار غالب بود اندکی کافور اَمیخته نمایند و غذا اش اسفاناخ یا آب غوره قلیه سازند که از مرغ پخته باشند **نوع چهارم** در خدری که حادث شود از غلط جوهر عصب بارد علامت او غلظت عصب و نفع یافتن بچیزهای گرم از جهت زوال سبب علاج نرم ساختن عصب بروغنهای گرم نمودن اعضا را مالیدن تا نرم شود بعد از آن بروغن شبت و روغن فرفیون چرب ساختن **نوع پنجم** خدری که از یبوست شود علامت او خشک بسیار خوردن عضو روغن را حال علاج ترطیب در غذا و اشربه و در حمام که آب شیرین باشد در آمدن و بعد از آن روغن بانونه مالیدن و گاهی خدر بواسطه اکل سموم و گزیدن عقرب و غیره می باشد علاج خوردن تریاق و انچه ضد سم باشد و دیگر گفته اند که خدر ریه که ماده قوی یا گردد فالج میشود و فالج اگر ضعیف بود گردد

منجر میشود و بسیار است که قولنج منحل میشود بفالج و گاهی اختناق رحم بیرون منجر میگردد بفالج باذن الله تعالی **فصل چهاردهم** در لقوه علتیست که حادث میشود بغتة در عضلات روی و چشم و روی از یک جانب فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و بر بدن روی و چشم و ابرو و لب ایم فساد میگردد بلقوه و این دو نوع است

لقوه بلغمي

نوع اول حادث میگردد لقوه از خلط غلیظ سرد و علامت او سستی جانب روی و ضعف حرکت و میل بجانب صحیح و نیز او ار آنست که کسی که لقوه شده او را علاج نکنند تا چهارم اگر علت قوی نباشد و تا هفتم اگر علت قوی باشد جهة آنکه بیم است که ناگاه با سکته شود و اگر شش ماه بگذرد و نیک نشود امید نیست به شدن این مرض علاج هر روز گلقند چهار مثقال انیسون نیم درم و مصطکی نیم درم با گلاب یا بماء العسل میل نماید و مصطکی نماید و غذا با هفتم آب نخود با روغن زیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک و بعد از هفتم حب ایارج یا حب شیار یا حقنه قوی نمایند و غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کوفته آمیخته گرم در دهان گیرند و روی را بآبی که در او سعتر و بابونه جوشانیده باشند بشویند و بر بخار دارند و سندروس بسوزند و سر بر بخار آن دارند و در جانب روی که کج شده غالیه یا روغن شبت کرده و فلفل و شونیز سبز کوفته حل کرده با شند بمالند و اگر بخایند تا چهل روز نگذارند چیزی در بینی بچکانند و از چیزها که نفع کلی گفته اند گوشت ~~جارمجون وجع بهر روز مثقال~~ میل نماید و از شراب اصول ده درم احیاز عود فاید عظیم دارد و در جمیع امراض دماغی بلغمی معجون مذکور و شراب مذکور نفع جلیل دارد و روباه و گوشت کفتار و گوشت گوره خرچنه سازند و بکوبند و بر سر طلا سازند طلا که نفع تام دارد جند بیدستر درم و حضض هند هر یک درم زعفران ربع درم و خایندن کندر و قرنفل فایده گفته اند و جوز بوا در دهان

روباه وگوشت کفتار وگوشت گوره خرچنه پخته سازند وبکوبند وبر سر طلا سازند طلا که نفع تام دارد ... جند بیدستر ... هر

کلاه دارند و منزل در خانه تاریک سازند و واجب است حذر از هوا سرد و از تناول طعام و از شرب آب خواه رفتانی و خواه تابستانی و ازین علت علتی بجنس تمیز حاصل تا اند **نوع دوم** در لقوه که از تشنج یکی از عضلتین که جانب دیگر کشد حاصل گردد و علامت او ضعف حواس و کشیدن جلد پیشانی و گاهی آب دهان علاج آنست که سر را بروغن بنفشه با بادام چرب سازند و دیگر عورت بر اثر نهند و روغن کدو و بنفشه در بینی چکانند و غذا نخود آب سازند و در حمام رفتن تعقیب نمایند و شراب ممزوج گفته اند فایده دارد و منع نمایند از غذاء گرم و خشک و از حرکات متعبه و گاهی لقوه در آخر سرسام از جهت یبوست میشود و این مهلک است علامت او آنست که اندک اندک نزدیک بموت شود لا علاج گفته اند و گاهی حادث میشود ورم در عضلات گردن و می باشد از جمله خناق و تابع اوست لقوه علاج آنست که روغن قسط و فرفیون در کردن مالند **فصل پانزدهم** در تشنج این علتیست که حادث میشود و عصب انقباض معضویت و در هم کشیدن آن ضائع از انبساط و کشادن

تشنج

عاجز آید و تشنج اگر در تمام بدن شود آنرا تمدد گفته اند و از انواع او تشنج است **نوع اول** در تشنج که از امتلاء بلغم شود علامت او علامت غلبه بلغم و تدبیر آنکه از و بلغم حاصل شود و بسیار است که بسبب افراط شرب شراب حادث میشود علاج آنست که در ابتدا حقنه کنند و بعد از آن مقدار ربع مثقال از تریاق کبیر و تریاق اربعه در آبی که در و زیره و شبت و انیسون از هر یک درم جوشانیده باشند و به قند غرض ساخته میل نمایند و اگر قاروره رنگین نباشد ما الاصول با ایارج خالص است و اگر قوت قوی باشد اندکی از ایارج بماء العسل یا آب نخود با روغن زیت یا جوز یا سعتر و خردل و اگر قوت ضعیف بود گوشت کم سازند گوشت گنجشک و کبک و امثال اینها و بعد از نضج حب منتن بر حبوب

سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر تخم حنظل تربد پوست بلیله انزروت صمغها را با آب گندنا
حل نمایند و باقی ادویه را کوفته حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال و مبالغه در اسهال
نمایند و استفراغ بخورد نوع نمایند و اگر بعد از حقنه یا حب ثانیا فتحی در رود و آن ظاهر
گردد و بعد بروغن زردک و یا روغن بابونه حقنه سازند مغز و یا بعضی از حب مخلوط سازند
و مداومت بگلقند نمایند از جهت تقویت معده و شربت از عسل سازند و از شربت
شراب حذر نمایند و هر چه که در فالج مذکور شده نفع دارد و اطراف دایم بمالند و روغنهای
گرم مثل روغن سداب و فرفیون و غیره بمالند و در آبی که بابونه و بنفشه و گل در آن جوشانیده
باشند در آیند و در پخته آب روباه و کفتار اگر میسر شود و در حمام در آیند و آب گرم بریزند در
زیر گرم در آمدن فایده دارد و از غذا و غلیظ اجتناب نمایند و علاج نمایند بعلاج فالج
تا نیک شود **نوع دویم** در تشنج که از غلبه دم شود و علامات او حمره و حرارت و امتلا باشد
علاج فصد نمایند و افراط نمایند در اخراج خون بلکه بقدر آنچه بر باید داشت گرم کنند و آب
انار ترش و شربت سکنجبین و آب تمر هندی یا جلابی که مناسب دانند و غذا اش سماق یا آش غوره
که در شوربای مرغ باشد **نوع سیم** در تشنج که از استفراغ بسبب یبوست اعضا شود
علامات او اسهال مفرط و افراط خون رفتن خواه برعاف یا بسیل حیض یا از جراحت
یا بسبب تعب و بیخوابی یا گرسنگی بسیار یا تب گرم که اندک اندک ضعیف میسازد و این را
تشنج یابس میگویند و این بدتر از تشنج رطب است و گفته اند که تشنج یابس بدان است بکودکان
شود که زود و نیک میشود و در جوان تا دهشت کرنیکو که در زمان دراز علاج اگر تب
باشد آنکه شیر که دو عناب سپستان پخته باشند و یا کدو پخته باشد انفع است
و انار بالای لعاب اسپغول یا روغن بادام بمالند که از بنفشه و تخم خرفه و عناب و سپستان ساخته

میل نماید

میل نمایند و آب انار شیرین با روغن کدو یا روغن بادام و روغن بابونه فایده دارد
و در بینی روغن کدو و روغن بادام و غیره مانند آن عوض چکانند و بنفشه و نیلوفر و بابونه
و خطمی و کدو و جو مقشر بجوشانند و سر و بدن به آب آن بشویند و اگر تب نباشد شیر و عوض
و شیر خر و شیر بز چنان که مسکه گرفته باشند دهند و بر اعضا که تشنج شده شیر و عوض
و شیر خر زیرا بغیر روغن لعاب اسپغول و روغن بنفشه بادام بر بدن بمالند و غذا اشوربا
چرب که از گوشت گوسفند جوان یا بزغاله یا مرغ سازند و اگر حرارت زایل شود و تشنج
باقی ماند مرهمی که علامات عضو را نرم سازد و بر موضع سازند کنجد مقشر و تخم کتان و تخم
حلبه از هر یک جزو جزوی بعد سه جزو همه را نرم کوفته ضماد سازند و جهد در ترطیب بدن نمایند
بغذا و شربت **نوع چهارم** در تشنج که از ورم گرم شود در عصب علامات او علامات اورام
علاج استفراغ و تلیین طبیعت بجهار شربت و تحلیل اورام بچیزهای مطلب
نوع پنجم در تشنج که از سوء مزاج سرد شود و حدوث او از و افعل مثل انچه عارض
بشود از خوردن افیون و آب سرد و یا از خارج همچنانکه از برف و هوای سرد
و آب سرد و لکن اغلب تقلص عضلات بدن است و این نوع را کزاز میگویند
علامات او آنست که رنگ روی مایل بسرخی یا کبودی باشد و چشمان او کلان تر از آنچه
هست نماید و نوعی باشد که گویا می خندد و خواب کم بود و پیش از آن بسیار آید و در ابتدای
این علت درد پشت و سر و فواق باشد علاج مثل علاج تشنج که از رطوبت بلغم
باشد نمایند **نوع ششم** در تشنج که حادث شود بسبب معنوی که بعصب رسد از جهت
خلط تیز یا گزیدن عقرب یا مار یا شرب ادویه زهرناک و از این قبیل است تشنج المکسی
کرده باشد خلط از بخاری یا آنکه باشد حس معده او قوی که چون زهر و زرده بدو رسد یا ب

اعضا عصبانی مثل رحم یا تشنج بسبب دیدان ظاهر کردد علاج منع اذی از عصب نمایند
و منع از اضافت تشنج را نام میکنند از شدت امتداد او و کذا ذو وفاق آنست که اشد احداث
میشود در عضو یعنی پای کوشت تشنج در عصب و بسبب او خلط غلیظ لزج یا یبوست مجفف
علامت او ثقل زبان و دشوار بیرون آمدن و تنگی نفس و حبس اصحاب ... که از هم است
که در روز چهارم هلاک شود و اگر از روز چهارم کذشت نیکو میشود و علاج پذیر است علاج
او حقنه است و اسهال بحب ایارج فیقرا یا غیر آن از جهات مسهل و کر از یبس را بخوردن آب
شیر و روغن بادام و لعاب آبی و غیر آن بحلاب که از برگ کاوزبان و بنفشه و سپستان و تخم
خرو سازند مسهل نمایند و شیر بر بدن ریزند و آب گرم در اعضا فایده دارد و بعد از آن روغن
بنفشه بادام در بدن مالند و شیر و شکر و روغن بادام خوردن و غذا نخود و آب کوشت کوسفند
جوان دمامی که در آب تند و سفید باشد و علاج نمایند بعلاج تشنج که از یبوست بود و بر نکنی را
به آب حل کرده طبع را بدان نرم سازند یا مقل و لوس ... بنفشه حل کرده به روغن بادام
مسهل نمایند

فصل شانزدهم

در رعشه حرکتیست بی اختیار که حادث
میشود در اعضا که حرکت به اراده دارد و فرق میان تشنج و رعشه آنست که حرکت
تشنج دایم است و رعشه نی باشد و این بکیفیت ظاهر میکردد و ترددی بیک عضو و این انواع است

نوع اول رعشه که از برودت مزاج عصب شود و بس ... سازد و در هر جای
... عارض میکردد و ... آب سرد بسیار خورده در عروق و ... او
نتوان ... شراب علامت او علامت سوء مزاج بارد و علاج ... بادام آب ...
و باد ... حرارت مصطکی ... و عود و مالیدن قوی اعضا را مالیدن روغن قسط و ...
... بعضی ... اند کی بیل خوردن و ... خوردن از اغذیه و ... رعشه که از کمترت خوردن

شراب شود علاج او ترک آن نمایند و دماغ را به روغن کل و سرکه و روغن ... و ... دهند
و ... کوشت و کرنب و عدس و جمیع اغذیه غلیظ ساز و نفع تمام دارد و مبالغه
نمایند در خوردن ادویه کرم و اغذیه جهت آنکه رطوبت اصلی را فانی می سازد و
جوز بوا و حبة الخضرا و لب صنوبر کبار با عسل و فانید فایده دارد

نوع دوم رعشه که حادث کردد از خلط غلیظ لزج علامت او بسیار تناول از غذاهای سرد و تر و کاهلی و ضعف
حرکات ارادیه و کدورت حواس علاج کشودن سده با ایارج فیقرا و معقول بغار ...
سازند و دو درم اسطوخودوس با العسل و یکدرم ایارج با یکدرم اسطوخودوس ...
و کرسنکی و تشنگی نفع تمام دارد و غذا کوشت کبک و کنجشک و شوربای مرغ و غذا کباب و ...
باشد مناسب نیست و باقی علاج حذر نمایند

نوع سیم رعشه که از ضعف و عجز قوت شود
بسبب اعراض نفسانی و غضب و خجلت و ترس و کثرت جماع و امتلا علامت او وجود
سبب علاج تناول مفرحات و غذاها موافق مثل کوشت مرغ و کوسفند جوان با دارچینی
و بوبها خوش

نوع چهارم در رعشه که از یبوست مزاج یا یبس بسبب تجفیف عصب کردد
علامت او ضعیفی عقل و عضو علاج ترطیب به اغذیه مذکور شده در فالج که از یبس شود

نوع پنجم در رعشه که از ماده حاد تیز شود علامت او تب و حرارت علاج فصد و اخراج
صفرا و اصلاح مزاج سکنجبین و آب انار و غذا زیرباج که در و مرغ پخته باشند و تق آب
غوره سازند و حمام فایده دارد و چیزها یا سرد ... نمایند

نوع ششم رعشه که حادث
شود شود از المی که بعضو رسد مثل سرما و قوی یا سوختگی یا کزیدن حیوان علامت او وجود
علاج او اگر بسبب سرما بوده باشد روغن زیت و عاقرقرحا و جند بیدستر مالند و اگر
از جهت سوختگی بود لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ با روغن بادام و غیره امیخته مالند

وعلاج گزیدن در آخر کتاب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل**
سیزدهم در اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند
فلان عضو می پرد و سبب او ریاح بخار غلیظ است که در بدن بسیار جمع شده
و اگر دایم باشد مقدمه میشود بفالج و لقوه و در عضو صلب مثل استخوان و در عضو نرم مثل
دماغ اختلاج نمی شود علاج حمام یا کماد گرم مثل ارزن و نمک گرم وغیره که از ... مداومت
بحمام گرم نمایند و خرقه فرو شسته در ان عضو مالند و روغن قسط و روغن زنبق که در وی چند
بید ستر آمیخته باشند مالند و طلا بر که کهنه که در وی بوزینه و مرزنجوش جوشانیده باشند
نمایند و بعد از ان بیرون نمکی شیر گرم چرب سازند با اندک نمک و از آب سرد و غذای
سرد غلیظ و نفاخ اجتناب نمایند و گلقند با مصطکی و بادیان رومی مناسب است و ماء
الاصول و ایارج لوغاذیا و باقی علاج لقوه و فالج نمایند **فصل**
چهاردهم در لوی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و شراب و قلت ریاضت
بدن او ممتلی گردد و باد و بخار در رگها و عصبها او جمع شود و حرکت اکر ...
دیا ... یا بد و عصبها و رگها کشیده میگردد و پیچ بازد و رنگ روی و چشم سرخ میشود
این علت را لوی و پیچیده گویند علاج استفراغ معتدل و حقنه اندکی بیرون ازند و ضماد کم
سازند و آب سرد میل نمایند اخلاط را از جوشیدن نگاه دارد و سفوف از گشنیز
خشک دو مثقال و قند هفت مثقال نرم کوفته اندک اندک میل نمایند و اگر مزاج مایل
بسردی باشد اگر مرباها و از غیر ... سفوف سازند بقند ... که اکثر فایده تمام دارد
و بعضی از مردمان چیز نمایند خادم حجام را بگیرد رگها جهنده که در گردن است و در ...
دماغ ... میشود حالتی مثل تاب ... و غشی زایل میشود احیا یعنی یا نه که اکثر اوقات از

بی قندهم

که فق

که فقط این رگ سده منفذ روح میشود و روح بسیار جمع میگردد و چون دست
بردارند روح بیکبار حمله می آرد و بخارها که رو بدماغ آورده تحلیل میدهد اما در که فقط
این رگ خطر است باید که این را بسیار نگاه ندارند و دست زود با اعتدال
بردارند **باب دویم در امراض چشم** و مشتمل است بر بیست و
شش فصل **فصل اول** در درد چشم و رمد و رم ملتحمه را گویند و چشم مرکب است از هفت
پرده و سه آب بدین ترتیب و نظم که مذکور
میگردد و کرد از بدکار تعالی بفضل خویش چشم هفت پرده و سه آب منتظم صلبیه
مشیمه شبکیه زجاجی و پس جلیدیه پس عنکبوتیه و بیضیه و عنبیه قرنیه ملتحمه رطوبت ز
جاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینایی در رطوبت جلیدیه است و باقی رطوبات
و طبقات خادم وی اند و رمد دوازده نوع است **نوع اول**
در درد چشمی که از غلبه خون شود علامت او شدت سرخی چشم و امتلاء رگها و عظم و نفخ
نفخ و ورم و کثرت تمدد و حرکت و ضربان صدغین و بسیاری آب چشم و عظم نبض و سرخی بول
و ورم پلکها و انقلاب جفنها علاج فصد قیفال از جانب درد و اگر درد در هر دو چشم بود
فصد قیفال از هر دو جانب نمایند و اگر مانعی باشد از فصد حجامت نمایند و بعد از ان
به آب تمر هندی و آلوی بخاری و ترنجبین و شیر خشت طبع را نرم سازند و با آب کاسنی جرم
حل کرده دهند و جوشانده بنفشه بر موجب سازند بنفشه خشک ده درم تربد سفید پوست
تراشیده بروغن بادام چرب کرده درم پوست هلیله و افتیمون و رب السوس ... یک
نیم درم سقمونیا مشوی و اندکی کوفته و پخته به آب جوشانده سازند و این یک شربت است
و حب قوقایا و حب صبر یا مطبوخ خیارشنبر بر موجب هلیله زرد پنج مثقال بنفشه

و باد هام

در درد چشم

در درد چشم دمویه

حقنها

مسهل

مطبوخ خیارشنبر

بنفشه مثقال سنا مکی پنج مثقال زبیب منقی سپستان چهل عدد بادیان مثقال
آلوی بخاری پانزده عدد بجوشانند و در آب او ده درم مغز خیارشنبر حل کرده باز آورده
مثقال ترنجبین و یک درم غاریقون بیشتر میل نمایند و شربت بنفشه و آب انار رس
و آب تمر هندی یا شیره خرفه یا لعاب اسبغول میل نموده غذا شوربای مرغ یا نخود آب
یا دو نیم و زرده تخم مرغ نیم برشت و حلاوه از آب و رنجبویه دو مثقال صندل و بادیان مثقال [illegible]
پنج سوس مثقال بنفشه دو مثقال بجوشانند و باده مثقال گلقند آفتابی اختیار
نمایند و اگر گلقند نباشد قند و گل سرخ دو درم اضافه سازند و ترشیها صاحب درد چشم
را زیان دارد و اسبغول در شربت جهة دفع بخارات ازند و سنوف از کثیر خشک
و قند بسازند و مادام که تنقیه بدن نشود هیچ چیز از ادویه در چشم نکذارند و میل
نزدیک چشم نزنند و از غبار تیز در چشم نگشند خصوصا اگر درد قوی باشد و التهاب.
و سوزش بسیار بود سفیده تخم مرغ رقیق و لعاب اسبغول در شب و روز بهم
در چشم چکانند و هرگاه مخلیدن تسکین یابد شیر عورت فایده دارد و این چطور
که از لعاب تخم آبی شیرین و شیر عورت گلاب و سفیده تخم مرغ بهم آمیخته در چشم چکانند
و مریض را در خانه که بسیار روشن نباشد نگاه دارند و بر روی او خرقه کبود یا سیاه
گذارند و اگر ماده بچشم ریخته باشد این ضماد بسازند حضض و صندل و اقاقیا و
عنب الثعلب و آبی و گل سرخ از این اشیا شافه سازند و بآب گشنیز حل ساخته بر پشت
چشم طلا نمایند و صندل بگلاب سوده در [illegible] مالند و روز آب برف که در وی کرا [illegible]
آمیخته باشند بشویند و واجب است اجتناب از خوردن گوشت و حلوا و
ترشی و شراب و زیاد رفتن بحمام و خواب از عقب طعام نمایند و هرگاه علت

شیاف کافوری

و درد تسکین یابد شیاف ابیض بشیر یا آب حل کرده در چشم کشند صفت او سفیداج
پنج درم انزروت سه درم کتیرا و نشاسته از هر یک درم افیون نیم درم نرم کوفته بشیر
عورت یا سفیده تخم مرغ شافه سازند و اگر درد غلیظ بود این ذرور سازند صفت
آن انزروت مدبر بشیر عورت نرم سوده با نبات مصری کوفته در چشم پاشند و در اول
درد چشم شیاف کافوری فایده دارد صفت آن اسفیداج قلعی شست درم صمغ عربی
و کتیرا از هر یک هشت درم قلیا یا نشاسته سه درم کف دریا انزروت از هر یک چهار درم
[illegible] درم کافور نیم درم شیاف ساخته بوقت حاجت بشیر یا سفیده تخم مرغ سوده
در چشم کشند و شیاف ابیض خفیف این است سفیداج جزو کتیرا نیم جزو افیون ثمن
جزو شافه بوقت حاجت استعمال نمایند صفت شیاف اصفر مناسب ابتدای [illegible]
[illegible] و صمغ عربی و اسفیداج از هر یک سه درم کتیرا و حضض از هر یک درم و نیم افیون
نیم درم بآب اکلیل الملک شافه سازند و اگر در چشم سرخی باقی ماند و آب از چشم کم رفته
باشد ذرور اصفر بسازند صفت آن انزروت ده درم زعفران و سنبل و صبر از
هر یک درم نرم کوفته در چشم بر پاشند و در اخر رمد در حمام در آیند و اجتناب را بر کذارند
و شیاف احمر لین بمالند تا جرب بر طرف شود و غین و سرخی و ثقل اجفان تسکین
یابد صفت آن شادنج مغسول شش درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک پنج درم نحاس
سوخته چهار درم کهربا و اسفیداج رصاصی از هر یک دو درم بسد و لولو و شنجرف از هر یک درم [illegible]
بشوید زعفران از هر یک نیم درم نرم سوده بشراب یا آب باران یا گلاب شافه سازند
ضماد که در آخر درد چشم فایده دارد زرده تخم مرغ و آرد جو و گل بنفشه و گل بابونه
و حمایت نیست که در آخر درد چشم گوشت مرغ و گوسفند جوان و بیضه نیم برشت اختیار نمایند

شیاف ابیض
شیاف اصفر
ذرور اصفر
شیاف احمر لین

درد چشم صفراوی

نوع دویم درد چشمی که حادث گردد از مادهٔ صفرا علامات او ورم و تمدد
و انتفاخ و سرخی و چرک در چشم و ریختن آب و درد و خلیدن و التهاب علاج اسهال
نمایند بمطبوخ هلیله و علامت صفرا به آب کشنیز سبز و شیره خرفه و آب کدو و آب تمر هندی
و آب انار و آب آلو و آب غوره تسکین دهند و غذا دمای سرد مثل اسفیول که در آب
کاسنی و آب کشنیز و کاهو اندکی سرکه بسازند و بر چشم طلا کنند بعد از آن شاف کافوری کشیده
گذارند و لعاب تخم [illegible] و شیر عورت و سفیدهٔ تخم مرغ در چشم [illegible]
و اگر بعد از استفراغ حرارت باقی ماند ذرور ابیض یا شیاف ابیض که بشیر عورت یا سفیدهٔ
تخم مرغ حل کرده کشند و زردهٔ تخم مرغ در چشم با روغن گل بر چشم گذارند و حکیم [illegible]
نماید از استعمال این اشیا پیش از انکه بدن را پاک کرده باشند چه انکه جنس [illegible]
درد قوی پیدا میشود و هرگاه که ورم تسکین یابد ذرور اصفر سبز و شیاف احمر لین
مناسب است و بعد از آن مداومت حمام نمایند و غذا آنچه مذکور شده از مرغ و غیره
مداومت نمایند

درد چشم بلغمی

نوع سیم درد چشم که از مادهٔ بلغمی شود و علامات او عظم انتفاخ و اندکی
سرخی و بسیاری چرک و آب چشم و اندکی حرارت و التصاق در محل خواب علاج تنقیهٔ
دماغ بحبوب که مذکور شده و گلقند و گلاب میل نمایند و حمام فایدهٔ تمام دارد و بستن
روی چشم بگلاب گرم و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم چکانند و شیاف [illegible]
نرم شود از او در چشم کشند و ذرور ابیض بعد از سه روز در چشم کشند و شیاف

شیاف دینارجون

برالیوم اینست شیاف مامیثا انزروت [illegible] از هریک هشت درم زعفران دو درم
کرکم [illegible] درم افیون نیم درم همه را نرم کوفته با آب باران بسازند و بسفیدهٔ تخم مرغ حل
ساخته بآب عورت در چشم کشند و اگر چرک و آب رفتن چشم برطرف شود دارو [illegible]
کحل توتیا مغسول [illegible] اندکی زعفران طلا سازند و غذا مرغ [illegible]

درد چشم سوداوی

کوفته و چوان برآن کرده میل نمایند نوع چهارم درد چشم که از مادهٔ سودا حادث
گردد علامات او گرانی و ثقل و کدورت و خشکی و خلیدن در چشم و اندکی چسبیدن و سرخی چشم
و این رمدی [illegible] باشد علاج ترطیب دماغ بغذاهای مرطب و آب گوشت [illegible]
باشد و ابزن و حمام و روغن کدو و روغن بادام در بینی چکانند و در اطراف [illegible] طلا
بر سر گذارند و اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و بر چشم لعاب حلبه و تخم کتان و زردهٔ تخم مرغ
فایده دارد و شاف دینارجون بر [illegible] صفت آن [illegible]
نبات از هریک درم [illegible] و زعفران و زرد چوبه از هریک ربع درم [illegible]
هریک درم [illegible] در چشم سرخ باشد و آب رفتن و درد چشم که دیر مانده باشد
فایده دارد و در آخر درم [illegible] زعفران و فلفل از هریک نیم درم [illegible] به آب
یا گلاب شیاف سازند و اگر درد قوی بود از ادویه مذکوره اجتناب نمایند و حمام و آب گرم
[illegible] و بر سر بخارات [illegible] باشند و [illegible] اندکی شراب کهنه
اند درین مرض فایده مندست و گوشت گاو و بز و آهو نخورند

درد چشم از باد

نوع پنجم درد چشم که حادث
شود از باد علامات او تمدد و [illegible] علاج [illegible]
[illegible] فایده دارد و حمام [illegible] و گلقند و گلاب میل نمایند

نوع ششم درد چشم که بسبب غلبهٔ یبوست شود علامات او آنست که خلیدن و [illegible]
و خشکی بسیار [illegible]
[illegible] علاج ترطیب دماغ بروغن کدو و بادام [illegible]
و کدو [illegible]

نوع هفتم درد چشم
که بسبب بخارات غلیظه که مجتمع شده در طبقات [illegible] علامات او آنست که [illegible] چشم

او ریک کویا در چشم اند نزدیک بیدار شدن از خواب و وقتی که بیدار شد التصاقات اجفان میکردد
بچشم کشودن و نظر کردن علاج استفراغ بدن بحب بنفشه و اشباه آن سبب و مرخ بحار ابخر
بطرائق و کحل معین با دویه که آب از چشم آورد و بمثل شاف احمر لین و برود جعفرم و امثال اینها

نوع هشتم در زردی چشم ~~بود بشیاف احمر لین و برود جعفرم و امثال~~ که صاحب او همه چیز
را سرخ یا زرد یا نیل کون یا آسمانی رنگ یا غیره ببیند الوان و سبب او آنست که رطوبه در طبقات خارج
جلیدیه و کفته اند که مزاج دماغ متغیر کردد و نور خارج متشکل میکردد بحسب تغیر مزاج علاج
استفراغ بدن و تبدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و مداواة رمد بحسب نوع
او اگر سرخ نماید علاج دموی و اگر زرد نماید صفراوی و دیگر در رمد صفراوی مذکور شده علی هذا القیاس

نوع نهم در ورم عظیم که حادث میشود در طبقه ملتحمه و ورم میکند بیاض چشم و سبب او آنست
که کشاده شده است دهان رگی که متصل است بطبقه شبکه و خون بسیار بیرون آمده و گاه
بواسطه انفجار رگی باریک که متصل است بملتحمه و جعل علامت او ورم سفیده چشم و انتفاخ
جفنها و برگشتن پلکها بمرتبه که بر کردد بیاض چشم تا بجائی که پوشیده شد حدقه را و امکان نبود کشادن
چشم و بسیار عارض میکردد و این مرض صبیان را از جهت بسیار گریه کردن و ضعف چشم ایشان
دائمی یا بجهت این مرض از ماده گرم تنها بلکه از ماده بلغم و سودا نیز می باشد علاج فصد قیفال
و اگر مانعی باشد از فصد حجامت بر پس سر یا بر میانه کتف و اگر ممکن بود مطبوخ هلیله و غذا
لطیف و در چشم شیر عورت و شاف ابیض که بشیر عورت سوده باشند کنند و طلا بر ناف
ماميثا و حضض با بند و آب کشنیز و اکلیل الملک و اندک زعفران و زرده تخم و اندک
مغز نان سوده بهم آمیخته طلا فایده میدهد و دیگر طلاء مجرب گل سرخ بجهت بثلث و زرده
تخم و بنه خرفس بهم آمیخته کذارند و نفع قوی آنست که تا سه روز سوای شیر هیچ چیز از طلا و دارو

در چشم نکاه ...

و فاخته خاصه آن خون که از زیر پر چون بر کنند بیرون آید در ابتدا با کحل اردنی و در آخر
بلعاب حلبه در چکانند و اگر ورم تحلیل نبرود الا آنجاه را و آب ترب در چکانند و ضماد از زرده
تخم و عدس و اندک زعفران و روغن گل سازند صفت ان شیافی که ظفره را زایل سازد
زرنیخ سرخ کندر زعفران اجزا برابر نرم کوفته شاف سازند و بآب کشنیز یا گلاب حل نموده بچشم
و سر برکار آن دارند

فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه یعنی او آماسیدن ا
و این چهار نوع است نوع اول انتفاخ جفنی از فضله بورقیه علامت او خاریدن و سوزش
در گوشه چشم علاج او پرهیز و تعدیل مزاج و شستن روی به آب گرم و گلاب و اگر انتفاخ
باقی ماند به عدس مقشر که بجهت باشند و گلاب طلا نمایند نوع دوم انتفاخ که از خلط بلغمی
شود علامت او بیاض لون و نشان که دست بروی نهند باز گشتن باقی ماند اثر آن ساعتی علاج
استفراغ بدن از بلغم و تضمید چشم به بنفشه و نیلوفر و بابونه و شستن چشم به آب اینها
و دارو از شاف احمر لین و در آمدن بحمام و اگر دیر تحلیل یابد قطره آب جبر در چشم چکانند
نوع سیم انتفاخ که از فضله ریحیه شود و فرق میان این انتفاخ و آنکه از بلغم شده آنست که اگر
انگشت بر وی گذاشته اند اینجا زود محو میکردد و آنجا که از بلغم است باقی میماند قریب یک
ساعت علاج آنست که آنجا مذکور شد و باقی علاج رمد که از ماده بلغم شده نوع چهارم
که حادث گردد انتفاخ از ماده سودا علامت او صلابت و کمودت و عدم درد علاج
استفراغ بدن از خلط سوداوی و اصلاح غذا و باقی علاج رمد سوداوی نمایند

فصل ششم در حکه چشم سبب خاریدن فضله شور بود و بسیار است که
از کثرت خاریدن پلک ریش کردد علاج در حمام در آیند و تدبیر لطیف نمایند و درود در محل
خواب کاشی تر کوفته با روغن گل بر چشم بندند و سفیده تخم و نشاسته بگلاب حل کرده

شاف ظفره
انتفاخ

بر چشم کذارند و اکر بدین‌ها نیک نشود عدس مقشر و سماق و کل سرخ و پیه انار بخیسانند و در آب ثلث شود صاف نمایند
طلا سازند و بر ورم چشم مالند شاف سماق مذکور دیکر در صفت آن سماق را در آب بجوشانند
و صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و اسفیداج مغسول جزوی کتیرا نیم جزو به آب سماق
شاف سازند و بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال نمایند و فصد فایده دارد خصوصا
رک پیشانی **فصل هفتم** در سبل این علتی است که رکهای چشم
سرخ کردد از خون غلیظ علامت او آب رفتن و سرخی و خارش بود در چشم مثل کرد و
دخان چیزی ظاهر کردد و این دو نوع است نوع اول سبل رقیق غیر مزمن علاج فصد
قیفال بجهد دفعه نمایند و اسهال طبیعت بطبیخ افتیمون یا هلیله یا بطبیخ خیار شنبر یا ایارج
فیقرا یا حب قوقایا و منع نمایند از امتلا الطعام و از خوردن غذا ممنوع مثل عدس و باقلی
و سیر و پیاز و غذا غلیظ مثل کوشت کاو و بادنجان و ماهی و کلانه و البان و غذا کوشت
مرغ و کبک و تیهو و بزغاله و کوشت کوسفند جوان در آب آن نخود و ماش مقشر
و اسفاناخ و شاف احمر لین و باسلیقون در آخر سبل فایده دارد و در اوایل مرض
ادویه حاد نباید دارد پس وقتی که سبل تشویش دهد شاف اسود بر موجب ترتیب
نمایند صفت اسفیداج پنج درم اقاقیا سه درم مر نیم درم زعفران دانک درم نیم کوفته به
آب شیاف سازند و در محل حاجت در چشم کشند و شیاف حیا رجوتی بر موجب در وجوه
شادنج عدسی مغسول جزو شاف مامیثا برابر بکیرند و نرم بکوبند سبل رقیق الوضع می نماید
و اکر حرقتی از باسلیقون و شاف اسود شده ذرور نیلوفری بر موجب سازند ماميران
درم توتیا و کرمانی صدف محرق توتیای نحاس مغسول سرمه اصفهانی از هر یک سه درم نرم کوفته
در چشم کشند و آب انار ترش جز عسل کف کرفته ربع جزء حل نموده در آفتاب کذارند

جبل

شاف اسود سبل درم ۳

نیلوفری حیا رجونی

ذرا مادی

در اوایل

۱۰۱

و در اوایل از دو نکاه دارند و بعد از آن استعمال نمایند و شادنج عدسی تنها کشیدن
فایده کلی دارد نوع دوم سبل غلیظ دیرمانده علاج استفراغ و پرهیز و استعمال دوا
حتی اکر دیرمانده شده و ادویه اثر نکند علاج برابر بر بدن ... و اشتکی سبل
بخواص و بعد از آن علاج نمایند بزرد و را صوفه و بعد از آن شاف اخضر و فصد پیشانی
و کوشه چشم فایده بخش دارد **فصل هشتم** در دمعه الماسی باشد
که بر طبقه ملتحمه و بعضی را الماس در کوشه چشم سوی پیشانی باشد و بعضی در کوشه چشم سوی
کوش و بعضی را در زیر پلک و این الماس سفید و سرخ می باشد علاج فصد و تلطیف تدبیر
و بعد از آن ذرور ملکایا و شاف ابیض کور کنند کور شده اکر دیرمانده شده
شاف احمر لین **فصل نهم** در دمعه علتی است که پیوسته از چشم
بی کریه چون اراده آب میرود و سبب این دمعه رطوبت مزاج سر یا چشم یا ضعف
که در زیر کاسه سر است می باشد یا از جهت نقصان کوشت کوشه چشم که بریده باشند
و این قسم علاج نکیرد علاج آنست که تنقیه بدن نمایند به ایارج فیقرا چند شب
هر شب یک مثقال اختیار نمایند و مریض را فرمایند که مداومت حمام نماید بر نهار و غذای
چرب و اکر میل بکوشت نماید کوشت مرغ و کبک و عصافیر و بزغاله و نخود آب و امثال صغیر
در هر هفته وقت سه روز یا یک میل نمایند و بذور و اصول و اچیانامه اوقات نمایند و چرب
شبیار در هفته یا در ماه یک بار اختیار نمایند و این دارو در چشم کشند توتیا
و شب و هلیله زرد از هر یک دو درم فلفل و دار فلفل از هر یک نیم درم کوفته
در چشم در کشیدن فایده منفعت و غرغره بکلاب و سرکه و انکاه در حمام نمایند کشند سرمه وایم در چشم
و اکر آب رفتن چشم در کرما زیاده کردد پوست هلیله دو مثقال و نبات خشک ... مثقال

سیل غلیظ

ودنی

دمعه

نرم کوفته حب سازند و بشربت قند میل نمایند و اگر دمعه از رگهای ظاهر چشم باشد

دبیله

برود حجامت و باسلیقون و روشنائی کشند **فصل دهم** در دبیله

قرحه بزرگ را دبیله گویند که تبه افسرده ورم کند بسیار علامات او کثرت چرک و سیلان رطوبت

چشم علاج استفراغ بدن به فصد و تنقیه باسهال و اصلاح مزاج تعلیل غذا و استعمال

ادویه مجففه مثل شیاف ابیض افیونی و در انتها شاف ابار کشند

فصل یازدهم در قروح قرحه جراحت ریش است و ریش طبقه قرنیه

جهار بر سطح قرنیه است و پنجم ... بر قعر قرنیه است و هفت ...

هفت است صنف اول علامات او ظلمت و رنگ قرحه شبیه به دود صنف دوم

شبیه به ابر صنف اول سیم سفید و سیاه جهت آنکه حادث میشود بر قرنیه مثل سفیده

تخم صنف چهارم شبیه بانکه سوخته باشد صنف پنجم شبیه بچی صنف ششم گشاده تر بود

قرحه و کمتر بود عمق او صنف هفتم قرحه بود خشک ریشات با چرک و لیسار رکت کر رطوبات

میرود و مختلف میشود تا تغیرات بحسب غلظ و رقت و کثرت و قلت علاج فصد نمایند

جهت آنکه فایده عام دارد در سایر امراض را و بعد از استفراغ غذا لطیف و حمام دهد

گرم بانکه در چشم لعاب تخم ابی و غیره و سفیده تخم و اگر درد تسکین نیابد بر آب

تمر هندی و غیره اسهال نمایند و اگر در نفس قرحه مثل ابر نمایند شاف ابیض با سفیده

تحلیل

تخم و اگر درد تسکین نیابد پس معلوم میشود که تحلل یافته و اگر خواهان زود درد باشد لعاب

حلبه و آب اکلیل الملک بکار برند تا منفتح کرده و چرک بیرون آید درین محل عسل را جهة جلا فایده

کرده اند و لعاب تخم مرو لعاب تخم کتان نوجکانند شاف کندر و شاف ابار بر عوض

بثره

کشند تا و [illegible] را هموار سازد و اندمال نمایند در علاج تا قرحه مندمل نشود **فصل**

دوازدهم در بثره فرق میان بثره و قرحه در ابتدا آنست که بثره بیرون می اید مثل

نقطع

نقطع سرخ و ابتدا قرحه سفید می باشد و اگر بثره در قشر اول یعنی در پوست اول بود

قلت درد و رنگ او سیاه بود و اگر در پوست ثانی و سیم بود شدت درد و سفیدی

رنگ علاج او در ابتدا مثل علاج قروح نمایند فصد قیفال و مسهل و غذا رمو انق

از مرغ و تیهو و بزغاله و گوشت گوسفند جوان و ادویه مجففه مثل شاف ابیض افیونی

و در انتها ملکایا و اجر [illegible] و غیره بصورت لازم دارند و لعاب حب [illegible] و انزروت [illegible]

مروحل کرده در چشم کشند و چون بثره منفجر کرده و چرک بیرون آید علاج قرحه نمایند

بیاض

فصل سیزدهم در بیاض سفیدی که بر چشم افتد دو قسم باشد یکی

بر ظاهر قرنیه افتد و آنرا اثر و سحاب نیز گویند و دیگری بر قعر قرنیه افتد و بیاض اثر اگویند

و بیاض رقیق در ظاهر قرنیه و غلیظ در عمق قرنیه می باشد و بسبب [illegible] قوی و از جهة

معالجه فطا و در آخر از قرحه چشم بیاض می افتد و اگر بوسط قرحه باشد باقی می ماند اثر آن

و این دو نوع است نوع اول اثر بیاض رقیق و می باشد از اطفال یعنی ابرو علاج آن

سهل است و گفته اند در بین بیاض نه بفصد حاجت باشد و نه بمسهل به آب شقایق النعمان

و آب قنطوریون رقیق با عسل بکار برند و آب بادیان و عسل از هر یک برابر در ظرف از

روی بکرند و بعد از آن در چشم کذارند و این ادویه بعد از حمام یا بر بخار آب گرم کرده

لیسیدن

باشد جهة آنکه عضو را نرم می سازد و مناسب است و بیاض به لیسیدن دفع می شود بدین طریقه

که اندکی قند و نمک بر زبان نگاه دارند تا درشت کردد و بر نهار بلیسند و این بتجربت نوع دوم

شاف اخضر

اثر بیاض غلیظ علاج این صعب است به استفراغ بدن بدانچه مناسب و ابتدا از فصد و مسهل

و اطریفل صغیر و شربت سکنجبین و بشاف اخضر و روشنائی مناسب صفت شاف اخضر

زنگار [illegible] است جهة جرب [illegible] و سبل و بیاض زنگار [illegible] مثقال قلقطار سوخته دو مثقال [illegible]

وکف دریا از هر یک نیم مثقال زرنیخ سرخ درم نوشادر ربع مثقال اشق نیم مثقال اشق را
بآب سداب حل نموده باقی ادویه را نرم کوفته بدو شیاف سازند وجهت دفع باطن این
دوا فایده دارد مروارید سرمه زعفران اجزا برابر نرم کوفته در چشم بکشند بر موضع باطن
دوا دیگر کف دریا و بوره و نبات از هر یک مثقال نرم کوفته بوقت حاجت بر باطن
باشند دیگر آنچه قروح رضاب است سرطان نهری وکف دریا و انزروت از هر یک
برابر گرفته وکف دریا نرم کوفته بروغن بنفشه وانه امیخته کشیدن فایده کرده اند و جمیع
صدفها را سوخته در چشم کشیدن فایده دارد داروی که سفیدی را ببرد و درد تسکین کند
از دوا اقاقیا نرم کوفته با آب شقایق چند نوبت بسازند بعد از آن شیاف ساخته در چشم
چکانند و فندق را سوخته بروغن زیت بسایند و بر سر کودک ازرق بر یافوخ بمالند ازرقی
را ببرد و مجربست پیه عنکبوت انار ترش کشیدن سفیدی را ببرد و ازرقی را بر طرف سازد و [illegible]
و سرمه ازرقی باب فایده مندست **فصل چهاردهم** در دبیله و قرحه عظیم که
بر طبقه قرنیه بود علامت آنست که از این طبقه چیزی برآمده نمود علاج مثل علاج قروح یا
مثل علاج دبیله که بر ملتحمه باشد و اندک چشم درین مرض بسلامت ماند **فصل
پانزدهم** بادیت غلیظ در حقیقت شبیه بر مدر یابس صاحب او هرگاه از خواب بیدار شود
خیال میکند که در چشم او خاک باریک است و موضع او بناخن میخارد علاج اسهال [illegible]
بنفشه و ایارج فیقرا و آب حلبه در چشم چکانند با شیر عورت و شیاف احمر لینی و شیاف
کندر فایده دارد **فصل شانزدهم** در سرطان این مرض حادث میشود
بقرنیه و سبب او صداع قوی یا میباشد و [illegible] او کم میباشد [illegible] باشد
که درد تسکین یابد و غذا [illegible] میل نمایند و بر چشم [illegible] و زرده تخم [illegible] بهم امیخته کذا [illegible] شیر عورت

[margin:] قروح رضاب — دبیله — کمنه — سرطان

وسفیده تخم مرغ و اندک اکلیل الملک و کندر نفع دارد و هرگاه درد تسکین یابد توتیا درم شادنج
دو درم نشاسته درم مروارید دو درم نرم کوفته در چشم کشند **فصل
هفدهم** در تغیر رنگ قرنیه حدوث این علت از کیموس ردی ظاهر میگردد و علامت او
قلت نور و مشاهده نمودن اجسام برنگ غالب است و این دو نوع میباشد نوع اول
تغیری که حادث گردد از کثرت رطوبت علامت مشاهده مرئیات است در [illegible]
یا ضباب نماید علاج استفراغ بحب قوقایا یا حب ایارج و روشنایی در چشم کشند
و منع نمایند از گرفتن خون نوع دوم حادث شود از تغیر کیفیت علاج شربت سکنجبین
و آب کاسنی و شربت با شعیر و تلطیف غذا و سر بر بخار آبی که در وی بابونه و بنفشه و نیلوفر
و گل سرخ جوشانیده بهم بجوشانند و سر بر آن دارند و شیاف احمر لینی بقیه تغیر را تحلیل
میدهد **فصل هژدهم** در انتشار و اتساع انتشار آنست که ثقبه عنبیه
گشاده تر از انچه بوده گردد و اتساع یعنی فراخ شدن حدقه [illegible] که در عصب
مجوف و این چهار نوعست نوع اول انتشار و اتساع که حادث شود از ضربه یا سقطه
که بچشم رسد و این قسم نیک میشود و جهت آنکه این اسباب تاثیر نکرده است در عصب بلکه
تهذیبی در طبقه عنبیه شده که موجب اتساع گشته علاج فصد قیفال یا حجامت بر ساق
یا بادام قیفال و حقنه نرم و اکثر شربت میل نمایند و [illegible] قوی [illegible] بلکه چهار شربت
و مطبوخ فواکه و ایارج درین محل مناسب ندانسته اند و سر را بصندل و شیاف مامیثا و حضض
و گل ارمنی طلا سازند و پرهیز نمایند از غذاء غلیظ و جماع و خواب بر سینه و نظر
بر اشیاء روشن و تیر عورت و لعاب تخم [illegible] و غیره در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن
گل آمیخته بر چشم گذارند و چشم را به بندند و خواب بر پشت روند تا درد تسکین

[margin:] تغیر قرنیه — قیفال

یا بدضادی که جراحت و ضربه بر چشم رسیده باشد بر اطراف سازند از زرده تخم مرغ و آب
کشنیز و روغن گل به پنبه بر چشم نهند ضماد جهت انتفاخ از ضربه آرد باقلی و بابونه و خطمی به
آب مرزنگوش یا گلاب یا آب کاسنی یا آرد جو به آب برگ بید و بعد از آنکه ورم ساکن
شود در روشنایی و باسلیقون کشیدن فایده دارد نوع دوم انتشار که از بخارات گرم
غلیظ شود روشنایی و باسلیقون کشیدن فایده دارد نوع دوم انتشار که از بخارات
گرم غلیظ شود و این از عقب درد سر قوی یا از سرسام یا از ماشرا ظاهر گردد علاج آنست
که سرسام و درد سر را علاج نمایند و تنقیه دماغ به حب قوقایا نمایند و حجامت و فصد گوشه
چشم و اکتحال به شیاف مرارات و غذا گوشت بریان کرده نوع سیوم انتشار که به سبب
غلبه رطوبت بیضیه باشد علاج رگ گوشه چشم زدن و رگ شقیقه وسل کردن و آنرا که
انتشار داماس گرم با تدبیر برین طریقه رگ گشایند و حجامت بر ساقین و شانه نمایند و
غذاها موافق میل فرمایند نوع چهارم انتشار که از غلبه یبوست که از صوم و ابهام یا از
نحوای مفرط یا از استفراغ قوی پیدا شود علاج کشک جو در شوربای مرغ و مداومت
حمام و شرب آب ممزوج و روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و شیر عورت
در چشم فایده دارد **فصل نوزدهم** در ضیق حدقه یعنی تنگ شدن
ثقبه عنبیه و این چند نوع است نوع اول از جهت ورم علامت او تمدد در سر و چشم
پیدا شود علاج استفراغ بدن و ریختن آب گرم که در و بنفشه و بابونه و غیره جوشانیده
باشند و غذاهای موافق و پرهیز نوع دوم از جهت غلبه رطوبت بر مزاج چشم علامت
او بسیاری آب چشم و سیلان علاج استفراغ بدن و استعمال ادویه گرم و مالیدن ...
و تقلیل غذا نوع سیوم تنگی چشم جهت یبوست علامت او خشکی چشم و لاغری علاج آن به

[margin: یعنی که موجب اتساع ثقبه شود ... علامت او ضعف بصر ...]
[margin: ضیق حدقه]

فرح

مزاج تکلیم به آب خرفه و آب کاهو و آب اسبغول و آب لسان الحمل بر سر ریختن و روغن
کدو با شیر عورت آمیخته بر سر گذارند و قیر در چشم چکانند با اندک زعفران و ضیق حدقه
از حرارت میشود علاج آن اشیاء سرد تر از شیر عورت و روغن کدو و در غذا کشنیز
و اسفاناخ و کدو و قلیه کدو مناسبت و دیگر ضیق حدقه از جهت سده میشود و علامت او
رخنی ثقبه حدقه لا بر گرفته اند **فصل بیستم** در نتو طبقه عنبیه اگر
این نتو اندکی بود آنرا نمله گویند و اگر بیشتر باشد این نتو آنرا قرنیا می نامند و اگر عظیم تر
باشد آنرا عنبی نام میگذارند و اگر بلند تر شده و کهنه گشته مثل سر میخی که بر آن زده بوده
اند آنرا مسماری و موسرج میگویند و این دو نوع است نوع اول آنکه نتو از جهت قی شود
یا از جهت خناق صعب و بسیار است که عارض میشود نتو به سبب صعوبت ولادت
علاج اگر به سبب قی و خناق صعب شده فصد و مسهل حب بنفشه و سوی که شبیه برای آن
و با آب ... بخارهای تا بیش کرواغ نتوست نمایند مثل گل ارمنی و رصاص سوخته
و اسفیداج و بستی چشم بر فاده که تر ساخته باشند بگلاب و اندکی که در و عدس
هفتر جوشانیده باشند و اگر این نتو عظیم باشد بر نهند چشم را بر فاده مدور بنفس از آنکه
لب جراحت غلیظ گردد و اگر لب جراحت غلیظ گشته باشد نیک میشود و شادنج سوده در چشم
... شیاف ابیار اسفیداج تخم مرغ با توتیا مربی به آب آس یا گلاب سوده کشند و اگر این
نتو از قسم عنبی و مسماری بود در میان زیاده صحیفه رصاص نهند از پیچ و رم نهاده و رم گذارند
و بر نتو نهند و قرور ... باشند و اگر دیر مانده و قدیمی شده علاج پذیر نیست و بعد از
قطع شادنج و گل مختوم به ما بشند تا جراحت نیک شود نوع دوم در نتوی که حادث شود چرک
و ریم از و ظاهر گردد علاج آنست که ذرور شادنج بروی پاشند و اگر ریم اندک بود و یا دویه قابض

نزول آب

اصلاح نماید و اگر بیم باشد که سبل زیاده شود و رطوبت نزدیک رسد که چشم باطل شود و خواهند که
رشتهٔ وی برطرف سازند ببوشند رشته در زیر او [illegible] گذرانند و به بندند و اندکی بکشند و ان
قوی را ببرند و بعد از رو روی یا بشادنج یا مرهم جراحت را بر کشند و به بندند و بر پشت
چشم زرده تخم مرغ گذارند **فصل بیست یکم** در نزول آب و فرود آمدن
آب در چشم رطوبت غریبه منجمد گردد و ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه یا باشد یا بسته
دماغ دیدن گردد و بسبب منع نفوذ اشباح بصر یا خروج نور بصر بر اختلاف [illegible]
مذهب علامت ابتدا آب انست که در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا
آید و بسبب نمودن این اشیا و توقف جزئی غریب غیر شفاف بود و میان جلیدیه و مبصرات
لیکن این خیالات از بخار معده نیز می باشد و فرق انست که آنچه از معده بود در هر دو چشم
بود و مخصوص نبود بیکچشم این نزول نیست و آنچه در هر دو چشم بود بر سبیل اتفاق یا باشد
این تخیل تخیل در یک چشم آید دلیل نزول آبست و انجه بسبب بخار معده است و المی نیست دایمی بود
و بعقب امتلا زیاده میشود و هر گاه که گرسنه شود کم میگردد و اگر از وقتی که این تخیل ابتدا
کرده سه ماه یا چهار ماه گذشته و در چشم کدورتی نیست و صفا بحدقه زایل نشده پس الم
معده است و اگر بشرب ایارج کم میشود این نیز از معده است و اگر تفاوت نکند بشرب
ایارج این خیالات علامت نزول آبست و فرق میان سده و عقب نزول آنست
که یکی از دو چشم را بپوشند اگر ثقبهٔ دیگر چشم فراخ شود نیست نزول آبست و اگر اتساع
معلوم نشود از جهت سده است و این نزول سه نوع است نوع اول که تفاوت کرده از
ضربه واقع شود و بر سر حرکت نماید دماغ و روان شود و شی که بسته شده در بطون دماغ [illegible]
عصبه مجوف بنزول گردد و آب موضع نماید نور را از سلوک در چشم علاج تنقیه دماغ بحب

ایارج

ایارج و تنقیه سده و قدح درین شق فایده ندارد جهة آنکه ترشح دارد و [illegible] نوع دوم
نزول آبست از کثرت رطوبات که تحلیل یافته بخارات غلیظ شده باشد علاج در ابتدا تنقیه
دماغ بحب قوقایا و حب نقطه و بعد از آن حب حمر یا حب ذهب صفت آن صبر
مثقال پوست هلیله درم مصطکی و کتیرا و زعفران از هر یک نیم درم محموده نیم مثقال کلنج درم
حب ساخته بر شب در میان [illegible] یا بعد یکی هفته در یک نوبت میل نمایند و غرغره بسکنجبین و [illegible]
کبیره انداختن ایارج مخلوط کرده باشند و ایارجات کبار نیز مناسب است و شیخ بوعلی
میگوید که من مردی را دیدم که او را آب نزول کرده بود و خویشتن را علاج کرد بقلت
طعام و استفراغ بقیا و از طعامهای تری غلیظ شده پرهیز کرد و بر هلیله و مطبخه اقتصار کرد
و بر هوای معتدل [illegible] و آب زایل شد و نور بینایی باز آمد و واجبست که مریض را منع نمایند
از فصد و حجامت و غذاء غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی شور و عدس و کرنب و گوشت
نمک سوده و قدید و کاهو و گندنا و پیاز و سیر و غذاها خوب که از گوشت
مرغ و تیهو و کبک و خود آب که در و دارچینی پخته و زعفران و [illegible] گوشت
گوسفند جوان و بکار و عسل موافق است و از آب خوردن منع نمایند [illegible] و احتیاب [illegible]
وجر [illegible] رطوبت افزاید و بعد و بعد از تنقیه علاج نمایند مثل باسلیقون [illegible] همه
شاف مرارات صفت آن زهره کلنگ و زهره ماهی کار و زهره [illegible] و زهره
عقاب و کلنگ و باز برابر بگیرند و هر پنج درم زهره را ازین مجموع یک درم فرفیون ده نیم درم
تخم حنظل و نیم درم سکنجبین همه را با بادیان تر با بندند و شاف سازند و در چشم کشند و جمیع
زهرها در نزول آب فایده دارد خصوصاً از جهتها به زهره آهو و از پرندها زهره کلنگ
[illegible] بعضی ازین زهرها به آب بادیان و اندکی عسل بسازند در ابتدای نزول آب نفع

نوبت در عمل [illegible]
بعد از آن چهار [illegible]
در هر سه [illegible]

کلی دارد شاف ودیگر بیاض وغشاوه نزول آب را فایده دارد صفت آن زهره بز کوهی
وکرگ و باز از هر یک مثقالی ازین زهرها را انزروت وصبر ونشاسته از هر یکی ازین ادویه
آمیخته نمایند بشراب آب بادیان شاف سازند شافی که مجرب کرده ثابت بن قره صفت آن
سلیخه از هم کوفته وبیخته بزهره آهو خمیر سازند وخشک نموده باز بکوبند و به آب بادیان نزول
بسازند وخشک نموده استعمال نمایند و آب بادیان خشک ساخته بحاجت در چشم کشند
گویند که نفع دارد واگر بدین تدبیرها اصلاح نیافت وعلت محکم شد واللا قدح نمایند وقتی
که مستحکم گردد آب وآبی که صلاحیت آن دارد که قدح می توان کرد یعنی بمیل می توان بجای
برد لولو گویند ابیض صافی است که در مقابله علیل روشنی آفتاب و شمع و هر گاه عطسه دوای آب
زند خیال میشود که از چشمهای او روشنائی ظاهر میگردد و آبی که صلاحیت قدح ندارد
و سفید باشد بچون گچ وبرنج و یا تمامی و آسمانی و منتشر رقیق و این چند نوع است که مذکور
شد اما بجمیع تدبیر همه اخلاط [illegible] توان چنان ساخت که قدح توان کرد و باستعمال شیافها آبی که صلاحیت
کحل ها نیک و سزاوار آنست که در امتلاء بدن و در محلی که سرفه داشته باشد و درد سر قدح نکنند
و در روزی که هوا صافی بود قدح نمایند و وقتی که آب بجای خود باز برود چشم سلیم گشت
زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته نموده بر چشم گذارند بر فاده محکم به بندند و چشم صحیح
را نیز به بندند تا حرکت این آن چشم دیگر حرکت نماید و موجب الم نگردد و نباید که در خانه
تاریک تکیه نماید و طعام او مرغ نیم برشت [illegible] باشد حمل مزورات که از شوربای مرغ وغیره سازند
وطریقه قدح آنست که علیل را برابر روی بالشتی بنشانند و بفرمایند تا زانو بسینه باز نهد طریقه قدح
و دستها نزدیک ساق در هم گذارد و کحال پیش او بر کرسی بنشیند تا بلند تر باشد و اگر
چشم دیگر نیک باشد آنرا بر نهاده به بندند که اگر بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت

آید و قدح

آید و قدح بران سبب دشوار گردد و فایده کحال در راستی چشم آنست که از وجه [illegible]
و او خود منظور نشود که بران چشم و بر دو جفن چار [illegible] این نوع کحال کف نشسته بکمی
را بتر باید که از پس پشت او شود و سر او بدست بگیرد و نگاه دارد و طبیب بدست
او بر دارد و گوید که بسوی پای او نگاه کند و کحال سر آلت قدح که مهت گویند بران
موضع نهد که قدح خواهد کرد و سر مهت بر گوشه چشم که سوی گوش است برابر نقطه باید
چنانکه اندکی از نقطه بلند تر بود و مهت آلتی است از جنس برنج ابی بران گشانند
و اگر چشم راست قدح می کنند مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قدح می نماید مهت
بدست راست گیرد و بس سر مهت بران موضع نهد و بگرداند و اعتماد کند بر مهت بقوتی
تمام تا بگذرد و معلوم گردد که جای گشاده در آمد و بدست دیگر ید و انگشت مسبحه پلکهای
چشم و چشم را نگاه دارد تا دیده نتواند گرداند و مهت را تا برابر نقطه بیارد و از و
نگذراند و اگر مقدار کمتر از نیم جو گذرد روا باشد و زمانی صبر کنند و مقصود ازین صبر آسایش
چشم است بس مهت را بآهستگی بگرداند تا از قرینه ببیند که سر مهت بالا آمد
بس در مقابل مهت را اندکی برافرازد و آب را بسر مهت بنشاند چون ببینند که آب نشست
مهت را بزودی بیرون نیارد و نگاه کنند اگر دیگر بار آب باز آید دیگر باره فرو نشانده باشد
که آب غلیظ یا رقیق باشد مشکل توان نشانید و اگر برنج بسیار نماید مهت را تجیانی
باید داشت و مهت تیزی از برگوشه چشم قوت نمودن تا اندکی خون بیرون
آرد و آب را بران خون باید نشانید و چون کحال دید که آب بجای خود نشست مهت
را باهستگی بیرون آرد و زرده تخم مرغ و روغن گل چنانچه مذکور شده بر پشت چشم نهد و
هیچ حرکت نکند و سخن نگوید مگر باشارت و قوفش را از عطسه و عطسه نگاه دارد و اگر

عطسه خواهد آمد یعنی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سرفه آید انکبین جلاب و روغن
بادام میل نماید و بر شقیقه ضماد خنک مخدر نهند مثل صندل و افیون و گلاب و نوع
سوم آنکه اگر چشم خواهد گشود بینه البیضه تخم مرغ ترکند و بر پشت چشم نهند و به بندد
و زفاده باید که بر فوق بردارد و بینه بگلاب تر ساخته چشم را بدان بشوید خفاش
اسیب آن بینه بچشم نرسد و اگر تا روز سیم نگشاید بهتر بود و اگر دوا داده باشند
نشت گذارند چنانچه از همه جوانب او بالین باشد و اگر شادی معقول بار مرکب
روا باشد و چیزی که سیاه بروی او نگذارند و نگاه باشد که بر موضع قدح گوشت فرونی
برآید آنرا بسیار ناخن بر باید داشت و نباید ترسید نوع سیم نزول آب که سبب
درد عظیم که در رسیت شود وجهه آنکه شدت الم اخلاط را در حرکت می آرد و رطوبت
فاسد متوجه چشم گشته موجب انساع مجاری میگردد و علاج صداع نمایند و آنچه در نوع
دوم مذکور شده مداومت نمایند و دیگر علاج خیالات که از معده باشند به حب
ایارج و ایارج فیقرا نمایند و معده را بگلقند و مصطکی و انیسون قوت دهند و اگر معده
گرم باشد بمطبوخ هلیله پاک سازند و بشربت انار و لیمو قوت دهند و اگر معده گرم باشد
و آنچه از دماغ بود به اطریفل هلیله مزیل و دفع بخار نمایند و صندل و گلاب بوی نمایند
و بر شقیقه بمالند و غذا نخود آب بگوشت خفیف سازند **فصل**
بیست دوم در امراض رطوبت بیضیه و این سه نوع است نوع اول در تغیر
رنگ او علامت او آنست که رطوبت از رنگ طبیعی بگردد و صاحب این علت
چیزها بدان رنگ بیند و بیش چشم صاحب او خیالها نماید اگر زرد یا سرخ یا زرد باشد
همان حال بیند یا از میان بود نمایند علاج اسهال نمایند و تقویت سر بروغنها و اطلا

ویره

نزول

و غیره و بیدار و با جلا دهنده مثل جو بهوا و روشنائی کبیر اصلاح نمایند نوع دوم غلظ رطوبت
اگر غلظ اندک بود صاحب او از دور زینک نمی بیند و مو و غیره و جهه این معلوم باشد آنست
که رطوبت بیضیه سخت گشت و قرار ندارد علاج استفراغ بدن بحب قوقایا و غیره به الکحال
و ایارج و شربت ماء العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب از غذاهای
غلیظ و میل نمودن بغذاء لطیف مثل گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب باقی
تدبیر نزول آب نمایند نوع سیم در صفا یعنی خشکی اگر همه خشک گردد علاج ترتیب بدن
بحمام که آب شیرین داشته باشد و روغن بادام و کدو مالیدن و گوشت بزغاله و بره
و ماهی صحرائی میل نمودن **فصل بیست سیم** در امراض رطوبت جلیدیه
و این چند نوع است نوع اول میل کردن جلیدیه بسوی راست و چپ و بالا و پایین
و علامت زوال براست و چپ حول است که یکی را دو بیند و علامت زوال به بالا و
پایین آنست که شئ واحد را دو خیال کند و علاج حول که از جهت استرخا عارض میشود
در صبیان از زود ولادت آنست که بپوشند روی طفل را برقعی تا نظر او راست
مستقیم باشد و بر بینی او نزدیک گوشه چشم صوف کبود یا سیاه گذارند تا به آن
جانب میل او زیاده باشد و حول او راست گردد و نیز شمع در برابر چشمهای او گذارند علاج
احول که در کلان سالی شود از امتلاء عضله استفراغ بدن به ایارج و حب بنفشه و غیره
و عطسه و تدبیر لطیف و در آمدن حمام و علاج حول که از بسیاری استفراغ حادث
گردد شیر و روغن بادام شیرین و ریختن آب گرم و روغنها مثل کدو و بادام در بینی و
سر مالیدن نوع دوم بزرگی و کوچکی سبب بزرگی بسیاری ماده بود و سبب کوچکی استفراغ
و خشکی و تحلیل رطوبت است اگر بزرگتر از مقدار طبیعی شود نور باصره تیره شود و چیزها

و اگر غلظ زیاده بود بعینه
خود مثل ابر که آفت نهاد
می بینند

و این رطوبت هیچ نتوانند
و اگر بعضی خشک گردد و از
رطوبت چشم نکته تر گردد صح

احول

کوچکی تر نماید و اگر کوچک تر شود رطوبت جلیدیه و روح باصره قوی تر و چیزها بزرگتر بیند
علامت این هر دو نقصانیست در چشم علاج تنقیه بدن و پرهیز و تلطیف و طعامها
چرب دیگر اگر تغیر در رنگ او شود علاج استفراغ خلط زاید دیگر تیبیس و انعقاد قوام
رطوبت می باشد علامت بیاض زرقه و علامت انعقاد بطلان نظر و لا برای آنها که نه
دیگر سبب آنکه تفرق اتصال اگر از بیرون و اندرون واقع گردد این را علاج نیست

نزو

شبکوری

فصل بیست و چهارم در امراض که در روح باصره میشود و این دو
نوع است نوع اول عشا و این شبکوری بود سبب او غلظ روح نفسانی و بسیاری
خلط و فضول رویه علامت او آنکه نه شب بیند چیزی و در روز بیند علامت در آنکه
مریض در روز آنست که بواسطه گرمی هوا فضلات را لطیف کند و چون شب آید لطافت
هوای روز نماند و رطوبتها چشم و روح باصره غلیظ گردد هیچ نتواند دید و علت شبکوری بیشتر
سیاه چشم و بزرگ چشم را افتد علاج اگر خون غلبه بود رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن
و حب ایارج و حقنه تیز و تنقیه دماغ بسکنجبین بزوری که در و سقمونیا آمیخته باشند و عطسه کنند بکندش
و فلفل نماید و سوق ارزن و فاو سند آب خشک سازند و کلکند فایده دارد و غذا گوشت
بریان کرده و شراب انگوری کهن فایده گفته اند و جگر بز را کالی رد بز بشند و بر آتش افگنند
و آن تری که از وی حاصل شود بر دارند و از فلفل سوده و نمک هندی سوده بدو بیامیزند و بچشم
کشند و اگر دار فلفل نیم کوفته بر کباب این جگر پاشند تا تری آنرا بچیند بسیار نافع و از فلفل را خشک
کنند و بسایند و در چشم کشند و مرهم و روشنائی و شیاف مرارات کشیدن نافع بود
و عسل با آب باویان چیلهم زند و بکشند و یک ساعت چشم بر هم نهاده دارند و دار فلفل و فلفل
برابر کوفته نیم کوفته بر آبی که از جگر بز بیرون آمده باشد بچشم کشند و کباب از جگر بز و قلیه

بز را بکار برد

عسل

ان خوردن

آن خوردن فایده دارد نوع دویم چهر بفارسی روزکور گویند ضد شبکوری است جهت
آنکه هوای شب قیاس بهوای روز ترا است لطافت هوای روز روح باصره را زیاده
کند و چون روز شود چشم خیره و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر مردمان ازرق و اشهل را
افتد علاج آب انار یا قند گیاب اسپغول بگلاب بنفشه و شیره خرفه سکنجبین و صندل
بگلاب سوده در سر مالند و روغن بادام و کدو و شیر عورت در بینی چکانند و گلاب در چشم گذارند
و در آب شیرین در آیند و چشم در و بکشایند و غذا گوشت مرغ که در شوربای آن نخود نیم کوفته و اندکی
اگر او کشنیز تر یا خشک و قدری آب انار ریزند سازند و کاهو حیل نمایند و بسیار مردم که در روشنائی
و هوا باشند و روشنائی نظر او بیشتر بر برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود از دور بتواند
دید آنچه از نزدیک بیند نیک نتواند دید و در وجه نگاه کند سفیدی بر رنگ آن غالب بیند
علاج جامه ازرق پوشیدن و مقنعه سیاه پیش چشم آویختن تا نظر او پیوسته بر آن افتد

ضعف بصر

فصل بیست و پنجم در ضعف بصر و این چند نوع است نوع اول ضعف
بصر که از سوء مزاج سرد بی ماده شود و علامت او آنست که در چشم خود نقصان بیشتر از ایام صحت
یابد علاج تبدیل مزاج دماغ بغذاها گرم شل نخود آب که در و دارچینی و زیره و خولنجان بود
و مطبخینه و قلیه که در و قوت زنجبیل و دارچینی باشد و روغنهای گرم در سر و بینی مالیدن و کندش
و فلفل بوی کردن تا عطسه آرد بابونه و بنفشه جوشانیدن و سر بر بخار آن داشتن و شیاف
اخضر و اصفر کشیدن و دارچینی و روح فایده دارد و در چشم گذارند و وقتی که نرم کوفته باشند

ضعف بصر از سردی

و برگ حنا را با شراب بجوشانند و بر چشم گذارند **نوع دویم** ضعف بصر که از سوء مزاج سرد با ماده
بود علامت او آب رفتن چشم و بعضی خواب زیاده گردد و چشم بزرگتر از آنچه در ایام صحت
بود علاج تنقیه دماغ حب بنفشه و ایارج و غرغره و با سلیقون و روشنائی کبیر کشیدن و اطریفل

کثیرا لحتیا ز نماید و بلیله پرورده و اطریفل صغیر نیز فایده دارد نوع سیم که از سوء مزاج گرم خشکی پیدا شود علامت او آنست که چشم لاغر و فرو رفته باشد و کمی آب چشم و بینی علاج روغن بنفشه بادام و کدو در بینی مالیدن و کف دست و پا چرب کردن و شنیقه نیز و غذا او غذا اینکه زیاده میل نمودن و بحمام آب شیرین در آمدن و چشم در آب شیرین گشودن زمانی طویل چند نوبت و بخور آب کاهو بچکانیدن تا در سیر و قروحی که در چشم باشد دفع نماید و اگر یبوست و حرارت ملاحظه نماید مسهل نیز آب بنیز میل نماید نوع چهارم ضعف بصر که از مادهٔ دموی کم شود علامت او سرخی چشم و دموعه بسیار

علاج فصد و اسهال بخیار شنبر و آب انار ترش و برود حصرم و توتیای پرورده و آب انار ترش بجوشانند تا نصف او بماند بقدر عشر آن عسل آمیخته نماید و در آفتاب بیست روز بگذارند و بعد از آن در چشم کشند و گفته اند اگر مداومت بشلغم خام و پخته نماید هر چند در چشم او ضعف شده باشد باز بحال آید نوع پنجم ضعف چشم که بسبب معده بی آنکه علتی در چشم بود علامت او آنکه نباشد و اینی و باطل کردد و وقت گرسنگی علاج تنقیهٔ معده بر اطریفل طعام باشد و تقویت بجوارش که موافق بود نوع ششم ضعف بصر که حادث میشود و شبانه را از جهت فساد رطوبت و بسیار بخار بد و ضعف مزاج دماغ این علاج کم دارد و علاج نماید که تا زیاده نشود به تنقیه دماغ بحب ایارج و اصلاح غذا و شیاف و کف دریا و سرمه و توتیا و روشنایی که وجهه دارد کشند نوع هفتم ضعف بصر که از تکدر رطوبت بیضیه شود علامت او آنکه در پیش چشم پرده ملاحظه نماید و نظر او باسمان زیاده باشد از آنچه بزمین نگاه کند و این تکدر از بسیاری خلط سودای و از فرط مجامعت و سوء تدبیر در صوم و نوشیدن و آشامیدن میشود علاج استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج بتدبیر طعام نوع هشتم که از تکدر رطوبت جلیدیه شود علامت آنکه این تکدر بسبب کوری چشم اکثر میسازد و چال آنکه از آب که نزول کند و از انتشار علامتی

بنت

طلات

بنت فرایل میشود این علت بزوال که هم الحی خلطا از دماغ علاج استفراغ سودا او اجتناب از غذاهای غلیظ و نگاه کردن درختهای باریک و آب روان و سبزه و قدمها را بروغن بادام و جزایی بر مالیدن و بینی و بس کوش بروغن بادام چرب نمودن و غذا گوشت مرغ و تیهو و کبک و ماهی سازند و از تعب و مباشرت ملاحظه نمودن فصل بیست و ششم در ورم اجفان جرب

که در جفن میشود و این چند نوعست نوع اول در جرب و این درشتی ایست که حادث میشود در باطن جفن و سبب او رطوبت روبه شورست که می آید بجفن و بیشتر این مرض بعقب رمد که خطایی در علاج او شده میشود و این خشونت چهار است ضعف اول جرب اندک یعنی خفانی باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک آمدن گیرد علاج فصد قیفال و حجامت اگر مانعی نبود از فصد و اسهال بحب بنفشه و ایارج و اگر بیشتر از اسهال ادویه تیز کشند در چشم ورم کم میشود و بعد از استفراغ پلک برگردانند و قرور اصفر و ابیض باشند و چشم را بشیاف احمر لین یا باحجار و حک نمایند و روشنایی و باسلیقون کشند و بحمام روند و در چشم شادنج فایده دارد و اطریفل کشنیزی با سکنجبین غذا گوشت مرغ که در آب انار اکرا او نخود نیم شکسته و کاهی ماش مقشر و اندک کرنج باشد نماید و دارچینی و اگر کمی بیاشند زعفران فایده دارد و اگر سوزش و التهاب تسکین گرفت باز بشیاف احمر لین و اغبر و اگر به تنها نشود دیگر علاج نماید مثل باسلیقون ضعف دوم که درشتی قوی تر باشد و با اشک و بسیار علاج تحت فصد و اسهال بس پلک بشیاف احمر حاد و اخضر بخار نیدیا باسلیقون کشند و اگر از این شافها حرارت شود بشادنج عدسی بخارند زیرا که شادنج را در درشتی چشم فایده تمام است و اگر جرب از حرارت بسیار بود و بادویه تند ریش گردد دارو نرم خشک و لعابها بکار دارند و گفته اند که سزاوار نیست تراشیدن جرب مگر ضرورت باشد که از ادویه اصلا فایده نرسد جهت آنکه از تراشیدن

دردی عظیم حاصل میشود و بسبب الم او بسیار رشح بر چشم میکرده و در بر مرد ونشاسته و شیاف
ابیض او را باید داشت جهة انکه اینها جرب را زیاده می سازند و بتجربه معلوم شده صنف
سیم از جرب انکه قوی تر از دوم و اعراض بیشتر و هر گاه پلک را برگردانند شکاف چون
شکاف که در پوست انجیر بود و بدین سبب این را تینی خوانند علاج فصد از دست و رگ پیشانی
و گوشه چشم کشودن و تنقیه بدن بحب ایارج و غیره و پلک برگردانند و بقند یا کف دریا
حک نمایند تا جای لخت الثت انکه در اول بوده بر سر بس ذیره و نمک بخایند و آب از ادر چشم
چکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آمیخته بر پشت چشم گذارند و بعد سه روز شادنج
مغسول کشند و دو روز اقلیمیا کشند و شیاف احمر لینی گاهی مداومت نمایند و بحمام در امدن نفع
کلی دارد و غذا لطیف و سبک باید خورد و صنف چهارم صعب تر از هر سه قسم بود و قوی تر و هر گاه
پلک برگردانند درون او سیاه و تیره و خشک بود علاج تنقیه بدن بایارج چند نوبت
و فصد و حجامت و غرغره نمودن و پلک خاریدن چنانچه در صنف سیم مذکور است و هر بامداد
بحمام رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و بباید دانست که هر گاه جرب کهنه شود هیچ تدبیر بهتر از تراشیدن
با آهن مشابه مصواب بغد کفایت بود و از پس هر خاریدن اغز کشند **نوع دویم**
در برده و تحجر و این صلابتیست که در ظاهر جفن از ماده غلیظ میشود و فرق میان تحجر و برده آنست
که ماده تحجر غلیظ تر از برده می باشد علامت برده آنست که گرد باشد مثل ژاله و جفن برد نیست
و علامت تحجر صلابت علاج برده آنست که جاوشیر و اشق بسرکه حل سازند و بر آن موضع طلا
نمایند اگر بدین تحلیل یافت فنعم و الا بشکافند و برون آورند و بر آن موضع زرور اصفر ریزند و
علاج تحجر آنست که یک هفته باب گرم بپالند اگر تحلیل یافت و الا بگذارند و بر آن موضع
مرهم داخلیون و اگر تحلیل نیابد بس بشکافند و بشوار ازند آنرا بناخن بگیرند او زند چیزی

تره

ابعر

وسبک ثبت واگر تازه بود
خوب لسان الحمل وخاد
خاریدن والخ طبیب
بلکم شسپهم

مثل غدد

مثل غدد و **نوع سیم شعره** و او رقیست که ظاهر میگردد در حرف جفن بعینها نزد منبت شعر
سبب او ماده خون سوداییست که مجتمع شده در جفن علاج فصد و اسهال و طلا از شیاف
ماهیشا و گل ارمنی نرم کوفته به آب کاسنی سازند و اگر صبر و حضض درین طلا اضافه سازند شاید
و از موم و روغن مغز قلم گاو یا چربی مرغ و بط مرهم سازند و بگیرند سر مکس را و در ان موضع مالند
و تا آن گرم شب و مرتبه گذارند و مرهم داخلیون فایده دارد و اگر ورم به اینها تحلیل نیابد بمنج او را
بناخن بگیرند قطع نمایند یا بمقراض بردارند و بگذارند تا خون او زمانی برود و بعد از ان قرور احمر
بر او پاشند **نوع چهارم شعر زاید** و منقلب در جفن سبب پیدا شدن او از بخار ردی که متولد
میگردد از رطوبات عفن مجتمع در جفن علامت شعر زاید آب رفتن چشم و مشاهده بر امدن آن
موی مخالف است مر موی طبیعی را و علامت انقلاب شعر بر امدن مویست مایل بسوی
اندرون چشم علاج برده و تنقیه بدن و دماغ و بلوسیدن عنبر دماغ را قوت دهد جهة انکه
رطوبات غلیظ دفع می نماید و روشنایی گیرد با سلیقون و شیاف احمر لینی و شیاف دیگر که نافع
است مر علت او جرب و حکه و سبل و سلاق و سوزش چشم راصفت آن زنگار دو
درم صمغ عربی اشق از هر یک درهم قلیا و ذهب افیون از هر یک نیم درم نرم کوفته به آب
سنداب شیاف سازند و اگر موی زاید را بگیرند و موضع آنرا بخون شادر بمالند و خون ضفدع کبود و خون
بکمس سگ و خون کنه سگ و خون به بهم آمیخته در محل که موی زیادتی گرفته اند مالیدن فایده دارد
و کف دریا نرم کوفته بلعاب اسبغول طلا سازند موضع موی را که خشک سازد و موی نروید دیگر
بچهار طریقه علاج نمایند به الصاق و کی و ضماد و تشر چنانچه هر یک مذکور میگردد طریقه
اول که الصاق گویند موی زیادتی را بموی طبیعی بصمغ یا کتیرا حل کرده برده بهم چسبانند
با انگشت و آن مقدار نگه دارند که صمغ خشک گردد و طریقه دوم را کی گویند که آن داغ

شعر زاید

کبود

داغ کرده

کردن پنج مولیست مویهای زوائد را بر کنند و آلت داغ سوزنی زرین باشد سرش چون سر سوزن کج
سر جوکمان در او آورده پلک را بر گردانند و روی دیده و زیر پلک خمیر بر نهند و سوزن را سرخ
ساخته بر موضعی که موی زوائد کنده اند داغ نمایند و زیاده از ده موی بهر نوبتی بجنس داغ
نشاید کرد و از پس داغ سفیده تخم و روغن گل بر موضع داغ گذارند تا اثر ریخ آن زایل
نگردد و داغ دیگر بکنند بدین ترتیب الخ تا شد و داغ کنند و طریقه سیم خیاطست که آن دو حلقه
باشد بگیرند سوزنی باریک و از موی باریک تار دیگر نهند هر دو سر موی در سوزن کشند و میان
موی چون حلقه بیرون باشد و یک تار موی دیگر درین حلقه کشند و موی دویم دو تو کنند
چنانچه حلقه بیرون موی زوائد را در حلقه این موی کنند و سوزن برفق بکشند تا موی زوائد
بیرون آید و اگر موی زوائد بگیرند و اگر بار دیگر سوزن باید زد سوزن باریک سوزن بر همان
موضع نباید زد هم در پهلوی آن زنند و طریقه چهارم تشمیر است و این سه قسم است
قسم اول از تشمیر آنست که طبیب بیمار را در پیش خویش بخواباند و مژه پلک بالا را
جب بگیرد و بکنج میل پلک را بر گرداند و رشته به سوزن باریک در کشند و سوزن تنها
از اندرون پلک بسوی پشت پلک آرد آنجا که میان پلک است و اگر بعوض رشته
بند بگیرد بضاره که جهنگ گویند بردارد و بسوزنی یا بضاره سر جای نشان کنند و بیرون
و احتیاط باید کرد تا از پوست بیرون و سر جایکه بسوزن بدوزد و گره نزنند و لحیانی
کاه دوز دیس فرو را هوا بامرهم کافوری یا سفید برجراحت نهند قسم دوم از
تشمیر آنست که پشت پلک بدو انگشت یا بضاره بردارد و دو تخته باید از دو پلک سبک
و تنگ بر اشتند و آن مقدار که می باید بردید از پلک در میان این دو تخته نهند و بر دو سر
تخته به بندند و چنانچه پوست پلک در شکنجه شود چو غذا برو نرسد و در مدت ده روز کم

یا پشش

تنزو

بکچیزران

بضاره

یا پشش سیاه و مرده شود و بیوفتد و زحمت بدین نیابد و قسم سیم آنست که طاقت دو سه لای
ندارد و نتواند شنید او را بدارو روی تیز تشمیر کنند و آن چنانست که دارو تیز بسر میل بگیرند
و بر پشت پلک بر محلی که تشمیر می باید کرد گذارند و در ساعت ورم نماید و اگر ریش بر آید دارو
از روی دور سازند و یک ساعت آسایش دهند و دیگر بار دارو گذارند تا جراحت کرده
و گذارند تا سیاه شود و خشک ریشه بند و پس دارو را بشویند و موم روغن طلا کنند و اگر جراحت
افتد مرهم اسفیداج طلا کنند تا درست شود و اکثر طبیبان بدین علاج رضا ندهند جهت آنکه اگر
الم سواد متوجه چشم گردد ضعف دارو یا تیز آهک آب نارسیده ده جزو نوشادر جزو بوره
دو جزو آب صابون دو جزو و دارو را بدین آب بسازند و بکار برند و شعر منقلب اگر چه موی
زوائد باشد و ناهموار رسته باشد و به اندرون دیده شکند این را انقلاب شعر گویند اشکل
از چشم دو بیان گردد اعراض موی زوائد ظاهر گردد علاج او کندن است و بعد از آن
طلا نمودن صمغ و چبابند (?) و کندر و جماعت (?) مذکور گشت و خاصیت به انغی (?) آنست
که موی زوائد بکنند و [illegible] بمالند موی بر آمدن باز دارد و گفته اند که موی زوائد و شعر منقلب
هرگاه بسیار باشد تشمیر باید نمود **نوع پنجم** در ریختن مژه چشم و این چند صنف است
صنف اول که حادث گردد از فساد غذا از جهت آنکه مخلوط بصفرا و سودا شده علاج استفراغ
و تعدیل مزاج و بجز لاجورد در چشم کشند جهت آنکه خلط بد که در پلک است به بر طرف می سازد و موی
می رویاند و شادنج عدسی مغسول کشیدن فایده دارد و صنف ثانی که از سبب عدم غذا شود
و می باشد بعقب امراض حادث صعب علاج تدبیر مرطب از غذا و شربت و ترک استفراغ و
سلیقون و روشنایی کشیدن صنف سیم که از کثرت رطوبت شود علاج استفراغ بلغم بحبوبات
و ایارجات و بر وجهیکه مناسب است صنف چهارم که حادث گردد از جهت آنکه غذا ب

جهانبول

انتشار الهدب

بحرطوبات

خلط غلیظ شور سد و این از جنس داء الثعلب بود بجذب انواع بروشنایی و باسلیقون
و بر دو حصرم و شیاف اخضر کشیدن فایده دارد و این کحل پاشیدن موی و غلظ اشفار
بر طرف میسازد بگیرند دانه تر هندی را و در دیک سفالی نهند و سر دیک بگل محکم سازند و در
آتش گذارند تا آن وقت که گل خشک گردد بعد از بیرون آرند و بکوبند و بیخته استعمال
نمایند و اگر موی ابرو ریخته باشد و یا سفید برآید علاج تنقیه و برگ شقایق کوفته بروغن زیت
یا پیه خرس بمالند و فندق سوخته با پیه بز طلا سازند موی را سیاه گرداند و اگر موی ابرو
به پیه بط یا خرس یا بروغن زیت یا روغن دیگر و بر ابرو طلا سازند برویاند **نوع ششم** در قمل
جفن و حدوث این از حرارت و رطوبت غیر طبیعیه بود علاج تنقیه بحب صبر و اگر
احتیاج زیاده شود حب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و غاریقون و غیره
و اجتناب از اغذیه غلیظ کثیر الفضول و غذا گوشت بزغاله و مرغ و کبک و گوشت بلکه
بر آب شور و طلا نیز اوند طویل و مرزم کوفته بروغن گل طلا دیگر میویزج جزو و صبر بوره از
هر یک نیم جزو نرم کوفته بسرکه در جفن مالند یا نمک بوره و یا بوره و میویزج نرم بکوبند و بسرکه
یا میل بلکه را بر کرانند و ادویه را بالا قمل که بشپش است بمالند **نوع هفتم** در ربیخ و این
ورمیست کرم که حادث گردد در جفن و این علت کودکان را بسیار واقع شود بسبب ضعیف
چشم ایشان و این اضعاف است ضعف اول که از غلبه خون شود و علامت او آنکه
در زیر بسیار است که این ورم شق گردد و خون بسیار از وی بیرون آید علاج فصد اگر کلان
باشد و مانعی نبود والا حجامت بر میان دو شانه یا بر ساق و بستن پارک پیشانی و اگر مریض
طفل بود فصد نکرده بنهند و اصلاح غذا او بر چشم زرده تخم مرغ با روغن گل گذارند و شیر
عورت و چیزی تا سه روز نگذرد در چشم نگذارند و در روز چهارم ذرور ابیض و بعد

شتره

در ربیخ

ازان فرو

ازان ذرور صفرا و ضماد از آرد جو و عدس و پوست انار و گل سرخ بکوبند و بجوشانند
و بروغن زرد یا گل بر چشم گذارند ضعف دوم که حادث گردد از ماده صفرایی تیز علامت
او سوزش و خارش و زردی رنگ علاج استفراغ و اصلاح غذا او بر چشم گل سرخ و عدس
و پوست انار برابر آرد ساخته بشیر عورت بر چشم نهند و چشم بر گردانند و شیاف احمر لین
و امثال کشند ضعف سیم که حادث گردد از رطوبت شور و لازم اوست خاریدن و کمی
ناخنه این را سلاق علاج تنقیه بدن از بلغم و منع گریستن جوشانده سماق بگلاب تر ساخته
آب آن را در چشم گذارند و ضماد از پیه انار کوفته سازند و گل سرخ و عدس مقشر و گلاب
و هر روز بحمام روند و نفع دارد سلاق را شیاف سماق صفت آن سماق را در آب
بجوشانند تا غلیظ شود صاف نموده بر صاص مغسول جزو کافور ربع جزو کثیرا سدس جزو
بطبیخ سماق شیاف سازند بلکه را بقند سرا بشویند حضض و اقاقیا و شب یمانی کوفته
در چشم پاشند و اطریفل میل نمایند و غذا نخود آب **نوع هشتم** شرناق و این جسمی
فرو یابست خاص بجفن اعلی سبب او جسمی شحمی لزج شبیه بسلعه علامت او آنست که
پلک ستبر شود و آب رفتن و این و روشنایی آفتاب را کمتر تواند دید و عطسه بسیار رو این
علت خداوند نزله و زکام را بود علاج فصد و حجامت و تدبیر لطیف و اگر مریض دستکاری را
را مکروه دارد علاج نماید بدین طلا صفت آن صبر شیاف مامیثا اقاقیا مر پیه اندک
زعفران ادویه را کوفته به آب آس آمیخته بر جفن طلا سازند و ذرور اصفر بپاشند و اگر نیک
نشود علاج عمل دست بکار برند **نوع نهم** ... و این حالتیست بلکه است بر پلک که بر شود
چشم حرکت نماید و بزحمت گشاید و در دو سر ... و پوست جرک چشم و این را
بپوست عینی میگویند علاج ترطیب بدن او وقت حمام و تغریق سر بروغن بنفشه بادام

سلاق شیاف سماق

شرناق

وکدو و آس و بر چشم سفیدهٔ تخم مرغ با روغن گل گذارند و لعاب حلبه و کتان چشم را نرم
دارد و در آبی که در و حلبه و اکلیل الملک و نیلوفر و بنفشه جوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند
و جزئی صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و لعاب اسبغول با شمع و روغن گل فایده دارد و اگر در بدن
ماده باشد تنقیه بدن و غذا از خفیف **فصل بیست هفتم** در امراض
که در گوشهٔ چشم شود نوع اول در حکه و حرقت یعنی خاریدن و سوزش در گوشهٔ چشم شود
سبب او ماده تیز است که می ریزد و به کنج چشم علاج آب گشنیز با روغن گل گذارند
و برود حصرم که مذکور میگردد بر موجب توتیا و زرد چوبه و دار فلفل و پوست هلیله کابلی
از هر یک یک درم مامیران چهار درم نمک اندرانی یک درم جمله را کوفته و بیخته با آب غوره چند نوبت
پرورده نمایند و در چشم کشند و تنقیه اگر ضرورت است نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ و نشاسته با گلاب
آمیخته بر چشم نهند **نوع دویم** غده یعنی گوشت زیادتی در گوشهٔ چشم و سبب فضلهٔ غلیظ
که جمع گردیده در گوشهٔ چشم علامت آن منع فضلات چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر
در کنج چشم بماند منجر بغرب میشود و علاج استفراغ بدن از خلط غلیظ و با دویه حاد اصلاح غده
نمایند مثل باسلیقون و روشنایی و شاف زنگار **نوع سیم** در سیلان و دمعه است یعنی
آب رفتن از چشم و اگر سبب بریدن گوشهٔ چشم یا ماده در آن بود هیچ علاج ندارد
و اگر از جهت نقصان گوشت گوشهٔ چشم که ادویه تیز بسیار کشیده یا جراحت درشت چشم را علیه
مالیده یا اکحال حاده یا حمیات گرم و ورم دماغ بود و علاج شافی که گوشت چشم برویاند بر موجب
مر شاف مامیثا از هر یک دو مثقال شب یمانی ربع مثقال کندر مثقال نرم کوفته بشرابی که در او
نبک جوشانیده باشند شاف سازند و این شاف نیز غالب است فلفل هلیله زرد و سرمه از هر یک
درم نمک هندی نیم درم دار فلفل دو درم نرم کوفته به آب سماق شاف سازند و اگر حرارت

غالب

حکه
برود حصرم
غده یعنی
سیلان

غالب بود این کحل مناسب است شاف سنعول توتیا مغسول مامیثا از هر یک درم لولوء
سفید انزروت یک نیم درم شاف مامیثا و صبر ربع درم شاف سازند بگلاب یا سماق و سر او در
هفته دو بار تراشند و محاجمت نمایند و طلا از غبار آسیا و کندر و کنار و نمایند و اگر عضله
چشم ضعیف بود برود حصرم و روشنایی و شاف اعلائی که مذکور میگردد بر موجب
توتیا ده درم فلفل و دار فلفل از هر یک پنج درم زعفران درم کثیرا پنج درم نمک هندی دو درم
پوست هلیله زرد درم نشادر درم زردچوبه و مامیران از هر یک شش درم شاف مامیثا هفت
درم نرم کوفته چند نوبت با آب غوره پرورده نموده بعد از آن شاف سازند **نوع چهارم**
در غرب و این اماس است در گوشهٔ چشم میان بینی و چشم هرگاه سر کند غرب گویند و اگر
دست بر او نهند ریم بیرون آید و تنگ شدن او مشکل باشد چرا که دایم در حرکت و گوشت
نرم و تر دارد بدین سبب ناصور گردد و گاه باشد که از درون بینی سر کند و ریم از بینی بیرون
آید علاج رگ قیفال گشایند و مسهل و اصلاح غذا و تقویت معده به گلقند و انیسون و اطریفل
صغیر و اگر بشوارند و قطره از این شاف چکانند و او را خشک گردانند صفت آن انجبار مصطکی
انزروت خون سیاوشان کلنار [illegible] از هر یک مثقال زنگار ربع مثقال کوفته و بیخته
آب [illegible] باگلاب شیاف سازند و آنرا بشوارند و شیاف را با آب حل نموده قطره
چکانند و بخواب روند و بعد از آن دو قطرهٔ دیگر گذارند مدت یک هفته چنین سازند تا ناصور
روی بصحت آرد و اگر ناصور قوی باشد داروی بولس سود دارد صفت آن خلید حلزون
و صبر و مر [illegible] برابر بسایند و بر آن موضع نهند در قانون شیخ بو علی گفته که حلزون جانوریست
چون کرمی در میان تره و بجلد گیاه گردد و بر [illegible] بدید آید و آن صدف را بعضی
شهرها ناخن دیو گویند و حلزون آنست و اگر سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید نخم دوا

شاف علائی
غرب
حلزون

بکوبند و خمیر شیر عورت نموده و اندکی زعفران آمیخته نمایند و بر [illegible] نهند نرم کرده و
و مغز بادام میده کرده و کندر با شیر عورت بر [illegible] گذارند ریم بیرون آید و بعد از آن فتیله هم
زنگار آمیخته نهند و این ذرور نمایند تا خشک کرده و عفص زرد و صبر زرد و انزروت
پوست کندر سوخته شیاف مامیثا برابر بگیرند کوفته و بیخته بکار برند و اگر استخوان
تباه شده باشد علاج آنست که بتراشند تا پاک شود بعد از آن شادنج مغسول و ذرور
مذکور بپاشند و مرهم گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند آهنی بشکل میل بسازند سر او مجوف
ساخته آنرا در آتش گذارند تا سرخ شود پس گرد او را خمیر گیرند بعد از آن داغ کنند و مرهم
اسفیداج علاج نمایند و جرو کندر سوده بر جراحت بیگذارند خشک می سازد و ریم آنرا
می برد باذن الله تعالی و تقدس **باب سیم در امراض**
گوش و مشتمل است بر شش فصل فصل اول در درد گوش و این چند نوع است
نوع اول دردی که حادث گردد از گرمی مزاج ساذج سبب او بسیار در آفتاب بودن
یا نزدیک درد سر و راحت یافتن از هوای سرد علاج بنفشه بادام و نیلوفر و کدو ...
روغنها شیر گرم در گوش چکانند یا آنکه سی درم سرکه و ده درم روغن گل بهم بجوشانند تا سرکه
برود و روغن بماند یک دو سه قطره شیر گرم بچکانند و اگر درد عظیم بود به مرتبه که طاقت نماند
شیاف ابیض با افیون حل کرده یا اندکی افیون یا شیاف مامیثا بر روغن گل آمیخته
شیر گرم چکانند و بسیار ازین ادویه در گوش نگذارند که موجب ثقل آن گردد و روغن
خلاف با اندکی سرکه فایده دارد و سفیده تخم مرغ و آب کدو با روغن گل و آب حی العالم
چکانند و شیر عورت چند نوبت چکانند و سزاوار آنست که طبیعت را به آب تمر هندی
و آلو بخارا نرم دارند و شربت بنفشه و شربت نیلوفر نرم سازند و شیره خرفه و سکنجبین میل نمایند

درد گوش

آتش غلبه نشستن و از آنها
عموم گذر کرد لذا علامات
گرمی روی و سر و اندکی [illegible]

و غذا ماش مقشر با عدس مقشر و آب مرغ با اسفاناخ و کشنیز و [illegible] آب تمر هندی
و اگر طبع نرم بود آب لیمو و سماق و آب غوره و انار نوع دویم درد گوش که از سوء مزاج
سرد ساده شود سبب او از هوا سرد بسیار بودن و در آب سرد در آمدن علامت
او احساس سردی در گوش علاج چیزهای گرم در گوش چکانند مثل آب [illegible] سداب و آب
پیاز و سیر و آب بابونه و مرزنجوش و بادیان و زیره و روغنهای گرم مثل روغن زیت
و بادام تلخ و روغن سداب با روغن گل که در و سیر پخته باشند یا قوی تر اگر خواهند
روغن جند بیدستر و روغن فرفیون و مداومت حمام گرم و شراب کهنه کهنه انفع است.
و [illegible] بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و جند بیدستر و اندکی افیون در روغن
زنبق یا روغن گل حل کرده در گوش چکانند و جمیع آنچه در گوش میگذارند باید که نیم گرم
باشند غذا گوشت مرغ یا گوسفند چه الا که در آب آن نخود نیم شکسته باشند و دارچینی
و زیره و قلیه و مطبخه و گوشت بریان کرده نوع سیم درد گوش که از غلبه خون بود علامت
او سرخی روی و گرمی در گوش و گرانی سر و پیشانی در محل سجود علاج فصد قیفال و اگر مانعی بود
از فصد حجامت نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و اگر قوی تر خواهند حب صبر و روغنهای
[illegible] کرده گرم چکانند مثل روغن بادام و غیره و اگر تسکین نشود و از جهت دانه یا دملی که در گوش
شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو با شیر عورت در گوش گذارند گرم تا پخته
سازد و پیه بط و مرغ یا روغن گل آمیخته چند کرت چکانند و بنفشه خشک و بابونه و آرد
جو و گل خیرو همه را کوفته با روغن گل آمیخته چند کرت بچکانند و بنفشه خشک و بابونه
و [illegible] یا روغن بادام هر جائی که درد بود در بر تمام آن جانب شیر گرم گذارند نوع چهارم
درد گوش که از غلبه صفرا شود علامت او درد زیاده و سوزش و التهاب و خلیدن به حوالی

درد گوش دموی

درد گوش صفراوی

علاج اسهال صفرا بجهار شربت مطبوخ هلیله و بعد از اسهال ادویه که در نوع اول مذکور شده و از باد و بلغم گرم که در گوش ساکن میشود علاج تلیین طبیعت و چیزهای سرد در گوش چکانیدن مثل شیر و روغن کدو وغیره و تناول چیزهای سرد و باقی علاج آنکه در صداعی که از باد گرم بود مذکور شد نوع پنجم درد گوش که از جهة باد گرم که از معده مرتفع شود علامت سوزش معده و عطش و راحت یافتن از آب سرد علاج لطریفل صغیر و سکنجبین و آب غوره و کشنیز خشک و قند جهة دفع بخار از سفوف سازند و تنقیه نامیشا بروغن بادام و اندک سرکه کهنه بهم آمیخته در گوش چکانند و از باد غلیظ که از معده برود می باشد علامت او غثیان و امتلاء بعد از آب و صداع اندک علاج تنقیه معده بقی و اسهال بلغم بحب ایارج و تقویت معده به گلقند که درو مصطکی و افسنتین و بادیان باشد و جوارش عود وغیره فایده دارد و تقویت سر و گوش بروغن گل و زیت وغیره

نوع ششم درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود و از فضله سر که در پرده است به سوی گوش‌ها آمده علامت او آنست که گرانی در گوش یابد و آوازها در سر علاج تنقیه بحب قوقایا و ایارج و غرغره بسکنجبین و آبکامه و سکنجبین عسلی با ایارج و روغن نار دین و قسط و روغن ترب برین وجه سازند آب ترب سی مثقال با هفت مثقال روغن زیت یا ده مثقال روغن گل بجوشانند تا روغن باقی بماند و آب برود و نیم گرم چکانند سه قطره و بسیار باشد که کسی را سرما رسد و باد سرد بگوش رود و درد کند و دو شراب خوردن عادت دارد و شراب خورد و بخسبد چون بیدار شود الم تمام زایل گردد و روغن گل که در و اندکی افیون بشیر آمیخته چکانند فایده دارد و اگر ماده سرد بود زهره گاو با روغن خیری یا روغن بادام بجوشانند و سه قطره چکانند **فصل دویم** در اماس که در بن گوش و در آنجا شود

درد گوش از باد غلیظ

اماس گوش

که خطرناک و بیشتر آن مهلک است علامت او گرانی گوش و عظم درد و گاهی تب بود علاج فصد قیفال نمایند و اگر مانعی بود از فصد حجامت سازند و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله صفرا و محرق دهند و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل وغیره در گوش چکانند و بزر عورت و روغن نیلوفر فایده دارد و بن گوش به آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب کاهو ضماد جو طلا سازند و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو با شیر عورت چکانند و اگر درد تسکین نیابد روغن بنفشه بادام و روغن و روغن گل و روغن کاهو ضمادات و اگر از جهت کثرت ماده ورم میل بجانب گوش نماید این ضماد که ازاله ندارد با قلی آرد جو از هر یک جزو نیلوفر بابونه و اکلیل الملک بنفشه و بیخ خرزه از هر یک نیم جزو ادویه را کوفته و پخته به آب عنب الثعلب و روغن بادام یا روغن گل نیم گرم نهند و اگر ورم سرد بود روغن بادام و گل و شیر عورت در گوش چکانند و به ورم مرداسنگ علاج نمایند و غرغره از آب غوره و سماق و آب انار یا مربی میل نمایند **نوع دویم** ورمی که در گوش از خلط صفرایی شود علامت او زیادتی حرارت و سوزش با سایر علامات صفرا علاج تنقیه بدن بجهار شربت و مطبوخ هلیله و اصلاح مزاج و روغن‌ها که مذکور شده در گوش چکانند و در خنکی مبالغه زیاده از قسم اول نمایند در غذا و ادویه **نوع سیم** ورمی که از غلبه بلغم شود در گوش علامت او گرانی و تمدد و درد اندک و لذت یافتن بچیزهای گرم علاج اسهال طبیعت بمطبوخی که مقوی باشد یا ایارج و تربد و غاریقون بود یا بدین حب ایارج فیقرا درم تربد و غاریقون از هر یک ثلث درم سقمونیا نصف درم کوفته حب سازند یک شربت بود و گلقند سکنجبین میل نمایند و روغن فرفیون و روغن [illegible] چکانند و گرد گوش با دوای گرم مثل بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته نیم گرم طلا کنند **نوع چهارم** ورمی که از سودا شود صلب می باشد و بود ورم گرم برکاه چیزهای سرد

درد گوش صفراوی

ورم از بلغم

ورم از سودا

گذارند جلب میشود علاج آنست که محللات مثل چربی بط که در روغن گل گداخته باشند
گذارند ضمادی که اماس بن گوش را بنشاند پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یک پنج درم هر دو
را بگدازند و پنج درم پشک گوسفند نرم کرده آمیخته نموده بران جایگاه نهند و سر را با آب
گشنیز سوده بمالند **فصل سیوم** در سیلان چرک از گوش از جهت
بثوری که در وی بود یا ورم دموی که در اقصی گوش بود یا ورم دماغ اینها سبب رفتن چرک
میشود علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و اصلاح تدبیر و روغن گل و شیر عورت را در گوش
چکانند و بشویند به آب عسل دو سه نوبت و فتیله بعسل آلوده به انزروت آمیخته در گوش نهند
و جرم مرو کندر و فوفل سیاه و شان نیز مناسب است یا فتیله از مرهم زنگار یا عسل مالیده
در گوش گذارند اگر مرض دیر مانده شده باشد بر فتیله عسل اندک زنگار پاشیده در گوش نهند
و اگر زهره گاو و یا اندکی سرکه و عسل آمیخته در گوش چکانند و آنچه در گوش چکانند باید که نیم گرم باشد
صفت مرهم [illegible] چرک از گوش عسل ده درم سرکه کهنه بیست درم بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن
دو درم زنگار کوفته مخلوط نموده فتیله بدو آلوده ساخته در گوش گذارند صفت مرهم ابیض که مرداد
نافع است جهت حرارت بسیار و جراحت که در اعضا عصب بود اسفیداج رصاص پنج درم
خشک شش درم موم سه مثقال روغن گل دوازده مثقال مرهم ساخته در گوش و بر جراحت نهند
فصل چهارم در گرانی گوش و باطل شدن آواز و این چند نوعست نوع اول
که حادث گردد از صفرا که بخارات بر سر برود و علامت او گرمی رو بود و سرخی و تلخی دهان علاج
استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مداومت حمام و آب انار معصور که با پوست پخته باشند
بسرکه در گوش چکانند و روغن گل و کندر فایده دارد نوع دوم که از خلط غلیظ که بلغم حاصل گردد
علامت او گرانی در محل سمع و بی الم بود و علامت مزاج بارد علاج تنقیه به قوقایا و حب

جربابا

سیلان چرک

طرش

جربابا بابونج دو نوبت به آبکامه و فیض یا ایارج و سکنجبین عسل و روغن شبت یا روغن سداب
که در وی چند بیدستر حل کرده باشند بچکانند و روغن بادام تلخ با زهره گاو یک قطره یا دو قطره و آب
شبالو و برگ تره خاصیت تمام دارد و از نهاد و جمیع آنچه در گوش گذارند باید که نیم گرم باشد و اگر
و شب حب الغار و فرفیون و عاقرقرحا از هر یک مثقال نیم کوفته بجوشانند و در شاه گوش
کم کرده گذارند و بریسی کرده در بن گوش گذارند چند نوبت و غذا لطیف و منع از غذا
که از وی بلغم حاصل شود **نوع سیم** طنینی که حادث گردد از باد غلیظ علامت او عدم درد و ثقل
و گرانی و گرمی علاج بوره جزو و سرگین جزو افتیمون ده جزو و روغن گل جزو گلاب جزو در شیشه
اندازند دارو را گرفته و بر خنده تا مستوی گردد در حمام سه قطره بچکانند شاف جهت دفع گرانی
تازه و کهنه از سردی و یا باد غلیظ که در گوش بود درآورند مجرب افتیمون از هر یک نیم
درم فرفیون ربع مثقال قسط نیم درم بزهره گاو خمیر سازند و اگر احتیاج شود بکشیدن
دارو اول سر را بر بخار آب گرم دارد و بابونه و اکلیل الملک سعتر و بنفشه جوشانیده باشند در ظرفی
گذارند و گوش را بر سر ظرف گذارند تا عرق کند بعد از آن دارو را بشیر عورت و روغن
بادام حل کرده شیر گرم بچکانند از برای گرانی گوش و درد بلغمی و ریحی و طنین و دوی که از باد
غلیظ و خلط غلیظ بود فایده دارد و مجرب است و حمام بر نهار ازین قیاس است دیگر
از جهت برودت گرانی گوش میشود و علامت او درد در گوش بود و در افزونی درد زیاده
بود و علاج روغنهای گرم مثل روغن شبت و بابونه و نانخواه گرم و از روغن گرم کرفس دیگر
اگر گرانی گوش از گرمی باشد علاج چیزهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه بادام
و شیر عورت و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر بچکانند **نوع چهارم** که حادث
گردد از سده که در گوش از جهت چرک بسته شده علامت او آنکه چون در برابر آفتاب

گرانی گوش از باد غلیظ

[illegible] گرانی گوش

گرانی گوش از جهت سده

کرند بجنس بیهوش معلوم گردد که از دو چرک می آید علاج آنست که هیچ دو چرک او را بالای بیرون نیا
آرند یا روغن گل چند نوبت گذارند و سر بر بخار آب گرم گذارند در حمام تا چرک که در آنجا بسته
شده نرم گردد و بیرون آید و بوره و اندکی سرکه و روغن بادام نیز فایده دارد و روغن گل
و بادام و غیره نیز گرم شب در گوش چکانند و صباح بحمام روند و بر میلی یا چوبی اندک
پنبه پیچیده گوش بدان پاک سازند دیگر خارش که بسبب سنگ ریزه باریک که در گوش
درآمده شود علاج آنست که روغن در گوش چکانند و عطسه بخند بیدستر و کندش
آرند و بینی و دهان بگیرند و در وقت عطسه میلی بر تشتم ماهی آلوده نموده سنگ باریک
برو بیرون آورند دیگر گرانی گوش بسبب گوشت زیاده شده و تولول پیدا شود علاج ببرند
بکاردی که از چوب گز بود اگر ممکن بود بریدن والا بالت باریک قطع نمایند یا ادویه
گوشت بخورد و مثل مرهم زنگار که فتیله بدو آمیخته گذارند دیگر گرانی گوش مادرزاد که
می باشد و آن علاج ندارد و دیگر از جهت کلان سالی چنانچه پیران از اسباب ضعف
قوی بود علاج نگفته اند اما بسیار ملاحظه شده که جهت تنقیه دماغ و روغنها که در گوش
گذاشتن کم شده و فایده تنقیه و قوت داون آنست که زیاده نگردد نوع پنجم که از جهت
آب در گوش درآمدن واقع گردد علاج اگر آب در جانب گوش درآمده پاره آب بکف دست
بر گوش نهند و کف را بر گوش استوار و تا از آن آب پاره دیگر بگوش درآید بیکبار بر جهند
دست از گوش بردارد هر دو آب بیرون آید و بدهان و بیانوه اگر بر گوش گذارند که تشنه
آب بیرون آید و ساق بادیان یا شبت مقدار یک بدست پنبه بر او پیچیده بروغن
چرب ساخته سر دیگر او بگوش او نهند و روشن سازند و جبر نمایند تا گرمی او بگوش رسد
فی الحال بیرون آورند و روغنی و شیر عورت چکانند آب را از قعر گوش بیرون آرد

گرانی گوش
جهت آب درآمدن

نوع ششم که از دود بعنی گرمی که در گوش بود و موجب گرانی گردد علامت او خفا (ادن)
و بیرون آمدن او احیانا گرمی سر سیاه علاج آب پودینه و آب برگ شفتالو و روغن (واز)
زرد آلو و روغن دانه شفتالو با صبر زرد آب شفتالو حل ساخته در گوش چکانند یا فستیقی
و درمنه ترکی از هر یک مثقالی بگیرند و بجوشانند و آب آن را صاف نموده بروغن گل باز بجوشانند
و در گوش چکانند فصل پنجم در طنین و دوی و از حرکتی شود و از روغن

طنین و دوی

در گوش و این چند نوع است نوع اول که از حرارت شود علامت او بیخوابی بسیار است
و خوردن ادویه گرم علاج آنست که روغن کدو و بنفشه بادام بر سر ریزند و روغن
گل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و شیر عورت و آب بادرنگ فایده دارد نوع دوم
که از بلغم غلیظ که در مجاری گوش درآید علامت آنست که خواب بسیار و گرانی در سر دائم
طنین بود علاج تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطسه بیدستر و کندش و شربت ماء الاصول
و روغن بابونه و شبت در سر گذارند و بابونه و اکلیل الملک و پودینه و صعتر بجوشانند و بر
بخار آن دارند و روغن گرم که در و چند بیدستر یا زعفران یا روغن ترب یا روغن بادام
تلخ که در و فرفیون حل کرده باشند چکانند و اسهال بحب قوقایا چند مرتبه نمایند و مداومت
حمام دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش درآید علامت او تمددی که آن در وقت
بانفخ در حمام و خانه گرم علاج در حمام درآیند و گوش بر طابق گرم دارند و بابونه و اکلیل
و بنفشه جوشانیده گوش بر آن دارند نوع سیم که از یبوست طنین و دوی شود و سبب
او استفراغ مفرط داشته او در محل گرسنگی و خلاء معده علاج روغن گل که با سرکه اندکی
آمیخته باشند و روغن بنفشه بادام و غیره در گوش گذارند و شیر گرم و غذا قلیه اسفا
ناخ و قلیه کدو و نخود آب و فالوده بروغن بادام و قند و نشاسته سازند دیگر طنینی

و بای او باد غلیظ که هم

ورویی عارض میشود و مزاجها را یعنی کسی را از مرض خواسته باشد سبب ضعف قوة و متغیر
میشود و از اندک محسوس علاج تقویت کوشش بروغن آس و روغن گل و روغن خلاف
و افسنتین و بابونه و بنفشه بکوشانند و سر بران دارند **فصل ششم** در اورام
که حادث گردد در اصل کوشش و جراحت آن و این بد است و باخطر است و همچنین جراحت
که واقع گردد و سلامت انست که بر سبیل بحران خوب واقع شود و این چند نوع است
نوع اول که از غلبه خون ورم شود علامت او سرخی و ثقل و تنگی مجاری علاج فصد و تبرید
مزاج با غذاها و اشربه سرد و آب گرم و روغن گرم کرده بکذارند و رادع بکذارند نوع
دویم که از صفرا شود علامت او درد لذاع و سوزش علاج استفراغ صفرا و طلا از بنفشه
و گل خیرو با روغن گل **نوع سیم** که از بلغم شود علامت او انتفاخ و نرمی و قلت حمرة
علاج اسهال بلغم و گلقند و سکنجبین عسلی و غذا اقلیه مطبخه و نخود آب و طلاها محلل
و ملین دیگر جراحت و شقاق کوشش و این زحمت بیشتر اطفال را میشود از جهة سستی
جلد ایشان علاج حجامت در میان دوش ان و اصل کوشش خیر عورت بشویند تا
حدت ماده تسکین یابد و بعد از ان مردار سنگ و فتیل نرم کوفته بر باشند

ورم اصل کوشش جراحت ان

باب چهارم در امراض بینی و مشتمل است بر هفت فصل

امراض انف

فصل اول در سوء مزاج گرم علامت او انست که احساس گرمی نماید علاج تعدیل مزاج
با دوا و شربت نارنج و روغن گل بر آب حی العالم و گل همیشه بهار سبت و روغن نیلوفر بگلاب
در بینی چکانند و خرقه بصندل و گلاب و گل بنفشه و کافور و نیلوفر و باد رنگبویه عنبر بوی یابند

خشخاش بکذارند روغن کدو و بادام دارد و ... و گلاب صح

فصل دویم در اورام که حادث میگردد در بینی و این چند نوع است نوع اول ورم
گرم علامت او سرخی روی و انتفاخ و درد علاج فصد و اگر مانع بود حجامت و روغن کدو

اورام انف

باب

بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا اندک گلاب در بینی چکانند و بینی و پیشانی را بصندل و پوشش
در بیدی و خیاف مامیثا خنک سازند و حضض بگلاب و آب خرفه فایده دارد و اگر
تر شدید بود و الوی بخاری با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار بی میل نمایند و غذا آشک
جو با ماش و تمبر هندی و اگر او اسفاناخ و کشنیز و حقنق آب غوره یا آب انار و سرکه و عرق بود
سازند و آب باد رنگبویه یا روغن گل یا کدو در بینی بکذارند و فتیله در سرکه آمیخته اندک نمک
بر او بکذارند و چند نوبت در بینی نهند و انواع جوشش بینی خشک سازد و بعد از ان بروغن
کدو یا بابونه چرب سازند **نوع دویم** بواسیر انف و این گوشت زیادی است
در اندرون بینی علامت او سرخی بینی و غلظ آن علاج فصد یا حجامت و استفراغ
بدن بحب ایارج و ملاحظه نمایند اگر ورم صلب بود بحدید بود او بحاد و تیز علاج نمایند
که مرطا را با اسهال و بر پرهیز و حسن تدبیر ملاحظه باید نمود و اگر ورم نرم بود بر هم زنگار اول
علاج نمایند تا بی عفونت که او را دفع نماید بعد از ان شیافی از خون سیاوشان و انزروت
و مردار سنگ بگلاب و اندک سرکه کاهی در بینی بگذارند و روغن گل و گلاب اندک سرکه
و لعاب حلبه در بینی چکانند صفت دوا که نافع است این ورم را و آنچه در
منعقد میشود و توتیا و آهن و پوست انار و زرشک نرم کوفته فتیله دراز بسازند و اگر
شب در بینی بگذارند و اگر بدانچه مذکور گشت علاج نیابد باید برید یا بریشته بر بندند
تا بر طرف شود باذن الله تعالی **فصل سیم** در جراحت بینی و این دو نوع
است نوع اول در جراحت خشک و حدوث او از خلط غلیظ سوخته میشود علاج
او موم و مغز قلم گاو و روغن بادام شیرین با هم بگدازند و اندک کتیرا و گل خیرو نرم کوفته
آمیخته نمایند و هر روز چند نوبت در بینی نهند و بر آب گرم بشویند صفت دوا دیگر مرهم

بواسیر انف

جراحت انف

مثقالی روغن گل پنج مثقال سفیده و مرداسنگ از هر یک مثقال نرم کوفته موم را در
روغن گداخته مجموع را مخلوط ساخته مرهم سازند دیگر پوست هلیله و مازو هموزن جزئی
مرغ و روغن گل طلا سازند اما جراحت خبیثه را بصابون دایم بشویند و سعد و زنگار
و مرمکی و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی ومنو و روغن بنفشه و
مغز قلم گاو و لعاب تخم آبی مالند **فصل چهارم** در نتن بینی سبب او رطوبت (نتن انف)
تیز نتن که بدماغ میرود و موجب بوی بد میگردد در انف و اگر بر حنک میرسد تغیر
میابد بوی دهان علاج تنقیه دماغ بحب ایارج و غرغره بسکنجبین بزوری و خردل
که قبحیتی است چند مرتبه و سنبل و قرنفل و سعد و قسط و صبر و مرو اقاقیا و مازو و مشک
و کافور مجموع یا تنها نرم کوفته بر فتیله گذارند و در بینی نهند و آب پودینه و صدف
سوخته در بینی گذارند و سنبل و سک و قرنفل و مشک اندکی بشراب بجوشانند و از آن
در بینی چکانند و بدان نیز غرغره کنند و بینی ببول شتر اعرابی و اگر یافت نشود ببول
هر شتر که باشد چکانند **فصل پنجم** در خشم و فساد شم یعنی ناقص حس بویای فساد (خشم و فساد شم)
شام سبب او سده ایست از خلط غلیظ در دماغ حادث شده نوع اول که از گوشت زائد پید
شود علاج او علاج لحم زائد نوع دویم که از خلطی که در مقدم است علاج تنقیه
بدن بحبوب و ایارجات و غرغره و سعوطات و آب چغندر و پودینه در بینی چکانند دیگر
از خلطی که عفنیده بدماغ میشود علاج گلقند و سکنجبین و سرکه به بینی بر کشیدن و سر ببخار
بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و اشتن و غذا ایکه در و دارچینی و زعفران باشد و گوشت
کبوتر میل نمایند و سیاه دانه مثل غبار بکوبند و بروغن زیت آمیخته نمایند و دوای او
پر سازند و سر بجانب بالا دارد و چند قطره در بینی او بچکانند و بو نمایند تا نفس خود بجانب

درون

درونه
کند آن مقدار که امکان دارد و این را سه کرت بسازند و اگر سوزش و درد شود روغن
بادام و کدو و گل در بینی چکانند و آب گرم بر سر ریزند **فصل ششم** در رعاف (رعاف)
و این چند نوع است نوع اول خون بینی که از کثرت دم شود علامت او انتفاخ
عروق و امتلاء و سرخی رنگ علاج فصد پیش از سقوط قوت رگ باریک از جانبی که می آید
بوده و گرفتن خون بتغاریق غرض کشیدن خون است بجانب مخالف و غذا اندک در شوربای
مرغ فقط آب غوره و انار و سماق و زرک و لیمو سازند و مغز سر مرغ بهترین غذاها ست
و غیر را غلبه بجوشانند تا غلیظ شود و با اندک قند میل نمایند و جالینوس گفته که بسیار کس دیدم
که باستنشاق آب سرد و خوردن آن و در آمدن در آب سرد رعاف تسکین و گرفتن (رعاف قسم ۲)
یخ و برف در دهان فایده تمام دارد و اندک سرکه و آب سرد در دهان و بینی فایده دارد
و خرقه کتان به آب گشنیز حل کرده در بینی گذارند و عدس مقشر و صندل و خطمی و مامیثا و اندک
کافور و گل ... به آب مورد و انه طلا بر قوخ و پیشانی نهند و مازو یا نیم سوخته و گشنیز و غبار
آسیا و کندر و خون سیاوشان و جوز سرو بالی نرم کوفته در بینی دمند و دستها و رانها و ساقها را
ببندند و حجامت مو فوقش نمایند و محجمه بر شکم بر جانبی که خون از آن طرف می آید گذارند و بر جانب
شانه نیز فایده دارد و عصاره سرگین حمار در بینی چکانند نوع دویم که از تیزی خون رعاف
شود علامت او آنست که اندک آید و بسیار رقیق و با حرارت و حدت باشد علاج تسکین حرارت
انار و غوره و ریواج و آنچه مذکور شده در بینی چکانند و بینی زفایده دارد و تراشه سنگدان و غبار
سوخته طریقه سوختن او آنست که در کوزه نو گذارند و سر آن بگل محکم سازند و در زیر آتش گذارند
یک شب و بعد از آن نرم کرده در بینی گذارند نوع سیم گشاده شدن عروق شرائینی که در زیر دماغ است
علامت او آنکه در دسر شود و سرخی روی و چشم و رنگ خون مثل رنگ رشته زعفران اشقر رقیق

(حاشیه: سرد و سرکه قند / سرد ساخته بر مقعد / سرد و دوای شافیه / کافور بابیضه)

وخونی که از رکهای وریدی آید غلیظ ومایل بسیاهی وبیشتر بعقب امراض حاده
بود مثل سرسام وغیره واز ضربه وسقطه میشود ورعاف ولازم اوست اعراض فساد
دماغ مثل دوار وسکته وسبات واکر بدین افعی می باشد واندکی از وی نجات
یابند بسبب انکه عروق شراین وشبکه کشوده شده وعلاج بدارو یا سوزانی که بسرکه
داغ کنند نمایند مثل زنکار که بسرکه بسایند واندکی از ان کشند یا فتیله اندکی زاک سوخته یا سوده
بسایی ترهوده در بینی نهند یا اندکی زنکار وکاغذ سوخته وخانه عنکبوت با آب برک
بید یا آب کشنیز فتیله تر ساخته در بینی کذارند نوع چهارم خون بینی که در حالت
بحران شود علامت او انست که در تبهای تیز ودر روز بحران شود سزاوار انست که انرا
نه بندند مکر محلی که افراط شود وعلاج بدین طریقه نمایند صبر جزو کندر دو جزو نرم کوفته فتیله که
تر ساخته در بینی نهند یا انکه فوق سیلوغانی کندر وانزروت وجوز برابر نرم کوفته
فتیله از کتان که بسرکه تر ساخته ادویه برو ریخته در بینی کذارند دیکر شب یمانی ونشاسته نرم کوفته
مثل غبار در بینی دمند واکر بسبب رعاف کرمی خون ورقت وجوشیدن ان بود شربت
عناب وشربت خشخاش فایده دارد **فصل ششم** در زکام ونزله [illegible]
هر که علت ماده از دماغ فرود آید بعضی اطبا انرا که بسوی بینی آید ومنفذ بینی را بکیرد زکام
کویند وانکه بجانب حلق وسینه آید نزله کویند واین چند نوع است نوع اول که از
کرمی مزاج دماغ شود علامت او خارش وکزیدن بینی وسرخی در چشم وحدت انچه
از دماغ آید ورقت وشورش بینی علاج فصد قیفال واسهال بطبوخ خیارشنبر نمایند
صفت ان بنفشه مثقال عناب وسپستان از هر یک بیست عدد پوست هلیله پنجدرم
کل سرخ مثقال مویز دانه بیرون کرده سی عدد در یک کاسه اب بجوشانند صاف نموده [illegible]

ده مثقال

ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال در اب ادویه حل ساخته باز صاف نموده مغز
نموده شیر کرم اختیار نمایند وکشک جو که درو عناب وسپستان وتخم خشخاش نیم کوفته
جوشانیده باشند وشربت بنفشه وبعد از فصد ونضج ماده بحمام روند ولعاب تخم
آبی بکلاب میل نمایند واز غذاهای کرم وشراب منع نمایند ومندیل وشکر دود نمایند در
پیش بینی وشیره سبوس کندم بروغن بادام وقند میل نمایند واحتراز نمایند از انکه بپشت
تکیه نمایند نوع دویم نزله وزکام که از کرمی نفس دماغ شود وبسیار می باشد که [illegible] بدن
علامت او تغیر نبض وقاروره علاج فصد اکر مانعی نباشد وتلیین طبع وکشک
جو یا آکار عدس وشربت بنفشه ونیلوفر غذا مرغ در اب آن آکار وماش مقشر واز
شراب وجوز وادویه کرم یا ران بپرهیزد واجتناب نمایند نوع سیم نزله که از مزاج سرد که
از برودت وخشکی که بیم هریسه وبسته میشود مسام ومحتبس میکردد بخارات علامت
او انست که در هوا خنک در زمستان عارض میکردد علاج انست که سر را بخرقه کرم پاک و
وازرق کذارند تا حرارت ان تبم سر وسیاه دانه یا انیسون تف داده در پیش بینی
دارند واز خوردن اب بملاحظه نمایند وانجیر ومویز وبادیان وپرسیاوشان در [illegible]
بجوشانند در یک کاسه اب با عسل یا قند اختیار نمایند وتخم کتان تف داده نرم کوفته با عسل
آمیخته میل نمایند وشیره سبوس کندم پخته با روغن بادام وعسل فایده دارد وغذا کوشت
مرغ واکار عدس که درو شلجم وزردک وپیاز واسفاناخ باشد ونبات ده مثقال وخشخاش
چهار مثقال کوفته بچهار نوبت میل نمایند وبحمام در ایند واب کرم بر سر زنند واب
از بینی اکر بسیار رود وتبخیر بعود وقسط نمایند تا تسکین یابد نوع چهارم نزله که از سردی نفس
دماغ شود ونضج نیابد انچه از غذا ابدو بر سر رسد پس دایم چیزی نازل میکردد علامت او

او کاهلی و کلال حواس و سستی و گرانی سر علاج از رق و نمک کم و نان کم بر برکند از نه
و سر را بر بخار بابونه و بنفشه که به آب بجوشانند دارند و مشک و عنبر بوی نمایند و گلقند عسلی
و زنجبیل مربا و از ایرج فیقرا اگر اشتها بعسل ساخته میل نمایند و اگر طبع قبض باشد گلقند و گلاب
و اگر قبض برطرف شود و قرص بنفشه یا حب صبر اختیار نمایند و مشک و عنبر و نیز بوی نمایند
و بتجیر نعود و عنبر و انیسون کاهی نمایند و غذا از لطیف از آب نخود و گوشت مرغ و تیهو و غیره
نمایند نوع پنجم زکام که از بخارات صفرا شود علامات او اندوه و سرخی روی یا میل بزردی بخور
و گرمی جلد سر و آنچه از بینی آید بگرمی و سوزش و تشنگی و دردسر علاج اسهال بمطبوخ خیار
شنبر و شربت بنفشه و آب انار شیرین و شیرخشت بگلاب حل ساخته فایده دارد و غرغره
بگلاب و کشک جو یا خشخاش نجته باشند و شربت از سپستان سازند و سنگی را در آتش
گداخته تا نیک گرم شود و بعد از آن سرکه برو پاشیده بخار آن را بدماغ برکشند منع سیلان نماید
و ماده را غلیظ سازد و اگر سبوس را با سرکه آمیخته بر آتش گذارند یا بر سنگی گرم و بخار آن
به بینی رود و نزله را برطرف سازد و اگر سده شود و از دماغ خلط نیاید شکر زرد و کاغذ سوخته
و عنبر سوزند و به بینی دارند نوع ششم زکام که از بخارات غوق کرد در دماغ بود و عادت
کرده علامت او سرخی چشم و سرخی دهان و رنگ روی یا مایل بسرخی علاج فصد قیفال و الا
حجامت و اسهال طبیعت بشربت بنفشه و شربت خشخاش صفت از خشخاش نیم کوفته چهل مثقال
در یک کاسه و نیم آب یک شبانه روز تر سازند و بعد از آن بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده
قند سفید شصت مثقال در وی حل نموده باز بجوشانند تا بقوام آید یک قاشق شربت با هفت قاشق
آب حل نمایند و اگر زکام و نزله بسیار شود و این حب را در محل خواب اختیار نمایند صفت آن
کثیرا و صبر مقول تر بدرب سوس از هر یک برابر بگیرند کوفته و بیخته دو درم از غرغره تنها نخیزد

عناب

عناب فایده دارد نوع هفتم نزله و زکام که از بخارات بلغم شود و این بیماری کم
از انواع دیگر علامات او گرانی سر و حواس و آب دهان و از خوردنی و آشامیدنی در دهان
مزه نیابد و سیلان مخاط غلیظ سفید از بینی علاج حلبینی عسلی و غذا اشربه سبوس با عسل
و روغن بادام و طبیخ رازیانج حب نوم سازند صفت آن صبر دو درم مصطکی نیم درم رب سوس
و بادیان قلمیه از هر یک ثلث درم مقل ربع درم به آب کرفس حب سازند به یک شربت
بود و بخوریا که زکام باز دارد و کند جمیعه مرسند روس قسط از هر یک برابر همه را بکوبند و از هم
سازند و دود کنند زکام باز دارد و اگر انبه البود و با غرغره سود دارد نوع هشتم نزله و زکام
که از سودا بود و این کمتر واقع میشود و علامات او آنست که در دهان خود طعم ترشی سوخته
یابد و خشکی چشم و بینی علاج آب جو و خشخاش بهم پخته و حریره که از آرد گندم و شکر و روغن
بادام شیرین و سر بر بخار بابونه و بنفشه و اکلیل الملک دارند و شکر جمیعه و سندروس بسوزند
و بویش به بینی دارند باب پنجم در امراض که عارض میشود در لب شقاق لب
و علامات و معالجات آن و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در شقاق لب حدوث
او از حرارت و یبس علامت او درشتی لبها و خشکی در ثبات موجود در و علاج صفرا
بمطبوخ خیار شنبر و آب تمر هندی و آلو بخارا با شیرخشت و ترنجبین و شربت بنفشه
و هلیله پرورده و روغن بادام شیرین با مغز قلم گاو یا سفیده تخم و جربی مرغ و موم و جربی
بط گداخته در لب مالند و نافع و مفید را شبها بروغن گل یا بادام چرب سازند و غذا
یا خ با قلیه کدو با قلیه کهو یا قلیه کدو یا قلیه اسفاناخ یا مطنجنه سازند و مرهم جهت رفع
شقاق و خشکی آنکه لب جزء مرغ بروغن گل گداخته نصف روغن کتیرا و اسفیداج
داو نشاسته و مازو نرم کوفته بهم آمیخته در لب گذارند و موضع شقاق از هوا نگاه دارند

نی حبا
وپردهٔ تخم دفلی بره حبا نند واز سیر و پیاز و قجین و نمک و گوشت آهو و اب و بز و آخر
از و صفرا حاصل گردد پرهیز نمایند فصل دویم در بثور و جوشش لب سبب او فضول بثور لب
بزرگی که مخلوط شود بصفرا و درد او عظیم بود تا بجدی که از چیزی خاییدن الم تمام یابد علاج
فصد و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و طلا از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر جوشش
خونی باشد بمرهم کافوری علاج نمایند صفت مرهم کافوری که طرفه کی لب متعقد و با سوزش با
سوزش بود و سوختگی آتش را سود دارد مردارسنگ و سپیده از زیر ارزیز یک برابر
بگیرند نرم کوفته موم او روغن گل گداخته دارند و آمیخته کافور و سفیدهٔ
تخم مرغ مخلوط نمودن بر جراحت گذارند و پردهٔ اندرون نی بر بالا مرهم گذارند تا دارو را
نگاه دارد و جراحت بزودی شفا یابد فصل سیم در اورام لب سبب او بیشتر
اوقات زیادتی اخلاط اربعه است علاج استفراغ اخلاط بدانچه مناسب دانند
مطبوخ افیتمون فایده دارد و بعد از تنقیه بدن اول حضض بگلاب حل کرده بمالند و از
اقسام موم بروغن بادام با بزره آمیخته حضض نرم کوفته مرهم سازند و به آب گرم شستن
صباح نمایند و غذا اکثر خورند و شام چیکه ملاحظه نمایند تا ورم بر طرف شود فصل
چهارم در بواسیر لب و از خون غلیظ محرق می باشد علامت او بر کندن لب علاج فصد بواسیر لب
قیفال و چهار رگ و حجامت و اسهال بمطبوخ هلیله و افیتمون و طلا بمردارسنگ در روغن کدو
و بادام و مغز قلم کاو و عدس و اکلیل الملک و گل خیرو نرم کوفته بپوشانند و با زردهٔ تخم مرغ مرهم
سازند و از خبث الحدید و مردارسنگ و اسفیداج رصاص و زعفران و شب یمانی نرم کوفته
بروغن بادام و موم مرهم نمایند و اگر دیر مانده شده بواسیر واجب است که شق نمایند بر داروی
و از جهة انکه خون قطع نماید گل سرخ و زعفران و خون سیاوشان نرم کوفته بپاشند

و بعد

درد دندان
و بعد از ان مرهم گذارند باب ششم در امراض دندان و مشتملست
بر چند فصل فصل اول در درد دندان و این هفت نوع است نوع اول درد دندانی که از گرمی
تنها شود علامت او گرمی و تلخی و لذت یافتن از اشیاء سرد و مثل آب سرد در دهان گرفتن
و سرخی لثه و ورم علاج سرکه و گلاب در دهان گیرند و اگر تسکین نیابد اندکی کافور با گلاب
و سرکه و سماق و عرق گاوزبان و آب لسان الحمل که در و برگ خیار و گشنیز جوشانیده
باشند با سرکه در دهان گیرند و روغن گل در دهان گرفتن فایده دارد و اگر درد قوی بود
اندکی افیون گیرند و سرکه و نمک بهم آمیخته در دهان گیرند و اسبغول و سرکه بهم آمیخته بر دندان
نهند و غذا اگر در درد آب غوره و سماق و آب لیمو و آب تمر هندی و آب انار ترش سازند
نوع دویم درد دندانی که از سوء مزاج سرد شود علامت او آنست که تعقب خوردن
آب سرد شود و بگرفتن آب گرم در دهان تسکین یابد علاج از زنان گرم و نان گرم گیرند و مضغ
بر کرکره و نمک و زنجبیل درم و پودینه مثقال و سعتر جوشانیده باشند نمایند و بیخ دندان بعاقرقرحا
و زنجبیل و فلفل نرم کوفته بمالند و در بیخ دندان تریاق اربعه گیرند و مغز دانه زرد آلو و نمک
گذارندم کوفته بسرکه آمیخته بر دندان نهند و فلفل نرم کوفته بعسل آمیخته در بیخ دندان بمالند و اگر تسکین نیابد
با هم داغ نمایند چند کرت و شیر درخت انجیر بر وی گذارند و زنجبیل بمادو بر کرنج از انکه سیاه
دندانها بروغن گل چرب کرده باشند گیرند و جوز بوا با ورق سنداب خاییدن بادام با صنوبر کباب
و کباب بر زنجبیل فایده دارد و در طعام او سیرواد و یه گرم و زعفران کنند نوع سیم در درد دندانی
که از غلبهٔ خون شود علامت او ورم بیخ دندان علاج فصد و حجامت و اسهال بچهار شربت
و طبیخ خیارشنبر و چیزها خنک در دهان گرفتن چنانچه مذکور شده و اندکی افیون در روغن گل حل نموده
با گلاب چینه بر دوا لوگده بر بیخ دندان گذارند و غذا اسفیداج کرفتن و آب تمر هندی و غوره

وسحاق باشد **نوع چهارم** درد دندان که از صفرا بود علامت او درد اندک در بیخ دندان
با سایر علامات صفرا علاج تنقیه بدن از صفرا بطبوخ هلیله و آب انار و شربت گل
مکرر و تمر هندی و در دهان نگه دارند و گلاب چند نوبت بگیرند و روغن گل که در و اندک کافور و عا
قرقرحا کوفته در بیخ دندان گیرند و چون حل شود باز بگیرند و بعد از آن پنبه در روغن آلوده کرده
گذارند و بر بیخ دندان ذلو گذارند فایده دارد و غذا اقلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و
اکراقی غوره یا آب تمر هندی و آب لیمو و مضمضه بآب عنب الثعلب و آب لسان الحمل
و آب کشنیز تر نمایند **نوع پنجم** درد دندان که از ماده بلغم بود علامت او آنست که چون
آب سرد رسد درد قوی گردد و سستی بیخ دندان و سفیدی بیخ آن علاج اسهال بلغم بحب صبر و
حب ایارج و حب قوقایا و حب اسطوخودوس و بیخ دندان با ایارج بمالند و غرغره با کامه
یک قاشق و سکنجبین کوفته مثقالی و عسل هفت مثقال یا پنج قاشق آب حل ساخته غرغره نمایند
و اندکی عاقرقرحا کوفته بگلاب حل نموده در بینی چکانند و مضمضه به آبی که در وی جوز سرو
و زنجبیل با سرکه و عسل جوشانیده باشند نمایند و فلفل دو جزو بوره ارمنی نیم جزو و عاقرقرحا
و مویزج از هر یک نیم جزو نرم کوفته در دندان مالند مجرب است **نوع ششم**
درد دندان که از باد غلیظ شود علامت او درد منتقل از جانب بسوی دیگر علاج تنقیه
دماغ بحب منتنه و حب ایارج و شربت منفخه و از بادیان و انیسون و زیره از هر یک مثقال
بجوشانند در یک کاسه آب و آب انار در دهان بگیرند و هوا و مثل بخورها نمایند که کاسه تیغ بود
نوع هفتم درد دندان که بشرکت معده باشد علامت او آنکه درد اشتداد و تخمه و در
حالت جوع زیاده شود علاج تنقیه معده بقی یا بحب ایارج یا بحب صبر و اطریفل کشنیز یا
یا سکنجبین و گلقند و غذا اقلیه مطنجنه و نخود آب که در و کشنیز تر یا خشک و دارچینی باشد

و از ثمر و میوه

و از ثمر و میوه و از امتلا اجتناب نمایند و اگر درد قوی شود افیون اندکی بر دندان
گذارند تا کرخ شود **نوع هشتم** درد دندان که از دود و بعضی کرمی که در دندان بود حادث گردد
و می باشد این درد در دندانی که کرم خورده باشد علاج آنست که تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز
از هر یک برابر بکوبند و با چربی بز آمیخته دود نمایند دود آن بر بخار آن و از دود دیگر تخم
گندنا و بزر البنج بکوبند و با موم آمیخته دهان بر بخار آن دارند کرم او بیرون آید و دیگر
بزر البنج و صبر نرم کوفته قرصها سازند و دود نمایند و انجیره و سر انجیره بر دندان نهند
نوع نهم درد دندان که از جهت شکستن یا کوفتن و المی بر بیخ دندان رسیده باشد
علاج او عاقرقرحا و افیون و قشور کندر نرم کوفته معجون سازند بشیر و بر دندان گذارند
والا اولی قلع نمایند بزنبیت یا آهن **فصل دوم** در رسیدن کند شدن
دندان و این دو نوع است نوع اول که از سبب خارج واقع شود مثل خوردن چیز
ترش علاج گذاشتن دندان بر کباب گرم یا مغز جوز گرم یا بر زرده تخم مرغ گرم و خاییدن
بقلة الحمقا و تخم او و بادام و مغز فندق فایده دارد و بیخ دندان نمک مالیدن و خاییدن
علک یا دندان بر نان گرم گذاشتن و دندان بروغن گل یا روغن بلسان یا روغن سوسن
چرب سازند و غرغره به البکامه و سکنجبین و اگر ضرورت شود ایارج اندکی در بینی غرغره کنند
نوع دوم کندی دندان که از خلط ترشی که در سر معده بود و اثر آن بدندان رسید و علامت
او جشای ترش و حموضت دهان علاج تنقیه بدن از بلغم ترش و قی فایده کلی دارد
و حب القار و زراوند طویل و مغز بادام تلخ مالیدن و خاییدن نفع دارد **فصل**
سیم در تغیر رنگ دندان و چیزی بعضی معالجات سبب او بخارات غلیظ است که از
معده مرتفع میشود و بر بیخ دندانها قرار میگیرد و اگر رنگ زرد است و میل سبز او اگر سیاه

بود علامت سوداوی اگر سفید بود رنگ آن جز بلغم دندان بود علامت بلغم علاج تنقیه معده
بمسهل یک ازین اخلاط و تقویت دندان بسنون مناسب کرده اند انرا جلا دهد بهر نحوی
کف دریا نمک اندرانی سوخته مازو سوخته از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته دندانها را بدان
بشویند و اطریفل کشنیزی اختیار نمایند و اگر رنگ دندان زرد باشد بهٔ اندرونی عدس مقشر و خطمی
با سرکه بعد از انکه مضمضه باب عنب الثعلب و اندکی سرکه کرده باشند و مصطکی نرم
کوفته با روغن گل بمالند و اگر رنگ او سفید باشد مصطکی و زرنیخ را نرم کوفته با روغن
جز ورد با جبری ریخته نموده دندان را بدان بمالند و بگلاب و گلقند مداومت نمایند و بلغ
برگ گوی و شیح برد و سوخته با کف دریا و پوست هلیله نرم کوفته سنون سازند

بر دندان گذارند و اگر بکرم دندان سیاه شده دست نخ کبر و افتیمون و استخدم

خورده شدن دندان

فصل چهارم
در خورده شدن و سوراخ شدن و ریختن دندانها و این چهار
نوعست نوع اول که از رطوبت عفن شود و در اکثر اوقات دندان و رای بچهار سیاه
گردد و بعد از آن خورده شود و ابریزد علاج فصد قیفال در هر سال سه کرت و اگر مانعی بود
حجامت نمایند و تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارج و غرغره به آب انارین و انگم
نمایند و صندل و سعد نرم کوفته در دندان بمالند و مضمضه بسرکه در و آبی و گلنار و حب صنوبر پخته
باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقرقرحا و ایارج و فلفل دقیقه بقدر کدام باشد نرم کوفته
که از آن و فلفل نرم کوفته بسرکه کهنه در سوراخ دندان گذارند مجرب است و اگر درد دندان مثل
کحل گذارند به باشد تخم انجره چیلیست دوا و دیگر که دندان ساخته شیر انجره و مازو نونی بهتر.
نرم ساخته بقطعه اشخیر تو ده بر دندان گذارند و اگر کرم دندان مثل کحل گذارند در دو ساکی
کرده و مریزد و فلفل و بعضی تخم کرفس بریک نرم نموده بقطران و قطران روغنی است که از
درخت عرعر گیرند و عره چیز ساخته بر دندان نهند سیاه دانه کوفته بسرکه آمیخته بر دندان

و بکبیج

۱۱۹۰

بنهند در دور انشکی و بعد اگر ناکل و سوراخ او اندک بود بسوهان بتراشند تا هموار گردد
و باقی آنرا چند دفعه داغ نمایند و بعد از آن بروغن زیت و انجبار بگوش بمالند تا دیگر
خورده نشود نوع دویم که از فساد رطوبت و استیلا یبس بود علاج ترطیب مزاج و
که اشتن سفید تخم و لعاب اسبغول و روغن بنفشه با دام همه آمیخته بهم فایده دارد
و غذا آنکه جو و قلیه کدو و اسفاناخ و قلیه خیار نوع سیم که از سوء مزاج سرد شود علاج
کردن چیزها گرم در دهان مثل زنجبیل و مصطکی خاییدن و مضمضه بآب عنب الثعلب
کرده و عاقرقرحا کوفته مالیده باشند نمایند نوع چهارم خورده شدن و پاشیدن دندان که از
کرمی و حرارت بود علاج لعوق کافور و کنه اشتی انیسون تا انکه صوالدورا بروغن زیت
گرم نموده که گذارند یا جوال دوز رسیح ساخته در ماشوره کند آن را زیر کرده دندانها را حجر کرفته
داغ سازند

تحرک اسنان جنبیدن

فصل پنجم
در تحرک اسنان و افتادن آن و این چند نوعست
نوع اول از جهت سستی و کشادگی موضع که دندان از و بر می آید شود و مثل آنکه ضیاع نرا
بسبب فساد غذا و ضعف بدن این را پیشه و در این قسم کمتر علاج باید و دیگر بسبب
بکبر سنی و خشکی مزاج می شود و چنانکه مشایخ پیر آنرا بود و این نوع علاج نمی پذیرد نوع دویم
جنبیدن و افتادن دندان که از غلبه رطوبت بود مثل انکه کسی بسیار کشیده باشد یعنی
کسی که مرض کشیده علامت آن لاغری بدن و خشکی در جمیع تن و عود چشمها و در اکثر اوقات
واقع بود و علاج ترطیب مزاج بدن خصوصا دماغ را بغذا و اشربه از شربت فواکه و
و صندل و تقویت بیخ دندان از طلا شیر و گل سرخ و عدسی و گلنار و سماق و پوست انار
و هلیله زرد و شب یمانی نرم کوفته و بیخته در دندانها بمالند نوع سیم که از رطوبت بود
علامت او استرخا لثه و دندان کلان و در محل سخن کردن کنگ و هیلان لعاب

و سرویِ بیخ دندان علاج او علاج فالج و مضمضه بآبی که در وی شاه بلوط و کزمازو اقاقیا
جوشانیده باشند نمایند و طلا نمایند و کرم و سنونهای قابض کرم و کزمازو و اقاقیا و جلنار
بر غوجب(؟) سنبل فلفل پوست هلیله ساذج هندی سعد از هر یک برابر بکوبند و بر بیخ دندان
مالند دیگر از جهت ورم لثه سستی دندان میشود و علامت او شدت درد و ضربان
علاج فصد قیفال یا حجامت و اسهال و نگاه داشتن اشیاء سرد قابض مثل گلنار و صندل
و هلیله و سماق و طباشیر و گل سرخ نرم کوفته سنون سازند **نوع چهارم** جنبیدن دندان
جهة نقصان گوشت لثه و خورده شدن گوشت بیخ دندان علاج فصد و حجامت
و اسهال و تناول سماقیه و آب انارین و اجتناب از حلوا و اندک گوشت حمل نمایند
و کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و بیخ سوسن کبود از هر یک برابر بکیرند نرم
کوفته بکیرند بر بیخ دندان کذارند دیگر جنبیدن دندان بسبب ضربه و سقطه باشد علاج بداروها
قابض نمایند مثل مورد و نشاسته اشنه یا بی(؟) و سفاری(؟) و گلنار و سماق و از چیزهای محکم دندانرا
نگاه دارند و بدست و زبان حرکت ندهند دیگر اگر خواهند که دندان آسان کنده شود
پوست شاه توت و پوست بیخ کبر و پوست حنظل و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه انجبیه(؟) بیرون
بخیسانند و فعه(؟) با یک ساعت بر بیخ دندان کذارند تا آسان شود و کندن آن یا بسرکه کهنه
و بیرویی(؟) آن طلا نماید بیخ دندان سست شود و آسان کنده شود باذن الله تعالی

باب هفتم در امراض لثه و بیخ دندان و مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در اورام لثه و این سه نوعست **نوع اول** که از غلبهٔ خون بود علامت
او درد و یا ضربان و سرخی و التهاب علاج فصد قیفال یا حجامت و چهار نخرب(؟) ویره ساده
و مضمضه بکلاب و سماق که در وی گل کرده باشند صاف نموده نمایند یا بآب لسان الحمل یا

سیاه کرد(؟) ... خون لثه سیاه(؟)

ی کر برابهات کشیند رک زیر زبان و اکر ... مشتمل از سر

سماق
عنب الثعلب و غذا گوشت مرغ و سماق یا زرک یا آب غوره و اگر ورم تسکین نیابد و در لثه اثر
[illegible] باشد مضمضه بآب کرم که در وی روغن بادام یا گل باشد نمایند و لثه را بروغن
چرب سازند و اگر ورم عظیم بود و تحلیل نیابد آنرا بگشایند و معالجه جراحت نمایند **نوع دویم**
در ورم که از مادهٔ صفرا شود و علامت او درد شدید و هر گاه دست بر و نهند خون از وی
که از مادهٔ صفرا شود علامت او درد شدید و هر گاه ~~دست بر و نهند~~ شود علاج فصد و
استفراغ صفرا و شربت لیمو و آب انارین و آب تمر هندی و مضمضه بسرکه و آب عنب الثعلب
که در وی آس جوشانیده باشند نمایند **نوع سیم** ورم لثه که از رطوبت فضله بود علامت او
بیاض رنگ آن و سردی ملمس علاج مضمضه بآب عسل و زیت و مالیدن آن بعسل
فصل دویم در جراحت لثه علاج او کزمازو و پوست انار ترش
و سماق برابر گرفته بجوشانند و مضمضه نمایند یا آنکه ادویه را نرم کوفته بر بیخ دندان بپاشند
و سورنجان کوفته در لثه مالند دیگر اگر جراحت قدیمی بود و نقصان در گوشت بیخ دندان
شده علاج آنست که فصد قیفال نمایند و اگر مانعی بود از فصد حجامت و تنقیه بمطبوخ
هلیله و غذا گوشت مرغ یا بزغاله قلیه سماق یا آب غوره یا زرک و آب انار و اجتناب
از حلوا و گوشت اسب و آهو و گاو و ماهی و شیر نمایند و قلد(؟) فیونی در لثه بمالند صفت
آن اقاقیا سه مثقال زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد و ایکی(؟) تف داده سوخته و حب بیانی(؟) از
هر یک دو درم همه را نرم کوفته بسرکه قرصها سازند جهة خورده شدن گوشت لثه که متعفن
شده و جهة وقع(؟) افتادن دندان فایده کلی دارد و مضمضه بسرکه کهنه که بدان ورق مورد
جوشانیده باشند و روغن گل در لثه و دندان مالند بعد از آنکه مضمضه کرده باشند
و چون گوشت فاسد آن دفع شود مرهم اسفیداج یا مرداسنگ علاج نمایند و بعد از

ساکن شود

واحد(؟)

قیس(؟)

مضمضه بگلاب که در وی سماق و مازو و جوز سرو و پوست انار پخته باشند نمایند تا لثه
محکم شود و اگر بدین تسکین نیابد داغ نمایند و اگر بقیه از بوی آن باقی مانده کافور و عود
و پوست اترج در دهان گیرند و بصندل و سعد و گل سرخ سنون نمایند دیگر آکله در لثه
از رطوبت که در وی جمع می باشد علاج اسهال بلغم و سودا و فصد باسلیق یا اسلیم و بر
لثه برهم زنگار تا گوشت فاسد بر آرد و انزروت و خون سیاوشان و پر سیاوشان
و گل سرخ از هر یک برابر کوفته بیزد باشند و بعسل و روغن زرد گاو بمالند و نهند فصل
سیم در سستی لثه سبب او چیزهای نرم بسیار میل نمودن علامت او آمدن خون دوا
آنست که در علاج آن تاخیر نمایند تا منجر بدان نگردد که دندانها بیفتند علاج مضمضه بسماق
و گل سرخ که در گلاب تر کرده باشند یا سرکه که در وی حب الآس یا زیتون یا گلنار پخته باشند
نمایند یا شب یمانی بر آب و سرکه بجوشانند یا مازو و عسل و اندکی نشادر بسرکه و آب پخته
مضمضه سازند و اگر سوزش ظاهر گردد در لثه بروغن مصطکی مضمضه نمایند صفت آن روغن
گل یازده مثقال مصطکی کوفته دو مثقال بآتش نرم بجوشانند تا نرم و حل شود بعد از آن
بردارند و روغن مورد فایده دارد از جهت انقطاع خون این دوا فایده دارد
شاه بلوط تخم گل گلنار کزمازو و سماق و شب یمانی حب الآس همه را بکوبند و بر لثه
باشند سنون جهت قروح لثه و آمیختن مازو کبود رنگ بی سوراخ و پوست پسته نرم کوفته سنونی
دیگر کزمازو و ... از هر یک دو درم گل ارمنی و ... از هر یک درم ... نیم درم نرم کوفته
در لثه مالند و شب یمانی و ورق مورد کوفته و ... با عسل بهم آمیخته سنون سازند لثه
را محکم سازد و دیگر دندانها را سفید نماید سنون دیگر تخم گل و اگر نباشد گل و زرک و کزمازو و سماق
... بگیرند و کوفته استعمال نمایند فصل چهارم در ناسور لثه علامت

بسستی لثه

ناسور لثه

او گوشت زیادتی و صلابت و بلندی آن علاج آنست که او را بعلاقه یا بخیوط پاک سازند
پس سازند از آن این دوا بر وی باشند کزمازو و عاقر قرحا از هر یک دو درم بلیله زرد مثقال
زعفران و گلنار و مامیران از هر یک درم گل خشک و کبابه و نوشادر و کف دریا از هر یک نیم
درم کافور ربع درم کوفته و بیخته بر وی باشند و مضمضه بسرکه که در وی عاقر قرحا و کزمازو و مرحل
کرده باشند نمایند و پرهیز از حلوا و خرما و انجیر نمایند و غذا مرغ و تیهو در آب آن نخود نیم
کوفته و ماش مقشر اگر سازند و اگر غلیظ باشد قطع نمایند و این از اعمال دست کار است
نوع دیگر اندر تدبیر کودکان که دندان ایشان بآسانی بر آید علاج آنست که فک او را یعنی
موضعی که محل بر آمدن دندان است بچیزهای نرم و چرب بمالند چون چربی بط و چربی مرغ
و مغز سر خرگوش پخته و پیه و روغن بادام و موم در روغن حل نموده و بخیر شیر اندر موضع دندان
مالیدن نفع کلی گفته اند و اگر درد قوی بود و طفل اضطراب نماید انگور شفا بجوشانند و خطمی
با روغن گل بر بیخ دندان نهند و آب عنب الثعلب بروغن گل بزنند و انگشت بدان چرب
نموده بر دهان در فک مالند و نباید گذاشت که چیزی خاید تا ماده بتحلیل خرج نشود
و در محل ظاهر شدن دندان سر کردن و بنا گوش و شانه چرب دارند و در گوش روغن بادام
و گل شیر گرم نموده دو سه قطره بچکانند باب هشتم در امراض
زبان و دهان و اسباب و علامات و معالجات آن و مشتمل است بر ده فصل فصل
اول در سوء مزاج که عارض میگردد در زبان و این چند نوع است نوع اول سوء مزاج گرم
که سبب آن بسیاری گرمی بود علامت او سرخی زبان و حرارت علاج فصد نمایند اگر امتلا
خون بود و مضمضه به آب لسان الحمل و سرکه و گلاب نمایند و روغن بنفشه بادام و روغن
نیلوفر و کافور در دهان گیرند و شربت نارنج و غرقه و غذا اسفاناخ و آب غوره و این حب

امراض دهان و زبان

ورد هان کیرند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ از هر یک ده درم نشاسته و خشخاش از هر یک
درم نرم کوفته حب نموده در دهان گیرند فایده دارد **نوع دویم** سوء مزاج که از سبب برودت
در زبان شود بواسطه غذا اسرد و اشربه بارد و علاج مضمضه باب نیم گرم یا شراب گرم
یا عسل نیم گرم نمایند و کلکند میل نمایند و روغن مصطکی و جوز بوا از هر یک جزو سعد و زنجبیل
از هر یک دو جزو نرم کوفته حب سازند و خشک ساخته در دهان گیرند و غذا کباب و نخود آب
بادارچینی و دیگر گرم سازند **نوع سیم** سوء مزاج زبان که از یبوست شود علامت او
خشکی زبان و درشتی و کمی آب دهان علاج غذا و شربتهای مایل برطوبت بود و لعاب
تخم اسپغول غرغره نمایند و زبان بروغن بادام چرب سازند و کر بسبب افراط رطوبت
می باشد علامت او کثرت لعاب است علاج مضمضه بسرکه در و سادج هندی و کلنار
و کزمازج و اقاقیا نمایند **فصل دویم** در اورام زبان و این چند نوع است
نوع اول ورم زبان که از غلبه خون شود علامت او سرخی و درد و بسیاری آب دهان و الم
و انتفاخ آن علاج فصد قیفال و فصد رگ زیر زبان و اسهال بخیار شنبر و مطبوخ و هلیله
و حب ایارج و اکر دارد نتواند خورد حقنه نمایند و مضمضه باب کاهو و آب کشنیز تر و آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب و سماق نمایند و آب کرنب با اندکی لعاب تخم کتان
و نزدیک انحطاط یعنی تسکین یافتن ورم غرغره بآبی که در و بنفشه و بابونه جوشانیده باشند
نمایند و آب انار میخوش و شیره خرفه و سکنجبین و آب هندوانه مناسب است و بعد اسهال
و آب غوره و نخود آب و قلیه کدو به آب انار مینخوش خورند و اگر ورم سرخ است مضمضه بابی
که انجیر و تخم مرو جوشانیده باشند و اندکی روغن بنفشه بادام چند نوبت نمایند
و اگر ورم اندک بود جهت نضج آن آب گرم و روغن بادام شیر گرم در دهان کرفتن کفایت کند

و اکر کنند

اورام زبان

و اکر کنند مضمضه بشیر تازه و پیه و روغن گل و در آخر مرهم اسفیداج **نوع دویم** ورم
که از صفرا شود علامت او صفرت زبان و شدت درد و سوزش علاج او مثل
علاج دموی باشد و اکر احتیاج شود بفصد خون کمتر بر دارند و آب تمر هندی و انار رین و
خرنوب با بخورند و آب هندوانه میل نمایند **نوع سیم** ورم که از بلغم شود علامت او
سفیدی زبان و بسیاری لعاب و عدم درد و سستی ورم علاج حقنه تیز قوی یا اسهال
بایارج و مضمضه به آب عسل و آب کامه و عسل نهادن در زبان با الفور و غذا نخود آب قلیه
و مطنجنه نمایند **نوع چهارم** ورم سوداوی علامت او سوادی زبان و خشکی جلد و کمی آب
دهان و صلابت ورم علاج استفراغ بمطبوخ افتیمون و پرهیز از غذاهای غلیظ مثل گوشت
اسپ و آهو و گاو و مضمضه بشیر تازه با اندک روغن بنفشه و نیلوفر یا برآبی که در و انجیر
بجوشانند و لعاب تخم کتان و در زبان روغن کدو که در و موم آمیخته باشند مالند و
روغن سوسن با چربی مرغ و بط در دهان مالند و اکر غلظ ورم باقی ماند لعل مضمضه نمایند.
دیگر ورم زبان بسبب جوانب سموم خل پشه و غیره میشود و علامات و علاجات آن
ظاهر است **فصل سیم** در انتفاخ زبان و بیرون آمدن او از دهان از بسیاری
خون میشود علاج فصد قیفال و مالیدن زبان به آب لیمو و ترنج و ریباج و انار میخوش تا
لعاب بسیار از او برود و اکر تسکین نیابد بنمک بمالند و در غذا اسفاناخ و آب غوره قلیه سازند
دیگر از بلغم لزج می باشد علاج اسهال بحب صبر و ایارج و مالیدن زبان بنمک و سرکه یا فلفل
و اکر ماده بسیار غلیظ بود بپوشانند و سرکه بآن زبان مالند و غذا گوشت عصافیر قلیه و مطنجنه
میل نمایند **فصل پنجم** در بطلان ذوق و فساد آن بر ترتیب مرتبه کم و زیاده اکم
می دریابد فقهلا از انکه تلخ و شور معلوم نماید سبب او رطوبت فضلایست که بر عصبهای

بجیل

انتفاخ زبان

حیق

بطلان ذوق

فصل چهارم در صغر زبان حند حالت کم
زبان بدید احتیاج حیق
در ۱۶ ۱۱ ان رفق گوینده

علت را بینی نام بیمار ان گوینه کم
در رسم کی از کتب دل شهر دلت
و سبب او غلظ علق و حد
علاج فصد و اسهال ... بیند
بنصیحت ... و ... دار
... و ... ذوق
باید ... در ... م

کو بر زبان و دهان افتد اند و استدلال بطریقه آنکه دهان مزه دارد معلوم نمایند
اگر طعم دهان تلخ است صفرا غالب است و اگر شیرین بود خون و اگر ترش مزه است
سودا و اگر بی مزه و آب در دهان می آید بلغم غالب است علاج استفراغ هر یک
از اخلاط نمایند اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر بلغم بود حب ایارج و اگر صفرا
بود جهار شربت و اگر سودا غالب شده مطبوخ افتیمون و غرغره به سکنجبین و انزروت بلغم
به انکام و سرکه و نمک و خردل دیگر از جهت سده میشود و علامت ثقل و الم علاج اسهال
خلط غلیظ و مضمضه به فلفل و انکامه و قیچین دیگر از جهت تفرق اتصال و لا علاج
ذکر کرده اند جهت آنکه عصب از هم رفته **فصل ششم** در گرانی زبان
از جهت ورم زبان میشود علاج آن مذکور شد دیگر گرانی زبان از جهت رسوب زبان میشود
حرارت و یبس می باشد علاج آن تر کردن و بس کوشش را به آب گرم بالند و روغن بادام
و نیلوفر و شیر گرم بالند در سر و گردن و در دهان گیرند دیگر ثقل زبان از رطوبت غلیظ میشود
علامت او استرخاوتی زبان و بسیاری رطوبت از دهان علاج استفراغ خلط غلیظ
و شربت از عسل گلقند و غرغره از خردل کوفته بعسل و انکامه و سرکه چند روز بعد از آن روحی
از غرغره فارغ شوند اندک نوشادر و عاقرقرحا و فلفل و خردل برابر بکوبند و در زبان مالند و
غرغره بنفشه در و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و خردل و میویزج و سعتر و نمک هندی یا سیاه
دانه مرزنجوش در آب بجوشانند و غرغره نمایند و حب که در دهان گیرند جهت الکنت
ملک الانبساط حب و حلتیت نصف خرده حب نموده در زیر زبان گیرند و مضمضه بعسل که آب
کم حل ساخته باشند نمایند **فصل هفتم** در قلاع و این جراحت که در
دهان و زبان میشود و این چند نوع است نوع اول که از خون بود علامت او سرخی و حرارت

وازدهان

ثقل زبان

قلاع

وازدهان لعاب بسیار آید علاج فصد یا حجامت و اسهال و مضمضه بگلاب که در و سماق انداخته
باشند یا زرک و آب کشنیز و عدس مقشر که با عنب الثعلب و گل سرخ و آب کاسنی جوشانیده
غرغره نمایند و این قلاع اطفال شیرخواره را بیشتر افتد حجامت نمایند طفل را و مرضعه را
فصد یا حجامت و کشک جو یا ماش مقشر و اگر او را بمرغ غذا سازند و در دهان طفل طبا
شیر و سماق و کشنیز خشک و گل سرخ و تخم خرفه نرم کوفته بعد از آنکه دهان را بروغن بادام
چرب ساخته باشند به پاشند و مضمضه بروغن گل و سرکه فایده دارد صفت دوا دیگر
کتیره نشسته طباشیر برابر از هر یک و قند مقدار همه نرم نموده پاشند و نمک و شب
یمانی و اندک نشاسته و شیر و گل سرخ و سماق بجود و از جهت قلاع سرخ تخم گل یا گل سرخ و طبا
شیر و نشسته و عدس و تخم خرفه و کشنیز و سماق و برگ حنا و عاقرقرحا از هر یک برابر نبات
یا قند مقدار مجموع نرم کوفته در دهان مالند و در دهان نگاه دارند و بعد از آن اندک سرکه
و گلاب و روغن گل در دهان گیرند **نوع دویم** قلاع صفراوی علامت او زردی رنگ
و تلخی دهان و سوزش و زیادتی اندوه علاج اسهال بمطبوخ هلیله یا آب تمر هندی
و شربت بنفشه و غذا مرغ فی سماق و زرک و آب غوره و تمر و باقی علاج دموی
صفت دوا نافع هلیله و صندل سفید و تخم گل یا گل و عدس و کشنیز و طباشیر نرم کوفته
در دهان پاشند و اگر طفل بود صاحب قلاع اهتمام بعلاج مرضعه نمایند **نوع سیم** قلاع
که از بلغم شود علامت او سفیدی رنگ و آب دهان علاج تنقیه بدن بحب ایارج
و حب جهو مضمضه بسرکه که در وی مامیران و هلیله و عاقرقرحا و میویزج جوشانیده باشند
یا ادویه را کوفته در دهان پاشند و دهان را به قند بالند یا نخود یمانی و در دهان مامیران
و گلنار و اقاقیا و سماق و مازو چند بار نرم کوفته بپاشند و با عسل نیز آمیخته در دهان مالند

که فصد کنند با سرکه غرغره
نمایند و اگر جوشش قوی
و با عفونت بود اندکی کافور
مناسبت با طباشیر

ونمک وعسل فایده دارد قلاع بلغمی را سکنجبین یا انگاره دردهان کیرند واکلیل الملک ولعاب
تخم کتان وانجیر با اندک روغن خیرو به آب بجوشانند وآب آن را دردهان کیرند در اول
علت ودر آخر آن فایده دارد وحضض دردهان مانند وغذا قلیه ومطنجن واکر طفل بود
مرضع را علاج نمایند نوع چهارم قلاع از سودا سوخته واین بدترین اقسام است
ازجهة آنکه متعفن باکله میکردد وعلامت او سوادی زبان ودوام وحدت ولذع علاج
اسهال بمطبوخ افیتمون ودر اول بعفوصات کاو طلا نمایند وسماق وبرک حنا واقاقیا
وبیخ سوسن وسعتر وزعفران برابر کوفته دردهان پاشند ومضمضه بسرکه در وی اقاقیا نمایند چند کرت
شب کرمازو واقاقیا وکل سرخ وعدس جوشانیده پاشند دوای دیکر اقاقیا سماق
هندی دو مثقال شب نیم درم زعفران ربع درم سماق وکل سرخ وکشنیز وکلنار ومورد
وخرنوب به آب بجوشانند وصاف نموده غرغره سازند فصل هشتم در آکله
دردهان این علتیست که صورت او ریش وجراحت دارد ودر زمان اندک مواضع بسیار
از دهان میکرد از جهت بدی ماده وبوی بد دارد وسبب آن خلط غلیظ عفن لذاع
تیز علاج فصد واسهال بمطبوخ افیتمون ومضمضه بسرکه وسماق ورب غوره بعد از آن
بغلغیون صفت آن از بیخ زرد سرخ واقاقیا وزراوند از هر یک جزو غوره آب
نارسیده برابر همه چند نوبت نرم بکوبند ودر سرکه پرورده باشند در آفتاب کرم کذارند تا
خشک شود باز کوفته سرکه پرورده باشند چند نوبت از آن خشک نموده قرص سازند صفت
قرص زرنیخ جهة ونیح الکلو لثه واکله زرنیخ سرخ وزرد وآهک ومازو از هر یک نیم درم
زنکار وقلقطار دو درم اقاقیا وشب وکلنار از هر یک سه درم بکوبند وبسرکه آمیخته یک
هفته در آفتاب کذارند بعد از آن قرص سازند وخشک نموده مقدار نخودی کم سوده

آکله دهان

دردهان

دردهان ولثه بمالند نیک ویک ساعت نکاه دارند شود وبعد از آن روغن کل وکلاب
دردهان کیرند فصل نهم در بسیاری لعاب از دهان در خواب واین چند نوع
است نوع اول کثرت لعاب که از جهة حرارت معده ورطوبت شود علامت
او قلت میل بطعام وبسیاری لعاب در خلاء معده ورطوبت شود علامت او قلت
میل بطعام وبسیاری لعاب در خلاء معده وجوع علاج فصد باسلیق وخوردن سکنجبین
ونمک بر ناهار چند روز وسفوف از شعیر وکندم بریان کرده برابر نرم کوفته با دو مقدار
آن قند کوفته میل نمایند ورب آبی وسیب ورب غوره وانار مناسبست وغذا مرغ
به آب غوره وسماق وآب انار نوع دوم بسیاری لعاب که از رطوبت وسردی
بلغم که در معده است شود علامت او رفتن لعاب غلیظ از دهان علاج کلقند که از
مصطکی وانیسون بود واطریفل وجمیع دو مثقال با شش مثقال قند کوفته با رازیانه
سفوف سازند ومصطکی وکندر بخایند وغذا مرغ بریانی یا مطنجن اکر بدین ترتیب
نیک نشود قی فرمایند بدان طریقه ترب را ریزه ساخته بجوشانند وآب آن یک کاسه
با ده مثقال عسل میل نمایند وپیشتر از آن ابراج خورند بعد از آن آب ترب خورده
قی نمایند ومداومت بهلیله پرورده واطریفل واملج نمایند نوع سیم کثرت لعاب
که از رطوبت دماغ شود چنانچه اطفال وپیران را میشود علامت او کرانی در سر وکدورت
حواس علاج تنقیه دماغ بحب غاریقون وغرغره به انکاره کرده واندک ایارج باشد
وغذا نخوداب ومطنجن وقلیه که در دارچینی وزیره وزنجبیل واجتناب از ترشیها
والبان وفواکه نمایند فصل دهم در بخر یعنی بوی بد دهان واین چند
نوعست نوع اول که از حرارت معده بود علامت او آنست که هرکاه طعام میل نمایند

لعاب دهان

بوی دهان

بوی بد ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سیاه شود علاج
آب ترهندی و آلوی بخاری با قاق زرد آلو و شفتالو به آب تر ساخته آب انرا میل نمایند
بیخ خشک ساخته و شربت سکنجبین به آب سرد اختیار نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند
و اسهال طبیعت بجهار شربت و رب سیب و رب آبی و انار رین و ابلی و امرود و غذا
مزع تو ساق و [illegible] سازند و این حب در دهان نگه‌دارند گل سرخ و صندل سفید و سعد از هر یک دو درم
هلیله و بلیله از هر یک سه درم پوست اترج مثقالی طباشیر نیم درم کوفته و بیخته به آب آبی یا بجبر گرد و گلاب
حب نموده در دهان نگیرند **نوع دویم** بوی دهان که از بلغم عفن معده شود علامت او آنست
که بخوردن غذا ساکن نشود و بشستن دهان بسیار تسکین نیابد علاج تنقیه بدن بحب ایارج
و حب صبر کنند نمایند و قی به آب ترب و ماهی شور و خردل و عسل و گفته اند که شراب در هفته یکبار
کم خورند یا شربت گل مکرر کرده مقوی به ترید یا گلقند با ایارج یا اطریفل مقوی یا ایارج یا در هفته
مثقالی از حب صبر و زنجبیل در دهان گرفته و اطریفل مداومت نمایند و از طعام های
الغیاد باشد مثل ماهی و شیر و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کم تر خورند و
مطبخه و قلیه و گوشت طیور و گلقند و آب عسل و خاییدن مصطکی و این حب فایده دارد
صفت آن قرفه اشنه نک هندی بسیله قاقله از هر یک درم صبر بوزن همه کوفته حب سازند هر شب
دو مثقال اختیار نمایند و بسیار خوردن تخم کرفس بوی دهان را برطرف میسازد دوا اگر
بوی دهان برطرف سازد حب الآس و قرنفل و آمله و سعد و سنبل و پوست اترج و مصطکی از هر
یک برابر و مشک و قرنفل و جوز بوا و کبابه و زنجبیل و پیپل نرم کوفته بجوشیده [illegible] حب سازند
و هر بار مقدار جوز بویا میل نمایند چنانکه در دهان نگه دارند و قرنفل و [illegible] و عاقرقرحا از
هر یک درم مشک و [illegible] کوفته و بیخته به شراب حب سازند یا گلاب **نوع سیم** که فساد خوردن

گوشت

گوشت میان دندان که بسبب رطوبات فاسده که از سر بغور می آید علامت آنست که اگر
مضمضه کند بچیزی ترش یا شور رطوبات تلخ بدبوی یا بد بین ریزد و مع هذا تسکین نیابد
علاج تنقیه دماغ بحبوب ایارج و صبر و غرغره بسرکه و گلاب کرده و برگ مورد و گلنار جوشانیده
باشند یا قرنفل و سعد و مشک بگلاب جوشانیده غرغره سازند مضمضه دیگر قرنفل بزباز
مصطکی جوز بوا از هر یک دو درم نرم کوفته در خرقه کتان بندند به آب یا گلاب بجوشانند
و غرغره بسازند در صباح و شام و صندل و سعد در دندان مانند دیگر از جهت فساد گوشت که
دایم از میان گوشت دندان خون آید علاج مضمضه بسرکه و گلاب و سماق
نوع چهارم بوی دهان که از فساد دندان و خورده شدن آن شود علاج کندن دندان
و پاک ساختن انجه در دو در آمده از حرکت و مضمضه بسرکه که در و عاقرقرحا و مازو جوشانیده باشند
و سنونها یا خوشبوی که از صندل و گل سرخ و سماق و سادج و دارچینی و قاقله و آب [illegible] جوشانیده باشند
باشد نمایند و هر روز دندانها را با نمک سیاه زنند بخلال و شستن و لثه بروغن گل چرب سازند
دیگر بعلت آفتی که در بینی بود بوی بد از دهان میشود علاج تنقیه دماغ و شستن بگلاب
و اندک سرکه

باب نهم در امراضی که عارض میشود در حلق و لهات

امراض حلق

و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول** در اورام لهاة
یعنی گوشت پاره که در بالای حنک و کام بود و عارض میگردد و مر او را انواع ورم **نوع اول**
ورم که از خون بود علامت او سرخی در لهاة و انتفاخ آن و اندوه و الم در اقصی فم و اذی
یافتن در محلی که چیزها فرو برند علاج فصد قیفال و اسهال طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین
و غرغره بشربت شاه توت یا رب ریواج با گلاب و سرکه یا به آب بنیر یا دوغ گاو که درد
آمله کوفته انداخته باشند و اگر بدین نیک نشود غرغره بگلاب و پوست انار و مازو و سماق

وجب الاس نمایند و کشک جو یا روغن بادام و شربت نارنج و آب الو یا نجاری و تمر هندی
اگر قبض بود و شربت لیمو و رب آبی و سیب اگر طبع نرم بود و غذا گوشت مرغ کرقتی
سماق یا رب انار بود **نوع دویم** ورم لهاة که از صفرا بود علامت او تشنگی و خشکی
دهان و درد قوی علاج تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و ترنجبین و غرغره به آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و رب شاه توت یا آب لسان الحمل و گلاب و آب گشنیز
و لعاب اسبغول و لعاب تخم آبی و خیارشنبر در دهان گرفته غرغره سازند و آب کشک جو و روغن
بادام و شیره خرفه و شراب خشخاش و غذا مزوره آب انار سازند **نوع سیم** ورم بلغمی علامت
او رخاوة ورم و سفیدی رنگ و قلت درد علاج تنقیه بدن از بلغم و غرغره بشربت سکنجبین
که در و تخم کوفته حل کرده باشند یا آنکه ده انجیر و بیست مویز دانه برون کرده بجوشانند و در آب
آن انکبا امیخته نمایند یا قسط به آب عسل و اگر قوی تر خواهند اندکی نشادر آمیخته نمایند
و غرغره سازند و بچوب شبت بخور نمایند و دهان برو دارند و غذا نخود آب با دویه گرم
قابضه **نوع چهارم** ورم لهاة که از سودا بود علامت او صلابت مایل بسواد علاج
تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و غرغره به انجام و رب شاه توت و عاقرقرحا و علاج بریدن
بعد بدین شرط آنکه تمامی لهاة ورم نداشته باشد جهت آنکه حکما نهی بریدن او میکنند که اصل لهاة
ورم نبود زیرا که درین وقت آفات بسیار متصورات و درمانی که سر لهاة ورم داشته
باشد و بعد از فصد و مسهل بود بریدن او فایده گفته اند **فصل دویم** در سقوط
لهاة یعنی سست شدن و در افتادن بغیر ورم علامت او آنکه بیابد مریض آنرا که گویا چیزی
معلق و آویخته در حلق است و هرگاه دهان بکشاید و زبان بیرون آورد گمان برد که لهاة دراز
تر از آنچه بوده و این دو نوعست **نوع اول** از جهت حرارت و رطوبت بود علامت

سقوط لهاة

او حرارت

او حرارت و تب و سیلان آب بجوشانند و آب انار که با پرده ها فشرده باشند غرغره نمودن
فایده دارد و شب یمانی و شاخ بز کوهی سوخته و اندکی نشادر در دهان دمند یا گلنار و شب
یمانی کوفته بر لهاة دمند و بگلنج خورد و بر لهاة گذارند و طلا بر میانه سر از مغاث و اقاقیا
و گل ارمنی یا گل سرشوی سوخته با سرشیر و اسبغول با سرکه و آبی که در و مورد و گشنیز خشک
جوشانیده باشند آمیخته نموده گذارند و از جهت افتادن لهاة مازو و گلنار و نشادر
برابر از هر یک بگیرند نرم کوفته بگیرند اندکی بر سر لهاة گذارند و اگر اصل لهاة باریک شده و سر لهاة
غلیظ بود سزاوار انست که غرغره به آب گرم که در و زفت حل کرده باشند نمایند بعد از آن
غرغره بچیزها قابض مثل آب انار که با شحم او عصیر کرده باشند و به آب عنب الثعلب و آب
گشنیز تر و اگر وجع نشود و اصل لهاة باریک و سر او غلیظ و سفید گردد اندکی از و ببرند و غرغره
بسرکه و گلاب و سماق نمایند و اگر خون ظاهر گردد در حلق گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی پاشند
و مریض را از سخن گفتن بسیار و فریاد زدن منع نمایند و صواب آنست که او را نبرند و قطع
نمایند زیرا که در بریدن خطر عظیم است **فصل سیم** در ذبحه یعنی ورمی که حادث
میشود در اصل زبان از جانب حلق و در بیخ گوشها و لوزتین و پیش حلق از این گوشت تا آن
گوشت مثل طوق شود و بعض ازین جهت این را نام ذبحه گذاشته اند علامت او آنست که قادر
نباشد بر آنکه چیزی فرو برد و اگر جهد نماید و فرو برد از بینی بیرون آید و نتواند که حکایت
نماید و چشمها بر رفته و لعاب از دهان آید و ورم حلق بیشتر درین موضع ظاهر میشود و اگر
ورم در ظاهر حلق بود سلامت نزدیکست و اگر ورم ظاهر نباشد صعب تر است و این
دو نوع است **نوع اول** ذبحه که از خون سوخته غلیظ شود و علامت او ضیق نفس
با علامات حرارت علاج فصد قیفال و تلیین طبیعت به آب فواکه و ترنجبین و حقنه نرم و آب

ذبحه

اکوی نجاری و آب کشک جو با روغن بادام و اگر طبع نرم بود شربت زرک فایده دارد
و بوشش در سینه و خوفل و گل ارمنی و صندلین از هر یک برابر کوفته بسرکه و آب کشنیز
طلا سازند و غرغره بسماق و آبی که در وی عدس جوشانیده باشند و آب شاه توت
و آب کشنیز نمایند و غذا اگر احتیاج افتد آب تمر هندی و آب غوره و آب انار میخوش سازند و اگر
ورم تحلیل نیابد غرغره بشیر گرم و میبختج و روغن بادام فایده دارد **نوع دوم** ذبحه که از
خلط غلیظ بلغم بود و علامت او ضیق نفس با علامات برودت علاج حقنه ها و غرغره
برب جوز و انکاسه و اندکی عاقرقرحا و غذا نخود نیم کوفته و نمک مقشر در شوربای مرغ و اگر
دیر ماند شود و چون که بود و مجاری نفس تنگ شود غرغره بنضجات مثل بنفشه و انکور
شفا و تخم مرو و لعاب تخم کتان وغیره و اگر سرد او بر هم کافور یا و صوف سیاوشان و تخم
و کمند و صمغ عربی از هر یک برابر کرده نرم کوفته بر جراحت باشند و اگر سر ده به علاج تنجیم
و قتی که سفید بود و زنگ انقطع نمایند بعد از ان غرغره بسماق و گل مختوم یا گل ارمنی نمایند
و اگر حرارت عارض کرده غرغره بسفیده تخم مرغ و روغن گل تمامه نماید بسیار مواد **فصل**
چهارم در خناق خناق نارسیدن هوا مطلوب نفس بسبب نفس و دل است و علامات می...
یا انکه ورم و عضلات داخل حلق بود و دیگر از جهت زایل شدن فقره از فقرات رقبه
از موضع خود بسبب آنکه ضربه یا سقطه یا بجهة ورم عضلی که میل به اصل بود و یا از جهت تشنج
عضلات یا از جهت باد غلیظ که در منفصل عضلات در آید و این را خناق کلبی گویند و بد
ترین خناق بود و دیگر خناق بسبب احتباس استفراغ معتاد مثل استفراغ خون حیض
و خون بواسیر می شود و گاهی منتقل میگردد و ماده خناق به سینه و عارض میشود ذات
الریه و بعضی اوقات نازل بسوی عصب شود و موجب تشنج کرده و گاهی نازل بنواحی دل

خناق

آید و خناق

آید و خناق کلبی حادث شود و موجب هلاک کردد و بعضی اوقات بمعده نازل بسوی ...
شود که در موجب ورب یعنی شکم روان شود و موت صاحب خناق بسبب تشنج
اوقات بود اما علامات خناق مطلق دشواری نفس و سرخی روی و کشاده ماندن دهان
و بیرون آمدن زبان و تیره رفتن چشمها و کشاده ماندن و حرجیا بلعو تا رفتن و بسیار است
که آنچه میرود از بینی بیرون می آید و بسیار است که بایست بود این خناق و می شنوند او از حلق
مثل صوت کسی که زکام شده و اگر زیاده کردد علاج ندارد و زمانی که دهان کسی که خناق شده
باز ماند و زبان او بیرون آید و بینی نشود که در کجا ورم دارد این صعب ترین اقسام
خناق است و انواع این ورم چهار است **نوع اول** خناق که از خون غلیظ شود
علامت او سرخی روی و امتلاء عروق و لهیب در حلق و شریانها ان علاج فصد قیفالین
و حجامت ساقین و اگر احتمال تاخیر دارد خون بگیرند دفعه اندک اندک برآرند و اگر احتمال
تاخیر نداشته باشند و قوت قوی بود خون آن مقدار برآرند که غشی نزدیک رسد در حال
نیک شود و اگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک بگیرند از جهت آنکه سقوط قوت با اختناق نفس
بدمی باشد و اگر سبب حبس خون حیض بود یا استفراغ معتاد فصد صافن و حجامت بر ساق
نمایند و منع از غذا اقامة مقام فصد گفته اند نزدیک ضعف قوت بعد از ان طبع را باب
فواکه نرم سازند و مطبوخ خیار شنبر یا حقنه لینه و حجامت بر مهره پشت و بر زیر ذقن و کتف
و میان چهار رستنگاه نمایند گاهی بپزند و گاهی نپزند در حجامت مبالغه نمایند و آب جو که با عدس مقشر
پخته باشند میل نمایند و غرغره بسرکه و گلاب و سکنجبین و شربت عناب به آبی که در وی عدس
و تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند و رب شاه توت نیز فایده دارد و اگر درد قوی
بود و آب پوست جو با شیر آمیخته غرغره نمایند و اگر ورم ظاهر شود حجامت نمایند و اگر در چهار روز

خناق دموی

احتمال حل

منضج

حل نشود غرغره بچیزی منضج مثل انجیر و مویز و انیسون کرده و خیارشنبر با ماء العسل یا خمیر
گندم با آب انار بی حل کرده یا انکه عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن از هر یک سه مثقال با آب
انیسون حل نموده صاف نموده غرغره سازند از جهت انکه منضجی سازد نیز و یا تخم خرفه
خمیر با آمیخته غرغره سازند یا بشیر و شکر و روغن بادام و بسکر گرم و اگر قوی تر خواهند ترنجبین
در آب عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم سرد بود و چون بیرون آید غرغره به سکر و روغن بادام
بهم آمیخته غرغره نمایند و اگر خشونت و درشتی و درد بود به لعاب اسپغول و خطمی و روغن
بنفشه بادام غرغره فایده دارد و اگر سر دندها و زنگ تغیر پیدا کرده و سفید شده و نرم گشته
بسر انگشت یا با لتی زیر سازند تا سرد بود از قوا که آنچه در و قبض بود مثل غوره و در لوچ و تمر توت
و آبی و سیب ترش و غذا شوربا سپوس با روغن بادام و آش سماق در شوربای مرغ و عدس
مقشر و در دوا اسفاناخ و کشنیز تر باشد و نخود آب در او فایده دارد **نوع دویم** خناق
که از صفرا بود علامت او تشنگی و اندوه و خشکی دهان و تلخی آن علاج فصد و تلیین طبیعت به آب
تمر هندی و آلوی بخاری و آب انار ترش و خیارشنبر و آب شیر کدو و عناب جوشانیده باشند
و شربت بنفشه و غرغره به سرکه و گلاب یا سکنجبین و رب شاه توت به آب لسان الحمل
و بر رقبه روغن گل مالیدن فایده دارد و بعد از روز دویم و سیم غرغره بچیزها که محلل — به تحلیل برد
انچه در نوع دموی مذکور شده و غیره خرفه و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شربت خشخاش
میل نمایند و ضمادی که ماده را بخارج کشد از رب شاه توت و قرا قروت و دو لانه دانه
بیرون کرده و روغن بادام یا روغن شمع بهم آمیخته بر گلو گذارند از خارج و غذا عدس مقشر
با روغن بادام شیرین و غرغره به آب لسان الحمل دو قاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و
گلاب دو قاشق و روغن گل نیم قاشق بهم آمیخته نمایند و در این قسم مبالغه در تبرید و ترطیب

ایاده

زیاده از نوع دموی سازند و در نوع دموی مبالغه در تحلیل نمایند **نوع سیم** خناق که از بلغم شود
علامت او تهیج روی و چشم و سفیدی روی و کثرت لعاب و دشواری جریان چیزها بحلق و گرانی
و شوری دهان علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و حقنه‌ها و غرغره با بکامه و آب عسل یا سکنجبین
عسلی و آب ترب و خردل و میویزج و عاقرقرحا و فلفل و فوتنج بری و جوز و آب بادیان
از هر کدام آنچه میسر شود کوفته آمیخته نموده غرغره سازند در ابتدا و رب شاه توت مخلوط
سازند به انکامه و در انتها عاقرقرحا و میویزج و اگر علت صعب بود شیشه حجامت بر گردن
گذارند و نیز نمدیا انکه عسل یا در طلا سازند تا انکه نموده زرد آب روان کرده و غرغره به سرکه و عسل
به آب حل ساخته فایده دارد و خاکستر خطاطیف بشیر آمیخته غرغره نماینده و غذا انیره نخود سپوس
گندم با تخم و قند یا نبات در و فایده مندست و نخود آب و زرده تخم مرغ نیم بخت اختیار
نمایند **نوع چهارم** خناق از سودا علامت او صلابت ورم و کدورت رنگ علیل و خشکی
دهان و ترش و حالتی شبیه بتمدد در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره
بانچه مذکور شده در نوع بلغمی و تخم کتان با گل خیر و طلا سازند و مداومت حمام و غذا نخود آب — و تحلیل ورم
و غیره به انچه مذکور شده در نوع بلغمی اما خناق کلبی علامت او آنست که نتواند نگاه کرد
بجانبی و قادر نباشد که و نظر اکثر به وقتی که باشد از زوال فقار اما وقتی که از زوال عضلات
داخل بود علامت او گشاده ماندن دهان و بیرون آمدن زبان علاج فصد و تلیین طبیعت
و حقنه و فقره را بجای برون باقی شبیه مثل لحام و گذاشتن ضماد قابض مثل عفص
و مورد اقاقیا و جبرو سریش بلعاب اسپغول بسازند **البثور فی الحلق** در حلق جوشش
میشود و بیشتر در مری بود و گاهی این جوشش در قصبه ریه میشود علامت او درد و سوزش
خصوصا محلی که چیزی فرو می برد علاج فصد نمایند و چیزی که از جنس سبیه و دارو کشیده باشند

روغن بادام و از آب سرد منع نمایند و چون پخته شود و جراحت کرده بموم روغن موم
کافوری علاج نمایند و علیل را فرمایند اندک اندک فرو برد یا زرده تخم **فصل**
پنجم در علق و آنچه بحلق چسبیده از زلو و غیره سبب او خوردن آب چشمه و ایستاده و غیره (در علق)
علامت او کرب و آمدن خون رقیق و احساس مریض بآنکه چیزی در حلق اوست
علاج آنست که دهانرا در برابر آفتاب بگشاید و چون معلوم کرده که علق که زلو و شلوک
میگویند جهت آنرا بمنقاش بگیرند و تعجیل ننمایند در گرفتن آن و اگر زلو دور بود غرغره
بخردل که تجیین است و سرکه چند نوبت نماید یا بسرکه و حلتیت یا سرکه و نمک یا به آب پیازه یا سیاه
دانه و تجیین را کوفته در حلق بافشند و اگر بدینها بیرون نیاید مریض را فرمایند تا بحمام در آید و زمانی
نیک صبر نماید و چون تا نیک تشنه شود فرمایند تا بر آب یخ نزدیک دهان کند یا مضمضه آب
سرد کند و چون نیاید او را بانبور یا بمنقاش بگیرد و بعد از آن خون سیاووشان و زاج و گل
ارمنی در دهان بافشند و اگر خون از حلق می آمده باشد گلنار و سماق و پوست انار نانخواه
و غیره سازند و گلنار و خون سیاووشان و کندر نرم کوفته در دهان بافشند و اگر زلو به معده
(حیله) چسبیده قی فرمایند به آبی که از درمنه ترکی و آب برگ شفتالو بود و از حیله که اگر در معده بود
آنست که علیل را در حمام در آرند بعد از آنکه غذا بسیر خورده باشد و فرمایند تا آب سرد در
دهان گیرد و چون گرم شود باز اعاده کند از جهت سردی آب بدهان می آید و از موده
است **فصل ششم** در آنچه بحلق در ماند یا چسبیده از شوکت استخوان یا لقمه (در آنچه بحلق چسبیده)
کلان و غیره اما آنچه چسبیده بحلق اگر ظاهر بود با نبور بگیرند و اگر ظاهر نبود و با پیچ بود دست
بر گردن و پشت او زنند و جرعه آب دهد و چند نوبت و اگر شوک بیرون نیاید چند لقمه
نان بزرگ بدهد و بجام و شسته چند نوبت جرعه جرعه روغن بادام یا روغن گل

بالجزء

یا کنجد یا غیره میل نماید بعد از آن لقمه کلان خورد و قی کند و اگر بیرون آمد خوب والا آلتی
از آهن یا غیره بسازند و در حلق فرستند و بدان بیرون آرند و انجیر از آب بجوشانند تا در
ثلث و بدان غرغره نماید و دیگر آنکه کسی آب در حلق او در آمده علاج او آنست که او را سراپا
بدارند و شکم او بفشارند برفق تا آب تمام بیرون آید و بعد از آن حریره از آرد گندم و
شیر بسازند و میل نماید و خوردن شراب فایده گفته اند **فصل**
هفتم در بحوحه صوت یعنی گرفتن آواز از فرو آمدن نزله می باشد بحلق و قصبه شش (بحوحه صوت)
و این بحوحه نوعست نوع اول که از نزله بحلق می آید علامت او احساس علیل بچیزی که
نازل میشود بحلق و درشتی و لذع و دغدغه در حلق علاج منع نزلات بغرغره خشخاش
و غیره بخشخاش و عدس و گل سرخ از هر یک دو مثقال بجوشانند و به آب آن بسازند
و دیگر بحوحه صوت از ریه خیزد می باشد و اکثر در تبها عارض میگردد علاج شیره آب ... و
حریره که از شیره کنار نشاسته و روغن بادام ساخته باشند و شوربای مرغ که در او اسفاناخ و خرفه
بود دیگر بحوحه صوت از برودت می باشد علامت او آنست که در گرما و جهت چیزهای
سرد خوردن و از جهت باد شمال و غیره پیدا میشود علاج آنست که حبی سازند بدین وجه
و پیوسته در دهان گیرند فلفل قرنفل زعفران سنبل قرنفل بزباز و ارمنی از هر یک مثقالی
صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند یا تبرزد مثقال همه را نرم کوفته حب ساخته در دهان
گیرند و آب آنرا فرو برند نوعی دیگر مرکند زعفران فلفل نرم کوفته ثلث حب سازند دیگر
این حب فایده دارد مغز بادام و لب صنوبر کبار و تخم کتان تف داده از هر یک دو درم
انیسون و بادیان و رب سوس و صمغ عربی از هر یک درم فانید ده درم نرم نموده حب
سازند و غذا نخود آب و زرده تخم نیم بخت و حریره که از سبوس گندم و عسل در روغن بادام

یا از آرد باقلی یا از آرد کتان ساخته باشند میل نمایند و حبی که از کتیرا و مغز بادام
و صمغ عربی و بادیان و نشاسته و تخم کتان و قند یا نبات ساخته اکثر اوقات اختیار
نمایند و زیر زبان نگاه دارند **نوع دویم** بحوحت صوت که از سوء مزاج از جهة رطوبت
که عارض میشود در حنجره و قصبه ریه را علامت او آنست که صاحب این علت
درشتی و الم در گلو و حلق فهم نکند و ثقلی معلوم نماید علاج غرغره به آبی که در وانیسون
و بادیان و بیخ سوسن کبود از هر یک مثقالی جوشانیده باشند و هفت مثقال عسل آمیخته
و اندکی عاقرقرحا مخلوط نموده غرغره سازند و زنجبیل پرورده و کباب خاییدن آواز را
صاف گرداند (?) شربت ماء الاصول و لعوق از کتیرا و لعاب تخم آبی و زوفا و بیخ سوسن — می سازد صح
کبود کوفته باشند با عسل ده مثقال به ده قاشق آب حل کرده ادویه را بدو آمیخته
غرغره سازد و مویز منقی و پسته و نبات تنقل سازد و غذا نخود آب و قلیه خشک دیگر
بحوحت صوت از بیش خشکی حنجره می باشد علامت او خشونت و درد اکثر اوقات
از غبار و دود میشود علاج شیره سپغول (?) با تخم مرو یا کشکک جو با روغن بادام و لعاب
اسپغول و قند فایده دارد و شکر و نبات با قند و شوربای مرغ فربه و زرده تخم مرغ
نیم بخت و دیگر گرفتن آواز از جهت زیاد و بعق (?) و حرکت قوی می باشد و حادث
میشود خشونت و الم و ورم در حنجره و قصبه شش علاج حمام و آسایش و زرده تخم نیم
بخت و ثرید شوربای مرغ با اسفاناخ و حریره سپوس و از آرد جو از این فایده کلی گفته اند
المنه **باب دهم** در امراضی که در قصبه ریه و نفس ریه و سینه — امراض قصبه ریه
میشود و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر هفت فصل **فصل**
اول در سرفه اندکی که از جهة آفت قصبه ریه بود و این چند نوع است **نوع اول** از
جهة

جهة نزله که بدو می آید علامت و علاج او در سعال که از نزلات که بسینه و قصبه ریه می آید
گفته شد و دیگر سرفه اندک از گرمی قصبه ریه می شود که بسبب تب عارض شده
علامت ... و حرارت و اندوه و تسکین یافتن از هوای سرد و آب خنک علاج فصد قیفال
و شربت از عناب بهیئت عدد و سپستان سی عدد و بنفشه دو مثقال به قند سی مثقال سازند
چهار روز میل نمایند و کتیرا و صمغ عربی و مغز کدو و بادام حب نموده در دهان گیرد و لعاب
تخم آبی با شربت خشخاش یا شربت بنفشه و غذا آش ... از آب مرغ و اسفاناخ و اجتناب از
غذاهای ترش و از زیاد و کثرت کلام و از غبار و دود و دود چیزها شود **نوع دویم** سعال که
از جهت سردی حادث شود و اکثر حدوث این سرفه در زمستان بود علامت او ساکن شدن
بدخول حمام و آب گرم خوردن و چیزها گرم میل نمودن علاج شربت برموجب سازند انجیر ده عدد
بیخ سوس سه مثقال سپستان سی عدد مویز دانه برون کرده سی عدد بجوشانند و به قند ... مثقال
شربت ساخته سه روز اختیار نمایند و حریره سپوس گندم با عسل یا به قند شیرین ساخته با روغن بادام
فایده دارد کتیرا و صمغ و تخم کتان تف داده از هر یک دو مثقال نرم کوفته با هفت مثقال
قند حب ساخته در دهان گیرند و غذا گوشت کبوتر یا نخود آب یا گوشت کبک که در دو دارچینی بود و پسته
و انجیر خشک و ناطف عسلی با مغز پسته و شراب شیرین فایده دارد و از کثرت آب سرد و چیزها
بارد پرهیز نمایند **نوع سیم** سرفه که از سبب سردی و رطوبت در قصبه ریه و حنجره شود
علامت او بسیاری آب دهان و گرفتگی آواز و احساس خشونت علاج غرغره به آبی که
در وانیسون و بادیان و عسل جوشانیده باشند نمایند و حریره جواری با عسل و روغن بادام
و غرغره به آبی که در و بیخ سوسن کبود و عسل جوشانیده باشند و زنجبیل پرورده خوردن
و عسل و سیاه دانه و کندر برابر ... شود و ماء الاصول و حب صنوبر کباب با پسته با قند و عسل و غذا

نخود آب و مطبخات و گوشت کبوتر و گنجشک و داروهای گرم **فصل**

دوم در سعال سرفه حرکتیست که دفع می نماید طبیعت اذی و الم از ریه و آنچه متصل بدو

سعال

و این چند نوع است **نوع اول** سرفه که از گرمی مزاج سینه و شش شود سبب او آنکه ساکن
بود در مواضع گرم یا چیزهای گرم خورده و بوی گرده علامت او سوزش و اندوه در سینه و شش
و تشنگی دایم و میل بهوای سرد و از آن راحت یافتن و سرخی روی و خشکی حنجره و زیادتی سرفه
از گرمی هوا اگر علاج فصد باسلیق اگر در خون زیادتی بود و مانعی نباشد از فصد و آب
کشک جو با نبات و شربت بنفشه بر موجب بنفشه دو مثقال عناب بیست عدد سپستان
چهل عدد بهی سیاه و شانی مثقال تخم آبی دو درم در یک کاسه آب بجوشانند و چهل مثقال قند بقوام آورده
هر روز دو سه قاشق شربت بهفت قاشق آب حل ساخته اختیار نمایند و لعوق
خشخاش بر موجب خشخاش سفید و سیاه هفت مثقال بیخ سوس چهار مثقال کتیره سه مثقال صمغ
عربی دو مثقال تخم خشخاش را نیم کوفته با بیخ سوس در یک پیاله آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف
نموده کتیره و صمغ عربی را نرم کوفته بلعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و پانزده مثقال نبات آمیخته
اندکی جوش دهند و در آن میل نمایند و این قرص نیز فایده دارد رب سوس و بنفشه خشک از
هر یک سه مثقال مغز تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال حب ترنجبین چهار مثقال نرم ساخته
بلعاب تخم آبی و اسبغول قرص سازند هر یک درمی با شربت بنفشه یا آب کشک جو یا شوربا
آش حل کرده اختیار نمایند و بچه در سعال گرم با باده و بوی باده تجربه نموده بیشتر خشت تنها که در زیر
زبان گرفته اند در تمام و روز مقدار چهار مثقال تا هفت مثقال هم برف تسکین یافته و طبع را
نرم ساخته و تسکین حرارت و تشنگی نموده دیگر این حب در دهان نگه دارند رب سوس چهار
مثقال نشاسته و کتیره و مغز بادام مقشر و صمغ و تخم بنفشه از هر یک دو مثقال نبات هفت مثقال

نرم کوفته بلعاب حب آبی بسازند چهار کلان هر یک بمقدار باقلی در دهان نگاه دارند و اگر
یبوست غالب بود حقنه نمایند با آب چغندر و عناب و سپستان جوشانیده باشند
و دو مثقال روغن بادام اضافه نموده و لعوق لعابات فایده دارد و صفت آن لعاب اسبغول
و آبی از هر یک دو قاشق آب انار شیرین و آب خیار و آب کدو از هر یک دو قاشق و نیم
کتیره و صمغ عربی و مغز بادام مقشر از هر یک سه مثقال قند و نبات از هر یک پانزده مثقال تخم
خشخاش کوفته پنج مثقال همه را لعوق سازند و اندک اندک در دهان نگاه دارند و سینه را بدین موم
روغن بمالند موم سفید با روغن گل یا روغن بادام حل کرده و خوردن آب انار شیرین فایده دارد
و آب باقلی با روغن بادام و اسفاناخ و اندک نمک و کدو مناسب است و نخود آب که در او
ماش مقشر و کدو و اسفاناخ بود و کشک جو با روغن بادام و یا چوزه مرغ وقتی که تب نبود
اختیار نمایند و حریره سبوس با قند و روغن بادام و اگر حرارت نبود زرده تخم مرغ نیم برشت و شیره شکر
میل نمایند **نوع دوم** سعال که از برودت سینه و شش شود سبب او آنست که در هوای سرد ساکن
گشته و چیزهای سرد میل نموده و استفراغ مفرط نموده علامت او احساس برودت در سینه و راحت یافتن
از هوای سرد و راحت یافتن از هوای گرم و حمام و قلت عطش علاج گلقند عسلی با آب انجیر و زبیب
و اصل السوس جوشانیده و لعوق گرم از بادیان و تخم کتان و حلبه نیم کوفته داده و حلبه و حب صنوبر و مغز پسته صنوبر
و مغز پسته و مغز بادام و صمغ انگوزه کتیره و ... بعسل آب کرده خورند یا عسل با تخم کتان نیم
داده باندک فلفل آمیخته لعوق از جهت ضیق نفس که از برودت بود حب صنوبر ده درم مغز
بادام تلخ مقشر دوازده درم رب السوس پنج درم عسل بقدر حاجت و خوردن انجیر خشک و جوز گرم بادام
گفته اند قطع سعال عرضی می نماید و عسل را با آب انار بجوشانند یا بخایند و غذا اغلب از گوشت کبوتر
و طیهو و بره و نخود آب که از گوشت مرغ بود و آش اگر از عدس و حریره سبوس گندم که در قند و روغن بادام

بود وگوشت گوسفند را قلیه کرم سازند مزعفر بسته واندک فلفل وآب بادیان نیز بقند جوشانیده
فایده دارد موم روغن در سینه مالند و تا حقنه از غسل کردن و معزبسته بود واجتناب از
هوا سرد و آب سرد و چیزها سرد نمایند **نوع سیم** سعال که از یبوست و خشکی سینه بود علامت
او آنست که در وقت حرکت زیاده شود ودر حالت گرسنگی و تشنگی و از حمام و از چیزها که رطوبت
دارد فایده یابد و ضیق نفس و سرعت نبض علاج آنکه شربت بود و آب کشک جو و در آمدن ابزن
و شربت بنفشه و لعاب اسپغول و آب خیار و جلاب و قند بها و مقعد روغن بادام و ناف را چرب
سازند و در سینه موم روغن مالند و در آب و لعاب تخم آبی نگاه دارند و این حب در دهان گیرند
رب سوس دو مثقال تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم خرفه و صمغ عربی و کثیرا از هر یک مثقالی بلعاب اسپغول سازند
و حمام فایده دارد و حریره سپوس و روغن بادام و شیر بز که جو خورده باشد و گوشت مرغ و بره و ماهی کوچک
و باقلا و مگر از قند بچه باشند یا روغن بادام و خشخاش **نوع چهارم** سرفه که از رطوبت ریه و سینه
خصوصا عارض شیوخ و مشایخ و پیران و کسانی را که رطوبت غالب بود بر مزاج ایشان علامت او
کثرت چیزی آمدن برخاستن بعد خواب و خرخره در سینه و حبسیدن بلغم در حلق علاج تنقیه
بود از بلغم بقی و اسهال بعد از نضج اگر امتلا بود از بلغم و شربت زوفا بر موجب انجیر ده عدد و حلبه پنج
مثقال بیخ سوسن چهار مثقال پرسیاوشان دو مثقال پوست بیخ کرفس و بادیان و تخم کرفس از هر یک مثقال
خارخسک سه مثقال بجوشانند و یک چهار یک قند بقوام آورده هفت روز اختیار نمایند دیگر این دوا
مناسب است فلفل دار فلفل [illegible] زنجبیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته با عسل
مثقال عسل آمیخته بخورد شربتی مثقالی تا دو مثقال بود و این حب در دهان گیرند رب سوس سه مثقال کوبیا
مثقال بادام مغز دو درم حلتیت درم بلعاب بسازند و اگر سرفه از خواب منع نماید چنانچه در شب بی
آرام کرد و این حب در دهان گیرند صفت آن که مربعه کنند از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم کوفته

ران سیم

هرجی

هرجبی

هر صبحی مقدار ماشی بسازند و غذا کباب یا قلیه خشک یا نخود آب و حمام گرم معرق و ریاضت
بعضی از طعام بتخصیص قراءت و الحان و غنا فایده دارد و از شوربای چرب و از فواکه حفظ
نمایند **نوع پنجم** سعال که از اخلاط غلیظ که بسته شده در ریه سبب او نزله سرد و سبب نزله فضلاتست
که از بخارات غلیظ بدن یا از معده بسوی سر رفته و بسینه آمده یا آنکه از جهت آفتاب یا از
جهت حمام گرمی در دماغ شود و بجهت ضعف دماغ بسینه ریخته موجب سرفه گردد علامت او آنست
که بعقب زکام بود و بد شوار یا خلطی لزج غلیظ بیرون آید و گرانی در سینه و بسته شدن
بلغم در وی و احساس سرفه و سردی در سینه و اگر رقیق بود دلالت می کند بر ابتداء نضج و اگر معتدل
بود دلالت بر نضج دارد و اگر بلغم دهان غلیظ و کبود و زرد و زجاجی و یا سیاه و ابیض باشد دلالت
بر عفونت دارد و بر نضج علاج مطبوخ زوفا کبیر بر موجب انجیر یا زرده نوزده عدد و زبیب منقا ده عدد
پرسیاوشان سه مثقال بیخ سوسن چهار مثقال پوست بیخ بادیان سه مثقال بیخ سوسن کبود دو مثقال تخم
و شبت مثقال قند بقوام آورند با دو چهار یک ترنگبین و هر بار یک قاشق هفت قاشق آب
حل نموده اختیار نمایند و اگر در سینه حرارتی بود بیخ سوسن و سپستان و یک کف جو کنجد کرده
بجوشانند و آب آنرا صاف نموده میل نمایند و درد ترنگبین حل نمایند و مقدار یک درم روغن بادام اضافه
نمایند حرارت سینه را تسکین نماید و نخود نیم کوفته و کشک جو و اندکی بادیان بجوشانند و آب آنرا
میل نمایند صفت حبی که سینه را از خلط غلیظ و خرخره و ضیق نفس را فایده دهد مانند بادیان رب
سوس از هر یک دو مثقال مغز بادام سه مثقال فلفل تخم کتان چهار مثقال نرم کوفته با نبات
برابر مجموع نرم کوفته بلعاب تخم آبی بسازند صفت حبی دیگر بجهت علک البطم را اجزا برابر افیون
ثلث جزو نرم نموده حب سازند و یک حب یا دو حب در دهان گیرند علیل را راحت رساند
و منع سرفه شدید نماید و استعمال نکنند در سرفه که از رطوبت بود و شب بسیار آمده باشد افیون

وتخم کاهو و بزر البنج جهت آنکه نفس را تنگ می‌سازد و ماده خام می‌ماند مگر به سبب ضرورت
و تخدیر فایده دارد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان در آب آن کشک گندم یا ماش و
قلیه کرده و اگر گرم از دارچینی و فلفل فایده دارد و گوشت طیور بریان مناسب
است و بدل آب شربت بنفشه و ماء العسل میل نمایند **نوع ششم** سرفه که از گرمی و یبوست
صدر و ریه باشد علامت او عظم نبض و نفس و حرارت و تشنگی و [illegible] الخ
تلخ و زرد بود علاج فصد و تسکین حرارت به شربت تمر هندی و لعاب اسپغول و قند و شربت
بنفشه و نحو آن و آب کشک جو و لعوقات سرد از لعاب آبی و کتیرا و صمغ عربی و لعاب
خرفه و لعاب اسپغول و نبات و طلاها سرد از صندل و عرق بید مشک و موم روغن از روغن
کدو و بادام در سینه مالیدن و غذا آنچه در سعال از حرارت مذکور شده **نوع هفتم** سرفه
که از ماده سودا که در ریه بود علامت او آنکه آنچه آید به سرفه سیاه و کدر و بد رنگ باشد سایر علامات
سودا علاج حریره‌ها از سبوس گندم به قند یا عسل و اسهال سودا و غذا نخود آب با گوشت
یا گوسفند جوان **نوع هشتم** سرفه که از ماده تیز که از سر به حلق و قصبه ریه می‌آید علامت
او احساس نزول چیزی که به حلق و مجاری آن و رقت آنچه می‌آید و تیزی او و اگر ماده اندک
بود سرفه ضعیف و اگر ماده قوی بود سعال شدید و بد بود و اگر دیر ماند منجر به سل گردد
و علامات این سرفه آنست که به شب شدید بود و بعد خواب غلبه بود و علاج شربت خشخاش
اختیار نمایند و غرغره به گل سرخ ده درم عدس هفت مثقال که زنجک گویند ده مثقال بجوشانند
و به آب آن غرغره نمایند و اگر قوت غلبه بود و مانعی نباشد فصد نمایند و حقنه نرم فایده دارد و غرغره آب
نخوانند و خواب بر قفا نکنند و این مطبوخ اختیار نمایند عناب بیست عدد سپستان سی عدد
مویز دانه بیرون کرده چهل عدد بنفشه دو مثقال بیخ سوس سه مثقال انجیر ده عدد بجوشانند به قند

ترله میرزد و تقدم زکام گرم و حرارت و سوزش و اندوه و درد غز الف و بحار ص

لثغه

سعتر مثقال یا دو چهار یک ترکیبی بقوام آورده یک قاشق شربت آن هفت قاشق است
مطبوخ زوفا برین موجب زوفا دو مثقال عناب بیست عدد سپستان چهل عدد انجیر یازده عدد
بیخ سوس سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد بنفشه [illegible] دو ساعت یا سه ساعت آب [illegible]
روغن بادام و یا نبید یا قند اختیار نمایند و اگر در آب کشک جو عناب و سپستان [illegible] و باقلی با جو بجوشانند
فایده مندست و اگر طبع قبض بود این شربت میل نمایند صفت آن عناب [illegible] عدد بنفشه دو
مثقال سپستان سی عدد برگ گاو زبان سه مثقال بیخ سوس دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف
نموده مغز فلوس هفت مثقال ترنجبین هفت مثقال حل نموده صاف ساخته اختیار نمایند لعوق که در این
زحمت فایده دارد مغز تخم خیار دو مثقال حل نموده [illegible] ساخته اختیار نمایند با روغن بادام سه مثقال
تخم خرفه مثقال صمغ عربی و کتیرا و نشاسته کوفته نرم و بعضی حل نمودن قند یا نبات بقدر حاجت آمیخته
لعوق نمایند لعوق جهت صبیان صمغ عربی و کتیرا و بیخ سوس از هر یک دو مثقال نبات
یا قند سه مثقال نرم کوفته به شیر عورت یا لعاب تخم [illegible] اختیار نمایند جهت گرمی و خشونت
سینه این ادویه بسازند کتیرا صمغ عربی حب [illegible] از هر یک مثقال خشخاش یک مثقال و نیم بیخ
سوس دو مثقال قند یا نبات ده مثقال نرم کوفته حب سازند یا قرص بعد از آن اختیار نمایند
و آنچه تکرار واقع می‌نماید خوردن خشخاش است که مثلث خورند و دایم گلاب به بینی در کشیده
استنشاق نمایند و حلوا به روغن بادام و ناطف و پالوده فایده دارد و سر را تراشیده به گل ارمنی
یا گل مختوم به آب لسان الحمل آمیخته بر سر طلا نمایند و در سر روغن بید که در آن خشخاش به پوست جوشانیده
باشند بمالند صفت روغن بید آب برگ بید با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و در روغن بماند و باقلی
و [illegible] و زعفران و قند بسوزند و سر و بینی بر بخار آن دارند ماده را از ریختن باز دارد و دیگر
سنگ را گرم نموده سرکه بر وی ریخته پیش بینی دارند و [illegible] غذا [illegible] گندم یا ازار و باقلی پوست کشیده

سه مثقال کشنیز خشک [illegible] از هر یک مثقالی بجوشانند و به قند و نبات قوام آورند و بعد از شربت صح

قوة عطا و دفع ترلو ... برانکه جزی بنوشند از حلق برآید و روغن بادام و قند اضافه
نمایند و عدس بکوبند و روغن بادام با اندکی کتیرا غذا سازند و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماهی سفید
بریان بروغن بادام و قلیه کدو و مرغ که در شوربای آن کدو و اسفاناخ بود و شربت بنفشه
و آب انار شیرین و عناب و ... به آب نیم گرم و غرغره و حب سعال در دهان گیرند تا ماده را
غلیظ سازد و از سیلان منع نماید و اگر ... اشند او یا به سرما تر اشند و در حمام بوده بمالند تا عرق
کرده یا بخور قند در شت بمالند و اگر بدین کفایت نشود قی زند را به آب انجیر آمیخته کذارند تا ابله
زند و یا بر میان سر داغ نهند تا بجز سیل نشود و این علاج جمیع آنچه نازل میشود به سینه و چشم و
معده را نفع تمام دارد **نوع نهم** در سرفه که از خلط غلیظ سرد که از سر می بر بری آید علامت
او تقدم زکام بارد و غلظ آنچه از حلق می آید و سفیدی و سردی آن خصوصا پیر ... احساس
بحرکت سرد که نازل میشود به سینه و ششها و اندکی حرارت و حدت و تدد در جهه ...
بینی علاج برسر ارزن گرم یا خرقه گرم با نمک و نان گرم کذارند و سر بر بخار رفیر اب که در و آتش
گرم و یا سنگ گرم انداخته باشند دارند و ماده را بجانب بینی ... سیاه دانه تف
داده و افسنتین و قسط کوفته بر خرقه کبود بندند و بر زبان در پیش بینی دارند و ماء العسل
و شربت زوفا اختیار نمایند و تخم کتان تف داده با عسل و اندکی فلفل معجون نموده فایده
دارد و لعوق کندر و لعوق کرنب و لعوق عنصل خورند صفت لعوق کرنب آب
کرنب سه جزو و عسل صاف کرده یکی جزو بجوشانند به آتش نرم تا بقوام آید و کتیره و صمغ عربی
آمیخته نموده و قدری قند نبات بعد از آن اختیار نمایند و آنچه قطع سیلان و تقویت
سر بکند جو مقشر سه درم تربد دو درم رب سوس درم حب نموده بدو نوبت
اختیار نمایند و بحمام نروند مادام که ماده نضج نیابد و از ... مقعد و دستها و پاها ...

مفصلها

مفصلها و بندها بروغن گرم بمالند و غذا ... رب سوس و عسل و روغن بادام و آنچه در زکام بارد
مذکور شده عمل نمایند **نوع دهم** سعال از ماده که در معده بود به سینه بر آید علامت
او زیادتی سرفه در وقت امتلاء معده از طعام و شراب و نزدیک سوء هضم و نقصان او در
وقت خلا معده علاج تنقیه معده بقی و اسهال و علاج سرفه بشربت بنفشه و زوفا دیگر
سرفه از جهت ... ششها میشود علامت او ثقل و تمدد و بغیر ورم علاج سعال که از بلغم شده
نمایند دیگر سرفه از جهت قرحه شش و سینه و ذات الجنب و سل میشود و علاج هر یک
خواهد آمد ان شاء الله تعالی دیگر سرفه از جهت ورم حلقوم و حجاب حاجز و حجابی که میان
دل و شش است میشود و از جهت ورم جگر و از جهت بثرات که در حلق است سرفه
عارض میگردد علاج شربت زوفا و بنفشه و لعوق از کتیره و صمغ عربی و لعاب تخم [illegible]
دانه جزو و نبات و فصد و حجامت و اسهال صفرا به آب تمر هندی یا آلو بخارا و ...
و مغز فلوس و جو بر سوس کندم با روغن بادام و قند و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول بقند
یا نبات شیرین ساخته با عرق گاو زبان و اجتناب نمایند از خوردن آب سرد و از
جو ... ترش ملاحظه نمایند و زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب است **فصل**
سیم در ربو و این علتیست که صاحب او نفس متواتر زند و مخصوص بریه است بسبب
بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق خشنه ... یا در نفس ششها یا در غیر اینها ریخته اما
انتصاب نفس آنست که صاحب او نفس نتواند زد الا گردن را ... راست
بگیرد و میل به پس نماید تا مجاری نفس منفتح و گشاده گردد و این چند نوع است
نوع اول ربو که از بلغم غلیظ که قصبه ریه را پر نموده و ممتلی ساخته علامت او نفس شدید
... متتابع و خرخره در سینه و بلغم از گلو آمدن و تنگی نفس خاصه در محل حرکت

ربو

انتصاب

واگر سرفه و بلغم برنیاید صبح میشود با ستسقا علاج استعمال ادویه ملطف منضج که بسیار گرم
نباشد جهت آنکه اگر ادویه که بسیار گرم بود میل نمایند ماده را بتحلیل خشک می سازد و باقی
تحلیل یافته غلیظ باقی می ماند پس صواب آنست که ادویه معتدل الحراره استعمال نمایند و سزاوار
آنست که بنضج علاج نمایند و اگر با ادویه منضج میسر نشود رجوع بمرکب نمایند و آنچه ملطف
و منضج و محلل است شربت زوفا یا این طبیخ انجیر و بنفشه و عناب و سپستان در برگ گاو
زبان بجوشانند و به قند اختیار نمایند و اسهال بلغم ترمد و غاریقون و افتیمون و تخم حنظل و ایارج
فیقرا و بیخ ترب و بیخ سوسن و تخم شبت و سکنجبین استعمال نمایند و ... بغش و ورم در بر شربت ...
سینه فایده کند ... اگر آب ترب بدو آمیخته باشد و حب غاریقون اسهال نمایند
صفت آن غاریقون سه درم ترب ... درم ترید ... ایارج فیقرا چهار درم تخم حنظل حب غاریقون
انزروت از هر یک درم ... کوفته مقدار دو درم تا سه درم حب نموده اختیار نمایند و حقنه
حاد و حبوب گرم در درد ... فایده دارد و شستن زوباد فایده دارد و ... که خشک ...
و مقدار دو درم برای که در ... جوشانیده باشند نفع دارد و گوشت تیهو و مرغ ...
... کوفته پخته میل نمایند و شوربای مرغ بزغاله است و در غذا ...
دو ارجنی و انگاه فایده دارد و از غذا اگر از بلغم حاصل شود مثل ... ماهی و فواکه و غیره ...
نمایند نوع دوم ربو که از امتلاء سینه و شش که از بخارات حاره که از دل حاصل شود علامات
او عظم نبض و نفس سرعت و تواتر و اندوه و خفقان و شدت عطش علاج فصد باسلیق
و تسکین حرارت دل بشربت سیب و صندل و شربت ... یا شربت بنفشه یا شیره خرفه یا ...
کدو و جلاب که از عناب و سپستان و پرسیاوشان و برگ گاوزبان و تخم خرفه و تخم کاهو ...
شربت ساخته باشند میل نمایند و از مزاج که سرد بود و شربت صندل اختیار نمایند و استفراغ

جبین
بار حیف با ایارج که از هر معمول بود فایده شدت و اطراف را بمالند و در آب گرم گذارند
و تقلیل هوا و سرد معتدل نمایند و آب کشک جو با سپستان و غذا شوربا با مرغ که در و
ماش مقشر و اگر او اسفاناخ و کشنیز تر بود و قطبه کدو مناسبت نوع سیم ربو که از باد غلیظ
که در مجاری نفس جهت هوا احتقان شود و سبب او غذا ... نفخ دار بود علامات او عدم ثقل
در سینه و سرفه بغیر بلغم و زیادتی علت ... علاج تحلیل باد و تنقیه سده ...
بر آب بادیان و شربت زوفا یا شربت بنفشه آمیخته و ایارج فیقرا نفع دارد و در سینه موم
روغن از روغن شبت ... و روغن بابونه بمالند و معجون ... ماده الحیوه ... دارد و فایده دارد
یک مثقال اختیار نمایند و جاوشیر و تخم ... از هر کدام که باشد میل نمایند نوع چهارم ربو
که از یبس ریه و خشکی آلات نفس شود و علامات او عدم ثقل و عطش با ... صوت و هزال
بدن علاج شربت بنفشه و شربت نیلوفر و آب انار ... و آب کشک جو که در شوربا ... ماش مقشر
و اگر او اسفاناخ و کدو با روغن بادام و حریره سپوس با روغن بادام و لعاب اسپغول و ...
تخم ... اسپغول و آب کدو و آب ... بنفشه تر کوفته مجموع بر سینه طلا سازند
و موم روغن از روغن بنفشه و موم و گل خیرو سازند و در سینه مالند و در ابزن که از بنفشه
و خیار و ... نیلوفر ساخته باشند در ابزن و غذا ماش مقشر و اگر او اسفاناخ بگوشت مرغ اگر
تب نبود نوع پنجم ربو که از برودت که از جهت هوا سرد یا آب سرد و اشیاء
سرد غالب شده بر ریه و بیشتر این احوال عارض میشود مر انرا در ابتدا اندک بود و در آخر
محکم میشود و علامت او حرارت در سینه و عدم التهاب علاج طبیخ حلبه صفت آن طبیخ
مثقال بنفشه دو مثقال بادیان مثقال زبیب چهل عدد بجوشانند صاف نموده به قند ...
ساخته هر روز چهل مثقال اختیار نمایند و سینه را بروغن ... کم بمالند مثل بابونه و قسط ...

وغذا گوشت کبوتر و گنجشک و زرده تخم مرغ نیم برشت دیگر ربو بسبب حرارت که غالب شود بر شش علاج
او چیزهای سرد دهند دیگر ربو از جهت استرخا غالب شود عضلات صدر و ضعیف حرارت غریزی
ربو میشود و علاج فالج نمایند دیگر نفس منتوا از جهت ورم اعضا میشود علاج او شربت بزوری
دهند دیگر ربو از جهت بحران در امراض حاده میشود علاج همان مرض نمایند دیگر بسبب ورم
طحال میشود شربت از بیخ کبر و سرکه عسل و عرق گاوزبان دیگر ربو از جهت انصباب
ماده در فضای سینه میشود و علاج استسقا مناسب است **نوع ششم** از انواع سوء التنفس نام
میکنند از تقلص حجاب یعنی بر کشیدن حجابی که در سینه و در سر قرب پهلو که اضلاع میگویند میشود
و ترجی در کتاب معالجات خود آورده و هیچ کس از اطبا ذکر این مرض نکرده و حالت این
مرض آنست که حالی قادر نیست بر آنکه راه تواند رفت و گفتها بر داشته وقتی که بر وی میکنند
غشی می آید و نفس او باریک و چشم تیره رفته و تب لازم در غایت تندی و در عقل او خلل بجهت
انحراف غذا رسیده و این حرارت موجب فنا رطوبت و تقلص و انجذاب شده علاج شربت
زوفا با عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان دهند شربت ساخته و انار شیرین و
غذا گوشت مرغ در شوربای آن اسفاناخ و کدو و استاناخ و روغن بادام در تمامی تدبیرها مالیدن هرگاه
تب تسکین یابد هر چیز رسیده دهند دیگر ربو از جهت امتلاء معده میباشد علاج تنقیه معده بحب
ایارج نمایند **فصل چهارم** در ذات الریه یعنی ورمی که در شش شود
و این چهار نوع است **نوع اول** ذات الریه که از صفرا شود علامات او تب دایم و تنگی
نفس گرانی در سینه و درد و تمدد در میان هر دو کتف و خلش در جنبیدن و زیر کتف وقتی که
بر قفا خواب رود و بر روی آماس زبان رطوبت لزج غلیظ و در آخر امر سیاه یا سرخ بود و سرفه
کف ناک گاهی سفید یا رنگین و نبض موجی لینی و تشنگی و میل بر اگر خواهد بیرون رود و در

طحال

اضلاع

ذات الریه

سرخ شود از ورم علاج فصد باسلیق خاصه وقتی که ورم در معالیق ریه بود **علامات آنست که** معلوم
شود و علیل را الم در ترقوه یعنی چنبر گردن تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر و اگر احساس الم در شراسیف
نماید مسهل از بنفشه دو درم سنا مکی پنج مثقال عناب بیست عدد سپستان سی عدد و انگور
شعلب دو مثقال گل سرخ مثقال پرسیاوشان دو درم بیخ سوس تخم خطمی پانزده مثقال مغز فلوس
مثقال در آب آن حل نموده میل نمایند و حقنه لین فایده دارد و اشربه مغلظ مثل آب سنبوسه و آب
سرد ملاحظه نمایند و غذا کشک گندم بروغن بادام و شربت بنفشه با دام و نیلوفر اگر حرارت
قوی بود و آب هندوانه و خیار و آب کدو و سکنجبین وقتی که بسیار ترش نبود و اضلاع سینه
هرگاه حرارت ثابت گردد موم روغن که از روغن بادام یا روغن نیلوفر و موم سفید ساخته باشند
بر سینه و اضلاع مالند و مغز ساق قلم گاو و چربی مرغ اضافه نمایند و لعاب خطمی و بنفشه و ازجمله
بابونه و اکلیل و بابونه بتدریج از اینها اضافه می توان نمود و در آخر چربی مرغ و نخود آب میل نمایند
نوع دوم ورمی که از بلغم بود علامات او شدت ضیق نفس کثرت حرارت کمتر بود و بسیار آب
دهان و رنگ روی سفید و تب نرم و سرفه لین و آنچه بر فر آید سفید بود علاج در ابتدا ضماد بر
ورم گرم و چون چند روز گذرد و تب ساکن شود علاج سرفه بلغمی کنند و بعد انضاج قی و اسهال
و ماء العسل و غذا آب باقلی و کشک جو و کشک گندم و ذخیره شیرین با عسل و روغن
بادام و اگر طبع قبض بود مغز فلوس هفت مثقال در آبی که در و بنفشه دو مثقال و مویز دانه
بیرون کرده پنجاه عدد جوشانیده باشند حل نموده اختیار نمایند و اگر طبع نرم بود شربت
حب الآس و رب آبی و آب انار **نوع سیم** ذات الریه که از جهت ورم صلب
بود علامات او ضیق نفس و سعال خشک بی نفث و احساس مریض بضیق اندک بر مرور ایام
و لا بر لا گفته اند علاج آب عسل رقیق و در دهان روغن بادام اندک اندک و شیر تازه و بر

جو و آب کشک جو

[illegible]

کو نخود و یا آرد گندم و چربی مرغ و موم روغن بلعاب حلبه و لعاب تخم کتان مالیدن **نوع چهارم**
ذات الریه که از صفرا بود علامت او ضیق نفس و التهاب و حرارت در غایت شدت
علاج اسهال صفرا بتمر هندی و آلوی بخارائی و گلاب و شیرخشت و آب انارین و گلاب و شیر
خشت فایده دارد و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب و گل قند و آب کاهو که در وی مغز فلوس و
ترنجبین یا شیرخشت یا ترنجبین حل کرده باشند و فصد نمایند اگر امتلاء خون بود و سینه را بروغن
بادام یا روغن نیلوفر یا موم و کافور بمالند **فصل پنجم** در نفث الدم یعنی

نفث الدم

خون بیرون برآمدن و این چند نوعست **نوع اول** آنکه خون از دهان آید علامت او آنست
که با ... برآید و در دهان جراحت تازه بود علاج مضمضه بگلاب سماق و رب ... و رب ...
و رب انار نمایند و بر جراحت کندر و خون سیاوشان پاشند و در دهان گلاب که در وی گلنار و
و شاه بلوط جوشانیده باشند **نوع دوم** بیرون آمدن خون از لهات و حنک علامت او آنست
که بتنحنح بیرون آید و علامت غلبه خون از چهره و جز معلوم کنند علاج فصد قیفال و حجامت بر
پس سر و میان الکتفین دو شانه و ... و غرغره بآب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق با گل
ارمنی و صندل و گلاب سرکه بر سر گذارند و گاهی بسبب زکوی باشد علامت او کرب و اندوه و خون
سرخ و لطیف علاج او علاج علق دیگر از قصبه ریه از جهت جراحت که از ضربه یا ترور سقوط
و فریاد و غیره پیدا شد علامت آنست که برفق و تنحنح اندک بیرون آید و خون کف ناک بود علاج
فصد قیفال و غرغره بدانچه مذکور شد و اساس قرص نفث الدم صمغ عربی دو درم کثیرا مثقالی
گل ارمنی دو مثقال بلعاب تخم آبی قرص سازند و در دهان گیرند و غذا از زرده تخم مرغ در
شوربای آن سماق و اگرا سازند و اگر حرارت بود آب گشنیز جو و کدو یا آب لسان الحمل و آب
خرفه با لعاب اسبغول و شربت خشخاش و طباشیر و گل ارمنی و غیره و قلیه کدو و قلیه اسفاناخ و

تقلیل

و میان

و تقلیل غذا و منع از فریاد و کثرت کلام **نوع سیم** برآمدن خون از مری و معده علامت او آنست
که بقی و برآمدن خون قی باشد و این قسم بسیار خطرناک نیست **علاج** اگر بسیار آید و چند گاه برود
فصد اکحل و قرص کهربا و قرص گلنار به آب لسان الحمل کرده سماق بود صفت قرص گلنار گل ارمنی
و صمغ عربی و گلنار و خون سیاوشان و کندر اجزا برابر نرم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی یکی را
اگر قوی بود و دو نیم مثقال اگر ضعیف بود به آب آبی یا آب سیب میل نمایند و آب آبی ترش با گل
ارمنی یا کشنیز خوردن نفع دارد در معده شاه بلوط و خرنوب و گلنار و صمغ عربی به آب آبی سازند
و از چیزهای تیز و شور محافظت نمایند و حقنه جهت آنکه ماده به جانب مخالف میل نماید و حجامت ساق
بسازد و رانها به بندند و این تدابیر در جمیع اقسام این مرض نفع دارد و غذا اگر او باش منتشر
با کشنیز و سماق و زرک و پاچه گوسفند و در غذا انجبه یا مجان ساده که بر صمغ عربی و کهربا پاشیده
باشند و در غذا اسپغول مخلوط سازند **نوع چهارم** آمدن خون که از جگر بود و علامت او آنکه
بقی آید و بیشتر در اسهال کبدی یافته شود و این علامت بدست علاج فصد فایده کلی دارد در
اول و خوردن قرص ریوند فایده دارد و صفت آن ریوند چینی دو مثقال لک مغسول مثقالی
تخم کرفس نیم درم صمغ عربی دو مثقال گل ارمنی دو درم افیون درم جمله را نرم کوفته به آب لسان
الحمل یا آب زرک قرص سازند هر یک مقدار یک و نیم مثقال با شربت انجبار یا شربت زرک یا آب
انارین اختیار نمایند و طلاها که مقوی جگر بود از صندل و زرک و آرد جو به آب کاهو ساخته نهند
و باقی علاج در امراض کبد گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **نوع پنجم** برآمدن خون که از شش بود
بسبب شق شدن عروق یا جهت ضربه و سقطه و فریاد شدید یا بسبب کثرت اخلاط و چیزهای
شور خوردن سرهای رگ گشوده گردد یا جهت یبوست که غالب گردد و علامت آنست که
سرخ و خون سرخ ناصع با کف برآید و بی درد و اگر بسبب جراحت عروق بود اندک اندک برآید

علاج فصد باسلیق و قرص نفث الدم صفت آن کندر و خون سیاوشان از هر یک
سه درم کهربا چهار درم ساذج و گل ارمنی از هر یکی ده درم شب یمانی دو درم گلنار سه درم
و نیم افیون دو دارچینی از هر یک درم نرم کوفته قرص سازند هر یک دو مثقال اگر قوی بود یکی
و اگر ضعیف بود مثقالی بشیره خرفه و اگر الم عظیم بود یکی صباح و یکی در شام بشربت انجبار و خرفه
مناسب است و بستن بازو در آنها و مالیدن اطراف فایده دارد و اسهال خلط غالب
بحقنه و مسهل نمایند و این طلا کنند اقاقیا و کندر و مازو و گلنار و مر و صمغ عربی و گل ارمنی
و افیون از هر یک برابر بگیرند و قرصها سازند و بوقت حاجت بر سینه طلا نمایند منع نفث
الدم نمایند و غذا ماهیچه و زرده تخم و عدس در شیر نانشاسته که در و عناب آلی جوشانیده
باشند و شیر که بسیار جوشانیده تغذیه می نمایند و شیر ناجوشانیده خون را زیادتی می سازد
و دوغ گاو که در و قبض گفته اند لیکن عربی فایده دارد و آشی که از ارزن و جاورس
معتبر که در و ماهیچه پخته باشند اختیار نمایند و ماهی سفید که در آب تند بود فایده دارد و
اگر تب بود گوشت بخورند و از میوه های وی سیب و عناب تر و حب الآس میل نمایند و رحمه
علت راسل گویند اگرچه گفته اند علاج کم دارد اما آنچه این بنده درین مرض در معالجه
تجربه نموده مذکور شد امید خلاصی ممکن است **نوع ششم** برآمدن خونی که از سینه بود علامت
او آنست که بسرفه شدید برآید و خون اندک آید و با الم سینه بوده باشد علاج نفث
الدم که از شش بود نمایند و به قرص نفث الدم و طلا بر سینه کنند از نه **فصل**
ششم در سل یعنی جراحتی که در شش شود و این دو نوع است **نوع اول** قرحه ایکه باعث
بود حدوث او بعقب ذات الریه و ذات الجنب یا نفث الدم یا زکام و نوازل
بسیار یا سرفه شود که دیر مانده شده علامت این جراحت تب دایمی مثل تب دق بجمیع علامات

جهت نزدیکی دل و زیاده شدن در محل خوردن غذا و خلط بد بوی و چون در آب کنند از ته
به آب رود و با این خلط خون بسرفه برآید و سرخی رخساره و لاغری بدن و برگشتن
ناخنها و باشیدن موی و اگر ضعف غالب شود در شکم قراقر و سرمای دندانها پهلو میل بزیر
نماید و اشتها و عطش و میل بطعام نباشد و اختلاف بطن از جهت سقوط قوت و برآمدن
استخوان گلو وقتی که در آخر سل خون بر نیاید و لیکن آنست که چهار روز جهلت زیاده بهم
و اگر در آخر خون زیاده از مقدار آید و لیل قرب موت بود و اگر در اول این مرض ورم شود
نیک شدن ممکن نیست علاج آنست که پیش از آنکه ورم نماید رگ باسلیق گشایند و چند دفعه
خون بردارند تا خون از نواحی شش جذب نماید و اطراف را بمالند و بستن فایده دارد
و اگر از فصد مانعی باشد حجامت نمایند و جهت پاک ساختن شش این دوا فایده دارد تربد
ابیض مثقالی جیر مقشول بر آب باران درم رب سوس درم یک شربت بود کوفته حب
ساخته میل نمایند و اگر ضعف بود این مطبوخ دهند صفت آن خیار شنبر که از چوب برون
آورده باشند بنجدرم بنفشه خشک سه مثقال مویز دانه برون آورده ده عدد عناب
بیست عدد سپستان سی عدد در یک کاسه آب بجوشانند و در بالاییت مثقال تر
نگبین حل کرده اختیار نمایند و اگر تر لب بسیار رسیده بشربت خشخاش و مثل آن دفع نمایند
و غذا آش جو که در و ماهیچه و حب الآس و آبی پخته باشند اگر قوت قوی بود حریره از آرد و باقلی
و آرد نخود و سبوس گندم با روغن بادام و عسل اختیار نمایند و اگر تب تند بود در آب کشک سرطان را
پخته نمایند و اگر تب تند بود در تب ضعیف بود در آب کشک جو عناب و حب تخم آبی در
سپستان بجوشانند و اختیار نمایند و جهت دفع نوازل خشخاش نیم کوفته و اگر سرفه قوی بود
تخم کاهو کوفته و اگر ضعف غلبه کند گوشت مرغ و گوسفند و ماهیچه فایده دارد و اگر طبع نرم

بود شربت حب الآس و شیره خرفه و رب آبی و غذا سویق جو که در دوغ یخ و ماش مقشر
و اگر تب ظاهر نبود هیچ چیز بهتر از شربت اول نیست بورت و شیر بز و حماض بر زبان خوردن
بهتر بود با عسل و اگر غذا زیاده احتیاج شود گوشت طیور و گوسفند جوان و حمام معتدل
فایده دارد شراب آمیخته بعرق گاوزبان و بید مشک اندک فایده کرده اند و آب انار
میل نمایند و از علاج تب دو چیز ناگزیر ملاحظه نمایند صفت قرصی که درین مرض فایده
دارد مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک [illegible] گندم خرفه و بیخ سوس از هر یک چهار درم کتیرا و
نشاسته از هر یک دو درم گل سرخ چهار درم طباشیر و سرطان سوخته از هر یک دو درم
قرص سازند هر یک مثقالی و یکی میل نمایند و اگر خلط غلیظ بی حرارت از شش بسینه
ظاهر میکرد علاج شربت زوفا طلا لطیف بر سینه و تجویز مرهمی و مثل آن [illegible] و ازو
دکنند و زرنیخ برابر بگیرند کوفته بیخته بسوزند و در پیش بینی دارند **نوع دویم** | و بتجربه مرور
در سل که بی تب بود علامت او بلغم غلیظ لزج شبیه به پیه ماهی با سرفه خشک
علاج شربت زوفا و این مطبوخ فایده دارد و نخود سفید زوفا پنج مثقال عناب
و سپستان از هر یک سی عدد و بیخ سوس سه مثقال مویز منقی کرده بجوشانند و به
قند چهل مثقال یا ترنجبین صد مثقال بقوام آورند و هفت روز میل نمایند و حریره که از آرد
گندم یا از آرد جو و آرد نشاسته سرخ و بخته با عسل و قند و روغن بادام شیرین
میل نمایند و این لعوق بسازند حلبه دو مثقال تخم کتان پنج مثقال مغز پسته و انه سه مثقال
بیخ سوس سه مثقال صمغ عربی و کتیره از هر یک دو مثقال نرم کوفته به آبی کرده و بنفشه
دو مثقال جوشانیده با شیره پنجاه مثقال قند یا نبات لعوق سازند و هر زمانی
اندکی در دهان گیرند کیموسات غلیظ را نفع دارد و از بیرون ادویه مجففه طلا سازند

صبر و دو مثقال مر و اقاقیا از هر یک مثقال جوز سرو سه مثقال سندروس دو درم بروغن مورد
یا روغن گل ساخته بر سینه گذارند و آب کرنب بعسل بجوشانند و میل نمایند
فصل هفتم در ذات الجنب یعنی درد پهلو و این ورمی بود در غشای مستبطن | ذات الجنب
یعنی پرده اندرون مر اضلاع را یا در حجاب حاجز علامت و تب لازم از جهت نزدیکی دل
و درد با سوزش در زیر دنده از پهلو از جهت علامت این غشا و تنگی نفس از جهت شوردن
ورم مجاری نفس و سرفه و نبض منشاری و این چند نوع است **نوع اول** ذات الجنب
که از خون بود علامت او سرخی روی و عظم نبض و ضیق نفس و سرخی انچه می آید نزد
انجار و ورم علاج فصد باسلیق و سزاوار آنست که در روز اول فصد نمایند یا روز دویم
پیش از قرار گرفتن ماده و بعد از فصد تلیین طبیعت بدین مطبوخ بنفشه و برگ گاوزبان
از هر یک سه مثقال بیخ سوس و تخم خیار از هر یک دو مثقال عناب و آلو یا نجار از هر یک
بیست عدد و سپستان سی عدد فلوس خیار شنبر ده درم تمر هندی ده مثقال ادویه را
بجوشانند و در آب آن تمر هندی و مغز فلوس حل نموده اختیار نمایند و این مطبوخ فایده
دارد انجیر ده عدد عناب و سپستان بیست عدد بیخ سوس سه مثقال بجوشانند و با تخم مرم
بنفشه پرورده اختیار نمایند با اندکی روغن بادام و سزاوار آنست که چند روز این
جلاب میل نمایند تا پخته شود و اگر سرفه خشک بود و در چهارم تب تسکین یابد پر سیاوشان
و بیخ سوس کبود از هر یک دو درم در مطبوخ اضافه نمایند و حقنه لینه نمایند و بقراط حکیم
در فصول آورده که هر گاه طبع نرم بود ذات الجنب که ذات الریه و عرضها ملتهب شود و
دارند اغربت بنفشه و شربت نیلوفر و آب کشک جو پیش از فصد و اسهال سزاوار
آنست که میل نمایند جهت آنکه از معده و روده ها بگذرد و موجب نفخ و بخارها در سینه و [illegible]

آن میشود و بعد از استفراغ فایده دارد و بعد از چهارم بدل آب شربت بنفشه و نیلوفر
ممزوج با آب خورد و آب سرد مطلقا نخورد و آنچه تسکین عطش میشود آب هندوانه
دلمه یا شیره کدو و آب خیار و شربت سکنجبین و چیزها که مجاز [illegible] میل نمایند تا ضرورت نشود
جهت آنکه مخدر باعث نفخ میشود و نمی گذارد که چیزها برآید از بلغم و شربت زوفا آنکه چیزها
که آسانی با بلغم برآید و موجب نفخ گردد و مثل مسکه بگیرند با عسل و شربت زوفا و آش مطبوخ
فایده دارد عناب بیست عدد انجیر ده عدد پرسیاوشان دو مثقال تخم خرفه دو مثقال جو کشک
کرده پنج مثقال بجوشانند چنانچه مذکور شده به قند شصت مثقال یا ترنجبین بسازند و بخورند روز
اختیار نمایند و اگر آنچه بیرون می آید غلیظ بود و به زحمت بیرون آید و تب نبود پنج سوس کبود
دو مثقال تخم حلبه پنج مثقال در این مطبوخ اضافه نمایند و این لعوق به غایت رب سوس و کتیره
و مغز بادام مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک برابر کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسازند
و روغن بادام اضافه نمایند شربتی مثقالی تا دو مثقال با شربت زوفا یا شربت بنفشه یا [illegible]
میل نمایند و اگر او باقلی با غیره مغز بادام و عسل فایده دارد و موم روغن از روغن بادام
و موم بسازند و بعد از آن جزئی مرغ و مغز تخم کدو و لعاب تخم آبی و لعاب تخم کتان در آخر
اضافه سازند و اگر حرارت تیز باشد بدل تخم کتان ورق نیلوفر و گل سفید و صندل بسازند
و اگر درد اندک بود در مثانه آب گرم نموده و روغن گل اندکی گرم بر موضع الم گذارند و اگر
سرفه تشویش دهد و ترنجبین [illegible] جهت سعال [illegible] و عناب تر میل نمایند
و مویز طایفی و بادام شیرین و اگر اسهال شود شربت حب الآس و اگر در پهلو ورمی با سرخی ظاهر
گردد و چون دست برو گذارند درد کند ضماد از انجیر و تخم [illegible] نرم کرده
گذارند تا جراحت گشته نیک شود و علیل را در حمام در آورند و برفق بمالند و آب بر سر او کم ریزند

بیشتر [illegible] کرده

روغن بادام و روغن سوسن
روغن نرگس بسازند و اگر
حرارت قوی بود بدل [illegible]

واطراف

واطراف او به آب گرم بمالند و در ابتدا حریره نشو بخورند و روغن بادام و بعد از آن گندم کشک
کرده و جو کشک نموده با مرغ پخته پوست مقشر و اگر غذا قوی تر خواهند ماهی سفید که در آب
قوی گرفته باشند و مسکه و قند نبات و نان خوردن فایده دارد یا ریوند [illegible] است
بر نضج و برآمدن چیزها از بلغم از کلو و مرغ با اسفاناخ و زرده تخم مرغ نیم بخت اگر حرارت
قوی نبود حریره از آرد گندم و کنجد بسازند به روغن بادام اختیار نمایند **نوع دویم** ذات
الجنب که از صفرا بود علامت او شدت خلیدن و درد و حدت تب و در بهر او زور میان [illegible]
غب علاج فصد در ابتدا از دست که محاذی درد بود و تلیین طبیعت بلین خفیف مثل
مطبوخ زوفا و حقنه نرم که مرکب از خطمی و بنفشه و خبازی و بابونه و اکلیل الملک از هر یک
دو مثقال سبستان و بسفایج از هر یک سه مثقال و کشک جو و تخم حلبه و خیار خشک کوفته از هر یک
پنج مثقال بدو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند و فرو صاف کرده پنج مثقال شیرخشت پانزده مثقال
یا ترنجبین بیست مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل کرده روغن بادام دو مثقال یا روغن گاو
هفت مثقال اضافه نموده بچهار نوبت عمل نمایند و تسکین حرارت بلعاب تخم آبی و تخم اسپغول
و آب هندوانه نمایند و بر پهلوها روغن بنفشه و آب حی العالم بمالند و غذا ماش مقشر یا عدس
مقشر با کدو و اسفاناخ بروغن بادام و اگر سرفه غالب بود شربت خشخاش و بعد از آنکه
تسکین یافت حمام فایده دارد و غذا مرغ در شوربا آن اگر او بخورند هم کوفته واجب است
که از حرکت عنیف و از چیزها گرم و از درد و جماع اجتناب نمایند تا نیک شوند جهت آنکه
نکس این مرض مهلک است **نوع سیم** در ذات الجنب که از بلغم شود جهت علامت
او درد گران و سفیدی آنچه از گلو آید و تب اندک و نباشد سوزش و التهاب و این اسلم
انواع بود علاج حقنه حاد و شربت زوفا و این مطبوخ عناب و سبستان از هر یک سی عدد

بر پهلو نهاتی دو درم انجیر هفت عدد و زبیب دانه بیرون کرده سی عدد بیخ سوس دو مثقال
قند سی مثقال شربت ساخته چهار روز اختیار نمایند غذا حریره از آرد جو یا آرد گندم
با روغن بادام شیرین و عسل یا شکر آمیخته نمایند و بعد از آن شوربای مرغ که در و
کرنب و چغندر و شبت و نخود باشد کوفته و شیره حلبه و شیره از آرد و باقلی سازند و در پهلو روغن
بادام و موم بهم آمیخته مالند و در حمام علیل را در آرند و بر موضع الم حلبه هفت مثقال و خاکستر
کرنب سه مثقال نرم ساخته و زفت سه مثقال به پیه مرغ گداخته یا روغن گل گذارند یا این
ضماد گذارند بابونه و اکلیل الملک بادیان نرم کوفته و پخته به روغن گل یا روغن کنجد
بر موضع الم گذارند و بعد از آن غذا مرغ و تیهو و گوشت کبک بریان یا مطجنه سازند

نوع چهارم ذات الجنب که از سودا شود علامت او شدت خلیدن و خشکی دهان
و درشتی زبان و سواد او و دیر برآمدن چیزها از دهان و لون آنچه برآید مایل به سواد و کمودت
بود و اشتداد او به تب ربع و بیشتر کشنده بود و علاج فصد و حقنه نرم و اسهال جلاب و شربت
افتیمون و در ابزن در آیند و بعضی از حکما گفته اند که در حجاب اسفل و متورم بعضی جبر کردن
بود و واجب آنست که مسهل اصیل نمایند به جهت آنکه خلط مایل به جهت قی است و غذا
شوربای مرغ که در و نخود با چغندر و چیزی تره و اسپیوس گندم به روغن بادام اختیار نمایند دیگر ذات
الجنب به سبب ورم عضلات و غشا که بر اضلاع را واسطه است میشود و این را ذات الجنب
غیر خالص گویند علامت او خلیدن و نبض منشاری و ضیق نفس ظاهر شده و ورم در خارج ظاهر بلکه
وقتی که دست بر و گذارند الم یابد و بسیار است که از بیرون سر بکشد و گاهی احتیاج به شکافتن
میشود اگر رنگ آن سیاه ظاهر گردد مهلک است احتیاطا ضماد از تخم مرو و کتان و بنفشه
و بابونه و گل خطمی و دانه خرمای هندی سازند دیگر شوصه و این ورمیست که حادث میشود

در پرده

در پرده که به اضلاع جانب پشت است علامت او آنکه علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند
رفت به هیچ شکل از اشکال علاج نرم نمایند اگر ماده ضعیف بود و الا علاج قوی باید و رگ باسلیق بزنند
و این ضماد که موصوف به ضماد شوصه است بنفشه خشک بابونه و شبت و تخم کتان و تخم حلبه و آرد
جو همه را نرم نموده به آب برگ شاهتره و روغن کنجد آمیخته بر موضع الم گذارند شیر گرم و لعاب خاکستر کرنب
و چربی مرغ یا چربی بط و مغز قلم گاو اضافه نمایند بهتر بود در تسکین بعد بود باقی علاج ذات الجنب
نمایند دیگر ورم در پرده که سینه به دو قسم میشود و آن در جانب راست مایل است و ذات
الصدر آنست که علیل درد را بدور از سینه معلوم نماید تا سر معده و قادر نباشد که نظر کند بر پایی
و نتواند که سر خود بالا دارد و راحت از خواب بر پهلو یابد اما علامت ذات العرض آنست
که درد در میان هر دو کتف معلوم نماید و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب راست و چپ
نتواند نگاه نمود و اگر سرفه آید به قلق و اندوه تب بسیار بود و علاج ذات الجنب نمایند و ضماد
بر سینه و بر میان کتفها گذارند دیگر ورم عارض میشود بر میان جگر و معده و این را نام برسام
گذاشته اند علامت او کشیدن مراق یعنی نرمی شکم جانب بالا و صلابت و ورم او ظاهر نماید
و دشواری نفس و سرفه با فواق و حرکت بدان از هم جدا نیاید و زوال عقل و بیداری خواب و آب
رفتن چشم و سرخی آن و هرگاه این اعراض جمع گردد اندک از و خلاصی یابند علاج فصد باسلیق
و اسهال و آب گرم و قی کردن نیکو بود و علاج ذات الجنب و سویه و حجامت گرم و برسام نمایند حمیات ۵۲
دیگر ذات الجنب به سبب خراجات سینه میشود علامت او گرانی و تب و درد و ضیق نفس
و سرفه و قشعریره علاج استفراغ نمایند و سعی آن نموده شود که چیزی بیرون آید به سرفه زود و اگر دیر ماند
شود و چیزی به سرفه بر نیاید و طبیعت به سوی شکم یا مثانه یا بیرون که بها که فضول را به سوی جگر
و رود و می برد با سهال و ادرار دفع نمایند تا سبب خلاصی شود باذن الله تعالی

امراض قلب

۱۵

باب یازدهم در امراض دل و اسباب و علامات
و علاجات آن و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در سوء مزاج قلب هرگاه سوء مزاج
دل مستحکم گردد علاج آن مشکل است و این چند نوع است نوع اول سوء مزاج گرم غیر
مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت فکر و هم و بسیار توقف نمودن در حمام گرم
و هوای گرم و خوردن شربتها و داروهای گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق نفس و انسداد
مسالک هوا بدل علامات او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بسیاری اندوه در
سینه و سوزش و شدت عطش ساکن شدن بهوا بیشتر از آب خوردن بود و گاهی خفقان
بود و گاهی بغیر تب علاج فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و قوت دو وقت عناب و آنچه
شربت لیمو و نارنج و شربت سیب و صندل و شربت فواکه مرباها سیب و آبی و شربت
انار و نیلوفر اگر طبیعت نرم بود و اگر قبض و یبس غالب بود آب تمر هندی و آب آلوی
بخاری و شربت سکنجبین بگلاب آمیخته و اگر حرارت قوی بود قرص کافور صفت آن
طباشیر و مغز تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گل سرخ و صندل سفید از هر یک مثقال
و نیم کافور ربع مثقال نرم ساخته برب سیب قرصها سازند و هر روز یک مثقال اختیار
نمایند به آب سیب و اگر فصد نتوانند نمود حجامت نمایند بر میان دو شانه و مسهل صفرا
از آب تمر هندی [illegible] و هندبا و آلوی بخاری و گلاب و شیر خشت و خیار شنبر و اسهال اینها اگر تب بود
و اگر تب نبود مطبوخ هلیله زرد با سقمونیا مشوی و ایارج فیقرا و اگر ضعیف بود و مجال
مسهل نداشته باشد حقنه نرم و شربت آب تمر هندی یا شربت بنفشه و نیلوفر و آب
هندوانه فایده دارد و اگر تب نباشد لیکن [illegible] و شیر گاو و شیر بز و دوغ گاو که روغن آن
گرفته باشند و در و طباشیر باشد سفوفی که قوت و دل و حرارت آن کم سازد گشنیز

خشک درم

خشک درم طباشیر و گل سرخ از هر یک دو درم کافور سفید ارسه جو نرم کوفته با سیب
میل نمایند یا بشربت لیمو یا بدوغ گاو و اگر حرارت اندک بود این سفوف فایده دارد گل سرخ
طباشیر از هر یک دو مثقال کشنیز خشک مثقالی [illegible] مروارید ناسفته و کهربا از هر یک نیم مثقال
کافور ربع مثقال کوفته بعرق بید مشک و گاو زبان و شربت صندل نیم مثقال [illegible]
مثقال کوفته بعرق و گاو زبان و شربت [illegible] اختیار نمایند و در موضع خوش هوا که در وی برگ
بید باشد و آب پاشیده باشند منزل سازند و بر سینه صندل بگلاب سوده و آب [illegible] کافور
اندکی و آرد جو که در آن موم روغن گل و روغن بادام و موم که با آب خیار و آب خرفه و گلاب
و صندل و کافور آمیخته در سینه مالند و پیراهن بصندل و گلاب و عرق بید مشک آلوده پوشانند
و آب انار [illegible] و لعاب اسبغول با گل ارمنی و طباشیر در وقت خواب میل نمایند و اگر حرارت
قوی شود و بیم آن بود که ورم و بثره پیدا شود و محتاج میشود بچیزی مسکن افیون یک جو لعاب
ربع درم کافور دو جو مشک و زعفران از هر یکی دو جو نرم نموده برب سیب یا شربت صندل
اختیار نمایند و اگر تب بود غذا آش جو [illegible] و کدو به آب انار و غوره و لیمو و اگر
نبود مرغ که به آب انار و غوره و لیمو رقیق ساخته در آب آن اگر او نخود و اسفاناخ و کدو
و اگر معده ضعیف بود قاقله و کبابه با پوست انبج در آش که از گوشت بزغاله و مرغ
و کبک و بره ساخته آمیخته نمایند و انار و آبی و سیب میل نمایند و نان بگلاب و شربت
صندل و فواکه فایده دارد و اگر مریض ضعیف میشود [illegible] نمایند تا در آب گرم در آید و بعد
از آن مسکه یا روغن بادام بمالند و اجتناب از بیدار خوابی و غضب و تعب و جماع
و غم و هم و جمیع آنچه موجب حرارت گردد ملاحظه نمایند نوع دویم در سوء مزاج سرد که
عارض شود در دل علامات او صغر نبض و بطو او و ضعف تنفس و بیدلی و سردی ملمس [illegible]

وقلت عطش وکاهلی وعلامات دق شیخوخی علاج شربت سکنجبین ساده و مشک و قرنفل
و کباب و بهی و تفاح بخورشانیده باشند و سینه بروغن ناردین و روغن بابونه و گل
چرب سازند و دواء المسک و گوارش مصطکی و مفرح یاقوتی که مایل بگرمی بود واین معجون نا
نفع کند از هر یک سه مثقال بشد و بهی از هر یک دو مثقال قرنفل دو درم همه را کوفته شربت
فواکه با عسل بسازند شربتی مثقال و ماء العسل بدین موجب بسازند عسل دو جزو گلاب
یک جزو گلاب یک جزو شراب مقدار گلاب همه را بجوشانند تا بقوام آید و این ادویه قرنفل و سنبل
و عود از هر یک مثقالی و زعفران نیم مثقال نرم کوفته در لته کتان بسته در درون دیگ اندازند
و در روز یک میل نمایند بهتر مثقال تا نیم مثقال نشاید و این ضماد بر سینه کنند اذخر سنبل
ابهل
و قسط و ابهل و سعد و دارچینی و قرنفل بشراب و آب سیب و آب بهی نرم سوده کنند و موم
روغن بر سینه مالند و غذا نخود آب بگوشت کبک و مرغ و کبوتر و عصافیر که در دو دارچینی
و زیره و زعفران باشد و حلوا با عسل و مغز بادام زده و نخود و قلیه خشک بادام و ...
سرد و آب ملاحظه نمایند **نوع سیم** سوء مزاج که از یبوست در دل شود و علامات او لاغری
بدن و تیزی و صلابت نبض و سرفه خشک علاج اگر تب بود آب کشک جو با روغن بادام
کدو و قند باشد و لعاب تخم آبی و لعاب اسبغول و عرق گاوزبان و قند و تخم ریحان شربت
نمایند و قلیه کدو و اسفاناخ میل نمایند و سینه را بموم روغن کدو و لعاب آبی بمالند و اگر
تب نبود و شیر خاییده کلی و دردو حریرا از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند و در آبزن
علاج تب دق نمایند **نوع چهارم** سوء مزاج رطب که عارض شود در دل علامات او لینی نبض
و اختلاف او و سرعت انفعالات با سرعت زوال آن علاج تقلیل غذا و شربت سکنجبین عسلی
و شربت نار بود و نیم اگر در دهان آب بسیار جمع میشود استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب ... حمام

فایده

فایده دارد و کهربا کوفته بر شربت سیب اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت بریان سازند
فصل دوم در اورام که عارض میشود در دل و پرده های او ورم دموی و ورم
صفراوی در نفس دل قاتل است در حال چه آنکه دل بسبب شرف خود احتمال این ورم ندارد
و ورم سرد و صلب در خود مندرست که در جوهر دل واقع شود و یکی روز مجال نمیدهد اما اورامی که در غلاف
و غلاف او شود و مدتی مهلت می دهد چنانچه جالینوس گفته اما علامت ورم صفراوی و دموی
آنست که در ابتدا اختلاف عجیب در نبض بود و اندوه و در بدن خصوصا در نواحی سینه
خفقان و قلق و تمدد در نواحی صدر و غشی متواتر و سردی اطراف پس از آن موت و علامات
ورم صلب غشی متواتر و سقوط قوت و موت فجاءة علاج ورم حار بهر چند ثقیل و خطرات
و فن که خفقان عظیم و التهاب شدید ظاهر گردد رگ باسلیق کشند و سینه را بحقه
بابونه و کافور و صندل و آب کشنیز تر و سازند و جرعه جرعه آب برف ... و رگ ...
کشودن فایده دارد و دیگر اگر سده در دل شود و علامات او اختلاف نبض و ضعف قوت
و تمدد و علاج فصد نمایند از دست چپ و دیگر تفرق اتصال بجز جراحت است علاج فصد
خصوصا از جانب چپ که در ساعت هلاک می سازد و اگر جراحت در تجویفات بود در یک
او زیاده دو روز هلاک میسازد **فصل سیم** در خفقان یعنی طپیدن دل و اسباب
و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر چند نوع **نوع اول** خفقانی از سوء مزاج
گرم بی ماده در دل شود و علاج آنست که مسکن اورا سرد سازند به برگ بید و گلاب و صندل
در پیراهن مالیده و پوشانند و بر سینه صندل که بگلاب و عرق بید مشک سوده باشند
مالند و دوغ گاو بدین صفت ساخته دهند گل ارمنی مثقال کشنیز خشک درم طباشیر
و کهربا از هر یک نیم درم کافور چهار جو اجزا را نرم کوفته بسه روز بدوغ که روغن آن گرفته

باشند آمیخته اختیار نمایند و شربت سیب و صندل فایده دارد و عرق گاو زبان
و عرق بیدمشک و مقدار یک درم ریوند با آب سرد چند روز نفع دارد و لخلخه از صندل
و گلاب و اندکی کشنیز و آب سیب در پیش بینی دارند و این قرص جهة خفقان که از
حرارت باشد فایده دارد بسد و کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاو زبان و گل ارمنی
و صندل سفید از هر یک یک مثقالی قند هفت مثقال همه را کوفته قرصها سازند شربتی مثقالی با آب
سرد میل نمایند و شربت لیمو بگلاب آمیخته نا جوشت اثرا برطرف سازد و اختیار نمایند
و اگر قوت ضعیف بود و سیب اثر نکرده و اغذیه بی‌برود حرارت غریزی را زیان ندارد یا غذا و شربت
کبابه و قرنفل و قاقله نرم سوده آمیخته نمایند دیگر خفقان از سردی تنها میشود و از رطوبت میشود
علاج خفقانی که از بلغم بود دیگر خفقان از یبوست ساذج بی ماده میشود دیگر [illegible] برد و تر
علاج نمایند **نوع دوم** در خفقانی که از امتلاء خون بود و علامت او حرارت و التهاب
و ثقل در نواحی سینه و دل و عظم نبض و سرعت نبض از نجاح علاج فصد باسلیق و حجامت
جالینوس حکیم گوید که شخصی را خفقان هر سال زحمت میداد او علاج بفصد نمود هر سال بهار یا سال
از و خفقان زایل شده و در سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد دیگر معاودت
نکرد و شربت سیب و صندل و شربت لیمو و نارنج و آب انار ترش و آب تمر هندی و آلو بخارا
و شربت بنفشه و شربت نیلوفر بلعاب تخم اسپغول **نوع سیم** در خفقانی که از ماده صفرا
شود و این کم واقع میشود و علامت او اندوه و بی‌خوابی و تشنگی علاج فصد نمایند و اندکی
خون برد آرند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و شربت بنفشه و لیمو و آب تمر هندی و آب
انار ترش و غذا مزوّر سماق و آب غوره و زرک و آب لیمو و نارنج **نوع چهارم** خفقانی
که از بلغم بود و بیشتر از رطوبت باشد که در غشای دل بسته شده میشود و علامت او ضیق

نفس و

نفس و نرمی و لینی نبض و حالتی شبیه بغشی تخصیص در محل حرکت و احساس نماید خاصه
اگر کوچک او دل او در میانه آید علاج اسهال بحب ایارج ذهب چربیدن حب غاریقون نیم مثقال تخم
بودرنج مشک و زعفران از هر یک ربع و عود هندی ربع درم نمک هندی نیم و اندکی این یک نوبت حب
سوده میل نمایند و اگر با ساری قی تواند کرد قی نمایند تخم ترب و تخم شبت و بیخ سوسن بجوشانند
و در آب آن هفت مثقال شربت سکنجبین حل کرده نیم گرم میل نمایند و بعد از آن قی مشغول شوند
دوا المسک و نوشدارو و تریاق کبیر با شربت سیب فایده دارد و این دوا بسازند بوبت
اترج و مصطکی کبابه و عود و دارچینی و قرنفل و سنبل و جوزبوا و قاقله و هیل از هر یک مثقالی
مشک و انگ همه را نرم کوفته قرص سازند و هر روز مقدار یک مثقال با شربت و اگر دیگر
میل نمایند و برابر آن گلاب و مشک و صندل آغشته ساخته باشند بپوشند و غذا نخود و آب مطنجنه
و کباب مرغ و گوشت عصافیر و کبوتر و ماء الابریشم و قرنفل و دارچینی میل نمایند و ابازیر مثل زیره و بادیان
رومی و کرویا در طعام اندازند **نوع پنجم** خفقانی که از خلط سوداوی در رگهای دل شود و علامت او طپیدن
دل بهر زمان و غم و ترس و فکر فاسد و صلابت نبض و حالتی قریب بمالیخولیا علاج اگر خون
سوداوی غالب بود فصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود به اسهال سودا بر آید حب تربد افتیمون
غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک مثقالی ایارج دو مثقال عود هندی نیم مثقال نرم
کوفته حب بسازند شربتی دو درم بود و اگر خفقان را تولد او از صفرا بود اسهال بدین دوا نمایند
تربد و افتیمون و سنا مکی و شاهتره از هر یک جزو هلیله زرد جزو نیم صبر دو جزو و لاجورد مغسول
ثلث جزو گل سرخ و مصطکی ثلث جزو کوفته با آب سیب حب سازند شربتی دو مثقال بود و اگر خفقان
از نفس سودا سوخته شود اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و حب غاریقون و اسهال با ایارج کبار
و ایارج لوغاذیا فایده دارد و اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین افتیمون و شربت

سبب وصندل خفقانکه از ضعف دل بود با عرق بیدمشک وگاوزبان فایده دارد وزر
نباد وبرگ گاوزبان ودرونج عقربی از هر یک مثقالی نرم کوفته بثلث یا شراب یا شربت تو اگر
در ماهی سه نوبت هر بار یک مثقال در ابتدا و وسط و آخر ماه اختیار نمایند وحمام که آب
شیرین داشته باشد فایده دارد وغذا گوشت مرغ وطیور واشباه اینها وعلاج مالیخولیا
مناسب است **نوع ششم** در خفقانکه از ذکاوت حس دل از ادنی ریح و بخار متولد گردد
در نفس دل یا در عروق از کیفیت بارده یا حاره و پیشتر این احوال کسانی را شود که تاثیر انفعالات
نفسانی از غضب یا غم یا فرح وغیره واقع گردد در رخساره ایشان علاج تقویت دل با دویه قلبیه
از مفرح یاقوتی وغیره ومعتدل از نیم مثقال لسان الثور کوفته با شربت تو اگر یا لیمو میل نمایند وصندل
و قرنفل نرم نموده با چهار مثقال شیر تازه بر نهار اختیار نمایند وصندل و عنبر بوی نمایند و چیزهای خوشبوی
گرگشته عود وغالیه باشد بوی نمایند و خفقانکه از بخارات گرم و سرد بود علاج آن نمایند **نوع
هفتم** در خفقانکه از بسیاری خون بفصد دفع شده یا بسبب تدبیر مخالف که در خوردن و آشامیدن
موجب کمی خون گشته علاج اکتساب خون محمود با غذیه مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ و اندک مثلث
که بعرق بیدمشک و عرق گاوزبان و گلاب آمیخته باشد دیگر خفقان بجهت خلط بد که در معده
بود میشود و علاج تنقیه معده بقی و اسهال و اندک گیست که خفقان بسبب تموج یعنی صفرا
بسیار که قی نموده در عقب مرض میشود و علاج شربت انار بدو بنه و کشکنجبین که در و قند باشد مقدار
ده درم و اگر قند نخواهد بدل آن آب انار که با دانه آن کوفته باشند قی سازند و خرقه کتان
بصندل و کافور آمیخته بر سینه گذارند و دیگر خفقان بمشارکت ریه می باشد علامات آنست
که صاحب او را عارض شده ربو و بسیاری رطوبت در سرفه علاج ربو با تقویت دل
نوع هشتم در خفقان بمشارکت روده میشود و جهت آنکه در او کرمها و حیات متولد شده

علامات او لعاب

علامات او لعاب دهان و دفع دود در معده علاج قتل کرمها و حیات و اخراج با دویه
و تقویت به آنچه مذکور شده دیگر خفقان بجهت درد قولنج که با فراط بود میشود علاج تسکین
درد و تقویت دل دیگر خفقان بجهت لسع و سموم می باشد علاج ازاله سبب و آنچه در
علاج هر کدام مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت جمیع
بدن میشود چنانچه در حمیات و بحرانها از جهت توجه مواد که بدل رسد علاج تب نمایند
در غشی
فصل چهارم در غشی یعنی معطل شدن قوت حس و حرکت بواسطه ضعف دل
وسبب آن چیزی بود موذی یا کم بدل میرسد چنانچه در تبها نوبت و از گزیدن هوام زهر ناک
و از خوردن زهر و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بوی بد حیض و از
جهت غم و حزن و از لذات مفرطه مثل لذت جماع و از جهت وجع معده که وجع الفواد
گویند میشود و علامات این غشی سردی اطراف و ضعف نفس و صغر نبض و زردی لون و تغیر
حکیم گفته که هر کس را غشی بسیار شود و سببی ظاهر نباشد بنگاه خواهد رفت علاج در وقت
نوبت آب سرد بر رو پاشند و بوی خوش که از صندل و گلاب و عنبر و مشک در پیش بینی دارند
و طعام لطیف که در او زعفران باشد و دار المسک و مفرح یاقوتی و شربت تو اگر و آب سیب
و مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آن را معلوم نمایند و بعلاج آن مشغول
شوند و بدانکه غشی صعب علاج آن مشکل گفته اند و علامت غشی صعب آنست که چشم نتواند
گشود و دگر رنگ روی صاحب این غشی کبود گردد و سرد گردد میل بسی نماید و نتواند سر خود
نگاه داشت علامت بد است دیگر غشی بسبب ورم اندرونی قلب یعنی گوشه دل میشود
بسبب تبها و امراض حاده که دیر مانده شده علامت او آنکه در سر معده و سینه و غیره ثقلی
و حالتی شبیه بغشی معلوم نماید و روی و چشم او بسیار زرد بود و در پشت چشم ورم

ظاهر باشد علاج ترک ریاضت و طلای سینه از گلاب و صندل وغیره دیگر ضغط در دل یعنی
شوریده شدن مجازی که در معده ظاهر میشود علامت او کثرت لعاب از دهان و احساس
آنکه دل شوریده میشود و بیهوشی شود اندک علاج استفراغ خلط سودا و تقویت دل و خوردن
تریاق دیگر خفقان قلب این علتیست که پیدا آید انسان را گویا دل او متحرک میگردد و سبب غشی
میشود و حادث میگردد کسی را که اسهال صفراوی دور رود دراز بوده و رطوبات بسیار دفع شده
دیگر قذف دل این مرضیست که احساس میکند انسان که گویا دل او از سینه بقذف
بیرون می آید خواص و دلایل این آنکه هرگاه ضعیف گردد دل رنگ علیل تغیر میکند سبب
خلط سوداوی علاج فصد باسلیق و تنقیه بدن و اصلاح غذا دیگر احتواء رطوبت بر دل
این علت وقتی که ظاهر میگردد صاحب او خیال میکند که دل او در آب است بر سینه گذارند
از سنبل و گل سرخ و زعفران به آب بادرنجبویه و عقب فایده دارد دیگر جذب دل و این
علتیست که بسبب او گویا میبرد که دل او کشیده میشود زیر و سبب این خلطیست که در
معالیق جگر حاصل شده و در دل حس شدن و اندک الم پیدا میشود مثل کسی که غشی کرده باشد و
مداومت این مرض تنقیه بدن و استفراغ خلط و غذا لطیف و مداومت به گلاب
و عرق بیدمشک و شربت صندل **باب دوازدهم** در امراض

امراض مری

که عارض میشود در مری و مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج مری و این چند نوع
است **نوع اول** که از گرمی مری بود علامت او عطش و التهاب و نفع خوردن آب سرد
علاج غرغره و شربت خشخاش و لعاب اسپغول و لعاب تخم کدو جرعه جرعه میل نمایند جهت
آنکه مری را سرد کند و نفع می یابد و در میانه کتفها صندل با گلاب سوده و آب حی العالم و آب
و آب کشنیز گذارند و موم روغن در سینه مالند و غذا شوربای مرغ بسماق و آب غوره سازند

نوع دوم

نوع دوم در سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامت او عدم تشنگی و کثرت آب دهان
و لعاب و بسیاری رطوبت علاج تنقیه معده از رطوبت و خوردن گلقند که در و مصطکی
و انیسون بود و هلیله پرورده و اطریفل و خاییدن مصطکی و قرنفل و گوشت عصافیر و کبک
بریان کرده به ابکامه و زیره و کرویا وغیره **نوع سوم** سوء مزاج بارد در مری علامت او قلت
عطش و نفع خوردن آب گرم علاج آب عسل و غلث و آبی که در و مصطکی و انیسون جوشانیده
باشند و غذا نخود آب بدارچینی و گوشت کبوتر **نوع چهارم** سوء مزاج که از یبوست در مری
شود علامت او خشکی دهان و یبوست ثقل علاج شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب تخم اسپغول و دوا
و خوردن شیر تازه بنفشه و شوربای چرب مرغ و زرده تخم مرغ نیم بخت و موم روغن در میان
شانه و سینه مالیدن و چربی بط و مرغ و مسکه و حریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشند
میل نمایند **فصل دوم** در اورام مری و این دو نوعست **نوع اول** ورم

اورام مری

که از گرمی بود علامت او درد شدید در میانه کتفها و اندوه و تب و تشنگی و دشواری چیزها
فرو بردن و هرگاه سر کند تب تسکین یابد علاج فصد اکحل و غرغره و رب شاه توت که در
آب کاسنی حل کرده باشند و در میان کتفها صندل و گلاب و اگر ورم رو بتحلیل یابد
مغز فلوس حل نموده با آب و اندک روغن بنفشه بادام آمیخته میل نمایند و در میانه
شانه و کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی کرده و اندک روغن باشد گذارند و اگر سر دهد
شیر و روغن بادام جرعه جرعه فایده دارد و حریره از آرد گندم و نشاسته و روغن بادام
و تخم سازند و از اشیاء گرم احتراز نمایند **نوع دوم** ورم سرد که در مری بود علامت
او عدم حرارت و عطش و ثقل و دشواری چیزها فرو بردن علاج آب عسل و شربت
بنفشه و چرب کردن میانه کتفها بروغن زیت و زنبق و بابونه و نخود آب که در او کرنب

تفرق اتصال مری

و شبت بود و زیره و کرویا **فصل سیم** در تفرق اتصال که حادث
میشود در مری و این دو نوعست **نوع اول** که از امتلاء عروق بود علامت او قی خون
بر آمدن بعد از کثرت طعام و شراب و استحمام دیگر سبب جراحت یا ناکل از خلط
تیز شود علامت او کزیدن شدید در موضع تفرق علاج صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی بکوبند
برو باشند و آب بکوبند و غذا از زرده تخم مرغ نیمبرشت و علاج نفث الدم نمایند **نوع دویم**
تفرق اتصال که از ضربه یا سقطه شود علاج نفث الدم باید کرد **فصل چهارم**
در امراضی که عارض میشود در مری و این انضغاط یعنی بهم شوریده شدن مری خناق
در علل خوانیق علامت او امتناع چیزی بحلق فرو بردن علاج او علاج خوانیق دیگر عسر البلع
سبب او سوء مزاج مری علامت آن که هر چه بحلق رود دشوار فرو برد و اگر فرو برد
دیر بگذرد و اگر از حرارت بود آب سرد نفع دارد و اگر از برودت بود نفع ندارد و اگر از
رطوبت بود کثرت آب دهان علاج تبدیل مزاج بحسب اوی و غرغره با بکامه و عسل
و فجین و در میانه کتف موم روغن و طلا کنند دیگر جراحت در مری سبب او جوشش
و اورام و اخلاط کرم معده و غیره بود علامت او درد وقتی که چیزی فرو برد از الم و مثل
آن علاج از کتیره و صمغ عربی و روغن بادام لعوق سازند و هر زمان در دهان میگرفته
باشند و مرهم ابیض که از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ساخته اند نهند **باب**
سیزدهم در امراض معده و مشتمل است بر بیست و یک فصل **فصل اول** در سوء مزاج
گرم در معده و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج
گرم در معده که هیچ یکی از اخلاط سبب آن نبوده باشد علامت آن عطش و خفقان و حرارت
و اندوه و خشکی دهان و فاسد شدن غذاء لطیف در معده علاج شربت لیمو و نارنج و غوره

تفرق اتصال مری

کرحادث کرده در مری و علامت
قدیم جراحت و در دو مستعمل
جراحت

شوریده شدن مری

امراض معده

ضعف

خرفه و آب غوره و آب انار بن و اگر حرارت قوی بود قرص کافور بر آب آلو که در آب برد
حل کرده باشند دهند صفت قرص کافور طباشیر صندل ابیض مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و تخم
خرفه از هر یکی دو مثقال گل سرخ چهار مثقال کافور ربع مثقال زرک و گل ارمنی از هر یک نیم
مثقال کوفته به آب آلو قرص سازند هر یکی مقدار مثقال یکی با دوغ کاو و یکی روز دیگر یکی با آب
غوره و یکی دیگر با آب لیمو و آب ریواج روزی دیگر میل نمایند بدین ترتیب که یعنی معده
و تب و تشنگی را ساکن می سازد و معده را بصندل و گل سرخ و آب کشنیز و گل کاهو و آب
سرکه اگر ضرورت شود اندکی کافور در آن تراشیده کدو و آب غوره طلا سازند و غذا مرغ که در
شوربای آن قدری آب غوره و لیمو و آب انار کرده باشند و گوشت بزغاله و بره در شوربای
آن اگر او کشنیز و سیب و آلو و امرود و خیار فایده دارد **نوع** دویم سوء مزاج بارد بی ماده علامت
او ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و لاغری بدن و نفخ و قراقر و نفع بخوردن چیزهای
گرم علاج گلقند کرده با دیان رومی و تخم کرفش بود و سکنجبین عسلی و قرص ورد صفت آن
مصطکی گل سرخ از هر یکی دو مثقال کهربا و بودینه خشک و عود از هر یکی مثقالی و قرنفل مثقالی نیم
نرم کوفته قرص سازند مقدار درمی یکی را بمیبه یا شربت فواکه اختیار نمایند و جوارش کمونی و
جوارش عود و عنبر فایده دارد و اگر در سرما و هوای خشک بسیار کشته تریاق کبیر وزن درمی میل
نمایند و دوا المسک با میبه و اطریفل و غذا شوربای مرغ و نخود آب و گوشت کبک و عصافیر
و این غذا معده را قوت می دهد گوشت مرغ فربه یا گوشت گوسفند جوان در آب آن نخود نیم کوفته
و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و بر معده سنبل و قرفه و عود و قرنفل و عنبر
و افسنتین از هر یکی دو مثقال زعفران درم نرم کوفته بشراب یا آب آلو طلا سازند و بر
معده روغن مصطکی و سوسن مالند **نوع سیم** در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا بود

تکمیلی

علامت او تلخی دهان و بیرون آمدن صفرا بقی و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی
و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج او قی بشربت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت
لیمو و آب انارین و آب غوره و شربت سیب و اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون
یا بتمر هندی و آلو یا بخاری و اگر ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آنست که دل بهم
بر آید دایم باشد ایارج فیقرا دهد جز کرفت و جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند که معده
را از اخلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی دو مثقال و گل سرخ سه مثقال
یک کاسه آب بجوشانند و آب آن بقند سفید ساخته بنیم مثقال صبر در و حل کرده دهند و اگر
از جهت حرارت جگر صفرا بمعده آمده علامت او آنکه غثیان ساکن شود و ساعتی پس از آن
عود کند علاج فصد و اسهال با هلیله یا سفوف مسهل یا حب صبر کرده و محموده مشوی باشد
یا با آب انار مصور و تقویت معده بیه و گلقند که با آب لیمو ساخته باشند نمایند و غذا
مرغ قلیه آب غوره و آب لیمو و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی یا گلقند که در وی آرد و سماق
و طباشیر و دیگر داروهای جهت قوت جگر اندازند اختیار نمایند نوع چهارم در سوء مزاج که از ماده
بلغم شود و علامت او غثیان و دیر طعام هضم شود و آب دهن و دهان و کثرت خواب
علاج شربت ماء الاصول و سکنجبین عسلی و آب بادیان و کرفس و بعد از آن قی به آب
شبت و سکنجبین عسل و اسهال به ایارج فیقرا و حب تربد صفت آنکه تربد سفید سه مثقال
محموده و انکی غاریقون نیم درم زنجبیل و انکی حب بلسان و عود بلسان و دارچینی و زعفران
و سنبل و قرنفل از هر یکی نیم دانگ با آب کرفس حب نموده اختیار نمایند و معجون ابیض
ده درم و زنجبیل پنج درم قند پانزده درم شربتی سه درم بود و معده را با هلیله مربی و بقرص
[illegible] دو بشربت پوشند و بگلقند که از بادیان رومی و مصطکی ساخته باشند و قوت دهند

و اصلاح معده بمعجون کمونی و جوارش عود و عنبر و معجون سفرجلی اگر اسهال بود
نمایند و خاصیت مصطکی فایده دارد و این سفوف نفع دارد گل سرخ دو درم
فلفل درم زیره و تخم شبت از هر یکی نیم درم نرم کوفته شربتی نیم درم تا درمی
بود و غذا اعصافیر بریان کرده و گوشت مرغ و کبوتر و مثلث جهت قوت معده
فایده دارد **نوع پنجم** سوء مزاج که از ماده سودا بود علامت او بسیاری
میل بطعام با وجود ضعف و کثرت نفخ و سوزش معده و ترشی در دهان و بیرون آمدن سودا
احیانا ترش و عظیم بپرهیز علاج تنقیه معده از سودا بقی به آب شبت و ترب بشرب شربت سکنجبین
و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون یا حب افتیمون و مداومت حمام و غذا نخود
آب و گوشت مرغ به آب سماق و آب انار و اگر او نخود نیم کوفته سازند **فصل دویم** در اورام
معده و این چند نوع است **نوع اول** در ورم و دمل که نام او فلغمونیا در معده گویند
علامت او تب تیز و حرارت و اندوه در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و خشونت و تشنگی
عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف و درد قوی در معده و علاج فصد و آب انارین
و اگر طبیعت قبض بود ده انگور شفا و ده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته ده مثقال تمر هندی ده مثقال
گل سرخ دو درم بجوشانند و در آب آن فلوس خیارشنبر هفت مثقال و شیرخشت دوازده
حل کرده میل نمایند و قرص طباشیر به آب غوره و اگر ورم و درد تسکین یابد ماش مقشر
و کدو غذا سازند و جلاب و آب انارین و آب آلو میل نمایند و بر معده [illegible]
و آرد جو با آب لسان الحمل کداو رند و ضماد از اکلیل الملک با بابونه و گل سرخ و سنبل
و صندل نرم کوفته بگلاب بر معده شیر گرم نهند و اگر تشنگی صفرا غالب بود و تب
نهند و اثر و اگر قبض بود حقنه نرم سازند و جایز نیست در ورم معده مسهل و مقیی قوی

و آب تمر هندی و آلوی بخارا با اختیار نمایند و رب آبی و رب انار اگر طبع نرم بود و شربت لیمو بگیرند
درم مصطکی و یک درم عود و انیسون دو درم کوفته بگلقند یا گلاب چهار روز اختیار نمایند
ورم معده فایده دارد **نوع دوم** در ورم صفراوی علامت او تب تیز و اندوه و تشنگی و کرب
و درد علاج فصد و اندک خون بردارند و اسهال صفرا بجهار شربت و حقنه و گلقند و گلاب خورند و عرق
کاسنی و عرق بید مشک و عرق بادیان و عرق گاو زبان فایده دارد **نوع سیم** در ورم بلغمی که در معده بود علامت
او تب نرم و کثرت آب دهان و سقوط شهوت و نفخ در معده بی صلابت علاج آنست که در اول
عرق بادیان و گلاب به آب کرفس و روغن بادام دو درم با یکجا چهار از غرغرها میل نمایند و تریاق
فاروق و تریاق اربعه فایده دارد بگلاب و ماء الاصول اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطکی
در معده مالند و ضماد جهت دفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک هفت درم [illegible] خطمی و حلبه و بابونه
و شبت و تخم کتان از هر یک نیم درم عنبر [illegible] از هر یک شش درم صبر چهار درم زعفران سه درم مقل [illegible]
و کندر و افسنتین از هر یک دو درم پیه مرغ و مغز قلم گاو از هر یک پانزده مثقال موم زرد هفت مثقال
صمغها و زعفران بگلاب حل نمایند و چربی مرغ و مغز قلم گاو و موم بروغن سوسن یا روغن گل آمیخته [illegible]
ادویه را نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده کذارند و معده را بروغن سنبل
و ناردین چرب سازند و اگر ورم تحلیل نیابد اسهال برفق بحب صبر کرده و گلقند و رب و بدل آب
عسل آب عسل نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی علامت او صلابت و فکرهای فاسد و گاهی
در چشم علاج شربت از ماء الاصول با بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقال بجوشانند
و بگلقند شربتی ساخته چند روز مداومت نمایند و اگر قبض طبیعت بود مغز فلوس هفت مثقال
حل نمایند و روغن بادام مثقال بدان آمیخته اختیار نمایند و این ادویه بر معده کذارند نفخه
پنج مثقال گل سرخ و سنبل و سعد از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال تخم حلبه هفت مثقال نرم کوفته

شوربای [illegible] اختیار نمایند [illegible]

ملتحم
بلعاب تخم کتان بسازند و بر معده کذارند تا منفجر شود و از آن که گاهی بجز اینها تحلیل و گاهی بجز اینها
که در این طلا چربی مرغ و روغن مغز قلم گاو و غیره آمیخته نمایند تا محلل گردد و اگر دیر ماند منفجر شود و ورم
قرص سنبل فایده دارد و این ضماد بر معده کذارند از مقل و تخم کرنب از هر یک چهار مثقال اشق
و سنبل از هر یک سه مثقال مصطکی سه مثقال روغن ناردین یا گل پانزده مثقال صمغها را بشراب
حل نموده و باقی ادویه را کوفته و موم در روغن حل ساخته همه بهم آمیخته طلا سازند دیگر
در معده صلابت مشابه ورم پیدا میشود ضماد از زعفران و مصطکی و اکلیل الملک و سنبل و مقل
و موم و روغن گل یا کنجد و گفته اند که در ورم صلب معده سه مثقال روغن بید انجیر بطبیخ ضماد شنبلیله
بماء الاصول اگر سه روز میل نمایند فایده دارد و ایارجات کبار و تریاق اربعه میل نمایند **نوع پنجم**
دبیله معده یعنی ورم عظیم که آنرا اخراج نام کذاشته اند و گاهی قرحه عظیم میشود و علامت او لاغری
بدن و تب و تشنگی و درد و صلابت در معده و قلت بول و اسهال و قی و سردی اطراف که گاهی
ورم گرم در معده حادث میگردد و نضج یافته خراج میشود و علامت او تب و خفقان و تشنج و
و اختلاف چرک و خون علاج دبیله در ابتدا فصد نمایند و اگر ورم صلب بود تخم حلبه و تخم مرو و خار
خسک از هر یک ده مثقال نرم کرده بشیر بجوشانند و بروغن کنجد یا گل بر ورم کذارند و از مجربات
طلخشقوق پنج مثقال حلبه و تخم مرو از هر یک ده مثقال نرم کوفته بشیر بجوشانند و طلا سازند و هرگاه
اثر نضج ظاهر گردد بتر نمایند تا معده را [illegible] کرم مثل نان و غیره کذارند تا معده بعد از ورم را بگشاید
و اگر ریم مدة و ریم بیرون آید به آب کاسنی صبر حل نموده میل نمایند و این دارو جهت التحام
جراحت معده را نیک سازد بخور اختیار نمایند کندر کهربا خون سیاوشان گل ارمنی از هر یک برابر
کوفته اندکی اندکی فایده دارد **فصل سیم** در درد معده و این چند نوع است
نوع اول که سبب نفخ شود یا سبب غذا مثل امرود و عدس یا سبب حرارت و غیره

سوم سه مثقال هم
قشر [illegible]
در معده

علامت او تمدد و جشا و فواق و هیجان درد بعد از قرار گرفتن طعام در جانب چپ بالای ناف تا
و قواق هر گاه که دست بر شکم کذارند علاج ارزن و سبوس و نمک گرم کذارند و جوارش کمونی
و خاییدن کندر و کرویا و گلاب و گلقند و عرق بادیان نفع دارد و اگر بسبب طعام موذی واقع
شده تنقیه معده بقی مناسب است نوع دویم درد معده که بسبب ضعف او واقع شود و علامت
او آنست که هیجان درد بعد از خوردن غذا و ساکن نشود مگر بقی یا باسهال علاج تقویت
معده و تنقیه بحب ایارج و حب غاریقون و این دوا فایده تمام دارد آن چنین است سنبل سلیخه
زعفران قسط از هریکی دو مثقال انیسون بزر البنج تخم کرفس از هر یکی دو درم ادویه را نرم کوفته
بعسل قرصها سازند هر یکی بمقدار درمی یکی از آن بگلاب یا عرق بادیان اختیار نمایند
نوع سیم درد معده که بسبب صفرا شود و علامت او تلخی دهان و بیخوابی و شدت درد علاج اسهال صفرا و قی
و مطبوخ هلیله زرد و گلقند که در و مصطکی و انیسون باشد و اگر بلیمو و گلقند ساخته باشند نفع تمام
دارد و دیگر اگر درد معده از بلغم شود علاج قی بتخم ترب و شبت و جوز القی بشربت سکنجبین عسلی نمایند
و زنجبیل پرورده و معجون مادة الحیوة و البکاء و تجبین غرغره نمایند و اسهال بلغم و روغن مصطکی در معده
مالند دیگر اگر بسبب سودا عارض شده علاج قی و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح فایده تمام دارد دیگر
بسبب کرم معده درد عارض میشود علاج و مطبوخ افتیمون و اخراج او نمایند و برنک کابلی حقنه دو مثقال
و در شیر یک مثقال بگلقند آمیخته میل نمایند فصل چهارم در جوع بقریا یعنی گرسنگی اعضا
و سیری معده بدل اعضا بغایت بغذا محتاج بود و معده متنفر و غیر راغب و این چند نوع است
نوع اول از جهت برودت فم معده بود علامت او ضعف قوت و لاغری بدن و احساس سردی در
معده و غشی و بسیار است که عارض میشود این حال مسافران را که در سرما کلی گشته باشد علاج در حال
غشی آب سرد بر رو زنند و بویها خوش مثل عود و عنبر و گلاب و صندل در پیش بینی دارند

جوع بقریا

و این

و این دارو بر معده کذارند گل سرخ نعنع مثقال سنبل سه مثقال مصطکی و عود از هر یکی دو مثقال بشراب
یا گلاب طلا سازند غذا سریع الهضم میل نمایند نوع دویم جوع کلبی که از بلغم شود و فاسد سازد مزاج
معده را علامت او آنکه اعضا همه گرسنه و غشی یا ثقل معده علاج استفراغ بلغم و تنقیه معده بقی
قسم خالی از اشکال نبود و دیگر اگر بشتر امتلاء حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد نوع
سیم از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع بدن باشد علامت او تشنگی و خشکی طبیعت
و سقوط قوت و غشی در وقت گرسنگی علاج در حال غشی معلوم است و بعد از آن غذا مثل سرد مثل
آب سیب و به و شربت زرک و شربت لیمو و نارنج و ریواج و غوره که بیخ خشک کرده باشند
فصل پنجم در شهوت کلبیه یعنی حرص و زیادتی آرزوی طعام بر ماکولات بود
از طبع گلاب آید و این چند نوع است نوع اول که از خلط حامض که در سر معده بود علامت او
جشا حامض و قلت عطش و سرعت آنچه از طعام میل نماید هضم براید و بعد از آن میل طعام غالب
گردد علاج تنقیه معده بایارج فیقرا یا حب صبر حرکت و غذا مرغ فربه و شوربای چرب که در و
داروهای گرم باشد و گوشت کبک و بط و معجون کمونی و اگر لیف بود ضرر نوع دویم جوع کلبی که از
سودا در سر معده از سپرز بود علامت او کم بودن شهوت در سر معده و با کثرت خوردن کثرت
علاج فصد باسلیق یا اسیلم بعد از آن اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و ماء الاصول و معجون افتیمون
و ضماد بر سپرز گذارند و بربندد و این ضماد بر معده گذارند بادرنجبویه مثقال و بابونه و بسباسه و شانه
سه مثقال نرم کوفته بگلاب گذارند و گوشت بزغاله و نخود مرغ فربه که در شوربای آن دارچینی
و خولنجان و عود بود نوع سیم جوع کلبی که از استفراغ بسیار یا گرسنگی طویل یا تب بسیار
کشیده حادث شود علامت او لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی علاج غذا قوی
مثل کله و پاچه و گوشت گوسفند به آب غوره و سماق و شربت لیمو و آب انار

شهوت کلبیه

کلبی

دیگر از حرارت مفرط که در معده بود جوع کلبی میشود علامت او تشنگی و تلخی دهان
علاج بهای قرص قابض مثل رب آبی و سیب و رب غوره و انار و قلیه خیار و زرده
تخم مرغ نیم بخت و ضماد معده بگلنار و گل سرخ و صندل و جوارش سفرجلی و اطریفل و تضمید
معده بعض ماده و روغنها در معده مالند مثل روغن مصطکی **فصل**
ششم در وجع و فساد شهوت و آن میل اطعمه ردیه مثل شهوت گل و انگشت و کچ و اسفیداج در شهوت
وغیره و اکثر این علت زنان حامله را در ابتدای حمل میشود و این دو نوعست **نوع اول** که از خلط
بلغم که در معده بود علاج قی بتخم شبت و تخم ترب و بیخ سوسن بشربت سکنجبین و اگر قوی با
ترخو اهد جوز القی اضافه نمایند و بعد از قی این دوا میل نمایند شاه بلوط سه مثقال مویز دانه
برون کرده ده مثقال انیسون دو مثقال پوست بلیله و هلیله سیاه و آمله از هر یک سه مثقال نرم
کوفته بعسل بمقدار ادویه بسازند شربتی مثقالی اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب اغاریقون نمایند
شهوت این اشیا را بر طرف میسازد و بعد از تنقیه این دوا میل نمایند فاقله صغار و کبار و زنجبیل و باز
نه از هر یکی جزو قند مقدار همه نرم کوفته مقدار مثقالی خورند و بعد از آن حب الملوک و مار العسل و تخم
کرفس و بادام با عسل و خاییدن مصطکی پیش از طعام و بعد از طعام فایده دارد و معده را
بشربت آبی و سیب معجون نهار که تقویت معده بود و قوت دهد و غذا مرغ و نخود آب با دارچینی و زیره
سازند و کباب گوشت کبوتر و مرغ کبیر و فلفل و بزر با زود دارچینی پاشیده میل نمایند و بسیار
وکشش و دیگر اثقل نمایند و سزاوار آنست که در علاج این مرض تاخیر نمایند جهت آنکه خوردن
این اشیا مزاج تمام بدن را فاسد میسازد و منجر با ستسقا میشود **نوع دویم** فساد شهوت طعام
که از خلط تیز و شور در معده شود علامت او عطش شدید و تلخی دهان و شوری علاج تنقیه معده
بقی و سکنجبین و آب گرم چند کرت یا اسهال با ایارج فیقرا و تقویت معده بشربت سیب و صندل

ومبالغه در خوردن ادویه گرم نمایند و اگر این احوال زنان حامله را شود قی و اسهال نمایند جهت
آنکه موجب اسقاط میشود که بی خطا کرده بلکه تقویت معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار
نمایند و این سفوف زیره کرمانی و انیسون از هر یک دو درم سعد و پودینه دشتی و بابونه از هر یک
مثقال هلیله و بلیله و آمله از هر یک دو مثقال و مقدار مجموع قند کوفته شربتی دو درم با آب سرد و
غذا مرغ فربه با آب غوره و آب انار و در شوربای آن ادویه اکار و تضج و استعمال و از فواکه
آبی و سیب و انار **فصل نهم** در وجع فواد یعنی درد سر معده و این را وجع
فواد جهت آن گویند که سر معده بر دل است و اکثر مردم درد دل میگویند علامت او شدت
درد و غشی شدید و سردی اطراف و کرب و اندوه علاج قی بسکنجبین و آب گرم و اسهال
بآب تمر هندی و آلوی بخارایی بگلقند و گلاب و شربت بزوری و شربت دینار و حقنه نمایند
و غذا مرغ در آب آن نخود نرم کوفته و سفوف از این ادویه انیسون دو مثقال سیل و از
زنجبیل گل سرخ تخم کاسنی از هر یکی مثقال ریوند دو درم قند مقدار همه نرم کوفته هر روز
درم میل نمایند **فصل ششم** در عطش و این چند نوع است **نوع اول**
تشنگی که از سوء مزاج گرم و از یبوست شود علامت او خشکی دهان و لبها و اندوه علاج شربت
سکنجبین و شربت لیمو و شیره خرفه و آب غوره و آب انار و آب تمر هندی و آلوی بخارایی و اگر یبوست
غالب بود با دارنگ و آب کشک جو یا شربت نارنج بلعاب اسپغول و لعاب تخم آبی با شربت
بنفشه و آب انار شیرین میل نمایند و این قرص بسازند مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه از
هر یک دو درم صمغ عربی و نشاسته و کثیرا و طباشیر و صندل سفید از هر یک درم کافور ربع درم
و بر سنه آب خرفه و آب غوره گذارند به آب جو آمیخته برنج خشک ساخته و چون گرم شود از هر
و باز خشک نموده گذارند و گلاب و صندل با روغن بادام بالشه گذاری بمعده نهد تشنگی

در شهوت

و در بعض / در رساله: فواید در دسر معده

عطش

عطش می نماید و دیگر از اجزا تسکین تشنگی که از غلبه یبوست شده می نماید این حب آ
مغز تخم خیار کثیره و صمغ عربی از هر یک درم حب نموده در زیر زبان گیرند و آب امرود چینی
یک کاسه و آب سماق که بگلاب تر ساخته باشند نصف آن صاف نموده بجوشانند و به
قند بقوام آورند تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفاناخ و کشک مع گوشت
گوسفند جوان و گوشت بزغاله و ثمر هندی و آلوی بخاری و سماق و آب هندوانه و زرک خام
دارد و نیزه و یاقوت در دهان گرفتن عطش را برطرف می سازد نوع دوم که از صفرا آتی به
معده ریزد عطش شود علامت او لذع و تلخی دهان وقت تلخی و اندوه و خفقان علاج قی
و شربت لیمو و نارنج و شیره خرفه و غذاها را بارد و دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده میشود و آن
را عطش کاذب میگویند علامت او شوری دهان وقت بلغم و غثیان و کرب و تسکین نیافتن
بخواب علاج قی با آب گرم و شربت سکنجبین و اسهال بحب ایارج و خوردن آب نان و بان
به آب گرم می کم از آن بلغم را و عطش تسکین می باید و غذا گوشت مرغ بریان کرده و
نخود آب نوع سیم تشنگی از گرمی سینه و دل و شش می باشد علامت او حرارت این اعضا و
تسکین یافتن عطش بهوای سرد بیشتر از آنکه آب سرد خورد علاج آنست که در موضع خوش
منزل سازند و تعهد صندل و گلاب کافور کنار نند و آب هندوانه و شربت صندل و تخم
سیب و مانند آن مشک بار دو شراب ابیض رقیق که در آب کاهو آمیخته باشند تسکین عطش می دهد
دیگر سبب تشنگی حرارت آفتاب یا آتش یا بادهای گرم بو یا بها را او آب سرد نهند و روغن گل
بر سر ریزند و در دهان اندک ثمر هندی یا بقلایه تر زردآلو کم نند دیگر سبب خوردن شراب اغریه
و غذاها گرم مثل سیر و پیاز و آب دریا و طعام غلیظ و ماهی شور و غیره عطش عارض میشود
علاج اغریه و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود فصد نمایند و دوغ و شیره خرفه فایده دارد دیگر

بعد از آن

بعد از استفراغ و دوا و اسهال تشنگی میشود و علامت او خشکی دهان علاج شربت لیمو و
نارنج و آب غوره و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول و مالیدن اعضا بروغن بادام بعد از
حمام دیگر سبب خوردن یخ و برف سردی در معده میشود و موجب کثافت بلغم و رطوبات
که معده از دو اینرا باید و موجب حرارت گشته تشنگی غالب میکرد و یا آنکه سردی قوی از
خوردن یخ عارض گشته چون سردی عارضی زایل گرد و سبب گرمی معده گشته عطش پیدا
میشود و علاج شربت سکنجبین و جرعه جرعه آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله پرورده
و شربت لیمو فصل نهم در غشی و قی و تهوع غشی حالتی باشد معده را که بآن
حالت اقتضای حرکت می کند و تهوع حرکت معده بود و چیزی از و دفع نشود و قی حرکت معده
بود بدفع چیزی از طریق دهن و آن چند نوع است نوع اول قی که از ماده صفرا که در معده
بود عارض گردد علامت او تشنگی و تلخی و تلخی دهان و اندوه و گزیدن معده علاج قی شربت
سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت انار و لیمو و نارنج و آب غوره و اسهال بایارج فیقرا
که در و محموده مشوی باشد یا شربت گل مکرر که محتوی بسقمونیا محموده بود و بعد از آن مواظبت
بر شربت که از گلاب و سرکه و آب آبی و قند یا شربت زرک و گاهی سفوف از سماق و غوره
خشک و زرک و طباشیر تا دو درم با آب انار ترش یا سیب ترش منع قی می نماید و مرغ بریانی
که به آب غوره آغشته نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم یا شیافه که از خطمی
و بوره و قند ساخته باشند و اگر ماده دیر مانده شده علامت آنست که دایم در معده اذا انشفی
علاج آنست که گل سرخ و طباشیر را به آب آمیخته نمایند طباشیر رب آبی با آب سیب و اردو نه
انار و آرد از نان که در تنور بریان نموده باشند بهم آمیخته اختیار نمایند رب آبی یا شربت نانخواه
دفع قی و غثیان می نماید و محجمه بر شکم نزدیک ناف نهند و اگر بدین نشود محجمه دیگر بر میانه کتفها نهند

عطش عارض متوجه گرم دیگر

و بوره تا سه از هر یک مجموع و نیم درم طباشیر

و بنهند و حیله نمایند که بخواب روند بدین طریقه که سریر یا ساخته برفق حرکت دهند و اطراف
دست و پای را نرم نرم بمالند و اگر بشربت انار و بودینه و آب سیب مرشی و امثال
این تدبیر با تسکین قی نشود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا فصد باسلیق نمایند و شربت بدین
~~طریقه که سریر یا ساخته برفق حرکت دهند و اطراف دست و پای را نرم نرم بمالند و اگر بشربت~~
~~انار بودینه و آب سیب مرشی امثال این تدبیر با تسکین قی نشود~~ سازند آب انار مزمز ترش
یک کاسه تقدیر صد مثقال بودینه یک دسته آب زرانگیز عود خام و مصطکی کوفته از هر یک
مثقال آمیخته نموده هر روز پنج مثقال اختیار نمایند و دوا دیگر گل سرخ و سماق از هر یک پنج درم
مشک دانگی نرم کوفته با آب انار ترش یا آب آبی حل نمایند و غذا شوربا یا مرغ و گوشت
بره غاله با یک حبات کوفته مثل عناب و آب سیب نوع دوم قی که از بلغم بود علامت او شور یا
و تهوع و تواتر و کثرت آب دهان علاج قی به تخم ترب و شبت و شربت سکنجبین یا عسل
بجای سکنجبین سازند و قی به آب گرم و عسل و روغن زیت و تنقیه ماده به ایارج فیقرا اما بعد
ایارج و تقویت معده بشربت نار بودینه و هلیله مربی و زنجبیل پرورده یا جوارش عنبر یا دوا
المسک و شربت قابض و دوا و طلا قابض نکنند مادام که تنقیه معده نکرده باشند و اجتناب
از غذاهای غلیظه که از بلغم حاصل شود مثل فواکه و شیر نمایند و روزه و ریاضت و غذا سریع
الهضم که از گوشت مرغ و تیهو و کبک سازند و زنجبیل و پلپل و قاقله و دارچینی و قرنفل از
از هر کدام یا مجموع آنچه مصلحت دانند در شوربا آمیخته نمایند و اگر طبع قبض بود و حموضت
غالب کند حقنه و شیاف فایده دارد نوع سیم قی که از ماده سودا بود علامت او ترشی
دهان و بیرون آمدن سودا اگر از دو زمانی بجوشد و تمکن نزدیک او نشود علاج آنست
که تنقیه ماده را بمسهل حیل نمایند و بر معده اکلیل الملک داشته و مورد نرم نموده بشراب

ایخ

آمیخته کنند و بیخ کبر در دفع قی بهتر از قرص ابلادوسن صفت او پوست خشخاش و تخم آن و بهی ولده
آن تخم کرفس انیسون افسنتین از هر یک دو مثقال سلیخه سه مثقال مثقالی جند بیدستر و افیون از — فلفل ص
هر یک ربع مثقال عسل مقدار آنچه قرص سازند شربتی مثقال بود و غذا گوشت مرغ بریان
کرده و مطجنه سازند و دیگر قی بسبب فساد غذا در کمیت و کیفیت یا آنچه بغیر ترتیب واقع
کرده میشود علاج تنقیه معده و ضرورت آب شیر گرم و روغن گل در سر مالند و بر شکم و بهتر
خرقه گرم کنند و بر پایها و دستها را بروغن زیت چرب سازند و حمام فایده دارد و جوارش
سفرجلی مقدار مثل نمایند نوع چهارم قی که در بحران بود و این قی خوبست اما قی خوب آنست که ما — نکهتان ص
بیانی برای دفع علیه نباشد و قی بد آنست که بسیار بود و اینجا رنگ او زنگاری یا کراثی بود زیرا
که این قی دلالت بر خلط بد دارد و علامت قی بحرانی درد بود زور معده و رقتی آب دهان
و غثیان و چون خواهید علاج معده را و بشربت نیلوفر تسکین دهند و در باقی اقسام شربت نار
بودینه دهند و دیگر قی سبب کرم معده میشود و علاج آنست که بدواهایی که مذکور خواهد شد
در علاج او اخراج نمایند و دیگر اصحاب معده ضعیف را غثی و قی عارض میگردد علاج شربت — ضعیف ص
لیمو و خاییدن مصطکی نوع پنجم قی که خون برآید از معده و نوعی از دماغ و جگر و از مری سبب
سبب وی در این اعضا گشاده شدن رگی بود بجهت ضربه یا فایده زدن یا تناول چیزی با
رطوبتی که سبب ساخته عرق را یا از جهت امتلاء که از خون بهم رسیده یا از سبب آنکه ادویه
گرم بسیار خورده خون گرم گشته یا بجهت ریختن خون بمعده مثل جگر و سپرز و قی که خون بینی داغ
شود روان کرده و بمعده برنبه که شود ریه آن نداشته باشد علامت آنکه از کبد و سپرز است
عدم درد و بیشتر علت در این اعضا بوده و بسیار است که خون سیاه از سپرز دفع شود بمعده

وقتی میکند بی الم و مکروهی علاج آن شربت انجبار و فصد باسلیق بکنند و غیره میشود بمعده اندکی اندکی خون
گرم و دو قرص کهربا صفت آن خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هر یکی دو مثقال زعفران نیم درم
صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک مثقال نرم کوفته قرص سازند شربتی درم میل نمایند به آب بهی
الی یا بشیره خرفه و آب آبی و ریواج به آب بهی الحل و طباشیر فایده دارد و این دوا
بسازند گلنار و مازو گل سرخ کهربا صمغ عربی گل ارمنی از هر یک مثقال افیون نیم مثقال نرم
کوفته شربتی نیم درم بود و اگر خون آمدن بی را نفع دارد و پستی اطراف بود و قرص
طباشیر و گلنار و کهربا خوردن دیگر بجهت دفع خون آمدن بسیار اقاقیا و تخم گل و گل مختوم
و گلنار و افیون و بزر البنج و صمغ عربی اجزا برابر شربتی نیم مثقال بود و اگر از جهت ادویه گرم
بود شراب یک جزو و شیر دو جزو [illegible] اندکی اندکی میل نمایند فایده گفته اند و بر معده طلا
از مازو و اقاقیا و گل و گل ارمنی و اندکی افیون بر آب حب الآس کنند و غذا اگر قبق
سماق و اگر ضعف غالب بود در آب مرغ کوچک یا اگر ابیق [illegible] با سماق یا رب انار
و اگر خون بی باد و ار آید در حال نوشنده [illegible] که اسراف و موجب ضعف گردد و اگر
استدادی بسیار شود و اطراف بستن و اقراص کهربا و گلنار خوردن نفع دارد و دیگر خون
در معده بسته شود علامت او غشی و عرق سرد و لرزه علاج آنست که آب گرم که در وی تخم شبت و بورنج
جوشانیده باشند بشربت سکنجبین خورد و قی نماید و بعیر مایه خرگوش نیم درم خوردن فایده
دارد و اگر شیر در معده بسته شده دو قاشق آب پودینه یا دو درم نمک بدو دفع میل نمایند و اگر
بغیر در معده بسته از جهت رطوبت بود معجون فلونیا فایده کلی دارد فصل
دهم در فواق حرکت فم معده بود برای دفع موذی و این را فواق جهت آن میگویند که فم معده

فواق

بفم

معده ص

بفم حرکت می نماید و این چند نوع است نوع اول در فواق که از حرارت گرم و صفرا گرائی
و زنگاری شود علامت او تلخی دهان و تشنگی شدید و قی و صفرا زرد و کبود و سیاه علاج آن
آب تمر هندی و آلوی بخارا و شربت سکنجبین و آب انارین و آب انگورین و آب گرم و روغن
گل یا روغن بادام و بسکه خوردن دفع مینماید فواق را و نافع تر آب انار میخوش [illegible]
آب سرد یا آب انار شیرین آغشته نموده میل نمایند و اگر ساکن نگردد یکدرم بلیله زرد با یکدرم [illegible]
قی را اختیار نمایند و بستن انگشت پا و قوت فایده دارد و غذا شوربای مرغ اگر تب
نبود و اگر او اسفاناخ و کدو قبق آب انار و غوره و زرده تخم مرغ نیمبرشت که فایده مند است
نوع دویم در فواق از بلغم علامت و امتلا دهان از رطوبت و ثقل معده علاج تنقیه معده
بقی و شربت سکنجبین و مصطکی و ماء العسل که در و فلفل و دارچینی و مصطکی و اندک جند بیدستر
جرعه جرعه بر زمان میل نمایند و جهت تسخین معده این قرص بسازند قسط زعفران گل
سرخ مصطکی و انیسون از هر یکی دو درم سادوران ده درم درم جر چهار مثقال افیون
نیم درم همه را کوفته بلعاب اسپغول بسازند شربتی نیم درم و قرص محمد زکریا جهت قوت معده
و باد غلیظ فایده دارد و سنبل و دارچینی و جوز بوا و گلنار و افیون اندکی و تخم کرفس از هر یکی مثقال
نرم کوفته بعسل بسازند یکدرم میل نمایند و بر شکم طلا از جند بیدستر بر روغن زیت حل کرده بخشند
کنند و این سفوف بسازند تخم کرفس و سعد و زیره کرمانی از هر یکی برابر نرم کوفته یک مثقال میل
نمایند و انوشدارو خشک یکدرم با آب عسل فایده دارد و غذا نخود آب و بعد از آن گوشت کبوتر
که بر کرده باشند و مطبخه با ادویه گرم مثل دارچینی و زنجبیل نوع سیم فواق که از باد غلیظ که
در فم معده و طبقات یا در مری عارض گردد و سبب کثرت [illegible] است او ثقل و جشای تخمه
و کثرت اکل و سوء تدبیر و بسیار است که این فواق صب سیار را میشود از این جهت علاج

شرب شراب و تناول اندکی از سنداب با مثلث و تریاق اربعه با آب پودینه فایده
مصطکی و پودینه و زیره و زنجبیل و جرجیر عطش نمایند **نوع چهارم** که از جهت سردی سر معده
شود علامت او قلت عطش و بسیار عارض میگردد پیرانرا و کسانی که امراض دراز کشیده اند
علاج معده را گرم سازند از دوا خارج و داخل و اغذیه دیگر فواق از جهت خشکی
و یبس که غالب میشود بر جرم معده و این فواق بد است علامت او آنکه بعد استفراغ
کثیر و تبهای طویل و جوع مفرط شود علاج کشک جو بروغن بادام و شربت خشخاش و شیر تازه
و حریره سبوس گندم بروغن بادام و ماء اللحم و آب انار شیرین یا کتیرا و شوربای مرغ و این طلا
بر معده کنند از آرد جو و گل خیرو و اسبغول به آب عنب الثعلب و روغن گل یا روغن بادام
آمیخته نمایند دیگر فواق بسبب ورم جگر میشود و علامت او تب تیز و غشیان مفرط علاج فصد باسلیق
و آب عنب الثعلب با آب کاسنی که در و خیارشنبر حل کرده بخشند و شربت انار و شربت نیلوفر

هضم تخمه

فصل یازدهم در ضعف هضم و فساد او و تخمه ضعف هضم آنست که طعام از معده
چنانچه باید نگذرد بلکه زمانی طویل و بیشتر از عادت بماند اما سوء هضم و فساد آن است که طعام
هضم نشود در معده و هضم خوب بلکه هضم بد گردیده بو یا بد و جشاء ترش و غثیان و سوزش در معده
و سوء هضم شود اما تخمه آنست که طعام هضم نگردد و باقی ماند اسباب این هر سه یکیست اگر معده ضعیف
بود ضعف هضم و اگر ضعف قوی بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که هضم غذا
معده می باشد نه نفخ معده چرا که فم معده از عصب است و قوت معده یعنی قوت میل و شهوت
طعام تعلق بفم معده دارد و این چند نوع است **نوع اول** که جرم معده ضعیف بود علامت
او آنست که بعد قی بسیار کرده اقوام ضعف ادرار با ضعف هضم ضعف شهوت و لاغری
بدن و نرمی شکم علاج شربت حب الآس و بهبه و اطریفل صغیر و غذا گوشت مرغ یا گوسفند

دارد و اطراف در آب سرد کنند تا حرارت متوجه باطن گردد و غذا از لطیف از مرغ و تیهو
و کبک و معاین پیرکه و عرق پودینه و مثلث یک پیاله میل نمایند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا
واقع شده تنقیه معده بقی و اسهال نمایند و اگر اسهال نمایند آبی که در او عود و گل سرخ و مصطکی
بود و قند میل نمایند و آب انار و آب سیب میل نمایند و اگر از سوء ترتیب غذا گشته حلیلجی
عسلی و معجون شهریاران و بعد از تنقیه امر فرمایند بریاضت و بر دخول حمام و آب گرم بر
معده ریزند و غذا گوشت مرغ به آب غوره میل نمایند **فصل دوازدهم**

هیضه

در هیضه و این حرکت مواد فاسده غیر منهضم بود که از بدن باز گردد بعنف و شدت دفعه
در قی و اسهال و شروع گردد و گاه باشد که قی نباید اما از غثیان خالی نبود و از تغیر طعام و فساد آن
بعضی اوقات باشد و بسیار است که از افراط اسهال بمرتبه میرسد که نبض ساقط میگردد و اطراف
سرد میشود و باید که طبیب نترسد و ترک علاج نکند و این چند نوع است **نوع اول** در هیضه
که از صفرا شود علامت او آنکه کرب و غثیان و تشنگی و قی تلخ و درد معده و سردی اطراف
بود علاج آنست که رو نمایند که آنچه باقی مانده بقی یا اسهال دفع گردد و قی به آب گرم و شربت
سکنجبین و جلاب و دارو میل نمایند مگر وقتی که در معده لذع و گزیدگی باشد و اگر اسهال ضعیف
و قی قوی بود و بسیار صواب آنست که اندکی محموده با آب تمر هندی و آلو بخارا یا آب
کاسنی بچشند و انه و حقنه فایده تمام دارد و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد
چنانچه در نبض اثر ضعف ظاهر بود بشربت حب الآس و رب آبی و شربت انار بود منع
قی و اسهال نمایند و طلا از صندل و گلنار و گل سرخ و زرنک به آب آبی آمیخته بر معده کنند از آنه
و آب لیمو و شربت او دفع قی می نمایند و مقدار دو درم طباشیر به آب انار ترش آمیخته
بخشند و فصد میل نمایند دفع اسهال و قی و تشنگی می نماید و آنچه تجربه شده که اشتهی اطراف

در آب سرد یا گذاشتن خرقه به آب برف یا یخ سرد ساخته بر معده نهند فایده دارد و اگر ضعف
غالب بود در آب انار پکی سمات یا نان و ما اللحم از گوشت مرغ یا کبک یا گوشت بزغاله مفید
است و بر معده عصیر لادن و صندل و اندکی زعفران طلا سازند و غذا گوشت مرغ و قلیه سماق
و آب کشنیز و الکی مسا زند و در پیش بینی دارند و اگر اسهال بود غذا از کبک و جاورس بحر کی
کو بسته نخته قیق سماق سازند و حجام فایده تمام دارد و اطراف را مالیدن و بستن سافها با
رنگی که ارغنا بر که وحب الاس بهم آمیخته خرقه بدو تر ساخته به یخ یا برف سرد ساخته بر پایها گذارند
و اگر قی و اسهال فرو نشیند پاره بجگه بر معده گذارند و بر نه و اگر تشنج در دستها و پایها ظاهر گردد
خرقه بروغن بادام و آب گرم تر ساخته بر معده گذارند **نوع دویم** در هیضه که از فساد و برودت
بلغم بود علامت او آب رفتن و غثیان و بی مزگی دهان علاج آنست که انیسون و عود و مصطکی
و زیره را بجوشانند و آب آنرا میل نمایند و قی به آب ترب و شربت سکنجبین عسلی نمایند و روغن
فایده کلی دارد و ایارج فیقرا و حب تربد مناسب است و شربت میبه و این قرص جهت دفع اسهال
بسازند کبابه و قرنفل و سنبل و عود و افیون از ادویه از هر یکی مثقال و نیم را اختیار نمایند و این قرص
نیز بسازند صفت آن کندر پنج مثقال کبابه تا قاقله از هر یک مثقال و تو دو دانگی مشک نیم دانگ قرنفل
در میلعاب تخم ای بسازند شربتی درم بود و اطراف را ببندند و معده و بندها را بزعفران و مشک
و عود نرم ساخته به آب ای آمیخته بمالند و غذا نخود آب و گوشت کبوتر و آهو که در ادویه گرم
باشد مثل دارچینی و زنجبیل و فلفل و زیره نمایند و حیله را اصل در علاج هیضه که خوردن غذا و جواب
رفتن و حمام در آمدن و خوردن جوارش حب ارمان و جوارش سفرجلی و سکنجبین سفرجلی و اندکی
شراب کهنه اند و وقت و پایها را بروغن سوسن بمالند و این جوارش جهت هیضه فایده دارد
پوست پرون بسته چهار مثقال عود و دو مثقال مشک دو دانگی نرم ساخته به بیست مثقال عسل آمیخته ...

در زه دوا ان لیمو مسوس سازند و حیله ... ماشنگه بجواب رود و ان ... سفرجل و حکلان و آب حم

قیسه نیم مثقال ... را کوبد ... آب اسبغول قرص سازند ... هر یک نیم مثقال ... کلی لکم

و شربتی مثقال بود **نوع سیم** در هیضه که سودا در معده غالب بود علامت و تقدم تخمه و بسیار با
نفخ و باد در شکم و درد ناف و بیحس و ترشی دهان علاج تنقیه معده بمطبوخ افتیمون و قی به آب
گرم و عسل و در معده روغن مصطکی بمالند و قرص عود فایده دارد و اگر درد و ترشی و لذعی بود در معده
تخم اسبغول در جلاب که به آب انار ساخته بنوشند و دفع گزیدن معده و خلطی که موجب آن بود
دفع می نماید و اگر معلوم نماید که غذا در معده فاسد گشته آب عسل اختیار نموده قی نمایند و این
قرص بسازند قرنفل و کبابه از هر یک درم سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود هندی چهار درم
قند مقدار مجموع و معجون کمونی نفع تمام دارد **فصل سیزدهم** در ذرب یعنی اسهال شکم

در ذرب شکم روان

دایم نرم بود و این علت که دیر ماند میشود و لازم اوست لاغری بدن و این چند نوعست
نوع اول شکم روان که از جهت سستی معده و سردی یا تری آن بود و علامت او اندکی تشنگی
و جشا و ترشی علاج معده را از بیرون و اندرون گرم سازند از بیرون مثل روغن مصطکی
و روغن سوسن و این طلا سعد و کندر و کلنار و جوز سرو و اقاقیا نرم کوفته بشراب آمیخته گذارند
و از درون جوارش خوزی و سفوف حب الرمان و این دو اجوانی و کندر و کلنار از هر یک
برابر بوزرک بر آن او کوفته باشند بسازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال بود و اندکی آب اقاقیا
کوفته بشربت حب الاس یا شراب میل نمایند صفت سفوف حب الرمان مصطکی زیره کرمانی
از هر یک مثقال حب الرمان پنج مثقال شاه بلوط دو مثقال عود درم سماق هفت مثقال نرم کوفته
شربتی مثقال بود و غذا کبک یا جاورس بحر کی کو بسته قیق سماق و دارچینی خولنجان و زنجبیل
با ادویه گرم لازم دارند در غذا او دوانه انار کوفته و تخم گشنیز و پودینه در آخر اندازند
نوع دویم ذرب که از ظاهر معده و ضعف معده شود و علامت او بیرون آمدن طعام از
معده زود و همچنان که خورده و هیچ تغیری در ظاهر نشده علاج جوارش خوزی یا جوارش

کندر برب آبی یا سفوف حب الرمان ضعف جوارشش خرنوب زیره کرمانی بسرکه پرورده
دو مثقال سماق پنج مثقال پنج مثقالی حب الآس وشاه بلوط از هریک دو مثقال کثیرا نرم
کوفته بسه وزن آن عسل آمیخته نمایند شربتی مثقال میل نمایند وبر معده زعفران وعود
از هریک مثقالی سعد وشاه بلوط وحب الآس از هریک مثقال نرم کوفته به آب برد
یا آب آبی آمیخته طلا سازند اگر ضعف معده عظیم باشد بکسمات یا آرد دانه انار وارد جو
نرم کوفته برب آبی یا ریواج یا شربت حب الآس یا شربت خواکه مقدار دو مثقال با
آمیخته ضماد بست وشربت واگر از آب آبی ونانخواه ودو دانه سماق وحب الآس اندک
زعفران ساخته باشند میل نمایند وبنیرمایه خرگوش مقدار نیم درم فایده دارد صنعت قرص
بنیرمایه خرگوش نیم درم مازو درم کندر دو درم نرم کرده بچهار نوبت هر در کثرت اسهال
اگر با حرارت بود سفوف قوی وانند مویز استخوان دندان سوخته وشاه بلوط وبنیرمایه وکشنیز
خشک وسماق وخرنوب وتخم گوکش وزیره در سرکه پرورده ونان خشک وکندر وجو
از هریک برابر بکمند نرم نموده در روزی چند نوبت میل نمایند چنانچه جمله آنچه اختیار نموده
باشند ده درم نخورده در روز شکم بربندد نوع سیم ذرب که از جراحت وبثور معده بود علامت
او گزیدن وخلیدن معده وبسیارست که بر روی زبان ودهان جوشش وبوی بد از
دهان وسوزش در وقت خوردن غذا خصوصا اگر طعام شور یا ترش باشد وتشنگی و
حرارت وخشکی کام علاج فصد باسلیق واگر ممتلی بود حجامت بر ساقها وتنقیه بمطبوخ
هلیله زرد وتخم اسفغول تف داده بشربت حب الآس یا لعاب اسفغول یا اندک روغن
گل یا تخم اسفغول زوف وتخم ریحان که در آب بجوشانند آن مقدار که اما سیده شود
اندک روغن بادام یا روغن گل برو پاشیده میل نمایند وحب الآس سه مثقال وصمغ عربی بریان چهار مثقال

صمغ عربی دو مثقال وسفوف ذلق الامعا بخوری فایده دارد صنعت آن قرنفل وساذج
هندی وپیل ومصطکی وهلیله کابلی وزیره کرمانی ودارچینی ووشته وفلفل ودارفلفل
ودارفلفل وزنجبیل وقرنفل از هریک دو درم عنبر یک درم قند برابر مجموع شربتی از یکدرم
تا سه درم بخشی از طعام بعد از طعام روا باشد وبر معده آبی را با سرکه بجوشانند وحب
الآس وگل سرخ وگلنار وصندل سفید ومازو وانار هریک برابر بکوبند با آب آبی آمیخته محلی که نرم کوفته
باشند بهم آمیخته طلا سازند یا حب الآس وگل ارمنی واقاقیا ولادن وافیون بر معده
طلا سازند ونوع فایده دارد که در وقت آبی وارد سنجد باشد وغذا اجاروس مقشر با جوان
بزرواکس سماق وزرک وغیره نوع چهارم در ذرب که از کثرت غذا بمعده وروده ریزد
وعارض گردد واسهال غذائی علامت او آنست که در عقب ثقلها ریزد وبعد از خوردن
غذا اسهال روی دهد وکم وبعد از شرب شراب شود علاج اگر اندک اندک می آید یا ری
دهند با آب انار وقند یا شربت گل مکرر یا هلیله زرد وقند واگر قوت قوی بود مطبوخ هلیله
زرد وبعد از آن قرص طباشیر شربت حب الآس یا رب زرک یا رب انار یا رب آبی
ودانه انار وطباشیر وگل ارمنی به آب آبی یا شربت لیمو اختیار نمایند وپوست انار وحب
الآس ودانه مویز از هریک دو مثقال مازو درم نرم کوفته برب آبی یا رب سیب آمیخته
بخند دفعه اختیار نمایند وحب الآس مازو ویا سرکه طلا سازند وآرد جو بریان کرده وصمغ
عربی وطباشیر برابر برب انار یا سیب فایده دارد نوع که ماهی تف داده باشند
یا بکسمات فایده مندست وعدس را پخته بر شیره کشیده بسماق وآب غوره یا پخته داشته بخورند
وزرک ودانه انار وشوربای مرغ که در وی پاره های آبی وسیب پخته باشند وقتی که غذا بمعده از
جگر ریزد وجاورس مقشر تنها یا بشاه بلوط بگرده جرجی بر غذا سازند وقرص سماق بخانید

نوع پنجم ذرب که از ریختن سودا بر معده حاصل شود و علامات او آنست که همگاه میل
طعام شود گزیدن و سوزش در معده و ترشی در دهان بود علاج فصد باسلیق یا اسلیم و تنقیه
بمطبوخ افتیمون باما. الجبن و اگر کفایت نکند این دوا سازند دانه انار بریان کرده چهار درم
بهمن سرخ بریان کرده دو درم زرنباد درم کهربا دو درم تخم ریحان تف داده ناکوفته سه درم تخم
سه درم بشربت حب الآس یا انجبار بر جگر پرکتاب نموده باشند دیگر باید که مجمره بر سبزه نهند تا
سودا بمعده از وی فرو نرود **نوع ششم** ذرب که از رطوبت بلغم از دماغ و ضعف قوت
ماسکه بمعده می ریزد و فاسد می سازد غذا را و اگر دیر ماند شود مبیخ میشود و بفساد معده
علامات او آنکه بعد از خواب چند مجلس بیاید و بعد از آن تسکین یابد و باشد علامات
نزله و فساد دماغ و این علامات هم در نزله حار و هم در نزله بارد می باشد و فرق میان آنکه
از گرمی بود قلت خواب و تشنگی بسیار و تلخی دهان و بیرون آمدن هوا با بیرون حرارت
دماغ و علامات آنکه از بلغم بود شوری دهان و ضد آنکه از حرارت بود علاج تنقیه معده بحب
صبر و اخراج بلغم بقی و صبر نمودن بر عطش و مالیدن سر بخرقه درشت و شستن بصابون و طلا
نمودن تنجین و انجیر و غرغره با آب عسل که در و کبابه و سنبل و زعفران جوشانیده باشند و اندک
خشک اضافه سازند دیگر زهره گاو را با سرکه آمیخته در سر مالند و یک ساعت گذارند و بعد از آن
بشویند به آب چغندر و سرکه و این تدبیر بعد از آنکه سر را تراشیده باشند اقوی و بهتر است و روغن
گل با آب پودینه و سنبل در سر مالند و روغن چند بید ستر و روغن فرفیون در سر مالیدن فایده دارد
و جرم و حضض از هر یک برابر کوفته با آب سلق آمیخته بر سر طلا سازند و کندش کوفته در بینی
دمانند تا عطسه آید و سیاه دانه تف داده بر لته ماوی بسته در بینی دارند و قیطی و کندر سوخته
بینی برود و آن دارند و غرغره با آنکه ما یا سکنجبین اگر ضرورت شود جرها برج نوغزه آمیخته

نمایند و غذا مرغ یا ماهی بریان ساخته نمایند و معده بشفون کافت مثل شاه بلوط و کنار زود
پودینه و دانه انار و امثال اینها قوت دهند دیگر ذرب از ضد آن که نازل میشود از دماغ بمعده
می ریزد علاج او فصد و حجامت و طلا از صندل و اقاقیا و گل سرخ و پوست خشخاش کوفته
بر سر گذارند و اگر شاف ماشیا و حضض در پی طلا اضافه کرده بگلاب سازند اولی بود و غرغره
بعد سهل عصیر و کشنیز و گلاب نمایند و معده را قوت بر رب آبی و سیب دهند و اگر تب باشد
سرخ کرده و انار و دانه کوفته باشند و تنقیه معده بمطبوخ هلیله نمایند و غرغره بعدس
پنج مثقال و رب سوس سه مثقال و گل سرخ دو درم بجوشانند و شربت سکنجبین بدو آمیخته
با سرکه ممزوج نموده بگلاب غرغره سازند و منع نزله بشربت خشخاش نمایند و شربت سکنجبین
سفرجلی میل نمایند و در وقت افراط اسهال این طلا بر معده کنند از گل ارمنی و اقاقیا و صندل
از هر یک دو مثقال سماق و حب الآس از هر یک چهار مثقال مازو دو عدد کوفته با
به آب آبی یا گلاب گذارند **نوع هفتم** ذرب که از هیجان ماده بمعده ریزد علامات
او امتلا بدن و احساس ثقل با آنکه جزئی بمعده از بدن می ریزد علاج رزوده تخم
بنگ سماق و حب الآس و گلنار و دانه انار ترش کوفته اختیار نماید منع ماده
میکند از ریختن بمعده و اگر طبیعت قوی باشد و ماده بخود دفع نماید بگذارند تا مواد فاسد
دفع نماید از آنچه منع ماده می نماید از ریختن بمعده کشنیزی را با سرکه بجوشانند یا کرفس یا برنج
او پخته در آب یا باقلی پخته در آب و سرکه و کرنب پخته است و اگر بعد او اسهال امساک
در طبیعت بود و ضعف بوده باشد اقتصار بر گوشت عصافیر نمایند **نوع هشتم**
ذرب که بعد از دوای مسهل شود علامات او خوردن دوای مسهل علاج اگر حرارت
بود اسبغول تف داده بروغن بادام یا روغن گل چرب نموده یا آنچه سفوف سازند

اسبغول تف داده درم تخم زوف تف داده وتخم خرفه وتخم ریحان از هر یک پنج درم صمغ عربی
وگل ارمنی از هر یک چهار مثقال تخمها را بجوشانند وبکوبند وگل ارمنی وصمغ عربی را بکوبند
وآمیخته نموده برب آبی سه مثقال در شام وصباح اختیار نمایند وغذا آش سماق وغوره
ونوع خشک ساخته در ساعت طبیعت را قبض میسازد واگر پیچش بوده باشد حقنه بروغن گاو
وخون سیاوشان نمایند دیگر ذرب از بی ترتیبی غذا میشود مثل خوردن غیر بر بالای غذا
یا خوردن آب بسیار بر بالای طعام یا حرکت عنیف دیگر ذرب از قلت تحلیل وامتلاء بدن میشود
علاج تقلیل غذا وریاضت ومالیدن وسفوف از بادیان رومی وجوارش ومصطکی سازند
تا نفخ بشکنند ودر حمام روند تا عرق آید دیگر ذرب وخلفه که نام گذاشته اند دور البطن
یعنی آمدن شکم بادوار معلوم علامت او آنست که اول درد در موضع کرد بعد از آن شکم آید وخفت
حاصل گردد وشناخته میشود نوع خلط از آنچه باسهال وادوار می آید بطریقه غب یعنی روزی
می آید وروزی نمی آید از صفرا بود واگر بدستور ربع بود از سودا بود واگر بنوبت بود از رطوبت
وبلغم بود واگر ادوار واحدی معلوم نبود بلکه در دوام واشتداد در بعضی اوقات بود علامت
او آنست که قوت فاسد باشد علاج تنقیه بدن از خلط فاسد بدوا ملایم وتقویت اعضا دیگر
ذرب بحران در وقتی که طبیعت مواد موذی فاسد را بمعده دفع می نماید علامت او آنست
که در روز بحران با علامات بحران بود علاج آنست که اسهال را بهیچ طرف نسازند مگر وقتی که افراط
شود وموجب ضعف گردد پس این هنگام قبض باید نمود بدانچه مناسب دانند

فصل چهاردهم در جشا ونفخ وقرقره معده وتثاوب وتمطی جشا آنست که
نفخ دفع شود از دهان وتثاوب آنست که از بخارات غیر منهضم از طعام در وقت تقیر هضم
وطبیعت از او دفع نماید مثل نفخ از عضلات ثقیلی ظاهر گردد وتمطی آنست که بخارات نفخی

در عفص

در عضلات ثقیلی ظاهر گردد وتمطی آنست که بخارات نفخی در عضلات سینه وغیره باشد
انواع جشا ونفخ مذکور میگردد **نوع اول** جشا ونفخ که از سردی مزاج وضعف حرارت
غریزی بود هرگاه در معده گرمی نبود وسردی غالب بود آنچه غذا در معده رسد موجب نفخ گردد
علاج تقویت معده بگلقند وشربت الینج بادیان مثقال گل سرخ دو درم انیسون وتخم کرفس
از هر یک درم هیل سوخته دو مثقال بجوشانند وسی مثقال قند سفید در آن حل نمایند دیگر جشا
از غذا بسیار که رطوبت بر او غالب بود وموجب نفخ میگردد علاج آنست که غذا اگر سازند
وآنچه میل نمایند سریع الهضم بود مطبخ مرغ وحمام فایده دارد ونخود آب که در او زیره
ودارچینی بود **نوع دوم** جشا که از بلغم شود وموجب نفخ گردد علاج اسهال بحب صبر
معجون شهریاران وتقویت معده بگلقند که در او مصطکی وبادیان رومی بود وسفوف که نفخ معده
دفع نماید جوارش انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم زرنباد وبزر بازروق قرنفل از هر یک درم
همه را نرم کوفته بدو وزن آن قند یا نبات آمیخته نمایند شربتی مثقالی تا دو مثقال اختیار نمایند
وبعد از آن گلاب وعرق بادیان فایده دارد واگر بجای العسل سفوف را میل نمایند روا بود
نوع سیم جشا که از گرمی معده وصفراوی حاصل گردد علامت او جشا سوخته وتشنگی
واندوه علاج تنقیه معده بمطبوخ هلیله وشربت گل مکرر وآب تمر هندی والو بخارای وآب
انار بی و اگر اندوه قوی بود شیره خرفه بآب غوره یا لیمو وغذا مرغ بسماق وغوره دیگر از سودا
می شود علاج افتیمون کدر وانیسون وزیره وبادیان وتخم کرفس وتخم کاسنی اضافه نمایند فایده
دارد **فصل پانزدهم** در انقلاب معده تشبیه کرده اند بانکه ته معده از
زیر به بالا برگشته جهة آنکه فعل معده آنست که زیر را بجذب دفع نماید هرگاه عکس آن شود انقلاب
گفتن را جهة آنست وآنچه دفع می نماید طعام منهضم بود وسبب آن تشنج وپیچش در روده
بتمام

بوست بیخ بادیان
تخم خیرو ...
والکوز ... از هر یک

مطبوخ به

بواب که نام گذاشته شده باشی عنبری یعنی برابر دوازده انگشت صاحب او بود بیاره ده
صایم هرگاه غذا درین روده نارسیده هضم یافته بواسطه آنکه عارض شده این روده را اگر زود
ولزجی پیدا نماید و آن غذا که هضم یافته باز بمعده آید و معده او را اکراه دارد و باز بطریق
دفع نماید و فرق میان این علت و ایلاوس آنست که آنچه در ایلاوس برآید بوی ناک بود
جهت آنکه در روده دقاق مکث او بسیار بوده علاج شربت لیمو و شربت انار بود بنه که در
مصطکی و کندر آمیخته بخشند و باقی علاج آنست که در نسخه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

قلق

فصل شانزدهم در کرب و قلق معده علامت او آنست که علیل با این کربه
عکینی و محتاج بآنکه از شکلی و حالتی که دارد بشکل دیگر انتقال نماید و گاهی غشیان بود علاج
تنقیه معده و شربت لیمو و آب یخ و تبرید فرفخ و آب انار ترش و قی فایده کلی دارد **فصل**

اختلاج

هفدهم در اختلاج معده گاهی در معده حرکت اختلاجی میشود اگر این حرکت در معده بالای
اعلی بود خفقان یا غشی میشود از جهت مشارکت دل بمعده و این اختلاج از خلط بارد
میشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال دیگر بسبب کرم معده این اختلاج عارض
میکرده در وقتی که صفرا بر روده ریخته و طبع قبض بود علامت او درد در روده و معده
در معده علاج شکم او بحقنه یا گلاب نرم سازند و قتل دیدان و اخراج کرمها نمایند

حرقه معده

فصل هژدهم در حرقه معده یعنی سوزش که در معده حادث گردد و از خوردن
غذاهای چون نان فطیر و خوراک خام جهت آنکه اینها از معده زود غیکنند(?) علاج قی اسهال نمایند
بر آنچه در آن تخم شبت و تخم ترب و جو شانیده و عسل آمیخته نمایند و غذا اسپیک(?) و زیره(?) الهضم
اختیار نمایند دیگر سوزش معده بسبب آنکه رطوبت خام در معده بسته شده باشد
علاج رگ اسپلیم گشایند و شربت سکنجبین بزوری و هلیله و آنچه برو ده ها اختیار نمایند

حکه معده

فصل نوزدهم ~~در حرقه معده یعنی سوزش که در معده زود و ... علاج قی~~
در حکاک معده و دفع غذا آن سبب این علل تیز از بعضی اعضا و خلطها در فم معده بریزد
و موجب حکه میکرده در ینجا علاج تنقیه معده بمطبوخ شاهتره یا شاهتره را با آب او بگیرند
و آب نیز بدهند دیگر این حکه از جوشش که در سطح معده ظاهر گردد می باشد علامت
او آنست که در بثور معده مذکور شده علاج آنچه در دیگر باب مذکور است **فصل**

بود که موجب
کثرت ضیاع موجب
بر سبیل تشنج صح

استرخاء معده

بیستم در استرخاء معده و تحلیل نسج او اما سستی معده بسبب آنست که معده خود سست
شده باشد یا طبعا یا عارضا گشته علاج این هر دو قسم علاج فالج او و استرخاست اما
تحلیل الیاف و جرم معده بجهت مرض و درد بسیار یا از سبب کثرت اسهال و قی
موجب ضعف و جمیع افعال معده که قوت جاذبه و ماسکه و دافعه و واقعه باشد میشود
علامت او آنست که طعام هضم ناشده بیرون آید و گاهی بصعوبت بیرون آید و گاهی چنان
باشد که بدوا یا حقنه بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده تمام سست
گشته و قوت نمانده و علاج این خالی از مشقت و کلفت نیست جهت آن لا علاج گفته اند

تشنج معده

فصل بیست یکم در تشنج معده گاهی در معده تشنج از امتلاء و از شکم رقیق
بسیار بسبب اسهال مجانبه سایر اعضا را میشود و در لیفها و عصب معده عارض میکرد و تشنج
علاج آنست که شربت بزوری دهند و گلقند که در وی بادیان و مصطکی بوده باشد و گلاب
و عرق بادیان و عرق اگر فایده دارد و باقی علاج تشنج نمایند **باب**

امراض کبد

چهاردهم در امراض کبد و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر ... فصل **فصل**
اول در سوء مزاج جگر که از ماده باشد یا بی ماده و این چند نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم که
در جگر بود علامت او حرارت و اندوه و التهاب در زیر شراسیف در جانب راست

وتشنگی که بخوردن آب برطرف نشود ودرشتی زبان وزردی روی وتب وسرعت
نبض واگر حرارت غالب بود واخلاط را می سوزاند وموجب ماليخوليا ودبیلا وجرب وجراحت
میکرد وثفل مثل درد شراب یا زرداب گوشت وسقوط شهوت ودلالت
برضعف جگر میکند وثفل سیاه ودلالت برعفونت کبد میکند ومی باشد ثفل خشک
سوخته بر تبه که حرارت او می سوزاند خون وجگر را واین هنگام ثفل مثل دردی سرخ
بود علاج شربتها سرد مثل شربت لیمو وآب انارین وشربت سکنجبین به اسپغول
واگر حرارت قوی بود شربت زرشک وقرص امبرباریس وقرص کافور به آب هندوانه
یا آب غوره در سیح میل نمایند وبعد از ان آب کشک جو که در وتخم کاسنی وزرشک پخته باشند
هم تبرید می نماید وهم سده جگر را می گشاید واگر سده فهم نماید شربت بزوری اختیار نمایند
ونزدیک حرارت بسیار روغن سرد کرده وآب جو که در و سرطان نهری پخته باشند
وخوردن شیره خرفه با طباشیر فایده دارد وآب تمر هندی والوی بخاری وشربت دینار
وآب کاسنی که در ومغز فلوس حل کرده باشند وآب کاسنی در زحمت جگر نفع دارد واگر از
حرارت بود با سکنجبین واگر از حرارت نبود یا مثلث واین ضماد بر جگر گذارند دیگر
این طلا نفع کلی دارد صندلین وگل سرخ از هریک دو مثقال فوفل وشاف ماميثا از
هریک دو درم کافور نیم دانگ به آب عنب الثعلب واندکی سرکه وآرد جو ده مثقال بر جگر
طلا نمایند وغذا گوشت مرغ وگوشت بزغاله وطعامی که در وقبض بود ضرر دارد مگر زرشک
وآب انار که بجگر فایده کلی دارد **نوع دوم** سوء مزاج سرد با ماده علامت او فرط
رنگ روی وتهیج وجه ومیل رنگ بسیاهی وتیرگی وسفیدی زبان ولبها علاج شربت
از ما الاصول سازند با روغن بادام وگلقند که در و بادیان رومی بود وجوارش وتحوق

علاج ... سرخ چهار مثقال صبر ... دو مثقال کافور اندکی کوفته
خرقه با طلا آمیخته گذارند ...

کم میل

کم میل نمایند وقرص ریوند ودوا الکرکم مناسب است صفت قرص ریوند که مزاج جگر را
باشد ورنگ سفید وانتفاخ در پشت چشم واطراف وبعد از ینها در از وقتی که در شرو
قیا دریا بود وسنبل ومصطکی وافسنتین وانیسون وبادیان از هریک دو درم ریوند چینی ده
درم قرص سازند هریک بمقدار مثقالی ویکی را با سکنجبین عسلی دهند واین ضماد بر جگر نهند سنبل
ومصطکی وزعفران ومر مکی مر البراب حل سازند وباقی ادویه را کوفته بهم آمیخته گذارند
وقرص افسنتین بسازند صفت آن افسنتین وانیسون وبادیان ومغز بادام برابر کم
وقرص سازند شربتی مثقالی بود ودر وقت خواب با گلقند وجگر گرگ یک دانگ با دو دانگ
ریوند وبا پنج درم گلقند ضند روز میل نمایند گفته اند جگر گرگ را ...
نفع کلی است در جمیع علت کبد یک درم تا یک مثقال به آب کاسنی میل نمایند وبابونه واکلیل
الملک ومرزنجوش را بجوشانند وآب آنرا بر جگر ریزند وبثفل آن صندل وسنبل آمیخته
نمودن طلا سازند وتخم شربت اعرابی پنج مثقال قند اخلاط سرد را با سهال وادرار به برون می
ارد وسده را می گشاید وغذا گوشت مرغ وکبک وتیهو وعصافیر وعصافیر ومطبخ که در و
دارچینی وفلفل وزیره باشد وحلوا که از عسل وروغن بادام یا روغن جوز یا روغن زیت سازند
ودر غذا ابکامه ویق سازند ومویز وپسته جگر را فایده دارد واحتراز نمایند از خوردن آب بسیار
خصوصا اگر سرد باشد وغذا ابر وزیانی دارد دیگر سوء مزاج رطب با ماده علامات او تهیج روی و
چشم وبسیاری آب دهان ونرمی طبیعت علاج گلقند یا مصطکی وبادیان رومی در یا صبح وحمام
بر نهار روغراب کهنه ومثلث فایده دارد دیگر حادث از سوء مزاج خشک با ماده در جگر علامت
او لاغری بدن وخشکی دهان وتشنگی وصلابت نبض علاج تدبیر مرطب از شربت وغذا
وآب انار شیرین دهند وبادرنگ ولعاب تخم آبی ولعاب اسپغول وشیر وقند وگوشت

بزغاله و بره و علاج تعلاج مرض شیخوخه و مسکه و عرق بید مشک و کاسنی و گلاب
و کاو زبان و دیگر نکنند علاج این مرض را اگر انجام میشود بدیق و افراط نکنند در خوردن
رطب که منفی میکرد و بسوء القنیه و استسقا **نوع سیم** در سوء مزاج گرم تری یا ماده که
در کبد شود علامت او ثقل بدن و رنگ روی مایل بسپیدی یا تهیج و نفخ علاج فصد باسلیق
و شربت عناب و سکنجبین و شربت ریواج و تلیین طبیعت به آب کاسنی و آب عنب
الثعلب و خیار شنبر به آب فواکه دیگر سوء مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر میشود علامت
او خشکی دهان و زبان و تشنگی و زردی رنگ علاج تبرید و ترطیب بشیر کاو و بز و شیر خورش
و لبنی اشی و آب کشک جو با روغن بادام و آب هندوانه و لعاب اسپغول و تقند
و اش کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ با سفیده او افشار نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج
که از خون فاسد در جگر شود علامت او گرمی جلد و شیرینی زبان و گرانی اعضا علاج فصد
نمایند و الحجامت غذا اندک و روزه داشتن فایده دارد و آب انارین و مطبوخ
هلیله و آب عنب الثعلب و آب کاکنج مقدار پنجاه درم با دو درم ایارج فیقرا اختیار نمایند
و اطریفل صغیر فایده دارد و دیگر سوء مزاج سرد و خشک در کبد علامت او علامت دق شیخوخه از
ذبول و خشکی بدن علاج شربت ما الاصول و موم روغن از روغن نرجس جزو و نیم
و سوسن یا روغن بادام ده مثقال و موم دو مثقال بسیار زنند و در بدن بمالند و بعد از حمام روغن
ده مثقال و موم روغن روغن بادام فایده دارد و دعا اللحم و ادهنی اندازند **نوع پنجم** در سوء
مزاج گرم و خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامت او گرمی و خشکی و تلخی دهان و زردی رنگ
علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا آب تمر هندی و آلو بخارا و شیره تخم کاسنی و آب جبن
بسفوف هلیله در روز اول آب جبن چهل درم و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند
جبین

تا هفت روز صفت سفوف هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم کرفس ده درم
اگر بدین سفوف تسکین نیابد به شیر خشت یا لعاب آلو یا این سفوف هلیله زرد ده درم لک مغسول
و گل سرخ و طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان ده درم شربتی سه درم اگر گرمی قوی بود قرص
با قرص طباشیر به رب آبی و شربت حب الآس **نوع ششم** در سوء مزاج سرد و تر که از ماده بلغم
در جگر شود علامت او رصاصیت رنگ و سردی ملمس و بلغم و سفیدی قاروره و غلظ آن علاج
اسهال بلغم با ایارج یا حب صبر با آنکه در وقت خواب این حب میل نمایند ایارج فیقرا ده درم
غاریقون ده درم لک مغسول و انیسون ریوند چینی نیم درم انیسون و مصطکی از هر یک نیم و انگم کرفسه
حب سازند و در وقت خواب قرص بخورند یک شربت بود تمام و مطبوخ هلیله فایده دارد و ماء
الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت بریان و شربت معجون ماده الحیوه و اطریفل صغیر یا کبیر
و صالح و در وقت ماده نماید جوارش خلاصه بول میشود **نوع هفتم** در سوء مزاج سرد و خشک در جگر از ماده
سودا بود علامت او تشنگی و لاغری بدن و ترس و اندوه و فکرهای فاسد علاج اسهال سودا بمطبوخ
افتیمون یا حب افتیمون یا به آب جبن و شربت ما الاصول **فصل دوم** در اورام کبد و آن
چند نوع است نوع اول در ورم گرم از خون حار علامت او تب و تشنگی و حرارت و اندوه
و ورم محسوس و سرخی روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی بود فواق و سردی اطراف
و اگر ورم در جانب مقعر بود قی مرار سوخته آید و حبس بول و غثیان و درد قوی زیاده از آنکه
ورم در جانب محدب بود و اگر ورم در جانب محدب بود ظهور ورم هلالی می‌باشد و ورم کبد
و ذات الجنب در اول او سرفه و ضیق نفس بود علاج فصد باسلیق یا اکحل بکنند و فصد و
رایج نکنند زیرا که بسیار جهت آنکه ورم را صلب میسازد و محلل تیز ضرر دارد پس اول آنکه در
آیند فصد نمایند و تا غذا جایز نه ازند و بارد مخللات سیخته نمایند و آب میوه که قبض دارد

اورام کبد

مثل آبی و سیب و انار چند انکه قابض و دهان عروق را تنگ میسازد و می ریزد و صفرا
سود و گرم زیاده میشود و اگر ورم در جانب مقعر بود چیزی که ادرار کند نیز بکند چون سنبل
فایده دارد و اگر ورم در جانب محدب بود مدر و نیز و طبیعت را قبض نگذارند چرا که
موجب زیادتی الم میشود و در ابتدا آب عنب الثعلب و کاسنی و آب لسان الحمل با سکنجبین تا
چهار میل نمایند و آب خرفه با تخم کمیش طبیعت دهند و هلیله زرد پنج مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث
و مغز تخم خیارین از هر یک مثقال گل سرخ و ریوند از هر یک درم محموده نیم درم شربتی دو درم
در آب تخم خرفه که در و خیار شنبر حل کرده باشند دهند و اگر ورم در مقعر بود هفت مثقال مغز خیار
از هر یک مثقال گل مغسول و ریوند از هر یک درم محموده نیم درم شیرخشت خیار شنبر در آب انار یا آب چند
حل ساخته دهند و اگر ورم محدب محسوس گردد این سفوف مدر و نیز مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه
از هر یک پنج درم زرک چهار مثقال ریوند مثقالی شربتی دو درم تا سه درم به آب بادیان یا آب
کاسنی و شیخ ابو علی گفته که مکروه میدارم هلیله زرد دادن در این مرض چرا که خلط رقیق را بیرون
می برد و غلیظ باقی میماند و در ابتدا این ضماد نهند آب کاسنی و آب کشنیز تر و تراشه کدو و آب
عنب الثعلب که با ورق او کوفته باشند و برگ آن با گلاب و صندلین و آب لسان الحمل و روغن
گل و موم و بعد از چهار روز بابونه و گل خرو و اکلیل الملک و آرد جو اضافه نمایند و بعد از انحطاط
از قابض کم سازند و محلل اضافه کنند و بهترین ضماد النیت اینست با آرد جو و گلاب یا آب را
با آب بجوشانند و با صندلین و روغن گل و مصطکی و بابونه و اکلیل الملک و تخم حلبه طلا سازند و ضعف
نمایند و اگر با علت اسهال بود این قرص دهند تخم خاشخاش و طباشیر و گل سرخ و زرک از هر یک
پنج درم لک و ریوند از هر یک درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی و شربت
ریباج یا نذرک یا انار را اختیار نمایند یکی را و غذا در ابتدا کشک جو و کاهی حریره گندم حل

و بعد از این مدتی آنها [illegible] هفت مثقال [illegible] از این آب حل ساخته [illegible] شربت انار آب [illegible] حل ساخته دهند و اگر [illegible] محسوس گردد این ضعف

کرده و دارچینی و زعفران و زیره بود و سریع الهضم بود و مایل بقبض فتق سماق و آب لیمو و آب
انار سازند و معجون خوزی فایده دارد و این طلا مجرب است گلنار و مصطکی از هر یک سه مثقال
افسنتین و صبر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل و سعد و سنبل از هر یک دو درم
نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند **نوع دوم** در حادث شدن ضعف قوی معده
چهار قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما علامات ضعف جاذبه یعنی قوتی که غذا را می
کشد آنست که غذا در سر معده کمدتی دراز بماند و خفقان و غشیانی واقع بود و علامات
ضعف ماسکه یعنی نگاه میدارد لغزیدن معده و گمان میبرد که هر گاه حرکت خواهد نمود
طعام رد خواهد شد و علامت ضعف هاضمه آنست که غذا [illegible] شود و بدن را آنچه تناول
می نماید و بروی [illegible] میکند و باستسقاء و علامات ضعف دافعه
آنست که در تهیگاه و زیر ناف نفخ و الم بود و علاج هر یک مذکور گردد انشاء الله
تعالی علاج ضعف قوت جاذبه بشربت لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل [illegible]
و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان کرده با شوربا بدارچینی
و زعفران و زیره و فلفل و بعد از آن تر نمایند که چند قدم برفق روند و اطراف را مالند
و طلاهای مذکور بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از مادهٔ مزلقه و گزنده شربت لیمو
و رب آلبو [illegible] و رب انار و کشک جو [illegible] و برنج و عدس مقشر و گوشت مرغ و کبک
و تیهو بریان کرده فتق آب غوره و انار و طلا از صندل و گلنار و طباشیر و گل سرخ و ورق
حب الآس به آب آبی یا آب سیب و شربت حب الآس و بیه و فلفل علاج ضعف
هاضمه در مزاج سرد جوارش عود و اطریفل کبیر و صغیر و شربت سکنجبین سفرجلی و شربت
فواکه و غذا اشش سماق یا لیمو و طلا از یاسمین و صندلین و عود و سنبل و مصطکی بر معده [illegible] مصطکی

مالند علاج ضعف واقعه تلیین طبیعت به آب چینی و گلقند و گلاب و مطبوخ خیارشنبر
و عرق کاسنی و گلاب و بادیان **نوع سیم** در ترش شدن طعام در معده اگر اندک بود
مصطکی و بادیان رومی و قند سفوف سازند و الا گوارش عود و عنبر و قرص عود و اطریفل کبیر
معجون زنجبیل مسهل و شربت لیمو و غذا قلیه خشک و مطجنه نخود با و اشکنه پرهیز نمایند
و گوشت که مایل به ترشی بود اجتناب نمایند و خواب طویل بعد قی و اسهال و خواب روز نیز چه
و صورت فلفل پاریاوه دهنده است بر هضم طعام و خواب بر روی شست است طعام را از
سر معده میگرداند **نوع چهارم** در فساد غذا در معده از قلت موافقت طعام و بیرون آمدن
از اعتدال در کمیت یا در کیفیت یا در جوهر یا در ترتیب اما آنکه در کمیت بود مثل آنکه
غذا بسیار میل نماید و بر معده گران کرده و قوت ناقصه از دفع عاجز آید و ناهضم شود و اگر
اندک بود در معده محترق گردد خاصه غذا لطیف در معده گرم و اما آنکه در کیفیت بود مثل
زرده تخم مرغ و عسل در معده گرم بد رستی که فاسد گشته بسبب رقت و حرارت و اما آنکه
در جوهر بود مثل گوشت گاو و گاومیش و نان فطیر اینها فاسد میشوند از جهت غلیظ و دیر گذشتن
از معده و مثل خربزه و شفتالو و غیره که اینها زود فاسد میشوند در معده و اما آنکه بجهت ترتیب
بود مثل آنکه مقدم دارند غذا غلیظ بر غذا لطیف بسرعت هضم شود و پیش از هضم او غذای
دیگر از آنجا غذا او فاسد می سازد یا ترتیب غذا است مثل آنکه مقدم دارند سریعة الانهضام جالبی
مثل آنکه بر بالای توت و خربزه واقع شود و از آنجا غذا او فاسد میسازد و حرکت قوی
بعد از طعام مثل جماع و سواری قوی و حرکات عنیفه فساد هضم ام الامراض و سرچشمه همه
دردهاست علاج اگر این علت از کثرت غذا واقع شده قی نمایند به آب شبت و تخم ترب
و شربت سکنجبین و بعد از آن گلقند و مصطکی اختیار نمایند و جوارش کمونی و قرص عود فایده

نکاه
نسخ

شفتالو

الانهضام
نسخ

و این را بجوشانند و با گل سرخ طلا سازند و چون ورم تسکین یابد آتش بنوره و اگر ضعف
شود مرهم به آب غوره و انار و چیزی سرد که مزه دهند تا ورم صلب نشود و منجر به استسقا نگردد
نوع دوم ورم صفراوی در کبد علامت او زردی وجه و زبان و شدت اندوه و تشنگی
و سرعت نبض و زردی بول و سیلان زبان در آخر علاج اسهال صفرا بمطبوخ سرد منضج
مرسده را و شربت بنفشه و نیلوفر و شربت سکنجبین و تمر هندی یا آب زرشک اندک
بنفشه و آب عنب الثعلب و بعد از هفت روز خیارشنبر در آب لبلاب تا آب
گرفتن و اگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محموده در سکنجبین یا شربت بنفشه
حل ساخته میل نمایند و حقنه فایده دارد و اگر التهاب و اندوه بسیار بود آب
کاسنی یا سکنجبین و آب لسان الحمل یا صندل و اگر ضرورت شود اندک کافور و چون تب
زایل شود گوشت مرغ بسماق مناسب است **نوع سیم** در ورم بلغمی که در جگر بود
علامات او سفیدی زبان و روی و قلت عطش و رقت دم و سفیدی بول علاج استفراغ
بحقنه حاده بحب ایارج و حب غاریقون یا برین جهت ایارج فیقرا یک درم غاریقون
درم حب نمایند و در محل خواب در شب میل نمایند و علاج مطبوخ هلیله کابلی میل نمایند
و قرص افسنتین یا قرص ریوند بشربت سکنجبین بزوری و ماء الاصول اختیار نمایند
و مشک و زعفران از هر یک اندکی به روغن سوسن حل کرده بر جگر کنند و غذا نخود آب
بگوشت مرغ اگر تب نبود ضعف بود **نوع چهارم** در ورم سودائی صلب که در جگر بود
علامت او آنست که در جانب راست در زیر دنده های پهلو چیزی صلب بود و درد
نداشته باشد و تب نبود و رنگ را فاسد سازد و بدن لاغر گردد علاج تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون و شربت سکنجبین بزوری و حقنه معتدل و این شربت فایده دارد و خونیره انجیر روان کرده

سی درم انجیر خشک پانزده عدد عناب بیست عدد پوست بیخ کرفس سه درم بادیان و انیسون
از هر یک دو درم تخم حلبه و خار خسک از هر یک هفت درم مجموع شاندنند و با پنجاه مثقال قند بقوام آورند
یک قاشق شربت به آب ساخته روغن بادام درم مخلوط نموده اختیار نمایند و بعد از آن حب
ایارج و با غاریقون یا نمک هندی و افیمون به آب کاسنی یا آب عنب الثعلب ساخته میل نمایند
و طلا از جرمی مرغ و مغز قلم گاو کرده و سنبل و صندل کوفته با خمند نمایند و ماء الجبن با سکنجبین
دهند و اگر حرارت نبود شیر شتر مقدار یک پیاله با این سفوف که مذکور میگردد هلیله کابلی و هلیله
سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و افسنتین و بادیان از هر یک مثقالی کوفته شربتی دو مثقال با
هفت مثقال قند و این ضماد بر جگر گذارند مصطکی کوفته و سعد و بیخ جرد و بابونه و بنفشه
و اکلیل الملک و مرزنجوش بط و روغن کنجد او دویه را کوفته و با روغنها آمیخته بر جگر نهند
و غذا نخود آب و گوشت تیهو و کنجشک سازند **نوع پنجم** در ورمی که حادث گردد در جگر از ضربه
یا سقطه علامت او کوفتگی الم که از آن عارض شود علاج فصد نمایند و شربت از گل ارمنی
با لعاب اسپغول سازند و ریوند چینی مثقالی و فوه مثقالی و دارچینی درم نرم کوفته بشربت
بنفشه اختیار نمایند صفت دوای دیگر ریوند و گلنار و خون سیاوشان و شب یمانی از
هر یک برابر مثقالی با رب آبی میل نمایند و دوا که شیخ ابوعلی تجربه کرده ریوند چینی و گل ارمنی
و حب الآس و این ضماد فایده دارد عود و زعفران و حب الغار و مقل و مصطکی و سنبل
از هر یک برابر بگیرند و با روغن سوسن یا روغن و موم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات
کو بر شکم است بسیار است که اشتباه میان ورم او و ورم جگر میشود و فرق میان ورم جگر
هلالی و محسوس کمتر بود از ورم عضلات و ورم او ظاهر و بر دو سر او باریک [illegible] ورم جگر و ورم عضلات
آنست که ورم جگر هلالی و محسوس کمتر بود از ورم عضلات و ورم او ظاهر و دو سر او باریک [illegible] درم

کبد گاهی ظاهر شود فصد نمایند اگر در جانب [illegible] که مقعر کو نیدورم بود علاج او مثل علاج ورم کبد
در اول فصد و اسهال و چیزهای رادع بعد از آن طلاهای محلل آنچه در ورم کبد مذکور شد
نوع ششم در دبیله کبد بیشتر پیدا آشدن دبیله از عقب ورم گرم کبد بود عارض گردد منجا بجمع
علامت اکثر از عقب ورم حار بود علامت ورم از سه بیرون نیست یا تحلیل میپاید یا بریا جمع
جمع میگردد و دبیله میشود و یا صلب میگردد و علامت تحلیل آنست اعراض ورم بر طرف
گردد و مریض نیک شود و علامت جمع در دو تب و قشعریره و حرکت و اگر سر دبیله منفتح حاصل آید
یا بطریق قی مده و چرک و ریم ظاهر گردد و گاهی بطریق مثانه و گرده دفع شود اگر ورم در محدب
کبد بود دبیله از روده اگر دفع گردد علاج و بعد فصد و حجامت و تلیین طبیعت و طلا رادع و شربت
بزوری و گلاب و گلقند و اگر علامت انکه ماده جمع شده سعی نمایند در نضج آن از ادویه لطیفه گر
نضج یافته و سر کرده بجانبی مثل روده بدارو یا مسهل میل نمایند و اگر بجانب مثانه و گرده رود دارد
بدارو بی [illegible] مثل [illegible] تخم خیارین و غیره مدد دهند و بعد از آنکه سر دبیله منفتح گشت هر روز
ماء العسل با شربت قند از گلاب با سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت دوایکه گوشت برویاند
صفت آن مصطکی و تخم کاسنی و گل ارمنی از هر یک مثقالی کندر و خون سیاوشان و گل سرخ
و طباشیر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بخوبه کو آن بجگر رساند مثل تخم کاسنی و کرفس با سکنجبین و ماء
العسل مقدار دو درم اختیار نمایند و طلای قابض بر جگر گذارند و غذا زرده تخم مرغ نمایند
فصل سیم در بیان سده کبد سبب سده تنگی رگها و باریکی عروق
بود در اصل خلقت و بسیار است که بسبب غلظ ماده و تناول غذا غلیظ و رنج و حرکت بعد از
طعام و حمام و خوردن شراب عقب طعام و بسیار است که بسبب سده خوردن آبها بر میشود
و ضعف قوت دافعه و این ضد نوع است او که ای در کبد [illegible] اگر سده در جانب [illegible]

صلابت آنست [illegible]
شود جزئی [illegible]
و علامت [illegible]

تنگی [illegible]
سده کبد [illegible]

محدب بود بول اندک و رقیق و اگر در جانب مقعر بود سده بر از بسیار و سفید دیگر آنکه چون
در بدن منصب شده کم بود و رنگ او مایل بزردی مثل کسی که یرقان شده و بسیار است
که ضیق نفس بود از جهت مشارکت کبد با اعضاء نفس علاج اگر سده در جانب محدب بود داروی
مدر دهند اگر حرارت و گرمی غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی یا آب لسان الحمل سکنجبین
و شربت سکنجبین بزوری یا صفت سکنجبین که سده بگشاید پوست بیخ کرفس و تخم خرفه و تخم حماض
و تخم خطمی و تخم خیار بهم کوفته از هر یک برابر در سرکه و گلاب و آب بجوشانند و قند بقوام آورده
میل نمایند و آب کرفس و آب کاسنی از هر دو آمیخته بسکنجبین و آب بادیان [illegible] و اگر سردی غالب
بود شربت از تخم کرفس و انیسون و بادیان با سکنجبین عسلی اختیار نمایند صفت ماء الاصول بادیان
و پوست بیخ کرفس از هر یک چهار مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ و تخم حلبه و برسیاوشان
از هر یک سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد انجیر ده عدد بجوشانند و هفتاد مثقال قند بقوام
آورند و قرص امبرباریس و قرص لک و دواء الکرکم فایده دارد و غذا نخود و اگر قوت
ضعیف بود گوشت مرغ و گوسفند و مسهل بعد از نضج ماده و غالب آنست که مسهل خفیف دهند
بر موجب ایارج فیقرا سه مثقال ریوند و نمک هندی از هر یک نیم درم صفت مطبوخ که سده بگشاید
و رطوبات دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افتیمون و کشوث و
انیسون و زراوند و بسفایج نیم کوفته از هر یک دو مثقال عناب [illegible] عدد عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد بجوشانند و به هژده مثقال شیرخشت اختیار نمایند ایارج فیقرا و غاریقون
بعد از آن اختیار نمایند و اگر مطبوخ افتیمون دهند آب جبن دهند فایده دارد و بعد از آن حب
[illegible] مسهل و معجون [illegible] مقوی جگر بود مثل [illegible] و دواء الکرکم و این معجون نفع بسیار دارد
پوست بیخ کاسنی [illegible] از هر یک سه درم افتیمون و انیسون از هر یک دو درم مصطکی [illegible]

111

از هر یک مثقالی زعفران درمی نرم کرده عسل سه وزن ادویه مثقالی میل نمایند و غذا آب گوشت
عصافیر فایده دارد و ضماد بر موجب سازند کندر و اشق و انیسون و زعفران بروغن بادام
دهنی یا روغن گل و جرنیه مرغ و بط بسازند و بر جگر گذارند **نوع دویم** در سده که از اشیاء
قابض حادث شود علاج او آنست که چیزها مرطب دهند مثل شیر و شکر و حریره بروغن بادام
و شوربای مرغ فربه و قلیه کدو انار و ریوند و از دیگر سده از جهت ضیق رگها کبد می باشد
چیزهای منضج و شربت بزوری که در وی ریوند باشد و حب ریوند دهند **فصل**
چهارم در علاج صغر کبد در بعضی آدمیان جگر ایشان خورد می باشد علامت او گرانی
و نفخ و باد بسیار و لاغری بدن و کوتاهی انگشتها در اصل خلقت و ضعف در قوای بدن
علاج زرده تخم مرغ نیم بخت و گوشت مرغ بره و کبک و شربت بزوری و ماء الاصول
و ایارج فیقرا **فصل پنجم** در نفخ و باد کبد گاهی در کبد و پردها او بخارات
جمع میشود و موجب باد و نفخ میگردد از جهت سده یا از جهت بسیاری بخار اگر از غذا غلیظ
که قوت هاضمه در هضم آن عاجز گشته و موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که گاه
دست بر او گذارند قراقر حادث گردد و علامت آنکه در پردها باشد کبد نفخ است احساس
تمدد کثیر و بعد از هضم طعام و چون دست بر او مالند و یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد
علاج آنست که شربت دینار و مداومت بر گلاب و عرق کاسنی و بادیان نمایند و معجون
ریوند و حمام بر نهار و مالیدن با عسل الاوقات و اندکی شراب گفته اند که بر نهار با عرق کاسنی
باشد و آب سرد کمتر میل نمایند و خورش کم و از زن کم و نمک کم گذارند و اگر درد میل
بجانب روده دارد مسهل دهند بعد از آن محلل و اگر کشش بجانب شراسیف
دارد و میل بجانب پس دارد علاج بشربت بزوری با شیره تخم خیارین نمایند

لبد

فصل ششم در ضعف کبد علامات او قلت شهوت و نحافت بدن
و براز شبیه به آب گوشت تازه که شسته باشند و رنگ صاحب او مایل بزردی و سفیدی یا
وگاهی مایل بکبودی بود در دو نوم و تهیج در روی و چشم و علامات ضعف جاذبه کثرت
براز و لینی او و سفیدی یا و لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و قلت
رنگ انها و تابع است در بعضی جرب و حکه و قوبا و ضعف کبد چند نوع است
نوع اول ضعف جگر که بمشارکت معده بود علاج معده نمایند و گلقند که در و مصطکی و افسنتین
باشد بگلاب و عرق کاسنی میل نمایند دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه و آلات نفس و سرفه
خشک علاج سینه بشربت بنفشه و علاج آنکه رنگ او زرد باشد علاج یرقان نمایند
و شربت سکنجبین بزوری میل نمایند دیگر ضعف جگر بمشارکت کرده می باشد جهت آنکه مائیه را
نمی تواند کشید نتیجه در کبد ضعف عارض میشود و رنگ بشره میل بسوء القنیه یا استسقا میدارد علاج
او علاج آنست که در کلیه اگر هذا ای خواسته باشند مذکور کرده و ان شاء الله تعالی **نوع سوم**
در ضعف کبد که بمشارکت رحم بود و علامت او آنکه هرگاه حیض بسته شود یا با فراط خون
آید ضرر او بجگر میرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از سردی و رطوبت یا از جهت مواد رقیق
می باشد پس از این جهت مزاج او آنست که علاج بادویه گرم نمایند مثل زعفران و آب انار
میخوش و مویز به اینها او بخایند فایده دارد و اگر در جگر خون فاسد بود فصد نمایند و اگر مواد
دیگر بود اسهال بحب غاریقون نمایند بر موجب غاریقون درم ریوند نیم درم حب ساخته
میل نمایند ضعف دوا دیگر که جگر را پاک سازد لک مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درم بادیان
و افسنتین رومی از هر یک درم تخم کاسنی و کشوث از هر یک نیم درم تخم کرفس چهار درم عرق
بسازند شربتی دو درم و اگر ضعف جگر بسبب حرارت بود ایش کمتر می باشد آنی و سبب ... دو

... اگر بود و علامت ... که رنگ ... سوء تنفس صح

جگر بسبب ضعف
میس نما مدحم

و انار میخوش خورند و اگر سده بود آب کاسنی و شربت سکنجبین و غذا نخود آب از گوشت مرغ
و گوسفند جوان در آب آن کشنیز و دارچینی و پودینه اندکی و زعفران فایده دارد و اگر ضعف
قوت ماسکه باشد تریاق اربعه و سنجرنیا و اقراص طلا بر جگر که از زبیر و گلنار از هر یک دو درم پوست انار
چهار درم لادن ... از هر یک سه درم نرم کوفته بگلاب آمیخته طلا سازند و در طعام میوه زیاد
کوفته و انار کوفته و دارچینی سنبل و بزباز و جوز بوا و مصطکی و سعد خواه طلا سازند و خواه بخایند
نفع تمام دارد دیگر ضعف جاذبه کبد بادویه گرم مثل دارچینی و زعفران و ادویه قابض بکار نبرند
مگر بجهت قوت جگر و ضماد ضماد به شربت بر موجب افسنتین مصطکی و گل سرخ به آب مورد بسازند
و غافل از تفتیح سده نشوند و غذا اکبک و مرغ و تیهو به آب غوره دیگر ضعف ماسکه کبد علاج
آنست که جوارش خوزی و رب ... میل نمایند و ادویه قابض زیاده نموده ادویه گرم
ضماد کم سازند ضماد از عود و زیره به آب سیب کذا از هر دیگر ضعف قوت دافعه جگر علاج به آب
حلبی و سکنجبین و هلیله پرورده و فصد اسلیم و گوشت سبک و زردآب تخم مرغ نیم برشت و در غذا دارچینی
و فلفل و زنجبیل اندازند و گسی اگر ورم و سده در جگر باشد او جهت های ... و حلوا اجتناب نمایند
و بی ترتیبی غذا و ادخال طعام و خوردن آب سرد بر ناشتا و عقب جماع و در حمام و عقب بودن
انگدان او و بعد از تعب و ریاضت سخت میشود دیگر ... جگر او سبب استسقا میگردد
و این برودت عارضی اشیاء ... تمام بجگر ضرر دارد **فصل هفتم** در قیام
کبد و این چند نوع است **نوع اول** در قیام کبد نام گذاشته اند اسهال از جهت برخاستن ...
نسبیه ملزوم باسم لازم ومی باشد ... و سبب او و بیماری که منجر شده با غسالی بود
و سبب او ضعف کبد است و حادث میگردد از امتلاء عروق از خون و تمام میگذارند
و سبب عطار یا کبدی یا معنی دو ستطار یاد بیت یونانی جراحت روده است و علامات ایشان

قیام کبد بعضی

اطلاق کرده اند بر اسهال دموی و سبب او امتلاء خونست که محتبس شده از رعاف یا خون حیض
یا قطع عضو مثل دست و پا و این خون در جگر جمع گشته و بسبب ثقل کبد شده دفع نموده خون باسهال
روده علامت او آنست که خون دفعةً متعدد از کثیر بیرون آید و باوقات متباعد بود و احساس
نماید مریض بگرانی و الم در نواحی کبد و نباشد علامات سحج و پیچش و آنچه کبدی بود در اول مثل
آب گوشت بود پس زیاده گردد و چیزی غلیظ اکمد گردد شبیه بدُردی شراب و آنچه آید و در فضله بکند بود
بوی آن زیاده شود و آنچه از جراحت آید خون بسیار آید و به افترات نشود علاج آنکه خون را
فی الحال نه بندند و حبس نکنند مگر وقتی که ضعف شود او را بجهتی دیگر میل دهند و اگر سحج متولد گردد فصد
در اول فایده کلی دارد و بعد از آن قوابض دهند و در ابتدا اگر تب بود مریض را از غذا منع نماید
و آنکه غذا افتد قرص طباشیر و قرص کهربا برب آبی و شربت انجبار و اگر حرارت بود بشیره خرفه
مناسب است و طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم فایده دارد سفوف طین صفت آن گل ارمنی
و طباشیر و صمغ عربی تف داده و حب الآس از هر یک پنج مثقال خون سیاوشان و کندر از هر یک مثقالی
شربتی دو درم تا دو مثقال بشربت حب الآس اختیار نمایند و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل
دردی شراب و می باشد آنرا بوی بد و کف ناک و گمان می برد که خلط سوداست و این نوع اسهال
گرم مزاج و کسی که در سوختگی و گرما یافته باشد میشود و علاج بچیزهای سرد مثل شربت غوره
و شربت خشخاش و کشک جو و آب سرد و نهار نفع دارد و صندل و گلاب بر جگر گذارند نوع
دوم در قیام صدیدی بسبب او سوختن خون در کبد و تابع اوست احتراق اخلاط و می باشد
اسهال صدیدی و گاهی جگر سوخته میشود و بعد از اخلاط پاره گوشت سیاه می افتد و فرق
میان سیاه که از اخلاط سوخته بود و آنچه سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد ندارد علامت
او ذبول و گرمی جگر و نباشد علامات سحج و پیچش علاج تبدیل هوا و تسکین حرارت بشیره خرفه

[بیان اسهال سوداوی ... که اگر جگر سیاه ... منقط ...]

والجبار و قرص کافور و قرص طباشیر و کذا شستن صندل و گلاب بر دل و جگر و این اسهال [illegible] نافع
با رب و صمغ عربی و نشاسته تف داده و بریان بجو و غذا آنچه در جو [illegible] بجزی گوسفند و غیره که از
بیکسمات و صمغ عربی و نشاسته کشیده با شربت غوره یا بادام تف داده اختیار نماید نوع
سیم در قیام صفراوی علامت او گرمی جگر و سوزش و صفرا مخلوط براز و رفتن شکم بیشتر در وقت
خلاء معده بود چون غذا میل نماید تسکین بود و برخاستن بیشتر در آخر هضم طعام بود علاج آنست
که این اسهال را حبس نمایند و قوابض ندهند که منجر گردد به هلاک بلکه تنقیه بزودی و سبزی او را [illegible]
کو تنقیه کبد نمایند و شربت لیمو انجبار به تخم خرفه جوشانیده دهند و گاهی مخلوط بدم بود و گاهی
خون و گاهی تب درد و الم بر حد غشی رسد علاج جگر جگر را تقویت نمایند یعنی چیزها که جگر را
بهم چسبانند صفت سفوف تخم خرفه و تخم خیارین مقشر از هر یک سه مثقال نشاسته و صمغ عربی
از هر یک پنج مثقال گل ارمنی چهار مثقال نرم کوفته شربتی دو درم بشربت حب الآس و گاهی
کبدی خراطه یعنی بلغم یا چیزها ظاهر میشود که غلطه آنست که از روده باشد باید که تامل کنند و ترک
علاج اسهال کبدی نکنند نوع چهارم در قیامی که مشابه دردی بود و سبب او سده است که بر دم
یا احتراق شدید واقع شده علامت او آنست که پیچش ندارد علاج آنکه حبس نکنند و چیزهای
قابض نه دهند و معجون بود [illegible] فایده دارد و گاهی در این اسهال عمل فایده داده و شراب انگور
و قلت جایز داشته اند بعد از هضم غذا و مالیدن اعضا بخرقه درشت نمایند و غذا [illegible]
و آنچه نفع گفته اند کباب جگر بز است و بعضی اطبا گفته اند اسهال [illegible] بخوردن مویز منقی زایل میگردد
و شیخ ابوعلی فرموده اند که تجربه نمودیم و فایده یافتیم دیگر حصاة در جگر متولد میگردد و علامت او
[illegible] دایم که در آخر هضم بود و احساس درد در جگر [illegible] ورم و صلابت و اگر فصد نماید در خون مثل
ریگ بود و علاج شربت بزوری و چیزها مدر دهند و آنچه در حصاة کلیه مذکور گردد و الله تعالی توفیق دهد

[اسهال ...]

[illegible] طحال

عمل نمایند **باب پانزدهم** در امراض طحال و مشتمل است
بر چهار فصل **فصل اول** در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است **نوع اول** در سوء مزاج گرم
علامات او تشنگی و التهاب در جانب بسیار و میل تمام و ره سرخی که بسیاهی نزدیک بود علاج
فصد باسلیق یا اسلیم و اسهال بمطبوخ هلیله و شربت سکنجبین با آب کاسنی و اگر اندوه و تشنگی
بسیار بود و این قرص بسازند طباشیر دو درم زرک چهار درم تخم سوسن سه درم سنبل و لک
مغسول و ریوند و پوست بیخ کبر که در سرکه یک شبانه روز نهاده خشک کرده باشند از هر یک مثقال غاریقون
درم به آب اطراف کز کوفته قرص سازند شربتی مثقال بسکنجبین میل نمایند و این سفوف
نفع دارد تخم کاسنی و کزمازو و فوه و افسنتین از هر یک برابر بگیرند و بسکنجبین مثقالی اختیار
نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ و طباشیر و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه
و تخم خرفه و لک و ریوند از هر یک مثقالی زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقال بسکنجبین اختیار
نمایند و آب انار و اگر طبع قبض بود آب تمر هندی و آلوی بخارایی و سپستان بر سرکه جوشانند و طلا
سازند دیگر برگ سیر کوفته در سرکه یا ورق کز یا انجیر در سرکه جوشانیده [illegible] جدا جدا طلا
و سرکه کبر فایده کلی دارد **نوع دوم** در سوء مزاج سرد علامات او ارواح و سقوط شهوت علاج شربت
سکنجبین عنصلی یا بزوری و شربت ماء الاصول و تریاق اربعه و گلقند دیگر افتیمون و پوست
بیخ کبر انیسون یکی برابر بگیرند و با سه وزن آن عسل مصفا معجون نمایند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال تا
پنج مثقال بود و خوردن مشکک بزنهار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در دارو و نه گرم بود
و قدری سرکه کبر بسازند **نوع سیم** در سوء مزاج خشک در طحال علامات او صلابت سپرز و لاغری بدن
و غلظ خون علاج شربت بنفشه و عرق گاوزبان و گلاب و تخم ریحان دیگر سوء مزاج سرد [illegible]
سپرز علامات او ثقل و رنگ رو مایل برصاص یا سفید علاج شربت بزوری یا سکنجبین [illegible]

مرغ و سرکه کبر فایده کلی دارد دیگر سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامات او ثقل در جانب چپ
و سستی در بدن علاج مرکب نمایند از سوء مزاج گرم مفرد و سوء مزاج رطب مفرد و شربت
بزوری و طلاها که مذکور شده دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز می باشد علامات او قبض طبع
و کمی درد ستها و پایها و صفا تمام رو زرد و شدت عطش علاج مرکب از سوء مزاج گرم و خشک
مفرد نمایند از چیزها سرد و تر و شربت از عرق گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند و طلا
از تراشه کدو یا ورق کدو و عنب الثعلب یا ورق او و حی العالم و اسپغول نمایند دیگر
سوء مزاج سرد خشک در سپرز علامات او صلابت و غلیظ در طحال علاج شربت بزوری یا پوست
بیخ کبر و غاریقون طلا نمایند بعسل فایده کلی دارد **فصل دویم** در ورم سپرز — ورم سپرز
اکثر ورم طحال صلب می باشد بجهت آنکه خون غلیظ بدو می آید و این چند نوع است
نوع اول در ورم گرم دموی علامات او درد در جانب سپرز و حرارت و التهاب و ثقل و تشنگی
و تب مشابه ربع علاج فصد باسلیق از دست چپ یا از کحل الذراع یا رگ اسیلم و بعد [illegible]
از آن اسهال [illegible] هلیله صفت آن پوست هلیله چهار مثقال شاهتره سه مثقال پوست بیخ کبر و
کزمازو از هر یک دو مثقال تمر هندی بیست درم تخم کاسنی نیم کوفته و کشوث از هر یک درم بجوشانند
و شیرخشت ده مثقال در وی حل کرده اختیار نمایند و ایارج فیقرا و غاریقون حب ساخته پیش از
مطبوخ اختیار نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک مثقالی و پوست بیخ کبر دو درم
بجوشانند و تعبیه شربتی نموده میل نمایند و قرص طباشیر و قرص انبرباریس یا کبر بگلاب که از بنفشه
و [illegible] و گل سرخ و پوست [illegible] و قرص طباشیر و قرص بیخ کبر سازند فایده دارد و آب
[illegible] شیره کرفه و اسهال بمغز فلوس نمایند و بر سپرز طلا از آرد جو و برگ کز و گل سرخ و
صندل [illegible] و حی العالم و آب عنب الثعلب کنند و غذا گوشت تیهو و کبک و مرغ سازند **نوع دوم**

دروم صفرائی در سپرز علامت او حرارت و گرمی و تب مشابه غب و زردی چشم و زبان
و یرقان اسود علاج اسهال صفرا به آب تمر هندی و آلوی بخارا و شربت سکنجبین و غیره و قرص
و قرص ریوند که در وی غاریقون باشد یا آب پنیر به آب کاسنی اختیار نمایند و دو درم تخم خرفه یا گل
تحلیل درم میده بخاصیت که در دست سفوف نافع جهت سوء مزاج گرم در سپرز آزاری و تخم خرفه
و خیار از هر یک سه درم صمغ عربی درم گل سرخ دو درم طباشیر چوب صندل نیم درم تخم کاسنی چهار
درم ادویه را نرم کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک را به شربت ... هر روز دو نیم ... آب
بجوشند که نصف ... صاف ساخته به شربت سکنجبین یا آب کاسنی اختیار نمایند و طلاها را در سپرز
که ذکر **نوع سیم** در ورم بلغمی در سپرز علامت او زیادتی در طحال با ثقلت درد و سفیدی زبان
و روی و چشم علاج اسهال بلغم بحب قوقایا و حقنه و مطبوخ هلیله که در وی تربد و غاریقون
اضافه نموده باشند و بعد از تنقیه شربت سکنجبین و ماء الاصول فایده دارد صفت قرص
نافع ایرسا چهار درم فلفل ابیض و سنبل و اشق ... شربتی دو درم و اگر طرفی از چوب گز ...
... دو درم آشی ... خورند سپرز را بیک از دو ... شده شیخ ابوعلی گفته که تجربه نموده ...
و زوفا خشک و تخم ... اجزا برابر شربتی سه درم به سکنجبین و از آنچه طحال را پاک می سازد پوست
بیخ کبر و افتیمون برابر بکرند و کوفته بعسل معجون سازند شربتی دو درم و شربت سکنجبین و قرص کبر و
سکنجبین بزوری و افتیمون و بسفایج و پوست بیخ کبر تنها یا مجموع میل نمایند و بیخ ... کبود درم
دو ورق سداب و ریوند و زراوند طویل و افسنتین همه کوفته مثقالی تا دو مثقال به شربت
سکنجبین یا آب ترب میل نمایند سپرز را پاک می سازد و این حب سازند ایارج فیقرا و پوست هلیله
و تربد از هر یک چهار مثقال غاریقون سه مثقال کرمازو مثقال انیسون و مقل و نمک هندی از هر یک ... مثقالی
مثقال غاریقون سه مثقال کرمازو مثقالی انیسون و مقل و نمک هندی از هر یک مثقال شربتی دو درم

و ورم اشنی ... نوده و باقی او دو ... کوفته بیخته او ویه را با اشنی ...

ساخته میل نمایند و این طلا مناسب است خاکستر چوب رزکی با روغن گل و سرکه یا انجیر در سرکه کهنه
و بوره و سداب و اکلیل الملک نرم کوفته بعسل و سرکه طلا سازند و بعد از آن مقداری که وقت
داشته باشند بعد از آن بردارند و به آب گرم که در وی شبت و سبوس گندم جوشانیده باشند
بشویند و دیگر خاکستر سرگین بز سبوز و خاکستر بیخ کبر یک جزو به سرکه طلا سازند و غذا نخود آب و گوشت
مرغ و کبک و تیهو کباب نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی در سپرز علامت او
انتفاخ شکم و صلابت قوی در سپرز و بیرون آمدن از جای خود و در یافتن آن به دست و تغیر لون
و فساد هضم و لین طبع و لاغری بدن و اعراض مالیخولیا علاج فصد باسلیق و اسلیم و شربت
سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون و آب جبن با سفوف مسهل سودا صفت آن
هلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک سه درم تربد و گل سرخ از هر یک درم تخم کاسنی چهار درم کشوث
و افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک پنج مثقال افتیمون دو درم ریوند دو مثقال حجر ارمنی
درم همه را نرم کوفته شربتی دو درم به شربت بزوری یا پنجدرم قند اختیار نمایند و بعد از آن یک
پیاله آب پنیر میل نمایند و جهت دفع صلابت سپرز این دوا سازند کک مقل و زراوند از
هر یک مثقالی افسنتین و طباشیر از هر یک دو درم زعفران نیم درم شربتی مثقالی به سکنجبین میل نمایند و
قرص کبر فایده دارد و انجیر و اشق و قسط و بادام تلخ به سرکه کهنه طلا سازند و در شوربای مرغ زعفران
و کرد ... و قیصوم و ابکامه فایده دارد و اگر صلابت باقی ماند و به طلا تحلیل نیابد داغ نمایند
و اگر تحمل داغ نداشته باشد طلا از قیصوم و پوست بیخ کبر و بوره و انجیر و سرکه کهنه کذارند و به آب
گرم بشویند و باز طلا سازند **نوع پنجم** در ورم سپرز که از باد حادث گردد در زیر طحال و ... اعم
... سودا و سردی طحال بود علامت او صلابت و تمدد با ورم غیر صلب و گاه دست
بر وی گذارند قراقر نماید علاج شربت جلنجبین با انیسون و بادیان و شربت ماء الاصول و امثال

مثلث فایده دارد و سبوس گندم با سرکه بجوشانند و سپرز را بروغن گل اول چرب سازند بعد ازان
سبوس را گذارند و ضماد از بوره و بودینه و سداب بسرکه و عسل گذارند و حجامت با آتش بر سپرز
نهند و این سفوف فایده دارد تخم گندنا و زیره مدبر بسرکه و تخم کتان و مصطکی و هلیله از هر
یک سه مثقال ریوند دو درم نرم کوفته به قند یا شربت سکنجبین دو درم تا دو مثقال اختیار نماید
و سپرز را بروغن شبت یا روغن بابونه بمالند و سداب را بسرکه بجوشانند و پارچه نمدا بر کرباس
و بروز ببندند و شب اشق بسرکه حل کرده برو نهند **فصل سیم** در سدهٔ طحال
علامت او ثقل بغیر ورم اگر سده در مجرایی که مرهٔ سودا از کبد بطحال سده در مجاری میرود حادث
کرد یرقان سیاه و بهق سیاه و سایر علت سودایی و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا
بسر معده میرود حادث میگردد بطلان شهوت و اضعاف ورم صلب ازان جهت محتبس شدن
فضلات رویی در سپرز علاج آنست که دفع سده نماید بشربت بزوری و حب ریوند
فصل چهارم در ضعف قوای طحال و علامات و علاجات آن اما ضعف قوهٔ
جاذبه علامت او فساد لون مایل بسواد و تکدر سفیدی چشم علاج او ریاضت و سواری
و مالیدن سپرز و گذاشتن حجامت برو با آتش و بغیر آتش و ضماد مقوی و باقی علاج یرقان
نماید دیگر ضعف ماسکه سپرز علامت او استفراغ خلط سودایی و قی سودایی علاج اسهال
سودا و قی و تقویت سپرز بطلا و ریاضت و مالیدن دیگر ضعف قوهٔ هاضمه سپرز می‌باشد
علامت او زیادتی شهوت اگر سودا بمعده ریزد یا اسهال سودایی اگر بروده ریزد
یا ورم سودایی اگر بعضو دیگر ریزد علاج او آنست که اگر زیادتی شهوت بود علاج جوع
بقوی نمایند و اگر اسهال بود علاج او سازند و اگر سایر اعراض بود علاج آن نمایند دیگر
ضعف قوهٔ دافعهٔ سپرز می‌باشد علامت او ورم سپرز و عظم او علاج ورم سپرز نمایند دیگر

ورم سپرز را ... [marginal note]
در سدهٔ طحال [marginal note]
ضعف طحال [marginal note]

ورم صلب در سپرز اگر بود علامت او آنست که ورم آید و در بول او دردی یا شد و بول
تنگ و درد سپرز علاج سعوط شربت بزوری و شیرهٔ تخم خیارین و شیر شتر و شیر حمار و
ماء العسل و طلا از سبوس و اشق و سرکه دیگر سنگ ریزه و ریگ در سپرز می‌باشد
علامت او آنست که در محل فصد بیرون آید یا با ادرار یا بخون بول سپر یا خلیدن و درد طحال علاج
تنقیه بدن بحب ریوند و شربت بزوری و انجیر بسرکه حل نموده طلا نماید **فصل**
شانزدهم در امراضی که در جگر و سپرز متولد میشود و اسباب و علامات و علاجات آن
و مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در یرقان بیشتر اوقات یرقان زرد از کبد و مراره بود
اگر حدوث یرقان سیاه از سپرز میشود و یرقان تغیر فاحش است در رنگ بدن بزردی یا
سیاهی از جهت خلط زرد یا سیاه اما یرقان زرد علامت او زردی سفیدی چشم و زردی
جمیع بدن و زردی رگها و بول بسیار سرخ بر بالا او کف زرد یا سیاه جهت شدت احتراق
و هر چند بول بسیار سرخ بود بهتر باشد او کف او بیشتر رنگین بود دلیل علامت قوهٔ جگر و قوت
دفع او بود و این چند نوع است **نوع اول** در یرقان زرد که حادث از سوء مزاج گرم
شود علامت او حدوث یرقان دفعه بی آنکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست که انچه از
سوء مزاج کبد بود رنگ جمیع بدن زرد بود و سوی رویه که مایل بکمودت بود و بهتر ملازم بود
و انچه از مراره بود بیکبار واقع گردد و انچه بسبب سده شود اندک اندک عارض گردد بعده
ازان بکمال رسد علاج شربت سکنجبین و لعاب اسبغول و لعاب تخم ابیل و آب انارین و
شربت بزوری و تنقیهٔ بدن از صفرا بمطبوخ هلیله زرد و آب تمر هندی و آلوی بخارا و در حبث
و سکنجبین مقوی یا بصر محموده و اگر از خوردن مسهل باقی بود آب آلو و شربت بنفشه یا گلاب
و عرق کاسنی و قند و غذا آب غوره و لیمو و زرک و شوربای مرغ **نوع دوم** در یرقان زرد

یرقان [marginal note]

زهره شود علامت او تب دقیق و تهوع و درشتی زبان و گرانی در ناحیت کبد بود و اگر
ثقل بود اندکی بود علاج منع غلیل از غذا و حفظ قوت بشربت نعنعه یا مطبوخ خیارشنبر
بگلاب و انار میخوش و غیره و خرفه بشربت سکنجبین و شیره تخم خیار بین و طلا از صندل و گلاب
تا جگر را سرد بسازد و غذا مرغ و سرکه و کشنیز و از چیزها گرم پرهیز نمایند **نوع سیم** در یرقانکه از
سده که در مجرای که میکشد مراره صفرا را از کبد و جدا نمی سازد صفرا از خون و با او در عروق میرود پراگنده حادث شده
میگردد در بدن و یرقان زرد پیدا میشود علامت او لذت کردن تلخ بود و گرانی اندکی در
جانب کبد بود و بول رنگین زردی که مایل بسواد بود و شکم اندکی اگر سفید بود علاج شربت
بزوری و اسهال صفرا و تفتیح سده با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و کلقند و سکنجبین عسل
و اسهال بقرص بنفشه و آب عنب الثعلب هندوانه بشربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و
نخود آب کدو و کرنب و چقندر و ترب بود و از غذا غلیظ پرهیز نمایند **نوع چهارم**
در یرقانکه حادث گردد از سده که مراره صفرا را بمعده می فرستد علامت او آنکه شکم ایضا سفید
بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث گردد و قی نمایند علاج شربت بزوری و قلوس
خیارشنبر با الاصول و حقنه فایده دارد دیگر یرقان زرد حادث از قولنج میشود بسبب آنکه راه
که صفرا بروده می ریزد و بسته شده علامت او پیدا شدن قولنج علاج او علاج و قولنج عمل اینجا
نفع تمام دارد دیگر یرقان از ضعف جرم مراره از کشیدن صفرا میشود علامت او غشی و قی
صفرا علاج او شربت بزوری **نوع پنجم** در یرقانکه از گرمی و خشکی کبد شود و علامت او تشنگی
و تلخی دهان و زردی یا سفیده چشم و روی و لاغری بدن و از او دو چیزها که در وقت سمیت
بود علاج سکنجبین با شیره تخم کاسنی و گلاب و آب تمر هندی و آلوی بخارایی و قرص کافور و اگر
حرارت قوی باشد و قرص زرک صفت آن زرک چندانه و طباشیر و گل سرخ از هر یکی سه درم تخم

کاسنی و خیار و کاهو و کدو و خرفه و صندل سفید از هر یکی درم قرص سازند هر یکی مقدار درم
و اگر حرارت بسیار قوی بود بکافور خورد هندوانه یا آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و بعد از دو چهار
ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از صندل و گلاب و کافور سازند و طلا از آرد جو و خیره و برگ
خرفه و طحلب و گل سرخ و صندل و گلاب و اندکی سرکه نمایند و غذا گوشت مرغ و یا مرغ با آب نخود
آب غوره و آب انار اختیار نمایند دیگر یرقان حادث میشود از ورم گرم که جگر علامت او تب
و ثقل در جانب راست علاج ورم کبد نمایند و از سده کبد میشود علاج دفع سده نمایند
نوع ششم در یرقانکه حادث از سده شود که از تعفن اخلاط در اعضا از جهت نیش حیوان
زهردار از جهت شربت دوا گرم قتال علامت او بیکبار از سبب گزیدن حیوان و اندوه و
رنج روی و تشنگی و بوی دهان علاج فصد باسلیق با اکحل تا نگشته زهرها از نواحی دل و غیره
پراگنده نشود در بدن و استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و یا آب پنیر و سفوف هلیله زرد و با آب عنب
الثعلب و آب کاسنی با خیارشنبر و آب انار و لعاب اسبغول و قرص کافور نفع دارد و آب جو
با روغن بادام و قی و تلین طبیعت بخیرخشت و شیره خرفه با طباشیر و غذا مرغ به آب غوره **نوع
هفتم** در یرقانکه حادث شود از سوء مزاج در جمیع بدن و میکرد اندر خون را در رگها صفرا و علامت
او گرمی ملمس بدن و لاغری و خشونت و داناها و چکه در بدن و بول و براز رنگین و بسیار تشنگی یا
و قلت شهوت و میل رنگ روی گندم گون و تیره مایل بسواد و قبض طبیعت و سفیدی آن
و گاهی تب و اگر حرارت غالب بود صفرا می سوزد و رنگ روی مایل میکرد بزردی که مخلوط
بسواد بود علاج اگر ماده بود فصد نمایند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و چهار شربت و شربت چهار
بزوره و تمر مثل شربت سیب صندل و چهار عرق با تخم ریحان و قند شربت سازند و شربت
بزوری و آب انار نفع دارد و کشک جو که در و سرطان نهری پخته باشند و اگر

وآب هندوانه وآب کدو که در زیر آتش کرده باشند ولعاب تخم آبی ولعاب اسبغول بشربت بنفشه
وآب انار وشربت نارنج خوردن وحمام وابزن در اینکه در وی بادرنگ وکدو وبنفشه وخیار وگل
خرو وگل نیلوفر جوشانیده باشند وبعد از آن روغن بادام وروغن نیلوفر در بدن بمالند دیگر یرقان
از انسداد مسام بدن میشود بسبب آنکه در هوا کم گشته وغبار وگرد ودود بر وی نشسته علاج حمام
ودر آمدن در آبی در ابزن که در وی بنفشه واکلیل الملک وبابونه وگل خرو جوشانیده باشند وشستن
بدن به آبی که در وی نخود وسبوس گندم کشته باشند نمایند دیگر یرقان بسبب شدت گرمی هوا میشود
علامت بیقراری وتشنگی واین یرقان کودکان وزنان را جهت آنکه جنین ایشان درغایت نرمی
است عارض میشود علاج در مواضع خوش هوا مسکن سازند وشربت نارنج وزرشک ولیمو وشربت
تخم کاسنی وغیره فرو اختیار نمایند نوع هشتم در یرقانیکه زهره صفرا را انتظار بدفع در روز بحران
دفع کرده علامت او غثیان وتلخی دهان وسستی قوت وعی باشد اگر پس از هفتم بود بمیت علاج
شربت سکنجبین اختیار نمایند واگر تب بود وحصبه داشته باشند شربت عناب ودر بدن روغن
روغن شبث وروغن بابونه وروغن سوسن بمالند جهت آنکه مسام را بگشاید وغذا مرغ کرده
غوره وسماق وآب انار پخته باشند میل نمایند وبعلاج تب وحرارت کبد مشغول شوند
نوع نهم در یرقانیکه از کثرت اطعمه واشربه که مولد صفرا بود عارض گردد علامت او غثیان وقی
صفراوی وتلخی دهان ورقت بول علاج فصد باسلیق یا اسیلم از دست راست حجامت در نزدیک کبد
ومسهل از تمر هندی والوی بخاری وبنفشه که در وی خیار شنبر وآب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل کرده
باشند اختیار نمایند ومطبوخ هلیله فایده دارد ودوا بوجینی با سفوف کرده ونیم درم خیار ونوش
درم وتخم خیار دانکی حب ساخته باشند فلابست وقی نفع کلی دارد خصوصا در بیرون حبه
آنکه سده را بگشاید واگر چهار درم انیسون بخورند هر سیاوشان بجوشانند وآب آن بقدر

مثقال بسه روز اختیار نمایند وهفت درم از ورق حنظل خشک کرده بعسل یا سکنجبین عسلی میل
نمایند سده را می گشاید وآنچه یرقان را با ادرار ابل می سازد هفت درم از سلیخه با شراب میل نمایند یا با آب
ترب فایده دارد وابزن وحمام فایده کلی دارد واگر تنگ نشود ومسهل قوی ومفتحات قوی با عناب
قوت دهند دیگر از جرم زرد یا چشم را از ایل می سازد استنشاق هرگه کهنه نمایند در حمام چند نوبت وغرغره — استنشاق
به آبی که در او افسنتین جوشانیده سکنجبین ممزوج شود نمایند وعطسه با آب بود که در لب
چو بابهر ویره وبشیر بورت سازند ودر چشم سرکه وگلاب یا آب انار ترش چکانند ودر بینی روغن
زیت که در وی آب حنظل ریخته باشند چکانند واگر ماده غلیظ بود بحب ایارج وحب قوقایا دفع
نمایند اما یرقان سیاه علامت او سیاهی رنگ بدن وسواد رنگ بول وقلت او ودرد در پهلوی
چپ واین چند نوع است نوع اول در یرقان سیاه که از سده که سودا را میکشد از جگر بسپرز یا سبب
سده که دفع میکند سودا را از سپرز بسر معده وسرایت می کند با فوق در بدن علامت هر دو تمدد
وثقل وغلظ در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسیلم از جانب چپ ساز ومطبوخ افتیمون اسهال
نمایند افتیمون راحت درم کوفته با بیست مثقال شربت سکنجبین آمیخته بسه روز میل نمایند واگر
از غاریقون شش مثقال آمیخته نمایند در عمل قوی تر بود وآب جبن سکنجبین بزوری با شیر شتر باهلیله سیاه
با افتیمون وغاریقون ونمک هندی بحب قوة میل نمایند وآب کاسنی با سکنجبین بزوری دهند وغذا
گوشت بزغاله بسرکه اختیار نمایند نوع دویم یرقانیکه از شدت حرارت خون را بسوزد وسودا
میل نماید ورنگ را سیاه گرداند وفرق میان یرقان کبدی ویرقان طحالی آنست که طحالی را
رنگ روی سیاه وبول وبراز مایل بسیاهی ودرد جانب چپ بود ودر کبدی رنگ روی زرد وبراز
زرد بود ودر جگر آفت بود ودر سپرز سلامت بود واگر یرقان بمشارکت کبد وطحال بود علامات
هر دو یکجا باشد ویرقان سیاه در بحران امراض طحالی میشود دیگر یرقان سیاه از شدت سردی

کبدی شود جهة آنکه خون در وی تنگ درو بسته شده و سیاه گشته دیگر یرقان اسود از حرارت
کبد و تمامی بدن اگر بود خونرا بسوزد و در تمامی بدن پراکنده نموده موجب سودا گردد اما یرقان
ورنه سیاه علاج هر دو فصد است انهر دو دست و در میان هر فصدی سه روز فاصله باشد
و اینجا مسهل مرهم پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال افتیمون و پوست
بیخ بادیان از هر یکی دو مثقال آلوی بخاری بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال
حل ساخته نیم گرم سحر اختیار نمایند و یکدرم ایارج و نیم درم غاریقون و داروهای محموده مشوی اختیار نمایند
و بعد از آن آب بیخ و شربت بزوری و آب ترب و آب کرفس و آب برگ بید و آب عنب الثعلب
و آب کاسنی و آب دوقو که از هر یکی مقدار پاو درم بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم مغز فلوس در وی حل
ساخته اختیار نمایند و اگر سودا بیشتر باشد علاج طحال نمایند و اگر حرارت اکثر بود علاج جگر نمایند
و چیزهای سرد که حرارت کبد را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار ربی و شربت لیمو و نارنج
و زرشک حل نمایند

فصل دوم در سوء القنیه و استسقا

ضعف مزاج جگر
را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود علامت او آنست که رنگ روی و بدن سبز و یا مایل
بسفیدی بود و تهیج اطراف و روی و جبین و در شکم نفخ و قراقر و سستی در بدن و گاهی حرارت
در لب علاج شربت بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیقرا دهند و نضج دهند و اگر خلط غلیظ
بود استفراغ بحب تخم حنظل و بسفایج و غاریقون و سقمونیا بحسب قوت و ماده دهند و سزاوار آنست
که غاریقون ماده را دفع نماید و قی فایده دارد و سزاوار آنست که در مسهل ادویه خوشبوی
مثل عود و مصطکی و سنبل جهة قوت معده اندازند و بعد استفراغ داروی نضج و مدر بول
دهند و احتیاط نمایند در باب فصد و خون برنیارند مگر آنکه خون حیض و خون بواسیر بسته باشد
اگر ضرورت شود فصد نمایند و سزاوار آنست که خون را صاف نمایند پیش از فصد بمسهل خفیف

مثل ایارج

مثل ایارج فیقرا و طبیخ افتیمون و افسنتین بعد از آن اندکی خون بردارند و معجون طلایم دهند مثل تریاق
کبیر و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء المسک و امثال اینها و وقتی که سوء مزاج مستحکم گردد و در سوء
القنیه ورم استسقا بود شیر شتر اعرابی یا بول شتر اعرابی تا دو دانگ یک پنج تا نصف درم کوفته اهم
اختیار نمایند و اگر صفرا غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کبک و گوشت گوسفند
خرما و نخود آب و دوا بصنعه مصطکی و قرنفل و زعفران و قلیه با گوشت اختیار نمایند و از میوه انار
و بهی فایده دارد و بر جگر بلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند مدحرج بگلاب طلا سازند
و روغن مصطکی و سوسن و شبت بر معده مالند و آب تا دیگر بیانی استسقا در لغت آب خواستن
و در اصطلاح اطبا مرضیست مادی سبب او ماده غریبه باردی که در اعضا در آمده و موجب ورم
گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و زقی و طبلی لحمی آنست که در جمیع اعضا ورم بود و استسقا
زقی آنست که اجتماع آب در فضای میان پرده که در امعاء و شکم و غیره واقع گردد و سبب ورم
شود و این بدترین اقسام استسقا بود و طبلی آنست که باد و ماده غلیظ در مواضعی که آب استسقا
زقی جمع میکرد گرد آید صفاق و شرب میکنند اندکی رطوبتی ماده او بود و سبب استسقا ضعف
قوی کبد بود که نتوانند خون را جذب نماید بجمیع ساخت و علامات عام که دلالت بر حدوث
استسقا دارد ورم در بدن و تهیج روی و پایها و اما علامت بر خصوص هر یکی علامت لحمی
سستی بدن و انتفاخ جهة آنکه غذا خام نفوذ میکند بجمیع بدن و او را ترمیدارد و
میگرداند سرد و سست مثل بدن میت و با ورم وقتی که بر وی گذارند و انگشت بروی فشارند
مثل خمیر فرو رود و چون انگشت بردارند باز عود کند و بحال خود آید علامت استسقا
زقی آنست که وقتی که حرکت دهند بدن را آواز کند مثل خیکی که پر آب باشد و چون دست
بر وی مالند و از پهلو به پهلو گردد آواز آب معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبلی

توانند خورد

استسقاء لحمی

که هرگاه دست بر شکم زنند آوازی آید مثل آواز طبل از جهة باد که مجتمع گشته علاج این قسم از آن دو قسم
سهل تر بود و این چند نوع بود نوع اول در استسقاء لحمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب
سردی آن خوردن آب سرد که در غایت خنکی بوده باشد یا خوردن فقاع بسیار یا آنکه در معده
برودت غالب شده و طعام نیک هضم نگردد و تا هضم نکرده و تا هضم در کبد و اعضا در آید و خون
نو آمد گردانید و در خلل گوشت در آید ازین جهة استسقاء لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود
علامت آن بیاضی بول و نرمی طبع و انتفاخ بدن بر اسهال و قی و اگر خون حیض بسته بود و پیش
از آن سرخ بود فصد جایز است و الا فصد درین مرض ضرر دارد و اگر تب بود اسهال کنند و فصد
نمایند و معده را بایارج فیقرا و دماغ را بغرغره که از شربت سکنجبین و یا انکام و عسل و تخم
بود نمایند و دوا اکثر کم بر مار الاصول فایده دارد و بول شتر و فرفیون درم با یک دوقا
بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و بادیان رومی از هریک مثقالی بجوشانند و آب را
میل نمایند و علاج را جامع النفع گفته اند حب بلی نافع مرین مرض را و جمیع مرض با در آمده تربد نوبت
تراشیده درم غاریقون ثلث درم فرفیون نیم درم انیسون نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و اسهال
حب ایونه که درین مرض بکرات تجربه شده نمایند ایونه نیم درم غاریقون درم تربد دو درم
زراوند مدحرج دو دانگ مقل نیم درم انیسون دو دانگ حب دو نوبت ساخته اختیار نمایند و این
قرص مناسب است گل منقی دو درم فوه الصبغ و انیسون و بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی و کشوث
از هریک سه درم برگ عنب الثعلب دو درم نرم کوفته به آب مقل بسازند و در سایه خشک نموده
یک درم میل نمایند بشربت سکنجبین بزوری و از انجیر باستسقاء لحمی فایده دارد تریاق فاروق
بمار الاصول و اگر تریاق فاروق یافت نشود تریاق اربعه مقدار مثقال کم یا زیاده بناهار
میل نمایند و نشستن در آفتاب و در ریگ گرم و در حمام در آیند تا عرق کنند و آب نیز ترند

و بر جای گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر و پاک بردارند و در آمدن در تنور گرم فایده دارد و جای
که آب تلخ داشته باشد و چشمها که گوگرد آب بود در آمدن فایده دارد و نمک را در آب حل ساخته چند
روز در آفتاب گذارند قایم مقام آب دریاست و بر شکم سرگین گاو و بز و آب کاسنی و خاک بیز
چوب انگور شاشه شتر و سرکه تر نموده گذارند غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو بریان نموده بر
عنواق داده و بیر کم مثل دارچینی و شوربا پای مرغ که در نخود و زیره و دارچینی باشد و نان خشک که در
آرد او انیسون باشد و از غذاء غلیظ پرهیز و از آب سرد محافظت نمایند و اگر از آب چاره نباشد
دفع نتوانند نمود کوزه که ماشوره او در غایت تنگی باشد از آن آب خورند نوع دوم در استسقاء
لحمی که از سوء مزاج گرم بود علامت او شدت عطش و سرخی بول و قی زرد و تلخی دهان و خشکی و لاغری
بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و دیگر شیر بز بشکر و آب کاسنی و شربت
بنفشه و اگر تب بود شربت زوفا فایده دارد و بعد او شربت بزوری میل نمایند و غذا آب
مرغ با کوشفته جوان در آب نخود و تمر هندی سماق و آب انار بسیار فایده دهد و اگر
اطراف ورم کرده بر غذا اکتفا نمایند نوع سیم در استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود در کبد
علامت او گرانی در شکم و چون دست برو زنند آواز آب آید و ورم در اطراف بیفتد چشم هاشی دیده
و خفیه و چون شکم گردد مو تنگی نفس این علامت عام میان استسقاء زقی که حرارت و
برودت بود و اما آنچه مخصوص علت است که از برودت است علامت تشنگی و سفیدی رنگ و بول است
بسردی علاج اول تنقیه بدن از فضول و رطوبات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج
است این مرض و اسهال برفق و قی و ادرار و گشودن مسام و عروق و ریاضت و عطسه
آوردن و شربت سکنجبین که در آب پودینه باشد و سکنجبین بزوری با آب ترب و بول
شتر و آب کاسنی و استفراغ بحب غاریقون صفت آن غاریقون چهار درم ایونه درم نیم قند

حب غاریقون

هفت درم غاریقون درم بود تا دو درم و این حب فایده کلی دارد افتیمون و صبر از هر یک چهار درم مازریون
چهار درم سکبینج دو درم محموده دو درم مصطکی و انیسون از هر یکی درمی غاریقون دو درم و استعمال شافی
و حقنه درین مرض نفع زیاده از مسهل دارد خاصه وقتی که قوت ضعیف بود و نیز شربت و تریاق
فایده دارد و ادویه که ادرار بول نماید بهترین موجب سازند مصطکی دو مثقال سنبل مثقال فلفل
و زنجبیل و سعد از هر یکی مثقالی قند معادل همه در غایت نرمی بکوبند تا اثر آن زود به جگر رسد
و بعد از آن شوربا یا مرغ و جلوس در آفتاب که مذکور شده از دخول حمام و تنور بر وجهی
که در استسقاء طبلی مذکور شده که از برودت بود و بر شکم ضماد کنند از ضمادها طریقی که مذکور شده و
سرگین بز که به بول صبی باشند و از انجیر نفع دارد نطرون و نمک هر دو بریان کرده بر شکم بمالند و
روغن نارد ... و نمک بمالند و سبب استسقاء ورم صلب کبد بود اندکی از طعامهای مقصورات
جهة الحمه اگر ماده بهتر انع کم سازند تا از آن آب ممدود نماید و علیل هلاک گردد و نان خشک بخورد
بادیان و آب کرفس و هوای نجیه از آن میل نمایند و آب نخود به روغن زیت و روغن پسته و روغن
بادام نفع تمام دارد **نوع چهارم** در استسقاء زقی که از حرارت بود علامت او تشنگی بسیار
و زردی روی و چشم و زردی بول و سرخی آن و سوزش در مجاری بول علاج مرکب از علاج گرم و
جگر و از علاج استسقا نمایند و شربت سکنجبین بزوری و عرق کاسنی و عرق بادیان و آب عنب الثعلب
که در وی خیار شنبر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب با کاکنج حل نموده یا هفت مثقال خیار شنبر
آمیخته اختیار نمایند و اسهال دایم ضرر دارد و بعضی اطبا زرد آب که بسبب استسقاء زقی گشته
بطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و آب شاهتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که از
گرمی باشد نفع کلی دارد و جلاب سکنجبین بهترین مسهلات است در استسقا که از برودت بود
و در روزی که مسهل خورده واجب است که از غذا و آب منع نمایند و در روز بعد از اسهال

جهت

۱۳۱

جهت قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب و صندل و دواء الکرکم و شربت زرک و لیموی رمان
و قرص زرک فایده دارد شیخ ابوعلی فرموده که عورتی را دیدم که استسقا داشت و
ضعف بر وی مستولی شده بود انار بسیار خورد یا مشورت و خلاص یافت و گفته ساهر که
بسیار کسان به خوردن آب ورق ترب ازین مرض خلاصی یافته اند و این فقیر اکثر
انار و آب ترب را با شربت سکنجبین آمیخته کسانی که مداومت آن درین مرض کرده اند نفع
کلی ملاحظه نموده اند و نانخواه و ... و عناب آنقدر که تشنه شیر شتر و بعضی ... کاکنج
... فایده دارد صفت آن هلیله زرد مسقی پنج درم غاریقون سه درم بیخ سوس کبود و گل
سرخ و تخم کاسنی و مغز تخم خیار و رب السوس از هر یکی دو درم همه را کوفته بیسه بوزن آن ادویه
عسل یا قند بسازند شربتی دو درم تا سه درم بود دیگر این قرص نفع دارد ورق مازریون
پوست مدبر در سرکه دو درم گل سرخ رب السوس از هر یکی هفت درم قرص نموده شربتی یک درم
بعد از او قند یا نبات آمیخته نمایند و ورق مازریون و تخم او از اقوی ادویه است
در دفع ماء اصفر اگر یک مثقال با عسل میل نمایند و اگر نصف وزن مازریون از فلفل و پوست
برون پسته از جهت دفع مضرت او بعده مخلوط سازند شاید و سه درم از بیخ سوس کبود
کوفته با شربت سکنجبین میل نمایند و غذا اسپغاج با گوشت تیهو قبق زاک ... که سازند
و هر که تشنگی مستقی را تسکین می دهد و سده را بگشاید و استسقا و کرم را فایده دارد
نوع پنجم در استسقا زقی که از ورم کبد بود علامات سرفه یا نفث یا یا نفث اندک و
تنگی نفس و احساس طبع و ضعف نبض و تواتر و صلابت و بول اندک سرخ در اکثر اوقات و ورم
در جانب راست احیانا ظاهر گردد و درد سبب ورم بود و اسهال طولی از جهت آنکه
صدید برداده می ریزد و موجب نرمی و لین میگردد و علاج او علاج ورم کبد و تبدیل مزاج

وشربت سکنجبین وآب کاسنی وشیرهٔ تخم خیارین وتخم خربزه وکاهی اگر حرارت بود شیرهٔ خرفه
با قند وگل سرخ وغافث وکشوث نرم کوفته سفوف سازند با قند یا نبات مقدار درم
وآب انار با طباشیر وزرک وسکنجبین بزوری واگر قبض بود مغز فلوس بگلاب یا ایارج
وحب سکبینج وآبی که در وا انیسون وتخم کرفس جوشانیده ومصطکی فایده دارد والحاصل
بغذا امیل نمایند **نوع ششم** در استسقاء طبلی که از سوء مزاج سرد کبد شود علامات او آنست
که هرگاه دست بر شکم زنند آوازی مثل آواز طبل آید وناف برآمده باشد بسیار وعلامات
سپرز علاج استفراغ به ایارج فیقرا ومبالغه در اسهال وادرار نمایند که اگر افراط نمایند موجب
حرارت وسبب تشنگی میگردد وحب سکبینج وحقنه وشیافه جهت آنکه باد وتبخ دفع نماید
وبعد از استفراغ جوارش زیره وآب بادیان وانیسون وماء الاصول ومعجون کرمونی ومعجون
حب الغار وفایده کندر ومصطکی وزیره نافع است شیاف سکبینج وزیره وکرویا
وورق سداب از هر یکی دو جزو نرم کوفته بقند شیافه سازند وبر شکم نمک سبوس
گرم کرده گذارند ومحجم با آتش گذارند ومداومت به شربت سکنجبین وگلاب وعرق بادیان
نمایند وگوشت مرغ وکبک با دوا که کم بخته باشد میل نمایند ونان خشکه که در وا انیسون
وتخم کرفس باشد اندکی میل نمایند وغذا اگر تبخ داشته باشد نخورند **نوع هفتم** در استسقاء
طبلی که از گرمی جگر وسردی معده شود وغذا اصلا نجا به هضم نکرده موجب تبخ گردد در احشاء
علامات او گرمی جگر وتشنگی وخشکی دهان وسرعت نبض علاج اسهال طبیعت بمطبوخ
هلیله وتمر هندی والو بخارا یا بنفشه یا ترنجبین وریوند چینی یا آب انارین وآب
کرفس وانیسون وگلاب وعرق بادیان وشربت سکنجبین که در و صندل سوده سفید اضافه کرده
باشند وطلا از عود دو مثقال وصندل سه مثقال وگل سرخ هفت مثقال ولادن سه مثقال

اندک زعفران داخل غذا
بیضه مرغ ونیمبرو
... وآب انار سازند
استسقاء طبلی
استفراغ جلب ...

وسنبل

وسنبل دو مثقال نرم کوفته بگلاب طلا سازند وتقویت جگر بقرص زرک نمایند وخوردن رب انار
فایده دارد وغذا گوشت مرغ در آب آن نخود نیم شکسته بپزند که بجز وعرق بود بدهند وسرکه آب
غوره ومعجون کمونی وکبابات نیز ومصطکی وکندر مناسب است دیگر استسقاء بسبب
ضعف سپرز میشود وعلاج تنقیه بدن از سودا وضماد یا که خداوند استسقاء را سود دارد
اینست سنبل کوهیا از هر یک سه مثقال مقل واشق وسعد از هر یکی دو مثقال صبر وکندر ومرو حب
الآس از هر یک دو مثقال عنبر لادن دو مثقال سلیخه وقسط دو درم گل سرخ وزراوند واکلیل
الملک از هر یک سه مثقال وتخم صعتر را بگلاب حل نمایند وباقی ادویه را نرم کوفته بدان بسرشند
در جمیع استسقا این طلا فایده دارد دیگر استسقا بمشارکت جگر از عروق ماساریقا بسبب
مرض او میشود وعلامت او نرمی طبیعت وبیرون آمدن فضول از روده ها علاج شربت
بزوری وآب انار وتقویت جگر دیگر استسقا بمشارکت گرده می باشد وبمشارکت معده
از جهت جراحت او اگر بود علاج هر یک نمایند از گرده ومعده **نوع هشتم** در استسقا
که بمشارکت رحم بسبب اختناق یا حبس شدن خون نوایر وخون حیض بود علامت
او درد رحم وبسته شدن خون حیض علاج ادرار خون حیض نمایند دیگر استسقا از
بسیاری خون که در بدن بود میشود علامت او آنست که خون نو ایستاده گردد وخون
بگرفته باشد علاج آنست که خون کم سازند وشربت زرک ولیمو وآب تمر هندی وآب
انار فایده دارد دیگر استسقا از جهت کثرت خون که بفصد رفته یا بخون می باشد
علاج آنست که شربت وغذا میل نمایند که خون زیاده شود مثل شربت بهی وشراب
وزرده تخم مرغ وگوشت دیگر استسقا از جهت سردی سپرز میشود علامت او تری وخشکی
دایم ودوام دربایها علاج شربت زوفا وگلقند دیگر استسقا از جهت سوء مزاج

کرم در جمیع بدن میشود علامات او تب تیز با تبهای دراز و شلاقی بسبب قلت هضم
وبقراط گفته که هر استسقا که بسبب امراض حاد گرم شود ردی است دیگر استسقا از
جهت نقص و نجس میشود علامات او الم در نواحی ناف وبقراط گفته که هر کس که نقص دارد
ناف دایم بود و بدوا اسهال زایل نشود کار او با استسقا رطبی منجر میکرد و علاج صاحب اول
است که نقص را تسکین دهند بعد از آن علاج استسقا نمایند دیگر استسقا تابع الم طحال میباشد
علامات او درد دایم در پشت علاج درد پشت نمایند بموجب دیگر استسقا از جهت
حجاب میشود علامات او تنگی نفس و سرفه علاج حجاب نمایند بموجب بزوری که در و
بنفشه و ... و پرسیاوشان باشد **باب سیزدهم** در امراض
روده و مشتمل است بر هشت فصل **فصل اول** در زلق امعا یعنی آنکه طعام روده
ناهضم شده زود بیرون آید و این چند نوع میشود نوع اول زلقی که از خشونتهای که از
سطح اندرون روده واقع شود بجهت گزیدن بخور امعا او وجع کرده انجه در دست
غیر منهضم و بسبب او کثرت صفرا بود و که شستن بر روده علامات او اندوه و تشنگی و تلخی دهان
و خشکی زبان و زردی بول و گزیدن مقعد در وقت خروج براز و طعام غیر منهضم یا
اندکی هضم یافته باشد و صدید رقیق و در وقت گذشتن درد در روده علاج فصد
و اسهال صفرا او کشک جو که در روغن بادام و دوغ ترش ... و طباشیر و گل سرخ از هر
یک درم نرم کوفته دوغ را با آهن چند نوبت داغ کنند یا بسنگ نار ژنگ آب تیغ یا ید
بزرگ ریا یا بسرخی و آب سماق و زرشک بدین آب بجوشانند تا نصفی بماند و آب انار ...
آمیخته با اندک قند میل نمایند و آب انار و طباشیر و تخم خاص و گل سرخ دهند و اگر
تشنهها نتواند صبر شود طباشیر با رب آبی فایده دارد و صفت آن طباشیر و تخم ... گل از هر

از هر یک

هر یکی برابر گرفته نرم بکوبند و بشربت لیمو یا حب الآس یکی مثقال و تخم اسبغول میل نمایند و غذا
از ماش و برنج مقشر تنک داده بروغن گل و بی غیر روغن اختیار نمایند و غذا اگوشت مرغ و ماهی بحر
بسماق و آب حب الرمان و این ضماد کنند از ... و آرد جو و گلنار و گل سرخ و صندل و پوست
انار از هر یک قدری نرم کوفته با آب سیب ترش آب حب الآس بسازند و بر شکم کنند از روغن موم
روغن از روغن بادام و روغن گل و موم بسازند و بر شکم مالند و اگر ماده بسیار بود و بیمار ن
تواند که قی نماید و نیم چهار در دوغ ... سفوف ... میل نماید صفت آن طین ارمنی و گل
مختوم و طباشیر و کهربا و گل سرخ از هر یک برابر نرم کوفته شربتی مثقالی بود **نوع دوم** در زلق
امعا که از شور طعام ... او بود علامات او آنست که ... علیل و غذا و لذع و احشا با الج
ایم هضم یافته و غیر منهضم مخالف نوع اول باشد و کاهی با بادنیا نفخ و کاهی در زیر ناف
و در پهلوها علاج فصد و تسکین حرارت بشیره خرفه و طباشیر صندل و گل سرخ با آب سیب
یا آبی بسازند و در مواضع خوش هوا ساکن شوند **نوع سیم** در زلق امعا که از رطوبات
فاسد شود علامات او بیرون آمدن رطوبات با طعام غیر منهضم و این اسهال از معده ورود
باشد بسیار نشود بجهت ضعف قوت ماسکه و هاضمه علاج آنست که در اسهال معده مذکور شده
تنقیه معده با ایارج فیقرا و حب صبر وقی نمایند اگر قوت و تمکن بود شربت افسنتین و سکنجبین
دیسه و جوارش خوزی برب آبی و شربت حب الآس و این طلا بر شکم نهند صفت آن کندر
سه مثقال حب الآس ... درم مازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران مثقال اشنه
مثقال مصطکی مثقال همه را نرم کوفته برب آبی یا آب سیب یا گلاب بسازند و شربت
و اگر فایده دارد و اگر تب نشود غذا مرغ کباب کرده یا گوشت عصافیر و گوشت کبک و دراج
تخم ... و از غذا دارچینی و زیره و قلیل سماق و زرک نمایند و اگر اسهال قوی بود ... و ادان

معتشر بمحرور ببرغذا اسازند و از حلوا و آش و آرد خرنوب و حب الآس و آرد سنجد همه را نرم کوفته
بشربت لیمو یا شربت حب الآس یکمثقال آمیخته اختیار نمایند و در سستی و تشنگی نفع کلی دارد
و باقلی در سرکه اگر بجوشانند و میل نمایند شکم را ببندد **نوع چهارم** در زلق که از رطوبت و سستی
امعا شود و علامت او آنست که رطوبت بطعام مخلوط شود و علاج قرص طباشیر و شربت
حب الآس و رب ابی کدو و شاه بلوط کوفته اندکی بایخند و در کوفه روغن گل مالند
نوع چهارم ~~در زلق که از رطوبت و سستی امعا شود و علامت او آنست که رطوبت بطعام~~
مخلوط شود **نوع پنجم** در زلق امعا که از خلط صفراوی شود و علامت او آنکه با طعام خلط
صفراوی باشد بنسل بهلیله زرد و آب انار میخوش معصور بیخ خشک نموده و قرص گلنار و سفوف
طباشیر تا مقدار سه درم برب ابی و اگر الم قوی گردد و این ترکیب بازند گلنار و مازو و تخم
زوف و اسبغول تف داده و گل ارمنی و خرنوب شامی و طباشیر از هر یکی برابر ...
با برابر مجموع آنها سوزنج محمص و اسبغول و تخم زوف همه را بکوبند و با رب ابی مقدار
دو مثقال اختیار نمایند و این طلا که از اقاقیا و گل مازو و پوست انار و پوست بیرون پسته
و مازو دانه هر یک جزوی نرم کوفته با آب آبی یا آب مازو بر شکم نهند و غذا آب پیچه گوشت و گوشت
مرغ نیم کباب سماق که بجوز کوفته بشیره کشیده بپزند نمایند و جاورس و ارزن مقشر و
کرنج تف داده بخورند ... فایده دارد **نوع ششم** در زلق امعا که بسبب قوه دوای مسهل
در سطح امعا شود و علامت او آنست که از دوای مسهل واقع گردد و بیشتر از آن شود که چیزی تیز تلخ
یا آب بسیار یا دوا ... قوی که ... معده خورده باشند یا بجهت ... علاج چهار
تخم تف داده بروغن گل چرب ساخته و سفوف گل ارمنی و اگر مرطوب مزاج بود حب الرشاد
بروغن گل آمیخته یا بروغن زیت و با آب سرد مقدار سه درم اختیار نمایند و اگر حب الرشاد

... برون آید در سه برابر زرد ... بشود ... علاج ... از خلط صفراوی ...

و درخ بکوبشانند نابسته شود بهتر است و اگر پیچش عارض گردد علاج سیم نمایند و صمغ بریان
کاه و هفت مثقال در یک پیاله آب گلاب آمیخته و یک مثقال تخم سیاوشان نرم کوفته و چیزی
بر قدری اضافه نموده بدو نوبت محل نمایند **نوع هفتم** در زلق امعا که از بلغم و صفرا شود
و علامت او براز زرد مخلوط به بلغم و آزار و کاهی غثیان بود و اگر بسبب خوردن میوها واقع
شود علاج خوردن این سفوف بهلیله زرد و دو مثقال حب الرشاد و حب الآس و سماق و کزمازج
ساده از هر یک مثقال و نیم نرم کوفته بقدر حب الرشاد و شربتی دو درم اختیار نمایند صفت دوای دیگر
لسان الحمل دو درم اسبغول درم پوست انار و خون سیاوشان از هر یک نیم درم جدا و نوبت
بشربت لیمو یا رب ابی یا آب سرد میل نمایند و بعضی از غذا اگر اندک آبی یا انار خورد ...
و سفوف حب الزمان با فایده حب الزمان مناسب است و غذا آنچه حب الزمان سازند
... و اسهال خون ... از انواع اسهال است و ... علاج ... اگر تدبیر بصواب نمایند
و طبیب در معالجه خطا کند **فصل دوم** در اسهال خون و هیچ تحقیق کرده
شده بسیاری از انواع اسهال دموی و غیر دموی در امراض کبد و معده و زلق امعا ...
باقی مانده اسهال تنقیه امعا که خواه خون باشد یا مده و یا بلغم و ریم و می نمایند خود و ... و خون
که از روده آید چند نوع است **نوع اول** اسهال خون صرف بسبب انکه رگی گشوده شده
و خون بیرون آید سزاوار آنست که بداند که این خون که می آید از کدام موضع است اگر از امعا
از جهت ضعف کبد است مثل آب گوشت بود و بعد از آن زیاده میگردد و بیرون می آید چیزی
غلیظ شبیه بدردی شراب و گاهی باشد با او بلغم خراطی و بیرون می آید پوست و جراده با ثفل
وقتی باشد مراد روده را دوا ... یا سه روز عود میکند و این نوبت بوی بد از براز می آید
و آنچه از روده بود بسیار بود و منقطع نیکرود و خورات ندارد که بعد از دو روز عود

فایده ...
اسهال خون
بدانستد کرم ...
دو درم

نماید و با بلغم می باشد و تمامی بسبب دوا ، سهلی از امعا خون روان میشود و مثل شحم حنظل
و غیره و این سبب اگر در امعا بود علامت او آنست که غایط با خون آید پس از آن غایط
بی آید یا خون و باشد با او علامات بواسیر از درد مقعد و ثقل و درد و خارش ها در امعاء
دقاق بود علامت او آنست که غایط با خون آید کف ناک و رقیق و با ریاح و قراقر بود
علامت دوسنطاریا کبدی بنبود علاج فصد نمایند اگر قوت بود و خون بسیار بود و رب
آبی و رب سیب و ریواج و شربت حب الآس و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو فایده دارد و
سفوف مقلیاثا اینست سپغول تخم مرو تخم خرفه تخم زوف و تخم گل و تخم حماض و تخم خرد و تخم
کتان از هر یکی دو درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار درم کهربا درم
تخمها را بریان کنند و باقی ادویه سوده با سپغول آمیخته نمایند شربتی سه درم بشربت حب الآس
و تدبیر غذا آنست که او را منع نمایند یک روز تا دو روز و سه روز و قوت او را نگاه دارند
با اللحم و گوشت کبک و زرده تخم مرغ و اگر قناعت نتوانند کرد ضعیف گردد با پاچه گوسفند که برو
صمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تیهو و کبک بریان کرده فایده گفته اند که رب انار و ریواج
و سماق و زرک باشد و سزاوار آنست که دوار مخدر استعمال نمایند مثل افیون جهت آنکه درو
خطر کلی است مگر از جهت ضرورت خواب بود و استعمال او در شافه بهتر است از آنکه
در دهن روا بود بتخصیص کسی را که نبض ضعیف بود و اگر ضرورت کلی بود افیون را بجنبد بیستر
و زعفران کوفته و نسازند و خوردن گل ارمنی در این مرض مقدار نیم درم بشربت حب الآس
و شربت انجبار نفع عظیم دارد صفت حب مجرب بهتر است انار کنار زو گل ارمنی از هر یکی برابر
غبرنی دو درم جبی دیگر مازو گلنار زو با افیون از هر یکی برابر حب سازند بآب صمغ شربتی ثلث
مثقال و از مجربات بهر مایه گوشت است ثلث درم از و انجبی اول تا نیم درم اخر رسانند و از انجبار

اسهال دم نماید

۱۲۵

اسهال دم

اسهاک می نماید که اشتی مجرب بهر شکم است چهار ساعت که اندر و اگر الم در روده بالا بود حقنه نمایند
صفت آن گلنار و گل سرخ و شاه بلوط از هر یکی دو مثقال که برنج مقشر نیم کوفته و جاورس مقشر
و کنک جو از هر یک هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند و گل ارمنی مثقال و خون سیاوشان و
خاکستر بردی از هر یکی درم زرده تخم مرغ نیم بریان کرده و روغن گل هفت درم این مجموع عمل نمایند
و حقنه از آب لسان الحمل و این ادویه که گل ارمنی و خون سیاوشان است نفع دارد که در و روغن
گل و زرده تخم مرغ باشد **نوع دویم** اسهال دم که از جهت سحج و بجهت و تراشیدن سطح امعاء بود
این انواع از ماده صفرا که نازل گردد یا امعا علامات او زردی لون و تلخی دهان و تشنگی و آمدن
خلط مخلوط بصفرا و خون و اسهال صفرا بی در مدت یک هفته منجر بسحج میشود و اگر این سحج در امعاء
علیا بود علامت او آنست که درد نزدیک ناف بود و انچه بیرون آید از خون و از خراشات آمیخته
با براز باشد و با کرب و تشنگی و اگر در روده پایین بود سحج علامت او درد پایین و زیر ناف و خراشها
و بلغم بیش از براز و آنچه که آمیختگی با براز داشته باشد و اگر در روده وسط بود علامت او آمدن
خون و اگر در انتها بود علامت او بیرون آمدن چشم روده و اگر پوست پاره بیرون آید دلالت
می کند بر آنکه روده جراحت گشته و اگر چیزی شبیه برادهٔ شراب بیرون آید دلالت می کند بر هلاکی
و اسهال صفرا بی بود با درد و بجهت بود دلالت رافت امعاء درد او این بد است علاج آنست
که نظر کنند در اعضاء رئیسه اگر در و ماده باشد تنقیه نمایند و اگر ضعف بود قوت دهند اول تقویت دماغ
بشمومات اگر سرد خواهد مثل صندل و باد رنگ و اگر گرم خواهد مشک و عنبر بیش بینی دارند و بعد از آن
رعایت دل نمایند بشربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات یاقوتی قوت او نمایند و از غذا منع
ننمایند که موجب ضعف و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات جگر نمایند و اگر پیشتر این مرض
از ضعف کبد و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات جگر نمایند و سوء مزاج او واقع میشود و رعایت

ستاد اول دم

یا گوشت

دم که بعد از اسهال

حال معده نمایند جهت آنکه هرگاه معده قوی بود دروخلط فاسد متولد نمی گردد و اگر خلطی بود
در معده بقی و اسهال دفع نمایند به آنچه ملایم بود و بسیار است که بسبب اشتغال بعلاج بدوا نبود
خاصه درین مرض حفظ قوت اعضا است بتخصیص قوت معده و روده بچیزی که از غذا باشد
کثیر القوه مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم بخت و سزاوار آنست که ادویه قابض مثل گلنار و خرنوب
و حب الآس و کمازرو و غیره کوفته در خرقه بندند و با آب آبی یا سیب یا انار بجوشانند و یا آن لعاب
تخم آبی و لعاب اسپغول اضافه نمایند و اندکی اندک خورند و آواز خوش و ساز ملایم و حکایات
دلفریب عجیب و نظر در بساتین و جواهر و چیزهای خوش صورت نافع عجیب دارد و درین مرض
و اگر بسبب گرمی بود اول استفراغ بچیزهای خفیف مثل خیار شنبر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و اندکی زعفران و هلیله زرد بعد از آن رب آبی و شربت لیمو و سفوف مقلیاتنا و در ابتدا اگر اثر
سحج ظاهر گردد چهار درم صمغ عربی نرم کوفته در آب سرد بریزند تا بقوام عسل آید و او را میل نمایند
و اگر درد در امعا عارض شود تخم ریحان و اسپغول و تخم زوف و تخم مرو از هر یک درمی بکوبند و به آب
گرم لت کنند و مقدار یک مثقال روغن گل بدو آمیخته اختیار نمایند و ریوند چینی در اسهال صفراوی
و سحج امعا خاصیتی عجیب است و این کمینه کرات تجربه نموده فایده کلی ملاحظه کرده نیم درم ریوند
نرم کوفته به آب لسان الحمل یا به آب سیب ترش یا بدوغ و غیر آن واقع کرده یا سفوف طین
صفت آن بزر قطونا اسپغول تف داده و تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی و نشاسته تف داده
از هر یک درمی و اگر احتیاج بزیادتی قوت بود اندکی افیون یا بزر البنج اضافه نمایند قرص دو درم
بود و اگر تب بود آب جو که در وی صمغ عربی و گل ارمنی و رب آبی یا طباشیر بود و اگر تشنگی غلبه شود شیره
تخم خرفه یا آب لسان الحمل برب سیب و غذا کچری یا جاورس مقشر کچری کرده برنج پخته میل نمایند قلیه
سماق و زرشک سازند و اگر حرارت نبود گوشت مرغ نیم کباب و تیهو و نان به آب غوره و مطلق گوشت

در سحج و خون شکم فرود آرد و اگر ناچار باشد گوشت طیور سبک و با رب غوره و ریواج
و آب لیمو میل نمایند و اگر پیچش در روده سفلا بود حقنه که از برنج و جو کشک کرده از هر یک
هفت مثقال بجوشانند با یک کاسه آب تا نصفی بماند از سفیده درم و از روغن گل دو درم و از
کاغذ سوخته یک درم بزرده تخم مرغ آمیخته نموده عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود به آب لسان الحمل و اسپغول
استعمال کرد و دو درم حب الآس و دو درم تخم خشخاش کوفته نمایند **نوع سیم** در سحج که از ماده
بلغم شور واقع گردد در مدت یک هفته موجب سحج میگردد و از بلغم لزج که بسطح امعا چسبیده
باشد بسبب سحج میشود و علامات او کثرت ریاح و قراقر و درد و ثقل و بسیار است که بعقب
زکام و نوازل واقع میگردد و علاج شربت از هلیله سیاه و مویز و خیار شنبر و شربت بزوری یا دو هفته
و شربت حب الآس و اگر قراقر و نفخ و مغص و پیچش بود قرص گلنار و زیره کرمانی و کرویا و گشنیز
و نشاسته و بلوط همه را برابر یک شب تر سازند و خشک کرده و بریان نموده به آب سماق یا لعاب
اسپغول مقدار یک مثقال اختیار نمایند و حقنه از جاورس و برنج مقشر و نشاسته و بلوط و برنج با دو زرده
تخم مرغ دو مثقال روغن گل و از گل ارمنی و اسفیداج و کاغذ سوخته و خون سیاوشان از هر
درمی نرم کوفته و اگر درد قوی بود و سحج بسیار بود مقدار یک نخود افیون آمیخته نمایند و قدری موم
جزوی مخلوط سازند و اگر احتیاج زیاده بود مازوی سوخته و تخم بادورد اکسی و نشاسته تف داده
صفت دوائی که نافع بود سحج را تخم ریحان و تخم زوف و تخم مرو تف داده از هر یک دو درم گشنیز
خشک و شاه بلوط از هر یک درم با شربت حب الآس مقدار دو درم اختیار نمایند **نوع چهارم** در
سحج که از ماده سودائی شود و در مدت چهل روز سبب [illegible] شود و موجب سحج میگردد و علامات
او پیچش دائی و رنگ براز سیاه و شبیه بدردی شراب با رب و اندوه و کابوس بیشتر میشود و ثقل
علاج شربت حب الآس که در و اندکی افیون باشد و تقویت بزر و سفوف از صمغ عربی و گل ارمنی

باشند حقنه ...

میوه و شربت ...

باتخم زوف و اسپغول تف داده و طباشیر و کربا فایده دارد و شیره خرفه به رب ابی و اندک
روغن گل و غذا گوشت مرغ فیق سماق در آب آن برنج یا ماهی و رستنی تقشر و قرص طباشیر [illegible]
یا رب ابی و غذا اندک اختیار نمایند تا موجب سحج نگردد **نوع پنجم** در سحج که از ثقل غلیظ
خشن شود علامت او نگاه داشتن شکم و از موضع سحج خون و بلغم و اگر قوابض دهند موجب
هلاک گردد علاج تلیین طبیعت کنند بچیزهایی مزلق مثل لعاب تخم [illegible] و تخم خرفه و شیره تخم خیارین
سود در شربت تخم مرو و تخم ریحان انداخته و شربت قند در این تخمها کرده روغن گل چرب ساخته
اندرمان زنند و آب خیارشنبر در گلاب حل نموده اختیار نمایند دیگر سحج از خوردن ادویه تیز مثل زر
نیخ و نوشادر و غیره میشود علاج سفوف طین و سفوف مقلیا نما و دوغ ترش و غیره آهن
داغ نموده دیگر از ریاح غلیظ اگر بود علامت او قراقر و نفخ و [illegible] در [illegible] جهت
بخار علاج صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم بشربت بزوری میل نمایند و اما مده که از امعا بود
و این دو نوع است **نوع اول** مده یعنی چرک که از ورم یا دبیله حادث گردد علامت او درد و
ثقل و تب تیز و نا قبض و بیرون آمدن خون و چرک خصوصا وقتی که تناول غذا و ترش یا شور اختیار
نمایند و فرق میان مده و بلغم آنست که مده در آب ته نشیند و بلغم یک از یکدیگر جدا [illegible]
بلغم **نوع دویم** مده که خارج گردد از امعا سبب جراحت که سابقا بوده باشد [illegible]
علامت او دیر ماندن اسهال و سحج و ضعف شهوت طعام و اسهال اگر [illegible] بود بعض
اوقات از قروح معده بود اگر در امعا سحج نبود و اگر سحج بود از روده بود علاج [illegible]
نوع غسل موضع با شیاف [illegible] بعد از آن معالجه جراحت به آنچه [illegible] اگر سبب مرض
ماده تیز [illegible] بود و از جمیع بدن [illegible] کرده معالجه دق نمایند و اگر جراحت
تازه بود لعاب تخم [illegible] و لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و مرو [illegible] فایده دارد و [illegible]

[illegible] بزر [illegible]
[illegible] از خوردن [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

سحج جراحت یا عبور خلط شور یا سوداوی بود مطبوخ هلیله زرد و سیاه و آلو و خیارشنبر و حب
الآس العسل و شربت عناب و ابابیج ... اغافیت ایها غسل [illegible] و اثبات لم بود جند و حب
[illegible] و دوغ و شیر به آهن یا سنگ داغ نموده نفع دارد و اگر تب نبود شربت حب الآس به رب آبی
و سیب با جوارش تخم و اگر غذا زیاده خواهد آرد را شیره کشیده بشیر پخته میل نماید و باید کوشند
بصمغ عربی نفع دارد و اگر رطوبت در معده بسیار بود قرص زرشک [illegible] ورم حقنه نمایند جهت آنکه
از داخل محکم داغ کردن دارد و در ابتدا از علت این عمل نکنند و در اسهال [illegible] اعضا
اگر مریض تب داشته باشد بلکه استعمال آن نفع شدید بعید آید بروغن گل حقنه نمایند و اگر نفع
نشود باز اعاده سازند و اگر تحمل ندارد اول [illegible] بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقنه
کل ارمنی و صمغ عربی و شیره خرفه فایده دارد **فصل سیم** در زحیر و این حرکت
از روده مستقیم بود بجهت دفع براز اضطرارا و بیرون نیاید مگر چیزی اندکی از رطوبت مخاطیه
مخلوط بخون ناصع و این چند نوع است **نوع اول** زحیری که از رطوبت شور لزاع که در روده مستقیم
گرد آمده میل نماید بدفع براز علامت او بیرون آمدن رطوبت و اسهال بلغم و اندک خون و نفخ و آواز
و قلت عطش و شورش معده علاج شربت حب الآس و آرد و تخم ریحان و مرو و اسپغول و زوف
باشد و غلت فایده دارد و این سفوف فایده دارد مغز چهار مغز ... دو مثقال جوانی در هم کنند
نیم درم همه را نرم کوفته با آب گرم میل نمایند و اگر [illegible] بنیاید و اما حمام بود گرم
با جو [illegible] کوفته در زیر خود دود نمایند و [illegible] و شربت برنجاران داده
طریقه [illegible] را سوراخ سازند و [illegible] بالای آن نشیند تا دود بالا رود و دیگر بابونه و قیصوم و بنفشه
و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ کرفس و شبت بجوشانند و در آب آن نشیند و سعد [illegible]
رومی از هر یک یک مثقال نرم کوفته یک شبانه روز در آب تر سازند و آب آن با شربت میوه [illegible]

او [illegible] نمانند کم
و [illegible] و اگر سرد
[illegible] بود اگر استعمال
زحیر

شاف زحیر

اختیار نمایند و شاف زحیر فایده دارد صفت آن کندر و مر و زعفران و شبت از هر یک
برابر کوفته و بیخته بوقت حاجت یک شاف بردارند و بر سر خرقه شراب کهنه که به آب حب الآس
و روغن تار و بیتی یا روغن بابونه آمیخته باشند طلا نمایند و حمام بر نهار روند و غذا اعطافیر و کبوتر
بچه بریان کرده یا نخود نیم کوفته و اگر او امثال آن نمایند نوع دویم زحیر که از ماده صفراییه حاصل
شود علامات او بیرون آمدن خلط صفراوی و سوزش مقعد با حرارت و درد و تشنگی و خون با
اخلاط و راحت یافتن از آب سرد علاج منع از تناول غذا یک شبانه روز این علاج انواع
زحیر است و مستعمل بروغن گل یا روغن بادام یا رب آبی یا رب الغزب اختیار نمایند و کرت خا شند
کشکک جو یا شیره از آرد گندم که حب الرمان و گل ارمنی در وحل کرده باشند و آب ابار با کثیرا
سو ماب لسان الحمل و گل ارمنی و اسفیداج و شادنج عدسی و آب خرفه و زرده تخم مرغ و اندک کرکی صفت
محمول زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته و برداربنگ و عینه الکوده فتیله ساخته بردارند صفت
شاف بگیرند کندر و زعفران و حضض و صمغ عربی از هر یک برابر افیون جزو شاف ساخته بردارند و
آبه سنجها یا بی کرده و ماز و حب الآس و گلنار خرنوب و شاه بلوط جوشانیده باشند نمایند و عدس
و سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب آن در آیند و عدس و گل سرخ هر دو کوفته بروغن
گل آمیخته بر شکم طلا سازند و بر سرخرقه اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض تسکین یابد غذا کوخته
مرغ در آب آن برنج یا اگر یا با چاورش قلیه سماق سازند نوع سیم زحیر که از ورم گرم عارض
گردد و از علامت رودهٔ مستقیم و خیال میکند که در روده او ثقل بسته شده و هر زمان تقاضا میشود
علامات او درد و ثقل در اسافل علاج فصد باسلیق و اگر مانعی بود حجامت نمایند و قی فایده دارد
و طلا از آب انگور شعلب و روغن گل و اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید به آب کاسنی
و کافور نمایند صفت طلا نافع بنفشه و نیلوفر دو درم کاکنج دو درم عنب الثعلب دو درم اسقول از

هر یک قدری به آب پخته بروغن نیلوفر یا روغن گل بر مقعد گذارند صفت ضماد منتج تخم حلبه و اکلیل الملک
و کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش و اندکی مقل بر مقعد گذارند و گل خیرو و تخم کتان و خبازی بجوشانند
و آب آن را بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده تخم مرغ و اندکی مردار سنگ بر مقعد گذارند و بیخ خیرو و برگ
کرنب و آب حی العالم یا روغن گل اگر درد قوی بود بر مقعد طلا نمایند و اگر تحریک کار و پخته ضماد نمایند فایده دارد
نوع چهارم در زحیری که از زبل خشک که بسته شده در روده و قاق و بد شود ای بیرون می آید و ظاهر
میشود و از و بادی غلیظ و دردی عظیم و موجب زحیر ... و خراط و رطوبت
از روده می آید و جاهلان اجابت خیال میکنند که اسهال است و چیزها میدهند که بسته شود و چون طبیعت قبض
گردد علیل هلاک میشود و علامات او علامات قولنج بود و در بعضی حالات علاج تلیین طبعت بیرون
آوردن ثفل بشیاف یا حقنه یا بشربت خیارشنبر یا شربت بنفشه و تمر هندی یا آلو بخارا یا دو خیر خشت
و محلول شهد یا از آن و هر گاه درد و قی تسکین یابد مرغ و نخود آب میل نمایند نوع پنجم در زحیری که از خبث
سردی که بمقعد رسیده باشد و موجب تمدد رودهٔ مستقیم گردد علامات او رسیدن سرما و برد بمقعد
باشد و موجب تمدد رودهٔ راحت یافتن از آب گرم و موضع گرم علاج آنست که دو درم از تخم
حب الرشاد بریان نموده ناکوفته به آب گرم بر نهار اختیار نمایند و بر مقعد از روغن و سبوس گرم و خشک با
کرم و نشستن بر زمین گرم حمام فایده دارد دیگر زحیر بسبب آنکه بر چیزهای سخت نشسته باشد یا سرما ...
کلی کرده باشند موجب این الم میگردد علاج آنست که بروغن شبت و موم روغن در مقعد مالند

در قولنج و زحیر — فصل چهارم در قولنج و زحیر که در امعا بود و حادث میگردد بسبب غذا نفاخ علامت
او انتقال درد از موضعی بموضعی و سکون او بخروج ریح علاج تقلیل غذا و کباب و کلفه فایده
دارد و اگر از ضعف امعا بود غذا لطیف و معجون کمونی و اطریفل اگر اسهال بود

مغص در دود — فصل پنجم در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است نوع اول مغصی که از

عزیزی ...

ریاح امعا شود علامت او نفخ و قراقر و تمدد و ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول
طعام و میوه‌ها تر و ضعف حرارت گردد علاج تنقیه امعا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج
و معجون شهریاران نفع دارد و این سفوف جهت دفع نفخ فایده دارد صفت آن انیسون درم
جوانی تخم کرفس زرنباد از هر یک دو درم حب بلسان درم و دیگر ادویه که جهت نفخ فایده دارد
حب الرشاد و انیسون و اگر و قردمانا و کرفس و زیره و جوانی از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند
و آب آنرا بقند بقوام آورده چند روز میل نمایند یا انیسون و تخم کرفس و بادیان و حب بلسان و عود
بلسان و حب الغار و زراوند از هر یک برابر نرم کوفته مقدار مثقالی با آب عسل یا شربت یا شربت
سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد معجون کمونی و معجون حب الغار مقدار مثقالی
میل نمایند و غذا نخود و ماش مقشر کرده زیره و صعتر بود و آب سرد میل نمایند مگر بعد از دو ساعت
و شراب کهنه فایده گفته اند و حقنه گاه گاهی نیز و آب سرد نخورد نوع دوم در مغص که از صفرا
شود علامت او درد با سوزش و تشنگی و براز زرد و سوزش در مقعد علاج تنقیه امعا
از صفرا بمثل خیار شنبر که در آب عنب الثعلب یا در آب کاسنی یا شربت اضافه نمایند و بعد
از آن دو درم اسبغول بروغن گل چرب نموده بر آب سرد یا آب انار میخوش میل نمایند و اگر
طبع قبض بود آب انار شیرین بقند و اندک روغن بادام و آب کشک جو با روغن بادام
و اسبغول و تخم خرفه و طباشیر با شربت لیمو یا با شیره خرفه و شربت زرشک و اندک روغن گل
بهترین معالجات است و طباشیر و گل ارمنی برب آبی نفع دارد و غذا اگر اسهال بسیار باشد مرغ
سماق یا زرشک یا آب انار ترش سازند نوع سیم در مغص که از خلط شور بورقی شود علامت او
خروج بلغم در براز و کثرت ... مقعد علاج تنقیه امعا بحقنه که در و نخود و بسفایج و بنفشه و
سپستان باشد و حب ایارج و شربت برآب انار شیرین و روغن گل ... مانند نوع چهارم

ریحان و تخم ...

چهارم

در مغص که از بلغم غلیظ که در روده مرکب شده عارض گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد
و بیرون آمدن بلغم لزج با براز و اگر دست بر موضع الم گذارند سرد بود علاج تنقیه روده بحب ایارج
ایارج یا ایارج که در آب بادیان و انیسون پخته باشند حل نمایند و حقنه نفع دارد و گلقند که در او
مصطکی و انیسون و بادیان و عود باشد و معجون سنجرنیا و حب افاویه صفت آن مصطکی و زنجبیل
و قرنفل و دارچینی و فلفل و نارمشک از هر یک برابر مقدار ده درم و از محموده ده درم همه را کوفته
حب نمایند مقدار او آنکه یک حب در مجلس شکم می آرد و مغص را تسکین می دهد و خوردن آن
حب بر نهار و بر بالای طعام فایده دارد و غذا شوربای مرغ و شوربای عصافیر بفلفل و قرنفل
و زیره و دارچینی و گوشت فاربشت بریان کرده در درد ریحی و بلغمی فایده دارد و یک درم از
حب بلسان و حب بان نرم کوفته به آب گرم در شام و صباح جهت درد ریحی و بلغمی و این حب
نفع دارد صفت آن جوانی و حب بلسان سه درم نرم کوفته با آب گرم هر بار نیم مثقال اختیار نمایند
دیگر مغص بسبب زبل خشک که در امعا بسته شده میشود علاج آن مذکور خواهد شد اگر خدای
تعالی توفیق دهد

فصل ششم

در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات
آن و این مرضیست که در روده قولون بیشتر واقع میشود و بدشواری چیزی بیرون می آید و اقسام
قولنج حقیقی است و بعضی ذاتی است و بعضی عرضی اما ذاتیات هفت نوعست نوع اول قولنج
که از بلغم غلیظ زجاجی مختلط ثقیل که مانع شود از خروج و روده اعور را پر ساخت بعد از آن
قولون را پر می سازد و درد او در یک جا بود علامات و سردی اطراف و اسافل و درد ثابت و سقوط شهوت
طعام و احساس درد بمرتبه که گویا بجوالدوز سوراخ می کنند روده را و او بسته شدن نفخ که مطلقا باد
بیرون نیاید از جهت غلظ کیموس و نفخ در شکم و میل بچیزهای شور و ترش و درد پشت و ساق از سبب
امتلاء عضلات و عطش غالب و حمرة قاروره منقطع نشود که از حرارت جهت آنکه درد قولنج و علاج

ادویه مسهل و حقنه
مغص بجهت قولنج
و حب القرع ...

غذا قاروره را سرخ می‌سازد و گاهی مشتبه میشود در دو قولنج بارد و مغص و فرق انست که درد مغص
بالذع و پیچش می‌باشد و شکم درد و نرم بود خاصه محلی که آب گرم میل نماید و در قولنج ثقیل بود
و درد گاه از موضع او تجاوز نمی‌کند و جای درد او اندکی و میل به پشت میدارد و در قولنج منبسط
و با کشش بسوی بالا و بجانب راست بیشتر اوقات دردی عظیم در درد گرده استدلال بجهة
اند با تنگ بول درد دم بکشادن ابرو ریگ و لای در بول آدمی باشد و بیمار قی کند در تسکین
یابد بخلاف در قولنج که او با اطلاق طبیعت راحت می‌یابد و در درد گرده با اطلاق طبیعت راحت
نمی‌یابد و گاهی مشتبه میشود قولنج بوجع و درد رحم و درد کبد و درد معده و دردی که بجهت دیدان
یعنی کرم معده واقع شود فرق میان اینها ظاهرست از درد آن عضو و مقدار درد و سایر اعراض
و بسیارست که قولنج بماده را بحرکت می‌آرد و بر یک شق بدن می‌ریزد حادث میکرد و فالج
یا بجانب پشت و بندهای می‌ریزد درد پشت و درد مفاصل ظاهر میشود و گاهی منتقل میکردد
به بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا بسبب حدوث سوء مزاج کبد و قولنج از شخصی بشخصی [illegible]
میکند و قتل علت و بیکار از بلدی ببلدی منتقل میشود و علاج آن است که بشاید و حقنه شکم بیمار را
بچراغ و دوا و مسهل بادام کرسنه و راه انگشتان بیدون محکم و اخلاط و نباد و ق را از بالا برده [illegible]
و نباید منفذ بی موجب الم و خطر عظیم بود صفت شافی که قولنج را بکشاید و در وقت تسکین درد
بوره تربد و حاوشیر حنظل صابون زنجبیل نمک هندی سداب تخم کرفس مجموع اجزا را برابر کرده
و شافه سازند شاف دیگر شحم حنظل جزء مغز بادام دو جزء ورق سداب [illegible] و بنفشه از
هر یک سه جزء نرم کوفته بشکر [illegible] وقت شافه سازند مقدار چهار انگشت و بعضی گفته اند مقدار شش
انگشت و بوقت حاجت یکی را بردارند صفت حقنه که درین قولنج نفع کلی دارد زیره کرمانی و تخم کتان
نیم کوفته و تخم حلبه و تخم معصفر نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد ورق سداب [illegible] بسفایج

با طلاق [illegible]

[illegible] و درد [illegible] نبیه دو یه [illegible]

حسب سهل

نیم کوفته

نیم کوفته از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یکی بیست عدد و پنج سپستان و گل خیرو و خبازی از هر یک
چهار مثقال تخم شبت و بابونه نیم کوفته از هر یک دو مثقال برگ چغندر دو دسته سبوس گندم کفی در
دو کیل کاسه و نیم آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده جاوشیر نیم درم حل کرده [illegible] و اکبر نمک
هندی دو مثقال انکامه یک قاشق شیر خشت ده مثقال یا ترنجبین سه مثقال در آب ادویه حل [illegible]
روغن بادام دو مثقال روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده بر این نوع قاشق شیر گرم عمل نماید
و اگر [illegible] بود در روده شحم حنظل و ادویه قویا استعمال نکنند دیگر از انجا قولنج بلغمی و ریحی را برطرف
می‌سازد در حال انست که پنج مثقال بوره یا نمک با آب سداب یا آب برگ چغندر و زیت یا هفت
مثقال روغن زرد گاو یا چهار مثقال روغن بادام آمیخته شیر گرم عمل نمایند قاشق انکامه بدین اخر
آمیخته نمایند قولنج را فایده دارد حقنه معتدل آب برگ چغندر هفت قاشق روغن کنجد یا روغن
گل دو قاشق بوره دو مثقال آب بلک کام یک قاشق قراقروت پنج مثقال قند پنج مثقال عمل نماید
و اگر قولنج قوی نبود فایده دارد و اگر غثیان نبود این حب میل نماید صبر مثقال سکنج نیم درم حب
ساخته میل نماید صفت حب دیگر که قولنج را نفع دارد صبر پنج مثقال محموده مثقال نمک [illegible] مثقال [illegible]
انیسون ده گل سرخ درم حب نموده [illegible] دو درم و اگر درد قوی بود [illegible] اختیار نماید و محموده
داخل در آب تخم آب یا در گلاب حل کرده نفع دارد جهت تحذیر فایده دارد و زعفران دو مثقال فلفل
و بزرالبنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل و تخم کرفس از هر یک دو درم ساذج هندی و سلیخه
و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون درم زرنباد و درونج عقربی از هر یک نیم مثقال دارو را کوفته و بیخته
با سه وزن آن عسل بسازند شربتی درم بود بلکه نیم درم مناسب بود و معاجینی که نفع کلی گفته اند معجون
شهریاران و معجون تریاق و سنجر [illegible] و این معجون که مذکور میکرد و فلفل دار فلفل زنجبیل زیره
سداب خولنجان قرفه از هر یک ده درم سقمونیا هفت درم عسل صاف نموده چهل درم [illegible]

بجنیلیه [illegible]

و اگر کیمه [illegible]

در کست [illegible]

صح

بسازند شربتی نیم درم سقمونیا بهتر دهد میل نمایند صفت ضمادی که قولنج را بر طرف سازد شونیز
و مورد از هر یک قدری بگیرند نرم کوفته بزهره گاو آمیخته بر ناف طلا سازند ضمادی دیگر شونیز و سیر
و حب الغار از هر یک برابر بگیرند و بزهره گاو بر ناف طلا سازند و جاورس با تخم کرفس و جوانی
و حلبه گرم ساخته در خریطه گذارند و بر ناف و ما بین شکم بروغن شبت و روغن خردل فایده دارد
تخصیص که بروغن فرفیون و جند بید ستر بیامیزی از فرفیون آمیخته نمایند و حمام فایده دارد و با آبزن
در آیند که در آن طبیخ بابونه و بنفشه و قیسوم و شبت و شراب جوشانیده باشند و آبزن و کمادات
بسیار نفعی از آنکه طبیعت نرم شود ضرر دارد و شربت ماء الاصول و عرق بادیان و گلاب و شوربای
نخود آب که از گوشت خروس پیر یا گوشت کبک و عصافیر یا گوشت گوسفند جوان که در دو دارچینی و
زنجبیل و زیره و سنجاب و ... باشد سازند و انکام و ... فایده دارد با طعام و بعد از طعام جرعه
الکام فایده منفعت و شیره سپستان که در و جوانی و کرویا و شونیز باشد با روغن زرد گاو نفع دارد
و حرکت بعد از طعام و سواری باعتدال و تقلیل غذا فایده دارد و اجتناب نمودن از آب ... میل نماید
نوع دویم در قولنج که از باد و ابر غلیظ که در طبقات روده بسته شده بجهت بسیاری یخ و آب
سرد و بسیاری بقول و فواکه خصوصا کرنب و انگور و خیار و خربزه واقع گردد علامت او تقدم نفخ و قراقر
و خوردن طعام که بسیار سرد بود و اشتغال در دو گاهی درد فرو نشیند و گاهی ساکن گردد و اگر دست بروی گذارند — و انتقال
با چیزی گرم بر شکم نهند درد تسکین یابد و اگر با قراقر و انتقال درد بود و بسلامت نزدیکتر بود از آنکه شکم
ورم دارد و علامت ردائت او بدی قولنج ثفلی و عرق سرد و سردی دست و پای از شدت درد
روح و فوت میل بباطن نماید و اگر منجر به فواق و کزاز و اختلاط عقل گردد این مهلک است علاج
خلاف و حقنه شکم را نرم سازند و در این قولنج حقنه کاسرات نفخ اندازند و حقنه بر این موجب
سازند شیافی ... پنج مثقال بابونه و قنطوریون و شبت و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس و سداب

از هر یک

از هر یک سه مثقال عناب سپستان از هر یک بیست عدد انجیر ده عدد در دو کاسه آب بجوشانند
و صاف نموده شیر خشت نوزده مثقال و مغز فلوس ده مثقال در آن حل کرده آب بجوشانند و صاف نمود
و قراقروت پنج مثقال و جاوشیر مثقال و جند بید ستر نیم درم در آب ادویه حل ساخته روغن زیت
یا روغن بادام از هر کدام باشد سه مثقال و روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار بقدر فاتر
نیم گرم عمل نمایند با آنکه روده ها بشکند و فراخ آنرا گرم سازند حقنه که درد قولنج را تسکین دهد سداب
پنج مثقال و بزر البنج دو مثقال و جند بید ستر دانگی تا دو دانگ و افیون دانگی ... مثقال روغن
زیت یا روغن زرد گاو در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده بدو نوبت عمل نمایند صفت
حمولی که قولنج را فایده دارد سداب و زیره و جوانی و بوره از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بعسل
آمیخته بر ما شوره مخفف مانند و چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مانند و رشته بر وی بسته
در اندرون فرستند و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید صفت شیافی که درد را تسکین
دهد و خواب آورد و ماده را نضج دهد در روز جند بید ستر و زعفران و مر و سکبینج و افیون از
هر یکی برابر بگیرند و شیافه سازند و ضمادات و کمادات بر طریقه که در نوع اول مذکور شد فایده
دارد و کذا حقنه مجمره آتش نفع کلی دارد و درد را تسکین می دهد و حب مسهل و حب سکبینج
که در نوع اول مذکور شد و معجون حب الغار و جوارش کمونی که در اختناق در این مرض فایده دارد — و جوارش حم
و اگر با قولنج غثیان بود حب افلایه و معجون راحت و اگر درد صعب بود فلونیا مقدار دو نخود
یا بیشتر اختیار نمایند صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فایده دارد زیره کرمان و کرویا و زنجبیل و انیسون — انیسون
و بادیان و تخم کرفس و انگور شفا و گل سرخ از هر یک سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته در و پانید و
عسل حل نموده و روغن بادام دو درم انداخته میل نمایند و در را گرم می سازد و اگر با این ادویه
بوره ... کرفس و پوست بیخ بادیان اضافه سازند شاید و حمام بر ناهار نفع دارد و آبزن

بدین موجب فایده دارد صفت آن انیسون و زیره و شبت و سعتر و مرزنگوش و جند بیدستر
و بنفشه و بابونه بجوشانند و علیل را در آب گرم آن در آرند و اگر از این آب در مثانه گاو کرده
و بر ناف علیل نهند در محلی که گرم بود و در ناف و شکم روغن شبت و شراب بمالند و اگر فرفیون و [illegible]
قرها و قیط و جند بیدستر نرم ساخته بدین روغنها آمیخته نمایند صفت روغنی که در شکم مالند باد را
پریشان سازد روغن شراب ده درم جند بیدستر دو درم فرفیون درم و صواب آنست که درین
علت اجتناب نمایند از کثرت طعام و خوردن آب شیر درین مرض فایده دارد جهت انحلال
باد را که شکند و تشنگی نماید گفته اند و بهترین غذاها شوربای عصافیر یا شوربای خروس پیر که
در اندرون او انیسون و بادیان و شبت و نمک و فلفل و سیر کوفته باشد و بعد از آن گفته اند اگر
شراب رقیق سفید کهنه [illegible] بر نهار اندک اندک مقدار شصت مثقال میل نمایند فایده دارد و بعد
از آن ماء اللحم با اندکی نان خشک شاید و غالیه اگر بر ناف کذارند فایده مندست دیگر قولنج ریحی که
از سودا ریخته در امعا و موجب قولنج کشته علامت او [illegible] نیز درد علاج تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون نوع سیم در قولنج که از ورم دموی حادث گردد و تنگ سازد مکان و منع
نماید خروج ثقل و باد را علامات او تب و تشنگی و بر آمدن رگها و حرکت آن و درد در روده و الم
اعضا مثل کبد و کلیه و سپرز و مثانه و اگر درد عظیم بود تنقیه بول تنگ می سازد و حبس بول می شود
و سردی اطراف یا شورش درون علاج آنست که تعجیل نمایند در علاج این قسم اگر تاخیر نمایند منجر
بایلاوس شود بنات آنست که اگر قوت نما سد باشد فصد باسلیق یا اکحل نمایند از دست راست اندکی
اندکی بگیرند و قوی بود [illegible] فصد صافن نمایند اگر حبس بول بود و شربت هر روز از آب عنب الثعلب
و آب کاسنی و آب کاکنج و آب انداریا مغز فلوس که در روغن بادام شیرین اندکی آمیخته بخشند و در
قانون گفته که نیم پیاله از این اشیا که مذکور شده با ده درم مغز فلوس و دو درم روغن بادام

دفع قولنج نماید و حقنه که مذکور شده در نوع اول فایده دارد و جلاب از بنفشه ده مثقال عناب
سپستان از هر یک بیست عدد بادیان و انیسون و تخم کرفس و گل سرخ از هر یک مثقالی در یک کاسه
آب بجوشانند و به قند شیرین ساخته چند روز میل نمایند و اگر قبض بر طرف نشود در آب این ادویه
پانزده مثقال شیرخشت و یک دانگ محموده حل نموده میل نمایند و اگر بنادق و کرنبها بیرون آید اعاده
نمایند علی [illegible] ضماد این بگلاب آمیخته بر شکم نهند و بعد از آن این ضماد که از بنفشه
گل خیرو و اکلیل الملک و بابونه با روغن بنفشه یا بادام طلا سازند و اگر روغن بادام نباشد روغن
گل یا کنجد یا روغن زرد گاو شاید آمیخته شیر گرم کذارند و شوربای مرغ و گوشت گوسفند جوان
در آب آن نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از جهت ورم صفراوی بود علامت او اندوه و سوزش
و تشنگی و درد در موضع شکم و تلخی دهان علاج حقنه و شربت بنفشه و شربت گل نیلوفر و آب تمر هندی یا — بزوری درست شده
با قند آمیخته و گل قند و گلاب با عرق بادیان و باقی علاج ورم دموی دیگر ورم بلغمی [illegible]
کاهی علامات او [illegible] علاج حقنه و معجون نرم و این مطبوخ یک هفته تا دو هفته اختیار
نمایند انجیر پانزده عدد مویز منقی [illegible] عدد بنفشه سه مثقال بادیان نیم کوفته ده مثقال
انگور شفا سه مثقال تخم خربزه انیسون و تخم کرفس از هر یک مثقالی بجوشانند و بقند چهل مثقال بقوام
آورند هر روز یک قاشق شربت قاشق آب و پنج مثقال مغز فلوس و یک درم روغن بادام
اختیار نمایند و این ضماد که از اکلیل الملک هفت مثقال و قیسوم چهار مثقال و شبت پنج مثقال
نرم کوفته با چربی بط و کوهان شتر طلا سازند دیگر ورم صلب که بسبب قولنج ماده سودا بود علامت
او ثقل و قلت درد و تشنگی علاج حقنه که از چربی مرغ و روغنها و ادویه که ملین بود و نشستن
در آبزن و مطبوخ افتیمون و شوربای چرب نوع چهارم در قولنج از جهت کرمی زیره که روده
را کرم سازد و اگر درد باشد منجر گردد و مانع خروج گردد علامت او تشنگی و خشکی دهان و شورش

بول و تشنگی و درد شدید و تب گاهی علاج فصد اگر مانعی نباشد حقنه و شیاف بنفشه و اسهال
بآب تمرهندی و آلوی بخاری با اندکی محموده که بآب مغز فلوس حل نموده باشند یا با سکنجبین
و دوائی محموده میل نمایند و مطبوخ هلیله زرد و اگر تسکین درد به تسکینی نماید بآیا قرص بنفشه جهت
(محموده دو درم) آن بنفشه خشک ده درم قرص سازند یکی از جلاب بنفشه اختیار نمایند و معجون بنفشه و معجون خیار
شنبر بر موجب تربد سفید مجوف پوست تراشیده بروغن بادام چرب کرده بیست درم
بنفشه خشک ده درم تمر هندی و رب سوس از هر یک سه درم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک
دو درم محموده مشوی پنج درم عسل خیار شنبر پنجاه درم روغن بادام پانزده درم کوفته و بیخته بعسل
شصت مثقال آمیخته نمایند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال اختیار نمایند غذا ماش مقشر و اسفناج
و نخود نیم شکسته با روغن بادام و اندکی شکر و بابچه فایده دارد و حمام در آیند و غذا اندکی گرم بحرارت
بزودی میل نمایند **نوع پنجم** در قولنج التوائی و فتقی اما قولنج التوائی آنست که روده که
در افزوده و فاق است از موضع خود رفته و سبب آن حرکتها و دهشت که در روده باشد
علامت حدوث او آنست که چیزهای گران بر داشته باشد یا از جای جسته یا کشتی کوفته یا
بجهت ضربه و سقط و غیره واقع شده و بر اقتران قولنج شده و بیشتر این کس را قولنج عادت
بوده علاج آنست که علیل تکیه نماید و بر فوق شکم و خاصره او بمالند تا روده هموار گردد بر
ضع طبیعی و اگر اصلاح نیابد او را بر پشت بخوابانند و چهار کس دست و پای او را بگیرند و بر دارند
تا بجنبد او دو تو شود و شکم او در قعر افتد او را بهر آن شکل از هر جانبی بجنبانند تا روده او
بموضع خود رود و شوربای چرب دهند و اگر درد باقی ماند مقدار درمی سیماب زنده شوینده و
بشوربای چرب میل نمایند و شکم و خاصره از بالا بزیر برفق بمالند تا سیماب بیرون آید و بعد
از آن شوربای چرب دهند و چند قدم بخرامانند که برفق رود اما قولنج فتقی آنست که روده

ب
تربد هفت درم محموده دو درم
رب سوس سه درم کثیره
و مصطکی از هر دو درم
فتقی

خایه فرود

خایه فرود آید و درد گاه دست برو نهند بموضع خود رود علاج او علاج فتق و روده را بموضع
برند و شیافه و حقنه فایده دارد و شکم او را برفق بروغن قسط بمالند و الا چهار کس دست و پای
او کوفته چنانکه مذکور شد بجنبانند و موضع فتق محکم به بندند و ادویه قابض که از اندو علاج
فتق خواهد آمد ان شاء الله تعالی **نوع ششم** در قولنج که حادث گردد از ضعف روده
و لون علامت او آنکه براز بیرون نیاید مگر باستعمال شیاف یا حقنه علاج ایارج فیقرا
و طبیخ بلیلج دوا رجنی و بزر بادروج بوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام و بنفشه
سنجرینا و فرفیون و بیطوس و روغن بارزین و روغن بابونه و سوسن بمالند و اندکی شراب
فایده گفته اند و غذا نخود آب و اجتناب از چیزهای ترش و قابض و آب سرد نمایند
نوع هفتم در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت
استعمال چیزهای سرد از غذا و شرب و تناول مخدرات و از ضماد مثل طلا علامت او آنست
که بنافه شکم نماید و درد قوی نبود و نفخ در شکم بود علاج اسهال با ایارج لوغاذیا و طبیخ بلیلج
و معجون بلادر و سنجرینا و تریاق کبیر و اربعه و مثیه و روغنها که بمالند و حقنه نفع کلی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه اندکی گفته
اند فایده دارد **نوع هشتم** در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفل است که خشک شده و بمثل بندق
گردد گشته یا از جهت یبوست طعام یا از کمی طعام یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از
جهت کثرت حرارت سوا یا از جهت دیدان و ورم معده که رطوبات منجذب گردد و ثفل خشک
می شود یا از جهت آنکه سده شده است در منفذی که صفرا از مراره بروده می ریزد علامت
قولنج ثفلی آنکه ثفل و الم بمرتبه اکثر بجا روده شق میکردد اما آنکه از پیش طعام شود
علامت او طعام خشک مثل ذرت و جاورس و برنج و غیر علاج جلاب او بنفشه و سپستان

باستعمال

وبادیان باده مثقال قند سه روز میل نمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر بشیر با عسل آمیخته
میل نمایند و اگر درد دایم بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خرزه از هر یک سه مثقال بجوشانند و آب
آنرا با مغز فلوس هفت مثقال حل نموده یا بقدر ده مثقال اختیار نمایند و شوربای گوشت
مرغ فربه و حقنه فایده دارد و شافه از بوره و نمک و بنفشه و اندک محموده و شکر و قرا قروت
سازند و شربت بنفشه و آب کدو تا چهار جوشانیده باشند و پیش از طعام سه روز زرده تخم
فایده و شدت دیگر از جهت قلت طعام قولنج می شود علاج تنقیه امعا از ثقل و غذا
چرب و نخود آب و کلقند و گلاب دیگر از جهت گرمی روده قولنج عارض گردد علامات او شدت
عطش و التهاب در مراق و نشستن بر زانو گاهی بیشتر نقل علاج تنقیه روده از ثقل و تبدیل مزاج
به آب خوا[illegible] و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شربت بزوری و بنفشه دو مثقال و سنا
مکی چهار مثقال و بادیان نه مثقال و انجیر [illegible] مثقال بجوشانند و آب آنرا با شیرخشت سه ده مثقال
و مغز فلوس هفت مثقال و روغن بادام در دم میل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب
شربت میل نمایند و غذا شوربای مرغ دیگر قولنج از جهت یبس امعا می شود علاج حقنه چرب
لعاب دار سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جهت تناول ادویه و اغذیه مدر شده
علاج شربت بنفشه با تخم ریحان و اسپغول و قرص کاکنج و طلای که در و انجیر و مغز فلوس حل نموده
بخشند و غذا مرغ فربه سازند دیگر قولنج بسبب گرمی هوا و تعب و ریاضت و کثرت عرق
می شود علاج راحت در جای معتدل منزل سازند و در بدن موم روغن از روغن گل و روغن
آبی و روغن [illegible] بدین نوع که آب سرد و با روغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن باقی
ماند این روغن با موم گداخته در بدن بمالند دیگر قولنج از جهت کرم معده کند و دانه می شود
علاج آنست که یکدام درمنه ترکی و نیم درم حب النیل و درم و نیم برگ کالی کوفته بخایاند

مویز کو

قولنج عرضی

مویز کوفته اختیار نمایند و آب کام برنهار فایده دارد دیگر قولنج بجهت آنکه سده شده است
و شعبه‌ای که صفرا از زهره بروده می ریزد علامات او آنکه براز سفید و نفخ در شکم و ظاهر بود
علامات یرقان علاج شربت بزوری و شرب ادویه منفتح که مذکور شد در علاج یرقان
و حقنه و انگاه فایده دارد تمام شد انواع قولنج ذاتیه اما قولنج عرضی انواع است
اول آنکه قولنج بمشارکت ورم مثانه عارض شود علامات او امتناع بول و صلابت
و تب و الم در عانه علاج ورم مثانه نمایند نوع دویم آنکه قولنج حادث گردد بمشارکت
ورم گرده علامات او ورم [illegible] و احتباس بول و اگر نشاره نماید طبیب آنکه بول رقیق
و درو رسوب و ریگ بیست حقنه نمایند و ذکر گرده شده است فرق میان ورم گرده و میان قولنج
دیگر بمشارکت ورم کبد و طحال و حجاب قولنج عارض میگردد علاج آن اقسام نمایند نوع سیم
قولنج که حادث گردد بمشارکت رحم علامات او احتباس حیض عدم حبل یعنی حامله نشود علاج
ورم رحم نمایند و سیاتی ان شاء الله تعالی نوع چهارم از قولنج عرضی ایلاوس است و معنی او رب
ارحم و این بدترین قولنج است و آنرا گیست که از و خلاص نیابند خاصه وقتی که ذبل و کندی قی نماید
و بوی بد از حشا او و از بدن او نیز نتن بد طعام باشد و این سده ایست که در روده دقاق واقع
شده و سبب او سوء مزاج گرم خشک با ماده یا ورم و پیچ که منعقد شغلی را تنگ نموده و در طبقات
امعا بسته شده آن نوع با التواء امعا بسبب حرکت عنیف و از خوردن آب سرد که وقت میل بغیره
نمایند و از جهت ادویه گرم و طعام سرد قابض که در دسمین بود که گاهی قولنج منتقل میگردد با ایلاوس
علامات او آنست که درد بالای ناف بود و از پایین چیزی البته برون نیاید و حقنه فایده بسیار
نماید و لازم اوست و حقنه فایده بسیار دارد و گاه ارزویت تهوع و قی بس وقتی که غلیظ شود الم
زبل و درد و حب التهاب و حشا و عرق بسیار بوی ناک و کرب و غشی و تنگی و تهیج و جز آن

اطراف اگر بسبب صفرا شده حمی محرقه و غلبه عطش و تلخی دهان و برانداختن صفرا و اگر از
جهت کثرت خون واقع شده تب مطبقه دموی و امتلاء عروق و شیرین دهان و اگر بسبب بلغم
ونیح شده دهان بی مزه یا شوری و اگر جهت سودا واقع گشته دهان ترش مزه و درد خفیف
و اگر از سبب ورم بارد یا از سوء مزاج گرم یا از جهة رطوبت یا از جهة التواء روده عارض گشته
قولنج ایلاوس علاج حقنه است در جمیع انواع ایلاوس بیش از خوردن دوا مسهل بدین دو
طریقه که مسهل و حقنه است باید نمود و اگر ورم حار بود فصد باسلیق نمایند بلکه صواب است
که در ابتدا این علت فصد نمایند اگر ورم بود فصد واجب است و اگر ورم نبود بسبب شدت
درد بیم است که ورم شود و از اعراض ایلاوس آنست که از جمیع بدن بوی بد آید از جهت آنکه
آنکه خلط بد در تمام بدن پراکنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط ردی منتشر گردد واجب میگردد
فصد و ضماد بر موضع الم از ورق عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک همه نرم کوفته
بروغن بنفشه بادام یا روغن گل و شبت طلا نمایند و انگور شفا سه مثقال و کاکنج و لبلاب از هر یکی
دو مثقال بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل کرده با یکمثقال روغن بادام و ده
درم قند اضافه نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از جهت ورم سرد واقع گشته این
قولنج علاج بحب سکبینج و حب صبر و حب منتن و شیاف که از مسور شده و ماء الاصول یا روغن بید
انجیر و بلایا ایارج فیقرا النفع دارد مگر در وقتی که از حرارت باشد و معجون کمونی بشربت بودینه و شربتی که
از حب تابه کرده با قند با اندک محموده و صبر و معجون راحت بدین موجب مصطکی و قرنفل و زنجبیل
و فلفل و دارفلفل و جوزبوا از هر یکی پنج مثقال محموده چهار مثقال بربت آبی یا قند یا عسل تا
سه وزن ادویه سازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و در آبزن که در وی بابونه و اکلیل الملک
و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی و بیخ سوسن و سبوس جوشانیده باشند در آیند کرب دوا

۱۰ ...

غیر ملایم شده باشد قولنج علاج شرب آب شیر گرم با روغن کنجد یا روغن بادام تا آن وقت که قی
آید فایده دارد و دوا این بیرون آید پس از آن طبع را نرم سازند **فصل**

کرم معده

کرم مقعد در دیدان یعنی کرمها که بسبب رطوبات بلغمی که متعفن شده در امعا حادث
میگردد و انواع آن سه است نوع اول کرمهای دراز که حیات می نامند و تولد او در روده
دقاق می باشد و یکی یا دو میشود علامات او ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک
و کاهلی و سرخی چشم کاهی و در محلی دیگر یا کدورت لون و هر یا انسان در خواب و زردی رنگ
روی و لب یا بی آب دهان و خشکی لبها در صباح و سرعت جوع و قلت براز و خشکی
طبع و طلیدن روده و غرغره در معده و انتفاخ بطن چنانچه در استسقا میشود و
احساس بحرکت او در محلی گرسنگی و از حرکت او حالتی شبیه بصرع و سوء خلق و مکروه
داشتن طعام و خواب پریشان علاج بیرون آوردن و کشتن او بدین طریقه که روزا
بیابان شیر بز یک پیاله یا شیر گاو میل نمایند و در روز چهارم برنگ کابلی مقشر دو مثقال و در
منه ترکی مثقالی و تمر وانه بیرون کرده دو عدد و مغز جوز سه مثقال نرم کوفته در محل خواب
میل نمایند و اگر علیل خوردن دارو مکروه دارد حقنه نمایند و آبی ضماد بر معده که از سماق
و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته طلا نمایند و اگر علیل مکروه دارد ادویه قاتل دود بر شکم نهند حنظل
بادام تلخ و قنبیل و کرم و ترمس و کرنب ببرگ طلا سازند دوا دیگر درمنه ترکی و صبر و قسط
و سیاه دانه از هر یک دو مثقال نرم کوفته با برگ شفتالو بر ناف طلا سازند ضمادی
دیگر مشک طرا شیع کاکوتی است سه مثقال درمنه ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یکی
دو مثقال ببرگ کهنه و آب برگ شفتالو بر ناف طلا نمایند و ادویه که اگر حیات و دود و دیدان
باشد از شکم بیرون آورد شیح ارمنی و برنگ کابلی و افتیمون و تربد و غاریقون و اهلیلج

مجموع یا تنها با آب عسل یا ابکامه و شربت سکنجبین یا شیر تازه و از جمله آنچه که مدارا می
کشد و بیرون آورد روغن زیت اتفاق است و اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب
نیست و ادویه سرد مثل آب کاسنی و خرفه و خوردن که فشه و شاه توت و خرنوب
با مثلث و کشنیز خشک سه روز هر روز دو مثقالی مثلث یا شربت سکنجبین و خوردن آب
برگ شفتالو و پوست درخت شاه توت و پوست درخت انار ترش را و بیخ انرا بجوشانند
و آب آنرا میل نمایند کرم معده را بکشد و بیرون آورد و سماق را در آب بمالند و آب آنرا
میل نمایند کرم معده را بکشد و هرکس که مفتوم با شراب کهنه اند کرم معده را دفع مینماید و اگر
چند روز انجیر خشک و خرما میل نمایند بعد از ان دوا اختیار نمایند افتیمون او من شیح قسط
برنگ کابلی بلیله زرد و سیاه و آمله از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یک مثقالی تربد دو
مثقال غاریقون چهار مثقال ریحان و مشک طرامشیع سه مثقال همه را نرم کوفته به وزن آن
عسل آمیخته نمایند شربتی سه مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن دوا اجر نمایند تا نیک
گرسنه گردد صفت دوا مجرب درمنه ترکی و برنگ کابلی از هر یک درمی بجوز با موینه کوفته
بر نهار میل نمایند بعد از انکه سه روز پیشتر شیر خورده باشند و در شب ثانی اگر مقدار یک مثقال ایارج
فیقرا اختیار نمایند و بعد از استفراغ چهار درم انکام نفع کلی دارد حقنه که نفع دارد مزاج
گرم را پوست درخت شاه توت و پوست درخت انار ترش یکی شبانه روز در آب کنند
و بعد از ان در تنور نهند تا پخته گردد ساخته آب برگ شفتالو بدو آمیخته نموده و وقت حقنه
بعد از ان عمل نمایند و اگر ازین آب ادویه صاف نموده میل نمایند فایده دارد صفت حقنه
که فایده دارد مرطوب مزاج را سیاه دانه ترمس با بوره از هر یک چندام افتیمون رومی هفت
درهم همه را بجوشانند در یک کاسه آب تا نصفی بماند صاف نموده ابکامه و روغن زیت یا نفط

سیاه امیخته

سیاه آمیخته نموده عمل نمایند و مشک طرامشیع سه مثقال بجوشانند و در آب آن تریاق کبیر حل
ساخته و قسط و بیخ از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند و سیاه دانه با آب برگ شفتالو
بر ناف که ازند و غذا مطبخه و قلیه با ادویه گرم و ابکامه و مربی و قجین و کردیاد و بادام تلخ و جوز
نفع دارد و نخود آب که شور بود و آب شور که گرد آب را بکشد و اجتناب از غذا اگر لرزه و بلغم شود
مثل شیر و پنیر و فطیر و غذا اچرب غلیظ نمایند و بیشتر از غذا ابکامه و قجین فایده دارد نوع دویم
دیدان عراض یعنی کرمها که حب القرع میگویند در روده غلاظ می باشد علامات او بسیاری
میل طعام و بیرون آمدن او از سفل مثل دانه کدو و از علامات او آنست که در حمام گرم در آید
و صبر نماید که بدن او گرم گردد و تشنگی بر و غالب گردد بعد از ان پاره از پیچ بر شکم علیل که ازند
و بالند اگر ظاهر گردد بالای ناف او بلندی و حرکتی کرم در آنست و اگر در زیر ناف معلوم شود
حرکت و بلندی که در آنست علاج اخراج و قتل او بدارو ها که مذکور شده و ادویه که بجهت حب
القرع اختیار نمایند باید که قوی تر باشد برنجوجب برنگ کابلی سه مثقال درمنه ترکی مثقالی حب النیل
درم قنبیل نیم درم افیتمون درم همه را کوفته سه روز پیشتر شیر میل نمایند و در حقنه که ادویه شیر خورد
و غذا او رطب کو زده و ابکامه بر نهار نفع دارد نوع سیم در کرم خورد شبیه به دود که در سرکه و جای
می بهم رسد در روده مستقیم میشود و علامت او حکه و دغدغه در مقعد و بیرون آمدن با سفل علاج
حقنه و شاف و فتیله که روده را پاک سازد و این کرم صبیان را بسیار واقع میشود و اگر مردم
کلان را بوده و دیر نیک میشود و سر او آن است که بزودی علاج نمایند که اگر دیر ماند شود علاج او
مشکل است روغن زیت یا روغن دانه زردالو یا روغن دانه شفتالو یا آب سنداب
صبر آب افتیمون یا آب برگ شفتالو به پنبه آلوده ساخته در مقعد مالند و از جمله آنچه نفع دارد
فتیله بزهره گاو یا نفط سیاه یا قطران الوده بردارند و آب بودینه و آب برگ شفتالو و طبیخ

کوکرداب
مول

وقتی
ملل

اختیار نمود
بجا نیاید اگر مقدار
بخورد و بعد از
میل نمایند سه

شحم حنظل در مقعد مالند و ازجمله انجره نفع دارد فتیله بنفشه گاو یا حقنه نمایند و اگر سیاه دانه
و بابونه و ترمس بجوشانند و اتکاه و نفط مخلوط نموده حقنه نمایند و شافه از قطران و شحم حنظل
و سیاه دانه نرم کوفته با مویز کرده فتیله آلوده ساخته بردارند و از جهت جلیان در مقعد ترکیب
و سیاه دانه بنگ کوفته بردارند و از غذاء رطب و غلیظ اجتناب نمایند ~~فصل~~

مقاله دوم در امراضی که عارض میشود در مقعد و اسباب و علامات و علاجات آن و مشتمل است
بر چند فصل **فصل اول** در بواسیر و منقسم میشود به دو نوع **نوع اول** در ثغرات و جوششی
زواید بعضی که بر سر کنار مقعد بود و عارض میگردد و این ثغرات و زواید بعضی آدمیان را در
بینی و بعضی را در رحم و این جوشش هفت شکل میشود اول آنست که در سر توت نخی بود
و چیزی ترشح نکند و اذیت نرساند دوم آنکه شاخها و بیخ دارد و نام میکنند ازانکه نخلی سیم میباشد
مدور سپاه و دانه انگور و می ماند از آن عنبی و چهارم مدور مشابه انجیر این قسم را تینی
خوانند پنجم صنوبری محکم مشابه عدس و نخود و نام میکنند ازانه ثؤلول ششم میباشد و از و طلب مشابه
دانه خرما و این را تمری گویند هفتم مشابه توت و می ماند این شکل را توتی و هریک ازین اقسام
میباشند با تغیب یعنی سوراخ دارد و از و زرداب و خون میرود و درد اندک یا آنکه درد ندارد
یا آنکه بی سوراخ بود که از و چیزی ترشح نماید و این زواید که بر مقعدات سر او میل بالا دارد
یا آنکه سر او و بلند یا او میل بزیر یا مراجل اندرون مقعد یا بیرون مقعد دارد و بدترین
جمیع اقسام بواسیر نخلی است پس ازان تینی بعد ازان آنچه بلند بود و سر او میل بزیر یا سبق
باشد و گاهی حبس بول شود و موجب درد شدید گردد و بسبب او خون سودائی که از ادویه
و اشربه و غذاء گرم متولد شود و موجب صفرا گشته خون را گرم سازد یا از غذاء غلیظ مثل گوشت
گاو و گوسفند و آهو و بادنجان و عدس و کرنب و بزه خون متولد گردد و از اسباب این

مرض آنست که بر سر چاه متوضا خصوصا جایی که بر و صاحب این علت نشسته باشد و استعمال
تبرید قرابستانی و جلد زمستانی موجب سوزش مقعد است و این مرض در بلاد گرم تر و
در جهین مرض در بلاد گرم تر بود در هوای متعفن و از بسیار خوردن شیر و ترد ماهی شوربا و فواکه
می شود و علامت آنکه از خون صفرائی شود آنست که با سوزش و درد شدید مالیخ بود و علامت
آنکه از خون صفرائی غلیظ است خلیدن و ثقل بیشتر بود و لذع اندکی علاج آنست که منع نمایند
از غذاهای غلیظ و شور و اگر خون غلبه بود فصد باسلیق نمایند بعد ازان مطبوخ هلیله اختیار
نمایند و بعد از اسهال هلیله پرورده و اطریفل مقلی بر منجب هلیله کابلی و آمله و هلیله سیاه ارزنه نکرم
و درم مقل ازرق سی درم همه را بسرشند و آن حب سازند شربتی سه مثقال اختیار نمایند و اگر
درد بود این مرهم فایده دارد موم و چربی بط و روغن زرد گاو و سفیده اوزنجه را مرهم ساخته
بر سر ثؤلول نهند مرهم دیگر که درد و ورم را تسکین دهد کندنا را بروغن گاو یا روغن جوز پخته
نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد نهند دوای دیگر مقل را بروغن تخم کتان حل کنند تا پخته در هاون
نرم نموده مرهم سازند و یا از بروغن گاو پخته بر مقعد گذارند درد را تسکین دهد بخور کنند تا و بوی
بیخ گوسیاه دانه و سپند و کندر و رانتیج و مقل اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته و قرص سازند و یکی
از آن بسوزانند و بر دود آن بنشینند و اگر خواهند که کشاده گردد و از و ماده بیرون آید تا درد
تسکین یابد در آب گرم دارند عطبی و روغن دانه زرد آلو و شفتالو بجا آرند یا روغن کو ... ملازم
ملازم گشته و فصد صافن و مابض نمایند و بسیار است که بسبب این فصد خون روان میگردد و اگر
خون روان نشود و اندکی بشیم یا آب پیاز آلوده بردارند یا زهره گاو و یا آب کچوم بردارند
بواسیر بکشاید و مجربات صحت شافه بیخ حنظل درم مغز بادام چهار درم نرم کوفته شافه سازند
و در یک ساعت بیخ شافه بردارند بکشاید و بدان مطبوخ افتیمون پاک سازند و آب کندنا دو ...

با دو درم روغن جوز فایده دارد و اگر خون که از بواسیر می‌رود سیاه و غلیظ است
سزاوار آنست که نبندند مگر وقتی که افراط شود و رقیق گردد و رنگ علیل زرد و ضعف
در سا قها شود واجب است درین وقت حبس آن و برفتن این خون امراض سودائی
مثل مالیخولیا و خفقان و درد سر و درد گرده و درد ورک و استسقا و موت فجاه و ذات
الجنب و ذات الریه و بهق سیاه و غیره دفع می‌شود باذن الله تعالی و قرص که با و حب
مقل جمیکل برین موجب هیلو کابلی سه درم بروغن گاو بریان کنند و کهربا ده درم مقل بوزن
همه حب به آب گندنا شربتی دو درم و معجون خبث الحدید و شاف گلی گلی صفت آن کندر و گلنار
و مازو و سرمه و شب و اقاقیا و صمغ عربی اجزا برابر شاف نموده برداشته در آبی که در و مازو
و پوست انار و مورد و تخم گل و اقاقیا و غیره جوشانیده باشند در آیند و بر مقعد ریزند و اگر
خواهد که بواسیر خشک گردد ضعیف شود روغن زیت کهنه بمالند و کندر و مر و خون سیاوشان
نرم کوفته بر وی پاشند و غذا نخود آب جو با گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و قلیه کنند با
روغن گاو و روغن جوز و برگ جوز و برگ مورد با دگیان و پوست بیخ کبر و تخم حنظل و
مقل و پوست انار و امثال اینها دو کرد نمایند و خود را بر دود آن دارند بدان طریقه که ظرفی را
که آنرا سوراخ نمایند و در زیر آن دود کرده بر بالای آن نشینند تا دود بالا رود و از اجزا
درد را تسکین دهد ضمادیست اکلیل الملک و حلبه و افیون و زعفران و تخم کتان و زرده
تخم مرغ و چربی مرغ و مقل و میعه و مغز ساق گاو و کوهان شتر همه را نرم کرده مرهم نمایند و علاج
تام بعضی گفته اند قطع است تا ضرورت نشود نشاید که در بریدن خطر عظیم دارد و دوای حاد و محلل
دیگر بر تجربه و علق و فیون و زرنیخ و سرخ و غیره از اینها گذارند تا ساقط نمایند و اگر بواسیر غائر بود
مقعد را ابر کرد اندنجمه تا ظاهر گردد بعد از آن علاج نمایند به کندر و مر و خون سیاوشان

کہ با

بروغن
و کہربا و زعفران و سفیده ارزیر و افیون برابر بگیرند کوفته با زرده تخم مرغ شاف ساخته
کلی جرب نموده بردارند **نوع دویم** ریح بواسیر و این بادی غلیظ است که حادث
میکرده المی مثل درد قولنج گاهی تا ناف می‌آید و نواحی گرده با قواقر و گاهی تا پشت و سر و دندانه
پهلو و نواحی جگر موجب زحیر میشود و نازل میکرده تا خصیه و قضیب **علامت** او آنست
که از خلط سودائی که بگرده مریزد و سبب حرارت که در گرده است بخار غلیظ در نواحی گرده
حاصل میکرده و علاج تنقیه سودا بطبیخ افتیمون و حب افتیمون و خوردن گوارشها که کاسر ریح بود
و اجتناب از غذای دیگر و صفت حبی که باد بواسیر را فایده دارد زرنباد و درونج عقرب و هلیله
سیاه و بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم گندنا و مقل از هر یک برابر نشادر
اندکی همه را نرم کوفته به آب گندنا و آب گندنا حب سازند شربتی دو درم سفوفی که باد
بواسیر را دفع نماید پوست بیخ کبر جزو سعد پارسی نصف جز نرم کوفته شربتی دو درم بود صفت
حقنه آب شبت شعت درم آب گندنا سی درم عسل و روغن کنجد و روغن حبه الخضرا از
هر یک پنجدرم فانیذ بیست درم همه را ملتحه بعد از ان عمل نمایند **فصل**
دویم در نواصیر و این جراحتیست که حادث میشود در مقعد در نواحی روده علامات آنکه
سیلان چرک وهده و زرد آب دارد و این دو نوع است **نوع اول** که گذاره بود علامت او
آنکه غیر کفته اند یا وجود بود و باد حادثه گوشت را فانی سازد و گوشت تازه بروید تا دست
کاری نمایند درین هر دو علاج فطرت اولی آنست که مدت عمر تحمل نمایند اوقات از **نوع**
دویم که غیر گذاره بود علامات او پرون نیاید ریم و باد و میل در نیاید علاج آنست
که شوارمه و از شاف شرب قطره و حکاته صفت شاف غرب حمر و کندر و انزروت
و خون سیاوشان و سرمه و شب یمانی و گلنار را از هر یکی برابر اندکی زنگار سازند قطره بروز

د گاهی هم

حب جهت باد

سفوف جهت دفع بواسیر

نواصیر

آنست باد و بجه یعنی که از راه و بیرون آید و انگشت بنهد و در آید

ورام مقعد

بگدازند تا خشک شود و غذا از نیک خورند و از غذا غلیظ اجتناب نمایند **فصل سیم**
در اورام مقعد و این چند نوع است نوع اول در ورم گرم که در مقعد بود علامت او درد
و التهاب و تعذر بول علاج فصد باسلیق و غیر تنها و سرد کردن و تخم ریحان و اسپغول بود و قی
نفع دارد و مرهم اسفیداج و سفیده تخم مرغ با روغن گل بر او نهند با اکلیل الملک و خطمی سفید و
عدس مقشر و برگ عنب الثعلب و بنفشه از هر یک برابر بگیرند و روغن گل و بنفشه و زرده تخم مرغ
و آب کاسنی و آب حی العالم طلا سازند و اگر ورم سخت بود عدس و گل سرخ بر آب عنب الثعلب
و روغن گل طلا نمایند و ثانی عصیده و آلکوفته اندر به آب بجوشانند و با زرده تخم مرغ و روغن گل طلا سازند
صفت طلا که بیرون آمدن مقعد و درد آنرا تسکین دهد مهک جعفر را نرم کوفته با روغن گاو بخته
بر آرد حلبه آمیخته ضماد نهند بعد از آنکه حرارت تسکین یابد **نوع دویم** در ورم محلل بلغمی
علامت او سستی و رنگ او بر رنگ تن علاج فصد و قی و مرهم محلل و هر گاه ورم بود و چرک
جمع شده باشد بشکافند و اگر ورم صلب در مقعد عارض گردد علاج تحلیل با پیه جربی بط و مرغ و
زرده تخم مرغ و روغن گل و زفت و اگر ورم دیر مانده شده مقل اضافه نمایند و در تخته
محلل درآیند و مرهم داخلیون با روغن یا مرهم باسلیقون با زرده تخم مرغ فایده دارد

شقاق مقعد

فصل چهارم در شقاق مقعد و این خشکی است در سوراخ مقعد میشود و مثل شقاق که در دست
و پا از جهت یبوست عارض میگردد و این چند انواع است نوع اول شقاق که از ورم گرم
در مقعد شود علامت او درد و سوزش علاج فصد باسلیق با صافن و مابض و حجامت
بر قطن و مرهم اسفیداج تخم مرغ و روغن گل و مرهم کافوری صفت آن موم سفید دو درم و نیم
[illegible] و روغن گل ده درم سفیده ارزیر ده درم مرداسنگ و نشاسته از هر یک دو درم افیون دو درم
کافور نیم درم همه را نرم نموده روغن را گرم ساخته موم را در او گداخته بعد آن آن ادویه آمیخته

نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد صفت آن موم و روغن
کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو و کوهان شتر و مقل برابر بگیرند مقل را بلعاب تخم کتان حل
سازند و باقی گداخته مخلوط سازند و مغز ساق گاو با آرد جو مرهم سازند و روغن خیری
و سوسن و شفتالو و روغن دانه زرد آلو خصوصا وقتی که در او مقل گداخته باشند و اگر
علت سرد بود ورق کرنب را کوفته با چربی گاو و مقل و کوهان گاو [illegible] نمایند نفع دارد
و اگر در طبیعت یبوست بود بشربت بنفشه و مغز فلوس تلیین نمایند صفت معجون مقل
که طبع را نرم سازد و بواسیر را فایده دارد مقل ده مثقال کتیرا پنج مثقال مویز دانه بیرون
کرده بیست مثقال شربتی سه مثقال و غذا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ **نوع دویم** در شقاق
که حادث گردد از مرور صفرا یا از خون سوخته علامت او سوزش و گرمی مقعد علاج استفراغ
صفرا بمطبوخ هلیله و مطبوخ خیارشنبر صفت آن ترنجبین بیست مثقال عناب و آلوی بخارا
از هر یک بیست عدد بنفشه دو مثقال بجوشانند و با نوزده مثقال از مغز فلوس حل بود و اختیار
نمایند شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسپغول و قند و شیره خرفه و غذا نخود آب و مرهم
سفره که گداخته باشد غلبه حرارت و شربت بنفشه و نیلوفر گلقند و گلاب و مرهم [illegible] و دیگر
علامت [illegible] دم
شقاق از جهت بواسیر و امتلاء عروق مقعد که از خون بود و از کثرت شکم زدن میشود
و مرهم کافوری و مقل و روغن شفتالو مالند **فصل پنجم** در حکه مقعد و این چند نوع
حکه مقعد
است نوع اول از جهت کرم و کدو دانه شود و مذکور شده علاجات و علامات آن دیگر آنکه
حکه و تنی که مقعد بواسیر بود عارض میگردد علامت او سوزش علاج فصد باسلیق یا صافن
بر مابض و رگهای [illegible] و اسهال بمطبوخ افیتمون و مالیدن روغن دانه زرد آلو که در او مقل حل کرده
باشند و فتیله از شب یمانی و زنجفر با پیه بط ساخته بردارند **نوع دویم** حکه که از جهت اخلاط

بو رقیه شود علاج تنقیه بدن از خلط و مالیدن مقعد بروغن گل و هر که نفع دارد که بی
الرمان یا روغن شفتالو یا جرم شراب آمیخته بموم و روغن گل یا روغن دانه زرد آلو اگر
نمایند **فصل ششم** در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است نوع اول که

بیرون آمدن مقعد

حادث گردد بسبب ورم و مذکور شده علامات آن علاج آنست که در اندرون اگر بر دو علیل را
در آب گرم و آبی که در وی جلنار و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم گل جوشانیده باشند آبتن
نمایند و ثقل آن را کوفته تا مثل مرهم گشته ضماد نمایند بر مقعد و این ذرور به باشند اسفیداج رصاص
و گلنار و مازو و سرمه و شب و اقاقیا از هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار در مقعد پاشند اول
بروغن گل چرب سازند و محکم ببندند و در شراب که در وی عدس و گل و عنب الثعلب و سماق جوشانیده
باشند فایده دارد و اگر مزاج سرد بود دارچینی و شاه بلوط و مرزنجوش و مازو و فوبره در آب
کهنه تر سازند یک شب صاف نموده در آن نشینند و در سر سفره روغن دانه زرد آلو و شفتالو بمالند
و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده به اندرون نرود تنقیه و گل اخرو و بابونه جوشانیده و آب
آن را بر مقعد ریزند و موم روغن از روغن بابونه و شبت سازند و قابقات بر باشند
نوع دویم استرخا مقعد که بابونه و شبت بی ورم بود علامات او آنکه هرگاه دست برد نهند
اندرون رود علاج آنست که سر مقعد بروغن گل بمالند بعد از آن سفیده و گلنار و مازو و شب
و سرمه و پوست انار و صدف سوخته و لحیة التیس و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم

ولحیة التیس
تکه

ببندند و در آبی که در وی قابقات جوشانیده باشند درآیند و بروغن قسط و بابونه که در وی فرفیون
و جند بیدستر حل کرده عمل نمایند و اگر مقعد بیرون آمده و جراحت بود فرو را با رو گل سرخ و
سماق از هر یک دو مثقال شفتالو نرم کوفته بر و پاشند و شراب بشویند و بجای او برهم
و بنهند و روغن شفتالو دایم بمالند در مقعد **فصل هفتم** در استرخاء شرج که حلقه

استرخا شرج

وباد دلیر

نوع اول ...

و باد دلیر اراده بیرون آید و این دو نوع است سبب اول آنکه بعضی مقعد رسیده علامات
در آنکه بعقب ضربه یا سقطه ... باسور ریخته واقع شود و تا علاج گفته اند نوع دویم
استرخا که حادث گردد از جهت سردی عضل مقعد علامات او آنست که اندک اندک
عارض گردد و رطوبت و سردی مزاج بود علاج ضماد نمایند روغنهای گرم بمالند و در آبی که
در وی سنبل و قسط و مرو و جوز سرو جوشانیده باشند درآیند و بشویند **باب**
نوزدهم در امراض گرده و مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در سوء مزاج گرده و این چند

امراض گرده

نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم بی ماده در گرده سبب او ریاضت مفرط و ادویه
و اشربه گرم علامات او سرخی بول یا زردی آن و بوی ناک و سرعت بر خاستن بول و قادر
نباشد بر ضبط بول و گرمی در موضع گرده و بطلان بول روغن از جهت گدازش پیه گرده
و تب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد علامات ذیابیطس علاج آنست که لعابات
و دوغ ترش و شربت صندل و نیلوفر و شیره خرفه و اجتناب از چیزهای گرم مثل تخم خیار
و آب سرد و کافور را در سردی گرده تاثیری عظیم است و ضمادی از اسپغول و آرد جو و آب
کشنیز و اندکی سرکه و روغن گل و صندل به آب خیار و آب بقلة الحمقا و عنب الثعلب و روغن
گل و غذا آش غوره و اسفاناخ و عدس **نوع دویم** در سوء مزاج سرد در گرده سبب خوردن
آب سرد بسیار و اشربه و ادویه سرد و میل نمودن علامات او بیاض بول و سفیدی رنگ روی
و سردی در ظهر و مزاج علاج کلقند عسلی و گلاب و اشربه گرم و فندق و پسته و حبة

[illegible]

الخضرا و بادام بشکر و معجون کمونی و روغنهای گرم مثل روغن قسط و جوز که در وی فرفیون
حل کرده باشند و اگر طبیعت قبض بود شربت ترنجبین و دوا المسک و مفرح فایده
دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان و مطجنه و گوشت کبوتر و عصافیر با ادویه گرم

نوع سیم در سوء مزاج گرم که از غلبهٔ صفرا و خون شود علامات غلبهٔ خون ثقل و گرانی
در نواحی پشت و درد کردن علاج فصد باسلیق و اگر ماده صفرا بود علامات او سوزش
و زردی قاروره و تشنگی علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه و آب انار و شیر
خشت و مغز فلوس دیگر سوء مزاج کرده از جهت بلغم میشود و علامات او ثقل و سردی
در پشت علاج قی و حب قوقایا و حقنه که در قولنج بلغمی مذکور شده و مالیدن روغن قسط
وغیره و غذا نخود آب که از گوشت کبوتر عصافیر و کبوتر و غیره با ادویه گرم با ...

فصل دویم در لاغری کرده سبب لاغری کرده بسیاری جماع بود و خوردن
چیزهای ادرار و اگر بول بسیار آید علامات او آنست که گرگاه و پشت سرد باشد و هر گاه
پیه کرده کم شود و چشم ضعیف گردد در درد و بول نگاه داشت علاج آنست که مغز فندق
و پسته و بادام و خشخاش به قند کوفته میل نمایند و نان به پیه بخته و بادیان و زنجبیل و
کشنیز و خولنجان نرم کوفته با پیه گوسفند و پیه بط و پیه مرغ سود دارد و حقنه از گوشت
کبوتر بچه و روغن دنبه و پیه کرده سازند و غذا آبریسه بط و پیه گنجشک با چوزه و تخم مرغ
نیم بخت و اگر تخم خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه و غذا ها که گرده را فربه سازد باید
که مایل بخشکی باشد

فصل سیم در ضعف کرده و علامات و علاج آن سبب
ضعیفی کرده بسیاری جماع و پیاده رفتن و اسب راندن فزون از عادت و برخاستن
و نشستن بسیار و رنجها و مرض ها علامات او آنکه بول غسالی بود مثل آبی که در او
گوشت تازه شسته باشند و گاه رطوبتی غلیظ داشته باشد و اگر زمانی نگاه دارند
رسوب کند و بر سر بول مثل کف دریا بر آید علاج رگ باسلیق دواروی ...
و بزوری ... که این هر دو علت بجاری بول می آرد و سبب ... میکرد دو

لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل و رب آبی و لعوق ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار فایده
دارد و ضمادی که بر کرده و پشت نهند گل سرخ و صندل سفید و خرنوب و برگ مورد و از هر یکی سه درم پوست
انار و نشاسته و بلوط و آرد جو و شبت از هر یکی چهار درم نرم کوفته به آب مورد و ... آب
سیب آمیخته نمایند و بر خرقه طلا کنند بر کرده و پشت مالند و اگر جو و سرد و نار و پوست و آب سیب
و گل سرخ و خرنوب بجوشانند و در آب آن نشینند و قی کردن در جمیع امراض کرده نفع دارد
و فلونیا رومی و فارسی و شیر شتر نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو و زرده تخم مرغ و گوشت گوسفند
جوان و نخود آب و بریان و از میوه آبی و زعرور و خرما و محمد بن زکریا گفته که اگر اطراف ... را
برابر زند و در آب آن اندکی نمک برافکنند و نه روز بخورانند همه بیماریها کرده را بگیرد

فصل چهارم در باد غلیظ که در نواحی کرده بود و از آن باد دردی در پشت
و در کرده پیدا شود و حاصل گردد و علامات وی آنست که درد در حوالی کرگاه میگردد علاج حقنه
... شربت بزوری و تخم بادیان و سداب و گل سرخ و انیسون و پوست بیخ بادیان و کرفس
بجوشانند و ... شربت بخورد میل نمایند و روغن قسط بمالند و از سنبل و قسط و مرد و جوز
... طلا بسازند

فصل پنجم در درد کرده از بادی باشد و دیگر سبب
ضعف کرده علاج تقویت کرده نمایند دیگر سبب قروح کرده و بجهت حصاة درد میشود
علاج هر یک ... دوا ... در ... ریزند

فصل ششم در اورام کرده و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن مقدمه در
ورم کرده که بجهت ضربه یا سقطه یا چیزی گران مثل حمال یا سبب حبس بول یا خون
یا صفرا یا سودا یا بلغم ورم صلب ظاهر گردد و بجهت علاج با صواب و این ورم در کرده
یا مایل بغشاء و گوشت اوست یا در منفذی که میان کرده و جگر است یا در مجاری

لاغری کرده

ضعف کرده

باد غلیظ

درد کرد

اورام کر

بول ورم شود وگاهی دفع میکند طبیعت ماده که ریخته است یکروزه به فضای شکم دفع میکند
ماده و پسله را با امعا **نوع اول** گرمی باشد ورم دموی در گرده علامت او درد و گرانی و
و حرارت و تب مطبقه و بول رقیق بیرون آمدن او دشوار و عظم نبض علاج فصد باسلیق
یا صافن و اگر ورم دیر مانده شده رگ مابض و شربت بنفشه و این شربت عناب نگاه عدد و خشخاش
سفید سی مثقال کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم بجوشانند و یا دویست مثقال قند بقوام آورند
شربتی ده درم و اگر شیره خرفه یا شیره تخم خیارین میل نمایند شاید و وقت سحر تخم خیار و خرفه و مغز تخم خربزه
و تخم کاهو و خشخاش اجزا برابر هم نرم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز ده مثقال خشک
سفوف نمایند بعد از آن شربت بنفشه با آب سرد میل نماید و غذا آش سماق یا عدس و اگر قبض
بود حقنه نمایند و ضماد از صندل و مامیثا و آرد جو در اول کنند و در آخر اکلیل الملک و خرفه
و تخم حلبه و تخم کتان اضافه نموده طلا کنند سازند صفت ضماد منضج آرد گندم آمیخته و آرد حلبه و
برگ کرنب و بیخ سوس کبود و خرده و شبت و بابونه نرم کوفته بروغن کنجد و عسل سرشته طلا نمایند
و جهت نضج این شربت بسازند تخم کتان نیم کوفته ده و دو مثقال نشاسته مثقال به آب عسل
میل نمایند و اگر الم باقی ماند جهت الم شکافته شود و ریم کبوتر و غبار آسیا با آب ساز آمیخته
کدو اندبس وقتی که رگ روان گردد و در بول ماده بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم خیارین
یا شیره خرفه و قرص کاکنج تر و گل ارمنی دهند **نوع دوم** در ورم صفراوی در گرده علامت او تب
تیز و شدت عطش و زردی بول و در آخر غلیظ در وسط مثل سبوس علاج فصد باسلیق و مطبوخ
هلیله بر نوعی که تعلیل ازو پنج مثقال تمر هندی یازده مثقال عناب و سپستان و آلوی بخارا
از هر یک بیست عدد بنفشه دو مثقال تخم کشوث و تخم کاهو نیم کوفته و انگور منقا از هر یک سه
مثقال با ده مثقال مغز فلوس و یازده مثقال شیرخشت و روغن بادام درمی در ده روز

دو نوبت اختیار نمایند بعد از شربت سکنجبین با شربت بنفشه و شربت عناب و آب کدو
جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انار و شیره تخم خیارین دو درم الجمله لبنی که از علاج
گرفته باشند و بضمادها مذکور نرم سازند **نوع سیم** در ورم سرد که از بلغم بود در گرده
علامت او ثقل محسوس در گرده و کمرگاه و هیچ وجع و چشم و بول و پر از سفید و راست
نتواند ایستاد و مثل مشابه ملمس سرد و نبض بطی علاج قی و گلقند عسلی و شربت انجیر و مغز
فلوس و عسل و در ابزن کردن و بابونه و اکلیل الملک و شیح و ارمنی و شبت جوشانیده باشند
در آن بند و حقنه نمایند و اگر بول غلیظ بود چند شب در محل خواب یکدرم ایارج فیقرا اختیار
نمایند بعد از آن چهار رطل آب گرم و اگر کفایت نکند این حب سازند جوانی و زیره از
هر یک نیم درم مصطکی درم صبر دو درم با آب بادرنجبویه یا گلاب حب نمایند بقدر از زبوب
و از ماده و درم باک سازد و ضماد از بابونه و حب الغار و مرزنجوش به آب گرم نمایند و غذا
نخود آب از گوشت طیور بریان کرده که در او پودینه و کرفس و زیره باشد **نوع چهارم**
ثقل شدید و کبودی بول و رقت آن بی ... و بسیار است که عارض میگردد با ستسقا
علامت او ثقل و بسیار است که پشت خم می ماند و صاحب او قادر نیست که راست
ایستد علاج مطبوخ افتیمون و شربت بنفشه و خیار شنبر و حقنه فایده دارد و اگر مانعی
نباشد فصد باسلیق نمایند و اگر قوت ضعیف بود آب بیر سکنجبین افتیمون و اطریفل کبیر
و ضماد و سرشت از تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت [illegible] نمایند و کشک جو با شربت
خشخاش و شربت بنفشه دهند و روغن بیه مرغ و روغن مغز قلم گاو با مقل حل کرده
در آب گرم و غذا شیره سبوس با روغن بادام و اگر حرارت بسیار نبود پیکه و عسل و غذا
نخود آب و قرص کاکنج با سفوف و بزور که مذکور شده و قلیه اسفاناخ فایده دارد

بجهة [illegible] بول

در ورم صلب سوداوی
بسبب خطای که [illegible]
علامت او [illegible]

قروح گرده

فصل هفتم در قروح گرده سبب او تفرق اتصال مثل مرور خلط
تیز سوخته یا بجهة عضو که جراحت شده یا آنکه سنگ گرده و خون روان گشته علامت آن
درد ثابت در گرده و خون و چرک با بول و فرق میان آنکه چرک از گرده است یا از اعضاء
عالیه آنست که اگر از اعضا بعید بود مختلط به بول و اگر از گرده بود متمیز و بیار رسوب در ته
اوره و درد و در ناحیت گرده تا زانوها و گاهی درد تا کتفهای و غالب بود تشنگی و فرق
و فرق میان آنکه جراحت در گوشت گرده است یا در پرده آن اگر در غشا بود درد
قوی و سوزش و اگر جراحت در گوشت گرده بود درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان
قروح گرده و مثانه آنست که در قروح گرده بیلس البول بغیر عسرت و قشور او سرخ بود و در
قروح مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است علاج فصد باسلیق از جانب الم و اگر در
هر دو جانب الم بود فصد از هر دو دست نمایند و تنقیه فرجه به تن مطبوخ نمایند پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان بجوشانند و بعسل میل نمایند و این که فی
فایده دارد تخم کرفس و بادیان و انیسون و زوفا از هر یک دو درم کندر چهار درم شربتی
ده درم یا بیست درم آب عسل کوفته با عسل یا سکنجبین با اندک تخم کرفس نفع دارد و اگر حرکت سنگ
کرده بیش از انعقاد ابرین که از فار ... و بابونه و سیاوشان و خبازی باشد در آن نشیند
و اگر درد قوی بود در سفوف جهت تحذیر ... و لعاب افیون ... نمایند و در آن
پوست خشخاش اضافه نمایند و در احلیل شاف ابیض که در آن سم مذکور رشته بشیر عورت
سوده چکانند و دایم روغن گل بمالند و اگر احتیاج شود ... و حقنه و شاف
فایده دارد و لبن اتن و شیر اسب قرصه را ... و مسکن درد گفته اند با دوا
موافق اگر میل نمایند اولی و انسب بود و بیادویه مرهم قروح را به بعضی مقویات

دواکر بیت کبکه و ببیه
حصانو و اکر تب ججه
... خیارین ...
جمل صه

و لبن ...

و خون سیاوشان و ...
و رب سوس و ...
انزروت ...

جرب گرده

مثل کثیرا و صمغ عربی و نشاسته جدا و او ما مثل شیره خیارین و اقراص که فرجه را لینت نماید
مثل قرص کاکنج بر موجب گل ارمنی و صمغ عربی و کندر دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک
درم کاکنج هفت درم همه را بکوبند و بلعاب ... اسبغول سازند هر یک دو درم شربتی یک قرص
بود با شربت بنفشه **فصل ششم** در جرب گرده و شود آن اسباب وی
آنست که چیزها که خون را گرم نماید یا مولد صفرا و بلغم شود و میل نموده باشند علامت آنکه خارش
در گرده است درد و سوزش و اگر در مجاری بول بود در محل آمدن درد و سوزش و بعد از
آمدن تسکین درد و اگر تعجیل نمایند در علاج آن زود به شود و اگر اهمال نمایند بد شود اگر
علاج پذیرد و علامت جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم و اگر جرب در مجاری بول قضیب
بود حکه در اصل قضیب و خایه و کشش ران علاج فصد باسلیق یا حجامت بر موضع گرده و حقنه
وقتی در هر سه روز نمایند و بعد از قی شربت گلاب سازند و در احلیل شاف بروغن بادام چکانند
و گوآب ... و آش سماق و غوره و ... با گل ارمنی و در آب ... شیر و گوگرد آب

ذیابیطس

در آنند و اندک میل نمایند و آب آهن و داغ فایده دارد **فصل نهم** در ذیابیطس علامت
این مرض آنست که آب را خارج پاشامند در زمان اندک برون آید و ثبت این مرض
بمشروب ثبت زلق الامعا ... بمعده که هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود
دفع نماید و این دو نوع است نوع اول که از سو مزاج گرم گرده که میکشد آب از جگر و جگر
از ما ساریقا و ما ساریقا از معده آب میخواهد و تشنگی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن
آب را کما اندامها از یکدیگر میکشند بلغت یونانی ذیابیطس گویند و این کشیدن آب
هکذا یعنی دولاب بدین علت که آتش تب و گداز ... تولد کند علامت ادرار بول دایم سوزش
شبیه ... علاج فصد باسلیق اگر ماده گرم بود و کشک جو و شربت لیمو و آب انار و غوره

تشنگی

وقرص طباشیر وقرص کافور و شیره تخم خیارین با اسبغول و شربت ابی و شیره خرفه و آرد جو
ذیابیطس بر موجب طباشیر رب السوس تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال تخم حماض
کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه مثقال کافور نیم درم نرم
کوفته به آب انار ترش یا آب خرفه بسازند هر یک مقدار مثقالی و یکی را بشربت بنفشه
یا خرفه اختیار نمایند وضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو بشربت سیب و آبی بر
کرده گذارند و خرقه بگلاب سرد آمیخته با اقاقیا بر کرده نهند و سفوف ذیابیطس این است صمغ
عربی گل ارمنی گلنار از هر یکی دو مثقال سماق پنج مثقال نشاسته و کثیره و تخم کاهو و خرفه و صندل
سفید از هر یکی مثقالی شربتی دو درم بر آب انار ترش یا گلاب یا شربت لیمو و غذا آش سماق یا از
آب غوره یا انار و جز آنها سرد با بعضی بسازند **نوع دوم** ذیابیطس که بسبب برودت که حصول
شده بر یرقان یا بر کرده از جهت خوردن آب سرد وغیره علامت او عدم حرارت و تشنگی علاج
تنقیه بدن بحقنه لینه و قی و دلکفته بعسل و گلاب و آب نیم گرم و روغنها گرم در کرده و نشستن تا کمر
و در آب چشمه گوگرد و آب در آمدن و بمعجونهای گرم مثل مثرودیطوس و ماسک البول صفت آن
کندر شاه بلوط سعد جاو ریحان قرفه از هر یک برابر بکوبند و بعسل آمیخته نموده شربتی دو مثقال
غذا گوشت عصافیر و مطجنه و قلیه خشک از گوشت طیور **فصل دهم** در بول الدم ل خون
و آن چند نوع است نوع اول که از کثرت دم و پاره شدن و گشاده شدن رگ بجهت ضربه
و صدمه یا چیزی که در اندرون واقع گردد علامت او امتلاء عروق و بیرون آمدن او دفعة خون
بسیار علاج فصد و شربت انجبار و ضماد از گل ارمنی و جو و حضض و اقاقیا و مرسیر گره و گلاب
و قی نفع کاهو ارد و قرص کهربا جهت دفع بول الدم در جمیع اقسام فایده دارد صفت آن
کهربا بسد صمغ جوزه گلنار و طین [illegible] از هر یکی دو درم و نیم کندر سه درم تخم کرفس و افیون

از هر یک

از هر یکی درم قرص بسازند بر یک مقدار مثقالی و یکی اختیار نمایند و در احلیل آب سرد و گلاب
و لعاب اسبغول چکانند و شاخ گاو و کوز سوخته با شیره خرفه و گلنار در احلیل چکانند فایده
مفید است **نوع دوم** در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت یا بسبب تخم
که در حوالی گرده یا بسبب یبوست که از ضعف خون روان گردد علامت او آنکه با درد حوالی
گرده بود و اگر خون از گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه گوشت جگر والم در سرین و پهلو
و پشت اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و الم در تهیگاه و کشی ران بود علاج فصد با
سلیق از هر دو دست و منع از غذای غلیظ و از ادویه مدر و غذا آش سماق یا انار و غوره
و ماهیچه و زرده تخم و اگر خون در مجاری بول بسته شود علامت او عسر البول و احتباس ثقل
در آلات بول بود علاج پنیر مایه خرگوش به آب نخود یا مثقالی از خاکستر یا مثقالی از
هر به آب کرفس یا سکنجبین بزوری و یک مثقال نمک یا بارهنگ و حب بلسان دو درم به آب
گرم و شربت سکنجبین بر دوام مجاری بول را پاک می‌سازد و گفته‌اند از کله و پایچه و اندکی با وبانی
و صمغ عربی و گل ارمنی نمایند و بر کرده اقاقیا و گلنار و سماق نهند و غیر تازه خورند و در گرده او تغشی
سوس و یاسمین مانند **فصل یازدهم** در حصاة گرده سبب فاعلی سنگ گرده حرارت
خارج از اعتدال است و سبب مادی یا سنگ گرده خلط غلیظ منتج شود اگر ماده کم بود ریگ
گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد علامت سنگ گرده گرانی پشت و قطن و چنان نماید که چیزی آویخته
است خاصه اگر در رو نکبه کند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی گردد در موضع گرده درد پیدا آید
و صفای بول و رسوب او بسرخی و زردی مایل بود سنگ گرده و در حنفیه که جانب گرده بود
درد پیدا شود و حذای او درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه شود و فرق آنست که درد
قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و بجانب چپ و در ثابت میل کند و در گرده بر یکجا لازم بود

سنگ گرده

[illegible]

و بجانب پشت اند کی مایل و صاحب قولنج برخلاف معده خفت یا بود صاحب سنگ گرده
شدت و بیشتر آنکس که طفل باشد او میل می نماید اگر مزاجی بود احشا و طفل را اگر بیماری سازد سنگ
گرده پیدا می شود و اگر بلغم غلیظ بود بول منعقد میگردد و بحرارت گرده سنگ حصاة ظاهر
میگردد و علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر حرارت بسیار
بود مسهل قوی یا ندهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل ببرود نماید و حمام و آب زن نفع
دارد و آب سرد در میان طعام و بر نهار احیانا منع تولد سنگ گرده میکند و بر بستر ابریشم
خواب نکنند که گرده را گرم می سازد بلکه بر بستر کتان آسایش نمایند و چیزها که ادرار کند مثل تخم کرفس
و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و پیاز سرد و بهیره و مثل تخم خیارین و خشک دهند و انه و
خربزه و پیاز معتدل مثل پرسیاوشان و غیره که رونماس گویند و خربزه پس بحسب مزاج مریض
الحجه لایق وانند دهند و چون از ابزن بیرون آیند روغن شبت و بنفشه در مجاری و
مواضع مالند و گویند که از بلندی بر زیر آیند اگر حصاة بیرون آید فبها و اگر در مجاری بماند بلغم را
حقنه نمایند و محجمه بر مواضعی که زیر آن باشد گذارند تا بالا کشیده شود و روغن بادام و فلوس
خیار شنبر هفت مثقال دهند و لعابها و روغنها در چکانند و دوست باشند بیرون آید
و اگر درد غلبه کند بر شش مثقال دهند و انار شربت سکنجبین که از سر کم باشد و آب تربوز و آب
ابیض و طبیخ قطاطیق خلق بسیار را از حصاة و دشواری بول خلاص داده صفت
طبیخ قطاطیق آنست که او را پاک سازند و در دیگ اندازند و بروغن بادام پخته سازند
و آب کرفس و ریزند و کشنیز و دارچینی و خولنجان بیرون ریزند بعد از تنقیه بدن فایده
کلی دارد الحجر در معاجین و اقراص که سنگ را بریزاند میل نمایند و تریاقات درین مرض
نفع دارد باب بیستم در امراض مثانه و مشتمل است بر چند فصل

امراض مثانه

ورم مثانه

فصل اول در اورام مثانه و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از خون
یا ضربه و سقطه یا حصاة رفتن از گرده و آمدن بمثانه و موجب الم او گشتن علامات او درد
شدید و تب و تشنگی و سردی اطراف و نفخ عانه و اگر ورم عظیم بود حبس بول و براز و انتفاخ
خاصره و عانه و اگر ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر بول در مدت یک هفته منفجر
نگردد مهلک است علاج فصد باسلیق بقدر قوت و اگر ورم تجاوز نماید از ابتدا رگ صافن
کشایند و ضماد ملین بار او ح گذارند چرا که عضو عصبانی است استفراغ نماید یا حقنه بروغن بنفشه
گرم گذارند چهار بنفشه و گل خیرو بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب بعد از یک هفته تخم
کتان و آرد باقلی بخطمی طلا سازند و ضماد بلغم پخته بخند بیدستر و زوفا خشک بموم روغن
اسفیده نمایند و ابزن کرار و حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر و سعد و سنبل جوشانیده باشند و بعد از
فصد آب عنب الثعلب که در و مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه لینی فایده دارد و در مجری قضیب
لعاب اسپغول و شیر مورد چکانند و آب کشک جو با مغز فلوس تسکین درد و حید برو ماده را نضج
می نماید و ضماد را دایم بروغن بنفشه باید که روغن بابونه بمالند و شیره تخم خیارین و خرفه و شربت
بنفشه و غذا گوشت مرغ و شش ماهی و اسفاناخ نوع دوم در ورم مثانه که از ماده صفرا حادث
گردد علامات او درد شدید و عطش و تب علاج فصد و حقنه لینی و ضماد از رادع در ابتدا
مثل الموز شغا و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و صندل لینی و ماميثا و بعد از آن محلل از
بابونه و اکلیل الملک و غیره اضافه نسازند و اگر درد قوی بود مخدری استعمال نمایند از کاهو و از
افیون تا و انگبین و زعفران نیم دانگ بروغن بادام طلا نمایند یا خرقه آلوده بردارند و اگر بول
محتبس بود آب تخم خیارین و آب کدو دهند و انه و تخم خرفه نرم کوفته یک مثقال سنوف فایده
مندست و قرص خشخاش با شربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شده

عصبانیت بول

نوع سیم در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل
در مثانه و به دشواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها علاج قی و حقنه حاده و نشستن
در آبی که در وی مرزنجوش و تمام و بابونه و ورق تمام و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری
و مدرات به آب عسل و ضماد کنند و اگر به دشواری بول بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم خربزه
و رب السوس و قند مقدار مثقال هر روز سفوف سازند و بعد از آن شربت سکنجبین یا جلاب
بنفشه با آب شیر گرم و در مجری قضیب روغن و ادویه محلل چکانند و غذا مرغ بریانی
نوع چهارم در ورم صلب که در مثانه علامت او به دشواری بیرون آمدن بول و بر از علاج
شربت بزوری و مدرات و بر سیاوشان با مغز فلوس با روغن بادام و اثر آن فایده دارد
و ضماد بر کرده که از بهر ضماد ورم جگر و گرده مذکور شد نوع پنجم در انتفاخ مثانه و آنی
و سلین مثانه و ورم است هر چند که ورم نیست و حدوث او از ماده متولد از رطوبت بود
علاج شربت ماء الاصول با اندک روغن بید انجیر و اجتناب از اغذیه ریاح متولد کرده و ناف
و عانه را به روغن سوسن یا روغن بابونه کرده و چند بید ستر و حلتیت و مشک و غالیه حل
کرده مالیده باشند و آب سداب با مشک تر مالند و ضماد از سداب و پودینه و شبت
و چند بید ستر سازند و پوست خربزه خشک اگر بول به دشواری آید اندکی نرم کوفته به قند
نفع دارد و در آبزن در آیند و اگر رطوبت غالب بود قی متواتر فایده دارد و از تریاق
و شجرنیا و مثرودیطوس و انجر میل نمایند فصل دویم در قروح مثانه بسبب ریح یعنی
جراحت از خلط حاری یا اماسی پخته شود و ریم بیرون آید یا بجهت سنگ ریزه که از مثانه
برون که از دو ریش کرده علامت او سوزش بول و بیرون آمدن چرک اشیا خل سبوس علاج
شربت بنفشه و قرص کاکنج با شربت خشخاش و اجتناب از حلوا و ترشی و بسیار ترش

وشربتی و از حرکات قوی و غذا نخود آب و شیر فایده دارد در امراض آلات بول خصوصا شراب
و آب عسل و ادویه مدره میل نمایند و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب انجیر
یا خاکستر شاه بلوط با درمنه ترکی در آب حرکت دهند و یک شبانه روز بگذارند و صاف نموده از آب
آن دو قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با روغن بادام و روغن گل فایده
دارد و حبس بول به روغن گل و شیر حار و شیر بز و قیز نفع دارد و شربت حب الآس و آب غوره با
اللحم و آب کشک جو میل و شیاف ابیض در احلیل چکانند فصل سیم در جرب مثانه علامت
او سوزش بول و در د قوی یا حکه و سبوس مثل سبوس و لاغری بدن و گاهی با بول رطوبتی مثل لعاب
و گاهی خون علاج شربت ماء العسل و آب کشک جو و فصد باسلیق و حجامت بر ساق و جهار
بند و شیره خرفه و تخم خیارین با شربت خشخاش و بنفشه و عناب و بزر در گلاب و در احلیل لعاب
تخم آبی و شیر عورت و روغن بادام و روغن نیلوفر و شیاف ابیض چکانند و گاهی با پیه و آب
عسل و شیره تخم خیارین و طبیخ حلبه به عسل و مثلث فایده دارد و غذا نخود آب جو جهم لیسم گوشت
مرغ و تخم مرغ نیم برشت و برنج به شیر و شکر و حریره کشک گندم و روغن بادام و نفس بادام نفع دارد
فصل چهارم در بسته شدن خون در مثانه بسبب قرحه یا سقطه و غیره علامت او سردی
اطراف و ضعف نبض و عرق سرد و غشی علاج شربت سکنجبین بزوری یا آب عسل یا خاکستر چوب
انجیر و شیر مایه خرگوش مقدار دانگی به آب شبت و سکنجبین بنوشانند یا به آب نخود سیاه یا خاکستر چوب
رز یا خاکستر چوب انجیر و بدل آب شربت سکنجبین بزوری به آب آمیخته و بعد از طعام آب ساده
و آب ترب و پودینه هر دو بجوشانند و در آب آن در آیند و در حمام زمان طویل توقف نمایند
تا عرق بسیار آید و مثانه را به روغن بابونه و روغن ترب و شبت و غیره چرب سازند و آبی
که در وی سذاب جوشانیده باشند نیم گرم بر مثانه ریزند و غذا نخود سیاه و دارچینی در آب مرغ

درد مثانه

و مدرات و ادویه که سنگ مثانه بیرون آرد و میل نمایند **فصل پنجم** در درد مثانه
و این چند نوع است نوع اول که از سبب اریاح مثانه شود و بجهت خوردن غذاهای
بادناک علامت او درد مثانه علامت سخرشت بزوری و سکنجبین بزوری و شربت ماء الاصول
بروغن پیدا انجیر و در مثانه روغن سداب که در و فرفیون و جند بیدستر حل کرده بمالند در
احلیل چکانند و ضماد و از سداب و پودینه و شبت و خبازی و غیره سازند و غذا گوشت
کبوتر با گوشت گوسفند مطجنه و شراب کهنه گفته اند و مثلث فایده دارد دیگر درد مثانه از
جهت ورم او می باشد و از جهت قروح آن و از سبب جرب مثانه درد میشود دیگر درد مثانه
بر طریق بحران که بول را از راه مثانه میراند علاج آنست که بمدرات امداد نمایند
نوع دوم در درد مثانه که از سوء مزاج گرم بود علامت او درد در موضع مثانه و تشنگی و
کم آمدن بول مجاری او و زردی آن علاج شیره خرفه و شیره از تخم خیارین و شربت خشخاش
و نیلوفر و بزوری سرد تنها و آب کدو و شربت سکنجبین فایده دارد و ضماد سرد از آب
حی العالم و آب انگور شفا و در ایامی که درد بنفشه و نیلوفر و تخم خرفه و عنب الثعلب خشخاش
با شیر دوشیده در مثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه
اسفاناخ و زرده تخم مرغ یا گوشت مرغ به آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم اجتناب نمایند
نوع سیم سوء مزاج مثانه که از جهت سردی شود و سبب آن خوردن اشربه و ادویه سرد و غیره
بود علامت او سفیدی بول علاج گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق و خوردن مدرات
و انجیر و مویز فایده دارد و روغن سوسن و روغن نرگس و فرفیون در مثانه بمالند و آب نیم گرم
ریختن بر مثانه و در ابزن در آیند که در و بابونه و قیسوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و سعتر
جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطجنه و گوشت کبوتر بجهل نمایند **فصل ششم**

سنگ مثانه

۱۴۷

سنگ ریزه

در سنگ و ریگ مثانه این علتیست که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم فربه را در
کمتر افتد و آدمی لاغر را در مثانه واقع گردد و عورات را نباشد در سنگ مثانه افتد و سبب
تولد سنگ در جمله رطوبت لزج است از طعام غلیظ تولد کند علامت او آنکه بول سفید و رقیق
دهانی بود و رسوب خاکستر گون یا سفید و رسوب کرده زرد یا سرخ و جهت فرق آنست
که بیگاه درد در گرده و بمفاصل ران بود و بسیار ساکن شود و نشانه آن بود که سنگ مثانه فرود آمد
و سنگ مثانه پیوسته دست بقضیب خویش می برد علاج مثانه همان طریقه علاج سنگ گرده
نمایند اینجا ادویه قوی بکار دارند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و معجون حقیقت که سنگ و ریگ
از مثانه بیرون کند صفت روغن عقرب که فایده دارد در عانه مالند و در احلیل چکانند در مقعد
بردارند زراوند مدحرج و حسطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یکی اوقیه بگیرند کوفته یک رطل
روغن بادام تلخ بر وی ریخته و یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده ده عقرب
در وی کذارند و به آفتاب نهند پس صاف نمایند بعد از آن استعمال نمایند و اگر بزرگ باشد
بر عانه گذاشته در حمام نفع کلی آید و خون او خشک نموده میل نمایند و خاکستر عقرب مقدار نیم دانگ
تا به یک دانگ به آب راسن یا بدین آب صفت آن به سیاه و نان سه درم بجوشانند و بعد
آن اختیار نمایند صفت خاکستر عقرب که سنگ ریزاند عقرب را در دیگ آهنی سرپوشیده در
تنوری که بسیار گرم نبود شش ساعت گذارند بعد از آن بیرون آرند و بکار برند و زجاج
سوخته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر زجاج سوخته با کندش دو درم و فرا بیخ نیم درم
بشراب یا آب ترب میل نمایند و خولنجان و سیاه دانه از هر یک درمی بعسل یا به آب ترب
یا با آب کم فایده دارد و اگر سردی غالب بود مثانه را حقنه بروغن ناردین یا نفط
سفید یا به آب سداب یا روغن عقرب و آب بادیان و آب خفقند نمایند چی که سنگ

و سنبل

و ریگی از مثانه بریزد از حب بلسان و تخم ترب و پوست بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار را از هر یک
دو درم و اناواشق و مر و سکبینج و مغز تخم خربزه و مقل و فلفل و سلیخه و حومل و زراوند مدحرج
و حبطیانا و اسارون و اگر اجزا برابر نرم کوفته بروغن بلسان یا روغن بنفشه حب سازند شربتی
درم بود و این شربت نفع دارد و تخم کرفس و بادیان و زیره سیاه و نانخواه را بجوشانند و به قند میل
نمایند و آب نخود و مغز بادام و حجر الیهود و به آب بادیان و آب ترب و آب کرفس و آب نخود سیاه
یا به آب بود شربتی فایده دارد و باقی علاج از حصاة کلی جویند **فصل هفتم**
در سوزش بول و این دو نوع است نوع اول سوزش بول که بسبب گزیدن یا جهت جراحت
سنگ نمی شود علاج او آنست که مذکور شده نوع دویم سوزش بول که بسبب حدت بول
شود علامت او گرمی مزاج و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم علاج اگر بول بسیار
رنگین بود قی به آب کشک جو و فصد باسلیق اگر مانعی نباشد یا حجامت بر ساق و شربت بنفشه با لعاب
اسپغول و بهدانه و بزرقطونا و شربت خشخاش و آب کشک جو و روغن بادام و در محل خواب دو درم روغن
گل با دو درم اسپغول با تخم ریحان به آب انار ترش و شربت کاکنج نفع کلی دارد و از چیزهای شور
و ترش و تیز اجتناب نمایند و جماع مضر تمام دارد و غذا اسفاناخ بگوشت مرغ و زردک تخم مرغ
و فالوده از نشاسته روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل شاف ابیض بشیر عورت حل کرده
با روغن گل یا با روغن بادام آمیخته نموده بچکانند صفت نباتی بزوری تخم خیارین تخم کدو تخم خرفه تخم خشخاش
از هر یک پنج مثقال نشاسته و کتیره و رب السوس از هر یک سه مثقال بزر البنج مثقال تخم خربزه و کندر و صمغ
عربی و [illegible] سیاه و [illegible] از هر یک شش مثقال تخم کرفس دو درم گل ارمنی دو درم شربتی مثقال تا دو
درم شربتی مثقالی تا دو درم میل نمایند و اهتمام نمایند در علاج سوزش بول که اگر دیر ماند منجر شود و
منجر بقروح مثانه و خروج احلیل میشود و دوا آن دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام

خیارین مقشر و کتیره و نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو مثقال
با شربت بنفشه میل نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بزغاله و اگر درد عظیم بود اندکی
از افیون و بزر البنج مخلوط نمایند با دوا که مذکور شده **فصل هشتم** در احتباس بول
که اسر و حصر گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این چند نوع است نوع اول درد و دشواری بول
که از جهت استرخاء عضله که حاصر است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را [illegible]
آب بیرون می آید علامت او آنست که صاحب او با سانی بول کند و هرگاه دست بر مثانه او
گذارند بی زحمت بول آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سنجرینیا و تریاق کبیر و معجون مادة الحیوة
دهند و دیقطوس یا انگ و دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و زیره را از هر یک برابر نرم بعسل
بسازند یا نرم کوفته نموده بجوشانند و آب او را با آهستگی میل نمایند و بر مثانه از آن آب گرم بریزند و مثانه
را بروغن بارد ینی و روغن قسط بمالند و اگر جند بید ستر و فرفیون در روغن آمیخته نمایند نفع
کلی دارد **نوع دویم** احتباس بول که از جهت گوشت زیادتی که در عانه دردی بود علاج
بود علاج آنست که در ابزن در آیند و ضمادهای ملین از بنفشه و خیرو و بابونه و پیه مرغ و بط
گذارند و روغنها بمالند و دیگر دشواری بول از جهت ورم کرده مثانه و بسبب بسته شدن خون
و چرک در مجاری بول و بواسطه باد غلیظ در مثانه حبس بول میشود و کاسرات نفخ و گلقند و گلاب
نفع دارد **نوع سیم** دشواری بول که از جهت خلط لزج که چسبیده در مجاری بول که از
مثانه بقضیب می آید و موجب سده میگردد و علامت او آنست که غذاهای لزج مثل پاچه و کله
خورده باشد و در راحت اوقات گذرانیده و بول کم رنگ و خام بود و علاج قی و حقنه و خوردن
شربت بزوری و مدرات و در ابزن نشستن و روغنها مالیدن و در احلیل چکانیدن [illegible]
و آن مرغ خشک کرده مثقالی با یک درم نمک هندی یا به آب گرم یا شیر چار میل نمایند و ضماد که در بسته

احتباس بول

و حبس آب
شود

احتباس [illegible]
علامت او آنست که [illegible]

شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس و آب ترب و بروغن بادام اگر در ابزن
میل نمایند فایده آن بیشتر است و روغن قسط و روغن عقرب بمالیدن و چکانیدن در احلیل
فایده کلی دارد و مجربست دیگر بسبب خلط جاوندی در مجاری بول حادث میشود و موجب حبس
بول میگردد علامت او تمدد بر چیزهای کم و سرخی بول و سوزش در احلیل و اگر بدرد جبر نماید بول
بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد و کشک جو و شیره تخم خیارین بنفشه و بستول نوع چهارم
در دشواری بول که از جهت حبس آب در مثانه شده و ضعیف ساخته قوت دافعه را و نام می
گذارند این را موت قوت علامت او حبس بول بعدی از جهت کثرت شغل و غیره علاج
شربت بزوری و بیرون آوردن بول به آنکه در کوکرد آب جابرنی در آیند و ضمادهای ملینی بر
مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و از مجلس اکابر و آنچه موجب حبس بول شود
منع نمایند دیگر حبس بول از جهت بثور و قروح که در مجاری بول واقع گردد میشود علاج
آنست که در احلیل چیزها که حذر نماید و الم برطرف سازد چکانند نوع پنجم در دشواری
بول که از ضربه که بر پشت و مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت زانوها و مثانه
زایل گردد و اندکی از و خلاصی یابد علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و استعمال
قاناطیر قاناطیر آنست که اینچه که چیزی بر سر وجود گذارند و سر آنرا بکس بدهند و بدم بکشند
تا آب بجنبش که بسته شده بیرون آید و دوایی که درو بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و بودینه
و شیح و گل ماوران و سبوس گندم جوشانیده باشند در آیند و موضع ضربه را علاج نمایند
و روغنها بمالند نوع ششم در حبس بول که از جهت حرارت شدید چنانچه در تبهای گرم
و غیره میشود علامت او حدت بول و التهاب و بول اندک بیرون نیاید و اگر بسیار بود
باسانی بیرون آید علاج تدبیر مرطب و روغن بنفشه و شبت و روغن کدو و ابزن از

بنفشه

بنفشه و خیرو بابونه بسازند و آب گرم بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه میشود
علاج تشنج نمایند دیگر بسبب آنکه خصیه بالا رفته دشواری بول میشود علاج آن مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی نوع هفتم در دشواری بول که از جهت مثانه بسبب ضعف او شود از
سوء مزاج سرد علامت او آنست که محسوس نشود و بچکیدن بول علاج قی نمایند اگر بدن امتلا بود
و در مثانه روغن یاسمین و سوسن و نرگس و زعفران و روغن بلسان بمالند و ضمادها خوشبوی گذارند
و تریاق کبیر و سجزنیا و معجون مادة الحیوة و ماء الاصول بروغن بید انجیر دیگر دشواری بول از جهت
ورم مثانه و رحم و رودهٔ مستقیم و ریاح غلیظ میشود علاج مدرات بول و این معجون و بنفوج
و سلیخه و سعد و دارچینی و حب بلسان و راسن و تخم کتان و بادرو غرتوب و افتیمون و بودینه
و انیسون و کرویا و تخم کرفس و جوانی و تخم زردک و تخم شلغم و نخود سیاه از هر یک برابر بگیرند
و بوزن آن عسل بسازند شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل میل نمایند بول
را براند و در ابزن که درو برگ کرنب و اقحوان جوشانیده باشند در آیند و اگر امر صعب گردد در
احلیل آب نمک و بوره چکانند دوا که بول را براند مغز تخم خربزه ده درم تخم کرفس سه درم روناس دو
درم قند بوزن مجموع دو مثقال پیش از طعام و یک مثقال بعد از طعام هر دو ساعت میل نمایند نخود
آب کرده و زرک و شلغم و پیاز باشد و اشیاء که شکم به بندد مثل حب الآس و آبی و بادام
و حبة الخضرا و خیار و کاهو فایده دارد فصل نهم در تقطیر بول و این

تقطیر بول

دو نوع است نوع اول در تقطیر بول که از جهت حدت در مجاری او سوزش شود
علامت او سوزش و زردی بول و هر لحظه برخاستن و از کثرت جماع و ادویه گرم
و تعب و ریاضت و بیشتر جوانان و در زمان گرم و کسی که مزاج گرم داشته باشد واقع
گردد علاج شیره خرفه و شیره تخم خیارین و ماسک البول سرد و شربت بنفشه و شربت خشخاش

به آب غوره و آب کدو به طباشیر و اسپغول و بنادق بزور فایده دارد و حمام و عرق
نفع دارد و غذا گوشت مرغ به آب انار ربن و سماق نوع دوم در تقطیر بول که از جهت
ضعف جرم مثانه و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه شود و علامت او بیرون آمدن بول سفید
و بی سوزش و گاهی بی اختیار بیرون آید علاج معجون نهاد کم مثل تریاق کبیر و سنجرنیا و اندکی شاه بلوط
با کندر و حب الآس و زیره از هر یکی برابر نرم کوفته هر روز دو درم کمیل میل نمایند و ماسک البول
کم نفع دارد صفت آن شاه بلوط بیست مثقال کندر پانزده مثقال کشنیز خشک و گل ارمنی و صمغ
عربی از هر یک هفت مثقال دو درم صباح و دو درم در شام اختیار نمایند ماسک البول دیگر بلوط
و کندر از هر یکی ده درم سعد و قرفه و خولنجان و دارچینی و کهربا از هر یکی مثقال نرم کوفته شراب
کهنه یا مثلث دو درم برابر نرم کوفته به قند آمیخته هر روز مثقال سفوف سازند و شونیز و تخم
سداب فایده دارد و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن نفع دارد و مومیایی بروغن زنبق
یا روغن بادام حل ساخته در احلیل چکانند و در قطره بر دارند و روغن جوز فایده مندست
و نخود آب که در وی ادویه گرم پخته شود و سیر و پیاز و گندنا و مویز و اطریفل کبیر و صغیر و سنجرنیا نفع کلی
دارد و گاهی تقطیر بول از جهت حبس بول اگر بود علاج عسر البول نمایند فصل
دوم در سلس البول و بول در فراش و این چند نوع است نوع اول در سلس البول که بغیر
اراده از جهت سردی مثانه و سستی عضله بود و علامت او سفیدی بول و بیرون آمدن او بغیر
اراده و بی سوزش علاج ادویه گرم مثل کندر و سعد و خولنجان از هر یکی ده مثقال بگیرند و با نود
مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول کم صفت آن شاه
بلوط و سعد و مر و خولنجان و قرفه و دارچینی از هر یکی برابر بگیرند و به عسل و رب آبی بسازند
شربتی سه درم صباح و سه درم در شام میل نمایند و شراب و مثلث کهنه اندک فایده دارد و آب

نخورند

نخورند
تا ممکن بود و معجون نهاد کم و معجون کبوب در سلس البول نفع دارد جهت الخفرا و مویز و کنجد مقشر
و گوشت روباه بریان نموده این علت را دور داشت را خاصیت فایده مندست و از
عاقرقرحا و تخم شبت دو جزو و از تخم کرفس یک جزو شربتی مثقالی فایده دارد به آب سرد و مغز
سر خرگوش بریان کرده بشراب مجربست و قی در آب معادن و آب دریا که شور بود و زیره
کوفته خوردن و طلا کردن و روغن بابونه و شبت و سوسن که در وی مشک حل نموده باشند
و شاه بلوط و مصطکی و سعد و هلیله سیاه به قند سفوف سازند و غذا گوشت بریان صنع
و مطنجنه نوع دوم سلس البول که از جهت زوال فقرات که در برابر مثانه است منقطع
گردد رباطات مثانه یکی پیست گردد از این سبب قادر نباشد بر ضبط بول علامت او بالا
آمدن فقرات یعنی مهره پشت علاج این عسرتی دارد فقرات را بجای او بردن و طلاهای
قابض کنند دیگر سلس البول از کثرت شراب و ادویه مدر میشود علاج منع ایشان نمایند
و ماسک البول میل نمایند دیگر بجهت ورم احشا که از جهت او مثانه ورم رسد سلس البول
میشود علاج آنست که دفع ورم نمایند و روغنهای محلل مالند دیگر سبب حرارت مزاج سلس
البول واقع میگردد علامت او ضرر از چیزهای گرم و صنع بول بود علاج قرص طباشیر و قرص
کافور طباشیر و قرص که از گل ارمنی و طباشیر و گلنار و تخم خرفه و تخم کاهو ساخته باشند و کشنیز
در سرکه گذارند و تف داده با شاه بلوط و کهربا و عدس مقشر از هر یکی دو درم قند پنج مثقال
سفوف سازند اما بول در فراش سبب او سستی عضله مثانه است و بیشتر این مرض
کودکان را از جهت رطوبت مزاج ایشان واقع میگردد علاج آنست که از خواب بیدار سازند
با مشکی و کلنفند عسل و از تن دو اصل نمایند زیره و کندر و حب الآس از هر یکی پنج مثقال با چهل
مثقال عسل بسازند شربتی دو درم و مازوی کبود کوفته با تخم ریحان میل نمایند علاج نوع اول

الدم

از حبس البول نمایند و در عانه روغن سوسن و بابونه کرده خشک و فرفیون آمیخته باشند مالند و عود
و مصطکی و خوردن شراب کهنه و شلشا اند که گفته اند فایده دارد و قلیه خشک و معجونه و خ
از طعام شب و خوردن آب نمایند فصل یازدهم در بول الدم و این
چند نوع است نوع اول که از جهت گشاده شدن رگی از گرده یا شق شدن عروق گرده شود
علامت او آنست که اگر از انفتاح بود اندک اندک آید و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید
و از حرکت برگرده و از خوردن دواء تیز و طعام گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق و فصد صافن
و شربت عناب یا تخم خرفه خشک و شربت خشخاش و ریواج و کاکنج و قرص کهربا و قرص نفث الدم
میل نمایند و بر خاصره و عانه حجامت کذا زمو اگر سبب حدت دم بود علاج قوی یا نیطس نمایند و ضماد از
گل ارمنی و اقاقیا و صندل و گل سرخ و حی العالم نمایند و آب برد در مثانه فریزند نوع دوم در بول
الدم که از ضعف گرده و ضعف کبد شود علامت او آنست که بول غسالی بود یعنی مانند آب گوشت
گرشته باشند آنچه از ضعف گرده بود سفید رنگ و غلیظ و بول که از ضعف کبد بود مایل بسرخی
و رقیق بود و مشابه بخون و علاج آنست که در ضعف گرده مذکور شده دیگر بول الدم از جهت
خورده شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت او آنست اندک اندک آید بوی ناک و با چرک
بود علاج قروح گرده نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فایده دارد و بول که بسبب گشاده شدن عروق بود
خون صرف و در اعضاء الم و آفت نبود و خونی که از خارج مثانه آید اندک بود و خونی که از خارج
گرده آید بسیار بود در همه اقسام کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر فایده دارد و باقی علاج مثانه
کرده نمایند باب بیست و یکم در امراض قضیب و خصیه مشتمل
است بر هژده فصل فصل اول در نقصان باه نقصان مجامعت کار طبیعی است همه انواع
جانوران را از جهت بقاء نوع حرکت بسبب قضیب و اوعیه منی را از اعضاء رئیسه نماند بسی اعضاء

بر مثانه بریزند

نقصان باه

رئیسه چهار است دل و دماغ و جگر و قضیب و اوعیه منی است بقاء شخص بقوت آن سه عضو
دیگر است و هرگاه از آن سه عضو یکی ضعیف گردد در قوت مجامعت ضعیفی پدید آید و این چند نوع است
نوع اول در نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود و علامت او زردی رنگ و لاغری بدن
علاج تقویت بدن و زیادتی غذا شود ~~علامت او زردی رنگ~~ شود و نوم و فراغت و سرور و تازه
و نغمهای دلفریب و ترک جماع تقویت بدن چندگاه تا بقوت آید و گوشت گوسفند و ...
و شلغم گفته اند نفع دارد و کباب و گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و هریسه گردد و دواء ضیه خولنجان
و زنجبیل و فلفل و دارفلفل بقدر قوت آنکه مزاج برد دارد و معجون لبوب نفع کلی دارد نوع دوم
نقصان باه از جهت یبوست که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت آب نزدیک مردان
اماله و غلیظ منی و نفع از حمام و غذاء مرطب مثل گوشت مرغ و بره و زرده تخم مرغ و نخود آب و شراب
و شرب دواء ترنجبین بکمزه یک کاسه شیر گاو و در دو نصف مثقال ترنجبین حل کرده بجوشانند تا غلیظ
شود و بخند روز میل نمایند و ماهی تازه فایده دارد و این حقنه بسازند کله گوسفند و پاره دنبه و کنجد
گندم و جو و نخود و کرنج از هر یکی قدری در دیگ کنند و در تنور بگذارند یک شبانه روز تا مهرا شود و
روغن کنجد و روغن جوز از هر یکی دو مثقال اضافه نمایند اول آب چغندر عمل نمایند بعد از آن
این حقنه نموده بخواب روند تا یک هفته مداومت نموده و در هر سه روز یک نوبت و در شبی
که حقنه نمایند صحبت مداز نه بر رو و لهو و برادوت حمام مشغولی نمایند و از فکر و تعب اجتناب
نمایند نوع سیم نقصان باه که حادث گردد از جهت برودتی که غالب بود بر آلات منی علامت
او قلت منی و دشواری بیرون آمدن و نفع از گرمی و ضماد قضیب و خصیه و در هوا اگر قادر باشد
بر جماع علاج زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صمغ انجدان حلتیت طیب به عسل بسازند و یک
مثقال با یک پیاله شراب میل نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد منی را زیاده میسازد صفت آن

و روغن بنفشه بادام و روغن موم حل نموده استعمال نمایند و در هر

بادام مغز فندق و نارجیل و حب صنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم از هر یک جزوی زنجبیل و دار فلفل و نار

مشک مصطکی ثعلب و خولنجان از هر یک ثمن جز فانیذ و عسل مقدار آنچه بدو بسازد شربتی دو

مثقال با آب پیاز و پیاز بجوشانند و ادویه گرم بدو آمیخته میل نمایند و شیر گاو تازه یک کاسه دارچینی

نرم کوفته ده درم بدو آمیخته یک ساعت گذاشته بخیزد و خفا اختیار نماید یک هفته مداومت نماید

و جماع نکند و معجون گرم مثل تریاق کبیر و نوش دارو و عسل بزهره گاو آمیخته و عسل و بوره در

وجود مالند و جرمی گاو و یا مرغ و بیخ نرگس و عاقرقرحا یا خردل نرم کوفته در روغن گل یا بابونه

حل ساخته بمالند و پیه شیر نغز گلی دار و قضیب را قوی می سازد و روغن زنبق ده مثقال

بگرم و درد دو مثقال موم حل کرده و دو درم فرفیون و سه درم عاقرقرحا نرم نموده مثل ضماد کرده

بروغن آمیخته و اندکی مشک اضافه نموده در وجود مالند یا فرفیون تنها در روغن زنبق آمیخته بمالند

و جند بیدستر و دار فلفل و بوره و حلتیت مفرد یا مجموع بروغن آمیخته در خاصره و قطن و کشها

ران و قضیب و عانه متعدد بمالند و نیم درم از حلتیت با پنج زرده تخم مرغ نیم برشت فایده کلی دارد

و غذا قلیه با دارچینی و کباب و خولنجان و نخود آب با ادویه گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذا اکثر حالی

باز باید که در وسعت باشد کثرت غذا و تولد ریاح و گرمی که علایم هو مرضی بود آنچه این مرض

حال دارد نخود جزر و شلجم و باقلی و گوشت گوسفند جوان و مثل آن اندکی و شبت و در غذا خولنجان

و دارچینی و پیاز لازم دارند **نوع چهارم** در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب

بود بر آلات منی علامت او غلظ منی و زردی آن و بیرون آمدن بسهولت و غلظ خصیتین و گوشت

در رگها و ظاهر بر آمده بر قضیب علاج شیره خرفه و دوغ و شیره اسبغول و کاهو و بز ترنجبین و گوشت

گوسفند و بزغاله یا اسفاناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و مزورها و قلیه زردک و زردک و شقاقل مربا و تخم

را بجوشانند و اندکی زنجبیل بدو آمیخته نمایند و خصیه را بروغن بنفشه و بادام چرب سازند و اجساب

نماید

نماید از غذا و دواهای حار ... **نوع پنجم** در نقصان

باه که از سوء مزاج رطب تر غالب بود بر آلات منی علامت او کثرت منی و قوام نباشد بر جماع و در حمام

و در هوا رطب و در حالت مستی قضیب او سست بود و ضرر از آب خوردن علاج شربت سکنجبین بزوری

و آبی که در او عود جوشانیده باشند میل نمایند و دوا نافع خسک مربی و ده درم زنجبیل و عاقرقرحا از هر یک

درم قند برابر مجموع شربتی مثقال غذا گوشت مرغ و عصافیر و کنجشک هر که مداومت نماید بر گوشت

عصافیر و بدل آب شراب میل نماید منی زیاده شود و انعاظ نیک آورد و دوا بروغن قسط که در او فرفیون

و سعد حل کرده باشند بر قضیب بمالند و طلا که در او جند بیدستر و فرفیون و شیطرج و عاقرقرحا و

فلفل و سعد و ابهل و دار فلفل از هر یکی برابر نرم کوفته بشراب یا گلاب آمیخته در قضیب مالند

دیگر بوره مثقال نرم کوفته در شیر آمیخته شب گذارند و در سایه خشک نموده بزهره گاو و عسل حل کرده

بوقت حاجت بر قضیب و حوالی او مالند و از چیزهای مرطب پرهیز نمایند **نوع ششم** در نقصان باه

که از برودت و یبس شود علاج مرکب نماید از معاجین و طلاها و اشربه و اغذیه دیگر از جهت سردی رطوبت

می باشد دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه میشود و از حرارت و یبس نیز اگر بود علاج این اقسام

نمایند و روغن فرفیون که در او جند بیدستر و عاقرقرحا آمیخته باشند در قضیب و حوالی او بمالند

نوع هفتم در نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منی شود علامت او غلیظ منی و کثرت آن

علاج آنچه منی را گرم سازد مثل زنجبیل مربا و معجون مادة الحیوة و حقنه گرم و شافه از مغز تخم معصفر و ... بط

و عاقرقرحا و این حقنه کرده را گرم میسازد و باد بواسیر را نفع دارد و روغن کنجد و روغن حبة الخضرا

و آب گندنا و تخم حلبه و تخم کتان نیم کوفته و تخم ترب از هر یکی پنج مثقال انجیر ده عدد بادیان

دو مثقال تخم شبت سه مثقال ادویه را بجوشانند و روغنها بدو آمیخته نمایند و مقدار ده مثقال

عسل و سه نوبت عمل نماید و غذاهای گرم با هیچ اختیار نمایند دیگر نقصان باه جهت آنکه

جماع نموده باشند مدت مدید و خود را نگاه داشته باشند علاج آنست که کتاب الفیه و غیره
که در این باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایات که در این باب گفته اند بخوانند و در قضیب
روغنها و طلاها که مذکور شده بمالند **نوع هشتم** در نقصان باه که از جهت زهد یا از
سبب بغض مجامع یا احتشام او و یا از جهت امر وهمی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند و او را
بسته اند و در جمیع بدن و لین نبض علاج تقویت دل و بدن بمعاجین و مفرح یاقوتی کردن تا
قوت و بهره و نشاط تمام آورد و خفقان نماند و سودا زایل کند صفت آن مروارید ناسفته
و لعل و یاقوت و بسد از هر یکی دو مثقال و قرنفل مثقالی بهمن سفید و سرخ و کبابه و سادج هندی
از هر یکی سه مثقال درونج عقربی و پوست بیرون پسته و صندلین و زرنباد از هر یک دو درم
دارچینی و گل سرخ و آمله از هر یک چهار درم خولنجان و خصی الثعلب از هر یک پنجدرم زعفران مثقالی
مشک نیم درم ورق نقره و طلا از هر یک پنجدرم زعفران مثقالی مشک نیم درم ورق نقره و طلا ،
از هر یک مثقالی جواهر را بسنگ ساق سوده و باقی ادویه را نرم کوفته بشربت خواکه دو بیت
و پنجاه مثقال باشد بقیه و عسل از هر یک صد مثقال بسازند شربتی مثقالی تا دو مثقال اختیار نمایند
و این معجون نیز فایده دارد و مجرب است گل سرخ و گاوزبان از هر یک پنجدرم تخم خرفه سه درم بهمنین
و خصی الثعلب و شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یکی هفت درم با دو بیت مثقال قند
و عسل بسازند شربتی سه درم بود و روغنها و ادویه که مذکور شده در قضیب بمالند و غذا گوشت
مرغ و گوشت گوسفند و کباب و مطجنه با ادویه باهیه فایده دارد و از معجونها مثرودیطوس
و دوا المسک و نوش دارو و ادویه باهیه الیت شقاقل و دارچینی و سرنگقور و لسان
العصافیر و زنجبیل و تخم جزر و فلفل و عسل بلادر و تخم پیاز و مغز کنجک و مغز حلغوزه و مغز
بادام و مغز فندق و فطسی حمص سفید و خصیة الثعلب و اکر و خولنجان و تخم کرفس کوهی مجموع

در حولیت و عدت او
جماع نماند علامتش او
نقصان حرارت ص

با مغز و

با مغز و اگر خواهند اختیار نمایند بخصوص خصی الثعلب و خولنجان و تخم گشنیز که تجربه نموده شده
بوزن آن قند آمیخته نمایند و هر شب پیش از صحبت مثقالی میل نمایند **نوع نهم** در نقصان
باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود و علامت او خفقان و ضعف دل
و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطؤ انتشار قضیب و ضعف او و قلت التذاذ جماع علاج
تنقیه بدن از خلط فاسد و تقویت قلب بمفرح و دوا المسک و معجون مناسب اگر معتدل
باید و اگر سرد و گرم هر کدام که غالب باشد بدان طریقه بسازند و شراب گفته اند بلطف تمام فایده
دارد و اندکی و بسازد و آواز خوش مشغول دارند و از فکر فاسد و غم و اندیشه دور دارند و غذا لطیف
میل نمایند از غذا غلیظ پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد میشود و علامت او قلت خون منی
و ضعف شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده سازد اختیار نمایند
دیگر نقصان باه از ضعف معده کرده می باشد علاج تقویت کرده و معده نمایند و ادویه باهیه
فایده دارد **نوع دهم** که در نقصان باه که از ضعف دماغ بود علامت او کدورت حواس
و عدم شهوت جماع و استرخاء قضیب و عدم انتشار اگر ضعف از برودت دماغ بود عدم قوت
صاحب او بر جماع در هوا سرد بود و اگر از جهت رطوبت مزاج نقصان بود علامت او غلبه خواب
و قادر نباشد صاحب او بر جماع در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر نباشد
صاحب او بر جماع در هوا گرم و ضرر یابد از اشیاء گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود
علامت او بیخوابی و خشکی چشمها و بینی و ضرر از جماع و نفع از مرطبات علاج تبدیل مزاج بآنچه
ضد بود نمایند حاره به بارده و یابس برطب و اگر ماده بود استفراغ نمایند و اگر خون غالب بود فصد
نمایند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود حب قوقایا و ایارج فیقرا و غرغره
تخلخه بحبرها و خوشبوی مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند

و ضعف ص

جیم یبس

نوع یازدهم در استرخاء آلت وضعف قضیب وقلت نعوظ در اسافل بدن علامت او سستی
بدن واعضا وعدم نعوظ وکثرت منی وقوت انتشار در محل جوع واز ادویه کم علاج
معجون مادة الحیوة وشیر ودواء رهبنی واز ادویه با بهیه وزرده تخم دیگر استرخاء آلت منی از ضعف
کمی بود واز جهت ادویه با بهیه ونمودن امساک از جماع میشود علامت او نقصان عضو ولاغری
قضیب علاج آب گرم بر او ریزند وبشیر وزفت طلا سازند وفرفیون وعاقرقرحا طلا نمایند
دیگر استرخاء آلت از جهت برودت عصب قضیب وجزوی از جنس فالج بود علامت او آنکه
منی رقیق بود وباسانی برون آید بی انتشار وضعیف ولاغری وکم حس وحرکت واگر
دیر ماند کوه ولاغر میشود وعلاج آن اشکالی دارد علاج فالج نمایند وحب مسهل ... وحقنه
حاد فایده دارد وروغنها گرم کرده وفلفل وجند بیدستر وفرفیون وشیطرج ... حل کرده تا بشند
واگر رطوبت غالب بود اسهال ... از فلفل واکر وجوز سرو واشال اینها اضافه نموده در قضیب
مالند **فصل دویم** در سرعت انزال واسباب وعلامات وعلاجات آن واین
چند نوع است **نوع اول** که حادث شود از کثرت منی وغلبه خون علامت او امتلاء قوام
وکثرت منی وقوت آلت تأمل علاج جماع بسیار فایده دارد وتقلیل طعام وگوشت وشراب
وفصد نمایند با شربت سکنجبین وآب انارین وآب غوره وشربت نارنج ولیمو میل نمایند **نوع دوم**
سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت وسردی شود علامت او منی
بسیار وسفید ورقیق برون آید نعوظ علاج تنقیه بدن از رطوبت بقی واسهال وادویه گرم
قابض مثل اطریفل کبیر وصغیر ومعجون خبث الحدید و ... وعانه را بروغن آس ونرگس وقسط
چرب سازند وغذا قلیه خشک ومطنجنه بدارصینی وسعتر وزیره وشهدانه را کوشانند وبعمل ...
نمایند دیگر سرعت انزال بسبب حرارت وحدت منی میشود علامت او گرمی ... در وقت بیرون

انزال

امدن وزردی

امدن وزردی آن علاج شیره خرفه وشربت لیمو وسکنجبین وکاهو وضمادها بکار برد تدبیر دیگر
از ضعف اعضاء رئیسه اگر بود نقصان باه علاج آن مذکور شد **فصل
سیم** در کثرت شهوت وجماع که در جوانی بود علامت تن درستی وتوانائی باشد وضعیف جماع
واین شهوت را نباید شکست واین چند نوع است **نوع اول** که از امتلاء بدن وکثرت
خون ومنی بود علامت او قلت ضعف بر کثرت باه واحتلام وقوت بدن وحمرت البول
علاج فصد وتقلیل غذا ومیل نمودن به آب غوره وسماق وزرشک وریواج وشربت نیلوفر و
نارنج وضماد برشت از طحلب وکشنیز تر وبرگ بید ودر طعام کشنیز این اشیا که کثرت شهوت
وحدت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت شهوت از حدت منی وحرارت او باشد علامت
او سوزش بول خصوصا در محل که منی آید علاج شربت نیلوفر وغیره خرفه وشربت عناب ودوغ
ترش ودر آمدن در آب سرد وخواب بر کتان دیگر سبب کثرت رطوبت میشود علاج ادویه گرم
که منی را کم سازد مثل کمون وپودینه وسداب وسعتر ودواء رهبنی دیگر کثرت شهوت از جهت حکه
وشوری که در اوعیه منی بود میشود همچنان عارض میگردد عورات را که در فم رحم علامت او آنکه
بر کار جماع کشند میل زیاده شود علاج فصد واسهال ماده ها ومثل مطبوخ هلیله وافتیمون ودر آب
سرد در آمدن فایده دارد **نوع دویم** در کثرت شهوت که از نفخ وقراقر که از خلط سوداوی باشد جهت
شدت انعاظ بود علامت او تناول چیزها نفخ ومزاج سوداوی علاج اگر نفخ بسبب حرارت شده
چیزها سرد مثل هندوانه وکاهو خورد واگر بجهت رطوبت وحرارت ضعف شده ادویه محلل
مثل ... بجز ... ایارج نفع دارد واگر از کثرت سودا بود استفراغ سودا نمایند
فصل چهارم در خروج منی ومذی وودی وکثرت احتلام خروج مذی رطوبتی
بود که روان میگردد در ابتدای شهوت جماع وودی سیلان منی وبرون آمدن او بی اراده

کثرت شهوت

و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد کثرت منی از قلت جماع و کثرت تناول
کو چیزها که از او منی حاصل گردد علامت او کثرت منی در وقت جماع علاج فصد نمایند و غذا که
منی کم سازد میل نمایند دیگر قرو رمنی و مذی از حدت منی می باشد علامت او احساس حدت
او در محل خروج و حرقت بول علاج شربت سرد و تر و دوا سرد از خرفه و کاهو و کشنار و کاسنی
و خیار و کشنیز و نیلوفر دیگر آمدن مذی حادث میکرد و از استرخا اوعیه منی و سردی مزاج
و ضعف قوت ماسکه علامت او رقت منی و انزال بی انعاظ علاج دوا حار که منی را کم
سازد مثل سعد و بوده و شونیز و زیره و شهدانج و کشنار و سداب و معجون کمونی
دیگر تشنج و تمدد عضلها روان میکرد و منی از جهت عصر که عارض میکرد علاج تشنج
نمایند و روغنها در عانه و خایه مالند دیگر ار ضعف کرده که جزلی او کم افتد از کثرت
جماع میشود علامت درد پشت و ضعیف بی قوت می سازد علاج ضعف کرده نمایند و معجون
لبوب نفع کلی دارد نوع دویم که حادث گردد از کثرت شنیدن و فکر در جماع علامت
او آنست که اعضای منی بحرکت آید اگر ضعف بود تمددی در قضیب ظاهر گردد و اگر قوی
بود موجب انزال گردد علاج معجون مادة الحیوة و لبوب و مالیدن روغن زنبق در قضیب
و تقویت قوت ماسکه و کثافت و حدت آن کمتر نمایند دیگر سیلان منی گاهی حادث
میکرد و زنان را علاجی که مذکور شده نمایند و این دوا آب رقیق که بعد از بول برون می آید
و ودی میگویند نفع دارد تخم سداب و تخم فنجنکشت و کشنار از هر یک برابر شربتی دو درم
بشربت سکنجبین و شهدانج بریان کرده بعیل مانع مذی و ودی بود دیگر احتلام سبب او
مثل اسباب قرو رمنی است علاج او آنست که صفایح الرب یعنی پاره سرب بر پشت
بندد و بر محاذی گرده و خواب بر فراش کتان و برگ بید و گل سرخ و بنج و فنجنکشت و امثال اینها

ضعف کرده و از جماع بسیار آمدن و این علامت هشتم

روند و اجتناب نمایند از خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرمی گرده و مثانه میکرد
و روح و خون را بدو میکشد فصل پنجم در فرلیوس یعنی نام اسم لعبتی بود قایم الذکر
که اهل روم در عروسی بدو لعب نمایند و بعضی گفته اند که نام ولد شیطانست و بعضی گفته
اند صورتی بود در حمام که آنرا شیطان سیاه گویند که قایم الذکر که بدست خود گرفته او را این
اسم نام کرده اند و این انعاظ قضیب بی شهوت جماع بود یا با شهوت و دراز میکرد
و کشیده بواسطه شدت و صلابت مانع فرزند میشود و در عمق رحم در نمی آید و رحم را فرزند نمی رساند
و این را اگر دوا نکنند ورم گرم پیدا گردد و بسبب مشارکت بدماغ و دل موجب هلاکت
گردد و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از ریح غلیظ که در مجاری قضیب و اعضای
جماع بود علامت آنکه متولد در تمدد قضیب بود آنست که با نفوط اختلاج بود و علامت آنکه
در عروق و مجاری بود آنست که با نفوط اختلاج نباشد علاج قی و تنقیه بدن و خوردن ادویه که باد
و ریح را دفع نماید مثل تخم سداب و زیره و تخم کرفس و مشو و تخم رشاد و از معجونها بعضی مقدار دو درم
به ابکامل میل نمایند و در قضیب روغنهای گرم مثل روغن یاسمین و سوسن و غیره مالند و این دوا بعد
از استفراغ مناسب است که نمایند و اگر موجب این علت ادویه سرد مثل کشنیز خشک و گل و بزر الخس و خشخاش
و حب الآس و عدس و تخم خرفه و تخم کاهو و کاسنی خوردن و ضماد تولد ادویه حنا نمایند و روغن گل و آب
کاسنی و آب کاهو و کشنیز تر و صندل و کافور و روغن نیلوفر طلا نموده افراط نماید که موجب زیانی چون حرکت
قضیب نکرد و غذا آنچه مبرد باشد مثل آب غوره و ماریچ و سماق سازند و دیگر سکنجبین و از خلط غلیظ میشود
علاج تنقیه بدن بدوا مسهل و قی و منع از غذا که مولد بلغم و مالیدن قضیب بروغن خیری و پسته
بآبی کرده و بنفشه و خیری و نیلوفر جو شانیده باشند نوع دویم در انعاظ قضیب که از بسیاری
منی بود در اوعیه بسبب ترک جماع منی حادث گردد علاج اگر حرارت و حدت بود فصد باسلیق

وخوردن مزورات مثل کشک جو و شیر خرفه و آب انار مین و بادرنگ و خیار و سکنجبین و شربت
بنفشه و حقنه به آب جو و روغن بنفشه و کافور و شیره خرفه و آب نیلوفر و ضماد بر ثبت از
بنفشه و اسبغول و باقی علاج کثرت شهوت و سیلان منی که از حرارت بود از رطوبت و
کافورات نفع نماید **فصل ششم** در غذا بوط و این خفقانی بود که در جماع نماید بل او در
وقت انزال بغیر اراده بیرون آید و مقعد او خود که برازرا محافظت نماید و گاهی این علت عوام
را عارض میکرد و اکثر این علت کسانی را بود که از جماع لذت کلی یابند و منی ایشان در غایت
رقت و حدت بول و طبع کثیف و لذت محسوسات طبعی بیشتر و فرزندان ایشان کامل العقل و ذکر
و سایر قوی در غایت قوی بود و بیشتر این مرض کسانی را عارض کرد که قوت ایشان رقیق و
عصب آنها پست و ارواح ایشان و عضلات در غایت بی قوتی و ضعف علاج آنست که برنهار
جماع نمایند و اشیاء قابض محکم به بندد مثل اقاقیا و کندر با معجونی که مقوی دل و دماغ بود اختیار
نمایند و شیافی از گلنار و مازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی ساخته در محل جماع بردارند و روغن
و روغن ابهل و روغن ناردین در مقعد مالند و مرهم از این انواع بر سر نهند فایده دارد و غذا او [illegible]
قلیه خشک بزیره و کشنیز خشک فایده دارد **فصل هفتم** در ورم قضیب و خایه و انواع
و اسباب و علامات و علاجات آن **نوع اول** در ورم گرم که بسبب خون یا صفرا یا حبس منی در محل
جماع موجب ورم گرم در خصیه میکرد و علامت او سرخی رنگ و درد و اندوه و گرمی ملمس و گاهی ورم در
نفس خصیه و گاهی در پوست خصیه بود آنکه در پوست بود بلمس معلوم میکرد و آنچه در نفس خایه باشد
ثابت شود جهت انفعال او و اول علاج فصد باسلیق یا صافن اگر مانعی نباشد و الا حجامت ساق
و ضماد [illegible] به برگ و گلاب و آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب [illegible] و یا گلکاری و اگر [illegible] و درد
شدید بود برگ کاهو و برگ خشخاش فایده دارد و بعد از ابتدا اگر جو و باقلی داخل نمود و [illegible]

و روغن گل و در آخر ادویه محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرده تخم مرغ و روغن گل و لعاب
تخم کتان و برگ کرنب و حلبه به آب عسل و مثلث طلا نماید **نوع دوم** در ورم که از کثرت بلغم
و رطوبت شود علامت او سفیدی رنگ و قلت درد و سردی ملمس و اگر علاج بصواب نماید جلب
کرده علاج بکنند و قی نمایند و اخراج بلغم بحب قوقایا و غیره و ضماد محلل از آرد کرسنه با پخته
و زیره و اکلیل و بابونه و حلبه و [illegible] و موم و روغن خیری و زرده تخم مرغ و مثلث و از ضمادها که نفع
آرد باقلی یا در شراب کهنه یا عسل آمیخته نمایند و مویز و انجیر [illegible] کرده و زیره کوفته و آرد باقلی
با عسل و روغن کنجد طلا سازند و گلقند اختیار نمایند و غذا نخود آب **نوع سیم** ورم سرد صلب
که در خصیه و قضیب شود از سودا علامت او صلابت و کمودت و مقل [illegible] دو جزو [illegible] مرغ و اشق
و [illegible] و مثلث و حلبه و [illegible] بیشتر از این مجموع بر ورم طلا سازند دیگر عاقرقرحا یعنی [illegible] ذکر
در [illegible] ورم گرم [illegible] از واسط [illegible]
بسیار روا که اصحاب این علت را عارض کرد تشنج و شکم او [illegible] گرد و عرق سرد شود [illegible]
گفته اند علاج فصد قیفال و تلیین طبیعت بجزهای سرد مثل ترنجبین و شیرخشت و مطبوخ خیارشنبر و طلا
سرد بر اعضای جماع از صندل و اسفیداج و گل ارمنی و افیون و گلاب و کاهو و آب کاهو و خوردن
آب شیر و شیره خرفه و سکنجبین و اگر ورم باقی ماند بجزه بر قضیب [illegible] نفع دارد
دیگر عارض میشود خصیه را ورم بر سبیل [illegible] شده مثل آنکه در سینه عورات را ظاهر میکرد
علاج هر دو بکیست بجزهای سرد مخدر مثل افیون و بیخ و آب کشنیز و بزرگی [illegible] و آب کشنیز و اسفیداج
و پوست خشخاش و گرد آسیاب کاهو و کشنیز **فصل هشتم** در درد
خصیه و قضیب و این چند نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم شود علامت او حرارت
و التهاب علاج آب کشنیز و کاهو و کاسنی و آب عنب الثعلب و افیون و اگر درد و سوزش قوی

بود كافور و افيون نفع دارد و شربتها و غذاهاي سرد ميل نمايند و ديگر بسبب سردي مزاج حادث
ميگردد و درد خصيه و قضيب علاج جز اعظم مثل روغن بيدانجير كه در وي جند بيدستر و فرفيون
حل كرده باشند و گلقند و زنجبيل و دارچيني و غذا نخود آب ديگر از باد غليظ است درد عارض
ميشود و علامت او انتقال درد از موضعي بموضعي و تمدد و علاج طلا گرم محلل مثل بابونه و اكليل
الملك و پودينه و شداب و روغنهاي گرم كه در وي جند بيدستر حل كرده باشند مثل روغن ياسمين
و سوسن و شداب نفع دهد و ديگر درد خصيه و قضيب كه از ضربه يا صدمه شود و علاج فصد و تليين
طبيعت و طلاها سرد رادع و قابض مثل بنفشه و خطمي و نيلوفر و كدو و كزبره و عنب
الثعلب **فصل نهم** در ارتفاع خصيه يعني بالا رفتن خصيه از جهت استيلاء

ما رفتن خصيه

برودت و ضعف عاسه گردد و بالا ميرود و بسوي مراق و بدشواري بول بيرون آيد و موجب
درد گردد و غثياني كه حادث ميشود و تقطير البول و گاهي بسبب برودت خارجي ميشود و گاهي در
امراض حاد اگر بود علامت نزديكي موت گفته اند و لا علاج لها اما علاج اصلي روغن فرفيون
و مرزنگوش و بابونه و حلبه و اكليل الملك جيل طلا نمايند مداومت حمام و ابزن كه در وي بابونه
و تخم كتان و اكليل و سبوس جوشانيده باشند و ادويه يا بيه در غذا فايده دارد
فصل دهم در دوالي صفن و صلابت و صفن جلد خصيه بود كه باد و نفخ از

در پوست خصيه

جهت مواد غليظ در عروق افتاده شود و بيشتر اين صلابت و دوالي در خصيه جب از ضعف
نقصان حرارت و عروق زايد كه مواد برد ريزد علاج دوالي كه در پايها ميشود نمايند و
ضمادهاي محلل مليّن بكار دارند **فصل يازدهم** در استرخاء صفن بسيار باشد كه پوست

خار پوست خايه
سيستر

خايه مسترخي شود و فرود آويزد بوقت بول نگاه بايد داشت كه بزير نيوفتد و گاه باشد
كه آن پوست زير پا آمده محل برخاستن بگيرد و درد كند علاج طلا سرد و ضمادهاي قابض

كه ازند

كه ازند مثل مازو و آس و گل سرخ و عدس و گزمازو و گلنار و شاه بلوط **فصل**
دوازدهم در قروح ذكر و خصيه و حوالي آن ريشها اين جايگاه بهن شود و آنرا قروح ساعيه گويند

قروح ذكر

و بيشتر اوقات كم و از عرق تر بود بدين سبب زود عفونت پذيرد علاج اگر ريشي تازه بود
صبر و مرداسنگ و قلميا مغسول بشراب و توتيا و مرواريد و گردو يا سوخته و نحاس سوخته و عفص
و گلنار ضماد يا مرهم يا ذرور سازند و اگر دير مانده شده به كندر و كاغذ سوخته و پوست درخت صنوبر
سوخته و مرهم علاج نمايند و ابن مريم فايده دارد و كندر و خون سياوشان مرداسنگ و تفال هر

8

مرداسنگ انزروت از هر يكي دو درم و اگر از خبث اكله بود فلفليون يا خاكستر موي مردم سوخته

من فلفل

و حبر و كندر و خون سياوشان و انزروت نرم كوفته برو پاشند و اگر جراحت در اندرون
قضيب بود از فتيل آنچه در اول مذكور شد نرمتر از آن بكار برند **فصل**
سيزدهم در خارش قضيب و خصيه سبب آن ماده تيز بود كه بدانجا فرود آيد علاج فصد

خارش خصيه و قضيب

باسليق و حجامت بر ساقها و زانوها بود و اسهال و منع از غذاهاي گرم تيز و شور و آش غوره
و سماق و ليمو فايده دارد و طلا سركه و روغن گل و حليه كه ميتا و آب گرفتن نمايند و آب گرم
نشويند بعد از آن سفيدآب تخم مالند و اگر خارش بسيار بود بر زانوها حجامت نمايند و زنگار
و بدين ادويه طلا سازند ماميثا و اقاقيا از هر يكي درم توتيا درم نيم درم صبر درم نيم زعفران دانگي
زرشنان برابر مجموع نرم كوفته بروغن گل مرهم سازند و هر روز در حمام سركه و روغن گل كه
در وي اندكي بوره و مويزج حل كرده باشند بشويند و بعد از بيرون آمدن از حمام سفيدآب تخم طلا
نمايند **فصل چهارم** در شقاق قضيب علاج مثل علاج شقاق مقعد نمايند

شقاق قضيب

و از قلميا و توتيا و حنا و كثيرا و موم و روغن گل مرهم سازند و زرده تخم و روغن گل و مرداسنگ
فايده دارد **فصل پانزدهم** در اعوجاج قضيب سبب او تمدد است

اعوجاج قضيب

که عارض میشود مر قضیب را علاج گلقند و گلاب و غذا لطیف و قضیب را بچربهای نرم
کننده از چربی مرغ و مغز قلم گاو و موم و چربی بط دایم چرب سازند و به آبی که در وی بابونه و اکلیل
و بنفشه جوشانیده باشند گرم قضیب را بشویند چند نوبت **فصل شانزدهم**
در ثالیل و بثور که به قضیب و نواحی او بود علاج ثالیل نمایند و طلا نمایند به نوره محرق و خاکستر
چوب رز نمایند و سیله دانه و سرکه و چربی مرغ طلا سازند و اگر نیک نشود قطع نمایند
و به روغن نکار و زاج به باشند **فصل هفدهم** در سده که در مجری قضیب شود از
جهت بثور علامت او سوزش بول و به دشواری پرون آمدن علاج فصد باسلیق و شربت
بنفشه با لعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین و شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و ضماد از اسپغول
و روغن بنفشه بادام بر قضیب گذارند و در احلیل شیاف ابیض افیونی با شیر عورت
و روغن گل یا بادام حل نموده چکانند و اگر در مجری بول سوزش و حدت بود فصد نمایند
دیگر سده در قضیب بسبب خلط غلیظ اگر بود علامت او دشواری بول علاج گلقند و گلاب
دیگر بیلاد ادویه مدر و در احلیل آبی که در وی کرفس و حوابی و مرزنجوش و پودینه جوشانیده باشند
با عسل و روغن زنبق چکانند و آبی که در وی مرزنجوش و صعتر و بابونه و بنفشه جوشانیده
بر قضیب ریزند دیگر سده از مثل ثولول اگر بود علاج اگر ثولول نزدیک بود دوا نهند شود و
جبر بروغن گل و سفیده ارزیر حل نموده چکانند سده را بگشاید و اگر درد قوی بود فصد صافن
نمایند و اگر مانعی بود حجامت نفع دارد **فصل هژدهم** در فتق و قیله فتق علتست
معروف که گاهی در حوالی ناف افتد و تر قیله فرو تر از آن فتق مراق گویند هر گاه بر غشاء صفاقی یعنی
پوست اندرون اشکم از آن [illegible] در مجری یا کوشتهای رانی کشاده شود و بسبب رطوبت چرخی
با حمل بار گران یا رفع صوتی بلند یا جستن یا باد غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی اربه اکثر [illegible]

ل و بثور قضیب

قضیب

و قیله

باحجاب بارده بدو فرود آید گیتی انثیین سد آنرا قیله الامعا گویند و اگر باد فرود آید قیله الریح
گویند و اگر آب فرود آید قیله الما گویند و قیله را ادره و فرو نیز گویند و باشد که ماده غلیظ فرود آید
و غلیظ تر گردد آنرا قیله اللحمی گویند و فتق الاربیه و فتق مراق البطن و انزار آب یا رانفه و حادث
میگردد فتق جیانرا از جهت کثرت رطوبت و این فتق و قیله انواع است **نوع اول**
قیله الامعا علامت او آنست که اندک اندک پیدا گردد و با ساقی بجای باز رود و در دو فتق که بر پشت
تکیه نماید و چون دست بر وی گذارد بصوت بجای باز رود و در آن وقت از ناف و گاهی مثل درد قولنج ظاهر
شود علامت [illegible] آنست که بصوت بجای رود و بی قراری بود علاج هر دو آنست که بر فتق
گذارند تا بجای باز رود و ضماد از مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و برگ او و اقاقیا و گلنار
و مر و خون سیاوشان و صبر و ابهل و سریش نرم کوفته به پیرشیم مایی بخته طلا نمایند به لته و بر موضع
گذارند و محکم به بندند بر قاوه هموار پس از آن بکشایند و دوا را بر موضع چند روز بگذارند تا که خود
تمام خود باز شود و اگر نکشید چند روز بسته دارند و طلا را اعاده سازند تا منفذ را تنگ سازد
و این ضماد جهت فتق مراق البطن و فتق اربیه فایده دارد و واجب است که حذر نمایند از
امتلاء و جماع و چیزهای بادناک و دایم بسته دارند **نوع دوم** فتق و قیله که از باد بود علامت
او آنست که باسانی بجای باز رود و قراقر شدید داشته باشد علاج آنست که او را بسته دارند
و منع از چیزهای بادناک نمایند و از چیزها که باد بشکند مثل معجون کمونی و جوارش و معجون حب الغار
و ماده الحیوه فایده دارد و ضماد شبدانه و [illegible] و اکلیل و زیره و پودینه و مرزنجوش
و شبت نمایند و روغن قسط و زنبق و ناردین بمالند و تخم کرفس و انیسون و حرمل و مصطکی و زعفران
از هر یکی دو درم هلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یکی سه درم سکنج و مقل از هر یکی درم و نیم پودینه
و قسط و زرنباد و درونج و اسارون از هر یکی درم چنانچه رسمست حب سازند شربتی [illegible] او رستقال

فتق

بجل اربند اگر [illegible]
علیل را در آب گرم [illegible]
و دست بر فتق گذارد

فنجنکشت
نسول

بود و مداومت معجون کمونی و بخور نیا نمایند و روغن سنداب کرده و جند بیدستر حل نموده باشند
بمالند و روغن بان کرده و غالیه حل ساخته باشند در احلیل چکانند و روغن زنبق یا بادام گرده
جند بیدستر حل کرده باشند هم در احلیل چکانند و بمالند **نوع سیم** قیلة المیاه که نازل شود بخصیه
آب و رطوبات **علامت** او آنست املس و براق و کلان شود و بول اندک و بالا گردد البته
علاج اگر بسیار بزرگ بود موضعی که نزول میکند داغ نمودن فایده گفته اند و اگر آب بسیار بود
بر نیشتر تا بدو سه روز آب را بیرون آرند تا موجب غشی نشود و **قوت** نگاه دارند و اگر صغیر بود
ادویه که در استفراغ جهة دفع رطوبت و مائیت استعمال مینمایند مثل خاکستر کرنب و خاکستر
بلوط و روغن زیت و سعد و آرد جو و سرگین گاو طلا سازند و اگر فلفل و حب الغار و بوره
و زیره بزیت طلا نمایند بهتر است و هرکه شاید **ضعف** کند را نفع آرد جو و سعد و گل ارمنی
و زیره و برگ مورد و سرگین گوسفند کهنه اجزا برابر نرم ساخته به آب مورد و سرکه طلا نمایند
اگر زیت را بجوشانند تا غلیظ گردد بعد از آن خاکستر چوب بلوط یا خرنوب آن مقدار که
خمیر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر سوختهای ... که آب نفع دارد **نوع چهارم** در قروة اللحمی
حدوث این از ماده غلیظ سودائی که نازل گردد بخصیه **علامت** او غلظ و صلابت و عقده
علاج استفراغ بود بمطبوخ افتیمون و سایر ایارجها در هم صلب از محللات طلا سازند و جند
بیدستر و فرفیون بروغن یاسمین و بابونه هم در احلیل چکانند و باشد و گلنار و برگ مورد و
مازو و جوهر و کندر و جوز سرو و زفت و مقل و ابهل یا بپرشم ملبی طلا در جمیع فتق فایده دارد
و معجون کندر مادة الحیوة اگر مداومت نمایند در همه اقسام فتق و قیله نفع تمام دارد
باب بیست و دوم در امراض رحم و اسباب و علامات امراض رحم
و علاجات آن مشتمل است بر شانزده فصل **فصل اول** در عقر یعنی بچه ناشدن و دشواری

حمل و کثرت آنکه بچه بیفتد و ساقط گردد و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد
و دشواری حمل بسبب سردی مزاج جرم منی و خون او را سرد سازد و خشک گرداند **علامات**
او رقت طمث و قلت سرخی خون و اندک موی و رعانه و قلت **حیض** و دور زمان بسیار
حیض تسکین یا بجهت آنکه خون بلغمی بیکبار و زود دفع نشود **علاج** تنقیه بدن از خلط
بلغم بایارجات و حقنه و معجونها اگر مثل بخور نیا و دواء المسک و فرزجه اگر گرم را گرم سازد
و از زعفران و سنبل و اکلیل الملک و ساذج هندی یاد کرده با مخ ساق گاو و بط و مرغ و چربی برابر از هر کدام
خواهد بوم و روغن ناردین و زرده تخم مرغ آمیخته فرزجه به پشم نرم ساخته چون از حیض پاک
شود سه روز بردارد دائم این **تخمیر** بخور و در زیر رحم بسوزد زرنیخ سرخ و مرد جوز سرو و میعه
تنه و حب البلسان جمعها به شراب حل نموده باقی ادویه را بدو آمیخته بعد از آن بخور سازند و جند
که مجرب است یاری دهنده است بر حمل زعفران و جوز ماهو و سنبل و اکلیل از هر یک سه درم ساذج هندی
و کرویا از هر یک چهار درم چرب مرغ یا بط یا بز آن مقدار که آمیخته گردد و بار زده تخم مرغ بریان کرده و
روغن ناردین یا بابونه فرزجه ساخته بعد از پاک شدن حیض بردارند و بعد از آن **صحبت** کردن
تا حامل شود باذن الله تعالی و غالیه و روغن بلسان اگر برابر خود زنند بچه شود و **دواء المسک** بعد از آن
میل نمایند **فرزجه** که قبل را گرم سازد مشک و جند بیدستر از هر یک برابر به پشم نرم آمیخته بردارند
یاری دهنده است **فرزجه** دیگر که معین است بر حمل جند بیدستر و میعه و قسط و مر و بیر زرد و جاوشیر
و فلفل و سک و زعفران و عنبر به شراب شافی سازند و بردارند یا وجه سازند و از آنجا یاری ... ه
جهت حبل زهره شیر یا زهره گرگ یا زهره خرگوش هر کدام که باشد مقدار ربع درم بروغن ناردین
یا پنیر مایه خرگوش مقدار دانگی بزیت کهنه بعد از پاک شدن از حیض بردارند و دائم پیه حنظل
را در آب بجوشانند و قبل را بدان بشویند نفع کلی دارد و حقنه گرم نفع دارد و بچه با آتش کند بر رحم

برحم کند از نمو غذا اقلیه و مطجنه ارد و ادویه و وزروده تخم یم بخت که بر تخم انجره باشیده باشد
نوع دویم سوء مزاج گرم که غالب بود بر رحم منی را فاسد سازد و بسوزد علامت او لاغری
و زردی رنگ و غلیظ و سیاهی خون علاج شربت فواکه و سیب و صندل و لیمو و شربت بنفشه
و خشخاش و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و قلیه کدو و اسفاناخ و فرزجه بچربی
مرغ و بط از ادویه که مذکور شده بردارند نوع سیم که از جهت یبوست که غالب بود بر رحم
منی را خشک و فاسد سازد و آنچه در رحم رود محکم و غلیظ کرد و علامت او لاغری زن و خشکی
فرج دایم علاج اشربه و اغذیه رطب مثل نخود آب کدو و اسفاناخ بود و شیر تازه و پالوده
و شربت نیلوفر و بنفشه و مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه
که از مغز ابل و مغز راکهو و مرغ انبه کنند ام که میسر شود و بشیر بحورت و لعاب تخم آبی بسازند
نوع چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم قوت ماسکه را ضعیف سازد و در مکانی
پیدا کرده و منی توقف نماید و بیرون آید علامت او آنست که از رحم رطوبت دایم آید و اگر
حمل کرده ساقط شود تا بیک ماه زیاده قرار نگیرد علاج تنقیه بدن از بلغم یا با رعایت در استعمال
قی و غذا با ادویه گرم و فرزجه از شحم حنظل و انزروت و زعفران و عود و شب و سماق و پشم
و چیل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبو یا مثل گل و صعتر و سنبل و مشک و سلیخه نمایند
دیگر نجه باشد که از ماده خلط بلغمی و صفرایی و سوداوی که در رحم حاصل کرده شود و فاسد می سازد
مزاج رحم را و منی را علامت او بیرون آمدن رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج تنقیه و تقویت
رحم نمایند و حقنه و ضماد قابض نوع پنجم در عود و اسقاط بچه که حادث گردد و از باد که در
رحم است بسبب حامل گردد و میان جنین و میان آنچه متعلق و بدو چسبیده است علامت او
و نفخ و ایلی و اذی یا خفقان از غذا و نفاخ و اسقاط او پیش از آنکه کلان شود و در وقت

مجامعت

مجامعت او از باد که از مقعد بیرون آید علاج شربت ما الاصول و جمیع آنچه را دفع نماید مثل گلاب
و عرق بادیان و گلقند و غیره صفت جوارش که باد را دفع نماید از زنباد و درونج و جوز بوا و پیل
و قاقله و قرنفل و جاوی و زنجبیل و تخم کرفس از هر یکی دو درم زیره [illegible] برابر درکه بیکدام [illegible] درم
نرم کوفته برابر یکجا قند آمیخته شربتی مثقال بود با آب [illegible] گرم نوع ششم در آنچه از سبب
فربهی زن بچه نشود علامت او از نفاخ و کلانی شکم باده از معده او ازجهت قبض یابدی
که در شکم بود و تنگی [illegible] فاسد کرده و از جهت تنگی مکان جنین چون کلان شود بیوفتد علاج بدن
را لاغر سازند و فصد و استفراغ بلغم و اسهال بمطبوخ هلیله و غیره و حقنه ها و تقلیل غذا و اطریفل
صغیر و معجون کمونی مداومت نمایند و معجون لک را خاصیت عجیب است در تهزیل و لاغری بدن
دیگر از جهت حرارت و از برودت و بسبب بسیاری رطوبت و از غلبه یبوست که بر مزاج منی
مرد حادث گردد مانع آنکه بچه شود و میگردد علاج مزاج را به اشربه و اغذیه مناسب به
اعتدال آورند نوع هفتم که حامل نشود از جهت آنکه سر قضیب مایل سوی خصیه بود و از
جهت کوتاهی رباط او پس آنکه بیرون آید به نهایت رحم نرسد علامت او کجی و کوتاهی [illegible]
راست ناکردن بود و میل سوراخ سر قضیب باسفل بود و اگر منی بیرون آید بر بالای رحم یا برابر
رحم ریزد علاج آنست که آن رباط را بجز [illegible] یا ملینی از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و غیره بروغن
هموار راست شود دیگر سبب میل سر رحم که از جهت ورم یا صلابت یا چربی یا مثل ثولول بر آماده
باشد موجب سده فم رحم گردد و منع کند و گاهی سر رحم از محاذات فرج میل نماید و درین وقت
منی بر رحم نریزد یا آنکه فم رحم صلب میشود علامت او آنست که زن در وقت جماع الم یابد و درد ابه
می شناسد میل او را الجس بانگشت که از صلابت یا از امتلاء عرق یا از جهت والیاف
تمدد شده علاج فصد صافن و حقنه از انجیره با بونه و حلبه و مغز تخم کاجیره و تخم کتان [illegible]

و کردون سول

منی را او رسید [illegible]
علامت اینها ظاهر
علاج ازاله سببه
نمایند

کنجد در قبل و مروخات از اجزای مرغ و بط و روغن بابونه بمالند و حمولات از ورق کرنب
پخته با اجزای بط و مرغ و روغن کنجد در پشم گرفته بردارند و حمام فایده دارد و اگر رطوبت
غلبه باشد استفراغ بحب ایارج و دوای بایر که بانگشت که بموم روغن آلوده ساخته باشد
رحم را محاذی فرج سازد و دیگر بسبب برجستن بر جای بعد از انزال یا از جهت حرکت
عنیف که از فرط و برجستن از جای بجای قرار نمیگردد و بیرون می آید و بحرکت شود و بسبب
الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه یا خوف یا بجهت الم بدنی مثل تب یا وجع شدید
و استفراغ خلط که بسبب گذشتن او بر رودها ضعیف در رحم میشود و موجب اسقاط میکردد
یا از کثرت جماع و بسیار حمام در آمدن موجب زوی دل میکردد و جنین در حرکت می آید دی
او قند علاج حفظ نمایند ازین اسباب و سوختن گل و صندل و عنبر و بوهای خوش که رحم
را بران دارند پیش از مجامعت موجب حمل میشود **فصل دویم** در علامات
حمل و فرق میان ذکر و انثی اما علامات حمل خشکی فرج و تنگی آن و قشعریره بعد از جماع
و قلت شهوت جماع و برطرف شدن حیض و سیاهی سر سینه و کبودی بیاض چشم و غثیان
و میل بچیزهای بد مثل گل و انگشت و غیره علامات ذکور خوبی رنگ زن و صفا و خفت حرکت
و سرخی سر سینه و احساس بحرکت جنین در جانب راست و سینه راست کلان تر از سینه
چپ بود و حدت حرکت جنین و بول رنگین بود در اکثر اوقات و برآمدن شکم و اشتها بغذای
بچیزهای لطیف و اما علامات انثی سماجت لون و بطوء حرکت و احساس بحرکت جنین در جانب
چپ و سیاهی سر سینه و سینه چپ کلان تر از راست و قاروره سفید در اکثر احوال و عدم برآمدن
شکم و اشتها حامله باشیای ردیه مثل گل و غیره و اشتهاء کاذب این علامات دلالت
بر آنکه حمل انثی شده و بتواتر حکیم گفته که اگر شک داشته باشند که زن حامله است عسل را با آب

امیخته

ش حمل

امیخته بقدار پنج مثقال در محل خواب بدهند اگر مغص در ناف و درد شود حامله است
دیگر روزه فرمایند یک روز و بچیز بعود یا بغیر او از چیزها خوشبوی بخور نمایند بیخ اگر بوی آن در بینی
نفوذ نماید حامله است و اگر بوی آن بیابد حامله نیست و اگر دانه سیر بردارند همین حکم دارد و از
جمله حیله که خواهند معلوم نمایند که فرزند ذکور است یا انثی آنست که زن را وندو اکمونید و بعمل
حرکت نمود و بضعف کبود که از جماع بر نهار رو تا میانه روز چیزی میل نمایند اگر در دهان خود
مزه شیرین یابد پسر است و اگر مزه دهان تلخ بود دختر بود و اگر در دهان طاهر شود طعم بسیار
نیز حامله است **فصل سیم** در تدبیر حبالا یعنی زن که بچه دارد و واجبست که منع
نمایند از جستن بعد از جماع و از امتلا و غضب و خوف و غم و از خوردن اشیا که
ادرار طمث نماید و از فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه و بعد از آن که ضرورت شود
می توان که چیزها که باد شکنند از جواربات مثل کمونی و غیره و اگر حامله را غثیان بود قی
فرمایند به سکنجبین و تخم ترب اگر آسان تواند قی کرد بعد از آن ریاضت معتدل فرمایند مثل
سواری اندک و مقویات معده و مسکنات قی دهند مثل شرب نار بودینه و شرب انار
و لیمو و آب شوربای که در او قطعه از عود بود و جوارش عود و سرکه پیاز و تعیین غثیان از اسکنجبین
سده هر دو او دو نانخواه زنجبیل و قسط و جوز بوا و مصطکی و سک و قاقله و عود هندی اجزا برابر
بگیرند به قند یا عسل سه وزن ادویه بسازند و اگر بسبب ایلای سیب بسازند قی را برطرف میسازد
مقدار یک مثقال تا دو مثقال اختیار نمایند و گاهی حادث میشود خفقان حامله را از خلطی که در
معده بود از خوردن آب کم و ریاضت معتدل برطرف میشود و اگر خون طمث آید علاج
نمایند بجلوس در طبیخ عدس و پوست انار ترش و گلنار و مازو و بلوط و حرم ابهار عانه
طلا سازند بعد از آنکه کوفته باشند و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سایر الخ دو الحماط

تدبیر زنان حا

طلث ام غذای خواسته باشند مذکور کردد علاج نمایند و اگر قدحا یا او ورم نماید قیمولیا و نمک
کوفته بر کر طلا نمایند و حضض در آب و ورق کرنب حل نموده طلا سازند و صبر و صندل و زوفای
نرم کوفته به آب عنب الثعلب طلا نفع دارد و خاکستر بر وی یا سرکه بز کذارند و اگر وقت
ولادت نزدیک رسد فرمایند که در حمام و ابزن که در و آب و حلبه و بشت و تخم کتان جوشانیده
باشند در آیند و در شکم و پشت روغن شبت و بابونه بمالند و چیز چرب و حلوا از قند و روغن
بادام فایده دارد و گفته اند که حامله را در ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام بر نهار بخلیده
~~وگفته اند که حامله را در ماه نهم هر روز سه درم روغن بر نهار دهند~~ و غذا اترش و قابض و غلیظ
نخورد تا پی درد و زحمت فرزند آورد و رعایت پا کرکی و اگر درد زادن ظاهر کرد در پشت
و پهلو و عانه و ناف بروغن شبت و غیره چرب سازند و کندش کوفته در پیش بینی دارند
تا عطسه آید و شوربای مرغ فربه و چربی مرغ و بط و حلبه و قرنجه بروغن بادام فربه بدو نوبت
یا سه نوبت اختیار نمایند تا موجب قی نکردد و یک مثقال غالیه در شراب حل کرده و گفته اند
که چهار مثقال از پوست خیارشنبر نرم کوفته بتجربه بتخته یا نخود آب میل نمایند ولادت
آسان کردد و در حال و حجر مقناطیس در دست چپ کرفتن و بستن که مرجانست بر زانوی راست مقناطیس
بستن بخاصیت با آسانی فرزند متولد شود اما بیرون آوردن جنین میت و مشیمه کندش را کوفته
یا صبر در بینی دارند تا عطسه آید و بخور بهوا زرد و جاوشیر و کبریت و سرگین کاو خیر نموده قرصها
سازند و بر روی آتش یکی را کذارند چون بسوزد دیگری را بر روی آتش در مجمره نهند و در زیر تغاری
که سوراخ کرده باشند زن فرج خود را بران سوراخ نهد تا دود آن بدو رسد جنین مرده بیرون آید
دواء دیگر قطران و عود و سداب و تخم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرزجه سازند و بر دارند
جنین ساقط کردد و دیگر وقتی که بر آید و خون روان کردد آن خون را نفاس گویند و مدت او در ذکر

وانث

وانثی مختلف بود در ذکر پانزده روز تا سی بود و مدت نفاس گویند و مدت در انثی یا
و پنج روز تا چهل بود و اگر فرزند آید و بعد از آن خون نفاس نیاید بیم است که اورا علل احتباس
طمث شود مگر زن ضعیف و قلیل الدم بود که ضرر نکند یا اندک ضرر کند و نخود آب دگر و شبت
و دارچینی فایده دارد و اگر بعد از ولادت درد رحم بود شربت ماء الاصول و شوربای کنجشک
جوجه و بخور سم اسب و اشتر نمایند و بوی شور **فصل چهارم** در رجا که کاهی عارض میشود
و زن را احوال شبیه باحوال حبلی از احتباس طمث و تغیر رنگ و سقوط شهوت و انتفاخ رحم
و انتفاخ سینه و بسیار ست که احساس میکند در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست بر و نهند
بجانب راست و چپ حرکت نماید و بسیار ست تا او مدتی ماند و علاج نیابد و کاهی منفجر میکردد و
با استسقا او و در بعضی اوقات در وی مثل درد زادن ظاهر میکردد و از وی پاره کوشت با رطوبات و فضول
جدا می شود یا باد بسیار روغ کرده یا هیچ چیز ظاهر شود و فرق میان این علت و حمل آنست که در این
علت شکم با صلابت بود و سستی دستها و پایها و ثبات حرکت او مثل حرکت جنین نه که هر گاه دست
بر شکم او نهند و انتقال از موضعی بموضعی نماید بخلاف آنکه بچه بجهد و حرکت نماید و این چند نوع است
نوع اول در رجا که از اخلاط بسیار که در رحم ریخته شود علامات او کرانی در نواحی رحم علاج
فصد باسلیق و صافن اگر حرارت و امتلای خون بود و بعد از ان استفراغ بدن بحب ایارج
و حب منتن و حب سکبینج چند دفعه و اخلاط بشربت ماء الاصول نضج دهند و مسهل و ایارج بکار میل
نمایند و بعد از استفراغ قرص مر با آب ابهل نفع دارد و اگر فرزجه دو درم ابهل با یک قدح آب
یک هفته میل نمایند ساقط نماید حیض و رجا را و خوردن دواء المسک کم با سکنجبین بزوری و تریاق
اربعه فایده دارد و دواهای که اسقاط مشیمه و دشواری زادن را و ادرار حیض را فایده میدهد آنست
مر کوفته و جاوشیر از هر یک برابر شربتی دو درم به آب کرفس یا آب ماویان اختیار نمایند و حقنه از دو درم

از تخم کرفس یا شکوفه آن زن بردارد جنین بیرون آورد خواه زنده خواه مرده و اگر مرده
بوزن دو درم زراوند دحرج وحب الرشاد و سرخس معزو یا مرکب کوفته بخورد و در وزن هر دو [illegible]
طلا کنند و صحت کرد جنین زنده یا مرده بیرون آورد شافی جهت دشواری زادن و اخراج جنین
خواه مرده و خواه زنده ومکی دهان شیر و خرنوب از هر یک برابر بشیره گاو بسازند و بر دارند و غذا
نخود آب بدار چینی سازند و دیگر رجا او ورم صلب که عارض میشود رحم یا فم او را علامات و علاج
او ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی اگر خدا توفیق دهد **نوع دوم** رجا که از باد غلیظ که در رحم
بسته شده علامت او انتفاخ و تمدد و علامات استسقاء طبلی علاج شربت بزوری و ماء
الاصول و استعمال کاسرات ریح از ضماد و معجون و حقنه و شیافه و علاج استسقاء طبلی و قولنج
ریحی و غذا نخود آب با ابزار گرم و مطجنه از گوشت مرغ یا کبوتر **فصل پنجم** از
سیلان و بسیاری طمث و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول بسیاری حیض
که از خون بود علامت او امتلاء بدن و امتلاء رحم باشد و بدن با سیلان او قوی و رنگ کمال
خود تغییر نشود و عارض میکرد و کسی را که در تنعم و فراغت بوده باشد و خفت در بدن از
سیلان طمث علاج آنست که قطع نمایند مگر وقتی که افراط و ضعف در بدن و تغیر در رنگ شود
درین حال فصد باسلیق اگر طبیب ماهر بود جرأت نماید اگر قوت باشد و سینه تا به ناف و محجمه بی آتش
بر زیر سینه نهند و قرص کهربا برین موجب بسازند کثیرا و نشاسته و صمغ عربی و مغز تخم خیارین
از هر یک سه درم گلنار دو درم اقاقیا و کهربا از هر یک درم نیم کوفته به آب لسان الحمل بسازند شربتی
مثقالی بشیره خرفه یا شربت الخیار میل نمایند و بردارند این شیاف که حیض را باز دارد و بر موجب
سرمه گلنار و خشب [illegible] و جفت بلوط ماز و کندر و اقاقیا برابر بکوبند بسازند بر دارند و مازو را کوفته
بجوشانند و بشم [illegible] آکوده [illegible] بر دارند نفع دارد و غذا آش سماق و غوره

طمث

و عدس سازند **نوع دوم** بسیاری طمث که از حدت و رقت خون شود علامت او ضعف بدن
و تغیر رنگ مایل بزردی و رقت آنچه بیرون آید با حدت و سوزش و نکافت بدن علاج تنقیه بدن
بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و جهت آنکه درین هر دو با وجود قوت قابضه جهت و خون را [illegible]
سو سازند بشیره خرفه و آب زرشک و رب سیب یا طباشیر و گل ارمنی و انار [illegible] و آبی ترش قطع و ادو[illegible]
و دانه مورد کوفته با کندر و خبث الحدید و سنگ خون طمث و خون بواسیر او منع می نماید و اگر خون
آمدن تسکین نیابد قرص کهربا برب ریواج یا شربت زرشک و انار و معجون بسد مجرب است و در
تخته آب قابض که از گلنار و آس و گل سرخ و سماق و پوست انار ساخته باشند در آیند و بر عانه ضماد
و اقاقیا و گل سرخ و سماق و پوست انار و مورد برابر کوفته بگذارند و فلونیا و مورد به آب لسان
الحمل شیافه سازند و بردارند و حقنه از آب لسان الحمل و گل مختوم و عفص و اقاقیا و عصاره
لحیة التیس و خون سیاوشان و شادنج نفع کلی دارد و غذا سماق یا زرشک یا آب غوره دراج را
عدس یا نخود آب که گوشت مرغ یا کبک یا گوشت صید و گوشت بزغاله بریان ساخته باکشنیز
خشک اگر ضعف بود زرده تخم مرغ با سرکه جوشانیده و از فواکه آبی و انار ترش و دو دانه و بغیر **نوع سیم** در
بسیاری خون حیض از خلط سودائی و صفرائی که سرخی یا زردی [illegible] علامت [illegible] آنست که زن [illegible]
بینه بر دارد و بس از آنکه خشک شود و اگر سودا است مطبوخ افتیمون و تنقیه بدن [illegible] و شافه و علل
وغیره **نوع چهارم** در سیلان طمث که از بواسیر رحم شود علامت او آنست که بغیر اوقات حیض بود و خون
او قطره قطره آید و خالی نبود از درد سر یا بسبب مشارکت رحم بدماغ و از الم در بعضی احشا و تسکین
الم بعد از سیلان علاج فصد باسلیق و حجامت بر رانها و جهار [illegible] و استفراغ سودا به آب پنیر [illegible]
دارد و قرص کهربا بر موجب [illegible] کنند تا که پخته باشند و اگر در رحم [illegible] شاید و لعاب تخم کتان شیر گرم
و روغن دانه [illegible] حل نموده باشند در رحم [illegible] و [illegible]

بر دارند بسفت [illegible]
[illegible] رشاه بلوط [illegible]
لسان الحمل [illegible]

[illegible] حیض [illegible]
و علاج آن حیض [illegible]
ضعف [illegible] مطبوخ [illegible]

که در وقت الم علاج نمایند و در وقت راحت علاج نمایند و حجامت بر ورکین و زیر سینه سازند
و دیگر سیلان طمث از قروح رحم میشود علاج قروح نمایند و کم بعقب ولادة بسیاری طمث
اگر بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشد بدان تسکین دهند و گاهی حادث میگردد
بسیاری طمث از جهت زایل نمودن بکارت علاج در شراب قابقس نشینند یا آنکه مازو و شاه
بلوط و گلنار و گل سرخ بجوشانند و آب آنرا بردارند و روغن زیت بهر لحظه یا روغن گل چرب
سازند و میل یا فتیله بر و خرقهٔ نرم پیچیده بمرهم آلوده بردارند **فصل ششم** در قروح رحم و
انواع او و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول که حادث که در قروح رحم بسبب بعضی علامت
او درد و بیرون آمدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت و کندر و خون سیاوشان و مر و شب یمانی
و پوست انار و جوز سرو به آب لسان الحمل یا آب آسی بردارند و حقنه ازین اشیا فایده دارد و اگر جراحت
در باطن شده باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو و در فرزجه و حقنه اضافه نمایند و قرص کهربا افتیار نمایند **نوع
دوم** قروح رحم از دخل بسبب دشواری ولادت و شدت طلق و گرفتن مشیمه یا جنین میت شود
علاج فرزجه که مذکور شده بردارند و انزروت و کندر و خون سیاوشان برو باشند **نوع سیم** قروح
رحم که از خلط حاد که موجب جراحت گردد علامت او بیرون آمدن خون سیاه و بوی ناک بادرد شدید
علاج تنقیه بدن و حقنه از کشک جو و حب آب و امثال آن و اندمال جراحت با دویه مذکوره و اگر درد
شدید بود اندکی افیون و زعفران به انزروت و خون سیاوشان آمیخته بردارند و آنچه در دهن رحم شکنی
مید … نمایند بجوشانند و … و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند … عورت
و آب گرم و روغن گل **نوع چهارم** قروح رحم که در میان … باشد یا … رحم بود علامت او
درد و بیرون آمدن چرک سیاه شبیه … و اگر مثل آب گوشت و بادرد بود دلالت میکند بر آنکه چرک
باقی ماند و اگر چرک سفید و اندکی و با سوزش بیرون آید و بوی ناک نباشد دلالت دارد بر نقای جراحت

علاج حقنه بروغن گل و بنفشه و قند و درد و سوزش تسکین یابد بعد از آن حقنه بمرهم باسلیقون و روغن
گل رجوع بمعالجات که در قروح کرده و شافه مذکور شده نمایند **فصل هفتم** در شقاق رحم گاهی
بسبب یبوست خاصه نزدیک ولادت یا از شدت درد طلق و از جهت قرب عهد حیض میشود
بعد از آن اندک اندک معلوم میشود و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود و علامت او آنست که
بجس هرگاه بکشایند معلوم میشود چون انگشت برو گذارند درد زیاده گردد علاج مرهم باسلیقون
با اندکی از چربی بط و مرغ و روغن بنفشه یا روغن مغز قلم گاو یا روغن و زفت یا روغن سوسن
و زفت و علک الانباط بردارند یا طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق مقعد نمایند **فصل هشتم**
در حکه رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارشی بسبب خلط تیز صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور یا …
حاد و در بعضی اوقات بمرتبه میرسد که قوت ساقط میگردد و عارض میشود زنی را که از جماع …
نمیشود و بعضی جماع زیاده شود خواه از زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم میگردد که کدام خلط غالب
است علاج فصد و مسهل و در زخم رحم طلا سر و از صندل و مامیثا فایده دارد و آب کشنیز و آب خرفه
و گاهی بالنگ و روغن بنفشه و از الحجوب … و ورق بودینه پوست انار و عدس مقشر …
بجوشانند و بصرف بردارند و ادویه که حدت … تسکین دهد چنانچه مذکور شده در کثرت شهوت
مداومت نمایند **فصل نهم** در بواسیر رحم حدوث او از خلط سوداوی میشود چنانچه در مقعد
و شناخت او به دیدن و لمس معلوم است هرگاه دهان فرج بکشایند اگر در وقت هیجان بود رنگ
هیجان بود رنگ او سرخ و با الم از جهت امتلا از خون و اگر در وقت سکون بود از رطوبت
آید شبیه … و رنگ او سیاه علاج تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون و غذا مرطب
از گوشت بره و بیخ غاله و روغن نرگس و سوسن بمالند و مرهم از قلیمیا و زردچوبه و مرداسنگ
برابر بگیرند و موم و روغن … یا شفتالو سازند و باقی علاج بواسیر مقعد نمایند قطع

و ثالیل و ناصور رحم

بجدید ابریشم نماید اگر ظاهر باشد و اگر غایر بود داروهای مجفف بکار برند فصل دهم
در بثور و ثالیل و ناصور رحم اما بثور تولد از خلط ردی یا از صفرا که مخلوط بخون
بود و بیشتر در فم رحم عارض میگردد و شناخت او بانگشت و لمس بعد از دیدن محلی که قبل الکشاف
فم رحم را ملاحظه نماید معلوم میشود علاج فصد باسلیق اگر قوت بود و شربت تمر هندی و سکنجبین
و بزره خرفه و کشنیز و غذا آش غوره و سماق و بثور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از
مرداسنگ و گل ارمنی قلیمیا برابر بگیرند و اندک کافور بروغن گل و موم بسازند و در جوشانده
مالند و اگر ظاهر نشود این دارو ها را با آب لسان الحمل و روغن گل و غیره بعد از استعمال
نماید اما ثالیل شناخت او بهمان طریقه شناخت بثور بود علاج تنقیه بدن بمطبوخ
یا حب ایارج و احتیاب از غذا که از خلط غلیظ حاصل گردد و غذا او لطیف از گوشت
بره و بزغاله و مرغ و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد و لیم بمالند و بیاید که در دنبوت
و اکلیل و حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند علامات او ورم درد و رفتن صدید از جهت فضول
که روید ان عضو دارد علاج قروح نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجفف چنانچه مذکور شده و بیشتر
نماید بجدید کرمیخ بکند از اختلاط عقل و غشی نکند فصل یازدهم در سیلان رحم
و اسباب و علاجات و علامات آن که گاهی عارض میشود عورات را که از رحم ایشان رطوبات
بسیار میرود و سیلان منی مثل رجال عارض میگردد و این رطوبات در تعفن رحم یا شد وقتی
که قوت غاذیه ضعیف بود و این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میباشد
بود و استدلال برنگ آنچه از رحم سیلان سقوط شهوت میکند بدین طریقه که خرقه بر دارند
و بعد از خشک شدن خرقه معلوم میشود علامت صاحب سیلان سقوط شهوت طعام و تغیر رنگ
روی و ورم و نفخ در چشم علاج تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا و سودا

غو بیند اما ناصور رحم
علاج ناصور وقتی که کشتکر
بر جراحت مدتی گذشته
شده

یازدهم

و بلغم فا

احتباس طمث

و بلغم فایده باشد مسهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بوزجه و حقنه که حبس سیلان نماید
از آنچه در افراط طمث مذکور شده اما سیلان منی با قیام خود مذکور شد فصل
دوازدهم در احتباس طمث و انواع و اسباب و علامات و علاجات و آنچه این علت بان
باز میگردد دو نوع اول احتباس طمث از قلت خون در بدن بود و علامات او نحافت بدن
و ضعف و زردی رنگ و تقدم جوع و تعب و استفراغ مثل سیلان خون بواسیر و رعاف
علاج بدن را تقویت نمایند و غذا اما لطیف و خوب و راحت و حمام و ابزن و زرده تخم مرغ نیم
بخت و شوربای مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان نوع دوم احتباس طمث که از غلظ خون
حادث گردد و علامات او سستی بدن و سفیدی او و کبودی رگها و کثرت بول و طلیعت او از
جهت قصور هضم معده و گرانی خواب و از علامات برودت مزاج رحم است قلت موی
و رقت خون علاج نقطه صافن یا فصد باسلیق و حجامت بر ساق پیش از نوبت او بدو روز
خصوصا کسی که فربه و طحالی بود و مسهل استفراغ با دویه ملطف مثل ایارج و قرص مر و دوایی که
ادرار نماید حل دو مثقال و افتیمون مثقال جوشانیده باشد و یک مثقال مر بدین آب اگر میل نماید فایده
دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و انیسون و بادیان و پودینه و مشکطرامشیع بعمل آید
بعد از تنقیه بدن از خلط غلیظ دو درم از کرفس با یک مثقال سکر ادرار طمث میکند و دوا
که با شربت سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن ادرار حیض می نماید و نیم درم جندبیدستر
و دو درم سلیخه سوس کبود و بادروج و قاشق آب پودینه و هفت مثقال عسل دو نوبت میل نماید ادرار
حیض نماید و سعد و قوه و اسارون و سلیخه و دارچینی و افتیمون و مشکطرامشیع خواه مفرد
و خواه مرکب با آب قوه دو مثقال میل نماید ادرار حیض نماید و قرص مر بر مکی را در ادرار
حیض خاصیتی کلی است در باب هر نوبت که در هر دو روز یک نوبت واقع شود و جوز و سداب

انزروت یک مثقال و لوبیا دو مثقال و تخم کرفس مثقال و قیصوم کوفته مثقالی در آب بجوشانند
و آب آن را استعمال نمایند نفع دارد و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ حلبه با قرنفل و زنجبیل مقل همه اینها
ادرار حیض را نافع بوده و ادرار و نشستن در آن و به ملطف مثل سداب و بابونه و مرزنجوش و سنبل و پودنه
و اکلیل و صعتر ادرار طمث نماید طلاء از زوارجین و سنبل و سلیخه و حب البان و جوز بوا و دیگر
و قسط از هر یک برابر کوفته بجوشانند و در خریطه از صوف که ازره و بر ناف و عانه نهند طلاء بعوض
این ادویه بسوده رحم را می‌کشاید صاحب کامل و ابن ابی صادق در شرح فصول چنین گفته اند دیگر آنچه
ادرار طمث مینماید این طلا است که نیز مجرب نموده و بسیار کسان فایده یافته اند صفت آن کرنجه
پانزده مثقال سلیخه یک مثقال شاحجر کرنب هفت مثقال و اگر نباشد بدل آن پوست بیخ کرم دو مثقال و
خیارزه هفت مثقال و افسنتین دو درم همه نرم را کوفته با سی مثقال شیر آمیخته بجوشند بر شکم مالیدن با رحم طلا سازند
و فرزجه بردارند و این چون قوی‌تر چند بیاشیر و مر و مشک شاو سازند و بردارند و بعضی حکما نقل کرده اند که
حیض عورتی مدت هفت سال بسته شده بود و این فرزجه برداشت خون حیض آمد کشایافت
صفت عورتی مدت آن مر و فوتنج از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب ده درم مویز دانه
بیرون کرده بیست درم نرم کوفته بزهره گاو بسازند و بردارند چند روز دیگر احتباس طمث
از جهت حرارت کرده‌ان رگهای رحم را محکم می‌سازد و علامت او التهاب و خشکی رحم علاج شربت
سماق و نبات و مغز تخم کدو و خیار زمی و بابونه کوفته فرزجه بسازند بعضی او ورده تنج چند روز بردار
و ذیره خرفه فایده دارد و دیگر احتباس طمث سبب برودت که غالب شود بر مزاج رحم و دهان
عروق او بسته شود علامت او سفیدی لون و تفاوت نبض و سردی عروق علاج قرص مر دادن و
کرم و دیگر احتباس طمث از یبوست حادث میگردد و علامت او یبوست رحم و همال بدن خشکی
عروق علاج حمول مرطب و باقی علاج آنچه در باب عقم مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر بود

ازالة ورم

ازاله ورم نمایند و اگر از جهت قروح که مندمل شده و دهان عروق را گرفته علاج فصد و تنقیه بدن
بمسهل و درد تنها و محلل و دیگر سبب رتق یعنی برهم قروح و رحم چیزی پیدا شود که مانع جماع بود
و مانع طمث نیز میکردد و گاهی منفذ او می باشد تا غایتی که نزد ابتداء حیض الم شدید پیدا شود بر دلا
عظیم علاج بحدید نمایند و فتق بسازند و مرهم کذارند و نکذارند که دهان او هر دو باز بسته شود
نوع پنجم در احتباس طمث که حادث شود از افراط سمن و تنازگی تنفید و مسالک او را تنگ سازد
جراحت علاج فصد و لاغر ساختن و شربت کرادارا رنایه قریب یکمل و نوبت بیل نمایند و حرکت
پیش از طعام و حمام در نهار و مداومت اطریفل صغیر و معجون کمونی و کلقند به بادیان روی ساخته
باشند فایده دارد و بدن را ضعیف می‌سازد و غذا نخود آب و در رحم روغن بان با قطران
حکا نند و از اسخر خون حیض را روان می‌سازد بخور بخیطل تنها و جاوشیر و حلتیت و سکبینج
است درین علت چیز کرم استعمال نمایند مگر علامات حرارت رفته باشند و اگر تب بود و علامات
حرارت و درد سر و غثیان و تلخی دهان البته از چیزهای کرم احتراز نمایند رطوبت اگر در اخر حیض
طمث شود علاج او آنست که در فصل عقم مذکور شده اما آنچه از سبب احتباس خون طمث امراض
و علت ظاهر میشود و بر کاه منفذی نماید اختناق رحم و اورام رحم و اورام از جهت و امراض معده
از سوء هضم و سقوط شهوت و غثیان و تشنگی و کمزوری معده و بعضی امراض دماغ مثل صرع
و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر مثل سعال و ضیق النفس و امراض گرده و امراض کبد
و استسقا و درد پشت و فتق و حمیات محرقه و درد چشم **فصل سیزدهم** در نتو
رحم و آن دو نوع است نوع اول نتو رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت کوفتن
فرزند مرده و مشیمه بر غیر ترتیب یا از جهت افتادن عورت بر موضعی از سقوط قوت یا از
جهت فتح شدید که عارض میگردد و از ضعف یا استرخاء اعضاء رحم علامات او آنست که عارض

اگر ۶ از بعد آن کرد
و غیره و مناسب
رز ... جمیل ...

نتو رحم

کیرفلی ر
سول

چه گاه از ضعف یا استرخاء گردد و گاهی عورت را دردی شدید در عانه و مقعد و جهار بند
و پشت و گاه از رعشه و ترس عارض شود بسیار است که مخفی و پوشیده است بر جهال اطبا فرق میان
حشیه ورم و فرق میان هر دو آنست که حشیه تنگ و باریک است و ورم بعضر آن بود علاج
تنقیه رود اولا از ثقل بحقنه و ادرار بول تا غایتی که عانه پاک شود و در رحم روغن زنبق و یا
گل که در وغالیه حل نموده باشند بچکانند بعد از آن رحم را بموضع او برند بزور که از پشم کوزکی که
در آب و شراب او کثیرا مازو و اقاقیا و مازو و خرنوب جوشانیده باشند و ضماد بر عانه و
نواحی فرج از ادویه قابض گذارند و بوی‌های خوش در پیش بینی دارند و اگر عارض گردد
این عورت را که رحم برآید چوبته و پوست انار کوفته مثل غبار بمالند **نوع دوم** که
حادث گردد و ستر رحم از رطوبت بلغم لزج علامت او بیرون آمدن رطوبت از رحم و ثقل
علاج تنقیه بحب ایارج که مقوی بر ترید بود دو فرزجه از قرنفل و مازو و اقاقیا و کزمازو و مرم
سوده به پشم که به شراب آلوده ساخته باشند جنبر او زبر دارند که تا رحم که پیش آمده بجای
خود آید **فصل چهاردهم** در اورام رحم و انواع و اسباب و علامات و علاج اورام رحم
آن نوع اول ورم رحم گرم که حادث شود بسبب ضربه یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط
جنینی میت یا دشواری ولادت یا احتباس طمث یا لمعاس یا کثرت جماع علامات او حرارت
و حرارت که در ورم و تب تیز مثل برسام و درد سر و سلاد و لسان و درد معده و غثیان و ذوق
و ضعف هضم و قلت شهوت و درد چشم بسبب مشارکت و درد و شق بعد از آن
منتشر در تمام بدن و درد پشت و تهی گاه و جهار بند و کش ران و تنج عانه و بد شواری بول
و براز بیرون آید و تواتر نبض و نقص غشی و عرق اطراف اگر ورم در قعر رحم بود درد و فربان
در ناف بود و اگر در فم رحم بود درد در عانه می‌باشد علاج اول قی نمایند اگر ممکن بود پس از آن

فصد با

فصد باسلیق و فصد صافن فایده دارد و آب شیر با روغن بادام و قند و آب انار میخوش و
تیره خرفه و شربت بنفشه با لعاب تخم اسپغول و از آب خوردن تا امکان بود محافظ
نمایند و اگر طبیعت قبض بود ملین از بنفشه دو مثقال و سپستان سی عدد و عناب بیست عدد و
و آلوی بخارایی بیست عدد بجوشانند و در آب آن شیرخشت پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل نموده
روغن بادام مثقالی اضافه نموده میل نمایند یا مغز فلوس بشربت بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب
فایده دارد و رحم را بلعاب اسپغول و آب حی العالم یا روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه بسازند
و اگر حرارت غلبه بود اندکی کافور اضافه نمایند و بر ناف و جهار بند و عانه و تهی گاه از صندلین
و مامیثا و طحلب و گلاب طلا نمایند و ضماد بر ناف و عانه از آرد جو و باقلی از هر یکی پانزده
مثقال گل خیرو و بنفشه از هر یکی چهار مثقال با آب گشنیز و کاسنی بسازند و ضماد او را آنست که با رادع
محلل آمیخته نمایند تا ورم صلب نشود و در ابتدا در آب ریاحین بارد در آرند و بعد از آن در آب گرم در آرند
در آرند و بعد از آن ازیارج بکار رود و در آخر جز آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل نیابد علامت او آنست که
شدید و اعراض و حدوث بهای مخالف و قشعریره و ظهور و قناب در این محل حقنه که از لعاب
حلبه و تخم کتان و غیره ساخته باشند نیم گرم نمایند و ضماد منضج از تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه
و آرد باقلی ادویه را کوفته برای که در روانجیر جوشانیده باشند و روغن گل از ناف تا عانه طلا نمایند
و در آب گرم نشستن فایده دارد و استعمال حمولات از علک البطم و بارزد و زوفا و روغن زرد
کهنه گاو و چربی بط و تخم مرو و کتان از مجموع یا بعضی نمایند و اگر ورم نزدیک بود به منضج نشود بجذبه
بشکافند و اگر دور بود علاج بجذبه نمایند و در دبیت کاری و اگر نضج نیابد به تعجیل نمایند
از جهت آنکه این عضو با اعضاء رئیسه مثل دماغ مشارکت دارد و اگر منفجر شود و زرداب روان
شود به آب عسل حقنه نمایند و شیره تخم خیارین و شربت بزوری جهت ادرار دهند و اگر زرداب

منضج مرن

روان نشود به آب عسل حقنه نمایند و شربت تخم خیار رس و شربت بزوری جهت ادرار دهند و اگر زرداب
دهرکه بسوی او ده روان کرده و حقنه از لعابها نمایند تا ضج حادث نکرده **نوع دوم** ورم رحم که از
بلغم بود علامت او ثقل و درد در نواحی عانه علاج قی نمایند اول علاج ورم سرد که در مثانه گفته
شده نمایند **نوع سیم** ورم صلب که از خلط سوداوی در رحم شود و میل رحم بجانب شود و اینی ورم
بسرطان باز میکرده و اگر علاج نمایند عارض میکرده و استسقا علامت او صلابت و بند و ثقل و احتباس
بول و اضطراب حرکت صاف و کاهلی از حرکت و اندکی درد علاج در ابتدا فصد باسلیق و مسهل
سودا برفق به آب پنیر و شربت افتیمون و گلقند و شربت سکنجبین بزوری و روغن شبت و بابونه
که در و جربی بط و مسکه که از شیر میش گرفته باشند بدو آمیخته نمایند و مقل در و حل نمایند و
مرهم و اخلیون مخلوط نمایند یا باسلیقون بهم خلط نموده بر عانه گذارند و پشم پاره بدو آلوده
بر دارند و آبی که در و بابونه و اکلیل و بنفشه و حلبه جوشانیده باشند در آیند و بر عانه نمایند و در
عانه لعاب حلبه و لعاب تخم کتان بروغن کنجد آمیخته بمالند و غذا نخود آبه سازند **نوع چهارم** سرطان
رحم اگر حادث میکرده سرطان در رحم به عقب ورم گرم و قیح (?) اکلیل تا بدو نرسد علامت او
صلابت و حرارت و ضربان و ظیق (?) شدید و درد تا حجاب سینه و بسیار است که عارض میشود
درد چشم و درد شقیقه و ضعف لاغری خاصه در ساقها و ورم در بغت بایی و ورم شکم مثل استسقا (?)
وگاهی بنجر میکرده با استسقا و ورم سرطانی ظاهر میکرده و رگها بر آمده و رنگ او مایل بکبودی یا در رنگ (?)
صیت وگاهی سرطان ظاهر میکرده با جراحت میشود علامت او درد شدید در عانه و کش ران
و زیر شکم و پشت و بسیار است که از او رطوبت بوی ناک مایل به سیاهی یا سواد یا سرخ میرود و لا
کویند مرا او آنست که مداوا او بمرهم مسکن و لعابات بارد و در وقت شدت درد و حرارت
نمایند و در وقت تسکین درد اشیایی که تحلیل دهد مثل روغن بابونه و جربی بط و افلیون

و مقل و به نطولات گرم برفق مثل طبیخ حلبه و برگ کرنب و تخم کتان و بابونه و فصد باسلیق و مسهل
سودا و ترطیب مزاج و اگر جراحت بود علاج جراحت و در انزون کردن گل جزو بنفشه و کرنب
و تخم کتان جوشانیده بخشند و جهت تسکین درد و در حقنه ارشاف ابیض و افیون و اندکی زعفران
بشیر عورت سوده نمایند و منع از غذا که مولد سودا باشد نمایند و غذا اقلیه اسفاناخ و مرغ و قبق (?)
سماق سازند و بهترین اشیا در علاج سرطان مربه را سوده به آب کشنیز یا آب کاسنی یا آب کاهو حالیت (?)
و حقنه نمودن رحم را فایده دارد و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد در این مرض و از ادویه بارده حقاکل
و کشنیز و عنب الثعلب و سفیده تخم مرغ و روغن گل و مرهم صلایه کردن نفع تمام دارد و اگر ضماد
سازند و حقنه نمایند به آب لسان الحمل و شیر عورت و روغن گل رحم را و شربت از الجبره عدد دو از
عناب و سپستان از هر یکی سی عدد و از مغز فلوس هشت مثقال و روغن بادام درم افیا نمایند و اگر
خون بسیار رود آب لحیة التیس و گل ارمنی و سفیده و آب لسان الحمل حقنه نفع دارد **فصل**
پانزدهم در اختناق رحم این علت عارض میکرده با دوار و نوبت و شبیه بصرع بود
و فرق آنست که صاحب آن چون بهوش آید از اکثر آنچه گذشته باشد حکایت نماید و سبب آن
رحم و دماغ و دل مشارکت قحبت (?) بود و قی حجاب و حجاب و شکم از این جهت عارض میکرده
ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان و بسیار است که نفس منقطع شود و هلاکی ذهن و فکر فاسد و
ورای خطا و درد سر و خفقان و تاریکی چشم و در لب و دهان و بینی حرکات مضطرب بی اراده
هرزه هذیان و اختلاط ذهن و حادث شدن غشی و باطل شدن حس و حرکت و منقطع شدن صوت
و اگر خطاب کنند فهم نکند و ابخه خطاب کرده اند و از دهان صاحب این علت کف روان نشود
جنانکه در صرع و چون ساکن شود آواز نکند و زیاد نترسد و این علت دو نوع بود **نوع اول**
اختناق رحم که حادث کردد از کثرت منی که بر آکنده شده در اوعیه و مستحیل گشته به کیفیت سمی

الثعلب

وختناق رحم

علامت او آنست که نوبت او ... ذهن و فکر ...

وبخار رحم از وی بدل و دماغ میرسد علامت او آنکه چند گاه از شوهر جدا شده باشد مدت
طویل و آمدن رطوبت از رحم در حال حرکت بعلت و خفت یافتن از خروج رطوبت
و اگر قابله رحم زن را بمالد تا رطوبت بیرون آید فایده کلی دارد علاج در وقت نوبت و ابتدای
حدوث این علت پایها را محکم ببندند و کف پای را محکم بمالند به تجبین فلفل در آب
گرم یا در طبیخ بابونه و محجمه بر ناف و زانوها و بر ساق گذارند و نهند و در گوشها فریاد به آواز
بلند نمایند و دایه فرج او را با انگشت که بر روغن زنبق یا بان یا روغن بادام و گل که در وی عنبر
و مشک حل نموده باشند بمالد و حقنه بر بینها نماید تا منی جامد و رطوبت بیرون آید و بخور نماید
رحم را بچیزهای خوشبو مثل عنبر و مشک و چیزهای بدبو پیش بینی دارند مثل جند بیدستر و کندش
و نفط و جاوشیر و سوختن مقل یا سوختن کوکرد یا پشم تا تحلیل و بخارات سرد او تلطیف
نماید انچه مایل میشود برحم جهت آنکه از شان رحم آنست که از چیزهای بدبوی گریزد و بمشتاق
اشیا خوشبوی بود از این سبب مالیدن روغنهای گرم که در وی عنبر و مشک حل کرده باشند
فایده دارد و دایه را بفرمایند تا انگشت را از فلفل و عاقرقرحا یا بروغن حب الغار انگشت خود
آلوده در رحم مالد تا میل بسفل نماید و خلاص شود از آن زحمت دیگر بعد از نوبت اگر
ماده غلیظ بود علامت او آنست که زن را حرکات او ثقیل و خواب غالب و کاهلی و سبات
و نسیان علاج تنقیه بدن بحبوب و ایارجات کبار و حب ایارج و حب قبض و ایارج لوغاذیا
و ایارج روفس و امثال اینها در هر هفته یکبار مناسب است و معجون نجاح در هر دو روز میل نمایند
و بعد از استفراغ معجون کمونی و مثرودیطوس و سنجرنیا و دوا الکرکم و نوشدارو در طبیخ اسیسالیون
وغاریقون مقدار درمی یا نیم درم بدوا المسک یا بعسل اختیار نمایند و حمام فایده دارد و
در کوکرد آب درآیند و بعد از تنقیه روغن کنجد و روغن بید انجیر بمار الاصول بر نحو حب بوت

بیخ کرفس

بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بادیان از هر یک دو مثقال انوخرو انیسون و مصطکی از هر یک مثقال تخم حلبه حک
و بادیان نیم کوفته از هر یک سه مثقال مویز منقی بکوبند و بشصت مثقال قند بقوام آورده بهفت روز استعمال
نمایند و گلقند سه مثقال تا پنج مثقال فایده دارد و اگر حرارت بود با اختناق رحم علامت او احساس حرارت
قوی که مرتفع میشود از رحم بسر و سرخی رخسارها و دوار و غشیان و کاهی تب علاج فصد باسلیق و حجامت
بر ساق و بعد از آن اسهال بمطبوخ افتیمون و قی بشبت در وقتی که طعام بسیار خورده باشند و در وقت
نوبت کافور و صندل و نیلوفر و شیره خرفه و اگر حرارت بود غذا اطعمه اسفاناخ و کدو و اگر اساره
و اگر برودت غالب بود غذا از گوشت کبک و عصافیر زیره و دارچینی **نوع دویم** اختناق رحم
که حادث گردد از احتباس طمث مدت طویل چه اگر بطول زمان عارض میشود از وی آنچه عارض میشود
و از منی علامت او تغیر لون و بول و میل بسرد و سواد او انقطاع حیض مدت مدید علاج فصد و مسهل و ادویه
که ادرار طمث نماید مثل سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده یا شراب سکنجبین و شیره تخم خیارین و کلیل
و اگر این علت زن حامله را واقع شود فصد و اسهال مناسب نیست بلکه غذا لطیف و روغنها بمالند
و باقی علاج نوع اول از حرارت و برودت و بیخ رطوبت و هزال و قوت و ضعف نمایند

نفخ رحم

فصل یازدهم در نفخ رحم سبب او سوء مزاج سرد یا بدشواری زادن یا سرما بود که سر رحم
را پر کند و ماده بادها اندر فضای رحم یا در بین او عروق در آید و بادها جانی غلبه کند علامات و درد آن
بر کشش ها ران و معده و ناف بر آید و حالتی مثل استسقاء طبلی پیدا آید و باشد که از جایی بجایی بگردد
و قرار و فرمان کنند و باشد که تا آخر عمر این علت بماند و علاج بندیر و علاج از زن گرم و معجون مادة الحیوة
و کمونی و سنجرنیا و دوا الاصول و جوارشی بایارج فیقرا و شراب کهنه گفته اند اندکی با مثلث و تخم کرفس
و انیسون و بادیان و روغن شبداب یا قسط در عانه مالند و حقنه نمایند و فرزجه بر دارند مدامات که
بادها را پراکنده بسازد

ادرام

باب پنجم در امراض ثدی و مشتمل است

برچند فصل فصل اول در اورام سینه که ای حادث میشود و انواع اورام مثل انچه حادث میگردد
در سایر اعضا و خواهد مذکور شد علاج اورام اگر خدای تعالی توفیق دهد و ورم سینه بسبب بسته شدن شیر
می باشد و این دو نوع است نوع اول در ورم گرم که پیدا علامت او انتفاخ و صلابت و درد و سرخی
رنگ و تمدد و تب علاج تکمید باسفنج یا پنبه که بسرکه آمیخته شیر گرم کرده باشند یا آب را بسرکه اندکی ممزوج
ساخته بشیر گرم فایده دارد و اگر حرارت بسیار بود و اگر جو و آرد باقلی سفیده تخم مرغ زده آن به آب
حی العالم یا آب گشنیز یا آب خرفه طلا سازند و موم روغن از روغن بنفشه بادام و موم با آب گشنیز
آمیخته بمالند و اسپغول سکنجبین و آب آمیخته طلا سازند و سرطانک که کنگاش میگویند و خراطین یعنی کرم
سرخ که در کنار جویها می باشد هر دو را نرم کوفته بر سینه بستن فایده دارد و همان جواری با آب عنب
الثعلب و روغن گل طلا نمایند و اگر التهاب نباشد تخم کتان نرم کوفته بسرکه آمیخته ضماد کنند و اگر
حرارت تسکین یابد بروغن گل و موم طلا نمایند و بابونه و بنفشه و اکلیل نرم کوفته بدین موم روغن
جهت تحلیل مخلوط سازند شاید و اگر مایل بصلابت شود ورم آرد باقلی و اکلیل بروغن کنجد کرده
و آب ریاحین گرم بر وی ریزند و اگر در یک جا جمع شود ورم تخم حلبه و کتان و جو و آرد جو و روغن
و لعابها گرم و تخم مرو و اگر پخته شود و شکاف نشود بشکافند و روغن ... و مرهم اسفیداج و اگر
ورم حادث کرده دانه موییز نرم کوفته بمغز کاو ... و آب برگ سرو آمیخته طلا سازند
نوع دویم ورم سرد که حادث گردد از جهت بسته شدن شیر در سینه علامت او ضد علامت ورم
گرم در سینه علاج آبی که در او بابونه و قیصوم و تمام و بنفشه جوشانیده باشند گرم بر سینه ریزند و
روغن نرگس و روغن قسط یا از روغن خیری و موم روغن ساخته در ورم مالند و اگر بو و سینه خشک
اضافه نمایند شاید و زیره کوفته به آب کرفس طلا سازند و نان پیده و آرد باقلی و آرد حلبه
و گل خیری و تخم کتان و برگ کرنب کوفته و پخته بجمع طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه

به آرد

به آرد باقلی و عسل تحلیل دهند و به آب گرم که در وی تخم کتان جوشانیده باشند سینه را بشویند و طفل
را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر و جذب او الم زیاده نشود و آنچه غدود
و صلابت سینه را فایده دارد روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و در وی روغن کنجد و سرکه
اندکی و بوره و سنداب نرم کوفته بجمیع اگر کذا زند ورم سینه را فایده دارد فصل دویم
در قلت شیر و اسباب و علاجات و علامات و انواع آن نوع اول قلت شیر که بسبب کمی خون
واقع گردد علامت او قلت چیزها که از وی خون متولد شود کم خورده شود یا سوء مزاج بدن یا سینه علاج
اگر سبب کمی خون بود غذاها لطیف که از وی خون متولد گردد و اگر از جهت سوء مزاج بود تبدیل نمایند
اگر مزاج سرد بود شیر گاو و نبیذ و بادیان و اندکی تخم شبت و نخود آب و کشک جو که از آرد نخود و گندم و حلبه
بشیر که در وی بادیان و گوشت مرغ فربه و زردک و شلغم باشد و زرده تخم مرغ نیم بخت و کباب آب
بادیان را در زیادتی شیر خاصیت تمام است و شربت مار الاصول شیر را زیاده می سازد و نفخ و ماده گاو
در درون طفل بود تسکینی میدهد صفت آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی
و پوست بیخ بکر از هر یک سه مثقال بادیان و انیسون و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خرفه از هر یکی دو مثقال بر
سیاوشان و گل سرخ و انگور شفا از هر یک سه مثقال قند هفتاد مثقال بجوشانند و صاف شود و
بقند بقوام آورند شیره دهند و اگر طفل یک ساله بود و او را بپزد دهند دیگر ادویه مفرده که شیر را زیاده می سازد
تخم کرفس و بو زیدان و جوانی و تخم شبت و بادیان و انیسون مغز و بادام کب نرم کوفته بعسل آمیخته
میل نمایند و ادویه که منی را زیاده می سازد شیر را هم زیاده میدهد و در غذا اگر از گوشت گوسفند باشد
در و شبت و بادیان اندازند و از آرد جو و شیر و مغز تخم خیارین و خرفه و تخم خشخاش و کنجد ... قند
غذا سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب تند بود و از اعراضی گویند مغز سر مرغ و ترکیبی که بقوام
آورده باشند با شیر میل نمایند در زیادتی شیر فایده دارد نوع دویم کمی شیر که از فساد خون حادث

قلت شیر

کرد و یکی از اخلاط ثلاثه علامت صفرا زردی رنگ نیز و رقت آن و حرارت و حدت علاج شقیقه
مدل بجهار شربت و شربت سکنجبین و لیمو و نارنج و شیره خرفه و آب انار دین و آش سماق و غوره و علاج
بلغم شربت بیاض نیز و میل او بخوصت و بی مزه علاج تنقیه بدن از بلغم و شربت سکنجبین بزوری و قی
بعد از خوردن طعام به آب شبت و عسل و غذا نخود آب کرده و دارچینی بود و انگاه فایده دارد
علامت سودا کبودت رنگ نیز و غلظ و قلت او و علاج تنقیه بدن از سودا و تناول اشربه و اغذیه رطب
مایل بحرارت و شوربای چرب از گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان ساخته باشند **فصل سیم**
در بسیاری شیر و حفظ سینه از آنکه بزرگ شود علاج آنست که آرد باقلی و آرد حلبه بگلاب و روغن
گل یا لک بسرکه و روغن گل در سینه مالند و غذا خوشتر اگر سازد مثل آش سماق و غوره و آب لیمو
و غیره از ترشیها و طلا از گل ارمنی و عدس بسرکه و گلاب و خوردن زیره و سنداب هموزن یا مرکب
و بابچه و عدس کرمیل نمایند نیز و منی را کم می سازد و دیگر آنچه سینه را از کلان شدن او باز میدارد
اسفیداج و گل سرشو از هریک دو مثقال شوکران دو درم افیون نیم درم اقاقیا سه مثقال پوست انار
پنج مثقال عدس سوخته پنج مثقال شب یمانی مثقالی همه را نرم کوفته به آب بنگ یا آب لسان الحمل و بر
سینه گذارند چند نوبت **باب پنجم** در امراض صفاق
مشتمل است بر دو فصل فصل اول در فتق و این انحلال پرده ایست از جای خود پیش از فتق شدن ق
و حدوث این علت از حرکت مفرط مثل جستن و زیاده زدن خصوصا بعقب طعام یا چیزی گران
برداشتن یا ضربه بر شکم رسیدن یا جهت نفخ که در امعا واقع شود علامت او آنست که در وقت حرکت
ظاهر گردد و در وقت نگاه داشتن نفس نیز و چون به پشت تکیه کند غایب شود و اگر دست برو گذارند
ناپدید گردد و این دو پرده است که ظهور این فتق در وسط که یکی را صفاق داخل گویند و دیگری را
مراق و لابد گفته اند که حادث شود در کودکی که نادری علاج می باید بعد و ترک معالجه نمایند تا زیاده

نشود و چیزها باد ناک و حرکات قوی خصوصا بعقب طعام و جماع نیز ضرر دارد و از میوه ها باد ناک
و حرکات قوی خصوصا بعقب آن حذر نمایند و در حمام بسیار توقف نمایند و معجون کمونی و شربت
بزوری و معجون ذهب الفار نفع دارد و مداومت بر بستن او بر قاده نمایند و ضماد از صمغ عربی
و اقاقیا و مورد و اشق و تخم گل و کندر و جوز سرو از هریک پنجدرم مقل و صبر و مصطکی از هریک سه درم
مازو پنج درم همه را نرم کوفته بر پشم و سریشم ماهی طلا کنند و محکم ببندند بر قاده که هر دو طرف
او محکم شود **فصل دویم** در بیرون آمدن ناف و این چند نوع است **نوع اول** که حادث شود بیرون آمدن ناف
کرد و از گشاده شدن صفاق یعنی پرده که در موضع ناف است و خروج ثرب یا روده علامت او
آنست که رنگ او برنگ بدن بود و چون دست برو نهند بجای خود رود و درد نداشته باشد و جماع
زیاده می سازد و اگر ثرب یعنی پرده که بیرون آمده یا روده بود اندکی درد داشته باشد و به قوت
رود علاج آنست که مازو و اقاقیا و شاه بلوط و گلنار و تخم آس از هر کدام برابر بکوبند و بر پشم و سرکه
تر نموده بر ناف گذارند خصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد و دیگر از رطوبت بلغمی حادث میشود
نتو ناف علامت او آنست که هرگاه دست برو گذارند بجای خود نرود و رنگ او برنگ بدن بود
علاج قیله الماء نمایند و دیگر حادث میگردد بیرون آمدن ناف از ریاح علامت او آنست که ملمس او
نرم بود و هم رنگ بدن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب پخته بنجر سازند **نوع دویم** بیرون آمدن
ناف که از جهت پاره شدن رگی یا از جای رفتن شریانی که در موضع او ست خون از و بیرون آید و در
زیر جلد مثل ورم که نام میگذارند انورسما علامت او آنست که رنگ موضع او بنفش یا سیاه بود
و اگر از گوشت سینه حلب بود و زیاده و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بدوزند اما خطر
کلی دارد باید که ترک آن نمایند و طلا از مورد و ساق گاو و موم سفید و روغن گل و پیه بط سازند و این طلا
نیز فایده دارد موی برداشته بیرون کرده و پیه کردی نیز و آرد باقلی و روغن گل بازره و تخم خرغ بسازند و بر

ناف کذا زنند و دایم روغنهای محلل بمالند **باب بیست پنجم** در حدبه و ریاح
افرسه و درد پشت و مفاصل و نقرس و عرق النسا و دوالی و داء الفیل و درد عقب و مشتمل است

به وریاح افرسه

بر چند فصل **فصل اول** در حدبه و ریاح افرسه و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن
حدبه زوال فقار بود به پیش یا پس و بسیار است که زوال فقار به یکی از جانبین میشود آنرا التوا
گویند **نوع اول** ورم گرم که حادث گردد در عضلاتی که در پهلوی فقار که مهره پشت یا سینه بود و او
را از موضع او زایل کند علامت او درد و ثقل و عظم نبض و شدت حرارت و لزوم تب بعد از
گذاشتن تب تمدد و گرانی در پشت علاج فصد باسلیق و ضماد قوی که از لعاب حلبه و تخم کتان
و جو و بابونه و مغز قلم گاو و بنفشه و گل خیرو و روغن قسط و سوسن و بابونه بمالند و مغز فلوس هفت
مثقال روغن بادام دو درم میل نمایند **نوع دوم** ریاح افرسه که حادث گردد از باد غلیظ که در زیر
فقار بسته شده و او را از موضع او زایل ساخته علامت حدوث او درد پشت بی تب و زیادتی
درد گاهی و نقصان او در اول علاج روغن بید انجیر مثقال با هفت مثقال شربت ماء الاصول و شربت
بزوری فایده دارد و گلقند که در و مصطکی و انیسون بود بخورد که باد دفع نماید و اگر تسکین نیابد
حب سکبینج یا حب سورنجان یا حب منتن و در ایام راحت سکنجبین بزوری با آب گرم و ضماد قوی
که باد را پراکنده سازد از میعه و قسط و قصب الذریره و ابهل و فرفیون بعسل یا آب بادیان و شبت
و روغن بابونه یا ناردین کذا زنند و آبی که در و مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه جوشانیده بنشیند بر موضع الم
ریزند و محجمه به آتش بر آن موضع فایده دارد صفت معجون نافع وج و ناردین و اسارون و دارچینی
از هر یکی نیم درم مر ده درم زرنباد و درونج از هر یکی سه درم تخم کرفس و حرمل از هر یکی دو درم با سه وزن آن
عسل بسازند شربتی درم به آب گرم ضماد قوی میعه و قسط و مازو و کرمازو شاه بلوط از هر یکی دو مثقال
فرفیون درم نیم روغن ناردین بقدر حاجت غذا گوشت بریان کرده سازند **نوع سیم** ریاح افرسه

که از خلط غلیظ لزج شود علامت او سفیدی رنگ و سردی ملمس و درد اندک علاج روغنهای گرم و ضماد
از مازو و شاه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گل سرخ و اشنه و روغن سداب عاقرقرحا
فایده دارد **نوع چهارم** حدبه و ریاح افرسه که گردد از ضربه یا سقطه علاج بردن فقار به موضع بمالیدن
بدست و کشیدن به محاجم یا محجمه با آتش کذا زنند و طلا که خون بدان موضع گند از رقت و تقلیل
عاقرقرحا و ضماد قابض چنانچه مذکور شده دیگر بیشتر تشنج رباطات فقار حادث میشود و این اندک است

درد پشت

و باخطر بود علاج تشنج نمایند و روغن سداب و عاقرقرحا بمالند **فصل دویم** در درد پشت
و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول درد پشت که از سوء مزاج بارد شود علامت
او درد و ثقل و احساس سردی باد و نفع اندک یافتن از گرم و سکون درد از حرکت و رفتن و مالیدن علاج شربت
ماء الاصول و گلقند و روغن بید انجیر شربت بزوری با معجون نجاح و تریاق اربعه و مثرودیطوس از هر یک
نیم مثقال تا دو مثقال بود و در پشت روغن سداب و فرفیون و قسط و بابونه بمالند و غذا نخود آب
و مطنجنه سازند و ادویه گرم در غذا فایده دارد **نوع دویم** درد پشت که از خلط خام که در عضلات
و فقرات ظهر بود علامت او ثقل و برودت محسوس و انتفاع از حرکت و ریاضت و درد اندک بود بعد از آن
قوی گردد و این درد دیر ماند شود علاج قی و تنقیه ماده به ماء الاصول با روغن بید انجیر و نخود آب که در و وج
و زیره و عسل باشد بعد تنقیه بعد چون در یکی هفته درد زایل نشود پس و بعد از تنقیه حب سورنجان و حب
منتن و این حب فایده دارد حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و جوانی و زنجبیل از هر یک برابر سکبینج معجون
جمع شربتی نیم درم او از دو درم بماء الاصول صفت شیاف که بر دوا زنند نفع تمام دارد سکبینج و جاوشیر مقل اشق
زنجبیل سورنجان شقاقل تخم حنظل تخم کرفس انیسون بادیان نمک هندی انزروت جندبیدستر بهمن
زرنباد و قسط میعه ماهیزهره و ورق سداب اجزا برابر بکم زنند و نرم کوفته شیاف سازند و موضع درد مروخها
فرفیون و قسط و سداب و بابونه بمالند و از گوشت ملاحظه نمایند و اگر ضرورت شود گوشت طیور جلی

وابهو بره وگوشت خرگوش و مدار امر درین علت ومعالجۀ تقلیل غذا بود **نوع سیم** درد پشت که از تعب وماندگی حادث گردد علاج راحت و حمام و روغن خیرو و بادام بهم آمیخته بمالند بر پشت وبابونه وغذا لطیف دیگر از کثرت جماع درد پشت میشود علاج ترک جماع وراحت و حمام به آب شیرین وروغنهای مذکور شده وغذا ماء اللحم وزرده تخم و دیگر از ضعف گرده درد پشت میشود علامت او آنست که درد پشت زیاده باشد وضعف جماع بود علاج ضعف گرده نمایند

نوع چهارم درد پشت که از امتلاء عروق که موضع بر پشت است تمدد او بسبب خون بود علامت او درد با ثقل و حرارت در درازی پشت و زیاده شدن او بسبب حرکت و سایر علامات امتلاء خون علاج فصد باسلیق یا مابض در ابتدا و شیره خرفه و تخم خیارین و شربت سکنجبین و آب انار میخوش و شربت لیمو و آب کشنیز سبز و تبرید موضع بصندل وگلاب و روغن گل با اندکی سرکه بمالند و در آب سرد در اندرون نشینند و در موضع سرد و هوا معتدل خواب روند و غذا آش سماق وغوره سازند و دیگر درد پشت از ریاح حادث میشود علامت او درد با تمدد و انتقال از موضعی بموضعی علاج شربت بزوری و گلقند و روغن شبت و فرفیون و معجون لکوتی **نوع پنجم** درد پشت بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض میشود بعضی عورات را نزدیک حرکت حیض علاج آنست که شربتی که او را حیض نماید از تخم کرفس مثقالی قند تبوام او ده بهفت روز اختیار نمایند دیگر درد پشت از تعب و حرارت که از غضب شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت آرد میشود علاج روغن فرفیون و قسط و معجون مادة الحیوة و باقی آنچه مذکور شده از خلط بلغم بود دیگر بیان درد خاصره یعنی تهیگاه درد آن مانند درد پشت شبیه بود و اکثر آن بلغمی و ریحی بود و استعمال شیافات مسخنه که از مقل و انقیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان مانند آن ساخته باشند بردارند واگر تاثیر شیافات را در آن بغایت موثر است و علاج ریحی و بلغمی از درد پشت نمایند

ربعت مثقال تخم … بانخم کوفه چهار مثقال … تخم کوفته و انیسون … و کتی شته و روغن … مثقال کوساشند … مثقال

فصل

درد مفاصل

فصل سیم در اوجاع مفاصل و انواع او و اسباب و علامات و علاجات آن درد مفاصل درد و وجعیست که حادث میشود در مفصل اعضا و بسبب او ضعف بند او ریختن مواد است اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب و انگشت ابهام نقرس گویند و اگر در مفصل ورک باشد و تجاوز نکند از آن وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی فخذ که از ابتدا او تا آخر او بکعب بجنب کثرت و قلت ماده عرق النساء نام نهند و از خواص این ورم است که پخته نشود و سر نزند مثل اورام دیگر و اسباب او اصلی باشد و عرضی اما اصلی آنست که مفصل گشاده بود تا سر استخوان هنداده در حرکت نماید و بجهت او متحرکست و دراین اعضا ماده را جذب میکند و قوت هضم ندارد و سبب قلت گوشت از برای آنکه مرکب از استخوان و غضروف و وتر و رباطاست و اینهمه در اصل خلقت به برودت و یبوست غالب هضم حرارت رطوبت میباشد و لابد است که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد از جفاف رباطات و او تا را بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل یابد و بود از رطوبت مرود بدل او اعاده میکند پس مفصل دایما جذب میکند رطوبت را و در بعضی مردم وسیع تر واقع گردد و موجب این مرض میشود **اما اسباب عرضی اول** آنکه ترک ریاضت نموده و فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت و تحلیل است واقع نشد **دوم** بسبب ضعف هضم معده اخلاط خام متولد میشود و میریزد بمفصل **سیم** از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافق بغیر ترتیب و شرب شراب متواتر و مجامعت و ریاضت عقب طعام و خوردن آب بر نهار و حمام بعد از طعام و خوردن آب درد **چهارم** کثرت زکام و نزلات **پنجم** ترک استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر **ششم** معالجۀ قوی بلیغ بر وجهی که رود و قوی کرده و فضلات بر اطراف

معتاد و ...

رود هم حرکات ضعیف در وقت ضعف مواد بواسطه حرارت ضعف که واقع میشود در
بمفصل میریزد هشتم کثرت هم و غم و بیخوابی و امراض نفسانی وغیره نهم تعب از سواری
دایم که موجب ضعف گردد خصوصا که بر پا ایستاده انواع درد مفاصل پنج است نوع اول درد
مفاصل که از کثرت خون واقع گردد علامت او حمرت رنگ موضع و گرمی و انتفاخ و ثقل و تمدد
و ضربان شدید و راحت یافتن از ضماد سرد و اذیت از طلاء گرم و بودن مزاج علیل گرم و تر و بودن
او لحیم و سمین او میانه سال و فصل ربیع و تناول غذا و اشربه مولد خون بود علاج فصد اگر
درد در مفاصل پای راست بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر
در دست راست بود از دست چپ و اگر از دست چپ بود از دست راست خون
گیرند و اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند و اگر درد در جمیع بدن بود فصد باسلیق
بدهند یا فصد اکحل و آب کشک جو به آب انار دهند و اگر حرارت و التهاب شدید بود یا بکدام
روغن بادام و آب تمر هندی و الوی بخارایی نفع دارد و سکنجبین ساده و بزوری بعد از فصد
چند روز قی نمایند به آب برگ شبت ... درم ... خربزه و ... سکنجبین با یک کاسه آب گرم
قی نمایند و جلاب از بنفشه و عناب و سپستان و انگور شفا و برگ کاهو و بادیان و تخم خیار و قند
یا از سکنجبین ساخته تا پنج روز سبیل نمایند و بعد از آن این مطبوخ هلیله زرد پنج مثقال ترید نیم کوفته
و بسفایج نیم کوفته از هر یکی دو مثقال شاهتره سه مثقال سورنجان نیم کوفته یک مثقال و نیم تخم
کاسنی و افسنتین و بادیان و تخم کرفس و گل سرخ از هر یک دو درم سنای مکی پنج مثقال بجوشانند
و در یک کاسه آب و به نه ده مثقال شیرخشت اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکروه دارند حب
فایده میدهد صبر دو درم سقمونیا ربع درم گل سرخ و انیسون و سورنجان نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس
از هر یک نیم دانگ حب ساخته یک شربت بود و در بعضی اوقات حقنه نمایند به مطبوخ سنامکی

و تخم

و تخم معصفر و خبازی از هر یکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته و تخم جو و انگور شفا و تخم شبت
و بابونه و بنفشه از هر یک سه مثقال سنای مکی و خار خسک نیم کوفته هفت مثقال بجوشانند در دو کاسه
آب صاف نموده شیرخشت پنج مثقال مغز فلوس دوازده مثقال شکر قلم و قند
از هر یک هفت مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال اضافه نموده بخورند
روز دیگر بود بعد از اسهال شربت از آب کاسنی و شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی و شربت سکنجبین
ده مثقال و اینان تخفیف افعال کثرت اسهال و ادرار زیاده دارد و آب تمر هندی و الوی بخارایی
از هر یک بیست پنج مثقال و شیرخشت هژده مثقال و گلاب چهار قاشق گلاب و شیرخشت
اول اختیار نمایند و بعد از آن آب تمر و الوی بخارایی مردم ضعیف را فایده دارد و در حالت
در ابتدا طلاء رادع که در او قبض بود مناسب است صفت طلاء مسکن گل سرخ هفت مثقال
صندلین و گل ارمنی از هر یک دو مثقال شاف مامیثا سه مثقال و اسفیداج و بوشنی
بندی از هر یک مثقالی نرم کوفته به آب کاهو یا لعاب اسبغول قرص سازند و خشک ساخته
برگ و گلاب سوده بمالند در مفصل و اگر درد قوی بود چیزی از مخدرات مثل بیروج و بنگ و افیون
آمیخته نمایند و اسبغول برگ و گلاب مخلوط نموده طلا سازند و در این حال تسکین بیرون
دیگر آت تجربه شده و کاهو کوفته بدو ضماد نمایند و همچنین طحلب کشنیز و آب ... اگر فته
طلا سازند صفت طلاء مسکن زعفران و افیون از هر یک برابر نرم سوده بشیر گاو و روغن گل
در عضوی که درد وارد بمالند و اگر علت از ابتدا بگذرد و درد تسکین نیابد ادویه رادع
محلل آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه به آب کرنب و آرد جو و بنفشه وغیره و گاه
بجوشانند و طلا سازند دیگر آب کشنیز و آرد جو و اندکی از بابونه و اکلیل و اگر غالب
کرد موم روغن از آب کاسنی و روغن بنفشه و موم صفت ضماد محلل که بقیه درد مفاصل

الوی بخارا را بر ز ...
و سورنجان ... تخم ...
عناب و سپستان از هر ...
نوبت عمل نمایند ...
کرم و مسهل بعد از
بعد از ... زنان
فاصل ...

حار را فایده دهد و لعاب تخم کتان و حلبه و آرد ماش و روغن بابونه و موم زرد بسازند و غذا آش
سماق و غوره و نخود آب و ماش مقشر و اگر احتیاج افتد آب تمرهندی و گوشت طیور جبلی و آهو
بره و خرگوش و از گوشت منع نمایند خصوصا گوشت گاو و بز و از شراب و حلوا و عسل و
دوشاب و خرما و گوشت گوسفند جوان و مرغ اگر ضعف غالب گردد **نوع دویم** درد
مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد شدید و سوزش و مرض با میل بزردی و وقت
انتفاخ و ثقل و تمدد و حرارت گزنده که دست را بسوزد و هرگاه که بر وی کنند از ند و میل درد
بظاهر جلد و نبض سریع و بول ناری یا احمر ناصع و راحت یافتن از کمد اشتق اشیاء
بارده و بیشتر این درد کسانی را شود که بدن او ضعیف و مزاج او گرم و خشک بود و اگر بر تب
عارض گردد و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکند مواد بغیر محل دفع نماید از مفاصل
سبب هلاک گردد جهت آنکه مواد بعضو شریف که دل است متوجه میگردد و از استعمال
مبردات بسیار علاج اگر از صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اگر مدافعه فصد تواند نمود فصد تمام
و منضج جلاب دهند و بعد از آن اگر قتالی بود جلاب خورانند و دوسه مجلس ملین بکشیدن نمایند مثل الخوار
شنبر ده مثقال و تخم کاسنی نیم کوفته دو درم و گل سرخ ده مثقال و تخم خرفه ده مثقال بجوشانند و در آب
آن هفت مثقال مغز فلوس خیار چنبر حل ساخته با نیم درم روغن بادام اختیار نمایند یا حقنه لینی نمایند
صواب عمل بود و بعد از شربت سکنجبین و آب کم فایده دارد بعد از آن شربت گل مکرر اسهال
نمایند که بعد از شربت سکنجبین به برف یا یخ سرد ساخته باشند یا مطبوخ خیار شنبر که قوی نباشد
و هرگاه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم بود تحریک ننمایند و اقتصار
بر منضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدای استعمال آنچه طلا سرد قابض و اگر او را به تحلیل
از آب و قابض آنچه از طلا نماید مثل روغن گل و سفیده تخم و امثال اینها و از خرفه یا ثبت

بیشتر از این طلوات است جو اگر کم صفرا از حرف کم واقع میشود و اگر از صفرا مخلوط بدم لبعاصم

و منضج مرل

بجز یا قست مرل

ابطراف

ابه اطراف فی ترو آب کاسنی و عنب الثعلب و حی العالم و آب خرفه و خیار و کدو و امثال اینها وقت
که از بادوی درد و تمدد نبود و نفع دارد ضماد و از اسبغول که او را بسرکه زده باشند در وقتی که درد
قوی بود و حرارت آب کاهو و کافور و اگر کفایت نکند ضماد به بزر البنج و افیون و اسبغول و اقاقیا
و مفاث بشیر گاو آمیخته طلا نمایند و بر روح را بشیر گاو و نیز طلا نمایند و از آنچه تحذیر میکنند رفتن آب
سرد بسیار است و اسبغول در آب گرم گذارند تا نیک آماسیده شود بعد از آن بروغن گل که مرد تشنج
باشند طلا سازند تسکین دردی نماید و از مشروبات که تسکین درد شدید میدهد عدس مقشر و آنچه از آن
سوخته و سورنجان است و سورنجان را او درین علت خاصیت کلی است سر او از آنست که بهتر
اصحاب درد مفاصل خواه گرم و خواه بارد از جهت اختصاص سورنجان بدین مرض و تسکین
درد و تقویت مفاصل و تنقیه او از مواد و تضییق مجاری میسازد تا غایتی که نریزد مواد بعضو
اکثر مسهلات مسام را گشاده میکند اما سورنجان معده ضرر دارد باید که از نیره و فلفل و زنجبیل از جهت
دفع مضرت او آمیخته نمایند و سقمونیا و صبر از جهت تقویت اسهال و اندفاع او از معده سریع
و سورنجان منفصل را صلب میسازد باید که بعد از و ادویه ملین مثل جوز بابط و مربع استعمال نمایند
دوا مسکن انکه آن سوخته و سورنجان از هر یکی درم عدس دو درم نرم کوفته و بیخته ده روز در یکلقمه
با شربت بزوری یا افتیا رنمایند و شربت سکنجبین که از کل طرح قتی داشته باشد با آب سرد و آب انار
و شیره تخم خیارین و خرفه از هر یک سه سه مثقال کفایت بود و شربت سکنجبین لیمانی و شربت بنفشه
و انگور با اندکی گلاب تا دفع مضرت او از معده نماید و اگر طبع قبض بود و شربت از تمرهندی و آلو بخارایی
بود و شربت وزی که سکنجبین سفرجلی و غذا عدس مقشر و اندکی کدو قتق آب تمرهندی یا آب انار میخوش
یا زرک وانه گل روغن بادام و مرغ جوان اگر تب نبود و باقی آنچه در قسم و مویه مذکور شده **نوع سیم**
درد مفاصل که از بلغم شود علامات او درد متوسط لازم با ثقل شدید و عدم حرارت و التهاب و عدم تغیر

جهت ضعیفی مرل

در موضع الم و اگر تیز یا بر انقاص انک بود و راحت یافتن از ضماد گرم و ضم او اندک از خود
بیتبسط و در و عمیق در عرض مایل بود و بعض نبض با شقاوت و قاروره سفید و مزاج علیل بارد
رطب و رنگ بلغمی مایل بخضرت و اکثر وقوع این مرض پیر انوا یا کسانی را که مولد بلغم از اشربه و
اغذیه اختیار نموده باشند از لبنیات و نان فطیر و جز آن و کثرت آسایش و قلت ریاضت
و ترک حمام علاج انضاج خلط نمایند گلقند و گلاب و عرق بادیان یا آب بادیان تریا انگ بادیان را
و گل سرخ و انگور شفا و بیخ سوسن جلاب سازند یا آب نخود بروغن گاو تا چهار روز بدین طریقه مداو
نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر شود شربت ماء الاصول بروغن بیدانجیر و بیشتر از ماء الاصول یک مثقال
ایارج یک مثقال تربد بعسل حب نمایند و بعد از ان شربت ماء الاصول سه روز بر موجب مداومت نمایند
و در روز چهارم ماء الاصول تنها خورند و چون اثر نضج ظاهر کرده حب سورنجان یا حب منتن یا حب
شیطرج صفت حب سورنجان چهار درم پوست هلیله و تربد و سورنجان از هر یکی نیم درم محموده دانگی
و نیم تخم کرفس و نمک هندی از هر یک دانگی زنجبیل و فلفل از هر یکی نیم دانگ این مجموعه یک شربت
بود و بعد از اطلاق اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول یا ماء العسل و تریاق کبیر به آب بادیان یا آب
کرفس و تریاق اربعه و مثرودیطوس بعد از اسهال و آخر علت و در خریف و زمستان و اول بهار
اگر از مواد بقیه مانده باشد معجون سورنجان و تربد حب نمایند صفت معجون سورنجان سورنجان بیست
مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و مرکی از هر یک دو مثقال زیره دو شیطرج از هر یک دو درم
پوست بیخ کبر و نمک هندی و کف دریا از هر یکی دو مثقال و نیم تربد سفید به روغن بادام چرب
کرده بیست و پنج مثقال زنجبیل و پوست هلیله از هر یکی پنج مثقال بوزیدان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته شربتی دو مثقال اگر گاهی مداومت نمایند و اگر اسهال
خواهند که شود پنج مثقال با آب گرم اختیار نمایند بلادها و نقرس و مفاصل و عرق النسا نیز دارو بشت را

علاج

علاج سوء مزاج بود و اگر زمان صیف بود امروز نمایند علیل را قی نمایند به تخم ترب و شبت و شربت سکنجبین با عسل
آمیخته بلغم را فانی سازد و حقنه ها و نمایند و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج مسهل شود مسهل بلغم دهند و در ادویه
آمیخته نمایند که اخراج جعد از آنانیت چرا که ماده این علت بلغم صفراوی باشد و ایارج بر مسهل بسیار نفع دارد
هرکس را بهار چند روز مداومت نماید مفاصل را قوی نماید و اخراج فضول بعوی و ادرار کند و عرق
النسا را نیک سازد و ضماد نافع مغز تخم بیدانجیر مقداری بکوبند و با نیم آن روغن گاو با عسل آمیخته طلا نمایند
و اگر سرکه و سرکه گاو مخلوط نمایند ضماد دیگر نیک شده و طلاد دیگر که تحلیل دهد بقیه مواد را و عضو قوی گرداند
بعد از استعمال تمام اسهل جوز سرو کاسنی آن سوخته از هر یکی برابر شب یمانی و زراک سه دس
با عسل بقدر کفایه ضماد دیگر تخم حلبه را در دیگ سکنجبین بپزند بکوبند تا مهرا شود بعد از ان با عسل بدو بکوبند
و طلا نموده و دو روز یا سه روز بگذارند و بعد از ان رگ خشکی و به روغن گل و به روغن خیری و بابونه و قسط
البحر که مستویه بود فیون و چند چیز ساخته باشند مالند و روغن زیت کهنه و افعی که برو دیت
انجیار زده باشند بجوشانند و در عضو علیل مالند فایده کلیه گفته اند و روغن بابونه و موم بهم آمیخته
در مفصل مالند و بابونه و شبت و اکلیل و پوست بیخ کبر و شراب بودینه و مرزنجوش و ورق
غار و چوب نقشه بجوشانند و آب آن را بر عضو ریزند و سرکه یک جزو و سپید سدس جزو کوفته
شکم ساخته در کندر نهند و پایها در دست و بر عضو که در دو پشته باشد بر بخار آن دارند و چرمی
پوشیده دارند بران عضو که در زیر آن سرکه و سپید گفته اند و اگر علت تسکین گرفت و غلیظ در
مفصل باقی مانده ضماد و برق غار و بابونه و حرمل کوفته بسرکه و آب گرم سازند و به موم روغن کرده فرفیون
و طلا کنند و چون خشک شد ها مالند و به آب گرم بشویند و در آبی که در هلیله و چوب و صمغ عربی
یا حمار وحشی چون خاییده باشند دار ایند و بیرا و بنک می باشد و از آتش نسازند معجون بجوشانند
یا شبت و نمک صاف نموده سه روز در آب او در آیند و حمام گرم که آب او شیرین نمود مرز داده

وحمام یابس که در و نطرون و نمک باشد نفع دارد و در ریگ گرم در آیند تا عرق آید و در حمام که آب شور باشد در آیند و ریاضت معتدل بعضی از طعام مثل سوادی اندک و کمان کشیدن و غیره فاید دارد و غذا شوربا با مرغ و نخود آب و زیرباج که در و زعفران و دارچینی و شبت بود و مطبخه و آنچه کثیر الغذا نبود اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اختصار بر شوربای او کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل کبک و عصافیر و آهو بره و خرگوش و آنچه قلیل الفضل بود نمایند **نوع چهارم** درد مفاصل که از ماده سودا شود علامت او قلت درد و تمدد و کمودت که مایل بکبودی باشد در رنگ و قلت انتفاع از مسخنات و مرطب انتفاع بعلاج و ملمس سرد و علامت ورم و میل بطعام بسیار و سایر علامات سودا علاج اسهال بمطبوخ افتیمون و اگر خون غالب بود فصد نمایند و حقنه که اخراج سودا نماید و تنقیه بدن از آنچه از سودا باقی مانده بمعجون افتیمون و جوارش کمونی نمایند و شربت ناربو دینه و جوارش عود اختیار نمایند و با نوعی دیگر بمعجون کدام از این روغنها که میسر گردد که آغشته در عضو علیل مالند و از آنچه نفع دارد لعاب حلبه و تخم کتان و روغن کنجد است و غذا شوربای گوشت مرغ یا گوشت کوسفند جوان سازند و از کثرت اکل و شراب و ترشیها و نمکسود و گوشت گاو و غذا از که مولد سودا باشد حذر نمایند و حمام فایده دارد و ریاضت بعضی از طعام بغیر عنف و اهتمام نمایند با صلاح طحال و استفراغ سودا و ترطیب بدن و شکم باید که قبض نباشد و نرم باشد و افراط نمایند و تحلیل و تلیین بسیار فایده دارد **نوع پنجم** درد مفاصل که حادث گردد از ماده ریحیه واقع گردد علامت او تمدد شدید و انتقال درد از موضعی بموضعی علاج گلقند و کلاب عرق باد یان و شربت بزوری و کمادها در غایت حدت و حرارت می باشد تجربه کرده نقل میکند از استخوان و فایده میساز و دی شکسته نام میکنند آن را ریح الشوکه **نوع ششم** درد مفاصل که حادث گردد از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع بعلاجات گرم و در تمداد اختلاف اوقات که این نفع یافتن مبردات وقتی به آنچه ضد آن بود و فایده دهد و اکثر عارض میشود کسی را که مزاج گرم صفرا

الفصول از مستحسنات

و الکلیل و مرطوبات و غیره و کل سرخ بحکو ساخته و در آب اگر در آنید ریاحها را بشویند و طلا ارضبند و غایر سازنده کرده و فوتر بحکه روغن گرد و بط و روغن گنجد و روغن مرغ و بط و روغن گرو بابونه و غیره

وی دارد و استعمال تدابیر مرطب سرد که از دو بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان فطیر و خوردن اگر رطوبت شراب و حرکت بر امتلاء و جماع آمیخته میکرد و هر دو خلط و مندفع میکرد و غلیظ بیدرقه صفرا بمفاصل را انجا فاید گشته سبب درد و الم می شود و بسیار است که مفاصل با لیدن به اعتدال و دست بسیار مالیدن و تحلیل می یابد و بموم و روغنها تسکین میکرد و علاج این نوع آنست که مرکب بود اگر بلغم غالب بود ادویه که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب بود و مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج سودا نمایند و اگر برابر بود ترکیب مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین در سایر تدابیر از معاجین و ضمادات و روغنها و غذا اما و در ابتدا فصد نمایند و مسهل دهند و حقنه و جلاب و هر گاه ماده نضج یابد و اگر بسبب کثرت امتلاء احتیاج اخراج ماده شود و حقنه لینی و مسهل ضعیف دهند و مسهل شدید الزاره جهت دارند و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع دارد صفت آن پوست هلیله زرد هفت مثقال تربد و بسفایج نیم کوفته از هر یک دو مثقال شاهتره چهار مثقال سورنجان نیم کوفته و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یکی دو درم بادیان و تخم کرفس از هر یکی درم در یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال نبات و یا نزده مثقال ترنجبین در و حل ساخته میل نمایند شیر گرم و باقی علاج از نوع صفرایی و بلغمی جویند و دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود و علامت او حرارت بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج نمایند باستفراغ جزوی از خون یا صفرا تا مزاج سرد گردد و شربت لیمو و سکنجبین را نیز فایده دارد و دیگر درد مفاصل از سوء مزاج سرد بی ماده میشود و علامت او برودت مولم بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج بارد به گرم و اخراج بلغم لجهت با مسهل ضعیف از جهت تسخین مزاج دیگر درد مفاصل بسبب یبوست میشود علاج آنست که روغنها مثل روغن بادام و کدو و گل بمالند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم بهم آمیخته موم روغن ساخته طلا کنند

فصل چهارم در نقرس و این دردیست که حادث میشود در مفاصل انگشت پا خصوصاً

نقرس

[illegible]

در ابهام وگاهی ابتدا از عقب میکند وگاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از آن
تمام پا را میگیرد و بالا می آید تا زانو وگاهی ورم میکند و در نقرس شدید و صعب میباشد جهت
آنکه مفاصل ابهام تنگ است و ماده غلیظ که در وی در آید تحلیل نمی یابد و تمدد او در غایت
شدت و حس او بواسطه کثرت اعصاب قوی بود و بسبب صلابت او آنچه بدو در ریزد باسانی
نگذرد و نقرس از جمله چهار بیماریست که از مبدا انها بیرانش بیزندان آید و بسیار باشد که نقرس
را بمبدا او هیچ از آخره و طلا علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب علت منزاج مزاج
بود و بعضی که بمفاصل می آید باز گردد و با عضاء رئیسه که دل و دماغ است متوجه گردد و هلاک
کند و ماده این علت بعضی را خون بود و بعضی را صفرا و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام
و بعضی را سودا و این کمتر بود و تولد این ماده بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث
که در جگر میباشد و هضم ثالث که در عروق بود میشود و از ضعف قوت هاضمه بیشتر تولد کند و
خوردن غذاها بغیر ترتیب و افعال و شرب شراب و جماع را شاید علاج اگر خون غالب بود
فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد نمایند بدین موجب پوست هلیله کابلی آنرا نیم
کوب هفت مثقال افتیمون سه مثقال شاهتره دو مثقال تمر هندی جهت مثقال انگور شفا دو مثقال
تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب تا بنصفی باز آید صاف نموده مغز فلوس سه
مثقال ترنجبین دوازده مثقال حل ساخته با یکدرم روغن بادام میل نمایند و اگر حرارت کم بود
ده درم پوست هلیله در صد درم گلاب ترکنند پس بمالند و صاف نموده اختیار نمایند جهت
زایل شود عنب الثعلب دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم تخم کرفس دو درم بجوشانند و در آب آن
مثقالی ایارج فیقرا تر سازند یکشبانه روز پس صاف نموده بدهند و اگر مزاج سلامت بود اسهال
بمطبوخ سورنجان و بیخ بید انجیر و حب سورنجان نمایند صفت مطبوخ سورنجان که خلط بلغم و صفرا را

سوداوی و سنا رکمی پنج مثقال پوست هلیله زرد هفت مثقال بسفایج نیم کوفته و شاهتره از یک
دو مثقال تخم کاسنی و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس از هر یکی مثقالی گل سرخ دو مثقال تربد نیم کوفته
دو درم همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا نصف و درم باقی ماند بیشتر صاف با ترنجبین بیست مثقال
اختیار نمایند صفت حب سورنجان صبر درم بسفایج سورنجان چهار دانگ مثقال محموده دانگ و نیم
گل سرخ و مصطکی از هر یکی دانگی جمله یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله درم سورنجان چهار درم
ماهیزهره و بوزیدان از هر یک دو دانگ محموده دانگی مجموع شربتی بود ضماد و قابض که در اول علت
بکار آید اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و بوخش در بید و شاف ماشیا و زعفران و گل ارمنی
از هر یک برابر با آب عنب الثعلب طلا سازند ضمادی که درد تسکین دهد بگیرند سفیداج و اجزا
بیشتر تازه بسایند و طلا سازند ضمادی که در آخر فایده دارد بگیرند برگ کرنب در آب بپزند و بکوبند
و یک زرده تخم و اندک درد یا سرکه و مقداری آرد جو با آن بیامیزند و روغن گل چند قطره آمیخته
نمایند و طلا کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه را و در دیگ سنگین یا سفالین بر کرده آب بپزند
تا مهرا شود و بعد از آن با عسل آمیخته نمایند و طلا سازند و دو روز بگذارند و هر روز گرم کنند گرم میکرده
و بروغن گل یا سوسن تازه سازند ضمادی که بعد از خوردن دارو گذارند استخوان سوخته و جوز بو
و ابهل از هر یکی یک جزو و شب یمانی و زاج از هر یک سدس جزو همه را کوفته نرم و بیخته با موم و پیه
ماهی برشنده و بر جایگاه درد نهند طلا که نقرس گرم را سودا دارد اسبغول هفت مثقال گل جزو نرم
کوفته پنج مثقال زرده تخم مرغ عدد آرد جو بغایت دوازده مثقال عدد یا سرکه و روغن گل آمیخته گذارند طلا
دیگر که نقرس گرم را سود دارد صندل سفید و گل سرخ و شاف ماشیا و بوخش در بید بود و فوفل از
هر یکی جزوی افیون ربع جزو بیامیزند و طلا کنند ضماد دیگر که نقرس بلغمی را آمیخته بگیرند مویزدانه
بیرون کرده و آرد باقلی و اندک آب با نخود نرم طلا سازند و مطبوخ کتان زیره را و بکشند و پوست
آمیخته نموده

آنکس را که تحلیل دهد و حرارت نکنند مگر نه لیسیار او قلیل بسا و فرفته بکوبند و طلا نمایند مرهم ضمادی که رسم

نا کرده و شکم ناشکافته قدری پشت و نمک در او افکنده و بجوشانند تا مهرا شود چهار اسیر روغن در آن
آب صاف نموده نشانند هر روز دو بار یکی بامداد و شبانگاه و هر بار دو ساعت در وی جمع کنند
و چون از آن آب بیرون آید او را به آب گرم شویند و اگر این علاج اول کرده باشند در میانه ماه
این طبیخ تازه کنند و سه روز دیگر هم برین ترتیب بکار دارند و اگر گفتار بهشت نیابند روباه
کوبی و خوک وحشی بجای آن بود و خداوند آن نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را شراب
نشاید خوردن تا علت تمام زایل نشود و تا چهار فصل نکند و هم نشاید خوردن و کسانی که عادت
کرده باشند بتدریج از آن باز باید داشت و انواع نقرس مثل انواع اوجاع مفاصل و علاجات
نقرس مثل علاجات مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده بود و این معجون درد
مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا را فایده عظیم دارد صفت آن پوست بلیله بیست
مثقال فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست هلیله از هر یک پنج مثقال اسکنه ده مثقال شحم
وزراوند مدحرج از هر یک چهار مثقال خصی الثعلب پانزده مثقال سورنجان هفت مثقال قاقله
سه مثقال مغز جلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بادیان پنج مثقال تخم تازه و مثقال مویز
دانه بیرون کرده چهل مثقال ادویه را نرم کوفته و بیخته به سیصد مثقال عسل یا قند بیامیزند و مقدار
یک مثقال تا دو مثقال گاهی میل نمایند **فصل پنجم** در وجع الورک و وجع النسا درد

ورک یعنی سرین تا الیه بود ثابت که از آنجا بجا و زنگند مگر وقتی که منتقل شود بعرق النسا که وجع
النسا دردیست که پیدا میشود از سر کاه ورک و نازل میشود از جانب وحشی ران و گاهی
تا زانو و کعب و انگشت خورد پای رسد و تا نام آن رگیست بر ضد وی بر علاج نمایند ماده او
زیاده میکرد و پای و زانو بسبب الم او لنگ میشود و گاهی پای و زانو بر میگردد و اگر عرق النسا را
علاج نمایند ماده او بزودی عود میکند بخلاف سایر اوجاع مفاصل که ماده آنها دیرتر عمل میکند

وجع الورک

ماده
واسباب وجع الورک و عرق النسا اسباب درد مفاصل و نقرس و ماده عرق النسا همان
بلغم نقوق است که در درد رگ عرق النسا از مواد خام و گاهی هم شدید از مواد حار که مختلط بود
و فرق آنست که بر از صاحب وجع النسا خالی نیست از رطوبت مخاطی و بصعوبت تواند
قامت خود راست ساخت و بسبب خاص درد رگ آنست که بر چیز صلب نشسته باشند و بسبب
ضعف دمان سواری میشود علاج انواع عرق النسا و درد رگ علاج انواع درد مفاصل است
بغیر آنکه رادع درین هر دو ضرر دارد چه اگر ماده در عمیق مفاصل بود و رادع ماده را محتبس سازد
و بعرقت تحلیل باده مرخصات در ابتدا موافق است جهة تسکین درد و عرق النسا و وجع
الورک در بلاد سرد و زمان سرد مشکل بود و کسانی تازه و قوی را فصد ماکم ماده بلغم خام بود و در
درد در جانب چپ باشد و در نوع دموی فصد باسلیق انفع اشیاست از دستی که محاذی علت
بود بعد از آن فصد رگ پا دو روز اگر روزه دارند و بعد از آن فصد نمایند انفع بود و اگر درد از
از جانب وحشی بود فصد عرق النسا و از پا نمایند و اگر درد از جانب انسی نازل گردد فصد صافن
مناسب بود و بعد از آن فصد میان خنصر و بنصر نمایند از پا و از حجامت در نوع دموی یا اشتغال
آب گرم در حمام و غذا مرطب و مالیدن عضو بروغن مرطب مثل روغن مرغ و بط و بزرگیا خته
باشند بعد از آن یک فصد عرق النسا از میان خنصر و بنصر رجل نمایند بعد از و فصد باسلیق و جالینوس
حکم کرده که فصد مابضی انفع از فصد عرق النسا مخالف است و اگر درد قوی بود روغن شبت
و کلو کنجد گرم کرده بمالند و در نوع بلغمی اولاقی نمایند تخم ترب و بیخ سوسن و شربت سکنجبین با عسل
و حقنه حاده در وجع الورک بسیار و حقنه و شیافات و ضماد محلل و جلوس در طبیخ آب
و روغن زیتون و جند بیدستر و قسط و اسهال بحب سورنجان بکار رو ایارجات مثل ایارج
هرمس و تبدیل مزاج بمعاجین و اگر بدین علاجات زایل نشود و دیر مانده گردد و بیم بود که ورک بیرون

ایدو سبل باید به سه طریقه علاج نمایند طریقهٔ اول شیافات و حقنهٔ حاد طریقه دوم استعمال محجمه
بر ورک بشرط و بیخ بریدن به آتش و غیره و گذاشتن ضمادات که ریش سازد یا آبله کند مثل تخم ترا
تیزک و خردل و غیره طریقه سیم داغ کردن است و آنچه بدو داغ میکنند مثل دایره که بر سر زانو بیست
باید ساخت و این علاجات عند الضروره و بعد از استفراغ با فصد و حقنه و قی و مسهل و سایر
علاجات اگر زایل نشود علت بدین تدبیرات پس از آن بهتر از نفط سفید یکدرم تا مثقال یکروز
چند روز بدین طریقه مداومت نمایند و ترک تشنگی و تقلیل غذا فایده دارد و اخلاط را کم می سازد

فصل ششم در دوالی و این مرضیست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و گره گره پدید آید
و بیشتر این علت پیکان و حمالان و پیاده روان و کسانی که پیش ملوک بسیار بر پای ایستند
واقع گردد و حدوث این علت از خون بلغمی یا خون سوداوی شود و از تناول غذا که مولد
سودا بود و گاهی بعد از امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر دیر ماند شود علاج مشکل
یا بود و گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارضی علاج فصد باسلیق و استفراغ سودا بمطبوخ
افتیمون و قی بسیار و اجتناب از غذا غلیظ و حرکات عنیف و در هر هفته شربت از ایارج فیقرا با ماء
ازکان ارمنی و شربت سکنجبین با آب نیم و ترک حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت شود ادویه قابض مثل
مازو و گلنار و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم نهند و به نبذه بعصابه از پاشنه پا تا زانو از تنقیه بدن
ضماد از خاکستر کرنب و روغن زیت یا از گلنار و مازو و سرکه بزر و آرد جلبه و تخم ترب نرم کوفته
با روغن زیت طلا سازند و ترمس پخته ضماد سازند یا در آب آن در آرند و گاهی آن رگ بگشایند
و خون سوداوی غلیظ بگیرند و مرهم انجا مالند **فصل هفتم** در داء الفیل این علتیست که ظاهر شود
در ساق و قدم و میگردد شبیه به پای فیل و می باشد اول سرخ و بعد از آن سیاه میگردد و ایم سال
تر بود و سبب او کثرت امتلا و ضعف عضوات و این دو نوع است **نوع اول** که از خون

داء الفیل

سوداوی غلیظ بود علامت او ورم صلب و در لمس و رنگ کمد مایل بکبودی و گاهی شق شود و منفجر
گردد علاج فصد باسلیق و مسهل سودا بعد از آن فصد مابض رکبه و حجامت ساق و منع از غذا اگر مولد
سودا بود و طلا بر ساق کنند از زهره از اقاقیا و لحیة التیس و منع از رفتن و تردد **نوع دوم** داء
الفیل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او غلظ ساق و قدم و لمس سرد و ورم نرم علاج مداومت
بر قی بر هفته دو بار و ترک نمودن رفتن و بر خاستن و حب مسهل بلغم مثل حب سورنجان و بعد از
اسهال قی نمایند و غذا لطیف و گرسنه بودن نفع دارد و دو درم از صبر یا درمی از کندر و نیم
درم زنجبیل پس نوبت اختیار نمایند و طلا ساق بعصاره اقاقیا و جوز سرو و بشراب و آب سرد
و آب لحیة التیس برگ کهنه بعصابه محکم بر بندند و بعد از آن بر تخم کرنب و ترمس و نطرون در سرکه
کاو و بزو آرد جلبه و خاکستر چوب رز طلا نموده یک روز یا دو روز بگذارند و داء الفیل قوی را
بکار او بگذارند اگر او را تیز نشانند و اگر جراحت گردد و بیم آنکه بود هیچ علاج برابر قطع نیست
و ممکن است که مسهل بلغم و سودا و قی و فصد اگر احتیاج شود این علت برطرف شود اگر مبالغه نمایند

فصل هشتم در درد عقب و این دو نوع است **نوع اول** که بجهت صدمه یا سقط
یا کوفت موزه شود علاج آب سرد بسیار ریزند و طلا از ماش و گل ارمنی نمایند **نوع دوم**
که از نازل ماده شود بقدم علاج اگر خون غالب بود که فصد نمایند و روغن گل بمالند و اگر ماده بارد
باشد قی و مسهل بلغم و سودا و روغن بابونه و فرفیون و قسط فایده دارد **فصل نهم**
در درد ناخن سزاوار آنست که پوست سوده و سرد کوفته طلا نمایند و انار نارسیده بشراب پخته
ضماد نمایند و مرهم شحوم با سرکه بر و سرکه کاو و کذا زهره و اگر ناخن می باشد و می دی دارد
زیره و نمک و مغز جوز نرم کوفته پخته طلا نمایند و خون مرده در زیر ناخن آرد گندم و زفت
بهم آمیخته بر ناخن طلا نمایند و انتفاخ ناخن و خارید آن با آب دریا بشویند و آب عدس

درد پاشنه

درد ناخن

مقاله دویم

که با کرسنه جوشانیده باشند بنوشند و ضماد از زفت و انجیر هر دو با هم آمیخته کنند تمام شد مقاله اول
که در امراض خاص بود بتوفیق الله تعالی و **مقاله دویم** در امراض غیر معینی بعضو مشتمل
است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع چنانکه مذکور میگردد **باب**

حمیات

اول در حمیات و اجناس و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن تب حرارت
غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرایین در جمیع بدن پراکنده شود
اشتعالی که با فعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی دق و حمی خلطیه و حمی یوم آنست
اول روح گرم گردد و پس بعد از آن گرمی آن بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست
که حرارت غریبه اول در اعضاء اصلیه تاثیر کند تخصیص در دل پس با رواح و اخلاط و باقی اعضا
سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گردد پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا
مرکب و با بطریق اخلاط چهار است و حرکات بسیار و تعفن اخلاط خارج عروق و
داخل عروق می باشد و بسیار ازین که ... نیز ... عفونت می باشد و بباید دانست

بغلیان

که مایه ترکیب تن مردم سه جنس است یکی بنیاد و اندام های اصلی است که بنیاد تن است چون
استخوانها و گوشت و غیر آن دویم رطوبتها که اندر تجویفهای تن است چون مغز و خون و دیگر اخلاط
سیم روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت تب هر جنس را گرم میسازد و اقسام

تب یوم

تب در هر فصل مبین میشود **فصل اول** در جنس تب یوم او علامات تقدم اسباب
با ویه آنست که در ابتدا این تب قشعریره و نافض و سردی در اطراف نباشد و ثقل نبود مگر اندکی که
بزودی زایل شود و نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار نمی باشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در
بول تغیر بسیار نبود در لون و قوام و نقص افعالات طبیعی تغیر بسیار نکرده باشد و اعراض
قوی مثل خشونت زبان و نفس متواتر نباشد و اکثر بر طرف شدن او بعرق یا رطوبتی شبیه

بعرق و

بعرق بود و تسکین او ضمانت که اثر او در بدن و در نبض و در بول باقی نماند و انواع این
تب هشت است **نوع اول** حمی یوم که حادث شود از غم و حدوث او بسبب کثرت
حرکت روح و حرکت بداخل بود علامت او سرخی بول و حدت نزدیک خروج و رنگ محموم
مایل بزردی بود و نبض صغیر و ضعیف و گاهی مایل بصلابت بسبب یبوست علاج شربت
از جبار عرق و معرقیات فایده دارد و بر سینه طلا از صندل و گلاب و طلیخ خوشبوی
و مالیدن بدن فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام معتدل الهوا که آب عذب
بود و از زن دور باید بود و در بدن روغن بنفشه و امثال آن بمالند و مزوره مرد و غذا اطعمه اسفاناخ
و کدو و ماش بقشر و اگر او کند چون شراب کهنه اندک اندکی ازاله غم میکند و بسیار او
ضرر دارد و شراب کهنه اگر ممزوج نماید شاید و در موضع معتدل خواب رود و دفع
غم اسباب میل نماید تا بحال خود آید **نوع دویم** حمی یوم که از هم شود از جهت کثرت اهتمام
بشی مطلوب حرکت ضعیف فرق میان غم و هم آنست مطلوب صاحب غم فوت شده و عاجز
است از ادراک آن و مطلوب صاحب هم فوت نمیکرد و عاجز نیست از ادراک آن لیکن
بجهد و کد حاصل میشود علامات او غور چشم و نبض منخفظ و ضعیف و رنگ روی مایل بزرد
علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید مشک و گلاب و گاوزبان غذا مطجنه و از میوه انار
میل نماید **نوع سیم** که از فکر بسیار تب شود علامات او و سبب بعلامات غم و هم علاج شربت
صندل و فواکه و چهار عرق **نوع چهارم** که از افراط غضب شود و جهت حرکت روح که میل بخارج
نماید علامات او حمرت عین و درد یافتن و تواتر نبض علاج شربت لیمو و نارنج و تسکین غضب
بحکایات لایق که موافق عضو بود و دادهای عضو علیل در حمام آب زن و آب و گلاب بر سینه و سر
و طلا از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود و اندکی کافور مخلوط سازند و آب

کشکک جو و آب انارین و آش غوره و سماق بعد از گذشتن تب نفع دارد و گوشت ماهی
صحرایی یا گوشت مرغ و بابچه مناسب است و خواب درین علت فایده دارد و حرکات
عنیف مثل جماع و غذا اکم و شرب شراب ضرر دارد **نوع پنجم** حمی یوم که از کثرت بیخوابی و
تحلیل روح و جفاف شود علامت او زردی روی و صغر نبض و ضعف او و کدورت
بول از جهت عدم هضم علاج آنست که حیله بسیار زنند که خواب آید به آنکه روغن بنفشه و کدو در
بینی چکانیده باشند بر سر ریزند و مالیدن اطراف فایده دارد و شربت خشخاش و آب کدو
خشخاش و جلاب بنفشه و شراب ممزوج و آب جو که در و خشخاش جوشانیده باشند و چون
تب تسکین یابد حمام نفع دارد و بعد از یک ساعت غذای نیک میل نمایند **نوع ششم** حمی یوم
که از کثرت خواب واقع گردد علامت او امتلاء کثرت خواب و عظم نبض بسبب احتباس بخار
علاج عرق در حمام و مالیدن و غسل به آب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از شراب
نوع هفتم که از فرح بسیار حمی یوم واقع گردد از جهت کثرت روح بداخل علامت او
اختلاف در نبض بیشتر از غمیه علاج شربت سیب و صندل و عرق بیدمشک و شراب امر کند
اندوه را از یاد میبرد **نوع هشتم** تب یوم که از کثرت تعب بود علامت او از زیادتی گرمی ماحصل
و کراهت حرکت از جهت افراط جفاف و حبس عرق و صغر نبض و زردی بول علاج از جهت
و خواب بسیار و شربت لیمو و چهار عرق و آب انارین و چون تب تسکین یابد حمام دادن
فایده دارد و آب گرم بر عضلها بسیار ریزند و روغن بنفشه و چرب نمایند و غذا بعد از
تب گوشت مرغ و بابچه و زرده تخم سازند و منع نمایند از هر چیز که تجفیف حاصل گردد و قصد
از جماع **نوع نهم** حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسبب ادویه مسهل که جفاف در بدن
حاصل گردد و روح را گرم سازد و علامت او آنست که از اسهال قوی عارض شود علاج

حبس

حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و گل و اقاقیا و مشک بگلاب و آب مورد کنند از بعد
غذا کشک تمر زرشک یا سماق سازند یا حب الرمان یا صوفی بروغن ابی اسفیدباج بر معده کنند از بعد
دیگر طعام رونده ماء اللحم و شراب رقیق فایده گفته اند **نوع دهم** حمی یوم که بسبب درد شود
علامت او آنست که درد سر و دندان و گوش و غیره ظاهر گردد و بعد از آن تب پیدا گردد
علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداواة مرض بعد از آن معالجه تب ~~پیدا کرده و علاج ...~~
معالجه تب از اشربه بر شربت بنفشه و راحت و حمام و مالیدن روغنها و غذا لطیف و شراب
ممزوج **نوع یازدهم** حمی یوم که از غشی از جهت اضطراب حرکت روح و اعیای او شود
علامت او سقوط قوت و ضعف نبض و اختلاف او علاج تقویت دل با قوی
و شربت صندل و فواکه و عرق گاو زبان و بیدمشک و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ
و تیهو و مطجنه **نوع دوازدهم** حمی یوم که از جوع مفرط بود که موجب گرمی روح شود علامت
او ضعف و صغر نبض و میل او بطعام علاج در وقت تب کشکک جو و بعد از تسکین
تب غذا لطیف و حمام و مالیدن روغن کدو و بنفشه بادام **نوع سیزدهم** که از فرط
عطش حمی یوم حادث گردد که بسبب گرمی جگر شود علاج شیره خرفه و آب سرد اندک اندک
در محل تب میل نمایند تا تب تسکین یابد و بعد از آن در آب سرد در آیند اگر هوا خوش
بود و آب هندوانه و مغز بادام و زرشک اختیار نمایند و غذا آش غوره **نوع چهاردهم** حمی یوم که
حادث گردد از سده که در مسام جلد و فوهات عروق یعنی دهنهای رگهای عروق شاخته
از جهت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار رو و حدوث حرارت مفرط جمع شده و حدوث
این سده از کثرت اخلاط دخونی و غیرها شدید میشود علامت او حرارت و جد و برآمدن
رگها و نفخ در بدن و تمدد و صغر نبض اگر سده بسیار بود علاج فصد و مسهل اگر بدن ممتلی

بمغز ...

تمر هندی و آلو بخارا
و آب انارین و شربت
بیخ خشخاش ساخته وا
سرد

بود بعد از آن استعمال نکنند و آن سده بشربت بزوری و گاهی حادث میگردد بعد از
فصد درد در جانب چپ واجب آنست که باز فصد نمایند و اگر درد باقی ماند مسهل میل نمایند
و شربت و نیاز نیز فایده دارد و گلقند و گلاب و عرق کاسنی و بادیان و بعد از تب حمام
و ابزن و مالیدن بدن به آرد جو و سبوس گندم و غذا نخود نیم شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت
بسیار بود کشک جو و قوت آب تره آب انارین و غوره **نوع پانزدهم** حمی یوم که از جهت
تخمه و امتلا بموجب ابخره بد که روح را گرم سازد علامت او فساد طعام در معده و تیغ
جشاء و دخان بد بوی و غلبه عطش و جزوی از علامات تب مطبقه مثل حرقت وجه و غیره علاج
اگر اسهال و قی بود این اسهل است اگر احتیاج بقی دفع میشود طعام فاسد بود علاج نکنند مگر
زمان جرعه جرعه آب گرم دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه بماند بحمام در آیند اگر ضعف نبود
و بعد از برون آمدن حمام معده را قوت بشربت سکنجبین سفرجلی و لیمو دهند و آب ابی و آب
سیب و [illegible] یکی حصه روغن گل بجوشانند تا روغن باقی ماند صوفی بدان روغن
آلوده نیم گرم بر سر معده نهند و ببندند و اگر احتیاج بقی و اسهال بی آن خلطی دیگر بود و حادث
میگردد ضعف صوف حب از مان و سماق فایده دارد و اگر چیزی از طعام مانده بقی دفع
نمایند بسکنجبین و آب گرم و اگر طعام باسفل شکم رفته و دفع نمیشود بحقنه و شاف دفع نمایند و جمع
و خواب نفع دارد و بعد از مفارقت تب غذا خفیف اختیار نمایند **نوع شانزدهم** حمی یوم
که حادث شود بسبب ورم علامت او حرقت وجه و عظم نبض و سرعت و حرارت لاذع
و تمدد و بیاض بول علاج فصد و اسهال طبیعت بما فواکه ضماد سرد رادع در ابتدا و بعد از آن
مرکب بعد از آن محلل و غذا لطیف **نوع هفدهم** حمی یوم که بسبب حرکت و بخارات و دخانی که
گرد آمده حادث شود علامت او [illegible] حمام معتاد علاج دخول حمام بعد از تب و پای گرم بدن را

را بشویند و بوی خوش فایده دارد و گلخن و نوره و مالیدن بدن باعتدال و بسبوس گندم بدن را
بشویند **نوع هژدهم** در بیه حمی یوم که از حرارت مفرط بود علامت او کثرت توقف در
حمام و آفتاب و گرمی در سر و گرانی او و شدت عطش و ضعف و سرعت نبض علاج گلخن از صندل
و گلاب و سیب و [illegible] و کشنیز تر بهش بینی دارند و روغن کدو و بنفشه به آب سرد آمیخته در
پیشانی و سر مالند و شکم به آب تر بندند یا نرم سازند و شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت نارنج
و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام در آیند و آش سماق و غوره میل نمایند **نوع نوزدهم**
که از برد و شدید که بخارات و دخانی در جلد محتبس کرده علامت او سرعت نبض و عدم حرقت
وجه و چشم علاج در خانه گرم و مالیدن بدن تا بیست تسکین یابد و بعد از آن بحمام در آیند
و در گرم خانه توقف نمایند زمانی نیک و آبی که در و بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند
بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را بگشاید مثل روغن شبت و قیصوم و غیره
بمالند و پس از آن امر فرمایند بخواب آن و نیک بپوشند چون بیدار شود و فرو روند و اگر میل بطعام
باشد غذا از گوشت مرغ یا گوسفند جوان نخود آب سازند **نوع بیستم** در حمی یوم که از شرب آب
و ادویه گرم شود علامت او حرقت وجه علاج شربت سکنجبین و شیره خرفه و خیارین و لیمو و سایر
مبردات و مکث در موضع معتدل و مالیدن اطراف تا تسکین یابد و فصد یا حجامت و قی
فایده دارد و آب هندوانه بخاری و چهار شربت اگر حرارت قوی بود **نوع بیست یکم** در حمی یوم
که از اندوه و اغذیه گرم شود علاج چهار شربت و شربت از شیره تخم کاسنی و سکنجبین و اصلاح جگر
به آب انارین و ضماد از صندل و گلاب بر جگر کنند از آنجا که این تب از گرمی جگر میشود و در روح
طبیعی و اکثر از گرمی آفتاب بود دماغی می باشد و در روح نفسانی میشود و اکثر تب از گرمی
حمام عارض گردد و در دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تب غذا آش [illegible] و سماق

و لیمو و نارنج سازند **نوع دوم** در حمی که از نزله و زکام شود علامت او ضعف دماغ
و زکام علاج فصد یا حجامت و تلیین طبیعت بمسهل ضعیف و تسکین سرفه و سعال بشربت
بنفشه و شربت عناب و سپستان و نیلوفر و خوردن آب شعیر و اجتناب از گوشت
و شراب و بعد از تسکین تب بحمام در آیند و اجتهاد نمایند در علاج این تب که منجر میگردد
برسام **فصل دوم** در حمی خلطیه و این تب که از خلط بود حمی نامند حمی که از عفونت
شود و انواع و اسباب و علامات و مداوات آن **نوع اول** در حمی مطبقه این تب آنست
که از خون شود و این دو صنف است یکی آنست که از عفونت خون شود و دیگری آنکه از گرمی خون
بود بی عفونت و این تب مطبقه را سونوخس گویند و سبب این تب امتلا و سده باشد
و اکثر این تب عارض میگردد کسی را که معتاد بریاضت بوده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصا
معتاد به استفراغ بوده و ترک آن نموده و از آنجمله موجب عفونت خون کثرت آنست
که از میوها متولد گردد و این تب منتقل میگردد بسیاری به برسام و محرقه و حصبه و جدری از
جهت رقت خون و غلیان او علامت او لزوم تب و عدم ظهور نقص و قشعریره و
حمرت وجه و چشم و فاریدن بینی و ابرو و موضع فصد و عارض میشود پیش از تب ثقل و
تمدد در بدن و کسل و حالتی شبیه باعیا و خواب گران و ثقل در سر و پیشانی و گرمی این
تب بسیار نبود مثل حرارت حمی محرقه و نبض عظیم لینی قوی ممتلی کثیر الاختلاف و بول احمر
غلیظ کدر و عارض میشود مگر همراه آن و در عفونت بسیار مردم جوان را در وقت بهار و از
چیزها که از وی خون متولد گردد و در وی عرق نبود مگر در بحران و در عفونت خون حرارت این
تب عارض گردد و اعراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق نفس و به دشواری سخن گفتن
و ورم حلق و لثه و سیلان دموع در این تب بیست و این تب شبیه است بمحرقه

حمی خلطیه

وسونخس

و سونا خس و در ابتدا اشتباه بحمی یوم بود اما حرارت این تب اندک باشد و حادث میشود در ابتدا
تب لهیب و در علاج فصد نمایند و خون بردارند تا نزدیک غشی اگر قوت قوی بود و سن و وقت مناسب
بود و اگر مانع باشد از فصد حجامت نمایند بار که پیشانی کشایند و در روز بحران فصد نمایند و التفات
بر بحران در ایام گذشته نکنند و در دهم اگر قوت باقی بود و امتلاء خون ظاهر فصد مناسب است
و بعد از فصد شربت عناب و نظر کنند بخون اگر رقیق بود و مائی بود یا صفراوی تبرید و تغلیظ آن
لازم دارند و اگر غلیظ بود نضج دهند و بعد از فصد قوت ملاحظه نمایند اگر قوت قوی باشد غذا ماش مقشر
و اندک کدو و اسفاناج و کدو در آخر روز سیم و چهارم کشک جو و شیره بادام تنقیه سازند و با سیم آب نارنج
و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعف بود شوربا یا مرغ به آب انار و بعد از فصد راحت نمایند و آب انار
و ترنج ترش یا چهار شربت افشار نمایند و شکم را بشاف که از بوره و بنفشه و غیره و شکر ساخته باشند بیارند
با حقنه نرم نمایند و اگر مرض حاد بود و از چهارم تجاوز نماید شربت عناب و نیلوفر دهند و اگر قوت
ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز بکند در اول نهار آب انار میخوش بقند آمیخته میل نمایند و
بعد از دو ساعت مقدار چهل درم آب جو بده درم قند و بعد از چهار ساعت پانزده درم سکنجبین
بر آب سرد و لعاب اسپغول ممزوج نمایند یا تخم ریحان و اگر علیل معتاد بود بخوردن بسیار در اول نهار
آب کشک جو به قند دو نوبت دهند و اگر بدین مقدار تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کعک نان
از خمیر خاسته بشربت سکنجبین بزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و ریواج و امثال این نوع تب تشنهها
میل نمایند تا حدت و عفونت خون را تسکین دهد و آش غوره و سماق بعد از هفتم فایده دارد
و اگر خون رقیق و صفراوی بود مزوره از عدس و سرکه سازند و اگر غلیظ بود شراب نیست و اگر
بعد از نضج احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیار شنبر دهند اما تب مطبقه که
سبب او عفونت صفرا بود فصد نمایند و خون اندکی بردارند و مبالغه در تبرید نمایند مثل تمر هندی و

و آب سرد و امثال آن
و اگر چهاردهم تب بود
کشند بعد از آن شربت

و آب کدو یا هندوانه با سکنجبین و آب بید و از و آب کشک جو و آب انارین و شیره تخم خیارین و اگر ضرورت
شود قرص کافور و معده و جگر را قوی سازند بخرقه کتان که آلوده ساخته باشند به آب کاسنی و عنب
الثعلب و صندل و اندکی کافور و قرنفل را به برگ بید و خار که تا بستان بود سرد سازند و در غذا
بستان یا عتدال آورند و غذا اکثر عدس با آب انارین و اگر قبض شود مثل خرفه و آب تمر هندی یا
و امثال آن نرم سازند و از آنجا نزدیک انحطاط مرض نفع دارد و بکار می سازند و لطیف عروق را آب
مریض نحیف شود غذا مرغ کاسنی معصور مقدار بیست درم بجوشانند و کف از آن گرفته با پانزده درم سکنجبین سه روز یا پنج روز
باید خورد و از غذا و میل نمایند و از تعب تا موجب آنکه تب باز اعاده کند نشود **نوع دوم غب خالص** تب حادث از
صفرای زرد و غلیظ منضج نمایند و یا که متعفن شده ماده در خارج عروق یکروز بود و یکروز نبود مگر آنکه مرکب شود و دو غب که آن
زمان هر روز میگردد و این تب اگر خطائی واقع نشود در علاج آن هفت نوبت زیاده نگردد
و زمان گرفتن او تا گذاشتن تب چهار ساعت اکثر بود و نهایت آن دوازده ساعت بود
و برطرف شدن آن بقی و اسهال یا عرق باشد علامت او آنکه ابتدا بلرزه نماید چنانچه گمان برد که سوزن
در و یا خار شده قلت زمان ناقص و زود گرم شدن و تشنگی و تلخی دهان و بیخوابی و عرق بسیار
بسیار در محل تسکین تب و گرانی و درد سر و غضب و نقص کلام و نبض گرم سریع غیر مستوی باشد و بول احمر
ناری متعفن بود و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک بود و در سن شباب
باشند و هوا گرم و تناول اطعمه و اشربه گرم و تعب شدید و زمان طویل روزه داشته باشند و وقتی که
بیابند این قراین را معلوم باید که تب غب خالص است علاج اگر طبیعت نرم بود در ابتدا او هر
روز و سه نوبت آب جو مسهل ندهد و آب کشک جو پیش از گرفتن تب به ساعت دهند بعد از آن
سکنجبین به آب سرد و ضماد سرد بر سینه از صندل و آرد جو و آب کشنیز و امثال اینها کنند و در غب
ناقص اگر تشنگی غالب بود سکنجبین به آب سرد و شیره تخم سکنجبین سرد ساخته تسکین عطش میدهد

درین حالت و در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خوردن آب جو کشک و پاها را در آب گرم کرده شستن
و مالیدن او پای کشد بقیه حرارت را و در روزی که نوبت نبود شربت سکنجبین به آب سرد و لعاب بهدانه
تخم کاسنی و شیره تخم خیارین و شربت نیلوفر و بعد از دو ساعت آب کشک جو بدهند و بعد چهار ساعت
سکنجبین قندی یا و بعد یک ساعت مزور که از ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و اندکی اگرا سازند قلیه خوره
و آب نار پنج و آب تمر هندی یا و میوه ها کدام که علاج دانند با شیره بادام بود در ابتدا غذا اسپغول ملح
و نزدیک آخر مرض غذا لطیف فایده دارد و اگر طبیعت قبض بود دو دو بیست غالب کرد در ابتدا آخر
آنست که به آب خوالکحلایم سازند و از حق اشیا رز مثل این احوال مقدار دو درم اسپغول شربت الو
بخاری یا آب تمر هندی یا قند میل نمایند یا آب تمر هندی با چهار مثقال مغز فلوس حل ساخته یا شربت گل
مکرر ده مثقال و پنج امیخته یا هفت مثقال شربت سکنجبین با آب انارین معصور شربت نیلوفر مری که
از نهایت حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج با عتدال می آرد و طبع را نرم میدارد و ماده را کم
می سازد و اگر در حلق صداع بود صندل لبی سازند و سزاوار آنست که در روز نوبت مریض را مسهل
ندهد و تحریک بحران نمایند و اقتصار بر اب مد مثل سکنجبین بر دو دو نمایند اگر دهان مایل تلخی
بود پیش از کشک جو و غذا شربت سرد مثل جلاب بارد یا آب الوی بخاری بود و اگر دهان رطب
بود و لعاب مرقه باشد پیش از کشک جو و غذا شربت سکنجبین و اگر دهان تلخی دارد و قی فرماید سکنجبین
و آب گرم و بعد از آن شربت لیمو و غوره و امثال آن نمایند در تبریه خصوصا در ابتدا اکثر الشاب و اندوه
شدید بود و اگر ظاهر شود نضج و احتیاج اسهال شود مسهل صفرا دهد و اگر طبع قبض بود مایل به حبس بکرکره بیست
درم هلیله و پوست او را گرفته در یک پیاله آب یک شبانه روز تر سازند و بعد از آن بمالند و صاف
نموده بیست درم شیرخشت و یکی و اندکی محموده در روز راحت سکنجبین اختیار نمایند و اگر تشنگی عارض گردد
و اندکی محموده به آب انار میخوش با آب سیب نفع دارد و اگر مریض ضعیف بود پنج هفت مثقال تمر هندی

وبیخ علف و الوی بخاری در آب افشره نمایند یا بجوشانند صاف نموده با ده مثقال قند در وقت
نوبت میل نمایند یا ده درم مغز فلوس در آب کشک جو با یکدرم روغن بادام یا روغن گل و بعضی از
حکما مثل شیخ ابوعلی و محمد زکریا گفته اند که در ابتدا مرض اگر احتیاج بتلیین شود مقدار پانزده
مثقال ترنجبین در آب گل نمایند و در غیب نمایند اگر طبع ملایم نشود سی مثقال ترهندی در یک کاسه آب
بجوشانند و صاف نموده با ده درم قند اختیار نمایند صواب آنست که ترنجبین بمقدار بیست درم
بر آب ترهندی و الوی بخاری اختیار نمایند جهت آنکه قند در معده تب وارد تحلیل بصفرا میشود
و در روز نوبت سزاوار آنست که هیچ دارو نکنند الا شربت نضج دهنده و سکنجبین بر آب میل نمایند
بمصلحت آنکه رقیق آید و سکنجبین شیره بزور روز آخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت مفرط و اندوه عظیم
بود و استفراغ فرمایند علیل را و مسکنات حرارت دهند مثل قرص کافور و بجهت حمام بعد از استفراغ و در
غیر روز نوبت روند و غذا ازاکه فرموده ریواج بعد مسی نخود و برگ چغندر اگر بعد از بحران چیزی از حرارت
مانده باشد شربت سکنجبین شیره کاسنی یا خیارین دهند و وقتیکه تب مفارقت نماید سه روز ملاحظه
نمایند بجهان دستور و در روز چهارم گوشت مرغ با آب غوره یا تماریج و اگر قبض بود با آب
ترهندی رقیق سازند و بتدریج غذا معتاد دهند **نوع سیم در غب غیر خالص** این تب غیر
خالص حادث میشود از صفرا که مخلوط باشد برطوبات اخلاط محکم و این تب گاهی تا شش ماه
باقی میماند و عظم طحال و تهیج و سستی ظاهر میشود علامت او آنست که زیاده بود مقدار نوبت
او به دوازده ساعت و گاهی بکشد نوبت او تا بیست و چهار ساعت و مدت لرزه او دراز
تر باشد و حرارت او در غایت حدت نبود و او را زیاده بر هفت نوبت بود و گرانی
بسیار در سر بود و قلق نبود از تب و گاهی دهیجانی و ضعف فم معده و بی مزگی دهان و گرم طرف
شدن او بوقت تب بسیار و بشره ضعف کم بود و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و رنگین و گاهی سفید

غب غیر خالص

حمی

بسبب بخار و حرارت که متوجه سر بود و علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالب بود علامت او آنست
که مدت نوبت او کمتر باشد و نافض او شدید و بسیاری عرق و زردی بول و برازو شدت عطش
و تلخی و خشکی دهان نا شربت لیمو و نارنج و سکنجبین علاج نزدیک بغب خالص نمایند و اگر جانب بلغم
بسیار بود علامت او ضد آنچه مذکور شد شربت سکنجبین عسلی و بزوری که در د بزور گرم بود و استفراغ
بلغم و استعمال نکنند در دو دوا و مسهل مادام که نضج خلط ندهد مگر آنکه خلط مشغل بود از موضعی بموضعی و
قلق و اضطراب بود مریض را در آن محل مسهل میتوان داد و اگر طبعت قبض بود و یابس بغرفلوس
و ترنجبین تلیین نمایند یا حقنه نرم و اگر قاروره غلیظ و رنج بود فصد فایده دارد و اگر رنگین بود و
بسیار و نبض سریع آب کشک جو به قند و بعد از چهار ساعت سکنجبین به آب سرد و غذا او روز نا
که نوبت بود شوربای مرغ به آب غوره یا آب ترهندی و اگر قبض بود و در روزی که نوبت
نباشد مغز و اگر اشتها بود مرکه نوبت از ده یاز گذرد گوشت مرغ یا گوشت جوان در آب
آن اگر او نخود نیم کوفته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و نخود نیم کوفته در شوربای
مرغ و اگر تب ها و شود و بول بسیار رنگین نباشد اندکی بادیان جهت نضج در سکنجبین که از
عسل ساخته باشند و در وقت لرزه آب گرم در زیر جامه نهند و دست و پای را در و کنند از
وقت ابتدا نوبت و غیر نوبت خصوصاً اگر دهان تلخ بود و غثیان داشته باشد نفع کلی دارد
و سکون حرارت تب فایده دارد و حمام بعد از نضج مناسبست و پیش از نضج ضرر دارد و شراب کهنه
که سفید و رقیق باشد نفع دارد و اگر کهنه و نارسیده بود ضرر دارد و چون علامات نضج ظاهر گردد
مسهل دهند و قرص بنفشه بر موجب بنفشه خشک دو درم تربد سفید درم محموده دانگی رب
سوس نیم درم غاریقون نیم درم قند پنج درم همه را مخلوط نموده با آب گرم میل نمایند دوای دیگر
تربد نیم درم غاریقون نیم درم محموده دانگی بشربت سکنجبین حب سازند یا گلاب و سزاوار آنست

که مسهل در روز نوبت میل ننمایند مگر قی که در وقت لرزه فایده مند است و مسهل قوی
تا چهار روز هم نکنند و نخورند و شربت سکنجبین درین تب و در سایر حمیات کهنه نفع دارد و قرص
درو نیز فایده دارد صفت آن گل سرخ هفت درم بیخ سوس چهار درم سنبل درم طباشیر دو درم
کوفته و بیخته قرص سازند شربتی مثقالی بود بعد از استفراغ و التهاب حرارت و اگر ماده بالای
جگر که محدب میگویند باشد علامت او آنست که مریض بیابد در سر استخوان پهلو از جانب راست
ثقلی درین وقت شربت مدر که بسیار قوی نبود و گرم بسیار نباشد مثل تخم کرفس و بادیان
و تخم خیارین و تخم خرپزه مقدار دو درم با شربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا در روزی که نوبت نبود
شوربای مرغ و تیهو دهند و اندکی از گوشت او و در روز نوبت اقتصار بر شربت که تسکین
دهد مثل آب انار و قند یا آب شیره و قند و ترک غذا اگر قوت بود در روز نوبت و اگر حرارت قوی بود
نخود آب و سوس گندم به قند و اندکی روغن بادام میل نمایند و بعد از تسکین حرارت و انحطاط
نوبت غذا و شربت نفع دارد و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و اهتمام بتقویت معده فایده دارد

نوع چهارم در تب محرقه و این دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا در داخل تب محرقه
عروق بود و مروجهی که بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشد دوم آنکه این تب محرق از بلغم
عفن در نواحی سینه و دل متولد گردد از بلغم مایی و صفرا حاد و اندک عارض شود این محرقه
پیرانرا و اگر عارض شود مشایخ را هلاک میسازد و بیشتر مردم جوان و جسیمانرا عارض گردد علامت
او لزوم تب و حرارت او زیاده از تب غب بود و خشونت زبان تا اسلم بود و صفرت زبان
متوسط و سیاهی زبان بد بود و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط عطش و نرم اندک و حرارت
در باطن بیشتر از ظاهر بود و لذت یافتن از هوا سرد و قشعریره در بدن و اگر از صفرا محض بود
اعراض شدید رو یابد مثل سهر و اختلاط عقل و قلق و درد سر و خون بینی و سرخی چشمها و کرب و مرف

بر تلف

بر تلف و سقوط شهوت و حرارت در نواحی سینه بسیار بود و فرق میان تب محرقه و مطبقه آنست
که شدت غب در محرقه زیاده است و حرارت درو بیشتر از مطبقه بود و تمدد در بدن نبود و ضیق نفس
و ابو نبود و حرارت حاد و خشک ظاهر باشد علاج آنست که نظر کنند در حرارت و ماده اگر حرارت
راجح بود بر ماده به تسکین حرارت بشیره خرفه و شربت نارنج و امثال اینها نمایند بعد از آن منضج دهند
پس از آن مسهل و اگر جهت ماده راجح بود بر حرارت منضج ماه اول دهند بعد از آن مسهل و مکرر
اختیار نمایند و در آخر تسکین حرارت نمایند و سزاوار آنست که مسهل قوی در ابتدا این تب ندهند
و اگر حاجت تلیین شود آب هفت میوه یا آب ترهندی و آلوی بخارایی یا شربت گل مکرر و سکنجبین یا شربت
بنفشه و حقنه نرم نمایند و آب ترهندی و قند هر روز فایده دارد و اگر بجوشی آب غلیظ و رنگین بود فصد
نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات بالفعل درین مرض نفع دارد و اگر در شکم ورمی نبود و در معده و جگر
ضعف نباشد و حرارت غریزی ضعیف نشود خصوصا بعد از نضج و آب سرد میل نمایند تا حرارت غریبه
را تسکین دهد و غذا دهند علیل را وقتی که بیم سقوط قوت بود و هر چند میل نه خشته باشند و خرفه بصندل
و گلاب و اندکی کافور سوده ساخته بخورد دهند و بعد از دو سه ساعت آب کشک جو با آب انار میخوش و در روز
هر ساعت آب هندوانه یا بالنگ با آب کدو با اندکی قند یا با تربوز شیرین اندکی اندک اختیار نمایند
و سکنجبین مشربه و تخم کاهو و خیارین نفع دارد و علیل را در وقتی که حرارت تسکین یابد ماش مقشر و کدو
و کشک جو شوربا بادام نخود قنق آب غوره و امثال آن سازند تا در معده تحلیل بعسر انشود و تر نمایند مریض
را با اندکی روغن بادام در دهان گیرند تا آنچه از سواد و زردی و خشونت باشد چون شویند زایل گردد
و اگر در حرقه کنار زبان حبه گذارند و بعد از آن روی زبان را پاک سازند آنچه بود و اگر دانه آلو کرده
و اندکی از گوشت او بود در دهان گیرند فایده کند و اگر گرانی در سر بود بابونه و بنفشه بجوشانند و برگ بید
دانه و بابا را در گذارند و اگر تشنگی مفرط بود و مانعی از قرحه و زکام و سعال نباشد گرانی در سر یا بخار

در سینه که از بعد کرده
و هر گاه حرارت قوی بود
قرص کافور و سکنجبین که
بر ... در سرد ساعتی قسم

بر گل دادانی

که مقتضای معده شود از اشربه و اغذیه ترش فایده دارد دیگر تب محرقه که حادث از بلغم شور بود علاج
سکنجبین بزوری نمایند و در آب کشک جو نخود نیم کوفته و اندکی بابونه و اگر ماده در حوالی معده بود
علامات او کرب و غشیان بغیر قذف پس قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود
ایارج فیقرا که جرم او را شسته باشند و تدارک حرارت جرم آب انار بجوشش نمایند و در انتهای
مریض را غذای لطیف دهند و در وقت انحطاط تدبیر ناقه و معالجه بهمان طریق سازند و حمام
که آب او مایل به برودت داشته باشد درین وقت نفع دارد کسی که تب او از بلغم شور بود نوع
پنجم دایم وحدوث این تب از صفرا و عفونتی که در تمامی عروق بدن در آمده میشود و بسیار
ست که در یک نوبت بر طرف میشود علامات او قویتر از علامات غب خالص بود در بعض
تب ناقص نبود مگر بر سبیل بحران و در تب غب خالص هر روز ناقص و لرزه بود و هر بار
عرق و در تب غب دایم عرق نباشد مگر در آخر یا در بحران و فرق میان حمی غب دایم و محرقه
از چند وجه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه افزون بود از آنکه در غب دایم دوم فترت
در غب دایم ظاهر بود سیم آنکه حمی محرقه با کرب و غشیان و اختلاط عقل و وهن و
خفقان و غشی بود چهارم عطش و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود پنجم زبان
در محرقه سیاه بود و در غب دایم نبود و بدن در غب دایم لاغر نبود علاج شربت لیمو و ماء یخ
و شیره تخم کاسنی و عرق بید مشک و کاهو و گاو زبان بخورند و بی فصد اختیار نمایند و مسهل قوی در
ابتدای این مرض مناسب نیست بلکه اختصار بر حقنه خفیف و شربت از آب تمر هندی و آلو بخارا
و آنچه اندک تلیینی داشته باشد نمایند و مبالغه در تبرید بسیار نشاید علاج قوی تر از غب خالص
نمایند نوع ششم در تب غشیه حدوث این تب که غشی ظاهر میکرده از کیموسات صفراوی که
که در غایت رقت باشد میشود علامات او آنست که حادث میکرده این تب در بدنها که

سکنجبین

تب دایم

تب غشیه صفراوی

مزاج

مزاج ایشان در غایت حرارت و یبوست بود ساقط میکرده نبض و قوت در نوبت واحد
یا در دو نوبت و این از علامات متلف بود خصوصا وقتی که در معده و جگر ورم باشد و اگر این تب
بسبب ورم در نواحی باشد علاج بسبب آن غشی واقع شود این اسهل بود و علاج تر نمایند و بوی خوش
و براهن بصندل و طلا از صندل و گلاب و عرق بید مشک و اندکی کافور سازند و بر سینه گذارند و
برگ بید و گلاب بجبیده در خانه فرش اندازند و ریاحین خوشبوی و فواکه مثل آبی و تفاح در نواحی
او گذارند و غذا هر ساعت اندکی نان در آب انار مزین آمیخته و مثل آن آب لیمو یا ریواج و در
دیگر نوبت میل نمایند و منع غشی می نماید از جهت ترش و تقویت معده میشود و از زود نیکلرده
و صفرا بدوی برند و مرغ بچه به آب غوره پخته از نوبت آب شعیر با آب انار بجوشش یا شربت
سیب و صندل و شربت فواکه فایده دارد و اگر غشی شدید بود کفهای پای به آب سرد یا شراب ریحانی
میل نمایند و حقنه به آب شعیر و آب کدو سرد ساخته نمایند و اجتناب از هوای گرم و تقویت سرد و منع
گاو یا قرص کافور و غسل به آب سرد کرده تا پستان بود و بخور تفاول نماید علیل اگر هوا خوش بود و
حرارت داشته باشد یخ یا برف سرد ساخته اختیار نمایند نوع هفتم در حمی مواظب این تب
نوبت هر روزه حدوث این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد و زمان که فتن او هژده ساعت
بود و وقت که نقی او شش ساعت علامت او آنست که ابتدا بلرزه و سردی اطراف
و پشت و بدن زود گرم نشود و نافض در تبی که از بلغم زجاجی حامض بود شدید تر است و ظاهر
میشود برودت او اندک اندک دفعه پس از آن مثل برف سرد میکرده و بعد از آن بتدریج گرم میشود
و باز عود میکند لرزه از جهت غلظ خلط و گاهی با تب سردی قشعریره می یابند و از علامات قوی
او سقوط غشی و سقوط شهوت قوت و طعام هضم ناشدن حرارت او قوی نبود و تبی که از بلغم بجوز
حادث گردد پیش از قشعریره بود و سردی قوی نباشد و تبی که از بلغم شور شود اندکی قشعریره

تب مواظب

منقطع بلغمی

رصاصی

بود و ناقص و برد نبود و اندوه کمتر بود و میل بهوا سرد و آب بسیار داشته باشد و از خواص این
این مرض است قلت عطش و عرق نکرد و قحش که از بلغم شور که بسیار متعفن بود عطش
غالب و بسیار بود و انتفاخ در روی و رنگ صاحب این تب مایل بخضرت و زردی و گاهی
مثل رنگ رصاص بود و نبض ضعیف منخفض صغیر متفاوت و بول او در اول رقیق از جهت
سده و برودت بعد از آن سرخ بسبب عفونت و براز او نرم و رقیق بلغمی باشد و قی او با بلغم
در دیابی کمتر بود نکرد نوبت دوم و این تب بواسطه غلظ ماده و لزوجت بود و این تب طرفی
میشود اگر جمیان و عورات و خصیان و کسانی که رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و یا
را که چیزها بسیار میل نمایند و کمتر استفراغ کنند و در بلد و زمان سرد که رطوبت و برودت غالب بود
در زمان نوبت او اکثر و صعبتر بود بعد از آن بیان او زرسد علاج در ابتدا تلیین طبیعت
باعتدال و قی سکنجبین و آب گرم که در وی تخم ترب جوشانیده باشند و تکلیف نمایند قی بسیار بعد
و استعمال ملطف و چیزها که قطع بلغم سازد و موافق آنست که در ابتدا از شربت سکنجبین و گلقند تا روز
هفتم اختیار نمایند بعد از آن مصطکی و انیسون تو بیانی نوبت دیگر با آب کرفس و بادیان سکنجبین عسلی
نیم گرم دارد و در وقت نقل بعد آب نخود میل نمایند و اگر طبع باعتدال بود شربت ملینی که در وی گرمی بسیار
نبود مثل گل سرخ دو مثقال و بادیان نیم کوفته و انگور شفا از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یکی
بیست عدد و تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال با بیست مثقال قند جلاب ساخته بجای آن اختیار نمایند و اگر قوی باشد
خواهند هفت مثقال مغز فلوس و پنج مثقال فانید یا قند و یک مثقال ترنجبین اضافه سازند و اگر قوت ضعیف
بود حقنه لین نمایند بعد از آن حقنه حاد قی برای که در وی تخم ترب و شبت و بیخ سوس جوشانیده
باشند با سکنجبین عسلی فایده دارد و بعد از قی گلقند با شربت سیب و صندل و غذا نخود و نیم کوفته و اگر
سازند و اگر زمان طویل کشد و بیم ضعف شود آب گوشت مرغ یا تیهو یا ماهی از گوشت این طیور طبخه یا برّه تازه

بجهت مزاج

یعنی گل سرخ

بعد غذا بجهت از سده صرم

نموده اختیار نمایند و اگر طبع قبض بود دوا و تربد هر شب و نیم ضعف آن تربد وده درم زنجبیل و مصطکی
از هر یک درمی قند برابر مجموع شربتی هر شب مثقالی یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند بجهت قوت فایده
جاح بجذام گلقند با هفت مثقال شربت بزوری یا سکنجبین عسلی میل نمایند و اگر بول احمر و غلیظ بود و قصد
فایده دارد و اگر احتیاج بمسهل شود در وی تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر احتیاج استفراغ بود سکنجبین
با آب گرم حل نموده دهند و قی فرمایند یا عنب و اگر این تب از چهل روز تجاوز نماید و در روی و اطراف
تهیج ظاهر کرده دور بود شربت ماء الاصول و شربت بزوری یا قرص افسنتین با سکنجبین بزوری و اگر مزاج
کبد سرد بود قرص لک با شربت بزوری و اگر ماده از خلط سرد و غلیظ بود و علامات او دیر کشیدن علت و صاحب
قاروره و زمان زمستان و سن مشایخ و بلد و مزاج سرد و تر تریاق کبیر بمقدار دانگی روز بروز دهند
و روزی دیگر نه هر یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر این تب حادث از بلغم شور شده استعمال
نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر تب شدید و قوی یا دیابا حرارت بود و بول رنگین و نبض مایل بسرعت
علاج غب غیر خالص نمایند و زیاده و نقصان بحسب حرارت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف نخود نیم
کوفته و ماش مقشر و بزره و کدو و اسفناج و شبت خصوصاً اگر بلغم حامض نرخ بود و اگر غذا قوی تر خواهند
گوشت تیهو و مرغ و کبک و امثال اینها و سزاوار آنست که در غذا اجزایی که تقطیع بلغم نماید مثل تخمی
و ابکامه و ... که باشد و وقت غذا او که از وی بلغم حاصل شود مثل برنج و حلوا است و اگر تره و گوشت گاو و براه
و آب سرد که بر برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فایده کند **نوع هشتم** در تب
بلغمی و ایام حدوث این تب از بلغم عفن که داخل عروق بود و علامات او تب لازم در ابتدا او نافض
و برودت و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره و سرما بود و اما لرزه ندارد و عرق نی باشد مگر در وقت مفارقت
کلی و این تب مشابه است بتب محرقه دارد و حرارت این تب زیاده بود و نبض مختلف و زمان اشتداد او
این تب هیژده ساعت است بعد از آن تخفیف یابد و بسیار است که حادث میشود و از این تب تشنج

تب غشیه خلطیه

وقتی اگر بسیار باشد تمکث او وعلاج نمایند از استفراغ ماده بمسهل وقی وتسکین حرارت وشربت سکنجبین
وگلقند وجلاب از عسل واب بادیان وتقویت معده بقرص ورد ومصطکی وانیسون وگلقند واگر
امتلاء خون بود فصد نمایند واگر علامات تخم ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند وبار دیگر بروغن
را با ماء الاصول وگلقند بصلاح آورند وقرص ورد بر موجب گل سرخ ده درم سنبل وبیخ سوسن از
هر یک سه درم ثلث قرصها سازند وشربتی دو درم یا سکنجبین ساده با شربت افسنتین نمایند واگر
در سینه خشونت بود بگلاب بنفشه وسپستان وپر سیاوشان نماید وارد نوع نهم در تب
غشیه خلطیه حدوث این تب از بلغم خام بسیار که بدل ریخته جزئی از و غشی عارض میشود وعلامت
او آنست که در وقت صحت او مثل دور تب بلغمی با تهیج وجود لاغری بدن ورنگ صاحب او رصاصی
در اکثر اوقات ولب او مثل لب کسی که شاه توت خورده باشد وچشم او در وقت هیجان کبود
رنگ تیره رفته ودر زیر قرحه که غراسیف میگویند نفخ بود واکثر ایام ترش وگاهی عارض میگردد
واین تب در بعضی اوقات از صفرا غلیظ مخلوط به بلغم وبا او سوزش در احشا بود وادوار مثل
بلغمی باشد علاج این مرض صعوبتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی میشود واگر غذا میل نمایند
ماده تب زیاده میگردد واگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف بود واگر ورم در شکم
ظاهر گردد مشکل تنگ گردد صواب در علاج آنست که ابتدا بحقنه لین نمایند وبه تدریج حقنه قوی کنند
خصوصا اگر طبیعت قبض بود اول به آب چغندر وبوره وعسل حقنه سازند بعد از آن ادویه اضافه
ساخته عمل نمایند ومالیدن بدین طریقه که ابتدا از ساقها نمایند از سر زانو تا اسفل قدم بالند بعد
از آن رانها از بالا بزیر پس از آن دستها را بمرتبه که سرخ گردد جلد بعد از آن پشت وسینه را و
رجوع باز بر پا نمایند وبعد از مالیدن روغنی که در وقت قبض بود وسرد نباشد مثل روغن زیت
وکنجد وغیره وگل وقسط در بدن مالند وشربت سکنجبین عسلی یا ده درم تخم کرفس وبجنین? با آب عسل

بایکدرم

ضعف جگر

تب که اندرون بود وبیرون

بایکدرم زوفا واگر آب شعیر وقند یا عسل یا نان که در جلاب آمیخته باشند دفع غشی میکند واگر
کوده نان شلت یا شراب کهنه اند ممزوج نموده اگر ورم احشا نبود وقی اگر با مسهل وجود انفخ
کلی دارد نوع دهم در تبها که اندرون سرد باشد وبیرون گرم یا بر عکس واین تب سه قسم میشود
اول تبی که اندرون گرم بود وبیرون سرد واین حمی وقتی که حرارت وحدت قوی بودی باشد سواد
زبان وشدت عطش وعظم نفس واندوه وظاهر بدن بسیار سرد این علامت بدانست که اگر
نباشد تب بدین مرتبه وحرارت در باطن قوی نباشد وسرعت نبض ونفس کمتر بود ودر اکثر این
تب بلغمی بود علامت آنکه تب صفراوی بود لزوم او بر طریقه غب وعلامت آنکه از بلغم تب
عارض شده باشد بول خام ونبض بطی ومتفاوت قسم دویم تبی که اندرون سرد بود وبیرون
گرم حدوث او از بلغم زجاجی که در باطن عارض شده عفونت وپراگنده شده انها از آنجا بگرم
در ظاهر بدن ودر این وقت احساس میکند بسردی اندرون جهت آنکه این خلط تا غایت
الفت گرفته بود بدان عضو وساکن بود وحالا تب او معلوم میکند علامت او آنست که خارج
بدن گرم بود وباطن ونبض سریع نبود ونفس عظیم وتشنگی نباشد ودیگر باشد این حال مگر در اواخر مرض
که قوت ساقط شده قسم سیوم تبی که حرارت وسردی بار در ظاهر وباطن اعما شد وحدوث این
تب از بلغم عفن که از بخار او ظاهر وباطن گرم شده علامت او نبض بطی ومتفاوت وبول خام او
هر روز نوبه بود وگاهی از جهت عطش دفع کامل بعرق صریح گردد وآن زمان خارج میشود از
تب بلغمی ومدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست وچهار ساعت بود علاج جلنجبین عسلی هر روز
هفت درم به آب گرم وبعد از دو ساعت شربت سکنجبین وشربت ماء الاصول وشربت بزوری وبجو
حب صبر بر موجب صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ وانیسون وتخم از آن
یکبیره یا مثقال انداز یک درم شربتی دو درم وحب عارفت وایارج فایده دارد وقرص ورد وتخم جو

جلنجبین ۵۰

ورقی بهم ترب و ثبت و عسل و مسهل از پوست هلیله سیاه و تربد و حقنه که مایل بحدت بود
صفت مسهل که نافع است در حمیات بلغمی تربد درم صبر نیم درم غاریقون درم بزر
سکنجبین در سحر میل نمایند به آب گرم و سزاوار آنست که معده را قوی دارند بگلقند که در وی مصطکی
و انیسون باشد و تبی که از صفرا و غلیظ بود علاج مرکب از بلغم و صفرا نمایند **از جنس حمیات**.
بلغمی تب نهاری و لیلی بود اما تب نهاری آنست که نوبت او عارض میشود در روز و نوبت
او در شب و تب لیلیه بر عکس این بود و هر دو بد است و نهاری اطول و بدتر بجهت
آنکه او عارض میگردد در وقتی که مسام گشاده است و تحلیل یافته بخارات و این دلیل بود
بر کثرت ماده و بسیارست که منجر میشود بدق از جهت بحرانی و سقوط قوت و گرمی هوا روز
و غیره و تب لیلیه بسبب بحرانی در هوا یا سردی شب موجب دق گفته اند علاج تب بلغمی
نمایند و گاهی حادث میشود تب نهاری و لیلی از بلغم زجاجی که پراکنده شده در بدن و لرزه سخت دارد
و عفونت او کمتر بود علاج تلطیف تدبیر و منع از اجزا و بلغم متولد کرده و تقلیل نوم و رفتن
در وقت نافض و استفراغ بلغم و ادرار و نضج خیارشنبر و شرب بزوری یا عرق در حمام فایده دارد و اگر
دیر مانده شود و دوا حلتیت بر نهج بسازند تب ربع غذا او و تب بر راسو دارد خاصه
کهنه در از شده باشد و مقدار قیراطی و کرم بازدارند و اخلاط ان حلتیت و فلفل و مر
صافی و دارفلفل و زرنگ شراب از هر یکی برابر بکوبند و باسرشته آن عسل صمغه نمایند شربتی مثقالی تا
دو درم و از جهت مقوی زهر با شراب گرم یا بمار العسل اختیار نمایند پیش از لرزه و بحمام بنشینند
و در جامه او نگاه دارند و بخواب روند و حلتیت نفع دارد و روغن قسط بمالند و سر مرتجی را
گرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید و چنین تدبیرات امیدست که لرزه و تب تسکین یابد
نوع یازدهم اندر تب ربع و اکثر این تب حادث میشود از سودا و عفونت خارج عروق و نوبت

بلغمی نهاری و لیلی

تب ربع

او در اکثر اوقات بیست و چهار ساعت بود و مدت که گذشتی او چهل و هشت ساعت و درازی
مدت او اگر خطایی از طبیب واقع نشود و مخلوط نسازد مریض از چیزهای نامناسب امیدست
که در یک سال خلاصی یابد و وقتی که علاج چنانچه باید نمایند تا دو از ده سال میکشد و منتقل میشود باستسقا
و حمیات مرکب و در تب ربع بستانی بجهت آنکه ماده رقیق تحلیل می یابد بعرق و استفراغات و باقی
میماند غلیظ که بواسطه عفونت منتقل میگردد بربع علامت او آنست که لرزه او اندک ظاهر شود
پس از آن زیاده گردد و در محل اشتها کم بود سردی چنانچه در بلغمی می باشد بلکه بیرد او لرزه شدید تا غایتی
کرده اند اما بر یکدیگر میخورد و در دست و استخوان و مهرهای پشت و در وقت ابتدای حرارت اندک و التهاب
کمی شود از حرارت بلغمی شود قوی بود و بیشتر از تبهای هر ضعیف با امراض سوداوی و نبض مایل
بصلابت و بول در ابتدا سفید و بعد از ابتدا رنگ و در آخر سیاه رنگ و انجه دلالت دارد
بدین حال عادت بلد و سن و تدبیر مزاج علیل است و اکثر عارض میشود کسی را که مزاج او سرد و خشک
بود و در سن شیخوخت و کهول و در فصل خزان و هوای سرد و خشک و اکثر از تناول غذاها که از و سودا متولد
شود مثل کرنب و گوشت اسب و گاو و عدس و غیره و بسیارست که از ابتدا ربع بود و هر
زمستان خزان شود و بعد ربع گردد علامت نضج ماده این تب آنست که ماده لرزه کمتر گردد و اصناف
ربع بحسب صنف دویم که از احتراق خون بود علامت او غلبه دم و سرخی دهان و سرخی بول و
گرانی در بدن صفت سیم تب ربع که از احتراق صفرا حادث گردد علامت او قصر نوبت و سیاهی
عطش و تلخی دهان و کثرت عرق و میل به اشیاء ترش و نبض سرعت و متواتر و ابتدا بقشعریره
و سردی گوشت و می یابد به التهاب و غضب و در اکثر حدوث این تب در عقب حمی صفراوی
صفت چهارم که از احتراق بلغم بود علامت او سفیدی بول و غلظ و سردی ملمس و کاهلی و بطوء
نبض و بول سیاه که بسفیدی زند و قلت عطش و کثرت خواب و بسیاری آب دهان صفت پنجم

و اصناف
حول
صنف اول که حادث گردد
از عفونت سوداء طبیعی
علامت او آنست که [illegible]

که حادث کرده از سودا احتراق علامت او بودن افکار ردیه و خواب پریشانی و وسواس
و رض بدن مایل بسواد و کبودی و لاغری بدن و کمودت لون و کثرت شهوت علاج مشترک میان
جمیع اصناف فصد بود مگر وقتی که خون سرخ بود و صاف که آن زمان گرفتن او ضرر دارد البته
بگیرند و استفراغ ماده که تب از و حادث شده بشربت و جلاب صحنه نرم و منع از غذا و شربت
آب سرد در روز نوبت و تکلیف روزه در روز نوبت و در غیر روز نوبت شوربای گوشت
خفیف یا اندکی از گوشت تازه دو ره و در آب گرم نشستن پیش از غذا هر روز نفع دارد و حمام
که عرق نشود و بسیار گرم نبود فایده دارد و باید که اندکی زمانی توقف کند و راحت و آسایش
و غذا اگر باعتدال که رطوبت او زیاده بود وقتی پیش از نوبت و تب ربع که حادث شود در
عادت انبر زودی زایل میکرده و انکه در خریف و زمستان عارض گردد مدت او دراز بود و تدبیر
لطیف نمایند دیگر تب ربع که حادث از سودا طبیعی شود صواب در علاج او فصد بود تا روز
سیم فایده مند بود و بعد از فصد غذا از گوشت مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در شوربای آن ماش
مقشر و اگر ادنخود نیم کوفته فتق انگاه و آب ترهندی و آب انار رینی و مسهل مطبوخ هلیله که در وی بسفایج
و افتیمون و غاریقون و پوست بیخ بادیان و کاسنی و عناب و آلو و شاهتره بود و لازم دارند و در سایر ایام
آب کاسنی با تخم و تخم او و شربت سکنجبین و در زمان قشعریره آب گرم با سکنجبین و اگر التهاب و غراب
بسیار باشد آب سرد خورانند و از مزورات اجتناب واتنود و اگر ماده تب غلیظ بود و زمان
طویل شده در غیر روز نوبت پنج مثقال گلقند و شربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات
نضج ظاهر شود اسهال بدین مطبوخ نمایند پوست هلیله پنج مثقال شاهتره سه مثقال عناب و آلو و سپستان
از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشوث و پوست بیخ بادیان از هر یکی دو درم بجوشانند و صاف
نموده دو درم مغز فلوس و ترنجبین از هر یک پانزده درم حل ساخته بدین حب ایارج فیقرا درم

دولت بلیغ

پوست هلیله و افسنتین از هر یکی نیم درم محموده و انیسون اول این حب اختیار نمایند بعد از آن
دارو او سکنجبین افتیمون و آب جبن با افتیمون اخراج سودا انی کنند لیکن ضعف دیگر تب
ربع که از صفرا سوخته حادث گردد مبالغه در تبرید و ترطیب نمایند و آب کشک جو و شیره تخم
و شیره تخم خیارین سکنجبین اختیار نمایند و در ابتدا طبع را بشربت بنفشه و بسفایج و آب
عناب و شربت گل مکرر و خیارشنبر و امثال اینها نرم سازند و بعد از گذشتن هفت روز چون
وقت نضج ماده شده مطبوخ هلیله که در وی افتیمون و سنا مکی و تمرهندی و شاهتره و بنفشه باشد
مسهل نمایند و غذا به مزوره سازند و در روز راحت اگر قوت ضعیف بود گوشت سبک و حمام
بعد از نضج فایده دارد دیگر تب ربع دایره که از محترق سودا و بلغم حادث گردد هر روز ده درم
طلنجبین عسل لب گرفتن یا آب بادیان و سکنجبین بزوری و عسل به آب گرم و طبع را به آب
لبلاب پنج درم مغز قرطم کوفته و ده درم قند یا به آب هلیله کابلی یا مویز یا گلقند سازند و تدریج
از تربد و بسفایج و حب القیل اضافه نمایند تا در آخر غاریقون اسبیخته نموده ادویه به قوی سازند و در
روز نوبت قی نمایند تا به تخم ترب و شبت و نمک و عسل در ابتدا نافع و بعد از آن گلقند و در غذا
جغندر و اسفاناخ جهت تلیین بشوربای مرغ و کبک انگاه و اگر طبیعت نرم بود در غیر آش
بود دنبه یا نخود نیم کوفته و اگر با روغن جوز رود در انتهای مرض غذا لطیف بتدریج و طبیعت
و مرض بهم گذارند و چون نضج بکمال رسید مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون دهند و در روز دوم
نوبت مسهل اختیار نمایند و بعد از اسهال قرص زرک از جهت قوت جگر و قرص غافث از
برای تقویت بپرهیزد و اگر مسامها قوی بود در وقت ابتدای نوبت در زیر دامن مریض آب گرم
که در وی بنفشه و بابونه و جو و گل سرخ جوشانیده باشند گذارند و غذا نخود نیم شکسته و ماش
مقشر و اگر آبو شاید و اگر ضعف بود در روز راحت مرغ و تیهو و دارچینی و اگر مرض

بدیر کشد و اگر نضج ظاهر بود معجون حلتیت که ورق سداب و فلفل و حلتیت هم از هر یک
برابر بود و آن عسل بسازند شربتی نیم مثقال تا درم بود در هر سه روز یکبار یسهل نماید و جالینوس
گفته که فلقی بسیار دیدم که بسهل از ربع خلاص شده و بعد از آن افتیمون و تریاق خورده اند و شیخ
ابوعلی فرموده اند که حلتیت و فلفل نافع است و شراب ابیض رقیق که نو و کهنه نباشد دیگر ربع دایم
از سودا که از دردی خون حادث شده می‌باشد علاج در ابتدا تعدیل ماده به آب لبلاب می‌نمایند و
نضج بگلقند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بعد از نضج فصد باسلیق وقتی بر طعام میل دارد
و استفراغ نماید و به قوی مثل افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد
نمایند و حقنه قوی فایده دارد و مزاولت کردن بعد یکدیگر اسهال نمایند چرا که خلط سودا و بیک
مسهل دفع نمیشود پس دفع او بمرات توان بود و بعد از تسکین قشعریره و لرزه و ادرار عرق
ضماد نفست را اهتمام نمایند و در این تب تقویت کبد و سپرز در ابتدا سکنجبین و در وسط علت قرص
زرک و غافث و اگر قوت ضعیف بود مرغ و تیهو و زرده تخم مرغ نیم برشت و ماهی رضراضی و اگر علت
بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و برغاله را دادن و گرم بود **نوع دوازدهم**
در ربع دایم حدوث این تب از سودای عفن که در داخل عروق بود علامت او لزوم تب دایم شدید
او ربع و صعوبت اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و اندوه و غم نافع علاج فصد
باسلیق و نضج بگلقند و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و نهر با اعتدال ... و
سردی و سکنجبین به آب کاسنی و آب بادیان و شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت ... و
شدید بود و تشنگی غالب کشک جو و جلاب و آب تمر هندی و آلوی بخارایی و آب انار میخوش و غذا
آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته مسهل قوی و حقنه در ابتدا لینی و در آخر قوی علاج و ابزن نمایند
و مبالغه در تسخین نمایند و تدبیر جمله در تب ربع وقتی که با حرارت و در تابستان بودن او است

ربع دایم

کرا و دیه گرم ندهند و اقتصار بر آب حبی که در وقت حل نموده باشند نمایند و مسهل از هلیله زرد
و سیاه و افتیمون غاریقون و امثال اینها اختیار نمایند و ترطیب بدن از حمام که آب شیرین
و شسته باشد و غذا آچلیه کدو و اسفاناخ در آخر مرض وقتی در روز نوبت سکنجبین و آب گرم و بعد از
قی تقویت معده بگلقند و شربت غوره و شربت سیب و صندل **نوع سیزدهم در تبهای خمس و سدس**
حدوث مادهٔ این تبها از جنس مادهٔ تب ربع باشد اما کمتر و غلیظ تر بود و مقدار او کمتر و اگر
از سودا و بلغم حاصل شود علاج تب بلغمی نمایند و تخیر با گرم دلیل اکثر باید نمود و مسهل و نضج و شربت
سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و کاهو گلقند فایده دارد و غذا نخود با گوشت و گوشت
مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شب و پیش از روز نوبت بدو روز نخود آب و این حب بسازند
تربد درم غاریقون نیم مثقال محموده دانگی لاجورد نیم درم کتیرا نیم درم نرم کوفته ... نمایند در خلاج
و بعد از آن آب گرم یا جلاب از مطبوخ افتیمون میل نمایند و اهتمام بر دفع سودا نمایند **نوع چهاردهم**
در تبهای مختلط باید دانست که تبهای او اول از آن معلوم نباشد و در هم آمیخته بود و از مرکب گویند
و گاه باشد که دو تب از پس یکدیگر آید هنوز یکی تب بر طرف نشده نوبت دیگر آید و طبیب باید
که شان تبها نیک ملاحظه نماید تا بر حقیقت هر یکی واقف گردد و اگر تب بسبب ورم بعضی اعضا شده علاج
ورم باید کرد و اگر از جهت بی ترتیبی علیل در خوردن و آشامیدن واقع گشته علاج اصلاح تدبیر
و اگر کفایت نبود مسهلی هر روزی که نوبت نبود و وقتی که نوبت بود سکنجبین و گلقند و منع از غذا در روز
نوبت و اگر تب از جهت احتراق اخلاط بود علاج استفراغ نمایند گاهی و بعضی اوقات تسکین ... بهر
و غذا او اشربه لطیف اختیار نمایند تا خلط محترق نگردد و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا و
تدبیر تب ربع نمایند و قرص غافث که بیماریهای سپرز و جگر و تبها که از سودا بود بسازند صفت آن
عصارهٔ غافث یا افتیمون و صبر از هر یک یک درم پوست هلیله سه درم زعفران و مصطکی و ریوند ...

تب خمس و سدس

مختلط ...

ازهر یک دو درم بآب کاسنی بسازند و قرص کافور یکدرم و نیم با سکنجبین اختیار نمایند و در تبهای مرکب
و حمی سدس و غیر آن اول آن بود که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت باند احتمال علیل
بیاویزد و بدرق ادا نکند و تا قوت بر جای بود از درازی مدت بیمار نباید اندیشید و اگر
حرارت قوی بود قرص کافور و لعاب تخم آبی و اسپغول و تخم خشخاش فایده دارد **نوع پانزدهم**

تب وبا

در تب وبا معنی وبا بد شدن هوا باشد بنحوی که آب در ظرفی دیر بماند طبیعت او بگردد و عفونت
پذیرد حال هوا بسبب آنکه در خندقها و مغاکها دیر بماند بسبب بخارها و دخانهای بد تعفن
شود علامت حدوث وبا بسیاری ستارها که و نبال کشیده شود و در کانون آخر و کانون اول
باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمناک شود و جای که مردم منزل زند که باران شده و نباشد بسیار که
حشرات و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت هوا که روزی غبار بود و روزی بی غبار و
دو هوا ابرها و روزها گرم و شبها خنک و هوا ارو زیره و گریختن موش و حیوانات که در زیر زمین
پنهان باشند بر ظاهر زمین آیند و رفتن لقلق آشیانه خویش را پیش از آنکه عادت غیبت
او است غایب شود و اگر برف و هوا در اوقات زمستان و حرارت شود علامت تب وبائی که
ظاهر بدن بسیار گرم نباشد و در باطن اندوه و سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نفس متواتر و بلند
و ضیق نفس و بوی بد از دهان و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غثیان و سقوط شهوت
و درد در معده و عظم طحال و سرفه و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تمدد در زیر شراسیف و
بیخوابی و سستی بدن و صغر نبض و اشتداد تب در شب زیاده بود براز بد بوی و کف ناک و مراری
و قی صفراوی و سوداوی و عرق بوی ناک و بثرها در لب و باقی اعضا مایل بسرخی یا سیاهی و اگر علیل
را شعور نباشد و قوت ساقط گردد و بچیزی میل نکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود علاج
فصد نمایند اگر خون غالب بود و اگر اخلاط بسیار بود اسهال آن خلط بدوا و عناب و شربتهای

خنک مثل نارنج و لیمو و انار ترش و غوره با قرص کافور آب سرد بسیار بیکبار میل نماید بعد از آن اندک
اندک بهر زمان و مبالغه در تقویت دل بگلقند و بوهای خوش و استنشاق گلاب بلخلخه نماید
و ارد و طلای سینه از صندل و کافور و اندکی و کافور و گلاب نمایند و موضع علیل باعتدال و در هوای
او ریاحین و برگ بید گذارند و در خانه و غیره گلاب سرکه پاشند و بخور از صندل و کافور و پوست
انار و صور و اشکال ابتها سازند و هرگاه تمدد در زیر شراسیف و سردی اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل
و سینه مرتفع بینند باید که بپوشند بجامه عناب تا حرارت میل نیابد ج نماید و غذا عدس و اگر ا
ندک بود شاید به آب غوره و چغندر و شیره بادام یا مزور سماق اگر طبیعت نرم بود و اگر قبض
بود آب تمر هندی و آب آلو قبق سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ فتق سماق یا آب
غوره یا گوشت مرغ بریان کرده یا زرده تخم مرغ و شراب ابیض ممزوج بعرق کاسنی و بید مشک و گلاب
و گاو زبان مصلحت انجر طبیب عناب و اندو بند و وقتی که قوت علیل کم شود و میل بطعام
نباشد بمبالغه بدو چیزی باید داد تا بسبب اکل بسیار خللی پدید و حرارت و باتاثیر نکند و از غذاء
غلیظ و کثیر المقدار و گرم و ماهی و شیر و شیر برنج منع باید نمود و دوا جیت که در حمام در نباید اما اگر صحیح
بود مناسب آنست که در بلدی که در و وبا بود در نیاید و احتراز از بوهای بد نماید و هوا خانه بوهای
خوش معطر سازد و منع عفونت نماید بعود و عنبر و مشک و کندر و گلاب و سیب و آبی و در گلاب
و سرکه حقیقت حل نموده در خانه بپاشند و رطوبات زیادتی بقی و مسهل و فصد از بدن دفع
نمایند و تقلیل غذا و تدبیر مایل بتخفیف انهر و جه احتراز از ریاضتها و حمام و شراب و تشنگی هر وارد
و آب سرد بیخ خنک ساخته و اگر از خون اندک حرکتی یابد فصد نماید در حال و منزل را سرد دارند و از
گوشت غلیظ از طیور و چهارپا اجتناب نمایند و اختصار بر گوشت مرغ و بزغاله و تیهو و کبک
و ترشیها نمایند و انجاز و بافعلی صید بر تریاق کبیر و مرد و تریاق اربعه پیش از زمان او حدوث

نمایند و خوردن گل ارمنی بسیار نفع تمام دارد و یکی از فقها حکایت کرده که از صبر و مر جزو از مر و
زعفران از هر یک جزو در زمان وبا هر روز مقدار دوازده جو بیک پیاله شراب ممزوج ساخته اختیار
نمودم و از ان زحمت خلاص یافتم و بعضی از اطبا گفته اند که از صبر و زعفران و مر اجزا برابر هر روز یک درم
مداومت نمودیم فایده کلی دارد و اگر سوداوی در تابستان بسیار گرم شود و حرارت در غایت گشتگی و غبار
و باران و سردی دیر تر بود سزاوار انست که غذا از مرطب مثل کشک جو خصوصا اصحاب مزاج خشک
اختیار نمایند و از تعب و روزه و گرسنگی و تشنگی حذر نمایند و ملاحظه نمایند تا باران نازل گردد و هوا
سرد شود **نوع شانزدهم در تب جدری** که آبله و نغرکان میگویند بثور صغار که بر ظاهر بدن

تب جدری

در جمیع یا بعضی پدید آید یا بثت لازم و سبب این حمی غلیان خون بود بر سبیل عفونت بجوشیدن
نیز که انگور آنچه کشک بود بر آرد و آنچه ثقل باشد نشیند و آنچه صاف رسیده باشد در میانه ماند و خون
در تن مردم بجنین بجوشد و اخلاط بدر که از خون حیض تولد کرده و بجای رها بود که از سبب بلادت یا حول
امتحه جدا شود و بسبب فضول خصوصا بهار و ریح خون در بدن غلیان کند و مثل مواد عفن وقتی
نشستن در منازل کسی که نغرکان برآورده باشد یا هوا که نخار جراحات محدود و بدو رسیده و از تناول
غذا های گرم تر غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و خرما و حیز ایشها و بهترین اضاف آن است
که سیاه و کبود و بنفش صغار صلب و سرخ و در غایت تیرگی و ظلم بودن را گرفته و در میان
او مثل نقطه سیاه رنگ بود و آنچه در بیرون آید و بعد از دو و بدی زردی که متصل بود و بعضی به
بعضی و دیگر بهترین اصناف آبله که نغرکان میگویند انست که بثور او صغیر و اندک سرخی داشته باشد
و مقدار عدس کلان شود و گرد بود و زود سر دهد و پوست او جدا شود و سفید او که اندک بود
و بیابانی جوی کرب و اندک تب ظاهر گردد و از علامات نیک است که تب در روز سیم تسکین
یابد علامت جدری تب مطبقه و امتلا عروق و درد پشت و بند او خارش بینی و سرخی روی

وجشم

وشربتی

وجشم و گرانی در بدن و اضطراب و جستن و ضیق نفس و بحه صوت و خشونت در حلق
و دهان و غلظ آب آن و ترسیدن در خواب و گرانی در سر و دوار و کرب و درد در سینه و حلق
و لرزیدن یا بها علاج فصد نمایند در وقت ظهور او تا سه روز و اگر از دوازده سال گذشته
باشد و مانعی نباشد که حامله یا ضعیف بود و اگر صبی بود و از یک سال [illegible] کم بود و تحقیق تازه بود
حجامت نمایند و فصد و حجامت پیش از بروز فایده دارد و اگر بروز نموده باشد تا شانزده فصد نکنند
و شربت بدین موجب دهند عناب سی عدد و سپستان چهل عدد و گل نیلوفر مثقال با تخم خرفه که بدل
نیلوفر است دو مثقال یا [illegible] نیم درم قند سی مثقال اگر تابستان بود به آب سرد و اگر زمستان
بود تکه نیم گرم شربت با بعث [illegible] آب نیم گرم اختیار نمایند و بعد از فصد آنچه غلیان خون را
تسکین دهد مثل عدس مقشر که چون اقلیم سیم و چهارم باشند و الا آنرا و عدس مثل نمایند و درد
عناب و سپستان از هر یکی هشت عدد اند از ند و چهار یا دام شیره کشیده قی سازند و بعد از
برآمدن نغرکان دهند شربت سکنجبین رمانی و اگر قبض بود آب تمر هندی و الو بخارای بعد از
دوازدهم و پانزدهم قی سازند و در ابتدا از آب تمر هندی و گلاب و تربنجبین دهند تا مادام
شود و اگر تنقیه بدن اتفاق واقع نشود مبالغه در تبرید نمایند و اگر نغرکان ظاهر گردد و دیر بیرون شود
جامه بپوشند و هوا در خانه با اعتدال دارند و آب گرم احیانا دهند یا آب و بیان تر و آب کرفس
با آب عنب الثعلب و قند اختیار نمایند تا بزودی بروز نماید و اندکی زعفران و آب انجیر دهند
ماده استظهار بدن پی آرد و بروز بکند و انجیر نفع کلی دارد لک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت
درم کثیرا ده درم دم بیک [illegible] آب کلان بجوشانند و از ان آب صاف نموده دهند و اگر هفت انجیر و دو
درم بادیان اضافه سازند بدین لک [illegible] شاید و آب گرم در زیر مریض گذارند بروز را نفع دارد
و استعمال این تدابیر وقتی نمایند که ماده غلیظ و دیر برون آید و نبض و نفس متغیر باشد و عطش

وحرارت بسیار و زبان سیاه شود و آب سرد جرعه جرعه اگر دهند نوکان و حصبه بروز میکند و عرق
می آرد خصوصا در وقت اندوه و کرب هوا را سرد سازند به استنشاق و سینه مریض را گشوده
و از صندل و گلاب و اندکی کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینه مریض چیزی که سرد باشد
طلا نگذارند و در آخر اگر شکم نرم شود شربت حب الآس و لیمو و صمغ عربی و گل ارمنی فایده دارد
و قرص طباشیر با رب ابی و اگر سرفه بود شربت حب الآس قرص طباشیر با سنوف طین
و غذا کشک و قیق سماق یا جاورس مقشر و مزاورات و حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم
از آب کشنیز تر یا آبکامه و سماق که بگلاب اسفیجه اندکی کافور بهم حل کرده یا کافور بگلاب یا آب
کشنیز یا برمه خصوصا در روز اول اگر جا نشر منع نوکان از چشم می نماید و شاف ابیض اگر نوکه
در چشم ظاهر شده بجز عورت سوده فایده دارد و حفظ بینی بگلاب و اندکی سرکه لخلخه درد
چکانند یا صندل و شاف مامیثا بر آب غوره در بینی مالند درد اهل مرخ و حفظ حلق به آب
انار را با دانه بخایند و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب بجوشانند و دیوان غرغره به آب
انار و رب شاه توت فایده دارد و آب سرد غرغره بر نفع دارد و حفظ ششی که آلت نفس است
و ضیق نفس و سل و بثور و قی که خشونت بود عارض میشود بلعاب اسپغول و لعاب تخم ابی و قند
اندکی روغن بادام یا بادام کوفته در دهان گیرند و اگر نوکان بیرون آید و آواز درشت و حرارت
قوی نبود اندکی سکنجبین دهند شاید و این لعوق فایده دارد مغز بادام سفید کرده یک جزو مغز کدو
دو جزو قند یا نبات سه جزو و کتیرا یک جزو بلعاب دانه ابی یا لعاب اسپغول باز سازند و اگر طبع نرم
بود و خون آید و سحج قوی بود شربت انجبار و شربت حب الآس بصمغ عربی و گل ارمنی دهند و
حفظ امعا است که قرص طباشیر و شربت حب الآس و رب ابی بوقت گردش نفع دارد
و تدبیر مفاصل است صندل و شاف مامیثا و گل ارمنی و اندکی کافور و گل سرخ بگلاب با اندکی

اسفیجه

سرکه اسفیجه در بند بند مالند و اگر بر بندگاه خراجی بزرگ بر آید زود بشکافند تا ریم بیرون آید بعد از آن
بمرهم جراحت نمایند و اگر بر جوش بتمام بیرون آید و بجه شود دفع نمایند الخ بزرگ بود بسوزن
طلا یا سوزن مس بشکافند و آب از او بچینه بگیرند و در تابستان گل سرخ و صندل و آس بسوزند
و در زمستان برگ سوسن و چوب گز و اگر دیر خشک میگردد نمک آب کرده و اندکی زعفران بود اگر
و گل و عدس و چوب گز به نمک بجوشانند و آب از او بر او باشند شاید و دود نمودن چوب گز نفع
تمام دارد و آتش از چوب زرد چوب گز در دود نمودن اولی بود و اگر موضع ریش گردد گل سرخ
صبر و کندر و انزروت و خون سیاوشان نرم کوفته بر آن موضع بپاشند و اگر نوکان بزرگ
و بسیار آب باشد برگ گل خشک به آرد برنج و آرد جو بر او بپاشند و اگر بر ایک کرم خو باشد منفعت
آن در روز بدیه ابه گل سرشتی و برگ گل سرخ و اسفیداج و مرداسنگ و عدس نرم کوفته بر جوش
باشند نفع تمام دارد و اگر اثر نوکان با بی مانده نی خشک دارد با قلی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات
و مغز بادام و آرد جو از هر یک مقداری نرم کوفته بسفیده تخم مرغ طلا سازند و هر گاه حرارت
تب زایل گردد حمام و شیر ابر طرف شود و مرغ دهند و پس از آن البته گوشت دهند نوع
هفدهم در تب حصبه بثره سرخ رنگ و دیر اکنده در ابتدا مثل دانه جاورس بر او در اندرون بود
برگ گردیدن لیک بود و بریم و چرک نگردد بخلاف نوکان که او از جمله بلند شود و ریم گردد و ماده
نوکان خون که بسیار تیز شده و گرم گشته و ماده حصبه خون صفراوی که میل بخشکی دارد و بثرهای او
کوچک و از پوست بر داشته نشود و لیکن حصبه کشنده تر است جهت آنکه از خون تباه تر تولد کرده
و هر دو از جمله بیماری یعنی بیگاه در ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند علامت او
تهوع و کرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب و اندوه و درد پشت و زانو و سرکه گاهی
حادث میگردد و میان حصبه و جدری چیزی و در راحقیقا گویند و او ابتلا از هر دو بود و رنگ او سفید

تب حصبه

بود از اغراق و خشخاش گویند و حصبه که رنگ او سفید یا زرد رنگی و سرخ و متفرق و کم و دور از
یکدیگر است و سایر علامات نیکی که نفس آرمیده و شعور بحال خود و میل بغذا او غریب است و لیکن
سلامت از مرض بود و بدترین اصناف حصبه و نوع کان آنست که رنگ او سیاه یا سبز و کبود
و بنفش باشد و اگر دیر بیرون آید و بدشواری نضج یابد و متواتر غشی واقع شود و قاتل باشند و اگر
دفعه سبحانی شده و بعد از وی غشی حادث گردد روی بود علاج پیش از روز تاسیم فصد و اگر مانع
بود حجامت نمایند و شربت نارنج تا سیم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت از تمر هندی
بیست و پنج مثقال و آلوی بخارا بیست عدد در آب اغشته نمایند و بیست مثقال شیرخشت پنج مثقال
گلاب حل نموده اول گلاب و شیرخشت اختیار نمایند بعد از آن آب تمر هندی و آلوی بخارا و آب
انار این و شیرخشت تا سیم روز فایده دارد و بعد از سیم شربت عناب و نیلوفر بموجب عناب
بیست عدد تخم خرفه دو درم گل نیلوفر مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال و دیانه نیم درم و اگر
حصبه دیر ظاهر میگردد دو عرق نی اید و ده عدد انجیر و سی عدد سپستان با این اجزا جوشانند
و سی مثقال قند چهار روز هر روز یک پیاله میل نمایند و چون تمام شود باز بسازند تا ده و از دهم
و پانزدهم بعد از آن باز شربت نارنج و لیمو و شیره تخم کاسنی و چهار عرق و انار فایده دارد
و اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش و اگر سرفه بسیار بود شربت از عناب و سپستان
و تخم خرفه و آبی اگر بلغم غالب بود و پنج سوس و پر سیاوشان و انجیر اضافه نمایند و به نبات شیرین
سازند و ابتدا ماده حصبه صفرا صرف بود مبالغه در تبرید نمایند آب شنبلیله و لعاب اسبغول نفع
دارد و بعد از بروز حصبه فصد نمایند و مبالغه در تبرید نمایند و قرص کافور ندهند بلکه طبیعت را یاری دهیم
که ماده را بظاهر جلد آرد با شربه که مذکور شده وقتی که تمام بروز نماید شربتها سرد دهند بحسب
حرارت و غذا ماش مقشر و عدس و اندک اگر او در اقلیم سیوم و چهارم کشکجو در آب انار ماش

متغیر وکدر

متغیر و کدر و استفراغ در همه وقت فایده دارد و اسهال در آخر حصبه خطر عظیم دارد و اگر خون
ظاهر گردد با عناب انجبار بجوشانند و اگر خون نبود شربت از حب الآس چهار مثقال و عناب
بیست عدد و تخم خرفه مثقال و بادیان درم و قند چهل مثقال و غذا کچ یا آرد زرد تف داده
و در آخر مرض قرص زرشک و سماق و انار دانه کوفته سازند و اگر حرارت بسیار بود شیره خرفه و چهار
تخم در شربت نفع تمام دارد و اگر خون بینی شود تا خون صاف نشود نه بندند و هرگاه سبب ضعف شود
باید بست که افراط موجب خطرست اندکی کافور به آب گشنیز یا آب برگ بید حل نموده در بینی چکانند
یا مازو و ابریشم سوخته فتیله از پنبه سرکه تر ساخته اندکی از و بر دماغ کشیده در بینی گذارند و اگر فتیله را
سیاهی آلوده بکمرو و اسپاب اسفنج در بینی نهند خون از ای بندد و اگر اندکی افیون بگلاب حل کرده در
پیشانی مالند بعد از آن شاخ بسته بر که در پیشانی مالند و اگر قوت بود فصد باسلیق نمایند و اندکی
خون بردارند تا خون بجانب دیگر میل کند و حجامت فایده دارد و بستن پایها و سینه و دست
تا دو پایه در رفع خون بینی نفع دارد و آب یخ و برف در دهان گیرند و بخار سرکه کشیده در بینی گذارند
و در شربت الخشخاش اگر آواز گرفته باشد لعاب تخم آبی و لعاب اسبغول اگر زخم نمایند شاید و چون
سه روز مفارقت نمایند اگر شوربای مرغ و اندکی از گوشت او میل نمایند و بعد از آن بحمام روند
و چون اثر قوت ظاهر گردد ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود و معنی نکس باز آمدن بیماری بود و
نکس از اصل بیماری بدتر بود و جهت آنکه قوت بیمار بواجبی تحقیق نمایند و علامات نکس چهار آنچه
گرفته اند و بعد اگر احتیاط نکند مرض باز آید و آن دوازده حالت اول ضعیف قوت دوم میل
بطعام نابودن سیم گرسنگی در وقت بر خاستن چهارم طعام ناگوار و میل در معده و تباه گشتن
و درد در آنها پهلو باد گرفتن پنجم حوالی جگر و سپرز آماس گرفتن و تهیج در روی و پشت ششم بدبو آمدن
ششم بی خوابی و خوش نا خفتن هفتم تشنگی با فراط هشتم آنکه تن قبول غذا نکند و بروی بدید آید

نهم آنکه بحران بخرابی دماغ نمان کرده باشند و بازبه اندرون کرده باشند و دهم بجای اعراض
در وقت نوبتهای بیماری که گذشته قوی‌تر گردد و یا عضو یازدهم نبض هنوز متغیر و متواتر
باشد و دوازدهم بول از حال خود تغیر نکرده باشد و بسیار بیماریها بود که عکس کند چون تبهای
ورمی و صرع و درد سر و تپ سرد و درد جگر و سپرز و کرده و قولنج و ضیق نفس و درد چشم اما از
یکی جهت و بجدای ملاحظه نمایند که هلاک کند باشد در بیشتر اوقات نوع سیزدهم در تبهای مرکب

تب مرکب

و این تب بسیار بود و اکثر وقوع او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه ضرب بود مرکب از
غب دایره و بلغمی دایم یا مرکب از غب لازم و بلغمی دایره یا مرکب از غب دایره و بلغمی دایره
یا مرکب از غب دایم و بلغمی دایم و این تب متوسط بود میان مرض وحاد و چیگیند مدت
طویل تا زمانه و بیشتر و نیکو از علیل اگر راحت نماید و بحر میشود و دق علامت او آنست
که مرکب از علامات تب صفراوی و بلغمی بود و اخص علامات آن بود که روزی تب در
غایت گرمی بود و مدت او کوتاه بود و روزی حرارت ساکن باشد و مدت او طویل و قشعریره
مکرر واقع شود و گاهی بعضی اعضا گرم گردد و قشعریره باقی بود و اطراف سرد باشد و وقتی که
معلوم نمایند تب مطبقه که درد و ناقص باشد و عرق نبود و یا آنکه با نافض بسیار یکی نوبت
عرق آید و دلالت میکند بر ترکیب همچنین هرگاه که در تب لرزه قوی باشد و مدت سرما سخت
دراز گردد و یا بهاء و ستها سرد گردد دلیل تب مرکب بود و از نبض معلوم نمایند اگر عظیم و متواتر
بود علامت صفرا اگر بطئ و نرم بود علامت بلغم و از قی اگر بلغم بسیار آید علامت او و اگر صفرا
از زیاده بود دلیل او و علامت غلبه صفرا آنست که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد
و تشنگی بسیار رود و قی تلخ و عرق و مایل بلرزه و بول رنگین بود و اگر ترکیب از بلغمی دایم و غب
دایره بود علامت او دوام تب و خفت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت احشا

وشکم با سردی اطراف و اگر ترکیب از بلغمی دایره و غب دایم بود لرزه او و حرارت شدید نبود و اندک
قشعریره بود و اندوه اندک باشد و اگر ترکیب از غب نایب و مواظبه نایب بود لرزه در هر روز
باشد روزی قوی و روزی ضعیف یا قشعریره بود و شدید بود در اطراف و اگر ترکیب از غب دایم و
مواظبه دایم باشد لرزه و قشعریره نمی باشد علاج آنست که طبیب ملاحظه نماید علامات کدام تب
قوی‌تر است بعلاج آن مشغول شود اگر یکی قوی بود علاج آن نماید و اگر هر دو مساوی باشند آنچه
مناسب آن دو بود سزاوار آنست که اهتمام نماید که مسهل اختیار نماید و قی فرماید و شربت بزوری
که ادرار آورد و عرق کند در ابتدا بدهند بنفشه و گل سرخ جو و با بونه بجوشانند بعد بخیس از نضج
کریم بود که منتقل شود به برسام و در ابتدا مسهل خفیف از آب تمر هندی و آلو بخارا یا به ترنجبین
و مغز فلوس و گلقند و گلاب و آب انار و شیر خشت حل ساخته و در آب بادیان تر و بعد از
نضج مسهل قوی بدهند و قی در روز نوبت فایده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و هر روز نوبت ماش
مقشر و نخود نیم کوفته و اسفاناخ به آب انار و اگر مدت او طول کرده اهتمام نمایند که قوت قوی
گردد و بعد او غذای لطیف و در روزی که نوبت نبود و بعد از یازدهم شوربای مرغ و گوشت
ادویه و بادیان و سرکه و شبت و انگاه قی سازند و از ادویه مفرده افسنتین که فایده کلی دارد
اگر کوفته بشربت بزوری اختیار نمایند شاید و بعد از هفتم و ظهور نضج مسهلی که هر دو خلط دفع نماید
بر این موجب ایارج فیقرا درم شحم حنظل نیم درم محموده ربع درم این یک شربت بود و از مرکبات که نفع
دارد قرص غافث و قرص ورد است خصوصا اگر زمان مرض دراز کشیده و تپ در او باشد
صفت قرص افسنتین که در دی معده و جگر و سده انها را و تب بلغمی و عسر البول را فایده دارد افسنتین
رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام از هر یکی برابر نرم کوفته به آب قرص سازند هر یک
سه درم مثقالی و یکی را بوقت حاجت میل نمایند و سزاوار آنست که در این تب تقویت احشا

نمایند چرا که بطول زمان مریض ضعیف شده و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فایده دارد و در
اوایل علت تا پا از دهم برفور که از ماش مقشر و نخود بی‌پوست با دوام پخته بخشند اختصار نمایند و اگر اندکی
زعفران اضافه نمایند در غذا اگر حرارت نبود بعد از آن در روزی که نوبت نبود گوشت مرغ و تیهو
داب آن اگر او ماش مقشر یا نخود دیم کوفته قتق الکامه و آب انار یا گوشت مرغ بریان سازند
و مریض را فرمایند که بر لحاف و آسایش باشد بسی وقتی که تب زایل گردد علیل انجام درا زند و گوشت
مرغ و گوشت گوسفند جوان بتدریج که غذا افاسد مکرد و تب باز معاودت نماید و در علاج تب
مساوی ملاحظه نمایند چیزی که گرم بود یا سرد میل نکند و سکنجبین ساده و شربت بزوری و شربت
لیمو و غوره نفع دارد و در غذا باید که اسفاناخ و کدو اندازند و قتق ترش سازند اگرچه هر دو
نازک اند اما چون در و ترشی بود از عفونت دور بود و طبیب حاذق باید که اصناف تبها ملاحظه
نماید و علاج بسایط با مرکب نظر کند و بحسب اشاره دید هر مرضی انچه مناسب آن باشد از شربت
و غذا و مسهل و اقراص و سفوف و حب ترتیب نموده دهد **فصل سیم** در تب دق و آن تب دق
دو قسم است قسم اول تب دق حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه با عضاء اصلی خصوصا
دل چسبیده تا فانی سازد رطوبات بدن را و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات تر در رکها
و همه تن پراکنده است بر سان شبنم و در عروق صغار از اعضا بمنزله روغن که در چراغ و آن بود
مرتبه دوم رطوبتی که با اعضاء اسفنجه و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله باشد و مرتبه سیم رطوبتی
است که اعضاء اصلی بدان و پیوستگی دارد و هرگاه این رطوبت نماند پیوستگی اعضا باطل
شود و این رطوبت بمنزله روغنی که در جرم پنبه بود و هرگاه رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از
نواحی دل مجانی باشد که روغن چراغ کم شود و بدین سبب تب دق تولد کند اگر در مرتبه اول
بود علاج پذیر بود و اگر در مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این را ذبول گویند در ابتدا و در وسط

علاج

علاج بود و این را ذبول گویند در ابتدا و در وسط علاج می‌پذیرد اما مرتبه سیم و آخر ذبول امکان
علاج ندارد و الا ما شاء الله الحی الذی لا یموت و اسباب او سابقه و بادیه می‌باشد سابقه مثل تبهای
محرق هرگاه مدتی برد اردو حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم
گرم که در سینه حادث گردد و در دل تاثیر کند و مثل تب شطر الغب و تبی که دایم بود و تب یوم و تب
ورم و مثل حرارت معده و جگر و شش و گاهی بسبب اضطراب رطیبه بسقوط قوت و غشی بسیار
مار اللحم و دوار المسک و شراب می دهند و بسبب حرارت دل می‌شود و اسباب بادیه مثل غم و نیم و
غضب و تعب و جماع بسیار و بوضع خاصه در وقت شباب بادیه مثل غم و هم و غضب و گرسنگی و فراغ
او کم بود و بیوست غالب باشد و احوال این مرض در درجه اول شناختن او صعب و علاج
سهل بود و در درجه دوم معرفت او سهل و علاج صعب و علامت او تب لازم و حرارت
و اندوه قوی باشد و در این مرض اعراض نبود مثل تبهای دیگر از غلظ نفس و اندوه و خشکی
دهان و ملمس گرم نبود مثل گرم که در حمی عفنی بود و در تب دق ملمس گرم نبود چون دست بنهد
گذارند بعد از ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع عروق و شریانها گرمتر بود و این تب دایم
یک حال بود و چون غذا میل نماید قوی‌تر گردد و این حال از دلایل قوی او بود و طبیب منع غذا
نماید و نکند از دو که بز افت غذا خورده و بزودی هلاک گردد و علامت او از سه وجه باید جست از
نبض که صلب و ضعیف و دقیق و متواتر و بر یک حال باشد و از بول که در او روغنی بدید آید و هرگاه
بحد ذبول رسد روغنی بیشتر ظاهر بود و در سوم مثل ضفادع سبوس بدید آید و از کیفیت حرارت که
بیمار از تب خویش خبر ندارد و تب او همچو مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبه اول در گذرد و بحد
ذبول رسد چشمها غور شود و رمص خشک بدید آید و صدغها در هم کشیده و پوست پیشانی کشیده
گردد و رونق پوست برود و غباری در روی ظاهر بود و چشمها بچشم خواب آلود مانند و ابرو مایل

بکرانی وارد و سر بینی تیز شود و گردن او رعشه‌ناک و حنجره او برون آمده بلند بود و آواز او ضعیف
و باریک شود ناخنهای او برگشته و موی پا شیده گردد و پوست و استخوان ماند و طبیعت او نرم
گردد موت نزدیک بود و بدین حال که رسید نیک شدن او محال بود و مادام که بقیه از گوشت
و خون و تازگی و قوت باقی بود و استخوانها گوشت پوشیده بود امید به شدن و صلاح بود
علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب باشربه و اغذیه بارده مرطب مثل آب جو و آب جوجه و شربت
عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زردالو
و قرص کافور و قرص طباشیر و اگر احتیاج بجزیادتر مرطب مستحکم شود مثل غراب و ماء اللحم که ترطیب
قوی کنند اند دارد و سزاوار است که جز یا سرد آمیخته دهند و ترتیب در علاج این مرض
است که جز یا سرد آمیخته نمایند و عناب و شیره تخم خرفه بوقت گاو زبان یکی از اشربه
مثل تاریخ با سکنجبین یا قند یا نبات حل ساخته بقرص کافور یا بجزیادتر تقام الا بود اعتبار نمایند
و در وقت طلوع آفتاب شیر با سرطان اگر مکروه ندارد و یا بگلاب یا به آب انارین و آب صحیح
سه مثقال و قند یخ مثقال سازند گرم یا سرد بهر کدام که میل داشته باشند و نیم جامت لعاب
اسبغول با لعاب تخم ابی بگلاب اگر ضعف معده نبود و از عقب و از عطش و اندوه
و جوع تشنگی و از حرکت قوی و جمیع اجزا گرم و خشک بود اجتناب نمایند و میل بر الفت
و آسایش و سازهای دل فریب و نغمهای خوش الحان و جمیع الخندیدنی را تازه سازد
نمایند و آب شیر که در وقتی مشک عناب و روغن بادام بود و دوغ گاو و بار رنگت تیره و
بقول سرد فایده دارد و شیر نفع دارد و اگر از تبهای عفن جزء همراه نبود و از خوردن زیاده
گرمی و نرمی در طبع نشود و بهترین جزء یا شیر آدمی بود پس شیر خر پس شیر بز که فی الحال بدوشند
و در شیر خر شرایط نگاه دارند اول باید که خر جوان بود و از وقت زادن او چهار ماه گذشته

باشند و علف او جو و کاه و برگ خرفه و بیان الحمل و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بود و هر بامداد
که خواهند بدوشند نزدیک بیمار از هر جواری و در بود مشیر کرده دو قدح پاکیزه اندازند و نیم کوزه
آب گرم بود و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط اول پاکیزه است که در روز اول پانزده
مثقال دهند و هر روز پانزده مثقال اضافه می‌سازند تا روز هفتم قریب چهل مثقال میشود و بعد از آن
هر روز پانزده مثقال کم سازند تا آخر پانزده مثقال ماند و در روزی که شیر فاسد نشده و اگر ضعیف
و حیض شده شیر فاسد گشته دیگر نباید داد و هرگاه که شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز
از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد عفونت بود برفق مسهل دهند
مثل مطبوخ بنفشه و شربت بنفشه و آب تمر هندی و آلوی بخارایی و شیرخشت با مغز فلوس
به آب آلو و آب انارین و شیرخشت نفع دارد و اگر سرفه بود و یکدرم کتیرا نرم کوفته با سی مثقال
شیر آمیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که باهن تف داده باشند
دهند با طباشیر و موضع اضطجاع را بریاحین و فواکه خوشبو معطر کرده اند و لباسهای
کتانی بگلاب و صندل معطر ساخته در نزدیک آب روان اختیار نمایند و در تابستان
در غایت گرمی روز خرقه از کتان بگلاب و صندل و آب گشنیز تر و برگ خرفه تر کرده بر
سینه و کتف اندازند چون گرم گردد تازه میکنند سه یا چهار بار در روزی که حاجت بود زیاده
نکنند و در زمستان هوای خانه معتدل دارند و اگر خواب نبود و شربت خشخاش و کاهو بدهند
و دهند و در بینی روغن بنفشه بادام و نیلوفر و کدو مالند و ابزن نشانند که در آنجا کدوی تر و جو
نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیر و جو خشانیده باشند و باید که آب بغایت معتدل و
ملایم بود چنانچه عرق نبارد و احداث حرارت نکند اگر نه آن بود که بدن ضعیف را نشاید در
آب سرد نشاندن در آب سرد در آمدن نیلوفر علاجی بودی ابزن زمستان گرم تر باید و احتیاط

تمام بجای اورده واز زکام محترز باشد بعد از خط بیرون اورند و روغن بنفشه بادام و روغن
کدو در اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا خورد و مرغ جوجه فربه یا ماهی که در اب خوش ما دیان
باشد و بزغاله و بره جوشانیده در اب ان ماش مقشر و اگر اوا اسفاناخ و کدو و عدس و قلیه کدو
وقلیه خیار فایده دارد و از فواکه انار و سیب و خربزه و هندوانه و شفتالو و خیار و بادرنگ
میل نمایند و سرا و اندام پشت که نزودی غذا دهند ان مقدار که سیر شود نه چندان که معده او ثقیل
نکرده و موجب قوت تب شود و سر او را از هوا نگاه دارند تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت
نرم شود در اب کشک جو یا اکرا و یرزه چند قطعه ابی با چند دانه حب الاس یا جلادرس که
در و صمغ تف داده قرص اب انار که باد انرکوفته باشند نمایند دارد غیر او ننجان سیب
و کوارش حب الرمان که در دکر نا زود و طباشیر و حب الاس و اگر سرفه بود صمغ عربی و گل ارمنی
و نشاسته بلوط بشربت حب الاس و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج به ترطیب و تبرید
بسیار نیست و وقتی که در مرتبه دویم و ذبول و ضعاف و زیادتی حرارت بود محتاج میشود
از مشروبات سرد مثل اب جو برنجی و مطبوخ که در و خشخاش سیاه بود و اب کدو و شربت
خشخاش و روغن بنفشه و کدو و مکرر در ابزن نشانیدن و شیر بر بدن دوشیدن و خوردن
شیر تازه و شیره جو که کوفته باشند و پخته بروغن کدو و بادام و استنشاق کافور و صندل که در
گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک اب بود و حفظ نمایند قوت او تا چند گاه
زنده بمانند با انکه طعام دهند از گوشت مرغ و کبک و تیهو بریان کرده یا کوفته برو شراب
یا اب سیب و ابی پاشیده نمایند و در شوربای این گوشت کبک از ... چیده سازند و نخ
از طعام تا اشتها دارد نخمایند و چند مرتبه طعام دهند ان قدر که معده کوفت نیابد چه
این تدابیر دقی نمایند که در مرتبه سیم رسیده باشد تا در موت او تاخیر شود قسم دویم

دق شیخوخه

دق شیخوخه و دق هرم نیز گوفته هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت بر ایراد او در ذیل
دق جریان یافته مردم بصورت مدقوقان نمایند و بروز کار پیری نارسیده حالهای پیری بهم رسیده
بهم رسیده بود و مزاج یابس و حرارت وسیتش زیادتی برودت یا ضعف بدن بود چنانچه عارض
میگردد در اخر عمر و از شربت اب سرد در غیر وقت یا در ضعف بدن و در وقتی که ریاضت کشیده تر کرده
کرده واقع شود و بسبب نجارات سرد که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده و منجمد شده
حرارت غریزی یا افراط استفراغات یا افراط در تبرید در حمیات نموده و این علت وقتی که مستحکم گردد
ممکن نیست برء او و علامات او علامات ذبول و برودت ملمس و ضعف نبض و بطوء تفاوت و سفیدی
بول و رقت و عدم اندوده و لاغری بدن مثل حال مشایخ علاج ترطیب و تسخین بحمام و ابزن و حقنه
گرم و تحریر نیم بخته هر روز بعد از ان اندکی شراب کهنه اندک فایده دارد و ساعتی مکث نمایند پس از ان
بحمام در ایند و چون بیرون ایند بعد از یک ساعت غذا اسفیدباج که در و دارچینی و زنجبیل و خولنجان
بگوشت کبوتر و بره و مرغ فربه پخته باشند و عسل نفع تمام دارد اکثر اوقات اندکی افتیا روم مربات
مثل انجبیل و ابی و سیب و معاجین کبار مثل تریاق و مثرودیطوس دوا المسک و نوشدارو تعلیل
نمایند و بخور از عود و عنبر سازند و در بدن روغن نرجس و قسط و امثال ان بمالند و اجتناب از
جماع و جمیع انچه رطوبت را تحلیل دهد نمایند و این حقنه فایده کلی دارد و دیگر سر بره و دست و پا او
پاک کنند و بکوبند هفت از نخود و ده درم کشک و هفت درم بابونه و ده درم حسک کوفته و ده انجیر
در سرکلمه اب بجوشانند تا بنخاع بماند صاف نموده ده درم روغن گاو و هفت درم روغن کنجد سه
روز هر روز هفت قاشق شرکرم عمل کنند و بعد از حقنه اندامها را بروغن لطیف چرب کنند مثل روغن
جوز و سوسن باب دویم در اورام و انواع ظاهر و بثور و انچه از جنس ان
بود و مشتمل است بر چند فصل فصل اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علاجات

اورام

آن و این بعضه نوع بود نوع اول ورم فلغمونی ورم و غلظ و انتفاخ که حادث گردد
از خون علامات او انتفاخ و شدت حرارت و سرخی با کدورت و تمدد و شدت درد و ضربان
و عظم نبض و حرکت و طول علاج فصد کردن بود در ابتدا اضمدهٔ سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی و بول
ماميثا و اقاقيا و گل سرخ و گشنیز جهت تقویت عضو طلا کنند و اگر از این طلا درد زیاده شود
در حال بردارند و این طلا را بر عضوی که با آن قرابت نهند و در روز دیگر آرد جو و گشنیز
تر و خبازی طلا کنند و اگر باکو به بینند که از آن جهت زیاده میشود طلا از آرد جو و آرد باقلی
و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بینند که بهشود از بابونه و اکلیل و کتان به تخم حلبه سازند
و در همه اوقات آنچه از احوال اربعه غافل نباید بود در ابتدا رادع و در زاید جمع میان رادع و
مرخی و در انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر در انتها که تحلیل نکرده و مده
جمع شده بکنوجه و انجیر و بنفشه و کتیره و امثال آن نجته کنند و تدبیر گشادن مثل سرکبکی بکوبر
و اشق یا به الف نمایند و مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه بعد از فصد اختیار نمایند نوع دوم شقا
قلوس پوزمانی این را قروح خبیثه گویند ورم عظیم بود از خون غلیظ تابعی که میشوارد عروق شقاقلوس
و شرایین را و منع میکند از ترویح حرارت غریزی او و عضو را سیاه و فاسد میسازد و نواحی
آن بلند بود از جلد و علاج آن شکافتن است و قطع درونی جلد و نظاره آن رای بر علاج
استفراغ خون شرط عمیق بعد از آن به آرد کرسنه و گل ارمنی و مازوچ و بجای طلا سازند
غرغره از سکنجبین و امثال آن و ضماد از آرد جو که بسرکه ترکیب کرده زند و اگر عظیم بود و در شفعت
منع کبودی و سیاهی میکند باید که استعمال در ابتدا علت نکند و هرگاه رنگ ورم ملکو گردد و باشد
درد و حرارت و التهاب کاداب گرم سازند پس از آن طلا بعدس که مطبوخ نموده نرم کوفته
مخلوط بعسل یا به آرد باقلی که بعسل حل ساخته باشند و اگر مایل بجمع مده بود او را نجته سازند ضماد

بشکافند پس بمرهم یا بعره و اگر ورم او سبب شود و نیک شدن او مشکل بود علاج آنست که گاهی ملینی
بر رو کند از نهد و گاهی محلل نمایند تا تمام بر طرف شود نوع سیم در ماشرا الماشرا بود سرخ در روی و ماشرا
پیشانی حادث گردد و گاه بود که بسرایت در اعضا داخل و خارج اثر کند و سبب او غلیان در گرمی
خون بود در عروق که بالا میرود بروی علامت او سرخی شدید در وجه و انتفاخ سر و درد و ضربان
علاج فصد قیفال و گرفتن خون آن مقدار که بغشی رسد و اگر ممکن نبود فصد حجامت بر ساق نمایند
و آب انار میخوش و خیار و تخم خرفه و قرص طباشیر و غذا عدس مقشر با ماش و کدو و اسفاناخ و در روز
دوم نگاه کنند اگر مرض در زیادتی و قوت بود از دست دیگر خون گیرند و طبیعت با ب فواکه
و جهار شربت ملینی دهند و بر حلق و سینه ضماد کنند از آنچه در وقت اسهال و ضد لین و آب گشنیز تر با
آب کاهو و آب عنب الثعلب و اگر مرض ... بود اندک کافور بر بینها اسفنجه نمایند و کشک جو یا آرد
و ماش مقشر با عدس گشنیز خشک غذا سازند و عناب سی عدد بجوشانند و آب آن را با سکنجبین اختیار
نمایند و جیره سبوس بکنند و روغن بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حمره سرخ باد و میان عامه حمره
مشهورست علامتش سرخی باشد که اگر انگشت برو مالند زایل شود و در زودی باز سرخ گردد
پوست بود و زیاده در وندرسته باشد و از موضعی بموضعی و از جانبی بجانبی رود و ثقل و شدت
و سوزش و التهاب اما در وانزک دارد و نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا ناری و این دو
صنف بود صنف اول که حمرت خالص که از صفرا مختص بود علامت او صفرت بول موضع ...
علامات مذکور شده و صنف دوم که غیر خالص بود و آنست که با صفرا خون آمیخته باشد علامت
او آنست که نبض سریع مایل بعظم و بول احمر کدر بود علاج استفراغ بدن به سهل صفرا از جهار شربت
و آب انارین و مطبوخ هلیله و مطبوخ مغز فلوس جو شربت بنفشه و عناب و نارنج و لیمو و شربت

الو واب جو واب کاهو و جز فو آب لسان الحمل واب عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز
تر و سرکه و این ضعیف اکثره محتاج محلل نبود و غذا آش غوره و کدو و اسهال سنا و اخ بروغن
بادام و غیر قانع فصد اول بعد از ان مسهل صفرا و استعمال طلا رادع و محلل بحسب حاجت

طاعون

نوع پنجم طاعون اصل او در لغت یونانیه طیعون بود و بعربی طاعون نام گذاشته اند
شیخ ابو علی میگوید که لفظی که ترجمه او بعربی طاعون بود اطلاق میکنند نزد یونانیه بر هر ورم
که حادث گردد در گوشت غددی که حس داشته باشد مثل سینه و اصل زبان و خصیه و انچه غیر حساس
بود مثل پس گوشها و زیر بغل و کنج ران ها بعد از ان اطلاق میکنند بر هر ورم که قتال بود و غیره
صفرا مثل باقلی یا ورم بزرگ سفید مقدار جوزی یا بزرگتر از ان بود حادث میشود با نووه بسیار
بر تبه که علیل گمان برد که پاره آتش است گرد او سیاه یا کبود یا بنفش یا کمد بود و اگر سرخ باشد
بسلامت بود حادث میگردد صاحب او را قی و خفقان و غشی و حدوث او از ماده سمی که قوت
سمیه او عضو را تغیر میدهد به انکه نواحی او را او از کیفیت و بدل برسد از طریق شرائین
و حادث میگرداند قی و خفقان و غشی و در اکثر ورم کشنده بود و اکثر اعضا ضعیف که عاجز از
دفع او بود مثل کنج ران و زیر بغل و پس گوش و بدترین او انست که در پس گوش و زیر بغل بود
و سزاوار انست که فصد نکنند درین علت خصوصا طیموس الا فصد نیکست جهت انکه زهر او در جمیع بدن
پراکنده میگردد بلکه اهتمام به تبرید دل و تقویت بدفع کیفیت سمی فاسد بطلا از نیلوفر و صندل و گلاب
و کافور بر سینه گذارند و شربت از انار ترش و سیب و ابی و اترج و طیوب از بنفشه و نیلوفر و گل
و صندل و سیب و ابی نمایند و غذا سرد و غلیظ خون مثل عدس و مرغ و تیهو که با آب غوره پخته
بعد از ان در سرکه گذارند و سزاوار نیست که بر موضع طلا بازدارنده گذارند و مناسب شکافتن او بود

و غسل نمایند به آب گرم تا بسهولت خون او بیرون اید و هرگاه علیل در حمام خواب در اید حوالی
او یخ و برف گذارند و بر موضع ورم انچه مانع برودت بود گذارند از طلا که از بزر سیاوشان و خطمی
و بابونه و کاه دانه که از طبیخ بابونه و شبت ساخته باشند و موضع شرط را بدهان گرفته خون از
اندک اندک بگیرند **نوع ششم** در اورام مغابن که گاهی حادث میشود و اورام در مغابن مثل ابطین

اورام مغابن و کنج ران

و از بیتین نه از جنس طاعون بلکه از جهت دفع اعضا رییسه قبول میکنند این گوشت رخو غددی
از جهت ضعف و سخافت خود مواد را و گاهی بسبب قروح دیگر که بر اطراف بود این مواد
بدین گوشت غددی و حادث میگردد ورم و بفارسی نام گذاشته اند بابزه علاج تنقیه بدن به
فصد و اسهال و ضماد مرخی در ابتدا و رادع مناسب تب و تقلیل غذا و تدبیر لطیف **نوع هفتم**

دامیل

در دامیل بثور بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا درد عظیم دارد و سبب او
خون گرم تیز مخلوط برطوبت غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و بسیاری غذا اگر متولد خون
بود برطوبت غلیظ فاسد که متولد علاج و اسهال وقتی که حدوث او در اطراف باشد از مسهل
داخلی بود و تقلیل غذا و اگر ضرورت شود گوشت بزغاله و قتی آب غوره و انار و منع از گوشت
و ترشی و شرب شراب و خوردن میوه ات خصوصا اگر ترش بود و گذاشتن چیزها بر وی رادع
مثل صندل و فوفل و برگ خرفه و کاهو و سبزی کل بگلاب از ابتدا تا سه روز و اگر خواهند که ماده او
را جمع نمایند و تسکین حدت خون و شدت استقبال سفیده تخم مرغ اسفنجه برو گذارند و هرگاه جمع گردد و منضج
از انجیر و علک کوفته با تخم مرو و بشیر و سبل یا خمیر ارد گندم با اندک بوره و روغن کتان یا تخم او
مرهم سازند دیگر موم روغن گاو و شیر و انجیر و تخم حلبه و تخم کتان همه را بشیر بجوشانند و مرهم سازند
و اگر دمل سخت بود و دیر پخته میشود اول رگی که بدان عضو پیوسته باشد خون از ان بگیرند یا حجامت
نمایند محجمه را بر دمل گذارند و خون غلیظ بیرون اورند و اگر دیر برسد فرفیون و تخم مرد و سرکین کبوتر

دبیله

بزرده تخم و عسل مرهم سازند و گاهی در بخش دمل احتیاج بگذاشتن آهک میشود جهت آنکه بزودی اورا
بشکافد و گاهی که سخت گشت مرهم که گوشت بر وی بیاید یا خشک کند و ارد از کندر و انزروت و خون سیاوشان
و مرداسنگ برابر بکوبند و بر وی پاشند و حمام فایده کلی دارد **نوع هشتم در دبیله** ورمی بود بزرگ
از دمل رنگ او مثل رنگ جلد بود و درد و ضربان ندارد مگر بسبب عفونت یا چیزی که حادث شده باشد
بر و گفته اند چیسته بر بود شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از خلط غلیظ سرد حاصل شده و قلت
حرارت و سوء هضم و غذا ابر بغیر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علامت او آنست که چون دست
و انگشت بر و گذارند چون ورمی که حرکت دارد بالا او تبه زود و فوق او صلب بود علاج بعد از
تنقیه بدن و تلطیف تدبیر ضماد از روغن گل و زیت و چربی ایل و چربی کاو نمایند و لعاب تخم
کتان و تخم حلبه و لعاب خرزه و اخلیون نیز فایده دارد پس آن را بشکافند و بکشند هر ریم ازو
بگیرند بر پنبه کهنه تا پاک شود و بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیکو گردد و اگر بعد از علاج تجدید در شکم
زمین ظاهر گردد درب آبی و گل ارمنی و صمغ عربی دهند و غذا آش سماق با دانه انار کوفته آب انار
قبق سازند و بعضی از دبیلات شناخته میشود به دبیله منکوسه که در عمق او جمع شده بعید از جلد در
اکثر اوقات قاتل بود و نضج نمی یابد و اگر بشکافند از چیزی پر و نمی آید غرض تنکر آنکه نشتر را
باید که آن رسانند تا ریم مده و ریم بیرون آید علاج او مبالغه در نضج و تلیین و ضماد محلل دو اخلیون
دیگر گاهی عارض میگردد دبیله در باطن خاصه در احشا علاج تحلیل و تلطیف آنجا بود و نفع نماید مثل
تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و دوا لخیف کامل و اگر سازند تخم مرد و خیارین و کثیره
از هر یک جزء نرم کوفته بروغن بادام آمیخته شربتی صباح دو مثقال و شام نیز دو مثقال به آب خرفه تر
با شیر خرمه اندر قاشقی و اگر تب بود و خواسته باشند که بزودی بشکافد نماید هر روز از نجیر دو
دانگ و از زعفران دانگی بگلاب یا شراب میل نماید بعد از آنکه منفجر گشته این در ادرار بهر اسبغول

یکدرم تخم مرو هفت درم تخم خرزه و خیارین از هر یک چهار درم صمغ و کثیره و نشاسته و مغز تخم خربزه از
هر یک سه درم گل ارمنی ده درم همه را نرم کوفته بغیر اسبغول شربتی سه درم به آب سرد و اندکی روغن گل
یا روغن بادام اختیار نمایند در صباح و شام و اگر دبیله در اسافل بود حقنه بلعابهای و کثیره و با صمغ عربی
و زرده تخم مرغ و روغن گل نمایند و غذا بعد از آنها شیره که از آرد برنج کشیده باشند از برنج دو
جزو و نشاسته دارو جو یک جزو و اندک سبوس نیز شیره کشیده پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری

خراج

صمغ عربی مخلوط نمایند شاید **نوع نهم در خراج** از اورام حاره کثیر الحجم که درد و حرکت و ریم جمع کرده
حدوث این خراج از ماده غلیظ که دفع نموده طبیعت بعضو و منفذی ندارد در جلد و گوشت
و آنچه در نواحی اوست فاسد و متعفن ساخته بگرمی کرده است تا غایتی که حرکت مده را جمع میسازد
پس از آن نضج میدهد بعد از آن منفجر میشود علامات او اشتداد و تمدد و علامت نضج ماده سکون
درد و در زیر انگشت پست شدن با بقراط فرموده که هر گاه خراج صنوبری بود و سر او باریک و تداد
مدور او بصلاح نزدیکتر است از آنکه منبسط باشد و بسیاری از دیدن را انگیزد و علاج در ابتدا فصد
و مسهل و اگر در اطراف بود قی بهتر از مسهل است و مرهم از گل خیرو و بنفشه و تخم بارد و ایجنر و علک
کرده اند و اگر نرم شد بشکافند و نشتر در زیر موضع نازکتر و تنکتر شده زند و چرک او بجنبد و دفع کنند

ورم رخو سفید

و بعد از پاک نمودن مرهم که جراحت را نیکو نماید گذارند **نوع دهم در ورم رخو نام که داشته**
اند او ذیما ورم سفیدیست که درد ندارد و بود از سیلان رطوبت رقیق حاصل شود علامت او
سفیدی رنگ و سستی بمرتبه که اثر انگشت در وی ظاهر گردد و سردی او و درد و تمدد ندارد و گرانی
و ثقل آن در ورم دبیله غلیظ و سفید و نبض منشاری علاج اگر بسبب فساد مزاج بود اصلاح او و بعد
از آن عضو را بروغن گل یا روغن کنجد و نمک در سرکه بمالند و اگر بسبب ماده بلغم بود مسهل بلغم بعد از نضج
ایارج یا حب ایارج یا حب ایونند و بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی

وبادیان با شربت سکنجبین بزوری و قرص ریوند و افسنتین سرخود و عصاره غافت نیم جزو کرک
مغسول جزو نرم کوفته بنقل که با آب بادیان تر حل ساخته باشند قرص سازند شربتی دو درم
با بیست درم شربت سکنجبین بزوری میل نمایند و دوا الکرکم را خاصیتی عجیب است در این
علت و برگ قرب با سکنجبین و ماء الاصول فایده دارد و غذا نخود آب یا زیرباج و مطنجنه
وگوشت کبک و عصافیر و گوشت صید بری سازند و اجتناب از لبنیات و چیزهای لزج
نمایند و عضو را به آبی که در وی بوره ارمنی و شب یمانی هم ساییده باشند با قدری سرکه بپاره پشم
بدو تر ساخته بر وی کذارند و به بندند محکم و نمک و زیت مالیدن نفع دارد و ضماد از برگ کرنب و
برگ خبازی و برگ آس فایده دارد و صفت طلاء دیگر صبر و مر و اقاقیا و سعد و شاف مامیثا و زعفران
و گل ارمنی از هر یک برابر گرفته کوفته بیخته با آب کرنب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب
یا آب کاسنی و اندکی سرکه حل نموده اگر ورم در رو و پشت چشم بود بگلاب بمالند و اگر ورم در
قضیب و خصیه بود ضماد بورق کرنب و کندر و اسفیداج سازند و ریختن آب سرد نفع دارد
و کندر و سفیده دم بروغن زرد گاو فایده میدهد **نوع یازدهم** در ورم ریحی بعضی از و آنست
که از بخار ریحی شود شبیه بتهیج و بعضی از بخار ریحی حاصل گردد و نام کذاشته اند نفخه علامات او
آنست که باشد خفیف مثل مشکی که پر باد کرده باشند و چون انگشت بر وی کذارند اندکی فرو رود
و زود رجوع کند و باقی نماند اثر او علاج از چیزهای بادناک اجتناب نمایند و تلطیف تدبیر و کماد
از آرد جو یا جاورس و ارزن یا خاکستر چوب رز که به آب سرد یا چوب گز یا آب گرم ساخته
باشند نمایند و آب و گوشت غلیظ ضرر دارد و گلقند و گلاب و شربت بزوری فایده دارد
نوع دوازدهم در ورمی که حادث از صفرا و بلغم شود علامات او زردی رنگ مایل به بیاض و
اعتدال نبض در سرعت و بطوء اگر صفرا غلبه شود نبض سریع گردد و اگر بلغم غالب گردد نبض

ورم ریحی

ورم از صفرا و بلغم

ساکن

ساکن و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب صبر و نقیع صبر به آب کاسنی و بعد از و شربت سکنجبین
بزوری معتدل و غذا نخود آب یا زیرباج و از میوها انارین و گلقند و گلاب و قند و عرق گاو
زبان و تخم ریحان و شربت دینار **نوع سیزدهم** در سلعه ورمی بود غلیظ که از گوشت ملتحم
تر و بگوشت نه چسبیده و حرکت بجوانب نماید در محل حرکت و در کلان بودن از نخود گرفته تا
و مرو را که بود که دیگر او در آمده و تولد او از بلغم غلیظ بود و اصناف او چهارست شحمیه و عسلیه وارده
بلیه و غیر آن یعنی بر مثل این انواع بود و شحمیه الطف ترین این اقسام بود و احساس حکه کند
صاحب او باشد اندکی در وقت مس این سه دیگر حس کمتر دارد و چون دست بر آنها کذارد
نرم تر بود و علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بحب قوقایا و غاریقون و کذا اشتق ضماد محلل
مثل و افلیون و امثال آن و از ادویه که خاصیت بدین علت است را بسرکه حل ساخته
ضماد نمایند یا خاکستر چوب کرنب بزفت تخمیر نموده بهیئت اسفنجه طلا سازند و قوی ترین مرهم اربعه
که باسلیقون گویند صفت آن موم راتیانج زفت حزی گاو اجزا برابر گرفته نرم کوفته مرهم
کذارند در ابتدا و اگر عظیم گردد در محل از دو کار باید کرد ادویه کذارند که او را متعفن ساخته
سرد به مثل آنچه در دمل گذشت یا شق نمایند و بیرون او را نمایند برده و کیسه او را و نوعی که او را انجیر
میگویند ادویه محلله و متعفن که او را بجنبه سازد فایده دارد و علاج او آنست که او را بشکافند
و بیرون او را نمایند **نوع چهاردهم** در غدد و غیر طبیعی جسمی بود صلب که متولد شده از فضل غلیظ منعقد شده
بسبب برودت و فرق میان غدد و سلعه آنست که غدد زیاده نشود و غلاف ندارد و صلب
بود و علاج ضماد به افلیون نمایند و قطعه از سرب بر بالای او محکم به بندند بسیار دست که تحلیل
می یابد و مرو ویا نرم گشته و تنگ میکردد و بعلاج سلعه علاج نمایند و از اورام غدد نوعیست که نام
کذاشته اند عقد جلاء او خاص بدین اسم است و در پس گوش می باشد علاج و مثل علاج سایر غدد

سلعه

غدد و عقد

روغن

نمایند از آنچه مخصوص است خاکستر حلزون و پشت بحری که نمک نوشته باشند یا خاکستر انجم

که از روغن سوسن ساخته باشند طلا نمایند و گاهی عارض میشود و بثور و غدد یا خورد و علاج او آنست

که او را مالند یا قطعه سرب بر بالای او بندند یا بشکافند و اخراج نمایند و او بود و پر روی او زند و اما عقد

یا باشد رگیه و ظاهر میشود در مواضعی که خالی بود از گوشت مثل پشت پا و پیشانی بر شکال نخود

و جوز و خورد ماه و غایب میشود هرگاه انگشت بر او میکنند و باز رجوع میکنند با الم می باشد اگر از

مادهٔ شور بود رقیق بود و بی الم می باشد اگر از بلغم خام حاصل شده اگر بی الم بود علاج آنست

که بمالند و بچوب بکوبند تا هموار گردد بعد از آن ضماد از صبر و عفص و اقاقیا و ریشم ماهی نمایند

و بر بالای او قطعه از سرب گذارند و محکم ببندند و اگر با الم بود بموم روغن که از مغز قلم گاو و روغن

گل و موم ساخته باشند بمالند و بابی که در او بیخ سوسن کبود و بیخ خرزهره و زوفا و اکلیل و بابونه و تخم

کتان و کاچیره نیم کوفته و بنفشه جوشانیده بشویند و اگر این غدد و عقد کهنه بود و بعضی در تجاویف

گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلب باشد در وقتی که دست بر او گذارند از تمام میگذارند یا میل

شد فیه یعنی در صلابت محکم بود و علاج آنست که او را بیرون آورد اگر در گوشت بود و اگر در غیر

گوشت بود نرم سازند بضماد چرا که از بریدن او و از بریدن او از بهر جهت وهم عظیم است که عصب

یا بریده یا رگی که شریان را آفت رسد گاهی منعقد میشود در اعصاب بجهت زحمت و الم که بود

میرسد و منعقد مثل سلعه ظاهر میگردد فرق آنست که او بجمیع جهات زایل میشود و بلکه بجانب

وراست زایل میشود و علاج آنست که روغنهای محلل چند روز بمالند و بعد از آن [illegible]

و او را بمالند تا مادهٔ او تحلیل یابد و گاهی حادث میگردد بسبب خشک شدن عصب صلابت

در اعضا علاج بروغنهای شحوم و مغز قلم گاو بمالند و ثالیل را انجیت بسبب استیلای سودا باید نمود

مازریون و شب یمانی با تخم حنظل ضماد نمایند و خرنوب نیز و برگ کاهو و برگ کرنب تر مالیدن سود

خنازیر

پسته

دارد و هر روز بر گوش نمک مالیدن فایده دارد ضماد زرنیخ زرنیخ سوده با گوشت بکوبند و سه روز

بگذارند پس بشویند و اگر چیزی بماند باز ضماد کنند **نوع یازدهم** در خنازیر این علت را خوک گویند

بهاری زیرا که بجهت کثرت عروض او مر خنازیر را و حدوث بیشتر او سوء هضم و تخمه شود و این آماس

بود کوچک صلب از جای بجای بجنبد و پیش پس دور و دم گتن بود و سلعه نیز همچنین بود اما سلعه صلب

از جای بجنبد و پس و پیش او از آن جهت توان گرفت و ضیا زیر از آن و آن خنازیر بود که بسیار

باشد و گاهی یکی بود و بیش بسیار گردد و بیشتر بر گردن و زیر بغل پدید آید و مردم گفته اند گردن

بر آرند و بعضی کنز سخت بزرگ بود و این نادر بود و علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بقی و اسهال و تقلیل

غذا او از ترشیها و از طعام خوردن شب پرهیز کنند و اجتناب از غذا از غلیظ نمایند و از بسیار

گفتن آواز بلند کردن و از خشم و بالین بلند باید داشت اخراج بلغم و سودا نمایند و حب خردل

و حب داخل بود و مندرست صفت حب داخل سنبل و بلیلج حب بیشان و اسارون و دارچینی

و زعفران و دو قرنفل و مصطکی از هر یک درم صبر سقمونیا نرده درم اسطوخودوس تخم حنظل از هر یک [illegible] درم

تربد هفت درم محموده چهار درم نمک هندی دو درم حب سازند شربتی دو درم تا سه درم صفت حب

خرزهره ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل درم نیم ابهل رومی چهار درم تربد هفت

درم جاوشیر مثقال بنوشادر درم محموده مثقال حب سازند با آب گندنا شربتی مثقال تا یک مثقال و نیم

چند نوبت اختیار نمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت کلی است در تحلیل او صفت

آن بگیرند مرداسنگ سی مثقال نرم سوده روغن زیت شصت مثقال در پاتیله کنند و به آتش نرم

بجوشانند و مرداسنگ را بکفچه در میان روغن می جنبانند تا آنکه روغن سیاه گردد پس شصت

مثقال لعاب تخم کتان و چهل مثقال لعاب اسپغول و سی مثقال لعاب تخم خطمی بیامیزند و بکفچه بر هم

تا سطبر شود و اگر بیخ سوسن کبود و زفت برابر کوفته اضافه نمایند بر تحلیل قوی تر گردد مرهم رسل نفع

کلی دارد واطریفل غددی فایده دارد صفت آن هلیله سیاه پانزده درم هلیله زرد واملج
از هریک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج واسطوخودوس وبسباسه از هریک پنج درم شطرج
وزرنباد وغاریقون از هریک سه درم انیسون ومصطکی وجوز بوا وقرنفل از هریک دو درم
نشادر غددی کردن کوسفند خشک نموده پنج درم به وزن آن عسل بیامیزند شربتی دو مثقال
تا سه مثقال ونیم بود واکر مرد زنیم درم ازین غدد ونیم درم دارچینی با قند یا جات آنوی اختیار
نمایند نفع دارد واکر ازین داروها فایده نرسد ضمادها منضج که از نندد داروی که خنازیر را نرم
کند بکار دارد باقلی دارد جو وبیه بروغن زیت بکدازند وداروها بدان آمیخته نمایند صفت
ضماد منضج تخم کتان وتخم مرو وبیخ سوسن کبود وتخم حلبه در شراب بجوشانند وسرکین کبوتر مقدار
حاجت آمیخته نمایند وطلا سازند وبعضی از حکما گفته اند که میانه شاخ بزرگ خشاش میکوبند
بکرند بسوزند ویک هفته هر صباح دو درم بدهند این علت برود ونوعی از خنازیر میباشند منبسط
که از جلد بسیار بلند شود وجراحت میکرد وبصورت انجه خام بود هرگاه بشکافند واین بدترین
اقسام خنازیر است علاج او آنست که بشکافند احتیاط باید کرد تا رکها وعصبها که نزدیک
اوست بریده نشود وبعد از بریدن داغ نمایند وماده او بیرون آرند ودر کتب آورده اند که
یکی خنازیر را بشکافت وشاخی از عصب برید او از حرکت ماند علت باطل گشت وصواب آنست
که هرگاه بشکافند جانب چپ را بشکافند وباقی را بدوا اماه وداروها پاک سازند ومرهم زنکار فایده
دارد صفت آن زنکار دو درم علک موم از هریک پنج درم روغن زیت بیست مثقال مرهم سازند
خنازیر رست وبعضی طبیبان درین مرهم پنج درم زراوند طویل زیاده میکنند وبعضی خنازیر باشند که ماده
آن ماده سرطان بود داروها کرم که در علاج او بکار برند با روغن کل بیامیزند واکر درد یا حرارت بود
ضماد از آرد کندم وآب کشنیز باید ساخت ودر یک جزو وصفص دو جزو نرم کوفته به آب کشنیز تر طلا نمایند

اسقیروس

نوع شانزدهم ورم صلب که نام کذاشته اند سقیروس میباشند عدیم الحس وآن نیک نمی شود
وقلیل الحس اکر بود بدشواری بی نیل میکرود ومنقسم میشود بچند صنف صنف اول که از مره سودا
بود علامت او آنست که صلب بود وچون دست برو کذارند سرد وحس ندارد ونمود که یا اندک
وحس وقاروره رقیق وکبود بود وعلاج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وپرهیز از انچه
سودا متولد شود مثل عدس وبادنجان وکوشت کاو ونمک سود وکرنب وامثال اینها وطلیات
محلل کنند از مثل اخلیون واشق ومقل وپیه مرغ وبط ومغز قلم کاو وغیرها وغیرها ولعابها
وضماد محلل جهت ورم صلب مثل بارزد واشق اجزا برابر بکوبند بروغن سوسن یا روغن بابونه وبمثل
او لعاب حلبه ولعاب تخم کتان وانجیر کوفته طلا سازند صفت ورم که از بلغم حادث کردد علامت
او بیاض لون وسردی ملمس وصلابت اندک واکثر بعقب اورام کرم بود وطلا قابض برد که از
عارض میشود وعلاج استفراغ بلغم نقی واسهال وبعد از آن طلا محلل نرم کننده صفت ورم که از سودا

سرطان

وبلغم ورم ظاهر کردد علامت مرکب بود وعلاج هر دو قسم نماید از مسهل وحب وطلا نوع هفدهم
ورمی که معروف بسرطان بود ونام کذاشته اند بدین اسم جهت آنکه ماده او سودا باشد که در
عضو ریخته بعضی موجب ورم کشته وبعضی نیز در رکها مثل پای سرطان حادث کشته وتولد او از
سودا سوخته بود واول بسیار حال ظاهر کردد وبعد از آن قوی کردد علامت او آنست که در ابتدا ورم
او مثل بادام یا جوز وکرد بود وبعد از آن زیاده شود با صلابت شدید وکرده کبود شکل واندک حرارت
محسوس شود وچون بکیرند رکهای او کبود وسیاه شبیه به پای سرطان وحدوث او در عورات در سینه
ورحم بود ودر مردان در پا ودر روده واحلیل وروی وبعضی از او درد شدید میدارد وبعضی ساکن
وبعضی با جراحت وبعضی بی جراحت وآنچه بجراحت بود ماده او سودا وصفرا بود وآنچه جراحت
نشود ماده بلغم وسودا باشد علامت جراحت او آنست که سیاه بود وقرحه او ولب جراحت

غلیظ سرخ یا کبود برگشته به بروق زرد آب بد بوی از زخم رود و دردیست که طبیب در علاج او حاجتمند داشت
مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه زیاده نشود و حفظ جراحت و مداواة قروح و این
اغراض باستفراغ سودا و فصد اکحل یا باسلیق و اسهال بمطبوخ افتیمون یا آب پنیر تمام میشود
و چند نوبت تکرار نمایند مسهل تا بدن پاک شود و آنچه تسکین حرارت کبد و منع تولد سودا نماید مثل
کشک جو و شیره خرفه و آب خیارین و گوشت مرغ و بزغاله جهت آنکه خون رقیق پیدا شود فایده
دارد و در ابتدا علاج بانچه ماده را برگرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو نمایند و
استعمال نکنند ادویه که در وحدت بود چرا که ورم را حرکت می آرد و اجب است که معالجه ورم
مرکب کنند صفت آن اسفیداج رصاص توتیا مغسول مردار سنگ گل ارمنی از هر یکی دو جزو
[illegible] سته و صمغ عربی از هر یکی سه جزو همه را کوفته و بیخته بموم و روغن گل مرهم سازند و طلا نمایند
و حوالی ورم بگل ارمنی کوفته با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر بمالند و این ورم را اگر در ابتدا
علاج نمایند امکان بر داردد و اگر دیر مانده شود و عظیم گردد بیک [illegible] او مشکل است و حفظ
نمایند تا جراحت نشود و اگر جراحت گردد [illegible] قبول علاج نمیکند طلا نافع از جهت جراحت
و غیرها صفت اسفیداج مرتب به آب خرفه یا آب کاهو یا لعاب اسبغول و روغن گل طلا نمایند
و توتیا و اسفیداج مرتب از هر یکی دو درم گل مختوم و ارمنی و صبر از هر یک ده درم نیم درم کوفته بروغن
گل طلا سازند اگر جراحت نبود و اگر جراحت بود و خشک به باشند و حوالی او را بربن ادویه و روغن
گل طلا نمایند و شیاف [illegible] و مقعد که با حرارت بود اسفیداج مرتب به آب تخم خرفه یا آب
کاهو و لعاب اسبغول یا روغن گل طلا نمایند اما سرطانکه در باطن بود علاج نکنند مگر باصلاح غذا
به آب کشک جو و شیره خرفه و امثال اینها **فصل دویم** در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور عرق مدنی
و غیره و مشتمل است بر چهار رقم **نوع اول** در عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود در بدن

بثره و نفخ میکرد و آبله بر آمده پس از آن سوراخ میشود و از وی بیرون می آید چیزی شبیه برگ و رنگ وی سرخ
مایل بسواد و به باریکی سوزن در طول مانند ارگی سر یا بیشتر تمام بیرون می آید و بسیارست که حرکت او
مثل حرکت کرم که در زیر جلد بود و سبب او فضول ردی که از خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته
حاصل شده در عروق و گوشت و حرارت مفرطه بریان ساخته و خشک نموده و منعقد گشته
در صورت رگ و در اندرون عروق بود و اکثر این علت در پا و زیر ناف تا قدم شود و در
بلاد گرم و خشک و از کثرت تعب خصوصا کسی که معتاد نبوده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی مثل
حلوا و غذا از نمک سفر نشده حاصل میکردد و منسوب بمدینه رسول صلی الله علیه و سلم از جهت
کثرت حدوث او در آن موضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی بفصد باسلیق و صافن از
جانب مخالف و اسهال بحب نوقایا یا باده طبیخ افتیمون و هلیله و اطریفل صغیر که درد [illegible]
اسپخته بخشند و شاهتره و ترطیب بدن بغذا مرطب و حمام و مالیدن روغن گل و غیره و
اجتناب از کثرت گوشت و غذاها که تکلیف [illegible] قی که ظاهر گردد فصد و تلیین طبیعت
و کشک جو فایده دارد مداومت نمایند و طلا نمایند موضع او را به آب کشنیز و خرفه و غیره ها
ضمادها و کافور و اسبغول و گلاب و شیر ضمادی نیکو و فایده کلی دارد خصوصا اگر از تخم مرو
جزی اسپخته نمایند و آنچه تجربه شده است که اسبغول را بسرکه و گلاب بجوشانند یا تخم مرو را
و موضع را بروغن گل چرب سازند بعد از آن بر آن موضع کنند و اگر التهاب در موضعی که بر آمده
آمده رشته مسهل از نقیع صبر به آب کاسنی چند روز اختیار نمایند تا نفع ظاهر گردد و موضع
را به آب کاسنی و صبر بمالند و چون ظاهر شود روز اول نیم درم صبر به آب کاسنی و قند و روز
دویم یکدرم و روز سیوم یکدرم و نیم اگر بر نگردد و ابتدا کنند به بیرون آمدن سر او را پیچ
کره بپیچند او را به پاره سرب مقدار یکدرم تا بگرانی ثقل خود رشته را بکشد و ملاحظه نمایند که پاره

نشود که اگر منقطع کرده و ریم بر تعفن و قروح با دوام میشود و اگر رشته دراز کرده پاره از رو
قطع نمایند و باقی را بر قطعه تر ب پیچند و حوالی او را با اسپغول و روغن بادام ضماد نمایند و در
ابتدا بعد از فصد علق یعنی زلو بر موضع الم گذارند تا ماده او را کم سازد و از اجزای نجیت
در منع تولد او فایده دارد این معجون هلیله کابلی و بلیله و املہ و تربد و زنجبیل و قنبیل از هر یک
برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته سه وزن آن قند یا قند معجون سازند شربتی دو درم اختیار نمایند در
بیست روز گفته اند ماده این علت را استیصال و برطرف میسازد نوع دوم در جرب
و این بثوری بود صغیر در ابتدا سرخ و با خارش شدید و اکثر در دستها عارض کرده و در سایر جسد
میشود و سبب حدوث او فساد خون بود بمخالطت صفرا و سودا سوخته یا بلغم شور که آمیخته
شده بخون و سبب فساد خون و احتراق او بسیار خوردن ادویه گرم و چیزهای شور و ترش و تیز است
که فاسد میسازد خون را در عروق با رگها قبول میکند جلد از جهت ضعف بخصیص میان انگشتها
پس حادث میگردد جرب و او دو نوع بود تر و خشک که تر آنست که از وی زرد آب و چرک روان
و گاهی از وی خون سیاه میرود و گاهی حیوانی مثل حیوانات متولد میشود و بثور او مختلف میباشد
اگر صفرا غالب بود رنگ او زرد و حکه و درد شدید دارد و اگر سودا غالب باشد رنگ تیره او سیاه مائل
و درد دیرینه میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ میباشد و سیلان رطوبت از وی بسیار میگردد و
سبب جرب یابس غلظ ماده بود و سبب جرب تر صفرائی باشد علاج گرتر فصد و اگر غالب بود مسهل
مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیارشنبر و اگر بدان کفایت نکند حب صبر اختیار نمایند
و چهار شربت فایده دارد و سفوف هلیله و حب بنفشه و نقیع صبر بر موجب صبر بکدام تا یک مثقال
و در آب گشته یک شبانه روز و بعد از آن زنده اوز سه روز دیگر آسایش نمایند تا نه درم یا نه مثقال
خورده شود که کهنه را استیصال کند و غذا آش جو و قلیه اسفاناخ و شوربای مرغ فربه و اسفیدباج

جرب و حکه

[illegible]

که درد دارویی که نباشند و وقتی آب ترب یا آب غوره و آب سرد نفع دارد و اجتناب از غذا و شور
و ادویه گرم و عدس و کرنب و بادنجان و نمک سوده و گوشت صید و جماع نیز فرمایند و بعد از
از تنقیه بدن طلاهایی که در و جلا بود مثل آب چقندر و آب خبازی و آب لیمو و سبوس گندم بسرکه تر
ساخته و آرد باقلی و کرمیان و آب انار میخوش در حمام بعد از عرق مالیدن و اگر قوی تر خواهند
آب کرفس و سرکه و روغن گل بمالند و اگر سودا غالب بود فصد نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون
یا هلیله یا مطبوخ شاهتره و پوست هلیله و حب صبر که در دوا افتیمون و هلیله و اسطوخودوس و تربد و بسفایج
اضافه نموده میل نمایند و صبر و غاریقون هر هفته دو روز حب نموده ماء الجبن شاهتره و پوست هلیله اختیار
نمایند تا روغن کنجد آرد و آب جبن و هر چرب کنند را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد
طلای نافع کندش و درم ادویه را کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته نموده در آفتاب یا نزدیک آتش
بمالند و اگر استفراغ بسیار نماید و تسکین نیابد هر روز شیره سبوس گندم به آب بسیار بجوشانند و قند
شیرین نموده اختیار نمایند و غذا آش سماق و آش غوره و لیمو و ریواج و انار بی تخم ترش سازند و روغ
ترش نفع دارد و روغن زرنیخ و روغن غوره و روغن کوکنار و روغن کندش مالیدن فایده
تمام دارد و علک انباط به آب بودنیه و سرکه حل ساخته بمالند و اگر غالب بلغم بود مسهل از تربد و تخم
حنظل اضافه سازند و ادویه علل و مخفف بلغم است تخم خلبه و تخم حنظل در آب بجوشانند و آب آن
طلا نمایند و آرد عدس است که اول غذا اشربه و اغذیه که در و رطوبت بود و حمام به آب شیرین نمایند
و شوربایی که در و روغن بادام بود و گاهی حب اکثرها یک یا دو بار در چهار دانگ روغن کنجد یا مقدار
از آن سکنجبین سه روز اختیار نمایند تا جرب تری ظاهر گردد و بعد از آن فصد نمایند و مسهل فایده کند
و هر گاه علامات جرب ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق نمایند و خون سوخته دفع نمایند و بعد از یک هفته
شربت شاهتره و هلیله و چهار شربت نفع دارد و بعد از آن این طلا جهت جرب خشک مجرب [illegible]

ونمک وزاج وقسط وکندش از هر یک دو درم سبعه ساید بمقدار مجموع نرم کوفته بروغن گل اسفنجه نموده
در بدن مالند وبعد از ان به آب گرم بشویند وروغن گل وکافور در بدن مالند دیگر حکه وجرب بدن بیغ
جرب می باشد وسبب او بخارات تیز یا اخلاط حاد وپت اندک که موجب حکه میگردد وعلاج فصد
واسهال خلط سوخته به آب جبن ومداومت حمام به آب عذب ومالیدن بدن بروغن گل وسرکه با
اندک آب کرفس در حمام واز برای حکه شدید خشخاش را نرم کوفته بسرکه مخلوط نموده در بدن مالند
واز جماع منع نمایند چرا که سبب حرکت جماع مواد بطرف جلد می آید وموجب بوی بد از بدن میگردد
از این جهت مبالغه ومالیدن بدن در غسل ضمایه نمایند دیگر حکه که بی عارض میشود مشایخ از جهت
ضعف جلد ایشان وکثرت تولد بلغم شور وسبب او سوء هضم وضعف قوی بود از تحلیل بخارات
که در زیر جلد محتبس شده وبر سطح آن یا مرتفع میشود علاج اصلاح غذا ومداومت حمام ومالیدن بدن
بروغن گل وسرکه واگر خارش در خصیه عارض گردد طلا از اقاقیا ومامیثا از هر یک جزو ونصف
جزو ونوشادر ربع جزو نشاسته مقدار مجموع بسرکه اسفنجه بمالند دیگر حکه در انگشتها عارض میگردد
بروغن گل وسرکه وآب کرفس طلا نمایند ودر آب قیفند بخته گذارند واگر در بدن بود بدین دوا طلا نمایند
بوره درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم سنا مکی پنج درم نرم کوفته بسرکه وروغن گل اسفنجه
بمالند دیگر حکه در دبر وقیل یعنی بسی در پیش میشود شب یا نیت داده بر قطران از هر یک برابر نرم کوفته
مقدار یک درم دو قرق یا نیم درم به آب عسل اسفنجه بر دارند وبمالند وحلبه وتخم کتان را بعسل جوشانیده نرم
بدو آلوده بر دارند وآب عسل اسفنجه اثرا بمالند دیگر حکه وجرب در زیر که حادث گردد با اطفال علاج آنست
که اگر حیثیتش باهره شده حجامت نمایند وبه آبی که در وی گل سرخ وبنفشه ونیلوفر وجو مقشر کوفته جوشانیده
بشویند وروغنی بدو نزدیک برسانند وشیره بدهند واز مطبوخ هلیله وشاهتره دهند وشربت سکنجبین اختیار
نمایند واز جماع منع نمایند واز غذا روی باز دارند اگر دوازده ساله شده فصد وسهل هلیله وخیار شنبر

شری
وآب بادیان وشیره تخم خرفه فایده دارد نوع سیم در شری یعنی جمیجه ودُلم به پارسی وبه ترکی اسیکی گویند
وبثرها باشد بعضی خرد وبعضی بزرگ سرپهن ومراد از اسرای شود وبایل سرخی بود با خارش وکرب حادث شود
میگردد ودفعه درا کثر امر وکاهی از زور رطوبتی ظاهر گردد ودر روز بیشتر بود حکه وانتفاخ او ودر وقت
ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند در وقت مهلتی که در میان اودی باشد وتلیین طبیعت به آب تمرهندی
وآلوی بخارایی وکشته زرد آلو ودر وقت ظهور آن آب گرم بر بدن ریزند وسرکه با آب غوره بروغن
گل در غمو ومالند وگلاب وآب کرفس بروغن گل طلا سازند واگر ساکن نگردد باز فصد کنند بقدر
قوت وبعد از آن مسهل هلیله زرد وحب بجرو حب ایارج واگر حرارت عظیم بود آب انار میخوش
یا دوغ ترش بترص کافور بشیره تخم خرفه وشربت سکنجبین به اسبغول وطلا از آب عنب الثعلب وکشنیز
دادو جو اندکی نمایند وبدن را بپوست انار مرزه وتخم او نرم کوفته بمالند وغذا ماش مقشر وعدس واندکی
کدا بتر هندی واز میوه ها بهدانه وآلو وانار میخوش دیگر از بلغم می باشد علامت او آنست که میل
بسیدی دارد وهیجان او در شب بیشتر بود وعلاج مطبوخ هلیله که معقول بتر بتری بود واخراج اندک اندک
خون نمایند واسهال وایارج فیقرا که در او غاریقون وافتیمون وشحم حنظل وتربد باشد واگر بدین نیک
نشود نقیع صبر وآب کاسنی وآب بادیان هر روز بجای نقیع مثقال گلقند باده درم شربت سکنجبین یا اندکی
انیسون اسفنجه نمایند یا از کما جرد از قند دو جزو سه درم سفوف سازند بدیر روز وحمام نفع دارد جو
حصف
وآب کرفس وسرکه در بدن مالند وغذا قلیه وحطبچه سازند نوع چهارم در حصف واین بثره صغیره
مثل زره با حکه بسیار در جلد ظاهر گردد واکثر در بلاد گرم وبه تها که عرق بسیار کنند وکم شویند ووقتی که هوا
گرم باشد وبر پسر بیشتر شود وسبب او رطوبات رقیق وبخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد
از دو بثره با خشونت در جلد یا خارش ودرد اندک علاج فصد ومسهل وحمام به آبی که در وی بابونه و
اکلیل وشبت وسبوس جوشانیده بدن را بدان آب گرم بشویند وبعد از آن روغن گل وسرکه در بدن

مانند و غسل به آب سرد موضع تولد او بکنند و تنگ و سرکه و ضماد بر آن مانند و طلا از آرد جو در غسل
در حمام فایده دارد و دوا نافع ما زو زرد چوبه و روغن گل و گلاب و سرکه بهم آمیخته در حمام طلا نمایند
و یک ساعت صبر نمایند بعد از آن به آب سرد و سبوس بشویند و موضعی که در و بثره بیرون می آید بگلاب
و سرکه و کتیره که در آب حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند نوع پنجم در نمله و آن بثرها خرد باشد بیکدیگر
نزدیک و در هم پیوسته میگردد و بهم باز میشود و با خارش و سوزش و لمس گرم و سوزش او مثل
گزیدن مورچه بود و بسیار بود که نمله یک بثره بود و باشد که بثرات پراکنده که دو نمله متاکله و ساعیه
می باشد و سبب نمله ساعیه اینست که از جلد تجاوز نکند علامت او سرخی رنگ موضع و قرحان و اندوه
علاج اسهال صفرا بتمر هندی و فلوس خیار شنبر و طلا مخفف از ماميثا و حضض و اقاقیا به آب
کاسنی نفع دارد و غذا مزوره قثا آب غوره و دیگر نمله متاکله آنست که تا گوشت رسیده علامت
او آنست که بزودی قروح کند علاج اسهال بمطبوخ فواکه یا به آب هلیله زرد و تمر هندی و بعد
از آن حوالی او را بصندل سرخ و شاف ماميثا و فوفل و اسفیداج رصاص و گل ارمنی برابر بگیرند
و آب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب و سرکه حل ساخته طلا نمایند و مرهم اسفیداج بر جراحت
گذارند و اگر قوی تر خواهند ما زو و مرداسنگ و زرد چوبه از هر یکی جزوی گلنار و آس و آب بادنجان
الحمل از هر یکی دو جزو همه را جمع نموده مرهم بموم و روغن کنجد یا گل نمایند و در نمله متاکله مبالغه در تخفیف
باید نمود و دیگر نمله جاورسیه بثرها خرد شبیه بجاورس بود سر او سفید و بیخ او سرخ باشد لذع شدید
و ورم و سیلان صدید بسبب او صفرا که مخلوط بود به بلغم علاج فصد و مطبوخ هلیله گذارند و ترید نمایند
و طلا از ما زو و پوست انار و صندل و کرنا زو و گل ارمنی بگلاب و سرکه نوع ششم در جمره و آن بثره
بود سخت گرم و با خارش صعب و پوست بسوزاند و بجوشد و بگنجد از رو و دود و خشک روی او سیاه
بود همچون موضعی که داغ کرده باشند و تری کمتر دارد و ماده او سودا مایل بود و گاهی باشد که قرحه بیرون نیاید از آن

نمله

جمره

موضع پخته و بسوزد و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رصاصی باشد و بی شود و گاه باشد که تبهار صعب گردد
و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب باشد تا نزدیک بغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را باید بتیغ بشکافند
و خون فاسد او را بیرون آورد و بطلا نمک کافور اضافه نمایند و مخصوص جمره است این طلا در دیا
برگ بپوشانند تا گرم شود بیابند و بر نهند بر آن موضع بگذارند در ابتدا روا نهادر روز دو نوبت
و در شب یک نوبت و اگر صفرا غالب بود جهت اسهال صفرا بمطبوخ فواکه و الحزبه بردو آب تمر هندی نفع دارد
و طلا از گل ارمنی و آب بادنجان الحمل و آب کشنیز و گلاب نمایند نوع هفتم در بثور صغار تولد او
از رطوبت ردیه که بظاهر جلد مندفع گشته حادث میگردد علاج اگر ماده کم بود فصد باجیت
و اسهال بمطبوخ فواکه و اگر ماده غلیظ بود اسهال بحب ایارج یا مطبوخ هلیله کرده و تقویت تر باشد
و حمام و آب گرم فایده دارد جهت آنکه حدوث او بسبب کثافت و صلابت جلد میشود
طلا به آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل نمایند و اجتناب از غذا اکرم و مزوره زیرباج بسازند نوع هشتم
در نار فارسی آتش فارسی بثره باشد پر آب رقیق تا خارش و سوزش صعب دارد و آب رقیق ظاهر
میکرد علامت اینست که حادث میشود و حکه و لهیب بسیار که طاقت نماند بعد از آن شکسته آنکه
آتش زده و سوخته معلوم میشود علاج فصد و شربت عناب و آب تمر هندی و آب انارین و آب کشنیز
جو و آب کدو و لعاب اسپغول و مطبوخ هلیله و طلا از سفیده و مرداسنگ و صندل سفید و کافور اندکی
بگلاب و اگر بعضی از وی پر آب بود سر آن باز نمایند و آب او بگیرند بعد از آن مرهم اسفیداج گذارند و داد
را بگل ارمنی و سرکه و گلاب طلا بندند و اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلا از حضض و زرد چوبه و کافور به آب
کاسنی یا آب حی العالم گذارند و غذا مزوره با آب غوره نوع نهم در بثور لبنیه گاهی بر بینی و پیشانی
بثره سفید کوچک نقطها از شیر است هر گاه بشوارند از و چیزی شبیه بروغن جگر بیرون می آید و سبب
او ماده صدید بود که بسطح جلد بطریق بخارات مندفع گشته علاج استفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب

بثور صغار

آتش فارسی

بثور لبنیه

نبات الليل

ايارج و شبيتي روي بجاليات مثل ارد كرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته وارد باقلي واگر بدين تنها
نشود ضماد از خربق سفيد واگر و تخم كتان با گل ارمني و سياه دانه بر كنار نهند واگر كفايت نبود ضماد
از خاكستر چوب رز كه بسركه حل ساخته باشند سازند نوع دهم در نبات الليل خاريدن و درشتي و بثره
خرد كه عارض ميشود در برودت شب و سبب احتباس ابخره در زير جلد است و تنگي مسام و حادث ميگردد
و اين علت در بشت ازين جهت نام گذاشته اند نبات الليل علامت او غلبه حكه در شب و لاسيت
مي بايد از خاريدن اول پس از آن نمودار ميشود و بيشتر عروض او در شب بود علاج تنقيه بدن
بفصد و مسهل و توسيع مسام بحمام و ماليدن به آب گرم [illegible] و باقي علاج تنقيه مثل حكه [illegible]

بطم

دارد نوع يازدهم در بطم بثره بزرگ كه در ساق ظاهر گردد و مقدار آن به پيه بزرگ است ازين جهت بدين
نام گذاشته اند جراحت گرداگرد و هنديد سياه روان شود و سبب آن ماده او سوداء سوخته بود و به
دشواري نيك گردد زيرا كه ماده از تمام بدن بساقين مي آيد علاج فصد باسليق و تنقيه بعد از آن علق
بر ساقين گذارند و بشكافند و زرد آب و خون فاسد او بيرون آورند و طلا بر هم خاكستر چوب قيصوم
خاكستر چوب گز و زرد آلو [illegible] و پوست بيخ گز و ضماد سوخته و سركه و انگور و روغن زيت و مثل ساير

توث

قروح علاج نمايند نوع دوازدهم در توثه بثره متوقعه كه در عمق جلد و رخسار و بيشتر اوقات بيگ
باشد و گاهي اين بثره در مقعده و فرج حادث ميگردد و سبب او خلط غليظ كه در وحدتي بود علاج بمرهم

داحس

زنگار و دوا حاد و اكالي سازند و مستأصل بكني بعد از آن بمرهم اسفيداج نوع سيزدهم در داحس
ورمي گرم كه عارض ميشود در بيخ ناخن بدرد شديد و تندد و ضربان قوي و اگر ورم عام بود تمام ناخن را گرفته
باشد ناخن مي افتد و بسيار است كه تب ميكند و سبب او ماده دموي بود علاج فصد و اسهال و تبديل
مزاج به آب جو و طلا در ابتدا با ادويه سرد كه يا به اسبغول و سركه يا در برف گذارند تا گرم شود يا به
[illegible] اقحوان كه بسركه حل نموده باشند طلا نمايند و اگر ساكن نشود در روغن گرم نهند و اگر تحليل نيابد

ثاليل

ضماد كنند مثل تخم مرو و دانه قرطم هندي و بنفشه و اگر سرد نشود بشكافند و چرك او بيرون آورند
بعد از آن مرهم گوشت رويانند گذارند نوع چهاردهم در ثاليل و اين بثره خرد و غليظ و صلب
بود و بر چند ضروب بود بعضي منكوس بود و بگوشت در رفته و بعضي متشقق بزرگ و مستدير
و بعضي سيماري كه بصورت سر ميخ سر او بزرگ و ته او باريك بود و بعضي دراز كج و بعضي متشنج كه از و سده
و چرك رود و سبب جميع اينها خلط غليظ خشك بلغمي كه در عروق حفا تحليل يافته و خشك گرديده يا خلط
سوداوي يا مركب از سودا و بلغم كه طبيعت بظاهر بثره انداخته علاج اگر بسيار بود و خون غالب بود
فصد نمايند و مطبوخ افيتمون و حب ايارج كه در و تربد باشد و بعد از آن ماء الاصول بروغن بادام و تبريد
مزاج بغذا مرطب و آنچه ساقط مي سازد ثاليل را بوره را در دما نند يا بورق خرنوب يا بورق كه بآب گل
يا سياه دانه يا بسركه و نمك بمالند و دواي بر دهن كل منجوم مثل جراميح و بط و غيره چرب سازند و گاهي قلع مدوار
حاد مثل زرنيخ و نوره و زراوند و غيره بنوعات نمايند و بعضي از و مثل عدس و گندم بود و حادث
ميگردد بر پيشاني و روي و عدسيه زرد بهي بود و حنطيه بر شكل گندم دراز بود مايل بسرخي و بعضي
بر عكس اين گفته اند علاج تنقيه بدن و طلا از قرد ملي و صمغ بطم و صمغ الود موبرج و شيطرج و صمغ بطم
را بموم و روغن يكجا اندو باقي را بدو مخلوط نموده مرهم سازند و كندش دگر آرد و بوره بسركه طلا كنند

وبدرسما

متدست و گز ماز و نرم كوفته و بيخته بسركه بر و بندند چند نوبت تا او را از بيخ بركند نوع پانزدهم
در ابو سما ورمي بود كه حادث گردد از خون و ريح و حرارت او انكه بر گاه ضربه بشريان اسدار
زير جلد خون و ريم بيفشاند كه ميان او و ميان جلد منفذي نيابد يا جراحتي كه در موضع شريان واقع گردد
و گوشت بر او جلد و اثر جراحت شريان بماند و بيك التئام نيابد و نام گذاشته اند ام الدم و علامت
اين ورم آنست كه موضع او سفيد بود و هرگاه دست برو كه از ره اكثر ورم برود و لون ورم مثال بادنجاني
و بنفش بود علاج آنست كه ضماد از اشيار قابض مثل قاه بلوط و مازو و اقاقيا و غيره سازند تا موضع

بثور غریبه که آبله فرنگ میگویند

را محکم سازد و گشاده نماند و خون کمتر برو ریزد **نوع شانزدهم** در بثور غریبه که مشهور است
به آبله فرنگ حکمای سابق در کتب خود بیان نفرموده اند آنچه این حقیر تجربه و از کتب
معتبره معلوم نموده نوع جوشش آن را علاج آن بر چهار قسم مذکور میشود قسم اول آبله فرنگ
که از غلبه خون بود علامت او آنست که در سر گرانی تمام بود و امتلاء عروق و برآمدن رگها
و حرکت عروق و شیرینی دهان و کدرانی کاسه چشم و سرخی روی و گرانی اعضاء و درد بیلها و رنگ
دانه‌ها مایل بسرخی و ته او بسرخ رنگ بود و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظ
آن علاج آنست که رگ قیفال بگشایند و مبالغه نمایند در برداشتن خون بچند دفعه و اگر صافن
فایده دارد و اگر صبی و یا حامله بود حجامت بر میان دو شانه یا بر ساق هر دو پای و اگر جوشش
در سر و روی بود رگ پیشانی نفع دارد و بعد از فصد استراحت نمایند چند روز و بعد ازان
به آب انار ترش و آب تمر هندی آلو کاری و شربت لیمو و رب ریواج درست زرک نمایند این
مطبوخ فایده کلی دارد سنای مکی پنج مثقال شاهتره چهار مثقال تمر هندی یا پنج مثقال پوست
هلیله سه مثقال پوست بیخ کبر مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد انگور شفا و تخم
کاسنی نیم کوفته و گل سرخ و تخم خرفه از هر یک مثقال بجوشانند در یک کاسه آب در بالای هر ده
مثقال ترنجبین صاف نموده شیرگرم اختیار نمایند و تا امکان بود دارو مکرر کنند و اگر جراحت
در رو جو شود و بجهیه بر آید کندر از شادنج عدسی و کندر و انزروت از هر یک مثقال گرفته بروغن
گل دوازده مثقال و موم دو درم مرهم سازند و اگر انزروت و شادنج و اقاقیا و گلنار و کندر و
خون سیاوشان و زراوند از هر یک برابر بگیرند در غایت نرمی کوفته برو پاشند فایده دارد
و معجون شاهتره مجرب است صفت آن شاهتره هفت مثقال سنای مکی سه مثقال پوست هلیله
پنج مثقال افتیمون هشت مثقال ریوند دو درم گل سرخ چهار مثقال همه را نرم کرده بکشمش

بلعو بیرون کرده مقدار صد مثقال به آب عناب که جوشانیده باشند قایده سازد
و معجون اختیار نمایند در بیست روز ماه اورا خشک ساخته بعجز مبدل کرده ان شاء الله
تعالی و اگر مرهم و یا شیدن داروها خشک نکرده این طلا بسازند زراوند طویل دو مثقال
کندرش مثقال مغز زردآلوی تلخ ده مثقال سیماب کشته دو درم همه را بسایند و بسرکه تر
کنند و بروغن گل حل نموده در حمام بمالند قسم دوم آبله فرنگ که از غلط صفرا پیدا شود علامت
او آنست که رنگ روی زرد و لاغری باشد و تلخی دهان و تشنگی بیخوابی و خشکی دهان و بینی
و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت نفس و حرارت قاروره و رنگ
جوشش مایل بزردی و یا سوزش و زرداب از وی بسیار رود علاج آنست که شربت آلو و لیمو
و آب تمر هندی یا شربت سکنجبین دهند و بعد ازان فصد نمایند اگر مانع نباشد و الا حجامت
فایده دارد و تسهیل صفرا بدین موجب دهند پوست هلیله زرد و سنای مکی و شاهتره از هر یک
پنج مثقال تمر هندی و آلوی بخارا از هر یکی پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا و تخم
خرفه و ریوند نیم کوفته و گل سرخ از هر یک مثقال عناب و سپستان از هر یکی بیست عدد شیرخشت
بیست مثقال با ترنجبین سی مثقال حل کرده شیرگرم میل نمایند و آب تمر هندی مکرر ساخته با یکدیگر
نموده جهت صفرا سوخته نفع دارد و از چیزها که از صفرا متولد شود و اعراض نفسانی و غم و اندوه
و غضب و بیداری خوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر طعام از وقت معتاد و اجتناب از غذا گرم
و شرابها گرم و از چیزها که بخار بسر رساند مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و تخم و امثال اینها
ملاحظه نمایند و تنقیع جرم فرعونش می نمایند یک مرهم چرب نگاه دارم و در آب کشته یا تمر هندی یا شربت تمر سازند
و صباح میل نمایند سه روز پیوسته و سه روز استراحت نمایند تا نه درم خورده شود آبله و کرر اجتناب
سازد و اگر جوشش او در رو بود بر عارض کرده گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانگ

زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال نرم کوفته بگلاب وسرکه طلا نمایند و این ذرور جراحتهای تازه
را ابرو یانند و گوشت برآورد و کند و مرو انزروت و خون سیاوشان برابر بگیرند نرم کوفته
بر جراحت پاشند و بیشتر بکار روند و جراحت را بکل بشویند و این دارو بروریزند نافع گردد
و ان شاء الله تعالی و حب شاهتره سه درم دار و هلیله آب شاهتره بسازند شربتی دو درم تا ده مثقال
اختیار نمایند و اگر ضرورت شود این طلا بسازند ورق حنا پنج مثقال سیماب کشته سه مثقال کندر مصطکی
از هر یک چهار مثقال زنگار سه مثقال انزروت دو مثقال نرم کوفته بجز بلی بیز باترده مثقال روغن
گل ده مثقال مرهم سازند و سه روز بمالند و آب نخورند عوض آب عرق کاسنی اختیار نمایند و اگر
تخم ریواج هفت مثقال و مغز دانه زرد آلو ده از ده مثقال سیماب کشته ده درم تنگ خیر دو مثقال همه را
بکوبند و بسرکه در کشند و با حوات و زرده تخم در حمام بمالند بعد از آن در بیرون آب گرم و روغن
گل مالیدن فایده دارد قسم سیم آبله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض گردد علامت او درد بند
و سردی جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب رفتن دهان و بینی و گرانی در سر و چشم و اذیت یافتن از
هوای سرد و خرابی ها زرد و سفیدی بول و غلیظ ان و عظم نبض و رنگ جوشش مایل بسرخی اندک بود
و گرد جراحت سفید و شوره ناک بود و رطوبات و زرد آب روان بود علاج آنست که تنقیه بدن
از بلغم بحب اصطمخیقون کنند یا به حب ایارج فیقرا درم پوست هلیله و حب النیل از هر یک
درم تربد دو درم شاهتره مثقال محموده و شحم حنظل از هر یک دو دانگ مقل درم آب افیون حب
نموده بدو نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا چند نوبت میل نمایند اگر تواند نمایند تنقیه عظیم
دارو و حب قوقایا بسازند صفت آن صبر یک درم تربد چهار درم شاهتره سه مثقال شحم حنظل درم
محموده درم حب النیل مثقال مقل درم به چهار نوبت میل نمایند و این مطبوخ خاصیت بسیار دارد شاهتره
از هر یک پنج مثقال و پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک سه مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال بیخ سوسن

سه مثقال افیون مثقال مویز دانه بیرون کرده هفت مثقال بجوشانند به شربت ده مثقال شیر خشت
و پنج مثقال نبات اختیار نمایند و غرغره بسکنجبین و انگاه که در وعاقرقرحا سوده آمیخته نموده باشند نافع
دارو و این دو فایده دارد عدس و گل سرخ و تخم حلبه و شحم حنظل در آب بپزند و آب گرفته آمیخته
نموده در حمام طلا نمایند و روغن بابونه و گل و روغن مغز قلم کاو و پیه بط از هر یک برابر گرفته موم در روغن گداخته
عاقرقرحا و قسط از هر یک دو مثقال قند غبار سوده از این روغن در بندها بمالند و اگر جراحت بود کنند
و مرو انزروت و مرداسنگ و خون سیاوشان و صبر از هر یک برابر نرم کوفته بر او پاشند و در هفته
یکبار رگ فایده دارد و از شام بکه و از چیزها که از و بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند بتخصیص گوشت گاو
طلای دیگر کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوبه سه مثقال سیماب کشته دو درم موم سرخ
مثقال بسایند و بسرکه و روغن کند و در حمام بمالند قسم چهارم آبله فرنگ که از ماده خلط سودا شود
علامت او گرانی و خشکی و جه و تنگی و تیرگی رنگ روی و دهان و باریکی نبض و بطوان و سفیدی
آب بینی و خشکی چشمها و بینی و خیالات و فکرهای فاسد و وسواس و رنگ جوشش مایل بسیاهی
خشکی غالب بود و بریش جراحت و دیر نیک شود علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون
بر حب افتیمون دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله زرد چهار مثقال سنا مکی پنج
مثقال تنقیه و انگور شفا و گل سرخ از هر یک مثقال برگ گاو زبان دو مثقال بادیان درم خیر خشت هفت
مثقال در یک کاسه آب بجوشانند با شیر خشت صاف نموده نیم گرم میل نمایند و این حب خاصیت
افتیمون درم شاهتره دو درم غاریقون درم صبر دو درم شحم حنظل و انیسون مصطکی درم انیسون نیم درم محموده
دانگی نرم کوفته در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره بسکنجبین میل کردن و پوست بیخ کبر یا ایارج فیقرا
کر بجیل حل کرده پاشند به آب گرم فایده دارد و معجون شاهتره و هلیله پرورده و آمله پرورده فایده دارد
و مطبوخ شاهتره بسازند بر حب افتیمون دو درم شاهتره هفت درم سنا مکی پنج درم تمام ان

مثقال پوست بیخ هلیله زرد پنج مثقال افسنتین و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هریک دو مثقال
مغز فلوس ده درم تربد مقشر هر ده مثقال و شاهتره بر موجب پوست هلیله سیاه و محموده از
هریک دو درم حب هیچ درم یا آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال بود و دوا دیگر کندش قلیا
مردارسنگ از هریکی دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال کوکو درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم
نرم کوفته به سرکه و روغن گل در حمام طلا نمایند و مردارسنگ و کندر و گل مرشو یا گل سرخ و انزروت نرم
کوفته بر جراحت باشیدن فایده دارد و تا امکان بود دارو یا قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند
و اگر صبی بود یا حامله و نتواند که دارو خورد بدین معجون مداومت نماید در مدت بیست روز
ماده از انسکین دهد و تجربه گردیده صفت آن پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل
و شاهتره از هریک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته بعسل و بیست مثقال قند
یا کشمش دو چهار یک بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و اگر ابله فرنگ از اخلاط مرکب
بود از علامات او معلوم میشود علاج اینست که جانب اخلاط اربعه از اسهال و جوب
و اشربه و غذا لحاظ نماید **نوع هفدهم** در بثور غریبه دیگر جوشی بود سفید رنگ تا او صلب
سر او نرم و از و اندک زرد آب رود و سبب او خلط سوداوی که از احتراق بلغم متولد
شده علاج فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و ضماد از اسبغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی و عنب الثعلب
پخته بروغن سفته و گاهی این بثور غریبه از بخارات خون میشود بشره سرخ و باقی میماند
زمان طویل محتاج او مثل علاج شری نمایند **نوع هژدهم** در شبلم این بثوری بود که در پیشانی
و روی ظاهر میشود صلب و حوالی از مقدار درم سرخ گردد و از خون فاسد نیز شود علاج فصد
و اسهال و شق نمودن بجراحت و اصلاح بمرهم اسفیداج و مرهم رصاص و مرهم خل **نوع نوزدهم**
بثور اصداغ و از این سبب که در صدغ میشود بدین نام مذکور میگردد و بثره بزرگ

بثور غریبه دیگر

شبلم

بثور اصداغ

شبیه دمل خود بود سرخ رنگ قضیب نماید و هرگاه بثور اند غیر خون چیزی دیگر
بیرون نماید و سبب او اخلاط رطوبی که مخلوط بخون فاسد شده علاج فصد قیفال
و تنقیه سر و ضماد از شعر دارو باقلا و موشک مجون بسازند بسرکه و آب بادیان
و مالیدن موم روغن **نوع بیستم** در بثور رقفا آنچه در پس گردن عارض میگردد
شبیه بدمل با الم شدید بود و سبب او خون تیز بود که در مجاری نخاع در آمده
علاج فصد و اسهال و ضماد بورق اسبغول و لسان الحمل **نوع بیست یکم** این بثوری
بود که در بلغم تلخ بسیار شود و از و زرد آب رود و جراحتی منخسفی یا خشک زیر قیات او از حشفه
سعفه و قروح ساعیه بسیار است که سبب او گزیدن پشه بود و گاهی تب
و خفقان و غشی باشد و حدوث او از سوداء سوخته بود علامت او اینست که کواد و خورده
شود شبیه بسعفه بد بود علاج فصد و مسهل مواد سوخته و اصلاح مزاج بشربت انار فواکه
و آب انار رینی و تعلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک کافور بر سینه گذارند بر جراحت
مرهم کافوری و مرهم اسفیداج و گل ارمنی و سرکه دایم بمالند تا جراحت خشک شود و طلا از زراوند
مدحرج و زنگار و اشق و جوز و مقل و زاج و سرکه و روغن گندم و اندک چسل سازند و گاهی حک
نمایند تا گوشت فاسد او زایل گردد و بگوشت صحیح رسید بعد از آن بمرهم از خون سیاوشان
و کندر و مردارسنگ و سفیده ساخته باشند علاج نمایند **نوع بیست دوم** در سعفه این جراحتی
بود که حادث میگردد در روی و پس سعفه و شبیه بر ظاهر تن برابر و غایر نباشد و فرج او خشک
رشته مایل بحرکت و این دو صفت بود اول سعفه رطب که از و زرد آب رود و این را بیشتر
صبیان را از جهت رطوبت و کثرت بخارات و ضعف اعصاب ایشان علاج فصد قیفال
و فصد رگ پس گوش و قوت آن بر سر مالند و فصد پیشانی و اگر مانع بود که صبی بود یا ضعیف حجامت

بثور رقفا

بلغمیه

سعفه

نمایند و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله و حب قوقایا نمایند و غذا قلیه کدو و قلیه اسفاناخ
و زرده تخم مرغ سازند علاج بطلا بدین طریقه سازند اول روغن کنجد و ورق سوسن سفید
کوفته طلا نمایند دوم آنکه جالینوس گفته این علت را بکاغذ سوخته و مرکب طلا نمود و انزنگ
شده سیم بیخ سوسن کبود با عود بلسان کوفته بر و با خیسانده چهارم عدس اقاقیا کوفته
برکه و روغن گل گذارند پنجم بادام تلخ و مازو نرم کوفته به سرکه طلا نمایند ششم طلا بمرهم احمر
نمایند صفت آن مرداسنگ و خابر روغن گل و سرکه طلا نمایند حضض و حناء و بدن جیسان و از آنجا
سعفه را بهر طرف میسازد انست که بر کو نمک و اشنان کبود جنس کرت بانند سعفه رطب
را با طلی میسازد دیگر نمک جزو از تنور کهنه دو جزو نرم کوفته به سرکه طلا نمایند و هرگاه این علت
با طفال عارض گردد بشت کرش او را حک نمایند و سر او را ابتدا خوب بمالند و ضماد را
سفوف از هلیله و افیمون و شکر سازند و اگر بدن ممتلی باشد فصد نمایند و حب ایارج دهد
و جماع ضرر دارد و گاهی جراحت رطب در رو حادث میشود و موی شیرینه علاج مرداسنگ
جزو صبر نصف جزو به سرکه و روغن گل طلا نمایند و گل ارمنی و اندکی زعفران و کافور به سرکه و گلاب
امیخته بمالند صفت دوم سعفه خشک که شبیه بشوره و پوست او سفید بود و سبب او خلط
سوداوی که امیخته برطوبت شور بود که متدفع بجلد شده و هرگاه احتراق بسیار باشد سعفه خشک
ظاهر میگردد و اگر احتراق کمتر بود و عفونت غلبه سعفه رطب بود و علاج مطبوخ افتیمون و هلیله
و شاهتره و شربت و غذا مرطب و آب گرم فایده دارد و موم روغن و چربی و بط و روغن
کدو و بادام و زوفا بر و گذارند و دوا سعفه خشک اینست زاک و نمک از هر یک جزو گوگرد و سیماب
کشته و مازو و زرد چوبه و زراوند مرداسنگ از هر یک برابر به سرکه و روغن گل طلا نمایند
نوع بیست سیم در سوختن آتش و آب نیز اوار اینست که بجراحات باید از طلا نمایند تا آبله بر نه

یا روغن

یا روغن گل و سفیده تخم مرغ بهم امیخته بر روی پنبه بر و گذارند تا بگل و اندکی مرکو منع نمایند از آنکه
جراحت شود بدین دوا عدس مقشر و گل سرخ بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن با آرد جو و سفیده
تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند همان زمانکه سوخته در بالا از آن خرقه که به آب یخ یا برف سرد ساخته
باشند نهند و چون آرام گردد باز سرد سازند چند نوبت دوا دیگر ورق خطمی و خبازی به آب
بجوشانند و در دهان با سفیده و آب کشنیز تر بکوبند و مرهم سازند بر روی خرقه و در ابتدا طلا نمایند تا مانع
ورم و آبله شود و سوزش و ضربه حرارت از تسکین دهد و اگر سوختگی بسیار بود و بدن ممتلی و قوت
قوی فصد نمایند و جراحت را بمرهم اسفیداج علاج نمایند صفت آن موم سفید جزو روغن گل یا کنجد
پنج جزو سفیده ده مثقال و اگر درد قوی بود سفیده تخم مرغ اضافه نمایند و اگر سوزش و التهاب بسیار
بود اندکی کافور مخلوط سازند و اگر درد الم تسکین نیابد بمرهم نوره علاج نمایند صفت آن نوره
سفید در خرقه تنگ بندند و در آب حرکت دهند چند نوبت تا سفل و ته نشیند بعد از آن آب دیگر
ریزند چهار بار تا هفت نوبت بعد از آن خشک نموده بروغن مورد و روغن گل که موم گداخته باشند
بدین روغن همه را بهم جمع نمایند و بر روی طلا سازند نوع بیست چهارم در جذام و اسباب
و علامات و علاجات آن اما جذام علتی بود در غایت بدی و رواث و حادث میگردد از مره
سوداء در تمام بدن و فاسد میسازد مزاج اعضا را و هیات و شکل را و اعضاء اطراف او خورده
میشود و ساقط میگردد و ساقط گاهی جراحت میشود و گاهی جراحت نمیگردد و سبب او حرارت
و یبوست است که خون را سوخته و سودا نموده و تولد در ایام حیض از اسباب او بود و مصاحبت
مجذوم و سودا اگر بسیار بود و رقیق از و اکله حادث میگردد و اگر غیر رقیق بود و بظاهر بدن
دفع گردد از و بهق سیاه و برص اسود و تولد و غشی و سرطان و خنازیر و اورام سودای حاصل
میشود و اگر ممکن نبود دفع او با عضاء از جهت رواث کیفیت و منفذ گردد در تمام بدن

جذام حادث میشود و سودائی که این مرض از و حادث میگردد بر دو نوع است اول سودائی
که از دردی خون و ثقل حاصل شود و این نوع با تساقط اعضا نمی باشد بلکه حس اعضا زایل
میشود و غلیظ میگردد و ضیق نفس و بحوحت صوت و حدقه کرد گشته و موی باشیدن میگیرد
از این جهت داء الاسد میگویند و در ابتدا علاج می باید کرد گفته و موی باشیدن و دویم سودا
که از مره صفرا متولد گردیده و این قسم نوع با تاکل اعضا و تساقط او می باشد و شکل تنک
میشود و بعضی گفته اند که این قسم زود تر قبول علاج میکند از قسمی وقتی که مسلم بود که در ابتدا
و بیش از جراحت بود اما بعد از جراحت قبول علاج نمیکند علامات ابتداء جذام حمرت
رنگ روی و چشم مایل بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورت بیاض چشم و بسیاری
عطسه و بوی از بینی و عروق سینه و سر بر بوی و آب چشم و حلق بر وجع و جلد و خواب
پریشان و بحوحت صوت و باریکی موی و باشیدن و تشقق شدن ناخنها و رنگ او مایل بسواد
و غلظ لبها و قبح صورت و در اعضا غدود و شراب طلب اگر حدوث جذام از سوداء
سوخته که از صفرا متولد شده مفاصل او جراحت کرده و بینی او متآکل و خورده شود در این
وقت طمع نیک شدن نباید داشت علاج در ابتدا فصد قیفال از دست راست و چند
روز راحت نمایند بعد از ان فصد رگ اکحل از دست چپ کشایند و اگر احتیاج شود از پایها و
پیشانی و پس گوشها و اگر در حلق بحوحت ظاهر گردد رگ وداجان که در گردن است نفع دارد ان
مقدار خون بردارند که نزدیک بغشی رسد و در میان فصدها بحجامت در آیند تا خون رقیق گردد و
بدهند روغن بادام و روغن بادام و روغن چکه که از گاو باشد بیشتر صورت اسفنجه در بدن
مالند و در بینی چکانند و بر بدن آبی که بنفشه و بابونه و گل خیرو و نیلوفر جوشانیده باشند ریزند
و از فصد و مسهلات قوی مثل حب قوقایا و ایارج در مانیز نیا مذکور شده مداومت نمایند

واگرفی باسانی ایمن نفع کلیه دارد و تخم ترب و تخم ... و امثال آن و تخم شبت و بیخ سوسن و جوز القی
و بعد از قی مسهل روغن بادام با گلنجبین شراب اسفنجه یا عیرا اگر از این خرب بود و الا بجهار عرق
اندکی روغن بادام ممزوج نموده اختیار نمایند روغن دو مثقال یا عرقها چهل مثقال باشد و خاکستر چوب
انجیر و بوره در آب گرم تر ساخته و بدن را بدان بشویند هر روز ارد باقلی دارد و حلبه و بوره
و اشنان برابر بگیرند و بدن را بدان طلا نمایند در حمام و طبیخ حلبه که در وی اندکی صابون بود نفع
دارد و در آبی که معتدل هر روز در آیند بعد از ان شربت افتیمون و غذا نان جو پاک و نخود
آبکه از گوشت مرغ و گوشت جوان بود و بط و زرده تخم نیم برشت و ماهی رضراضی و اقتصار بر جز
گوشت تنها بهترین چیز است درین مرض و نان گندم نیز میل نمایند و از غذاها که از و سودا حاصل
گردد مثل گوشت گاو و نمکسود و عدس و کرنب و از هوای سرد و خشک اجتناب نمایند
و ریاضت بیش از غذا فایده دارد و بعد از استفراغ اگر از تعب و ... ملاحظه نمایند شاید
و نوعی از جذام که از صفرا سوخته حاصل گشته اکثر علاج او ترطیب و تسکین صفرا با هر حیلی باشد مستفرغ
مسهل سودا دیگر نوعی از امراض که مشابه با ابتدای جذام است آنرا با دشنام نام کرده اند
علامتش او وحشت روی و اطراف حمرت منکره مشابه بجذام علاج فصد
و اسهال سودا و تدبیر ابتدای جذام کنند و شخص زلو و تراشیدن تا خون بسیار برون آید
بعد از ان بنمک بمالند و مرهم احمر و مرهم خل نافع دارد و بصابون طلا سازند
بعد از ان بآب گرم بشویند چند نوبت مکرر سازند **باب سیم** در امراض که
بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد و اسباب و علامات و علاجات و انواع آن
مشتمل بر ده فصل بود **فصل اول** در کلف و نمش و برش کلف تغیر رنگ
روی بود بسواد و نمش نقطه سیاه مایل بحمرت هستند بر جا و حدث میکرد دور جلد

وگاهی وراز میشود مثل کلف وحدوث او اکثر در روی بود و برش نقطها خرد
سیاه و اکثر در روی عارض شود و بسیار است که مایل بسرخی و کمودت بود و خیلان
مثل این آثار در رنگ بود اما او بلندتر از سطح جلد بود و این گاهی مولود با طفل
وگاهی بعد از ولادت ظاهر گردد و کلف دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون سوخته
که از خلط سوداوی که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده و لون کلف
مایل بخضرت و زردی علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا آنچه مذکور خواهد شد
قسم دویم کلف که از بخارات خون سوداوی و غلظ او که در میان جلد و گوشت است
این علت عارض میگردد و کسانی را که تب ربع دیر مانده شده بدیشان و زنان حامل را
از جهة فضله خون حیض ایشان علامت رنگ کلف سرخ مایل بسواد علاج فصد
باسلیق از جانب راست عورات و رگ اسلیم مردان را و اسهال بمطبوخ افتیمون
و هلیله و حب غاریقون و ایارج فیقرا یا آب جبن بسفوف سودا و شربت اثمار
هندی و آلوی بخارا و شربت عناب تا خون را صاف نماید صفت سفوف افتیمون ترید
مثقالی افتیمون هشت مثقال غاریقون مثقالی بده و نوبت بشربت سکنجبین اختیار کنند
پنج نوبت عمل کنند بعد از تنقیه طلا از بوره و فلفل و مغز تخم خربوزه و تخم تره تیزک
و باقلا و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و تراب سیماب و تخم
سوسن کبود و تخمیس و بیشره البزور سبز او را آفتست که و را اول بعضی از خوابیدن مخلوط
سازند مثل مورد و گلاب و آرد عدس جهة الکه و ویرینه نیز از گیاه ادویه مستعمل باید
و علت زیاده میگردد طلا و دیگر ریوند چینی بعسل آمیخته کنند ارغند و دیگر تخم کرنب
به آب باقلی یا بخون خرگوش بمالند طلا و دیگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تر یا مغز تخم خربوزه

وتخم ترب

وتخم ترب بزر واب معصفر با شیر طلا نمایند یا زرد آب معصفر را بجوشانند تا غلیظ شود
بعد از آن دارچینی و قسط نرم سوده بدو طلا سازند و این طلاها که بعد از آنکه از حمام
بیرون آمده باشند یا سر بر بخار آب گرم داشته نمایند که جراحت نشود دیگر نمش و برش سبب
او بیرون آمدن خون سوداوی بارد که از دهان عروق باریک در زیر پوست محتقن
شده در رنگ او از آن بود و فرق میان او و بهق اسود آنست که او ملسا بود و بهق با
خشونت باشد و سبب خال نیز خلط سوداوی یا خون محترق که از رگ بیرون آمده و در موضع
او محتبس شده مثل صمغ که از درخت بیرون می آید و بموضع او بچسبد علاج فصد و اسهال و طلا
قوی تر مثل بادام تلخ و تخم کرنب بشیره درخت انجیر یا طلا بصابون نمایند و اگر سوزش پیدا کنند
روغن گل بمالند دیگر اشق بسرکه حل نموده طلا سازند زرنیخ زرد دو جزو کندش یک جزو بشیر
باو صمغ طلا نمایند طلا دیگر قجیخ و لسان العصافیر و قسط هم از هر یک برابر با آب انجیر بمالند
دیگر علاج خیلان آنست که بسوزن او را بکاوند و بسرکه بشویند و بعد روغن طلا نمایند و خیلانی
که برنگ شاه توت بود بدو تعرض نرسانند و غذا انجه آب دانجه غلیظ نباشد فایده دارد

قوب

فصل دویم در قوبا و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن قوبا خشونتی
بود که در ظاهر جلد عارض گردد و از آن اکر پوست گویند و سبب آن خلط ردی بود در بدن طبیعت
منع خلط ردی نماید از اعضاء شریف و دفع نماید به بشره علامت او سرخی جلد یا کمودت او و این
دو نوع بود نوع اول که از خون رقیق قوبا حاصل گردد بجهت مره سودا علامت او لذع و رقیق
زرد آب نوع دویم که از بلغم شور که مخلوط بخون شده حادث گردد علامت او آنست که تغیر
جلد بود و پوست از جلد جدا سازد و پوست مدور مثل پوست ماهی و خشک بود و بیخ خلیدن
شبیه بسعفه رطب و زیاده میشود و حیث و حدث و مزمن گفته اند علاج او بر سه مرتبه بود

اول اینست که بهق وی پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده علاج بخند وجه نمایند اول بروغن
گندم دویم بچربی مرغ و بط سیم بموم روغن گاو و کتیرا یا صبر حل کرده باشند چهارم صمغ
آلو و غیره در سرکه حل نموده باشند پنجم بلیله زرد در سرکه طلا نمایند ششم عفص در سرکه حل کرده مرتبه
دویم آنست که اندکی تاثیر او در گوشت وارد باشند اندکی علاج آنست که برد علق کرده از پوست
کنده آنرا و طلا قوی تر از اول سازند اول اشق بسرکه حل کرده دویم اشق و کندش و زرد
چوبه نرم کوفته به آب طلا سازند سیم قردمانا نرم کوفته بسرکه و روغن گل چهارم مازو
و صمغ بسرکه طلا نمایند مرتبه سیم آنست که در غایت شدت بود و در گوشت تاثیر کرده علامت
او خارش بسیار و شدت و خشونت و پوستی غلیظ از وجدا شدن علاج فصد و اسهال اقوی
به آب جبن چند نوبت و حمام نفع کلی دارد و آب انارین و آب آلو تمرهندی بگلاب و غذا
مرغ فتق آب نخوده و طلا با دویه حرب باشق نمایند آن موضع را و دوا و حاد برو گذارند
تا گوشت زیادتی او را برطرف سازد و بگوشت سرخ برسد بعد از آن بمرهم اسفیداج علاج
نمایند تا جراحت او نیک شود و اگر دفعه واقع شود بدین دوا علاج نمایند سفیده بخت درم
کوکرد دو درم سورنج درم نرم کوفته و بیخته برو باشند و اگر در بدن حیوان واقع گردد بروغن
دهن جایم طلا نمایند یا بعضی الووم که وقتی که علاج نمایند و نیک شود طلا را دوح کذا …

فصل سوم در برص سفید و بهق سفید و اسباب و علامات و علاجات

بهق سفید

ان و فرق میان برص و بهق آنست که برص ابیض در ظاهر جلد بود و در بعضی اعضا باشد و بسیار
ست که در سایر اعضا میشود تا غایتی که رنگ بدن را تمام سفید می سازد و بهق ابیض در جلد
اندکی غوری دارد و برص سفید در جلد نفوذ دارد و در لحم و استخوان و فرق دیگر آنست که در محل
بهق و آنرا … بود و بسیار سفید نبود و موی که برو بود سفید نبود چرا که حدوث او در سطح

جلد بود

جلد بود نه در قعر جلد و سبب برص سفید خلط بلغمی بود که غالب گشته بر خون از جهت ضعف
قوت مغیره و غذا او غلبه برودت بود مزاج و گاهی سبب برص سوء مزاج عضوست که مایل
برطوبت شده و برودت گشته تا غایتی که گوشت او مثل گوشت صدف بود و خون در و سرایت
نکند و بلغم ملح گشته سفید گردد و دیگر برص در موضع حجامت ظاهر میشود و ابراز از سبب کشیدن
خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد می ماند و موجب بیاض میگردد و علامت برص آنست که
رنگ او سفید براق املس فرو رفته در جلد تا استخوان و موی که برو رسته سفید و اگر سوزن
بدو فرو برند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و بمالیدن سرخ نگردد و این علتیست
که مشکل علاج پذیرد و خلاصه اگر کهنه شده باشد و انچه او را بمالند سرخ گردد و با او خشونتی
بود و موی که از و رسته بسیار سفید نبود و اگر جلد او را بانگشت ابهام و سبابه از گوشت
بر دارند و سوزنی در و خلانند خون یا رطوبت بگونی اسفنجه ظاهر گردد امکان دارد که بزودی
صحت شفا شود باذن الله تعالی علاج آنست که تنقیه فرمایند بکرات بتخصیص اگر تابستانی
بود و اسهال بحبوب مثل حب صبر و حب سکبینج و حب ایارج و ایارجات کبار اگر زمان
معتدل باشد و واقف آنست که در استعمال این حبوب و مسهلات قوت ترکیب مزاج
و اخراج خلط برفق نمایند که اگر خلط بسیار ریک با دیروف ارند از خون و روح کم میشود
و موجب ضرر میگردد و مسهلات نافع اول صبر مثقال تربد ابیض دو درم غاریقون سکبینج بازرد
بدل سکبینج و شحم حنظل از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب نموده شربتی دو درم تا سه درم دویم دو
درم اطریفل صغیر و تربد و ایارج فیقرا از هر یک درم شحم حنظل دانکی و اگر نباشد حب النیل نیم درم
بدل آن بود این یک شربت بود در ماهی چهار نوبت میل نمایند و در سایر ایام اطریفل فایده دارد
و شربت جلنجبین عسلی و هلیله مربی و معاجین کبار و این معجون فایده دارد هلیله و بلیله و آمله و تخم

دو وقو از هر یک یکدرم قرفه و دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و شیطرج هندی یا انجم
یک دو درم به وزن همه عسل سازند شربتی دو درم بود دوای دیگر ارک دوا فلفل و هلیله سیاه
و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الغار اجزا برابر یکم نند و به وزن قند امیخته نمایند شربتی
دو درم بود و مدرات بعد از تنقیه و اسهال وقت نفع دارد شربت بزوری که در وی تخم خیارین
بود سازند و گوشت افعی و قرص افاعی و تریاق کبیر و فرود یطوس فایده دارد و ریاضت
شدید که عرق نماید و حمام معرق فایده مند است و گوشت مرغ و کبک و گوسفند و طیور مطبخه
با ادویه گرم پخته و شراب کهنه گفته اند نفع دارد ممزوج بعو فقها و اجتناب از لبنیات
و ماهی و بقول بارده و فواکه و جمیع انچه مولد بلغم بود نمایند و جماع ضرر دارد طلا عسل بلادر یا
زرارنج برکه نمایند دوای دیگر فریق اسود در روی سوخته و زرارنج که او کولک گویند و زرنیخ
سرخ از هر یک برابر بقطران و سرکه طلا نمایند بشویند در حمام یا در افتاب یا در نزدیک اتش
طلای دیگر شیطرج و کندش و تخم ترب و فوه و تجبن همه را نرم کوفته به سرکه بالند در حمام یا
در افتاب یا نزدیک اتش دوای دیگر خون مار سیاه طلا نمایند نفع دارد و بعضی حیث عسل بلا
در طلا نمایند تا جراحت شود و گوشت برص را بخورد بعد از ان بمرهم علاج نمایند طلا که برص
را ببرد شیطرج و عاقرقرحا و حضض و خردل و سیاه دانه و زرنیخ و گل شقایق و خون سیاوشان
و مرد و فوه از هر یک برابر بخون برامیخته طلا نمایند طلا که برص را رنگین کند شونیز و مرد و فوه
خرد و فوه و شب یمانی طلا سازند و چند کرت تا بیست روز رنگ او باقی ماند دیگر برص سفید که
در موضع حجامت بود طلا از مرداسنگ و فوه به سرکه نمایند اما بیاض سفید انست که از خارج جلد
رقیق باشد و این مقدمه برص سفید باشد علامت او انکه بسیار سفید نشود بلکه قریب بود به
رنگ جلد علاج او انست که خفیف تر از علاج برص نمایند و مسهل از تربد و تخم حنظل و تی

برنهار

برنهار و بعد ماهی دو بار خوردن اطریفل و گلقند و قرص برمکی فایده دارد عاقرقرحا و اطریلال
و پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو مثقال بسایند به سرکه و عسل سرشته مثقالی به نهار یک
ساعت در افتاب نشانند چندانکه عرق کند همان روز یا روز دیگر ابله زند و زرد اب رود
و صحت یابد بکرات تجربه نموده و موضع را طلا نماید بخردل و ترمس را حل کبیر و شیطرج و عاقرقرحا
نرم کوفته به سرکه در افتاب یا در حمام بمالند **فصل چهارم** در برص اسود و بهق بدانکه (بهق و برص اسود)
بهق اسود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او مخالطه مره سودا بود بخون علامت او
انست که رنگ جلد مایل بسواد بود و بسیار گاه باشد از وجرها شبیه بپوس به باشد و موضع او بیخ
گردد و بیشتر جوانان را عارض گردد از جهت احتراق صفرا علاج فصد اکحل و مطبوخ افتیمون
چند نوبت و اب پنیر شربت افتیمون یا مطبوخ هلیله و سفوف افتیمون هر روز دو مثقال به
اب پنیر و قند در هر سه روز یکبار با اب پنیر فایده دارد و در روز راحت این معجون
دهند صفت ان هلیله کابلی و افتیمون و هلیله سیاه برابر یکم نند و بموبنه کوفته بسازند شربتی یک مثقال
و معجون نجاح درین علت نفع دارد و اجتناب از غذا که مولد سودا باشد نمایند مثل عدس
و گوشت گاو و حلوا و غذا گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ و حمام و شراب رقیق و روغن
زیت یا بادام بمالند و طلا از وجوه سازند اول تخم ترا تیزک و تخم ترب و کندش به سرکه طلا نمایند
دوم شیطرج هندی یا و فوه جزان و مرداسنگ و زاج یک جزو در اکل چهار جزو به سرکه
طلا نمایند سیم تخم ترب ده درم کندش و نفط از هر یک دو درم به سرکه طلا سازند چهارم فریق
سیاه و عاقرقرحا به سرکه بالند دیگر برص اسود عارض میشود در جلد با حکه و خشونت شدید
و پوست بر اید مثل ماهی و این را نام گذاشته اند قوبا و مقشر و سبب او خلط سودا وی
بود و از مقدمات جذام علاج او مثل علاج بهق سیاه با زیادتی قوت مسهل و حمام بسیار

و زنگ رویها

رونده و ترکیب غذا او طلا بر زراوند و زاگ و کوگرد و قسط و کندش و تخم ترب و انچه مذکور شده
در بهق **فصل پنجم در فساد لونها** و این چند نوع است نوع اول فساد رنگ که از
خلط فاسد در روی حادث شده علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن
کبود و مغز تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کثیرا و بوره مجموع با سفیده آمیخته بچهره نمایند
و بمالند نوع دوم که از غلبه صفرا اکثر غالب میشود بر بیاض مثل یرقان زرد و سیاه علاج مسهل صفرا
و حالیات مثل آلو و باقلی و قسط و کثیرا **نوع سیم** فساد رنگ رویها که از جهت فساد طحال
و کبد و سپرز حادث گردد علاج ازاله الم آنها نمایند و تقویت آن اعضا بشربت و غذا
موافق **نوع چهارم** فساد رنگ رویها که بسبب آفتاب یا باد سرد و گرد و قلت استحمام که رنگ
مایل بسواد گردد علاج عناب و مغز بادام در روی مالند و حمام فایده دارد و سر را بر بخار آب
گرم دارند و استعمال غرغره نمایند بر موجب مغز بادام شیرین و آرد و سبوس نخود و آرد
باقلی و کثیرا به آب جو طلا نمایند شب و روز بشویند **نوع پنجم** که از کثرت خوردن مثل
جواری و زیره و آب متعفن ایستاده و از کثرت خوردن سرکه و گل فساد رنگ رویها
حادث گردد علاج ترک این اشیا و نخود آب و نخود خوردن و ماء اللحم و تخم نیم برشت
و شراب ریحانی و انجیر و شیر و اطریفل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران در غذا اندکی
اندازند **نوع ششم** زردی که در بشره از درازی امراض و نایافتن غذا و غموم و کثرت
جماع و درد و شدت گرما حادث شود علاج آنچه در نوع پنجم مذکور شده و شرب شراب
ممزوج و این طلا فایده دارد خردل و بیخ زعفران و نوره و کندر و مر و مصطکی بشیر آمیخته در
روی مالند **فصل ششم** در کثرت عرق و قلت عرق و عرق خون اما کثرت عرق دو
نوع بود **نوع اول** کثرت عرق که از امتلاء بدن از طعام وقتی شود و حرارت اخلاط در فصول

کثرت عرق

گفته یا از امتلاء متقادم از اخلاط بدن علامت حدوث او بسبب کثرت اکل بود علاج
تنقیه بدن و تقلیل طعام و صوم و ریاضت **نوع دوم** کثرت عرق که از سبب اتساع و تخلخل
از هضم و استرخاء قوت ماسکه بود علامت او آنست که ضعف حادث گردد علاج بدانچه
حبس او نمایند از مشروبات بیخ پخته که در وسماق و کشنیز خشک بود بدو مغاث میل نمایند و این
روغن حبس عرق و مقوی بدن ضعیف و مانع غشی که در زمان گرما حادث میشود صفت آن
بگیرند یک کاسه آب سیب و یکی کاسه آب آبی و گلاب نیم پیاله و یکی کاسه آب و روغن گل یا کنجد
یک کاسه و نیم به آتش آهسته بجوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مازو یا سفیده ارزیز
یا کندر یا گل ارمنی یا مورد یا گل سرخ یا گلنار یا مرداسنگ یا اقاقیا و حضض یا کرنا زو و از اجزاء حمام
زآنکه تنگ می سازد و بند و انیست نرم کوفته مفرد یا مجموع جهت روغن یا بروغن گل یا گلاب استعمال
نمایند و در بدن و زیر بغل مالند نفع دارد و لعاب اسپغول یا نشاسته یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه
یا بادام یا غبار آسیا یا موم که شمع در جوی بط یا جوی مرغ یا مغز قلم کاو هر یکی از اینها مالیدن
و منع عرق می نماید و مسح بدن به آب زرد عوره و صندل و کافور و غذا بر غلیظ مثل هریسه و گوشت
نمک سود و امثال آن نمایند دیگر کثرت عرق که از خارج بدن شود و در حمام باشد که منع مسام بود
مثل آب کرفس و گلاب و اندک سرکه و روغن گل که بهم آمیخته بخشند و مثل روغن بابونه تنها یا بوره
ارمنی یا شقاقل یا جوی کاو یا نمک سوده یا روغن غاز یا لبان یا روغن سوسن یا آب ترب یا
زراوند و اما از داخل باشربه مثل سکنجبین ساده یا بزوری یا به آب کاسنی یا شربت ورد و بنفشه و از
غذا نخود آب و قلیه زردک و امثال که در غایت سردی بود در تابستان معرق بود دیگر عرق چون
از ضعف قوت و حدت خون و رقت او و تحلل اخلاط صفرا از عروق بیرون می آید از مسام علاج
فصد و اسهال و خوردن شربت عناب و آلو و زرک و سماق و کشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل

در شقوق اطراف رو و لب

شاه بلوط و آس و پوست انار و جوز سرو و گلنار تا مسام محکم سازد **فصل هفتم**
در شقوق اطراف روی و لب سبب شق شدن جمع یبوست در جلد بجهت حرارت
مجفف یا برد مکثف و غسل به آب شور و قابض یا بسبب یبوست مزاج یا اخلاط نیز مجفف
علاج موم روغن و روغن بادام و چربی مرغ و بط و شربت شیره و روغنها مثل روغن بادام و دوم
و از عبیر مداومت نمایند و بدن را بموم روغن طلا سازند و غذا لطیف و حمام نفع دارد دیگر
شقاق در لب و رو و دو پشت دست و پاها و غیره میشود این مرهم نفع عظیم دارد موم و روغن
گل و نشاسته و چربی و کتیره و لعاب تخم اسپغول موم را در چربی و روغن بگدازند و باقی را آمیخته نمایند
بعد از آن در حمام در آیند و چون موضع شق نرم شود کتیره برو پاشند و نگویند دیگر شقاق لب وقتی
که بسیار بود علاج آنست که مازو را کوفته بعسل یا روغن زیت و علک بطم و چربی بط طلا نمایند
یا مازو و علک مصطکی و زوفا و شاخ ایل سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب شقاق مویی
بود پرده تخم مرغ یا پرده که در نی است برو چسبانند و شقاق قدمها را کنجد ارد نموده و نیم
کوفته با روغن و چربی طلا سازند و شقاق قدمها را بزفت و مداومی زیت یا علک که حل کرده
باشند در زیت و شقاقی باشد چربی نمک اندکی مازو یا نرم سوده در رو کشانند یا مرهم ساخته بر
بالای او بهند یا صمغ عربی و مازو نرم سوده بروغن سندروس برو گذارند و کاغذی بر چسبانند
تا خشک گردد یا مازو و صمغ یا چربی مرهم سازند و شلغم زرد آلو و آلو و بادام و کتیره از هر کدام که باشد
کوفته در شق و شکاف نهند و بر بالای آن لته کهنه تنک یا کاغذ تر ساخته گذارند تا خشک گردد
و روغن با پیه گرم ساخته در دو کتیره یا صمغ آمیخته نفع دارد و اگر شقاق اندک بود مرهمی که از برای
شقاق وجه مذکور شده کافی بود و اگر شقاق در گوشت تاثیر کرده این ضماد برو گذارند مرداسنگ
نرم سوده در روغن زیت بپزند تا غلیظ شود بعد از آن چند قطره در دو چکانند و شقاق را درآ.

گرم کنند

گرم کنند تا نرم گردد و پاک سازند بعد از آن علاج نمایند و موزه دیر بپوشند و پا را از غبار و خاک
نگاه دارند دیگر گاهی شقاق در شدت یعنی درد و جانب لب سفید یا در طوبت بسبب خلط شور
میشود علاج فصد و مسهل و غرغره نیز که در دو مازو جوشانیده باشند و طلا به آب سماق و آب انار
میخوش و روغن گل و بادام و موم بهم آمیخته بمالند دیگر عارض میشود در وی در تحت قدمها
بتخصیص در پاشنه که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد و سبب او از خارج ضربه یا سقطه یا
کوفت موزه علاج آب سرد بسیار برو ریزند و از ماش یا گل ارمنی به آب حل ساخته بمالند و اگر از
داخل بود بسبب ماده تیزی که بدو نازل شده علاج قی و مالیدن روغن گل و اگر ورم کند و ماده در او
جمع شود اخراج ماده در دهان جراحت را گشاده بسازند و ضماد مازو و مرکب چربی مرغ برو بندند
و ضماد کپستر بلوط بچربی آمیخته برو گذارند و اگر چرک بکشاید و صلابت داشته باشد قطعه و بند
برو بندند **فصل هشتم** در سحج جلد خراشیدگی و پوست رفتن عارض میشود در سطح جلد و سبب
او برد اشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی خشن و از کوب اسب و تنگی موزه و کشیدن ریسمان و از
نعل می باشد علاج فصد اگر از شی عظیم بود و تبرید موضع بجرعه اگر سرد ساخته باشند اگر اطراف
عضل نباشد بعد از آن مرداسنگ سوده بگلاب یا گل ارمنی بگلاب و گلاب ساده نیز نفع دارد
و گل داوس نرم سوده برو پاشند یا مرهمی از مرداسنگ و اسفیداج و زرد چوبه و موم و روغن گل
و سفید تخم مرغ دیگر اگر خراشیدن بسبب موزه یا از نعل کفش واقع شده روغن گل و خاکستر کفش
کهنه و بنه و مازو یا سوده و اقاقیا برگ کدو یا سوخته فایده دارد و آنچه که از موزه واقع شده
حضض یا مازو یا گل ارمنی یا اقاقیا به آب سوده طلا سازند و اگر ورم کرده باشد شش تلد برو بندند
و این مرهم نفع دارد اشق را در شراب حل کرده و اسفیداج بدو آمیخته بموم و روغن گل با آن طلا
نمایند دیگر خراشیدن که از جهت کشیدن ریسمان بود لعابها پنج سرو ساخته بروغن بادام و اندک

خراشیدن

کافور بر موضع الم باشند و نمک بر موضع او باشیره پوست کوسفند تازه بر او کذارند تا خشک کردد
و بردارند و شربت از ریوند چینی و زنجبیل کوفته یکدرم تا دو درم و نیم غذا نخود آب و در تابستان
آش کدو و کدو باشند دیگر سحج و خراشیدن که بسبب رکوب بود صاحب او را آسایش از
رکوب و سیر فرمایند و پرهیز سازند و هوا سرد بود و ضماد یا خرقه کتان بکلاب سرد ساخته و مردار اسنگ
بکلاب سوده و مرهم اسفیداج فایده دارد دیگر عارض میشود سحج و خراشش در عانه و کشش
ران بسبب عرق تیز پس از آن میرسد چو هوا بارد و شق میکردد و مثل سحج تن که از سیلان
رطوبت حاد نزدیک زکام علاج تنقیه بدن از ماده و مالیدن موضع بموم روغن که از خیار
سوخته و قیمولیا با اسفیداج و مردارسنگ و خزف از هریک قدری اسفنج نموده بمالند و خشک
دارو از تخم کندر و خون سیاوشان و مردارسنگ برابر کرفته نرم کوفته بر موضع سحوم نمایند

تشنج جلد سر

فصل نهم در تشنج جلد سر که بهم حادث میشود و تشنج جلد سر را از جهت بسیار بهم رسند
و اطرافی مثل انها ظاهر میکردد علاج روغنهای مرطب و سعوطات و بیرون بخارات کرم و تشنج
دایم بر سر اینها بود در زیر دستار عصابه محکم به بندند دیگر تشنج جلد پیشانی یا جبهت و عضو بتخم
در زمستان عارض میکردد و سبب او امتلا مقدم دماغ از خلط رقیق علاج تنقیه دماغ
و ضماد از زوفا و سفیده تخم و موم روغن از روغن کدو و بادام

ورم سر

فصل دهم در تنقیم
سرکای رطوبت و ریاح غلیظ در زیر کلم ربرجع میشود و موجب نزولی و کلانی سر میکردد علاج
ضماد موضع بعد الانضاد به آب یا مروق جاغیت بروغن بادام و سعوط از جر و کندش و زعفران
به آب مرزنجوش دیگر کاهی جمع میشود در جلد سر و صفاق که بر کاسه سر است و مکانی او رطوبتی و
موجب ورم نرم میشود و رنگ او شبیه بپوست جلد میبدی درد و متلزج میشود این ورم علاج
ضماد از پوست انار و جوز سرو برک آن اگر بنگ شود خشک نمایند و اگر درست بدون ازین

علل اظافر

فصل یازدهم در علل اظافر علتی که در ناخنها میشود اول داحس است و او ورم کرم شدید
در اورام دیگر طلیقه گویند سفید براق باد و تی سبب بشکند و سبب او غلبه خون در رطوبات کشف
می کند و منتج میکردد در رو علاج ماء الاصول و کلقند و سکنجبین و روغن بادام بعد از آن اسهال بمطبوخ
افتیمون و ضماد بروفا و حب محلب و بادام شیرین و جوزی بر دیگر برص ناخن و آن چنان بود که سفید
مثل برص در اظافر ظاهر کردد و سبب آن رطوبتی غلیظ فاسد بود که در زیر ناخن در آمده علاج استفراغ
بدن و تخم حلبه و تخم کتان کوفته بعسل طلا سازند و کبریت و عسل و زرنیخ بسرکه طلا نمایند و زرنیخ زرد
با زفت و مغز بادام یا شب بعسل یا خرو سرو و ترمس و رانیخ بزردی سرکه و روغن کل طلا
نمایند دیگر جذام اظفار و تعفن او چنان بود که مثل استخوان کشته و وقتی که خشک نمایند و بر اشسند
بچون ریزه ریزه جا شد و سبب او خلط سوداوی حاد بود علاج استفراغ سودا به فصد و ضماد برکنها
و مغز با موم روغن و داخلیون او بسیار است که ناخن بد برویید بعد از آنکه افتاده اکر می فتت
او نمایند شکل بد بیرون آید و همان حال می ماند علاج اینست که بروغنها و جربی بط و مرغ او را
نرم سازند دیگر شق شدن ناخن از ناخنهای انسان قرار کذاشته اند و سبب آن یبوستی غالب بود
بریدن و اجتماع خلط سوداوی علاج ترطیب و تنقیه بدن با آب حبن و ضماد از جربی و لعاب
حلبه و تخم کتان یا سریشم و سرکه یا مصطکی و نمک کوفته طلا سازند و دایم تنک بشویند و خرف و نمک نرم
کوفته بسرکه طلا نمایند و عسل و روغن کنجد و سریشم و نمک فایده دارد دیگر تقلع الاظفار یعنی کنده شدن
ناخن سبب او سستی سر انکشت بود از جهت افراط رطوبت علاج تنقیه بدن از بلغم و سبب
حدت خون می باشد علاج رک صافن و حجامت ساق و تسکین [illegible] دیگر موت
خون در زیر ناخن میشود و سبب او کشاده شدن شعبه رک بود در زیر ناخن بسبب ضربه و غیره
علاج به تخم حرجیر و برک طلا کنند و به ارکو رفت و سرطان نهری که پخته باشند بزرنیخ سرخ و تلقت

هر روز چند دفعه بشویند دیگر مرض اظفار ضماد بورق آس و ورق انار یا پایه آرد گندم و زیت
یا بجزئی بزور اندکی از زیت دیگر جراحت در میان انگشت پا عارض گردد مرو کندر و انزروت
برو پاشند و یا بر بالای آن بول کنند و بعد ضماد نیل درد مالیئون فایده دارد دیگر اگر ناخن خاسه
شود و اراده نمایند قلع او ضماد به اقلیمون نمایند تا نرم گردد بعد از آن بروبیخ و جاوشیر و روغن بادام
تلخ یا پیه گوگرد و رفت و زرنیخ و زیت طلا نمایند تا ناخن بر کنده شود **فصل دوازدهم**
در انتفاخ اصابع که بیحکه و انتفاخ عارض میشود در انگشتها در زمستان و تیرماه در شبها و روزها
از جهت بسته شدن فضول درد علاج را آب گرم و سپوس و طبیخ چغندر و آبی که در وی انجیر جوشانیده
باشند و کرنب یا بعد پوست کرده شود کرنبه و ترمس یا به آبی که در وی شلغم پخته باشند و ضماد را انجیر که در
شراب پخته اند و آب نبل که پخته شد نفع وحدت رنگ اوست **فصل سیزدهم**
در فساد اطراف بعد سبب سرما بردن اطراف توجه حرارت و خون و بخارت گرم سوی او
و محتقن شدن در زیر جلد پس بسوزد اعضا رو میرانده و متعفن میسازد او را علاج اگر قابه
نشده و ورم نکرده و ابتدا بکبود یا او کرده بروغنها یا گرم مثل روغن زیت و زنبق و غیره بمالند و
اگر ورم دارد ضماد بشت کرده آبی گرم که بابونه و اکلیل و شبت و قیصوم جوشانیده باشند گذارند و نگاه
گندم و شلغم و کرنب و تخم زنیر و حلبه و کرسنه و ترمس بجوشانند و به آب آن بشویند و روغنها بعد
از آن بمالند و عدس نیم کوفته بشراب بجوشانند و بر وی گذارند و اگر سیاه و کبود گشته شق نمایند شکافتن
عمیق و در آب گرم نهند بعد از آن بگل ارمنی و اندکی سرکه و عسل طلا سازند و به سرکه و به آب گرم یا شراب
چند نوبت بشویند و اگر متعفن میشود برگ چغندر و کرنب پخته مروغن زردکاو و پیکر برد طلا نمایند
تا آنچه از وسیاه و کبود شده ساقط شود **فصل چهاردهم** در ضماد بسبب تغیر بوی بدو زیر
بغل و قتی بول و براز و عرق عفونت اخلاط بدن بود و آنچه معین بر آنست حرکات مشوش ضعیفها

حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول سیر و حلتیت و حلبه و امثال آن و بعین علاج فصد و مسهل و
و غذاهای لطیف و ترش دارد و زرد آلو و از بقول کاهو خرفه فایده دارد و بعد از غسل بدن این و شب
بمالی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند بر آب سیب و تمام و مرزنجوش و مرداسنگ به آب مورد
قرص سازند و در محل حاجت سوده بمالند یا مرداسنگ و توتیا با اندک کافور بگلاب بسازند مخلوط
و دوا مرکب اشق صندل سفید سعد پوست اترج مرزنجوش شاهسپرم آشنه گل سرخ بکی سنبل
یمانی اجزا برابر نرم کوفته و بیخته استعمال کنند بر بغل و گاهی متعفن میکرد و زیر بغل و میان انگشت
پا و زیر سینه بسبب عرق شور یا بجهت عفونت اخلاط فصد و استفراغ و اجتناب از حرکت در
هوای گرم و عسل به آب گرم و نشستن در آب سرد اگر هوا معتدل بود و استعمال ذرور در عرق عفونت
آن توتیا برگ مورد و مرداسنگ و گلنار و گل سرخ و ضمار سوخته و پوست انار و اندکی کافور
اجزا برابر نرم کوفته بسرکه بسازند و خشک ساخته و بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت گردد
مرهم گل سفیده نفع دارد و گاهی نتن عفونت در جلد سر حادث میکرد و در بیشتر مشایخ و اطفال
را بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود و علاج استفراغ موافق و بعد از آن طلا از
ورق سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز سرو سوخته و کندر کوفته آنرا
واجتناب از غذا که در وی پیاز بود و کندر **فصل پانزدهم** در جراحت قطاة که گاهی
عارض میشود در نشست گاه جراحت یا سرخ میکرد و بسبب کثرت بر نشست تکیه کردن
خصوصا در مرض از جهت ضعف قوت سزاوار آنست که هر وقت که سرخ گردد ترک
نمایند استلقا تا ممکن بود و در را دیح بر وی پاشند مثل عفص و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار
و گلاب و سرکه سرد بر وی پاشند و در زیر او برگ بید و جاورس گذارند و اگر جراحت گردد و آبله
زند بمرهم اسفیداج علاج نمایند **فصل شانزدهم** در قمل که در بشره بود طبیعت و قمی که

دفع نماید باذن الله تعالی رطوبت به بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد میکردد عرق واگر غلیظ
بود متولد شود وسخ واگر غلیظ تر باشد متولد کردد حصف واگر رطوبت نطا بشره مندفع نگردد
ودر زیر جلد بماند متولد شود داء الثعلب واگر مخلط کردد با رطوبت صدید متولد میکردد ازو
قمل وآنچه یاری دهنده است بر تولد او تاخیر غسل جنابت وحیض وخوردن آنچه ماده را از ظاهر
بشره دفع میکند علاج فصد واسهال ومداومت حمام هر روز یا هر دو روز وجامه پاک پوشند وپوشیدن
حریر وکتان فاید دارد وچغندر وبودینه کوهی وبرگ سرو وترمس بجوشانند وآب آن در بدن مالند
در حمام جر وگل وزرد کاوه وزهره بز بمالند صفت دوا خفیف قوی وکندش واندکی سیماب
کشته طلا سازند **فصل هفدهم** در تسمین بدن لاغر ولاغر ساختن بدن فربه بدانکه لاغر تسمین بدن لاغر ولاغر ساختن بدن فربه
سزاوارانست که اهتمام نمایند بتسمین آن جهت آنکه عارض میکردد او را آفات اما اولی از جهت
ضعف بدن وسبب هزال قلت غذا یا رداءت غذا یا قلت جذب اعضا یا آنکه در
احشا علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا دیدان یا کثرت تحلیل از غم وهم وکثرت ریاضت علامات
هر یکی ظاهر است علاج ازالة سبب موجب وخوردن غذا نیک مرطب قوی غلیظ مثل هریسه
وگوشت طیور مثل بط ومرغ وگنجشک وگوسفند جوان بریان وکباب بهتر از جوشانیدن است
وسکون وراحت ومداومت بطعام آن مقدار که معده کوفت نیابد وبعد از طعام حمام
نفع دارد واز صوم وتعب وچیزهای تلخ وشور وآب معادن اجتناب نمایند ترکیبات نافع
اول باقلی مقشر ومغز تخم کدو هر دو را نرم کوفته بروغن بادام وآب کشک وآب انار شیرین
بخته میل نمایند دوم عناب ومویز هر دو را در آب بجوشانند نیک صاف نموده بروغن بادام
وخشخاش ومغز کدو وجمیع مغزها همه را نقف داده نرم کوفته اضافه نموده باز بجوشانند وروغن
بنفشه با روغن مرغ آمیخته نمایند ودر محل بختن گلاب برو پاشند سیوم مغز بادام مقشر وخشخاش

ومغز فندق وحب صنوبر وحب السمنه وحبة الخضرا وروغن گاو وشکر نرم کوفته شوربای
که از ادوه مرغ وباقلی ونخود وگندم وشیر وقند پخته باشند هر روز مقداری اکتفا نمایند واز فکر وغم
وتعب محافظت نمایند وبسیار توقف نکنند چهارم نخود سفید را در شیر گرم کنند تا شیر را جذب
کند بعد از آن خشک سازند وبگیرند یک جزو وبرنج وکشک شیر وگندم نصف جزو ونان میده خشک
نصف جزو وقند ثلث جزو شوربای سازند همه را بجوشانند بعد از آن نان وشیره قند مخلوط
سازند وخوردن مداومت نمایند وشربت بنفشه وحلاوات تمام چنین گفته اند وشراب حلو را
وگوشت مرغ فربه را زیاده می سازد وهمچنین زنگ وچیم است وماهی که در آب شیرین بود وپنیر تازه
خرس مقدار شش درم تا ثلث درم گفته اند وخوردن مغز بادام تر وجوز وخربزه وضارین تعبد
ومغز نان خشک وجوارش نرم کوفته به قند ومغز جوز واندکی کشنیز خشک وکنجد مقشر سفوف سازند
در محل خواب واندکی آب سرد بعد از آن میل نمایند وبعد از حمام روغنهای مرطب در بدن مالیدن
فایده دارد واندکی بالند بسیار او فربه دارد وپوشیدن لباس نرم واشتغال بسازها ولهو وسرود
ونظر بر روی خوبان ودوستان دیگر یمن مفرط صاحب او در خطر عظیم بود چرا که هر روز رطوبت
خون او بر کمال می رسد اگر در رگها انسداد پیدا شود وحادث میکردد اشتغال شدن عروق یا ضیق نفس
یا می ریزد چربی بر فضای دل وموجب هلاک بود پس لاغر ساختن بدنها فربه بهر حیله که باشد مناسب
باسهال وادرار عرق وتقلیل غذا وکثرت تعب وحمام بر نهار که عرق بسیار آید وآب
نمک بر تن نهند ومالیدن روغنهای گرم مثل روغن شبت وقسط وتقلیل خواب ومداومت اطریفل
وادویه گرم وخشک ومعجون کمونی وانقردیا وسجزنیا ودوانک واز مفردات سندروس وشب
یمانی ولک وزراوند وخطمی ونادرزنجوش مقدار نیم درم واز آنچه قوی بود درین باب نمک از

الثعلب وداء الحيه

از گوشت افعي بگريزند و ميل ننمايند **باب چهارم در داء الحيه وداء الثعلب**
اين دو علت موي را ساقط سازد و بدين نام مذكور زند داء الثعلب از جهت عروض
او بسيار مر ثعالب را باشد و ساقط ميكرداند موي سر و لحيه را بسبب خلط ردي و داء الحيه آنست
كه موي بريزد و پوستي رقيق مثل پوست مار جدا گردد و ماده داء الثعلب كم عفونت
دارد و ماده داء الحيه عفونت او زياده است و داء الثعلب علاج اسهل بود بخلاف
داء الحيه كه او مشكل علاج يابد و انواع او چهارست **نوع اول داء الثعلب** كه از بلغم شور
سوخته عارض گردد علامت او آنست كه موضع او ابيض و نرم بود و علاج تنقيه بدن بدين
مسهل ايارج فيقرا مثقالي شحم حنظل دانگي بر كرفس حب سازند و زياده و نقصان بحسب قوت
بود و حب صبر و حب قوقايا دق فايده دارد و صفت داروي قي تخم شبت و تخم ترب
از هر يك چهار مثقال جوز القي نيم كوفته عدد بيخ سوسن سه مثقال در دو كاسه آب بجوشانند تا نصفي
بماند و درم عسل بدو آميخته نوشد و بياشامند بعد از ان قي كنند و بعد از ان غرغره نمايند صفت آن
پوست بيخ كبر و خربق بجوشانند و در ايارج با سكنجبين آميخته غرغره سازند و شربت از ماء الاصول
و گلقند نفع دارد و موضع را بخرقه درشت بمالند يا بعنصل يا بسير بعد از ان طلا بعمل سداب و خربق
يا بسير كوفته بعد از انكه شكافته باشند اگر علت قوي بود و علامت قوت آنست كه موضع بماليدن
سرخ شود و آنكه بماليدن مطلقا سرخ نشود اميد صحت طلا نافع زفت و عاقرقرحا از هر يك
كه آميخته بمالند و نيز او را آنست كه ادويه قوي كه بسيار گرم و سوزنده بود طلا كنند جهت
جلد را بسوزد و موي نرويد و اگر داء الثعلب مزمن بود كه بماليدن بسيار سرخ نشود پس بمالند موضع
را انجير بوره يا بورق انجير تا ماليدن تاثير كند و پوست او خراشيده گردد و بر و حقيقه بجهت بشراب

يا انجير خشك سوخته در شراب حل كرده طلا سازند و اگر از كثرت ادويه جراحتي بود مرهم كه از
روغن گل و موم و شاه بلوط و آب ورق سوسن و زرده تخم ساخته باشند فايده دارد
و چون بسيار نعمرات بمالند و بر كاه تسكين يافت باز اعاده كنند تا موي بر آيد و بمرات
بتراشند تا قوي گردد **نوع دويم** كه از ماده صفراء تيز حادث گردد علامت او زردي رنگ
موضع و نظافت بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ هليله يا بدين حب هليله زرد نيم درم صبر درم گل
سرخ نيم درم مجموعه ربع درم يك شربت بود و بعد از ان سركه گرم بر موضع گذارند و روغن گل چرب
سازند پس از ان بمالند و طلا از كرنب و زيت و بندق سوخته يا پوست در سركه كهنه حل ساخته
گذارند يا بيخ نخود سوخته يا بادام سوخته مع پوست سركه طلا سازند و اگر موي بر آيد و الا شرط نمايند
موضع را و طلا از لادن كه بروغن كنجد حل كرده باشند يا بشيح سوخته و كف دريا و حضض بروغن
بيد يا روغن آس نمايند و بگل خيرو سوس و آب برگ بيد بشويند و از چيزهاي گرم منع نمايند و اغذيه
ترش مثل ليمو و آب انار بن و شربت سيب و امثال دهند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان
در آب آن ماش مقشر و اگر او گرد و اسفاناخ **نوع سيم داء الثعلب** و حيه كه از ماده سودا
حادث گردد علامت او كمودت لون موضع يا سواد و شدت يبس علاج مسهل سودا بمطبوخ افتيمون
و حب او بدين موجب افتيمون و ايارج فيقرا و غاريقون از هر يك درم مجموعه ده دانگي و حب ايارج
و معجون نجاح نفع دارد و از گوشت گاو و عدس و انچه مولد سودا بود منع نمايند و غذا گوشت
مرغ فربه و مطجنه و زرده تخم سازند و موضع را به ثوم و پياز عنصل بمالند و بجاي شير و خرس و بط
و غيره عميق يا مزايچ بعد از ان تراشيدن موضع نمايند و شرط موضع و غسل او به حلبه [illegible]
بر آب تخم كتان و بروغن لادن و ناردين چرب سازند **نوع چهارم** كه حادث گردد از خون
غليظ داء الثعلب و حيه شود علامت او سرخي رنگ موضع علاج فصد و ماليدن موضع بخرقه درشت

نمايند و شرط

و بهرو فاتر و بسیار زعفران و سیر و لبن و طلا بعضی شراب و فرفیون و سایر تدابیر که در نوع ضعف او
مذکور شده **فصل** در ریزیدن موی و تساقط او و صلع اما ریزیدن موی انواع است ریزیدن موی
نوع اول ریزیدن موی که حادث گردد از نقصان غذا و قلت بخار که سبب رویدن موی
و مداومت علامت او یبس و هزال بدن و ادام اعراض کلال و قلت غذا علاج کثرت غذا و گوشت
مرغ و گوسفند و زرده تخم و شراب و خواب و حمام و استنشاق بنفشه و نیلوفر و ابی و مشک بید
و شستن سر بخطمی سفید و اسبغول و برگ بید و روغن آس و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر ریزیدن
موی بسبب اتساع مسام می باشد علامت او باریکی و سرعت ریزیدن موی و نرمی جلد علاج
روغن آمله بمالند و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بروغن مورد یا پرسیاوشان بمالند و قوی تر آنست
که سه درم لادن در شراب با روغن مورد حل نموده در موی و سر مالیدن دیگر ریزیدن موی از
تنگی مسام بسبب بسته میشود علامت ترطیب مزاج و حمام دایم و جرب نمودن بروغن بابونه و گل
و مالیدن جلد بشیح و ارمنی و قیسوم و بادام تلخ سوخته بروغن زیت **نوع دوم** ریزیدن موی که
از ضیق مسام متولد گردد از رطوبت غلیظ علامت او آنست که موی دقیق بود علاج حمام که
بسیار توقف نماید و مالیدن بشیح و قیسوم و بادام و شستن ببوره و زهره گاو و غذا گوشت
به فلفل و دارچینی و روغن از بزر و جاورس **نوع سیم** ریزیدن موی که بسبب امراض حاد
حادث گردد علاج غذا لطیف از گوشت مرغ و گوسفند و راحت و حمام و تراشیدن موی و خطمی
دو بار و مالیدن بخرقه درشت و بروغن مورد و غیره که در وی بابونه و پرسیاوشان بجوشانیده باشند و خطمی
و خبازی و لعابات و روغنها فایده دارد و دیگر گاهی حادث میشود این موی ریزیدن بعلت
نعام و میگردد جلد سر مثل پوست طایری که پر او کنده باشند و موی او نرم مثل حریر و رنگ بشره او
زرد و این علت بسیار عارض میگردد نعام را از این جهت اضافه بوی کرده اند و بعضی امراض

حاد نیز واقع

حاد نیز واقع میشود و علاج تراشیدن سر دایم و استعمال روغن مورد و لادن و اطریفل الغار **نوع**
چهارم صلع گاهی حادث میشود و صلع از جهت برداشتن چرم از آن علاج ترک آن نمایند اگر نوبه
کبر سن بود بسبب نقصان ماده موی و قصور و استیلاء جفاف و یبس در این وقت بر جمیع
اعضا و این قسم گفته اند علاج کمتر دارد اما تنقیه بدن و روغن مالیدن نفع دارد **فصل**
سیم در حزاز و ابریه اجسام صغار باریک شبیه بسبوس از جلد سر پیدا شود بی جراحت و گاهی
از جهت بدی ماده بجراحت منجر میشود و محل حدوث او از بخارات بلغم شور و از خون مخلوط
بمره سودا فایده و گاهی بسبب یبوست مزاج سر که در سایر بدن نباشد اگر خفیف بود روغن
بنفشه و کدو و غسل بجلابات مثل آب چغندر و آرد نخود و بوره و خطمی بسر کرده رد کنند و
ترمس بلعاب اسبغول و مغز خربزه و آرد باقلی و سبوس و اگر مزمن و شدید بود علاج مسهل بلغم
و سودا و تراشیدن سر تا اثر دوا زود تر رسد و روغن مالیدن و حمام و غسل بادویه که جلا دهد
مثل حلبه و بوره و آرد نخود و خردل و مویزج و سرکه و بد انجیر از جهت داشته باشد مثل روغن بنفشه
و کتیرا و تخم خرزه و عصیر انگور با روغن بادام مولد خون غلیظ گفته اند و حقنه و فصد قیفال در قسم
دموی و مطبوخ افتیمون در قسم سوداوی مطبوخ افتیمون و در بلغمی حب جرجیر ایارج و غذا
لطیف **فصل چهارم** در قمل و قمقام و بیان حدوث او از باد غلیظ گرم ترک دفع
کرده است طبیعت بظاهر جلد و باقی مانده و متعفن شده و متولد شده قمل از وی با قرب بدو
و اکثر حدوث در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند از چرک و بحمام کم روند علاج هر گاه بسیار شود
در تمام بدن بود فصد اکحل و مسهل و اگر در سر ظاهر گردد فصد قیفال و تنقیه سر و بدن بحمام با آب شور
و جبره و مرد و بوره در حمام طلا نمایند و بعد از یک ساعت به آبی که در وی گل و مورد و برگ صنوبر جوشانیده
باشند بشویند و مویزج و خبث فضه و بادام تلخ و قسط و زراوند نرم کوفته بسرکه و زهره گاو و طلا نمایند

قمل و قمقام

وعروق ابیض و ترمس و اندک سیاه گشته نیز فایده دارد و کندش و کوکرد و زرد فارسی از هر یک پنج
مثقال نرم کوفته در بدن مالند در حمام و از غذاهای غلیظ ملاحظه نمایند دیگر قوام نوعی از قلیه است
که جسیده به سام و مطلی میشود که پنج صورت که اندک ورم کرده بس وقتی که آب گرم بدو رسید
بیرون آید او علاج مثل اول دوشیدن بطبیخ اشنه و قلی و میعه و فلفل سفید و پوست انار و دیگر سپستان
جزئی بود سفید که در موی او پخته میشود بر علاج او گفتن سرگین آهو و نوشادر و حل ساخته بسرکه مالند

فصل پنجم در شیب و سبب و علاج آن سبب شیب نزد جالینوس حکیم کمی حرارت و از بخار
بلغم بظلام بدن می آید و بواسطه برودت منجمد میکرده و حرارت غریزی ضعیف گشته موجب بیاض
میکرده و بس چون اکثر جزئی دارد و حرارت و فزونیت موی سیاه بود و اگر خون مانند دارد و برودت
غالب است موی سفید میشود و حدوث او از کثرت رطوبت و یبوست که رطوبات را تحلیل میدهد
چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میکردد و چون آب یافت باز تازه میشود و علاج شیب
که در غیر وقت او بود از چند وجه نمایند اول تنقیه بدن و دماغ بایارج فیقرا که مثل یا شحم حنظل و غاریقون
بود دوم قی نمایند در هفته یکبار سیم غرغره چهارم معجون که مثل ماده الحیوه و مزدو دیطوس و اطریفل
کبیر و صغیر و هلیله مربی و تریاق صفت معجون که در موی سفید کند هلیله سیاه ده درم بلیله بحذا درم فلفل دو درم
و نیم زنجبیل و کل سرخ و اگر اندک سه درم کندر و طباشیر بحذا درم صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم
کوفته به وزن آن عسل بسازند شربتی سه درم بود پنجم تدبیر مخفف باغذا مثل قلیه خشک و کباب مطجنه
بدارچینی و زیره و کروبا و انکاه و اجتناب از بنیات و ترشیها و فواکه و از شرب متواتر و استعمال
کلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل برای که در وسیاه و از حنظل یا حنظل جوشانیده باشند هفتم
مسح موی بروغنی که در او ادویه گرم قابض مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و عود پخته باشند **فصل
ششم** در آنچه تعلق بزینت دارد از احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی که بر

حالت طبیعی باند بروغنها گرم قابض مثل روغن مورد و لادن و پر سیاوشان و شقایق و سنبل
و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و اقاقیا و مازو مالند صفت روغن مورد اینست که
مورد را در شراب قریب ده روز تر سازند بعد از آن بروغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی
ماند صفت روغن لادن که بهترین چیزهاست جهت حفظ موی لادن ده مثقال نرم کوفته
در یک پیاله روغن مورد یک شبانه روز آغشته نمایند و در دیک آب گذارند و بجوشانند و ظرف
روغن را اندرون دیگ شانه گذارند تا بحرارت آن لادن گداخته گردد صفت روغن امله
مورد و پوست درخت صنوبر و امله از هر یک برابر مقدار [illegible] مثقال بکمزند و بجوشانند تا قوت
آن برون آید و مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از جوشانیدن باقی ماند و از
معمولات که موی را بدان بشویند هلیله سیاه و آب ترمس و آب چغندر و آرد نخود و جو کوفته
بر آب مورد و شراب حل نموده در حمام مالند و بعد از یک ساعت که طلا نمایند بشویند قسم
دوم در دراز نمودن موی به آب چغندر و آرد نخود و بعد کوفته و آب مورد و مداومت بر شستن
موی به آمله و هلیله سیاه و چرب نمودن بروغنهای مذکور شده بعد از آنکه سر را به آب چغندر و اندک
قیمی شسته باشند و در موی مرد آمله و مورد و پر سیاوشان کوفته موی را در میان او گذارند
موجب درازی او گردد قسم سیم رویانیدن موی وقتی که دیر براید جمیع ادویه داء الثعلب
و مالیدن بروغن زیت با خاکستر قیصوم و کف دریا و روغن بان که در و زراریح کوفته باشند
و مالیدن موی بحب الغار که بروغن زیت و سرکه یا روغن بان [illegible] ترب یا پیه الخز و جبلی و حرس
با گفتار بسر کو و آنچه قدما گفته اند درین باب سیاه دانه را کوفته طلا نمایند بعد از آن روغن لادن
مالند قسم چهارم فانی ساختن موی از روی و سایر بدن و این سه وجه میشود اول بنزبیخ و اهکی
و آب و روغن که از آنها سازند دوم آنکه موی را رقیق سازد مثل آرد جو و آرد باقلی و کرسنه

وبوره وکف دریا سیم انچه موی را با طلا کند مثل تخم انجره که بروغن بالسه و اسقول کوفته
وافیون قسم پنجم انست که منع رویدن موی و انبات موی نماید بعد از انکه برکنند یا بوره
وادویه محذره مبرد مثل بنگ و افیون و شوکران بهر کو یا بد انچه مسام را به بندد و مثل اسفیداج رصاص
و خیوفیلیا و شب یمانی به اب نیل یا بخون ضفدع اجامیه یا بخون سلحفاة که سنگ پشت است
و نیم درم نوشادر بزهره گاو طلا نمایند یا به بیضه نمل که ایتها منع رویدن موی میکند قسم ششم
حدوث موی باد و یه قابض مثل مازو و سدر و مرد و مرداسنگ و اوحلبه و اقلیمیا و برگ سرو و گزمازو
وکف نمک موی را صعوبت شدید میدهد و دیگر ترقیق موی که بدین طریقه نمایند که در توره خاکستر
چوب زر یا بوره یا ارکو باقلی یا ارد نخود یا تخم خربزه و روغن شبت ترقیق موی مینمایند قسم
هفتم تسبیط موی انست که دایم بروغن واب که بهم امیخته در و مالند و روغن شبت نفع دارد
قسم هشتم تسوید موی بخضاب و روغن مورد و انچه مذکور میگردد اول شکوفه درخت جوز
نرم کوفته و بعد از امیخته استعمال نمایند دوم مازو را بریان بجوشانند و کتیره و شب یمانی و از
سنجد از هر یکی پانزده درم نمک نفت درم نرم کوفته به اب کرم خمیر سازند و بعد از ان در موی بندند
و سه ساعت بگذارند سیم مرداسنگ و نوره از هر یک جزو و طین جو سر جزو خضاب نمایند و یکی ساعت
بگذارند چهارم جوز سرو در شراب بجوشانند و بدو خضاب سازند پنجم شقایق جزو و املج و پوست باقلی از
هر یک نیم جزو بسرکه خمیر نمایند و در افتاب بیست روز بگذارند و دایم بسرکه امیخته نمایند و استعمال نموده
خضاب سازند قسم نهم در تشقیر و تحمیر و تبییض تشقیر موی بفلفل و دردی شراب و راتینج و مثل شب
و زعفران اما تحمیر بمثل طبیخ سعد و کندش و اما تبییض موی بمثل حزو خطاف و پوست خشخاش
و نفاخ و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم کوفته بزهره گاو و سرکه خضاب نمایند و گوگرد بخور نمایند و
شش کوفته بسرکه در موی بندند قسم دهم تشقق موی که بسبب یبوست عارض میشود بروغن

بنفشه

بنفشه و نیلوفر روغن را به اب و عسل و لعاب اسپغول و لعاب خطمی و برگ کنجد و خردو امثال اینها بالند
و فصد و اسهال فایده دارد قسم یازدهم علتی که معروف بشوصه است و ان چنان است که ظاهر شود
در سر گوییا روغن مالیده وانچه در و مانند چوب کرده بد بوی بود سبب او رطوبت غذا رهو یا برون
امدن بخارات علاج تنقیه معده و شرب ایارج و اطریفل و شستن بدانچه جلا دهد مثل نشادر و اب
سبوس و برای جو ورد و بلوط و جوز سرو غسل نمایند و روغن زیت به اب غوره امیخته چرب سازند

جراحات

باب پنجم در جراحات و مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در جراحت
و اقسام او جراحت تفرق اتصال بود که عارض میشود در لحم و وقتی که ریم و چرک نکرده که اگر ریم و چرک دارد
انرا قرحه میگویند و در و تقسیمات است اول جراحت ساده انکه با غیر کثیر دوم جراحت بسیط که در و
عوارض دیگر نبود یا مرکب باشد سیم جراحت که دهان او پهن نبود و باید و چهارم انکه غور او عمیق
باشد پنجم جراحتی که از و پاره گوشت جدا کرده ششم جراحت که نفوذ به باطن دارد یا نفوذ ندارد و هفتم
جراحت مخوفه و غیر مخوفه بیان ان کرده میشود از اعضا که احتمال جراحت ندارد اول قلب است
که اگر جراحت کرد مهلت نمیدهد علامت جراحت او موت است پس از ان دماغ علامت او اختلاط
عقل و کره و نشانه او سعال حکم جراحت دماغ دارد علامت وصول جراحت بمثانه بیرون امدن بول
و بر امعا و رقاق خروج زبل و جرح کبد مخوف بود لیکن درو امید سلامت هست و جراحت بر عصب
و طرف عضلات تغیر باید و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تشنج و جراحت رکبه از پشت انو
مخوف است از و خلاصی کم یابند و جراحت و زخم که نفوذ به باطن دارد عارض میگردد و تهوع یا قی
یا اسهال و جراحت برسینه و فضا صدر باشد مخوف است علامت او خروج هوا در جراحت حجاب

جراحت بسیط

مخوف علامت او ضیق نفس و جراحت معده لازم او بیرون امدن طعام **فصل
دوم** در معالجه بسیط جراحت وقتی که صغیر بود و بدو از عوارض چیزی دیگر نباشد بسیط باشد

و دهان او را به ابره و غور ندارد و بهم آمده تا جراحت و از خون خود تازه دیگر نباشد بود و اگر
باشد و دهان او را اجزا جراحت تازه نباشد و برود و روز یا سه روز گذشته باشد و ورم ندارد نیز
و از آنست که بخراشند روی او را تا خون بیرون آید بعد از آن او را بر فاده خوب ببندند تا جراحت
بهم چسبد و اگر جراحت عظیم بود برد فزودی که گوشت بروید باشند صفت ذرور خون سیاوشان
یک جزو صبر و کندر یک جزو و انزروت نیم جزو نرم کوفته باشند و بر حوالی جراحت ضمادی از آب
کشنیز یا کاسنی ضماد نمایند تا منع مواد کند از جراحت و بر رفاده ضمادی سوده خشک به باشند و چنان
سازند که از جراحت خون برود بمقدار معتدل و حبس نکنند یا فصد نمایند وقتی که سیلان خون بسیار
نباشد و اگر بمرتبه غشی و سقوط قوت خون رفته غالب آنست که فوراً ببندند و فصد ننمایند و گوشت
و حلوا و شراب نخورند و اگر قبضی بود طبع را نرم نموده بحقنه لین یا بمسهل خفیف و غذا شوربای
مرغ و ماء اللحم و منع از امتلاء و اگر جراحت ورم کرده آثار ترشی را در شراب بجوشانند و بکوبند
و ضماد گذارند تا دفع ورم کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بود بمرتبه که لبهای او بهم نرسد
بسوزن بدوزند که خیط او ابریشم بود و بهم بخته که پی تنها از یکدیگر دور و فرو ریا بسی اندک گوشت
برو باشند و اگر پاره گوشت ساقط شده و خورده آید برو کنند و صبر و ایرسا و قلیا [illegible]
کوفته بر پاشند و بستن این جراحت از جانب غور نمایند و محکم ببندند و دهان جراحت راست
نمایند تا صدید او بسهولت بیرون آید و محتبس نشود پنبه کهنه بروغن آلوده برو گذارند تا پاک
شود بعد از آن بذرورات و مرهم که گوشت برویاند علاج نمایند صفت مرهمی که گوشت برویاند
مرداسنگ یکدرم نرم کوفته بسرکه حل ساخته بروغن گل آمیخته چند نوبت بسرکه حلایه نموده بعد از
آن یکدرم سفیده رصاص مخلوط سازند و اندک کافور اگر حرارت بود شاید صفت مرهم اسود
که گوشت برویاند و در جستان [illegible] استعمال نمایند روغن زیت مرداسنگ کوفته در روغن بجوشانند

تا سیاه شود بعد از آن خون سیاوشان و مر و صبر و کندر انزروت برابر بگیرند و علک و بار [illegible]
دکوفته مخلوط نمایند و اگر درد قوی بود اندک افیون جهت تخدیر اضافه سازند ذروری که جراحت
را نیک سازد صبر و گلنار و قلیا و زردچوبه نرم کوفته برپاشند صفت ذروری که صبر و گلنار و زرد
چوبه و دم الاخوین از هر یک برابر بگیرند بعد از روییدن گوشت با دویه مثل مرداسنگ و زاج
سوخته و هلیله و مازو جهت تخفیف فایده دارد **فصل سیم** در جراحات مرکب است
که با او اعراض دیگر مثل شدت درد و فساد گوشت انجاز امتلاء بود دفع آن نمایند بمسهل و گلقند
و گلاب و بردم چیزها محلل و بر کبیر عظام علاج آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و جهت
تسکین درد ضماد مخدر از بیخ بنگ و لعاب و بزر البنج و از آنچه در درد تسکین میدهد یکی آثار ترشی
را در شراب بجوشانند و ضماد سازند دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج باطراف کانی دنب
الثعلب و خطمی و روغن بنفشه و [illegible] و بمرهم زنگار علاج نمایند صفت مرهم جهت [illegible]
گوشت که گوشت مرده از آنجا برود زنگار دو درم انزروت و [illegible] از هر یک درم نرم کوفته بسرکه
و عسل بسازند **فصل چهارم** در جراحت بر اعضاء الجزو واقع کرده از جراحت [illegible]
آن شجاج بود اگر استخوان آن شکسته نشده اول ذرور برو پاشند صبر و مر و کندر و خون سیاوشان
و اقاقیا و اگر استخوان او شکسته واجب آنست که استخوان را بیرون آورند بعد از آن علاج نمایند بمرهم و اگر جراحت
بر شکم واقع شود و روده و ثرب بیرون آید نیز او را آنست که روده را بجای او برند و اگر باد گرفته
و در اندرون نرود بشراب گرم او را بشویند تا ورم دفع او برود [illegible] معتدل حوالی او را سرد
سازند بس وقتی که نفخ روده تسکین یابد و هوا سرد بود در حمام در آرند و پاها و دستهای او را
بر دارند تا پشت او خم یافته روده در اندرون او در آید و اگر روده در نیاید دهان جراحت گشاده
سازند اندکی و بجای برند و بدوزند و ثرب را برود که بیشتر آن اکثر سیاه یا کبود گردد بجای او [illegible]

جراحت [illegible]

جراحت [illegible]

واگر سیاه گشته قطع نمایند سیاهی او و اطراف او را بدوزند بریسمان باریک پس از ان سر
نگاه شرب را بجای او گذارند و بدوزند دیگر جراحت عصب اعراض شدید میدارد مثل تشنج
و اختلاط عقل و همچنین جراحتی که بر عضله واقع شود وقتی که ورم کند بیم انست که تشنج و اذیت
دماغ واقع گردد و از اب سرد نگاه دارند که موجب ترک بود و از اب گرم نیز نگاه دارند که موجب
ارخا و تعفن بود و از هوا سرد و روغن سرد و روغنی که بسیار گرم بود اما روغن گرم که جهت
تسکین درد ضرورت میشود و گاهی روغن زیت عرق الوده ساخته یا بغیر زیت اسفنجه
نوده نیم گرم بر بالای جراحت گذارند و موم روغن از زیت یا از روغن مورد و گل یا اندک
فرفیون یا علک به اندک زیت بر و باشند و عصب اگر مکشوف گشته اتصال جزئی که در وصل
بوقه ارد و دو ادار سر دیگذارند درین حال و اگر ورم کرده ضماد ان ارد جو و ارد باقلی و کرسنه و نخود
و ترمیل یا مرهم که از کندر و توبال نحاس و زیت و قند و موم و سرکه ساخته باشند گذارند
و بر بالای ان صوف بزیت و سرکه اسفنجه نهند و از عفونت نگاه دارند چرا که عفونت عضو را
فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود دهان انرا کشاده سازند تا چرک در ان نماند و موجب
تعفن نگردد و در شب و روز هر کدام دو نوبت جراحت را بکشایند خصوصا اگر لذعی
بود و اگر تشنج عارض گردد دوا او انست که عصبی که کشیده شده به بزنده و کاو بروغن نمایند
بعد از ان مرهم دفت نا و مرو عتق را چرب سازند بروغن بنفشه و جزئی مرغ و بط و اگر
جراحت بر رگی واقع شود و خون روان گردد حبس نمایند اگر بر شریان عظیم مثل شریان گردن
در کها دستها و پایها و گاهی که باشد از شریان صغیر مثل رگ سراساق بود حبس او علامت
دم شریانی انست که رقیق و ارغوانی رنگ علاج او کشیدن خون بجانب مخالف فصد
و حجامت و بستن ازو راه جراحت و بستن به عصابه نرم به اعتدال و اگر در عضوی باشد

جراحت را لکن نبود بستن او و صواب انست که خرقه الوده بسرکه نمایند و گلاب این دو جراحت
را بر و ساخته و قبض نموده و سرکه قایم مقام داغ گفته و خون را غلیظ میسازد و این قدر زور
بر و باشند کندر و صبر و مازو که سوخته باشند و در سرکه تف داده و غبار اسیا و خون سیاوشان
بر اب پشم خر نموده و بو یا خرگوش الوده بر جراحت گذارند و بخرقه محکم به بندند و صمغ عربی و
صبر و خون سیاوشان و انزروت و کندر به اب جمع طلا نمایند تا گوشت بروید و اگر خون مرده
از جراحت جنوره یا زاک گذارند تا خون رفتن باز دارد و اگر خون تسکین نیابد داغ نمایند بموجب
که با تش گرم کرده باشند تا این داغ عمق جراحت سده کاه اگر رگی ضعیف بود خشکریشه ضعیف
ساقط میشود و باد دیگر شی و عود میکند و بلیه زیاده از اول بود **فصل پنجم** در گرفتن نصل
و شوکت و غیره گرفتن پیکام با انبور سر باریک مناسب بود و بر و مرود گندر باشند و اگر انبور در نیابد
بجهت تنگی دهان جراحت بسیار بیشتر گشاده تر سازند و بکشند و اگر پیکام در استخوان در امده
او راست سازند و بقوت بکشند و اگر کشیده نشود سنگ مقناطیس بر و گذارند تا بر او کشیده
شود و دیگر شوکی یعنی خار و ابگینه و غیره سر اجارا ان که ضماد نمایند موضع را مثل اشق و پیاز نرگس
و بیخ نی نرم کوفته بر کاسفنجه گذارند یا بچیزها که جذب کند مثل رفت و علک و رالنج و زراوند و حج
باب ششم در قروح و قروح دو نوع بود نوع اول در قرحه بسیط
یعنی با او عوارضی دیگر که منع اندمال کند نباشد علاج تجفیف او و از صدید و چلاء او و از وسخ
که متولد میشود و از غذا بجهت ضعف عضو از هضم و دفع فضلات بس میکرد و رقیق
او صدید و غلیظ او وسخ این شی سفید مثل درد یا بود علاج انست که او را خشک سازند و جلا
دهند و بشویند بسرکه و شراب و اب عسل و بر و تتیه کهنه که بروغن گل اسفنجه باشند گذارند و هر
روز عضو زود تر سازند و مرهم که جلا دهد گاهی احتیاج میشود و بر موجب با اندمرها و رسیل زاوند

گرفتن پیکام و شوکه

قروح

چو به جزئی ابرکه و زیت و گاهی مجففاتی مثل مازو و گلنار و شب و قلیا و پوست سوسن و اندکی زنگار
اضافه نمایند و بعد از مرهم دنور تخفیف از خیره و مرو کندر و خون سیاوشان فایده دارد و این مرهم
مردار سنگ را در سرکه و روغن زیت بجوشانند و انزروت و خون سیاوشان و کندر
و زفت بدو امیخته نمایند و اگر دهان جراحت تنگ بود مرهم بیل درو گذارند و حفظ نمایند که دهان
جراحت را گوشت نگیرد و غور باقی ماند بر جراحت نیز روغن چرب ساخته گذارند

دیر نیک شود

فصل اول در قروحی که دیر نیک مندمل شود و آن و بانت که در غایت فساد و بعد
از اندمال و عسرت اندمال او از جهت قلت خون در بدن می باشد علامت او انست که حوالی
قرحه اندکی سرخی داشته باشد سالم بود از ورم علاج اینست که آب گرم بر وی ریزند و مرهم اسود که
مذکور شده در باب سابق بدان مداومت نمایند دیگر سبب دیر نیک شدن قرحه جهت رداءت
خون در بدن می باشد علامت او زردی رنگ مایل برصاصی یا مایل بسواد اگر سبب فساد مزاج
کبد بود علاج اخراج خون و مسهل جهت خلط فاسد و اصلاح غذا دیگر دیر شود از نیک شدن
قرحه از کجی مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع و اندوه و درد شدید علاج فصد و شربت
و غذا سرد و در ابتدا سکه و روغن زرد گاو و مرهم اسفیداج و مرهم خل از مردار سنگ
و زرد چوبه حوالی جراحت طلا از صندل سوده و اگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار و کم سطح زخم
مساوی بود مرهم که گوشت برویاند مثل مرهم اسود و باسلیقون دیگر سبب دیر نیک شدن
قرحه از رطوبت و برودت می باشد علامت او انست که از قرحه صدید و رطوبت بسیار
رود علاج تنقیه بدن بحب ایارج و مطبوخ هلیله که در و تربد بود و غذا لطیف و اندکی دائم
که خشک کننده باشد از مازو و گلنار و زرد چوبه و مس سوخته و مردار سنگ مریا برکه و زیت مرهم
ساخته بر قرحه گذارند و اگر بسبب خشکی مزاج بود علاج انست که آب گرم بر روغن بنفشه با مکه

با روغن زرد و غیره و ادویه که بسیار تخفیف نداشته باشد مثل اگر کرپسه و آرد جو تخم بلای
مرغ و بط بر قرحه گذارند و اغذیه و اشربه مایل برطوبت و ورود تجرع نیم بخت فایده دهد دیگر
سبب گوشت صلب که بر دهان قرحه بود و دیر نیک میشود علاج اینست که حک نمایند یا بدوا تیز مثل
مرهم اخضر دفع نمایند صفت آن اشق را در سرکه حل سازند و از زنگار به سرکه اندکی به روغن گل و موم
بسازند و به ورود روا ساز گوشت قرحه را فانی نماید دیگر سبب انکه در قعر قرحه استخوان فاسد
بود علامت او انست که گاهی قرحه نیک شود و بعد از چند روز معاودت نماید و ریح پیدا کند
و از و صدید روان گردد علاج اینست که او را بکاوند یا دوا رها دبرو گذارند تا گوشت پیدا
و از و صدید روان گردد علاج اینست که او را بکاوند یا دوا رها دبرو گذارند تا گوشت برد
یا ندبرو یا تخشند و اگر قرحه خبیث و عفن بود علامت او اینست که سیاه رنگ کاهی و کشاده
باشد علاج از برگ کاهی و ورق خیره و عنب الثعلب و جز آن از روغن حکه و روغن بنفشه
تنقیه بدن از خلط فاسد و مرهم زنگار و بعد از ان که مرهم که گوشت برویاند دیگر سبب
عدم موافقت مرهم و ادویه که علاج می نمایند قرحه را از چند وجه می باشد اول انکه درد کم می زیاده
حاصل گردد و علامت او انکه حمرت و ورم زیاده شود مناسب مرهم بارد بود دویم انکه سبب رقت
هوا و فصل علامت او کودت اسپایی و صلابت در بن وقت مرهم حار گذارند سیم انکه قرحه
جلا پایه چرک و گوشت فاسد در قرحه جمع شود به مرهم اخضر علاج نمایند صفت آن اشق چهار درم
زنگار دو درم انزروت وزر او ند از هر یک درم اشق را بسرکه حل سازند و باقی را در آن نرم کوفته
برکه و زیت چند نوبت مکرر سازند و این را مرهم مصری گویند و اشق و سرکه و عسل مرهم سازند دیگر
بعضی جایی بود که دیر خشک شود علامت او انست که از و بسیار صدید رود و رطب بود علاج
مرهم که قابض بود و گوشت برویاند از گلنار و مازو و کندر و خون سیاوشان نمایند دیگر قرحه که سبب

لذع بود گوشت او فاسد میشود و علامت او آنست که ورم و حرارت زیاده و قرحه هر روز کلان
تر گردد علاج مرهم لینی که در حدت شود دیگر فصول بسبب امتلا بدنی پر شود بقرحه و موجب
سیلان صدید میگردد و علامت این قرحه نام و فربه که گفته اند کثرت رطوبت علاج تنقیه
بدن بمطبوخ هلیله و غذا الطیف و مرهم که جراحت را خشک سازد و گوشت برویاند **فصل**
دوم در ناصور او جمله قروح است که در بینی میشود و چون از وقت ابتدا چهل روز بگذرد قروح
متقادم گویند دهان تنگ تا او گشاده و درو گوشت سفید صلب درد او شدید بود و ازو رطوبت
دایم رود و گاهی منقطع راست و گاهی پیچ بود و در بعضی اوقات دهان او بسیار بود علاج
بشویند بگلاب کرده و خاکستر چوب زر آمیخته باشند یا به آب دریا و به آب صابون که بود
اندکی زرنیخ و نوشادر مخلوط کرده باشند یا بنه کهنه بشراب تر ساخته بنه او را و انزروت
و صبر و مر و خون سیاوشان و کندر و افیون و زعفران نرم کوفته برو گذارند یا بدوا رقر
طاس سوخته و بیخ [illegible] باشد و علک البطم علاج نمایند و اگر بدینها نیک نشود بشکافند و گوشت بد را
فانی سازند از جوانب [illegible] یا بدوا تیز **فصل سیم** در قروح ساعیه که دایم از
رطوبت و صدید ها و ترشح نماید و بجلد صحیح که برسد متعفن سازد و بسبب عفونت تب می باشد
و گاهی موجب [illegible] میشود و قروح بلخیه از جمله اینست علاج فصد و مسهل صفرا و آب انار بی
و آب تمر هندی و طلا بدردی خمر چند بار بعد از آن طلا به توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و قلی فضه
و تراب نحاس و خاکستر بوته مسح با هم آن نرم کوفته بسرکه یا شراب گذارند و غذا آش غوره و سماق
و زرک و اسفاناخ بگوشت مرغ و بزغاله سازند **فصل چهارم** در قروح شاکله علاج
فصد نمایند و مسهل صفرا و شربت سکنجبین ساده یا آب انار بی و زلو برو گذارند و عضو را در
آب سرد یا بخرقه با آب مورد یا بگلاب تر ساخته برو نهند و قتیکه به برف سرد ساخته باشند

در آب

جراحت سودا و

در سقطه و ضربه

و شراب برگ آمیخته فایده دارد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار ترش و تخم و برگ مورد و برگ
حماض و گل ارمنی و سرکه نفع دارد و طلا دیگر برگ لسان الحمل دارد جو و برگ زیتون نرم کوفته
بگلاب گذارند یا برگ حماض در شراب پخته و اگر بدینها نشود بحدید یا دوا داغ یا قطع عضو که
جراحت دارد نمایند تا از طرف او به عضو دیگر و دل نرسد **فصل پنجم** که از خون سوخته
سوداوی که طبیعت بظاهر بدن دفع نموده حادث گردد علامت او آنست که اول بثور کبار حادث
گردد بعد از آن سر دیده و خشک ریشه شود و اکثر در رو عارض شود علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
و غاریقون و فصد و زلو گذارند تا خون سوخته را بکشد بعد از آن بمرهم احمر که از مرداسنگ و
عروق و سرکه و زیت ساخته باشند طلا نمایند و دیگر در جلد بجراحت مولم گردد قرار ندارد و
در ابتدا جوشش سرخ بود بسبب او بخارات دموی که در زیر حجاب که بر کاسه سر است در
وقت بیرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم مفرط گشته علاج اطراف کاسنی را نرم کوفته
بروغن گل بچه بخ شانند و بدو آرد جو و گل خیرو آمیخته طلا نمایند و بعد از آن مرهم کافوری گذارند
و توتیا و مرداسنگ و برگ خطمی و قیل بروغن گل مرهم سازند و حمام فایده دارد **باب**
هفتم در سقطه و ضربه و کسر و خلع و دو تی و دهن و این چند نوع است نوع اول در ضربه و سقطه علاج
مردوانست که فصد نمایند اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر خون گرفتن مصلحت نباشد بحجمه بی جب
مقابل موضع الم چند تا جذب ماده کند و بشکافند و اگر طبع قبض بود حقنه و مطبوخ خیارشنبر
فایده دارد و اگر التهاب و حرارت بود آب کاسنی و آب خرفه و آب عنب الثعلب و کاکنج با
پنج درم مغز فلوس و نیم درم صبر و اندکی زعفران و اگر حرارت شدید بود بر آب عنب الثعلب و خیارشنبر
اکتفا نمایند و غذا آش مقشر و کرنج و نخود و عدس و اسفاناخ و چغندر و کدو بروغن بادام
و اجتناب از شراب و گوشت و حلوا نمایند و نیم درم مومیایی خالص در روغن زرد یا بادام

یا در اندکی شراب یا آب نخود اختیار نمایند صفت دوا جهت سقطه و ضربه شدید ریوند چینی
جزو گل مختوم و فوه و لک مغسول نیم جزو شربتی دو درم تا چهار درم به آب نخود فایده دارد و این
ضماد عضو را نفع دارد مغاث گل ارمنی اقاقیا و رق سرو صبر ماش مقشر نرم کوفته به آب
مورد سازند و اگر ورم حار و تب باشد از گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و صندل و مامیثا و
نوفل طلا نفع عظیم دارد و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود بعد از فصد قیفال حقنه لین نمایند و
بر سر طلا از گلاب و روغن گل و اندکی سرکه نمایند و اگر درد بود روغن گل نیم گرم و برگ مورد و کنار
و پوست انار به آب و اندکی سرکه بجوشانند یا اندکی عود و طلا سازند و مغز مرغ بعد از روز
سیم ضربه و سقطه را فایده مند است و اگر بر سینه واقع گردد کهربا و گلنار و گل ارمنی و [illegible]
سیاوشان و لک اجزا برابر شربتی دو درم به آب خرفه یا نقیع سماق و اگر ضرورت شود با اندکی
افیون مقدار نیم نخود میل نمایند در حال خون را قطع نماید و اگر بر معده واقع گردد تنقیه بدن
و کاکنه خاصیت با بسر و کهربا و سیب رانجه یا ده درم گل و اقاقیا و مصطکی و آس و سنبل
از هر یک پنج درم زعفران و صبر و جوز بسر و از هر یک درم نرم کوفته به آب بیان الحل طلا سازند
و اگر ضربه و سقطه بر جگر واقع گردد این دوا دهند ریوند و فوه از هر یک پنج مثقال لک مغسول و
طباشیر از هر یک سه مثقال شربتی مثقال بگلاب یا عرق کاسنی یا سکنجبین و ضماد از صندل سفید
و گل سرخ و بنفشه از هر یک پنج درم اردجو هفت درم زعفران درم کافور نیم درم بگلاب و روغن
گل و اگر جراحت شود گل سرخ پنج درم سنبل و مصطکی و دارچینی از هر یک دو درم آس سه درم
لادن دو درم لادن را به روغن گل یا خیری حل ساخته ضماد نمایند و ریوند را منفعتی عظیم است
بگلاب اختیار نمایند و مرهم دیاخیلوس و ضماد از مغاث و گل ارمنی و مورد اجزا برابر آمیخته
نمایند دیگر اگر بر عضلات واقع گردد ضماد از آرد جو و روغن و بابونه نمایند و اگر بر عصب [illegible]

ضماد

ضماد مسکن که درد را از خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و روغن نرگس باشد و این طلا فایده دارد
از دو ماش بیست درم گل ارمنی هفت درم صبر زعفران و مسکی از هر یک سه درم به آب باران یا گلاب
و اندکی روغن گل یا سوسن طلا نمایند و اگر بر مفصل واقع گردد در درستی شود و آس را نرم کوفته با روغن
گل آمیخته محکم به بندند با آنکه دنبه و خرما به بندند و اگر التوا عصب شود ضماد خلیون یا بقل و خرد
یا تخم مرو و اشق و قنه و فرفیون و مرداسنگ زیت نمایند نوع دویم در آنکه به چوب یا تازیانه زده
زدن بچوب
باشند سزاوار است که اگر گوشت از جای خود به سبب ضرب جدا شده به دست بجای او کند اند
و در حال در پوست گوسفند گرم در اندازند و یک شب نگاه دارند تا خشک گردد بر بدن او در دوم درم
را زایل می‌سازد و مرهم اسفیداج طلا نمایند و از ریوند و حل تحلیل از هر یک درم اختیار نمایند
و اگر خون در زیر بسته شده ضماد از مغزنان که او را نرم می‌نمایند و ترب که حل و تحلیل دارد
نمایند غذا در زمستان نخود آب و در تابستان ماش مقشر و آب کاکنج و کدو و چغندر که هر
فایده دارد نوع سیم در کسر و آن شکستن استخوان است و تفرق اتصال عظم شناخته میشود
شکستن استخوان
به چند وجه اول به دیدن که بعضی اجزا میل به اندرون دارد و بعضی بیرون آمده و در عضو کجی ظاهر شده
دویم به لمس یعنی به دست که بر وی گذارند مواضع او را مختلف یابند و ناراست که در وقت
بلمس
دست گذاشتن او از استخوان شکسته معلوم میشود علاج در اول امر عضو را راست و استخوان را
برفق بجا کرده اند بجای او بر بندند و ابتدا از تنقیه کم نمایند و گاهی میباشد که بعضی از پاره‌های
استخوان که علاج آن امید نتوان داشت بیرون باید کرد و عضو را به بادیت بر باطه در فاده
معتدل درستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالا از آن موضع
و موضع شکستگی را محکم به پیچد بسی بر فاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کند و بعد از سه چهار بار
متوجه زیر آن شود و در بیرون پیچیدن در ابتدا بالا از آن محکم بپیچد و چندانکه میپیچند اندکی سستی میل

علاج

نمانند
میکنند و باید که بعضی بلند و بست نباشد پس ادویه جبایر طلا کنند و به بندند و بعد از ان فصد
و مسهل ضعیف و تمامه روز نکشایند مگر انکه درد قوی حادث شود و گرما بجربته نباشد
سرخ گردد پس بباید گشاد و سست تر به بست و اگر خارش قوی عارض گردد که تحمل نتوان
کرد بکشایند و قدری اب گرم بر انجا ریزند تا خارش ساکن گردد و دیگر زمانی بیشتر افزوده
باز به بندند و رفاده ها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر سازند و اگر صبر روز یکبار دو
ورم نکند و حرارتی در عضو رباطه را محکم تر از انک اول بسته باشند به بندند و نکشایند الا در
سر چهار پنج روز باز زیاده و ضماد چیز از عدس و مغاث و گل ارمنی و مورد سازند و اگر
جبر و مرد حطمی سفید و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک جزوی اضافه نمایند و بسفیده تخم مرغ مرهم
سازند و اگر احتیاج برباطه قوی سخت شود مرزنجوش و اکلیل و ورق سرو مخلوط نمایند و علاج
غلیظ تر مثل سریشم و کله پاچه و امثال اینها دهند و در اخر رباطه را سست نموده اندکی حرکت
دهند عضو را تا محکم و صلب شود و قوت بحال اصلی رسد و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا دو ستی
یک عصابه از لب بالای ان گشته و دیگری از لب زیرین و دهن اثر گشاده بگذارند
و قدری پنبه بر انجا نهند و چون زرد اب کم گردد و از ورم ایمن گردند مرهم رو یانیده گذارند
و اگر خون میرود و نمی ایستد ازهر و کندر و مرد و خون سیاوشان دروری سازند و بر انجا
ریزند تا خون تسکین یابد **نوع چهارم** در خلع بیرون امدن زیادتی یک استخوان تمام از مفاصل
و گوی که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال منفصل مران بود علامت او کج شدن
عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج انست که برفق بکشند و بموضع او برند و ضماد
از مغاث و گل جو بار زرده تخم مرغ کرده گذارند و به اعتدال به بندند دیگر اگر پنبه از جای خود
بیرون اید علامت او انست که دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشد

...ن امدن اعضا

علاج انست

علاج انست که یکی را بفرمایند که سر او را بگیرد و اگر چه دهان باز نیست بیشتر بگشاید و صنه را
نگاه دارد و طبیب صنه را بگیرد و با بسیاری بجنباند و بسوی چپ و راست برد و بجای او برد و اگر از
پس نیست بیمار نشیند و صنه او را بسوی خویش کشد و به بالا بر ارد و بجای باز برد و صواب
بود و اگر اب گرم و روغن بنفشه بادام در حمام بمالند تا نرم گردد و بجای برند اولی بود دیگر بیرون
امدن ترقوه یعنی چنبر گردن علامت او انست که دست بر سر نرسد و مغاک بود علاج انست
که او را بدست راست نموده بجای برند و به بندند دیگر بیرون امدن سر شانه از جای خویش
را تباری منکب و دوش گویند و این بندگاهی بود که از جای خویش اسکان بیرون اید و انانا
بجای برود علامت بیرون امدن استخوان بازو از جای خویش انست که دوش او بخلاف
دوش دیگر و سر دوش کشیده بود و بهیچ حال دست به پهلو نرسد و حرکت دشوار تواند کرد و
علاج انست که دست و بازوی او بگیرند و انگشت میانین از دیگر دست در بغل افکند و مهره
استخوان بازو مران برد از ند و قوت کند و بجای باز برند و اگر بعین کس در حال قوت کند و
دست در بغل خویش در ارد و ان مهره را بجای باز برد و اگر روزگاری بر امده و صلب
گرفته نشسته و گره ها از پوست باز از پشم یا از پنبه که صلب بود در بغل او نهند و پاشنه
خویش بر گره نهند و دست او را بجنبش کنند تا مدتی تمام بجای او و دشوار بجای رود و
علامت بیرون امدن مرفق هم بچشم و هم بلمس معلوم بود علاج ان بود که بفرمایند تا کف دست
گشاده از ند و یکی را بفرمایند تا ساعد او بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن ان میکشند تا بیمار
کشیده نشود و چون بپندند که بجای باز امد دست بر دوش مریض نهند به بندند با عتدال دیگر بیرون
امدن بندگاه ساعد و انگشتان دست طریقه ان کشیدن برفق تا بشکل بندگاه انگشتان
راست گردد و استخوان بجای باز اید پس باید بست دیگر بیرون امدن مهرهای پشت و مهره گردن

زرو هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشارده شود طریقه علاج آنست که او را بهرو زانو بر دارند
و بر قفی دست برو مالند یا چوبی که نان بدان بازی برند بشت او را بدان بمالند یا تیر بری
که بقراط حکیم فرموده که دخته بگیرند باندازه بالا و پهنا مرد با دو کافی کنند باندازه درازی
درازی و پهنا و بستری نرم بر روی و کافی اندازند و مرد را بگام برند تا اندامهای او برشم دو
پس بیرون ازند و بر شکم بکشند نماید و دستاری یا قوط دو پاره بر سینه او بیچند و کناره ازدا
ما از بغل او بیرون ارند و بر میان کتف او بند کنند و دستاری دیگر بیارند و بر دو پای
مرد از بالای زانو او بیوندند تا انجا که بن رانها بود بند کنند و کناره دستار بچوبی که بر شکل
دسته هاون بود بر دو کناره را بدین چوبها محکم سازند و بزمایند تا بقوت بسوی خویش
بکشند و بر دو کف دست بر آن مهره نهند و قوت کند تا بجای رود و طریقه بجای باز برون
مهره کردن آنست که بیمار را بر قفا خوابانند و سر او بکشند و مهرها را بمالند تا بجای رود و ضماد
قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران بگلاب و زرده تخم مرغ بسازند دیگر
بیرون آمدن مهره استخوان ران حقه سرین گاه باشد که بیرون آمدن آن سوی اندرون افتد
و گاه سوی بیرون و گاه باشد که راست افتد علامت او آنست که پای دراز تر کرده و بیغوله
ران اماسیده بود و گاهی که سوی پس افتاده بود پای کوتاه شود طریقه بجای باز بردن
آنست که رانرا بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بر جای خویش آید
نگاه دارند و ضماد کنوارند و به بندند پس نوار پاتیم بگیرند دیگ بر نوار بیچوز رکیبی بیارند و پای
او در آن رکاب کنند و آن نوار بر ساق و ران او بندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و سوی
پشت و زیر بغل او در آرند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره ران از جای بیرون نشود
دیگر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش علاج آنست که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی

ران

ران او را نگاه میدارد و دیگری دست در بغلهای او افکند و نگاه دارد و دیگری استخوان
ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد او را نگاه میدارند و بر بالای کشند و ابشاد و دست
بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آمد خود بجای باز شود در حال به بندند و ضماد
کنوارند و دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاج بکشند تا بجای رود و اگر تمام از جای بیرون
آمده بود دشوار بجای برود طریقه دیگر آنست که چوبی بر زمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بخسپانند
تا چون پای او را بکشند بن ران او از چوب جسته نشود پس قدم او بگیرند و بقوت تمام
بکشند و یک مرد دیگر پای دیگر را کشیده میدارد تا چون بدین گونه کشیده شود بندگاه
بجای باز شود و ضماد بر نهند و به بندند و بند جا نباید که بکف پای فرو آید و بر بالای شتالنگ
بند کنند و بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشند تا بجای باز شود همچنین بندهای
انگشتان دست و هر گاه بندهای بجای باز برند درست کنند و اگر آنرا سختی و ناهمواری
باند از اندامهای گرم کننده که در علاج اماسهای صلب یاد کرده شد معالجه نمایند **نوع پنجم**
درد کوفتگی بود که باستخوان و اندیکر آن در آمده است رسید علامت وی آن باشد که در مفاصل
آنکه تغیری و نتویی از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و همین حرکات بهم
ممکن بود علاج وی دو هست آنست که موضع را بروغن گل بمالند و برگ مورد ممکن بود علاج وی
نرم کوفته برو باشند و به اعتدال به بندند و طلا از مغاث و گل جزو با زرده تخم مرغ سازند و اگر قوی
تر خواهند از برگ سرد و برگ بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و حضض و ماش و اکلیل و صندل
سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش و مغاث و اقاقیا و گلنار و فوفل به سفیده تخم مرغ طلا نمایند
دیگر عارض میگردد مر مفصل را حالتی که دراز تر زیاده از طول طبیعی میگردد و سبب او رطوبتی
زیاده بود و استرخاء عصبها و روابط بود علامت او آنست که غور رفته در مفصل حادث گردد

وثی و دوسن و
بیرون آمدن

که انگشت در دو در آید و هر گاه آن عضو امیل دهند به قصد طبیعی بی تکلف رجوع نماید و جوف آن ترک
نماید عود کند علاج آنست که عضو متزحزح را بموضع او نهند و ضماد قابض قوی یا که در و قوت گرمی بود
مثل مازو و گلنار و اقاقیا و قسط و امثاله سازند یا اختصار بر مثل جوز سرو و ابهل و کندر نمایند
و بیاید انچه در ضماد فتق مذکور شده فایده دارد **باب هشتم در سموم** سموم زهرها

یعنی زهرها و مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در زهرها و علامات خوردن و علاج کلی آن تا اگر
زهری دهند اثر نکند کسی را که از این کار اندیشه باشد واجب است که از موضعی که متردد داشته
باشد احتراز نماید و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود و ملاحظه نماید از بهر آنکه
کسانی که خواهند کسی را چیزی زیان کار دهند بچنین طعامها دهند تا مزه او زهر ابهو شده وانی که تهمت
اینی باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جایی که گرسنه و تشنه حاضر نباید شد از بهر آنکه
در حال گرسنگی و تشنگی دارو یا زیان کار پوشیده بود و دیگر آنکه در گرسنگی و تشنگی زهر زود راه
یابد و در رگها بگذرد و بدل بسر بخلاف آنکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی بود زهر راه نیابد
که بدل برسد و قوت آن نجت بر طعام اکرد و واجب است که ادویه که دفع مضرت سم نماید اختیار نامه نجبت
تا عمل زهرها را ضعیف سازد و مثل مثرودیطوس و تریاق گل مختوم صفت آن گل مختوم و حب الغار
از هر یک برابر بکر نرم کوفته بر وزن آن عسل امیخته بروغن گاو چرب ساخته دوا آ جوز و انجیر بر
هموجب جوز مقشر جزو نمک کوفته و سداب از هر یکی سه جزو انجیر بسیار آن مقدار که بدو خمیر سازند
با شربت شراب میل نمایند تفاوت کوم [illegible] و انجیر و بندق با نمک بود و بینه [illegible] و برگ
سداب با شراب و بیز شراب فایده دارد و اگر کسی زهر خورده و غشی کرده و حدقه او منقلب شده
و سیاهی چشم او رفته امید خلاصی نیست و همچنین وقتی که سرخ گردد چشمهای او و زبان او بیرون
آید و نبض او ساقط شود و عرق سرد کند دلالت بر هلاک [illegible] و اگر بدین احوال نرسیده و تغیر بدین احوال

از ظاهر شد

از ظاهر شده و اضطراب دارد آب گرم بسیار دهند و روغن کنجد و پیه و قی فرمایند آن مقدار که ممکن
بود و مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر به تنهائی استان نیابد ای که در روغن شبت و بوره و جوز القی و
نمک جوشانیده باشند بدان قی کنند و آنچه بدان قی میکنند باید که بسیار بود که اگر قی هم نیاید قوت
زهر را برطرف سازد و روغن و پیه که از شیر گفته اند بهتر است و تریاق طین مختوم درین محل به جهت
که معده را پاک می سازد از زهر و بعضی گفته اند که از تریاق اگر در حال میل نمایند زهر را برطرف
می ساخته اما باید که نگذارند که بخواب رود که اثر تریاق باطل میگردد و سزاوار آنست که ملاحظه
نمایند که کدام عوارض شده بسی علاج آنچه مخصوص بدانست که کدام قسم زهر داده اند بعلاج آن
اشتغال نمایند و سموم با کثرت آنچه معلوم نموده اند چهار نوع است **نوع اول** که حاد و جرحت
کننده و اکال بود مثل زرنیخ و غیره علامات او مغص و تقطیع و لذع شدید و جراحت در بعضی مواضع
اندرون علاج شیر و روغن و پیه و پالوده بروغن بادام **نوع دویم** گرم و خشک بود مثل فرفیون
و امثال آن علامات آن التهاب و تشنگی و حمرت روی و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق علاج
آب برف و یخ و گلاب سرد نموده به برف و شیره [illegible] بروغن بادام یا روغن گل که بگلاب زده
باشند و به برف سرد ساخته و قرص کافور بروغن بادام یا روغن کنجد [illegible] اسبغول با دوغ گاو و آب
میوه ها یا بر و مثل زرک و کشته تنگالو و زرد آلو و نظر کنند که در کدام موضع اندوه و سوزش هست
انرا بطحل و صندل سرد سازند و اگر علامات امتلاء دم ظاهر بود فصد نمایند و اگر طبع قبض بود شیره بدهند
نوع سیم که سرد و خشک و مخدر مثل افیون و بنگ و مثل این بود علامات او سبات و خدر و ثقل در بدن
و پاها و دستها و زبان علاج تریاق دهند یا مثرودیطوس و سیر و جوز و دوا حلتیت بشراب
کهنه اندکی صفت آن فوذنج و سداب و قسط و بودینه و فلفل و عاقرقرحا و فودنج ما از هر یک برابر حلتیت
[illegible] بعسل سازند و اگر نباشد غاریقون و مرو گل ارمنی بعسل میل نمایند و بر و سداب و نمک

وشوربای مرغ فربه در سموم نفع کلی دارد وشوربای او ز فربه واطراف بره بکشک گندم وجو پخته
شوربای انرا اختیار نمایند وپا بها وبدن او را خشک بمالند وسر وسینه او را بجاورس ونان
گرم ونمک گرم سازند وعطسه فایده دارد **نوع چهارم** سموم کشنده که ضد مزاج انسانی بود بجوهر
خود علامت او سقوط قوت وغشی هر لحظه وذبول وسقوط نبض وعرق سرد وتوالی نفس علاج
مبادرت بخوردن تریاق وفادزهر یا مثرودیطوس ودواء المسک وتقویت قوت باللحم وشراب
وبوهای خوش وموضع خوب که هوای او معتدل بود ولباس خوب که بوی صندل وگلاب آمیخته
باشند واگر غشی وضعف متوالی گردد وعرق سرد کند دلیل هلاک بود دیگر آنکه هر یک از سموم را نکایت در
عضوی از اعضا شود سزاوار است که ملاحظه او نمایند تا آن عضو از اذیت او محفوظ ماند مثلا اگر
اضطراب در اسفل بطن بود ضمادها یا حقنه نرم بیارند واگر در معده حادث گردد بدوارینی مناسب
است واگر یرقان ظاهر شود ادویه واشربه که مخصوص کبد است اختیار نمایند واگر خفقان وغشی حادث
گردد معلوم میشود که ضرر او بدل رسیده اهتمام بتقویت دل نمایند واگر تشنج حادث گردد ضرر او بدماغ
ظاهر گشته علاج او نمایند واگر در موضعی از بدن لهیب وحرقت حادث گردد وطحلب وصندل سرد نموده
بر آن موضع بگذارند تا ضرر کم گردد واگر سردی ظاهر شود آن عضو را گرم سازند

فصل دوم

در خوردن هر یک از سموم وادویه سمیه وعلامات وعلاجات ان وسموم وادویه سمیه بعضی از معدنیات
وبعضی از نباتات وبعضی حیوانیات بود وآن چند نوع است **نوع اول** در داروهای معدنیه
که مردم را زیانی دارد وخوردن ان مذکور میشود زیبق که سیماب میگویند اگر زنده بخورند ضرر آن کم است که بجهت
آنکه در حال بیرون می آید واگر زنده در گوش ریزند اعراض بد ظاهر میکرد ومثل تشنج ودرد شدید واختلاط
عقل وثقل قوی در آن جانب وبسیار است که منجر بسکته ووجع میشود وبسا که از نو بجوهر دماغ میرسد
علاج آنست که او را بیرون اورند بدین طریقه که میلی از رصاص در گوش او کنند تا زیبق بدو چسبد

سموم

بکردن

وبرون اورند واگر مقصود مقتول بود از خوردن او اعراض بشود مثل درد اندرون وورم بدن وقبض
شدید وگرانی زبان وثقل معده واحتباس بول علاج تنقیه معده بقی بآب عسل وبوره وحقنه بدینها
وسه درم مر بآب عسل چند کرت بدهند وبعد از ان شیره ولعاب تخمها وشراب ومر گفته اند که فایده دارد وتقویت
دل نمایند بادویه واغذیه مناسب **مرداسنگ وبراده رصاص** کسی را که مرداسنگ وبراده رصاص
دهند اندامهای او اماس کرده وقولنج وخشکی دهان وگرانی زبان وثقل معده وروده وورم بدن وثقل
غره بحکم ظاهر شود وگاهی اطلاق بافراط واقع گردد که منجر بسحج وجراحت امعا شود علاج قی بمطبوخ
انجیر وشبت وبوره چند مرتبه واسهال بجوارش مسهل وحقنه قوی وشراب را فایده گفته اند وسه درم
از مر ودو درم سنبل بچهار رطوبت بعسل یا شراب نفع دارد وزنجبیل مربا وعرق در حمام ویکدرم فوتنج
ونیم درم فلفل گفته اند بشراب موجب عرق میشود وتخم کرفس وافسنتین ومر اجزا برابر شربتی دو مثقال
بآب کرفس یا شراب ادرار بول میکند وغذا نخود آب بگوشت مرغ سازند **اسفیداج** از خوردن
او عارض میگردد سفیدی زبان وسرفه وفواق وخشونت وخشکی در حلق وزبان ودرد معده واختلاط
عقل علاج قی بآب عسل وانجیر وربع درمی محموده بآب عسل حقنه ها ودو شربت **مرگ موش** از خوردن
او قولنج واختناق وخشکی دهان عارض میگردد وعلاج اسفیداج وشرب شراب کهنه وماء العسل
والاشیاء اللعابیه وآب حنظل تر وشیره سبوس وربع درمی از محموده در جلاب که از عسل بود واگر بیج عارض
شود علاج آن نمایند **شنجرف وسک** اعراض این هر دو مثل اعراض زیبق مقتول بود اما اینها
با اسهال بود وعلاج زیبق نمایند وشوربای چرب فایده دارد **زنگار** از خوردن او تب
وسوزش حلق وجراحت در معده وبسیار است که قی عارض میشود وعلاج زرنیخ که خواهد آمد
نمایند **زنگ آهن** وخبث از خوردن ان درد وسوء هضم وخشکی دهان ودرد شکم پدید اید علاج شیر تازه
دهند تا اسهال کند بعد روغن گاو وسکه دهند وبوسته روغن گل وروغن بنفشه وروغن

زیره

پیدا باشد که بریزند و مغناطیس چون تا ابحر پراکنده بود جمع شود بعد از آن تدبیر اسهال نمایند و باید که
بدان حاجت است که هر روز یکدرم مغناطیس با مرداسنگ از پس آن شوربای چرب دهند و روغن
گاو اضافه نمایند تا اسهال کند و اگر هنوز در معده بود قی فایده دارد **نوره و زرنیخ** از خوردن
این دو نوع جراحت روده و درد شدید در شکم و خشکی دهان و درد معده و اسهال و سوی دو دشواری
بول و سردی اطراف و سرفه و اعراض اکثر در سبق مقتول زاج و آب صابون و زنگار باید در حلق غباد نوره
رفته باشد علاج هم آن است که آب گرم و جلاب با روغن بادام و پیسکه و روغن گاو و چند کرت میل نمایند
تا قی آید پس از آن کشک گندم و کشک جو و برنج و اندکی از تخم کتان با عسل و اسفاناج و عنب بعد از آن
شیر تازه و پیسکه و لعابات و شوربای چرب **زاج و شب یمانی** از خوردن هر دو سرفه شدید که منجر به سل شود
عارض میشود و علاج شیر و مسکه بخورند و شربت بنفشه در آب کشک جو با روغن بادام و مغز دانه تخم خیار
بخت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناج خوردن آب سرد بر نهار و بعد از حمام و جماع حادث
میکردد و فساد مزاج جگر و استسقا علاج دوا الکرکم و دوا المسک شراب کهنه قدحی و شربت دینار
نوع دویم نباتات انجره بود که کشنده پیش است از خوردن او ورم لب و زبان و تنفس
بطی و غشی دوار و صرع و سقوط قوت و اگر خلاص شود از و منجر به دق و سل میکردد علاج قی به تخم بلغم
و شراب و روغن بسیار زمیل نمایند و مکررات قی نمایند و از طبیخ شاه بلوط یا دوا المسک یا مثل آنها از دوا
المسک یکدرم و از مشک نیم دانگ و تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر حیوانی مجرب است و از جمله تریاقات که
نفع تمام دارد پوست بیخ کبر و روغن زرد گاو و حیوانی که نام او پیش موش میگویند نفعی عظیم دارد
قرون سنبل از خوردن او سواد زبان و بول خون و چکیدن خون از احلیل و اعراض برسام
علاج قی به آب شبت با روغن گل و بنفشه و بعد از تنقیه کافور با گلاب و اقراص کافور با دوغ
گاو و آب خیار و لعاب تخم اسبغول و آب انار و شیره تخم خرفه و روغن بادام و گل و آب ...

و آب انگور

کرم

و آب انگور شفا همه را پیرو میل نمایند و ضماد بر سینه و جگر از صندل و گلاب کنند **فرفیون** از درکه
شدید و لذع در شکم و سوزش احشا و فواق و اسهال مفرط علاج قی و شیر و پیسکه و روغن گاو و غیره
و اسهال و خوردن حریره سبوس به برف و در آب سرد در آمدن و جرعه جرعه گلاب و آب انار و سیب خوردن
باقی علاج قرون سنبل نمایند **یبروج** مثل سبرم و لاغیه بول عارض میکردد و هر گاه از مقدار شربت
او زیاده خورند اندوه و لذع و اسهال مفرط علاج شیر تازه و پیسکه و روغن و دوغ گاو و قلیخان
سیب و دیگر قابض و قرصهای طباشیر که دفع اسهال نماید و حمام به آب عذب معتدل **سقمونیا**
محموده است اگر زیاده از شربت او خورند اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر شود علاج دوغ و رب
آبی و ریواج و شربت فواکه و قاروره و قلیخان سیب **بلادر** عارض میشود از خوردن او آبله در
دهان و حلق و اخره و امراض حاده و وسواس و فساد اعضا مقدار دو مثقال از او کشنده بود و اگر
خلاص شوند واقع میشود وسواس علاج خوردن اشیا سرد و تر و روغن بادام و کدو و شوربای چرب
و جوز و فادزهر آن بود نجاحت **موبیزج** اعراض او مثل اعراض زراریح بود علاج او مثل علاج آن
باشد **سنداب** از خوردن او سوزش و لذع و تب دق حاصل کردد علاج بعد از قی و حقنه تریاق
فایده دارد **توتیا و قلی** از خوردن اینها سوزش در حلق و معده و سرفه دراز و بعد احتباس
بول و براز و ورم پستان و فواق و باد در شکم و سر و ضیق نفس و غشی حاصل کردد علاج بعد از قی مزوره به شیر تازه
و کشک جو با روغن گل و جندبیدستر با شکر یا عسل نجاحت نفع دارد **خربق ابیض** از خوردن
او اسهال و خناق و خفقان و مغص و سوزش بول و باد در شکم ظاهر شود علاج شیر و پیسکه و روغن
و شیر تر با عسل دفع اسهال به رب قابض و شراب ممزوج و برشکم از زن کرم کنوازند **جندبیدستر**
از خوردن او برسام شود خصوصا اگر سیاه بود علاج قی به شبت و سبستان با شراب و شربت لیمو و
دوغ ترش و شراب و آب سیب و آبی و فادزهر **عنصل** عارض میکردد از خوردن او درد و اندرون

واسهال خون و درد سینه علاج شیرهٔ خرفه و آب فواکه قابض و شیر تف داده به لبن و تخم
نیم نجت و جمیع آنچه منع اسهال خون نماید و لعاب تخم اسپغول قشر بیخ از خوردن او ورم زبان
و درد معده و روده میشود و علاج مثل آنچه در ذراریح خواهد آمد ان شاء الله تعالی دند صینی عارض
میکردد از خوردن او اسهال مفرط علاج قی و خوردن فیر تازه روغنها ۔ مغزهای عارض میکردد
اگر از او بیشتر میل نمایند غثیان و غشی و کرب علاج شیر تازه و قی و شربت لیمو و غیره شراب بونهار
از خوردن او درد سر و اندوه و خناق و اختلاط عقل و تشنج کاهی عارض میکردد علاج فصد و قی
و تلیین طبیعت و تبرید مزاج بترشی کافور و دوغ ترش و آب فواکه و جمیع میوه کندش و آب
قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تند زرد از آنها همه اگر افراط نمایند در استعمال و خوردن عارض
میکردد غثیان و قی قوی شدید که قوت را ساقط نماید و خناق و غشی و عرق سرد علاج حقنه
ها و قی اگر سهولت آید و آنچه در بیضه مذکور شده نفع دارد و تریاق و فاد زهر و خوردن
آب گرم و غیره افیون از خوردن او عارض میشود سبات و از دهان بوی افیون آید و کرفتن
زبان و خدر و غور چشمها و خاریدن جلد و عرق سرد و فواق و ضیق نفس و تاریکی در چشم مقدار
دو درم از او کشنده بود علاج قی بشبت و ترب و عسل و نمک و حقنه ها و تریاق و مثرودیطوس
و اگر نباشد حلتیت در آب عسل حل نموده یا شراب کهنه که در و دارچینی کوفته و عاقرقرحا و جند
بیدستر یا تریاق اربعه یا مقدار بندقی از جندبیدستر و فلفل و حلتیت و ابهل نرم کوفته و بوی
جندبیدستر نفع دارد و روغن قسط در رو بدن بمالند جوز ماثل از انواع عوارض حاصل شود اول دوار و حمرة
چشم و سبات و تیرگی چشم و وزن مثقالی از او کشنده بود علاج او مثل علاج افیون بود و شوربای چرب فایده
کلی دارد برنج اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و سرسام بارد بود و دوار و کری و دهکه و سبات
تشویه علاج قی و حقنه و طلا از گلاب و روغن گل و اندکی سرکه بر سر کذا [illegible]

و آب انار شربت نمایند و تریاق و شیر فایده دارد بنگ از او استرخاء زبان و کف دهان و ضیق
نفس و رفتن عقل و هذیان و حکه در بدن عارض کردد علاج قی و خوردن شیر و طبیخ انجیر و روغن بادام
و سرکه و شراب و دوغ خشک و تریاق بنجنکشت و معاجین کبار کشنیز تر از او بسیار خوردن او ادرار و سده
و بحه صوت و سبات عارض کردد علاج قی بشبت و بوره و روغن زیت با روغن سوسن و زرده تخم مرغ
با فلفل و گوشت مرغ فربه و شراب و مثلث از خوردن کوفته او غم و کرب و ضیق فایده کند
بزرقطونا که اسپغول است از خوردن کوفته او غم و کرب و ضیق نفس و سقوط قوت نبض
و سردی جمیع بدن و خدر و تمدد و غشی شود علاج قی به آب گرم و عسل و شبت و بوره و شرب شراب
و تریاق و زرده تخم مرغ و ماء الجبن فایده دارد و شیرهٔ خرفه با خیار و تخم عنب الثعلب نوعی از او بدانست
که گل او سیاه و برگ او مثل برگ بجیبود از خوردن او خشکی زبان و فواق و قی خون و اسهال خونی
که بنج بسیج شود علاج قی و خوردن شیر و عسل با انیسون و مرغ فربه و بادام تلخ خوردن فایده دارد
فطر و کماة از خوردن بسیار او خناق و قولنج ظاهر کردد و انواع بر کشنده دارد سیاه و کبود و طارس
و آنچه در نواحی سوراخ هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت قوی دارد از شرب او ضیق نفس و عرق سرد و تخم
در معده و شکم و مغص و فواق و غشی عارض کردد علاج قی به آب ترب با تخم ترب و بوره و نمک
و سکنجبین و شراب صرف گفته اند فایده دارد یا انکاره یا خاکستر چوب رز یا انجیر به آب گرم و نمک
و اندکی سرکه و تریاق اربعه و سنجر بنا و فلافلی و کمونی و شراب یا آب سنداب و فساد معده بصندل و گلاب
و ماء الجبن و حقنه ها فایده دارد نوع سیم در سموم حیوانات فصل ذراریح گرم و تیز بود از خوردن
او سوزش دهان و مثانه و مغص و درد شدید و سوزش بول و ورم قضیب و تب و اختلاط
عقل و غشی عارض کردد علاج قی به آب گرم و روغن کنجد و طبیخ انجیر و بوره چند نوبت و فصد باسلیق بعد
شانه و خوردن شیر تازه و لعابها و حقنه از آب جو و حلبه و کرنب و چربی مرغ و بط و غذا شوربای چرب

و روغن آبی گفته اند فادزهر او بود خوردن و مالیدن و حب خوب بر کبار و ضفار یا قلت نفع دارد
و انجیر و بنفشه و روغن هیکل و بیزو زرده تخم فایده مند است و در احلیل روغن گل و سفیده تخم
چکانند و ضماد از آرد جو و عسل نمایند **وزغ و چربا** گوشت وزغ کشنده است اگر در شراب افتد و از
هم بپرد و از خوردن او قی و درد شدید در معده واقع گردد و از چربا نیز و از بیضه او موجب قتل گردد
خوردن او اینها علاج وزغ مثل ذراریح نمایند و علاج خربا بکنجد و خرنوب و قند از هر یک برابر بکنند
و روغن گاو دهند و شیر تازه و مالیدن روغن و حمام روند و علاج بیضه چربا قی و مالیدن بدن بروغن
و برنج گرم گذارند و چیکم و حنظیا نا خوردن فایده دارد **سالامندر** بعضی گفته اند که نوع
ایست مثل چلپاسه چلپاسه باد دارد و دمب او کوتاه بود و گمان برده اند که سوخته نشود و اگر در آتش
وان اندازند آتش را بنشاند و از خوردن او درد شدید در معده و ورم محکم مثل استسقا و احتباس
بول و ورم زبان و زوال عقل و در بدن بعضی موضع سیاه و متعفن گردد علاج قی و حقنه ها و خوردن
تریاقات مثل تریاق افاعی و مثرودیطوس و علک البطم و راتینج تا میعه و عسل و حب صنوبر
و برگ سرو یا روغن زیت نفع دارد **ضفادع** از خوردن او ورم بدن و کدورت و زردی رنگ
و غشی و موی یا دندانها بشود و میل طعام ساقط شود علاج قی به آب گرم و اسهال و شرب شراب بسیار
و ریاضت و عرق در حمام و در آبزن در آیند و روغن در بدن بمالند و دوا المسک و زنجبیل و سعد
و مخ ... مقدار دو مثقال با شراب نفع گفته اند **زهره سگ آبی** مقدار عدسی ازو بعد از
یک هفته گفته اند کشنده است علاج روغن و شیر تازه با خطمیا نا و دارچینی و پنیر مایه خرگوش
و روغن بادام در بدن مالند و تدبیر لطیف نمایند **زهره یوز** از خوردن او قی آرد و کبود
و تلخی دهان و زردی چشمها عارض گردد علاج قی به روغن و آب گرم و ایثی تریاق فایده دارد گل
مختوم و حب الغار و بزر سداب از هر یک برابر نصف جزو نرم کوفته بعسل سرشته شربتی مثقال

بود قی نمایند و اعاده نمایند و علاج بضیمه نمایند **زهره افعی** از خوردن او غشی متواتر شود و خطاطیف
ازو بدشواری میسر گردد علاج روغن گرم خورده از مسک و روغن کنجد اختیار نمایند و بعد از آن آب
گرم خورده قی نمایند و فادزهر و تریاق و دواء المسک و مثرودیطوس و غذا امراق اللحم **عرق دوا**
عارض میگردد کرب شدید و زردی روی و ورم و خناق و سیلان عرق مثل علاج قی و تریاق طین
مختوم و خوردن زراوند و نک اندرانی از هر یک نیم درم به آب گرم میل نمایند **شیر فاسد** و ترش
گشته غشی و مرگ شتی و ضجش قی معده و باشد که بیضه کند و بکشد علاج به آب عسل و شراب صرف
خوردن با فلافلی و در معده روغن ناردین و ماء وام و مصطکی مالیدن و گلقند و گلاب نفع دارد **شیر
جامد** شیر که در معده بسته شود غشی و عرق سرد و نا قبض عارض گردد علاج پنیر تم مثقال با سرکه کشید
مقدار باقلی حلتیت یا آب بودینه و سکنجبین با طبیخ تخم کرفس با آب عسل قی نمایند **خون جامد
مرف** از جمود او در سینه و معده و روده ها ضیق النفس و شانه و خناق و غشی و سقوط قوت و سستی اعضا
و سردی اطراف و ضعف نبض عارض گردد علاج حقنه دارد و قطع به آب گرم صفت دوائی نافع بجهت
جوب انجیر مو سیر و کوشت یا پنیر مایه مقدار درم با شراب حل ساخته و جمود خون در مثانه بعلاج حصاة
ملاحظه نمایند **ماهی سرد** تازه یا نمک طلیل گویند بعضی غب بروی گذشته امراض آن تا قریه صفیه
ازو و باشند که بکشد علاج قی و میه و شراب با عصاره آبی و گل مختوم فایده دارد **بریان و گوشت**
گرم به پیچند و خشک بسازند و بخار آن محتبس مانده حکم زهر دارد و خوردن آن غشی و فقدان عقل و صفیه
عارض گردد علاج آنست که معده را پاک سازند به قی بعد از آن به و شراب به آب آبی و سیب و گل مختوم
بعد از قی نفع دارد و دوا المسک و الحذر در علاج بیضه مذکور شده مداومت نمایند و از خواب و حمام
منع کنند **فصل سیم** در تدبیر دور کردن حشرات و نهش سوام و گزیدن جانوران طرد هوام را آنکه اوقات
گردد میکن و عرف لقالق و طاوس و بط و خارپشت و گوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی خود ...

فرزل شیخ وحلتیت وغار وسیبز وحرتی وپودنه ودرمنه به باشند یا مندلی از خاکستر چوب صنوبر یا دیسمانی قطران وحلتیت الوده کذارند وشمع وروشنایی در شب از نزدیک خود دور کذارند تا هوام انجا متوجه شوند واز دود چوب انار وبیخ سوسن و بیرزد و سرد و موی و طلاق جانوران وقل ورفت وانکزه وبرک غار همه حشرات بکریزند خاصه از دود افیون وسیاه واز دوغنه وشاخ بزکوهی وکوکرد **دور کردن ماران** از دود سرده اطلاف نرو شاخ بزکوهی وعاقرقرحا وکوکرد وموی ادمی وقل وزفت ماران بکریزند وهمچنین مادر انکند واکر کوز او نهند از وی دور شود ونوشادر را اب حل کنند ودرخانه بپاشند واب دهن روزه دار اکر مزاج او کرم بود کژدم را بکشد واکر تربت با پوست نمایند ودرخانه کذارند کژدم بکریزد واب برک او بروی اید از نزدیک نیاید **دور کردن کیک** بتازی برغوث کویند اکر حنظل در اب کنند وان اب درخانه بپاشند کیکان بمیرند وبکریزند وطبیخ خرنوب وعلیق هم چنین بود واکر خون نرکشی در زمینی کنند کیکان انجا جمع شوند واکر پیه خرنیشت بر چوبی طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند واب شداب وحسک وخرنوب اکر بپاشند بکریزند **دور کردن پشه** سوسن چوب صنوبر وتربشه ان دود کنند بکریزد واکر اشق وقلقدیس برو مرد کنند هم چنین بود واز دود برک مورد وبرک سرو دود دمعتی وکوکرد بکریزند واکر برابر تروبرق را روغن مانند الم او ترسد **دور کردن** چوب خوره بتازی ارضه کویند اندر خانه که به بو باشد ارضه نباشد واکر به به ار اسپو زند درخانه که ارضه باشد همه بمیرند سیاه وبوی زرنیخ از دود کنند شپش بمیرد ونایب واکر زرنیخ در خریطه در اب در ظرفی کنند مکس انجا جمع کردد وهلاک شود **دور کردن موش وکشتن** و مرداسنگ وخرتق وسنگ وخبث الحدید وبزرالبنج وزعفران اکر بکرند ومعجون سازند بخمیر ودرخانه باشند موشان ازخوردن ان بمیرند واز بوی زاک بکریزند وبمیرند واکر موشی بدست کنند ویا حفظ نمایند

ونبال به برند ورها کنند موشان بکریزند **دور کردن مور** بر سوراخ مور مغناطیس نهند بکریزند واز دود کوکرد وقطران وحلتیت همچنین بود واکر زهره کاو ودرخانه او ریزند یا نفت بکریزد واکر مور را دود کنند دیکران بکریزند **دور کردن زنبور** را از دود کوکرد وسرد وثوم بکریزند واکر عصاره حنظل یا اب خبازی وزیت در خود مالند زنبور کرد ان کس نکردد **دور کردن دیوچه** که بتازی سرس کویند وافسنتین وشونیز وپودنه جو بیار یا پوست تریخ جامه را از دیوچه نکاه دارد وبرهان خدای تعالی دیکر یاد کردن بعض داروها که جانوران را بکشد خربق سک راه کوک را بکشد ودر چیزی تعبیه کنند وبدهند خانق النمر پلنک را بکشد خانق الذئب کرک وشغال را بکشد بادام تلخ روباه را بکشد خرزهره وبرک او ادر دفت بهایم را بکشد **کزیدن وحش هوام** هرکاه از حشرات بکزد وزهر او را اکچت که بالا آن موضع را ببندند در ساعت ومص نمایند مصی شدید بعد از شستن دهان ودهن را بروغن کل وغیره چرب سازند وباید که دندان شکافته نباشد وروزه دار نبود ودرچنین کار وراید پان کرفته زر واب او را بمکند وبعد از ان محجمه بر آتش کذارند بشق یا بغیر شق پس از ان مرغ را بشکافند وکرم بران موضع نهند وضماد کنند بعضی ادویه کشنده مثل زبیل الحمام وپودنه وکوکرد وبول وخاکستر چوب زرد درخت انجیر پیر که با پیاز وشوم وسیر بریان یا برهم کرده از سکنجبین وحلتیت وکوکرد وزبیل کبوتر وپودنه وکاکوتی اجزا برابر بزرت وزفت طلا نمایند وجراحت که از زهر کزیده باشد و تریاق اربعه میل نمایند وتنظر کنند که اعراض کدام یک از حیوان که کزیده است تریاق وادویه وعلاج ان نمایند از سموم سمیه **افعی وحیات** چند نوع است **کزیدن مک ماران** اینی ماری است که بر سر او تاجی بود ودرازی او دو بدست یا سه بدست باشد وسر او تیز بود وچشمهای او سرخ ودر خوابی سوراخ او کیاه نروید وهر مرغ وجانوری که برابر سوراخ او شود

ونبال به

بنوفته ودیده اند که سواری با سر نیزه بدو رسانیده هم سوار مرده وهم اسب ودیده اند که
بالب اسب گزیده هم سوار واسب مرده واین مار بزمین ترکستان بود وهر که بگزد برا آماس
وورم آید ودر حال بمیرد وهر که نزدیک ان مرده شود هم بمیرد وعلاج ندارد **گزیدن متونه**
ماریست ودرازی او یک گز باشد که در شاخهای درختها وجای او بیشتر اوقات در ریگها بود
ورنگ او مثل ریگ باشد علامت گزیدن او گرانی تمام بدن وبشت چشم برآماسد وگرگشتن
وچشم تاریک شود وعقل زایل گردد وعلاج قی بتخم ترب وشراب وسکنجبین وچند بیدستر وبوئی
دشتی با شراب سود دارد لیکن منفعت تخم ترب عجب است واهلی وروغن زیت ضماد
کردن وپودینه کوهی وپوست بلوط جدا جدا بهم آمیخته وبا آرد جو ضماد کردن سود دارد
گزیدن خطاف فواق پدید آید ورنگ روی بگردد وخدر شود واندامها سرد شود وسبات
پدید آید وچشمها بهم نهاده خفقان ودرد عظیم بود **گزیدن برافه** از لسع او خون از
پیسام وفضا روان گردد ورنگ او مثل ریگ بود وبر بدن او نقطه سفید وسیاه باشد در موضع
گزیدن او ورم سیاه وزرد آب روان گردد واسهال وضیق نفس وعسر البول وانقطاع صوت
وسقوط ایشان شود **گزیدن طفاره ورناثه** درد شدید ودوام در جمیع بدن عارض گردد مار
کوتاه باریک بود هر کس برو گذرد خود را بسوی او اندازد وشیخ بو علی گفته که در نواحی هستان
بسیار باشد ونوعی دیگر هم از جنس این مار هم سوی بچشم وپس چند لون او مایل بسرخی بود بدمار
بود وعلاج او علاج افعی نمایند از گزیدن که از و درد شدید واضطراب وحس باطل شود وحرکت
ساقط گردد وبیش از سه ساعت مهلت ندهد **دساپه** ماری بود که در ریگ قرار دارد
او از او مثل او ازمایی که در آب بود وعلاج از تریاق فاروق وتریاق اربعه وتریاق اعاجی
وغیره دهند **گزیدن افعی** با نواع بود بعضی کردن او دراز تا بیکشه سر و میان بوسط ابعر

نقطه سیاه دارد وزهر ترا داو زیاده افراط دوا بوده بفصول سنه دیگر زهر او قوی تر شد
زهر جو ان باد ودر تیر ماه بسیار بود وبلوطیه افعی هر گاه بگرد بوست باز کنداند وهر که او را تعهد
کند وعلاج نماید بوست باز کند ارد وبوی ناخوش دارد **معطه** درازی او یک شبر بود
وبر بدن او اثار سیاهی وبسیار بود وسر او چیزه گردن او غلیظ ودنب او باریک از گزیدن
او حرقت بول واندوه وتشنگی شدید که بخوردن آب زایل شود وبول وعرق نیاید وشکم او
ورم کند وافعی وحیات انواع بسیار دارند که در حیز حساب نمی آید مراو دارانی که از و بگریزد
ودر نواحی او ورد نماید وعلامات گزیدن افعی اینست که از موضع نیش او خون اول برون آید
بعد از ان زرد آب غسالی وخدر گردد وعقل او زایل شود وورم گرم وشبه والبه مثل انجر سوخته
باشد کبود رنگ وزرد آب او بوی نمک والتهاب در احشا وتب وعرق سرد وفساد رنگ مایل بکبودی
ونفس متواتر وقی صفراوی تلخ ودر سه روز هلاک می کند وگاهی تا هفت میکشد وبدترین افعیها ده بود
وماده اوا سلم بود وعلاج اینست که بالای موضع گزیدن را محکم به بندند واگر از جنس علامات بلوطیه
ومعطه بود قطع عضو ملدوغ وقطع حوالی اللدغ نمایند وگوشت اندام بکیرند تا باستخوان رسد
بس از ان داغ نمایند باتش با زیت وضماد بزفت ونمک یا پیاز کوفته با نمک یا مرکه نمایند واگر
قطع عضو ملدوغ وقطع حوالی او نمایند بسکافند موضع را ومحاجم برو گذارند وبکشند بقوت چند
مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود وبر دو دیده که ان زهر را بکشد وبسوزد مثل زفت وفرفیون
وجاوشیر وقنه وپیاز وسایر انجه در نهش سوام مذکور شده بعد از ان تریاقی کبیر ومثرودیطوس
وقرص کرسنه وتریاق افعی دهند صفت قرص کرسنه شراب ارد کرسنه زراوند
مدحرج تخم جند بیقون از هر یک برابر سرکه بسازند شربتی مثقالی شراب عسل نمایند یا دو مثقال
یا دو مثقال جلنجبین یک اوقیه شراب وبسیار دو شراب وکندنا وپیاز با شراب وجوز طعام

جرب و سرطانات نهری مشوی و بعضی گفته اند قیقب مختشر بریان کرده اگر در حال بخورند شفا دهد
دو مثقال نفع دارد و حب اترج و شراب کدو و افعی پرده ماشد تریاق زهر حیوانات است
و جوز و بندق و اصل انجدان و انجره فایده دارد و روغن بسیار فصد هاک که کهنه بود و حمام که عرق
بسیار آید و بنیرمایه خرگوش بعد از آن شراب ممزوج و جمیع بنیرمایه نفع دارد و ترکه زدادوند و زراوند
مدحرج و غاریقون یکدرم بشراب فایده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض گردد
تریاقات و ادویه حاره اختیار نمایند و بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از انتشار سم
در بدن و پیش از انتشار در هر گل دارد و مرغ را شق نموده و مفتوح بر موضع نهش گذارند و ضماد
اهلیل و حب الغار و بابونه و آرد کرسنه مجموع با مغز و شراب دقیق تخم ترب نفع تمام دارد بعد از
آنک ضماد تقطران و نمک نموده باشند و علاج ماری که در آب و در بروت آب گز و لب جوز مخ
دو درم به عسل آب یا شراب و دو درم زراوند بشراب و اندک سرکه آمیخته و ضماد شوره و زیت
و علاج معطشه بعد از علاج مشترک خوردن روغن بسیار و دقی حقنه و خوردن مدرات
مثل طبیخ کرفس و سنبل هندی و وارچینی و اسارون و فطراسالیون و ضماد از خارج بشوره
و نمک و زیت و علاج حیات بارقه مثل تمر تریاق افعی نمایند و شراب بسیار و ماهی شور و کباب ماهی
و ضماد بقلة الحمقا دارد و برگ ازیا برگ زوف و مازو سازند و علاج بلوطیه بزر او بنیر
طویل و شراب و ضماد شاه بلوط و علاج جادرسیه که رنگ او مثل جاورس زند بود مثل علاج
افعی نمایند **حیه رقشا** ماری مختلف برنگها و باریک از دو روز بکشد جگر بخورد و رودها بدرد
علاج او مثل علاج افعی نمایند وصف دیگر از مار تنینی دریایی بود خورد و اوج ذرع و کلان
او سی ذرع یا بیشتر گفته اند و مرا او را چشمها کلان و نیشهای بزرگ و دهان گشاده و ابروها
دراز نیزه که چشم او را پوشیده و برگردن او فلوس بود و پوست درشت و اندام بعضی

باشند

باشند نه بسم و از گزیدن او درد اندک ظاهر شود بعد از آن التهاب و سوزش پیدا گردد علاج ربطات
و تریاق و سرکه نیم گرم طلا باید کرد و روغن قسط و روغن عاقرقرحا و طبیخ شراب و برگ غار با سرکه و مرد
کند مثل فلفل و سداب برابر شربتی دو درم با شراب میل نمایند **گزیدن عقرب** عارض شود از
گزیدن او ورم موضع و سرخی و صلابت و احساس ملدوغ گاهی حرارت و گاهی سردی و اندوه و عرق
سرد علاج آنست که بالای موضع را محکم به بندند و محجمه برو گذارند و زهر او را بکشند و ضماد از کوکرد
و تخم کتان و نمک و علک البطم با جند بیدستر کوفته و بیر بر روغن زیت گذارند و بر روغن زنبق
و زیبق با لنو و اب بر آن موضع ریزند و بیر و حلتیت و عاقرقرحا بشراب دهند یا مثقال حلتیت یک
اوقیه شراب و تریاق یا نوعی سازند که آن موضع عرق کند و بعد از حمام شراب را نفع گفته اند
و از مجربات مثل طعام انجیر از و بخورند و بعضی گفته اند ترب و بادروج اگر میل نمایند گزیدن
عقرب را ضرر نرساند و سزاوار است که اجتناب نمایند البته در موضعی که عقرب بسیار بود
از اشیاء مفتح سده مثل تخم کرفس و نوعی دیگر از گزدم جراره که غیر خرد بود زهر او کم و
بعد از دو روز یا سه روز جراحت کرد و اعراض بد ظاهر گردد و گاهی بهلاک کند و ورم زبان
و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت و بول خون گردد علاج محجمه گذارند و بسوزند
و داغ نمایند بعد از آن فصد و رب سیب و آب کاهو و آب طلخشقوق و لعاب سیب به آب
سرد و آب کاسنی و خیار و کدو و آب جو و کدو و قرص کافور و اگر درد قوی بود به آب خوا گر سرد نموده
و شربت سیب و دوغ ترش و اقسام تریاق بسازند صفت آن طلخشقوق و برگ سیب ترش
کتیرا خشک اجزا برابر نرم کوفته سرکه در دهان اندازند و آب میوها یا روغن گل سرد کرده
تمام سر بنشانند و اگر شکم باز گردد حقنه نمایند و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان بریده و به آب
گشنیز و سکنجبین غرغره سازند و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه طلا نمایند و اگر جراحت شود علاج

زنبور

وجه باید کرد **انواع زنبور** از زخم او اماس سرخ و دردی صعب تولد کند و نوعی زنبور است
سر او بزرگ سیاه در تن او دایرها از گزیدن او اگر بظاهر شود و ماشر کبکند و انواع دیگر کوچکتر
باشد از زخم ایشان دردی صعب رسد و بیشتر باشد علاج در حال سرکه کشنیز نخورند و در دهن نگاه دارند
و شافی از یخ بر دارند و آب خبازی و آب خطمی و بقله یمانیه و عنب الثعلب کافور طلا نمایند
و خرقه سرکه آلوده به برف و یخ سرد ساخته بر بالای آن گذارند و طلا کل خیر سرکه یا کافور سرکه
و طحلب برگ دارد و جو سرکه یا کشک کوفته سرکه و آب کشنیز تر یا سرکه و اندکی کافور سرکه فایده دارد
و رب سیب و شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب خیار و آب کاسنی و کاهو سازند و کشنیز
و قند به آب سرد و فصد اگر زنبور کلان بود نفع دارد و دیگر زنبور عسل قریب بود و نیش او چون
بگزد آنجا باقی ماند علاج او مثل علاج سایر زنبور سازند و نیش اگر در آن موضع ماند در و نشاند

رتیلا و عنکبوت

و همچنین علاج مورچه بد انچه مذکور شده نمایند **گزیدن رتیلا و عنکبوت** انواع او
بسیار است و بدترین اقسام او صغیری که مشابه ذباب که در نواحی شمع می برد و از گزیدن
جمیع انها ورم و اندکی حرقت و کمودت و عفونت در اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر
یک ازین انواع اعراض خاص معلوم گردد از جمله او درد اندک و حکه عارض شود و از گزیدن
سیاه درد شدید و سردی بدن و رعشه و از سفید او اختلاف بطن و درد اندک و حکه
و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق بود عارض میشود خدر و سستی بدن و از گزیدن
زرد که موی ناک است عارض میگردد درد شدید و رعشه و عرق و انتفاخ بطن و گاهی هلاک
میکند علاج همه آنست که اول موضع لسع او را بدهان با بجه زهر انرا بکشند و بعد از آن در آب
گرم گذارند و همچنین آب طلا نهند و در حمام در آیند در تسکین درد فایده عظیم دارد و نیز او را است
که هر لحظه در آب گرم گذارند و یا نجاکستر چوب انجیر و نوره و آب گرم طلا سازند و نمک

ضماد نمایند

ضماد نمایند و تریاق اربعه و بیخ نیلوفر او سیاه دانه و تخم گشنیز یا جنطیانا با عسل
کرده و تریاق رتیلا و نیز اجناس او را از اسود دارد انبث زراوند مدحرج بادرا ازوج
سوسن کبود و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و خربق سیاه و کمون و دوا از انار و انخ و کوتس
دوارچینی و سرطان نهری و میعه و عصاره خشخاش و حب بلسان از هر یک برابر بکوبند را بکوبند
به آب برگ قرصها سازند و یکی درم و یکی شربت داری بود **قسم دیگر** عنکبوت است از گزیدن او
سردی اطراف و قشعریره بدن و انتشار قضیب و تمدد و امتلاء شکم از او و علاج شراب و سعتر
و سیاه دانه با شراب و حمام عرق و تریاق و **قسم دیگر** از عنکبوت سیاه بود بخلاف سایر در پایها
کوتاه گزیدن او تب مطبقه و حکه و موضع او سیاه گردد و سم او گرم بود بخلاف سایر عنکبوت علاج
فصد کنند دفعه و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و گوشت فاسد انرا بکنند و معالجه قروح ردیه نمایند
و **قسم دیگر** از عنکبوت معروف بجهده یعنی یوز بر ذباب بجهد او را صید میکند همچنانکه یوز
و این عنکبوت را پایهای خورد و سفید نقطه او مایل بسواد بود از گزیدن او حکاک و عرق سرد
شود علاج طلا بخضض و روغن گل و سرکه که در وی گشنیز جوشانیده باشند و عنکبوت چند
کروت و پایها در ازدارد از گزیدن او در معده و قی و دشواری بول و براز دایم بود و

گزیدن کرمایه

کشنده بود علاج او مثل علاج رتیلا نمایند **گزیدن کرمایه** و سام ابرص در موضع
گزیدن او دندانها بماند از جهت درد او دایم بود و بیرون آوردن او چنان بود که بروغن
و خاکستر بمالند یا بقوت بیرون کشند پس از آن خاکستر بروغن خیر نموده بر و گذارند و اگر درد
دایم بود درمان بکشند کشیدن نیک و آب گرم که در وی سبوس جوشانیده باشند بریزند
و تریاق رتیلا دهند و جانوری دیگر هست که بکرباسه ماند چهار پای دارد دنبال او کوتاه است
این جانور را سلامندر خوانند و گویند که این جانور را چنان است که از آتش سوخته نشود

و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که درد سخت کند و حرارتی عظیم همچون آتش از او و بدید آید و اما آنکه کم تولد کند و زبان بسته شود یا سنگینی گردد و لرزه بر او پیدا افتد
و هذیان شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد و باشد که عفن گردد و بیفتد علاج او
معجون علاج فراتیح است خاصه او و خایه سنگ پشت صحرایی و دریایی خوردن
سود دارد و طبیخ ضفدع خوردن و ضماد کردن فایده دارد دیگر سام ابرص از گزیدن او
بسبب ضعف زهر دندان او و تن انها باندوا از نواعراض ظاهر گردد و مثل قلق و تب
الم مفرط و سیلان رطوبت متعفن فاسد علاج او آنست که دندانهای او را بیرون آورند
بدین طریقه که قدری قرن بر کار دی به بیخند و بر موضع گزیدگی از زرات و هب بس پیش
بر کشند تا دندانها بیرون آید یا صوف را ریزه ساخته به اسپغول اسفنجه در آبی که درد حج
عرق حل کرده باشند بر آن موضع ضماد نهند و زمانی بگذارند بعد از آن برفق بر دارند دندان
بیرون آمده علامت بیرون آوردن او مفارقت تب و کبودی موضع و انقطاع سیلان
صدید بعد از آن علاج گزیدن ماران و تریاق اربعه فایده دارد **گزیدن مردم** بباید دانست
که بدترین گزندهات که گرسنه باشند و از گزیدن مردم روزه دار حالها بد تولد کند علاج
آنست که آن موضع را بر تیب که در روم موم گداخته باشند ضماد نمایند یا تخاکستر چوب از و
سرکه یا ابرسا که بیخ سوسن کبود است و سرکه یا به پوست بیخ بادیان و عسل یا مرهم اسود که از
قنه و زیت و موم و جرلی ساخته باشند یا برادۀ باقلی و آب و سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک
و عسل و اکرو رق طلا کرده طلا برداشتن سنگ فایده دارد و تخم شبت بسوزانند و نرم کوفته با خاکستر
کرنب و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن کنجد طلا کنند **گزیدن سگ خانگی** که دیوانه
نباشد بر همه انچه در گزیدن مردم یاد کرده آمده است سود دارد و پیاز و نمک و عسل و نطرون

و سرکه طلا

سرکه طلا فایده دارد و پیاز و نمک و پیاز مردم پلوکوه و سداب و باقلی و بادام تلخ و عسل
بر موضع گزیدن کذارند و صوفی را بریده کرده قدری بسرکه یا انکه سرکه بران موضع باشند و اگر
اندک روغن گل بسرکه اسفنجه نمایند اولی بود و قدری نطرون بسرکه اسفنجه کذارند و بر بندند
و هر سه روز تازه میکنند خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندر بیشتر حالها این کفایت
بود **گزیدن پلنگ و شیر و یوز** جراحت شغال و ایشان اینها از زهرناکی خالی نیست
پس صواب آنست که تخت جراحت را مجمه گذارند و ماده زهرناکی از وی بیرون آورند
پس جراحت را ضماد از زراوند و ایرسا و عسل نمایند بعد از آن جراحت را بسرکه بشویند
و مرهم از پوست نحاس و ایرسا و جنبش فقه و موم و روغن زیت سازند و
باقی علاج قروح نمایند **گزیدن سگ آبی** و نهنگ و ماهی که معروف بکوسج است خالی
از سمیت نباشد سزاوار آنست که زهر انها بکشند و جالیات و نمک به بنه یا نطرون
و عسل اسفنجه بر موضع جراحت گذارند و جزلی نیز در مرهم و بط و مطلق شحم و مسکه و روغن
گل فایده دارد **گزیدن راسو** از گزیدن این عرس که راسو میگویند درد گزیدن او
زود در تن پراکنده شود و پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد کرسنه سود دارد و گوشت
او بر گزیدگی او گذارند در حال درد نشاند و فایدۀ عظیم دهد **گزیدن گربه** بسیار است سر از
گزیدن گربه دردهای صعب تولد کند و آن موضع بیشتر سخت شود و علاج عام باید کرد و زهر
ناکی او باید کشید و ضماد پیاز و پودینه خوردن سود دارد و ضمادی که از سیاه دانه یا از
کنجد با آب کنند فایده دارد **گزیدن ورل و تنین** علاج قروح رویه نمایند و قد ما ذکر
کرده اند که حیوانات و گزندها بسیار که در بر و بحر می باشند و از گزیدن ایشان اعراض
بد ظاهر میشود و علاج همه آنست که جذب زهر انها نمایند و تریاقات که تدارک اعراض

گزیدن پلنگ

گزیدن سگ آبی

گزیدن راسو

گزیدن گربه

گزیدن ورل

ومنع اندمال جراحت تا وقت خلاص شدن علیل از زهران کم نزده فاد زهر و ماخوفیني
وانچه تسکین زهر و بعد او تست نمایند و در غذا و اشربه ملاحظه نمایند **گزیدن سگ دیوانه**
کلب کلب یعني سگ دیوانه علامتها که بدید ایند انست که مزاج او بگردد و سودای
بد زهرناک غالب شود و سبب غلبه این سودا دو چیز باشد یکي انکه در تابستان
بجهت هوا گرم اخلاط او را بسوزد و سودای کند و در خریف دیوانه شود یا در
زمستان بسبب صعوبت سرما خون او فسرده و سودای گردد و در فصل بهار دیوانه
شود دوم انچه از جهت خوردني باشد خون جانوران که قصابان ریخته باشند
با جیفه و مردار و امثال عفن و گوشت مردار بسیار خورده و نشانه وي انست که همه
احوال او بگردد و چیزي کم خورد و تشنه شود و اب نخورد و از اب بترسد و هرگاه اب
بیند بلرزد و لرزه در پوست و روي او بدید اید و چشم سرخ کرده و زبان از دهان او اویخته
و لعاب کفناک مي ریزد و از بیني او تري اید و گوشهای او اویخته و سر در پیش افکنده
و چون کسي اندوهمند و دنبال در میان پاي در اورده و پشت بر اورده و رفتن او
مثل مستان بود و هرچند گامي که برود بسر در اید و بر دیوار و درخت و غیر ان
حمله اورد مثل حمله سگان و اواز او مثل اواز کسي که گلو گرفته بود و سگان از و
میگریزند و گاهي غیر او از حیوانات مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه
و غیره نیز شوند و دیوانه گردند در کتب اورده اند مردي روباهي
داشت آن روباه دیوانه گشت و مرد را گزید مرد نیز دیوانه شد
دیگر باید کردن حالها که از سگ دیوانه بدید اید نخست که نگزند
و چون گزند اندیشناک باید و اندوه و خشمناکي و اختلاط عقل

و خشکي دهان بدید اید و خوابهاي اشفته بیند و از روشنایي بگریزد
و تنهایي دوست دارد و اندامهاي او سرخ گردد خاصه روي که سوزش
گرد و با جرب نیز اغاز کند و هرگاه اب بیند خیال سگ در دیده کند و از ان
بترسد و بگریزد و غرق و غشي کند که هلاک شود و گاه بینی که بیشتر از انکه
این احوال پدیدار شود ببیني که اب خواهد و چون اب بیند فریاد کند و اب
[illegible] که بانگ سگ کند و بیني که اواز منقطع شود و از بول
ورده های او جلیلي رود که [illegible] و گاه سیاه و در بعضي
او حیوانات سگ کوچک بیرون اید و بول او در ضیق بود
محلل حبس گردد و نتوانند بول کردن و طبیعت خشک شود و بر گوشها مردم
حریص بود و هرکه را بگزد او نیز دیوانه شود طعام و شراب که از و ماند
هرکه بخورد دیوانه گردد و هرگاه روي خود در اب ببیند نشناسد و در آینه
بتفاوت بیند و هرکه از جراحت او خون رود گاه از و سلیم ببیني و هرکه را
بول او خون گردد هلاک [illegible] بیني دگفته اند که بعضي مردم را علامت از
یک هفته و بعضي را بیش از شش ماه و یا چهل روز و قومي گفته اند که علامت
هفت سال از اب بترسد و این غلط است دیگر فرق میان سگ دیوانه
و غیر دیوانه خوردني مثل نان و غیره بر جراحت او نهند یک ساعت
بعد از ان پیش مرغ اندازند اگر مرغ بخورد و بمیرد باید دانست که سگ
دیوانه بوده **علاج** سگ دیوانه نمایند و چون معلوم شود که سگ دیوانه
گزیده نگذارند که جراحت بسته شود و اگر جراحت بزرگ شود بزرگتر
باید کرد و محجمه باید نهاد و زخم تو چنانکه معلوم است و مدت چهل روز

جراحت را کن ده باید نگاه داشت تا زهر او برود اگر در اول غلبه کند
و درست کرده باز باید شکافت و داروی دلش کنند و باید گوشت
و یا مرهم ریش کنند باید سخت برنیم وجب بگیرند زفت بپزد و بر جراحت
نهند و بر [illegible] در سر که [illegible] و وقت [illegible] بهم باشند
و بکار برند سرکه با پیاز و [illegible] و [illegible]
و [illegible] ده باید [illegible] طلا سازند و طلا سازند
و اینجا را در ابتدا کنند و وقتی که از جراحت خون بسیار رفته باشد داده
در [illegible] جراحت باید [illegible] مگر آنکه [illegible] شود
باید که چند گاه جراحت [illegible] تا مدت چهل روز و بعضی گفته اند که
زیاده ده داروی [illegible] مطبوخ افتیمون و هلیله و تریاق [illegible]
و تریاق ادویه و دارو و سرطان نهری نفع عظیم دارد صفت آن سرطان
نهری بریان کرده پنج جزو جنطیانا و کندر از هر یکی سه جزو سوده با آب
یا آب و روغن گاو یک مثقال در روز اول و در روز دوم زیاده کنند تا بچهار
مثقال رسانند و گفته اند که هیچ دارو چون جنطیانا نیست و گفته اند که
جگر آن سگ را بریان کرده بخورند سود دارد اگر ماهی دانه و چند بیدستر
بهم [illegible] کنند و ببندند فایده دارد معجون ذراریح ذراریح
و پای و سر او پاک کرده یک جزو عدس مقشر زعفران جزو سنبل و قرنفل
و فلفل و دار فلفل چینی از هر یک سه جزو همه را کوفته با آب قرصها
سازند هر یکی دو دانگ شربتی بامداد یک قرص دهند و در گرمابه برند

کردر

که در ابزن بول کند و بخور آب از گوشت مرغ فربه و سرخ
گفته اند اگر در پس این دوا با [illegible] در بول مثانه باید طبیخ عدس
با روغن بادام و مسکه و روغن گاو و صفت داروی دیگر [illegible] سرطان
نهری و جنطیانا از هر یک یک درم کندر و [illegible] از هر یک سه درم گل مختوم
دو درم بکوبند و سفوف کنند شربتی دو درم و گفته اند که اگر قرص سازند
از پوست کنار و آب در وی بخورند و یا قدحی که از پوست کنار
گرفته باشد یا کوزه و اگر قدح از چوب بود بهتر باشد و اگر قرص از پوست
سگ دیوانه سازند و از پوست کفتار [illegible] بهتر بود و صواب
آنست که [illegible] سازند و یک سیر باید و در دل او [illegible] و یک مرهم
[illegible] آنجا است [illegible] او و آب را ببندد [illegible]
نبات [illegible] که مثل [illegible] بزرگتر از [illegible] او خون
از جمیع جانوران [illegible] از [illegible] دندان علاج
آنست که آن موضع را که گزیده باشد زهر آب [illegible] و ضماد
سیر و [illegible] و محلب طلا کنند و [illegible] گاو و [illegible]
مختوم و [illegible] آب [illegible] و آب [illegible] زهر [illegible] بلوط
و تریاق و [illegible] سرخ [illegible] بود جانور [illegible]
و زهر او [illegible] بهر جانوری که ببیند قصد کند و [illegible] و اگر از دور
نتوانند گزیدن زهر سوی او [illegible] و دیدن او زیان دارد و مضرت او

محلب
[illegible]

اگر آماس کند عظیم و زود بکشد او تریاق فاروق و آنچه در علاج
دیگر علامت مذکور شد از کردن ضماد ... و درم ... شود
علاج او مثل علاج سموم باید کنند نافع بود و کردن ... دوا الاربعه
والاربعین و این حیوان است معروف بکوشش خرزه و آنچه
ماننده است یک ... و ... یک انگشت ... و حمل و ...
داد از هر طرف ... دوا ... و ...
از کردن ... او درد شدید و حالی ... بود ... و ...
نفس و میل ... علاج آنست که او را ... موضع
گذارند و ... تا ... و آرد ...
اجزا ... باب ... الحل اختیار کنند و تریاق اربعه
و ... دوا المسک ... دارد و ... بر ... بود
... کفایت بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

در تاریخ ... در بلده لاهور

در سنه ۱۰۴۲ ...

نقل از کتاب مجمع ... حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم که بجانب تب نوشته اند
بنویسید و در گلوی مریض ببندید نیکو شود و مجربست باید که چون
تب در ... شود این کتابت را بشویند تا نگاه دارند و وقت دیگر
اگر تب آید به بندند کتابت اینست و اگر سر حرف میم که در بسم
در هر کتابت است سفید گذارند و از سیاهی پر نکنند زود
تاثیر این کتابت ظاهر شود و بکند بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من الله العزیز الحکیم و من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ام ملدم و یا
ام ملدم ... کتابی هذا ... فلان بن فلان و لا ...
راسه ولا تشربی دمه ولا تحرقی عروقه ولا تکسری عظمه و کونی علیه بردا
و سلاما و تحولی عنه الی من اتخذ الها آخر اللهم ارحم هذا المملوک الرقیق
و عظمه الدقیق اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
و علی ملائکتک اجمعین در صحیح مسلم گفته است تعویذ تب سه پاره
بنویسد سه روز نهار تب بشویید و بخورد در اول روز بسم الله الرحمن الرحیم
ولد عیسی ارباکریا دوم روز بسم الله الرحمن الرحیم ... عیسی ارباکریا
سوم روز بسم الله الرحمن الرحیم خرج عیسی ارباکریا ...
از شیخ بهاء الدین از برای تب لرزه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ...

بسم الله ... بسم الله ... برای تب محرقه هر روز
یکی ازین کاغذ در کوزهٔ آب خوردنی اندازد و آن آب خورد
شفا یابد اول روز بسم الله الرحمن الرحیم کصلصوتی توتو
بحج بحج بسم الله بطسی و بطسلی دوم روز بسم الله
الرحمن الرحیم حسلسوتی توتو بحج بحج بسم الله رب طسا
سوم روز بسم الله الرحمن الرحیم کسلسوتی توتو
بحج بحج بسم الله ارطا ایضاً برای تب لرزه این آیت
بنویسند و در گلو بندند و یکی بخوردن دهند نیکو شود و آیت این است
بسم الله الرحمن الرحیم و اذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن
حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته
سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید بما
کانوا یمکرون منقولست از شیخ ابو الحسن شاذلی در صحیح
کهیعص حم عسق ... فسیکفیکهم الله
و هو السمیع العلیم فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین در تعوید
سبز زرد و چهار شنبه ... صفر نوشته بوقت
بر آمدن آفتاب آن روز بر خود بندد و در روز هشتم ...
وقت ... کند ... نباید داشت ...

لا ا ب ع ه ه ل ی لا ز ه ه ه ه ا م ر ما ه			
ج ی ا و ع ا ل ا ۱۲ ع ه ه ی ه ما و سا د ه و ل			
ا ط ا ۱۷ ا ۱ ا ۱ ا ۲ ه ا ۱ ه ا ۱ ا ۱ محمد ۱۱۱	۹		۱
ا ما و ی کل ۱ ا ۱ ه ۸ ا ۱ ع ه ه ه ن لا ۸ لا لا لا ×			

الیضاً این تعوید نوشته بر جای ... بسم الله الرحمن الرحیم
ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما
من احد من بعده انه کان حلیما غفورا ابطال الرجع الی مکانک ...
بجهه ... سبز ... سورهٔ ممتحنه سه روز بنویسد و شوید و بخورد
اگر ... دفع بواسیر فی سراج الهدایه
قال علیه السلام البطیخ علی اربعة اوجه طیب و حلو و حامض
و ردی فالطیب ینبت اللحم والحلو ینبت الشحم والحامض یقطع الدود
والردی یقطع البواسیر ... الصلواة ... احکام ... [illegible]
یعنی ... بسر انگشت ... ایضاً وقت طهارت
بخواند دفع شود مجربست ...
ای ست ... [illegible]
قم باذن الله تعالی ایضاً بجهه دفع ناسور و باسور مجربست ...
خام سه بار بخواند ... [illegible]
... است از خواجه عبید الله ... [illegible]
تعوید ... شفا یابد این است ... [illegible]
نه روزه دارم نه نماز بار روی تو ام ... جمله نماز ...
جمله نماز این شکل را ... در آب اندازند اگر ... [illegible]
... شود و اگر ... [illegible]
... مولانا عبد الرحمن ... [illegible]

هر که این دعا حضرت خواجه نقشبند را ایام صحت سه بار بخواند

[illegible] بذات الله تعالی این در صفت ذات توحید [illegible]

و زبهر دو جهان خدمت درگاه تو به علت تورسانی [illegible]

یا رب تو بفضل خویش [illegible] هر که این نقش بر زمین نویسد

بنیت هر زحمتی و میخ آهنین در هر حرفی برند و در میم فرود برد آن

زحمت دفع شود ان شاء الله تعالی آزموده است نقش است

اسمعیل [illegible] علیه السلام فرموده اند هر که این دعا یکبار بخواند

[illegible] ساله نماز قضا را کفارت شود و بهر زحمتی که در گلو بندند دفع

شود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله قبل کل احد و الحمد لله بعد

کل احد و الحمد لله علی کل حال [illegible] ایاک نعبد و ایاک نستعین و بحرمت

محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم آله اجمعین از شیخ شهاب الدین

سهروردی منقولست اگر مریض را [illegible] برسد [illegible] این دعا را خوانده

بدمد و تا بر بازوی مریض بندد دفع اگر نماید دست او [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم رب الله قدیم ازلی ابدی [illegible] العلیل و هو قایم ازلی

بالازلیة لم یزل و لایزال جبار قل را خوانده بر یک [illegible] بار

بر کف دست دمید و بر اعضای خود مالد دفع جمیع امراض کنند

[illegible] در دفع تعویذ [illegible] میگویند [illegible] کنند



ایضا از قاضی حمید الدین [illegible] بفضل الله تعالی دفع شود



۹۳

ذرور ملکایا

درچشم بکند و بعد از گذشتن روز سیم ذرور ملکایا بر موجب [illegible]

نبات مصری و صمغ عربی از هریک برابر نرم کوفته در چشم گذارند و اگر علت تسکین یابد ذرور احمر

ذرور اغبر

صغیر و اگر جفنها جراحت شده باشد بر سینه گر چشم را نتواند کشود ذرور اغبر مناسب است صفت

آن توتیا کرمانی شسته صدف سوخته ده درم نبات پنج درم و ذرور را بر پلک چشم باشند

بر پلک بالا و [illegible] شود که [illegible] تراشیده [illegible] حکم نمایند و این طلا

قابض است تخم ورد و پوست [illegible] و عدس مقشر و حضض و تخم انار و گلنار [illegible] کوفته در

روغن گل چند قطره [illegible] بعد از آن بر چشم گذارند نوع دهم درد چشم که از سرما و برف

شود علاج آنست که [illegible] بسازند و گرم بر چشم گذارند و دیگر گاه [illegible] ساخته بر بخار آب

دارند و از ترک ریاضت و کم [illegible] بحمام درد چشم عارض میکرد و علاج بحمام رفتن [illegible]

گشنیز و [illegible] آبی که در و بابونه و بنفشه و افسنتین جوشانیده باشند دارند نوع

یازدهم درد چشمی که از سردی معده شود علاج معده را گرم ساختن بگلقند و مصطکی و در

غذا ادویه حاره و اندک شراب و در حمام در آمدن نوع دوازدهم درد چشم از [illegible]

شود علاج حقنه تیز کردن بابونه و شبت و اکلیل الملک و حلبه باشد نمایند و واجب

ملاحظه بودن در امراض چشم بلکه در جمیع امراض [illegible] از جماع و خواب بعقب طعام خواه

ظفره

[illegible] فصل دوم در ظفره ناخنه گویند بپارسی و این زیادتی عصب

است از لحمیه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته در اکثر امور و گاهی از هر دو جانب می باشد

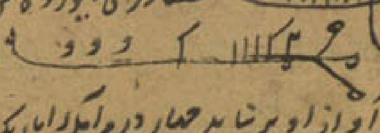
و این دو نوع است نوع اول سفید و رقیق می باشد علاج او سهل است و نوع دیگر

[illegible] و زمانی طویل [illegible] بکند و کلان [illegible] و منع بصر میکند علاج

فصد و تنقیه و اگر مانع بود از فصد حجامت و استعمال دواها و [illegible]

فلفل و دارفلفل زنجبیل پوست هلیله زرد هلیله اسود از هر یک پنج درم صبر سقوطری کف دریا شش
درم شنجرف پنج درم قرنفل و سلیخه از هر یک پنج درم چهار درم نوشادر دو درم نرم کوفته استعمال
نمایند روشنایی و شیاف ابیض و اغبر و شیاف اسود که مشهور است بدین طریق صفت آن
کحل زنگار شاذنج از هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل از هر یک نیم درم اشق
و سکبینج را بشراب ریحانی حل ساخته باقی ادویه را کوفته بدو آمیخته نمایند و از جمله چیزها که نفع کلی
گفته اند کندر را نرم بکوبند و اندکی از و در آب گرم یک ساعت بگذارند بعد از آن صاف
نموده در چشم کشند ناخنه برطرف می سازد و همچنین عسل با زهره بره استعمال این
این داروها بعد از دخول حمام نمایند چرا که تاثیر این ادویه آن زمان ظاهرتر است
نوع دوم ناخنه غلیظ و دیرمانده شده باشد علاج او آنست که برداشتن بجد باید
و اگر مانعی باشد از برداشتن ناخنه جهت آنکه از ملتحمه جدا نتوان کرد بروشنایی کم بر عیب
کند کور میگردد و مداومت نمایند صفت آن شاذنج مقالی قلیمیا سیم نمک هندی بوره ارمنی
زنگار دارفلفل از هر یک درم فلفل کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل قرنفل از هر یک
نیم مثقال زنجبیل دو درم امله ربع درم زعفران نیم مثقال نوشادر ربع درم ادویه را نرم سوده
عمل نمایند سبل و ناخنه و جرب و دمعه و تاریکی چشم را فایده دارد و پرهیز نمایند از خوردنی
ترش و آنچه از آن سازند و از خوردن پیاز و سیر و چیزهای مسخن ملاحظه نمایند و تقلیل غذا لازم
شمرند و غذا نخود آب و شوربای مرغ که در و ماش مقشر و اندکی آرد ماش باشند شاید و قطع بخارات
سر باطریفل نمایند و تلیین طبیعت فایده دارد **فصل سیم** در ظفره
نقطه سرخ یا سیاهی که بسرخی زند بر سفیده چشم ظاهر گردد بسبب ضربه یا حرکت عنیف کند قی یا عطسه
قوی علاج فصد قیفال نمایند و نیز عورت در چشم چکانند و سفیده تخم مرغ نیز و خون کبوتر

و فاید

باین باجی مواظبت نموده دفع شد الا ای ورد یا داود ...
شفا بخشی مرا از درد ها رو ازین درد ... یا الله ...
در دفع مثانه و کرم یعنی بچه که با دوح در شکم باشد در بیان خصایص
دوازده نام کی یک خاصیت دارد هر که را سنگ مثانه باشد
از مرد یا زنان دوازده نام را بنویسد و بخوراند نیکو گردد اگر
عورت را اگر تنگ باشد این دوازده نام بر نان میده بنویسد و بر آن
نان بخوانند و بدهد تا بخورد در حال حمل او در آید باذن الله تعالی و بعد
در آید دوازده نام اینست بسم الله الرحمن الرحیم آهیا اشراهیا اصبایوت
ادونای کهیعص و حم عسق الا الی الله تصیر الامور یا حی یا قیوم ...
مهطیطرون ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا اله
الا الله محمد رسول الله فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم لیس کمثله شیء
و هو السمیع العلیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین مر کرا دیو گرفته باشد
این نقش را بنویسد و سه روز بخاید بفرمان خدای تعالی دفع گردد مجربست

ایضا درمیس دیوزده این شکل را فتیله کرده دود کنند نیکو شود
در دفع آنکه حلق کسی نشسته باشد
و آواز او بر نیاید چهار درم اکر را باریک بساید و یک سیر باد کاو همراه
کرده بخورد حلق او کشاده گردد در دفع آب رفتن دهان و خشک از ان
در خواب زنجبیل و بلیله کرد و بلیل دار و زرد چوبه از هر یک یک درم
و نمک سه درم در شغال بریان کرده بخورد دفع گردد در زبان طلا کنند
لعاب را فرو نشانند و نیکو گردد در علاج گرفتگی زبان و فرو نشستن ...

اگر زن بانجه و عقیم باشد این آیة را بگلاب و زعفران بر پاره کاغذ بنویسد
در شب آدینه نیم شب چنانکه کسی نبیند مرد بخورد و زن را ... بخورد
بخوراند در شب مجامعت کنند بفرمان الله تعالی زن بار گیرد و فرزند بزاید
آیات اینست بسم الله الرحمن الرحیم خلقکم من نفس واحدة
و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله
الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا
هر کرا فرزند نشود این آیات در دعا بر وقت صبح هفتاد بار بخواند
و بنویسد و بخورد یکی را مرد و یکی را زن بخورد و یکی ... و دو کاغذ
این دعا بنویسد یکی را مرد و یکی را زن بخورد حق تعالی در میان ایشان
پدید آرد حقیقتا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین و اجعلنا
للمتقین اماما رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء هر کرا آرزوی فرزند باشد چهل شب جمعه
... یا آن بار این نام بگوید یا اول حق تعالی اورا فرزند نصیب کند
دیگر حضرت شیخ فرید الحق و الدین فرموده اند که شش ... را
... بخورد ... این نقش را بر هفت پاره کاغذ بنویسد
... هر روز بخورد اگر فرزند نرینه نشود فردای قیامت دست او
... نقش اینست

برجیع بوبرین	صبص ...

وجیع ...	برجیع ...	برجیع س	س جیع	ص ص ص ص

ایضا بر هفت پاره کاغذ نبشته بهم بخورند خدای تعالی فرزند نرینه
کرامت کند هیچ فرموده اند که اگر نشود فردای قیامت دست او بدامن
باشد نقش اینست

سہ سہ جیع — سہ سہ جیع — سہ سہ جیع — سہ سہ جیع — سہ سہ جیع — سہ سہ جیع — سہ سہ جیع

ایضا در شرح اوراد
فتحیه می آرد هر که ... راتبش از آنکه با زن نزدیکی کند ده بار بگوید و بعد از آن
نزدیکی کند حضرت حق سبحانه اورا فرزند صالح با خلف روزی کند ایضا یا خالق
یا باری یا مصور خاصیت این اسماء ثلثه آنست که هر زن که نازاینده باشد
هفت روز روزه دارد در وقت افطار ... این اسماء بیست و یکبار بخواند
و بر آب دمد و بیاشامد حق سبحانه و تعالی اورا فرزند ... دهد و هر کس
خواهد که اورا فرزند نرینه روزی شود روز یکشنبه اول وقت بعد از نماز بامداد
بر کاغذ بنویسد و آن کاغذ بر سبوی که آب انداخته باشند بیندازد شوهر
و زن از آن تشنه باشند دیگر از آن آب خورند و آب دیگر نخورند و اگر آن آب
کم شود دیگر آب اندازند در شب ... نزدیکی کنند فرزند نرینه نیکبخت روزی کند
از حضرت مخدوم سماع دارم که شیخ کبیر بهاء الحق زکریا هزار عورت را
این تعویذ داده بود هزار صورت پسر آوردند که هیچ یکی دختر نزاد باید که
با غسل و در ست ... شرایط که نبشته شد رعایت کند تعویذ اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد ... و بحرمت محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء
و الحسن و الحسین المجتبی ... الشهید ... جمیع الآفات

٢٥٤

ورد دفع آفات زراعت از ملخ و موش و کرم و بادهای مخالف و بهایم بنویسد و بر سر ملک کند و میان کشت بدارد

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم

[illegible]

برای شفا یابد باذن الله تعالی

و بجهت انداختن شفا یابد باذن الله تعالی مجرب و آزموده است

٤	ج	ب	سو
ج	ط	ا	و
٣	و	د	احد
١	ه	٣	

[illegible]